



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراث حدیث شریف

دست چاردهم

به کوشش

مهدی مهریزی      علی صدرایی نوبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



---

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر چهاردهم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۸۴.

۴۸۴ ص.

ISBN : 964 - 483 - 110 - 8

۳۰۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۸۴.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. حدیث - علم الرجال. الف. صدراپی خویی، علی، ۱۳۴۲ - گردآورنده همکار.

ب. عنوان.

۲۹۷/۲۶۸

م ۹/م ۱۲۱/ BP

---



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراث صدیق شعیبه

دفتر چهارم



به کوشش

علی صدراینی خویی

همدی مهریزی



## میراث حدیث شیعہ / ۱۴

بہ کوشش، مہدی موریزی و علی صدراپی خویی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث  
امور اجرائی: مہدی سلیمانی آشتیانی  
ویراستار: قاسم شیرجعفری  
صفحہ آرائی: سید علی موسوی کیا  
ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث  
چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش  
چاپخانه: دارالحدیث  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۳۰۰۰ تومان



قم، خیابان معلم، نبش کوچه ی ۱۲، پلاک ۱۲۵

تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵

فروشگاه شماره «۲» (قم، خیابان ارم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۱۶۵۰

فروشگاه شماره «۳» (شهر ری، صحن کاشانی): ۵۵۹۵۲۸۶۲

<http://www.hadith.net>

[hadith@hadith.net](mailto:hadith@hadith.net)

شابک: ۶-۱۱۰-۱۱۱-۴۹۳-۹۶۴

ISBN : 984 - 483 - 110 - 6

## فهرست

۷ آغاز دفتر

### متون حدیث

۱۵ ملحقات نسخة من نهج البلاغة و جزء ابن ناقة  
أحمد بن يحيى السُّلبي الكوفي، ابن ناقة (۵۹۳ق)  
تحقيق: اسعد طيب

۱۱۵ الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت عليهم السلام  
ضياء الدين محمد ابن جعفرية العلوي الحائري (۵۷۳ق)  
تحقيق: محمد جواد حسيني جلالی

### ترجمه و شرح حدیث

۱۵۷ مائدة الأسحار لخلص المؤمنين الأخيار  
محمد بن ابو طالب (قرن ۱۳ ق)  
تحقيق: سيد صادق حسيني اشكوری

۳۲۷ شرح حدیث حقیقت  
علی بن محمد جواد مرندی (۱۳۶۹ ق)  
تحقيق: علی صدرايي خویی

### اجازات

۳۴۱ الإسناد المصنف إلى آل المصطفى (المشيخة)  
 شيخ آقا بزرگ بن علي الطهراني (۱۳۸۹ق)  
 تحقيق: شيخ احمد حائری

۴۱۱ ذیل الإسناد المصنف إلى آل المصطفى (المشيخة)  
 شيخ آقابزرگ بن علي اطهراني (۱۳۸۹ق)  
 تقديم: سيد محمدرضا حسینی جلالی

۴۲۱ اجازات فخر المحققين  
 فخر المحققين محمد بن حسن بن يوسف حلی (۷۷۲ق)  
 تحقيق: سيد جعفر حسینی اشکوری

### معرفی

۴۴۱ مجمع الأحاديث  
 آیت الله سيد محمد حجت کوهکمری (۱۳۷۲ق)  
 معرفی: حمید احمدی جلفایی

### فهارس

۴۶۵ فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ تا ۱۴)

۴۷۷ فہرست تفصیلی دفتر ۱۴

## آغاز دفتر

مهدی مهریزی

خداوند بزرگ را شاکریم که چهاردهمین دفتر از مجموعه میراث حدیث شیعہ در آستانه نشر قرار گرفته است. کارنامه علمی این چهارده دفتر بدین شرح است. یک. در این چهارده دفتر بیش از ۱۴۰ مقاله و رساله به شرح زیر تقدیم صاحب نظران و پژوهشگران شده است.

۱. تعداد کل مقاله‌ها و رساله‌ها ۱۴۲ مورد
۲. تعداد کل رساله‌های تصحیح شده ۱۱۶ مورد
- ۱/۲- رساله‌های متون حدیث ۳۵ مورد
- ۲/۲- رساله‌های شرح و ترجمه حدیث ۴۰ مورد
- ۳/۲- رساله‌های رجال و درایه ۱۵ مورد
- ۴/۲- اجازات ۲۲ مورد
- ۵/۲- زندگی‌نامه خودنوشت ۴ مورد
۳. معرفی نسخه و کتاب ۱۲ مورد
۴. مقالات تحلیلی کوتاه و بلند ۱۴ مورد
۵. حجم کل صفحات ۷۶۶۰

معمولی کتاب و نسخه	رساله‌های تصحیح شده						مقاله تحلیلی	حجم صفحات	تعداد کل مقالات	شماره دفتر
	زندگی‌نامه خودنوشت مشایخ حدیث	اجازات	رجال و درابه	رساله	ترجمه و شرح	رساله مفید حدیث				
۱	۱	۱	۱	۵	۳	۱	۴۳۶ص	۱۳ مورد	دفتر اول	
۱	-	۱	۳	۵	۴	۲	۶۵۲ص	۱۶ مورد	دفتر دوم	
-	-	۴	۱	۶	۲	۱	۴۹۲ص	۱۴ مورد	دفتر سوم	
-	-	۲	-	-	۴	۱	۵۷۴ص	۷ مورد	دفتر چهارم	
۱	۱	۲	۲	۱	۳	۱	۶۰۴ص	۱۱ مورد	دفتر پنجم	
۱	-	۲	-	۷	۳	۱	۵۵۲ص	۱۴ مورد	دفتر ششم	
۱	-	-	۲	۱	۳	۱	۵۵۲ص	۸ مورد	دفتر هفتم	
۱	-	۲	-	۴	۱	-	۵۱۶ص	۸ مورد	دفتر هشتم	
۲	-	۱	-	۴	۲	۱	۵۸۰ص	۱۰ مورد	دفتر نهم	
-	-	۱	-	۳	۲	۱	۵۵۹	۷ مورد	دفتر دهم	
۲	۲	۱	۱	۱	۲	۱	۵۶۸	۱۰ مورد	دفتر یازدهم	
-	-	۱	۱	-	۳	۲	۵۰۰	۷ مورد	دفتر دوازدهم	
۱	-	۲	۴	۱	۱	-	۵۷۵	۹ مورد	دفتر سیزدهم	
۱	-	۲	-	۲	۲	۱	۵۰۰	۸ مورد	دفتر چهاردهم	
۱۲	۴	۲۲	۱۵	۴۰	۳۵	۱۴	۷۶۶۰	۱۴۲ مورد	جمع کل	

دو. در تحقیق و تصحیح این چهارده دفتر، پنجاه مصحح و محقق همکاری داشتند که اغلب آنان از نویسندگان پر تلاش حوزه علمیه قم و دارای سابقه طولانی در تحقیق متون اسلامی اند در طی این چهارده دفتر بیش از صد رساله از نود و شش دانشمند و نویسنده شیعی تصحیح و عرضه شده که اغلب آنها از محدثان سرشناس شیعی به شمار می روند.

فهرست عنوان رساله های کهن به همراه نام مؤلفان، به ترتیب تاریخ تألیف، از این قرار است:

#### رساله های تألیف شده در قرن چهارم

- شماره دفتر میراث
- ۵ منتخب الأثر في تاريخ الأئمة الأطهار عليه السلام، محمد بن همام اسکافی
- ۴ التعازي، علوی حسنی کوفی. محمد
- ۱۰ الإيضاح، قاضی نعمان بن محمد بن حیون مغربی
- ۲ الاستبصار (الاستصار)، کراچکی. ابوالفتح محمد

#### رساله های تألیف شده در قرن پنجم

- ۶ المراتب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، بستی. قاضی ابوالقاسم
- ۷ عيون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب)، بغدادی. محمد بن محمد حسینی
- ۱۱ فضائل شهر رجب، حسکانی. عبیدالله بن عبدالله النیسابوری
- ۲ شرح طرق الشيخ الطوسي، شیخ طوسی. محمد بن حسن
- ۷ سلوة الشيعة (تاج الأشعار)، فنجگردی. ابوالحسن علی

#### رساله های تألیف شده در قرن ششم

- ۲ السناجاة الإلهيات، راوندی. فضل الله بن علی
- ۴ أدعية السر، راوندی. فضل الله بن علی
- ۱ ألقاب الرسول وعترته، راوندی. قطب الدین
- ۵ مختصر رسالة في أحوال الأخيار، راوندی. قطب الدین
- ۵ رشح الولاية (معرفی)، شفروه اصفهانی. اسعد

- ۶ غایة المرام، شیعی سبزواری. حسن
- ۲ وصیة النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب ﷺ، نسفی. عمر بن محمد
- ۱۴ الأربعون حديثاً علوی حائری. محمد بن احمد

### رساله‌های تألیف شده در قرن هفتم

- ۵ ندبة الإمام السجادة ﷺ به روایت حسن بن محمد آوی
- ۱۰ الخطبة المؤتقة لأمیر المؤمنین ﷺ، تمیمی سبزواری. علی بن محمد
- ۸ و ۲ المکتون فی حقائق الکلم النبویة، روزبهان بقلی شیرازی

### رساله‌های تألیف شده در قرن هشتم

- ۵ الأربعون فی فضائل أمیر المؤمنین ﷺ، ابن ابی الفوارس رازی. محمد بن ابی مسلم
- ۹ اجازات علامه حلّی، حلّی. حسن بن یوسف
- ۳ شرح حدیث حقیقت، حلّی. حسن بن یوسف
- ۹ مسند الإمام الرضا ﷺ، حموی. ابراهیم بن محمد، شیخ الاسلام
- ۱۲ اجازات فخر المحققین، حلّی. محمد بن حسن بن یوسف فخر المحققین
- ۱۴ ملحق نهج البلاغة، ابن ناقه

### رساله‌های تألیف شده در قرن نهم

- ۱ شرح حدیث نقطه، ابن ترکه اصفهانی. صائت الدین علی
- ۴ الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة ﷺ، ابن جزری. محمد بن محمد، شمس الدین
- ۱ فصول فی التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلّی. احمد بن محمد
- ۳ نظم نثر اللثالی، اشرف مراغی. ابوعلی
- ۷ منتخب الجواهر العلیة فی الکلمات العلویة، بغدادی. مولی علی
- ۸ گنج گهر، ندیمی

## رساله‌های تألیف شده در قرن دهم

- ۵ شرح حدیث حقیقت، ابن همام شیرازی
- ۹ ولایت نامه امیر المؤمنین علیه السلام، خاکی. علی خان
- ۲ صحیفه المحبة، سائل کاشانی
- ۷ فوائد في الدراية، شهید ثانی. زین الدین بن علی عاملی
- ۷ حاشیه من لا یحضره الفقیه، شیخ بهایی. محمد بن حسین
- ۱ زبدة الأخبار، عادل خراسانی
- ۱ ستین عادل، عادل خراسانی
- ۲ الأزبوعون حدیثاً، عاملی. حسین (پدر شیخ بهایی)
- ۸ الأزبوعون حدیثاً، قطیفی
- ۲ الفوائد الرجالية، محقق کرکی. علی بن عبدالعالی
- ۱ إجازات المحقق الكرکي، محقق کرکی. علی بن عبدالعالی
- ۱۰ و ۹ هدیه الخیر، نوربخش. بهاءالدوله
- ۱۲ قانون العدالة، هروی. حسین بن سیف الدین
- ۱۳ منبع الغرر و مجمع الدرر، ابوالفراس عبدالرحیم عنبری

سه. از آغاز تاکنون میراث حدیث شیعه در سه نوبت از سوی نهادها و مراکز علمی مورد تقدیر فرهنگی قرار گرفته است:

۱. در پاییز سال ۱۳۷۸ از سوی دبیرخانه دین پژوهان کشور در مراسم تجلیل از پژوهش‌های برتر حوزه دین، برگزیده شد.
  ۲. در پاییز سال ۱۳۸۰ در نخستین مراسم بزرگداشت حامیان نسخ خطی که از سوی کتابخانه مجلس شورای اسلامی برگزار شد، مورد تقدیر قرار گرفت.
  ۳. در بهمن سال ۱۳۸۳ در نخستین جشنواره کتاب دین که از سوی سازمان تبلیغات اسلامی برگزار شد به عنوان یکی از پنج اثر برگزیده انتخاب شد.
- اینک که هشت سال از عمر مجموعه میراث حدیث شیعه می‌گذرد ضرورت کاری را که آغاز کرده‌ایم همچنان باور داریم و کارهای بر زمین مانده بسیاری را رو در رو



می‌بینیم، این سخن از آن‌رو بر قلم جاری گشت که اجرای فاز اول طرح فهرستگان نسخ خطی حدیث شیعه در ایران نشان می‌دهد که حدود ۶۰۰۰ عنوان در حوزه اختصاصی حدیث تاکنون شناسایی شده است و می‌توان به جزم و قطع گفت از این تعداد تاکنون کمتر از  $\frac{1}{6}$  آن تصحیح و عرضه شده است بدین جهت کاری بزرگ و سنگین هنوز بر جای مانده است. بدان امید که به همت پژوهشگران بتوان به تلاش‌های آغاز شده شتابی همراه با اتقان داد.

در پایان باید اعتراف کرد که همکاری، راهنمایی و اظهار نظر پژوهشگران و محققان سبب تداوم و بالندگی این مجموعه بوده است چنان که نواقص، عیوب و خطاهای خرد و کلان خود را کتمان نمی‌کنیم.

با دعوت مجدد از صاحبان دانش و فضل، جهت همکاری علمی، راهنمایی و نقد، آینده روشنی را برای مجموعه میراث حدیث شیعه آرزو می‌کنیم. امیدواریم که این کارهای خرد و اندک در بارور کردن فرهنگ و دانش اسلامی و شیعی مؤثر افتد.

## متون حديثي

ملحقات نسخة من نهج البلاغة و جزء ابن ناقة

أحمد بن يحيى المُسلي الكوفي، ابن ناقة (٥٩٣ق)

الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت عليهم السلام

ضياء الدين محمد ابن جعفرية العلوي الحائري (٥٧٣ق)



---

## ملحقات نسخة من نهج البلاغة و جزء ابن ناقة

أحمد بن يحيى المُسلي الكوفي ، ابن ناقة (٥٩٣ق)

---

تحقيق : اسعد طيب

### التمهيد

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين .

و بعد : فهذه أوراق ملحقة بنسخة من نهج البلاغة محفوظة في المكتبة الرضوية برقم ١٨٦٠ ، انتهى ناسخ هذه الأوراق محمد بن محمد بن حسن بن الطويل الصفار الحلبي الساكن بواسط القصب ، وذلك في الأربعاء الثامن عشر من جمادى الآخرة سنة ٧٢٩ هجرية ، بعد أن انتهى من نسخ نهج البلاغة في الخميس الثاني عشر من جمادى الآخرة من سنة ٧٢٩ هـ .

وتحتوي هذه الأوراق على خطب للإمام علي عليه السلام ، وجزء حديثي برواية أحمد بن يحيى بن ناقة ، وخبر الأعمش مع الخليفة المنصور العباسي ، وخطبة الأقاليم المعروفة بخطبة البيان في الملاحم ، ووصية النبي ﷺ لعلي عليه السلام برواية علي بن أحمد المشهدي الغروي المعروف بابن القاشاني .

وقد ضبطت نص هذه الأوراق ، واعتنيت بترجمة أحمد بن يحيى بن ناقة خاصة ، فإليك - أيها القارئ الكريم - ترجمة ابن ناقة :

## اسمه

هو أحمد بن يحيى بن أحمد بن زيد بن ناقة، أبو العباس، المُسلي، الكوفي.

وقد وهم جملة من الأعلام في نسبه:

فوهم صاحب بغية الوعاة (ج ١ ص ٣٩٥) ومعجم المؤلفين (ج ٢ ص ١٩٩) والجواهر المضية (ج ١ ص ٣٤٨) وكشف الظنون (ص ١٦٧٠)، والوافي بالوفيات (ج ٨ ص ٢٣١) في تسميته: ابن ناقد.

ووهم صاحب هدية العارفين (ج ١ ص ٨٦) وتفتح المقال (ج ٨ ص ٢٤٨) في تسميته ابن الناقد.

ووهم صاحب الوافي بالوفيات (ج ٨ ص ٢٣١) في نسبه: المسكي.

ووهم في بغية الوعاة، ومعجم المؤلفين (ج ٢ ص ١٩٩) في نسبه: المُسني، وقد صوّب في المتن ونَبّه عليه المفهرس في الفهرس (ج ٢ ص ٤٤١).

## المُسلي

قال صاحب معجم البلدان: «مُسليّة، بضم أوله، وسكون ثانيه وكسر اللام وتخفيف الياء المثناة من تحتها: محلّة بالكوفة سُمّيت باسم القبيلة، وهي مُسليّة بن عامر بن عمرو بن عُلّة بن جلد بن مالك بن أدد بن زيد بن يشجب، ومالك هو مَذحج.

وقد تُسب إلى هذه المحلّة أبو العباس أحمد بن يحيى بن ناقة المسلي، سكن المحلّة فنسب إليها».

معجم البلدان «مسليّة» ج ٥ ص ١٢٩؛ الأثساب ج ٥ ص ٢٩٦؛ الباب في تهذيب الأثساب ج ٣ ص ٢١١-٢١٢.

**مولده**

ولد في رجب ٤٧٧ هـ، كما في تكملة الإكمال (ج ١ ص ٤٤٢)، والوافي بالوفيات (ج ٨ ص ٢٣١) وغيرهم.

**قال فيه مترجموه**

قال في الجواهر المضية (ج ١ ص ٣٤٨): الإمام الفقيه النحوي.  
وقال في الوافي بالوفيات (ج ٨ ص ٢٣١): كانت له يد في النحو، أقرأه بالكوفة، وصنّف فيه، والخُرَج به جماعة.  
وقال الذهبي في تاريخ الإسلام جزء سنوات ٥٥١-٥٦٠ (ص ٢١٦): شيخ محدّث.

وقال في توضيح المشبه (ج ٩ ص ٢٠): الأديب المحدّث.  
وقال في اللباب في تهذيب الأنساب (ج ٣ ص ٢١٢): كان فاضلاً شاعراً.

**شيوخه**

١. أبوه يحيى.
٢. محمّد بن علي بن ميمون النُرسِي، أبيّ، أبو الغنائم. وقد لازمه واستفاد منه بالكوفة.
٣. علي بن محمّد بن مسورة.
٤. محمّد بن عبد الباقي بن جعفر بن مجالد البجلي المعدّل.
٥. أبو البقاء المعمر بن محمّد بن علي الحَبَال بالكوفة.
٦. هبة الله بن أحمد بن الموصلي ببغداد.
٧. أبو محمّد الحسن بن علي بن عبد العزيز ببغداد.

**تلامذته**

قال في بغية الوعاة (ج ١ ص ٣٩٥) تخرّج به جماعة ونذكر مَنْ وجدنا أسماءهم من تلامذته:

١. ابنه أبو منصور محمّد.
٢. مسمار بن العوّيس.
٣. نصر الله بن محمّد بن مدلل.
٤. أبو سعد عبدالكريم بن محمّد بن منصور التميمي السمعاني، قال في الأشساب (ج ٥ ص ٢٩٦): كتبت عنه أولاً ببغداد لما قدمها، ثم بالكوفة وكنت أقرأ عليه بالكوفة على باب داره في بني مسلية.
٥. أبو محمّد عبدالرشيد بن محمّد بن عبدالرشيد بن علي بن أحمد بن رجا الرجائي.
٦. ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن علي الحسيني الراوندي.
٧. أبو الحسن بن المقيّر، وهو آخر من روى عنه.

### مؤلفاته

- لمترجمنا عدة مؤلفات ذكر منها مترجموه:
١. الأمثال، قال في الأشساب (ج ٥ ص ٢٩٦): وجمع كتاباً في الحديث سمّاه الأمثال.
  - وقال الوافي بالوفيات (ج ٨ ص ٢٣١): وخرّج أحاديث من مسموعاته في فنون وكتبها الناس عنه.
  ٢. المسائل الكوفية للمتأدبة الكرخية.
- نحو كراسة، قال فيه بعد الخطبة: و بعد، فإنّي كنت وضعت عشر مسائل في النحو على وجه الإلغاز والإعجاب، وعاييت بها متأدّبي أهل الكرخ مدينة السلام.. إلى أن قال: أظهرت ما ألغزت، وبيّنت ما أبهمت، بعلل موضحة، وشواهد لائحة.
- ثم شرع في ذكر الألغاز وشرحها، فأولها: ما فتحة في اسم تارة تكون فتحة إعراب، وتارة تكون فتحة بناء وانقلاب.
- قال القرشي: ورأيت في آخره طبقة سماع عليه ببغداد، تاريخها يوم

- الأربعاء ثاني جمادى الآخرة سنة اثنتين وخمسين وخمسمئة<sup>١</sup>.  
 وذكر هذا الكتاب كشف الظنون (ص ١٦٧٠) وهدية العارفين (ج ١ ص ٨٦).  
 ٣. الوصية.  
 رواه الحسن بن دربي عن السيد ضياء الدين الراوندي عن المصنف.  
 إجازة العلامة لبني زهرة في بحار الأنوار (ج ١٠٤ ص ١١٣).  
 ٤. الجزء الحديثي الموجود ضمن الأوراق الملحقة بنهج البلاغة في  
 نسخة المكتبة الرضوية رقم ١٨٦٠، والمحقق هنا.

## شعره

قالوا عنه: «كان فاضلاً شاعراً»<sup>٢</sup>، وقد ذكر الصفدي أبياتاً منه هي:

إذا ما انتسبت إلى درهم	فأنت المعظم بين الورى
وإما فخرت على معشر	فبالمال إن شئت أن تفخرا
ولا تفخرن بالعظام الرفات	ودع ما سمعت وخذ ما ترى
فذو العلم عندهم جاهل	إذا كان بينهم معسرا
فإن أفاض هذا الزمان	من كان ذا جِدّة أو شرا <sup>٣</sup>

## عقبه

خلف بعده ولده محمّد بن أحمد بن يحيى بن أحمد بن زيد بن ناقة أبا منصور، حدّث عن أبيه.

توفي ببغداد في ٣ جمادى الآخرة ٥٩٣ وحمل إلى الكوفة فدفن بها.<sup>٤</sup>

١. الجواهر المضية، ج ١، ص ٣٤٨-٣٤٩.

٢. اللباب، ج ٣، ص ٢١٢؛ معجم البلدان، ج ٥، ص ١٢٩.

٣. الوافي بالوفيات، ج ٨، ص ٢٣١-٢٣٢.

٤. نكلمة الإكمال، ج ١، ص ٤٤٣.



## وفاته

توفي في ١ شوال ٥٥٩هـ، وهذا عليه جمهور مترجمه.  
 ووهم الإعلام بوفيات الأعلام (ص ٢٢٩)، وتاريخ الإسلام جزء سنوات ٥٥١-  
 ٥٦٠ (ص ٢١٧)، حيث جعلوا وفاته في سنة ٥٥٧هـ.

## مذهبه

عدّه القرشي الحنفي من أعلام الحنفية، كما في الجواهر المضية، وتابعه  
 على ذلك التميمي الحنفي في الطبقات السنية حيث هو مترجم فيها برقم  
 ٤١٣.

ترجمه الطهراني في طبقات أعلام الشيعة، الشقات العيون في سادس القرون  
 (ص ١٦) وتابعه على ذلك المامقاني في تنقيح المقال (ج ٨ ص ٢٤٨-٢٤٩  
 برقم ١١١٣ مستدرك و ١٧٠٨ تسلسل عام)، وقال: «إنه من علمائنا  
 الأعلام ومحدثينا الكرام»، فعده حسناً أقل ما يوصف به.  
 ولعلمهما اعتماداً على أن له كتاباً في الوصية لم يصل إلينا لنعلم موضوعه،  
 وعلى رواية ضياء الدين الراوندي عنه.  
 ولسنا هنا في صدد تحقيق الحال في مذهبه.  
 وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

## مصادر الترجمة

الإعلام بوفيات الأعلام، لشمس الدين أبي عبدالله محمد بن عبدالحميد مراد وعبدالجبّار زكار، دار الفكر المعاصر - بيروت، من مطبوعات مركز جمعة الماجد للثقافة والتراث بدبي، الطبعة الأولى ١٤١٢هـ / ١٩٩١م.

الإكمال في رفع الأرتياب عن المؤلف والمختلف في الأسماء والكنى والأشباب، للأمير الحافظ علي بن هبة الله بن أبي نصر بن ماکولا (-٤٧٥)، طبع دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١١هـ / ١٩٩٠م.

الأشباب، لأبي سعد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني (-٥٦٢)، تحقيق عبدالله عمر البارودي، طبع دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م.

بحار الأثوار، محمد باقر المجلسي، طبع مؤسسة الوفاء - بيروت، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.

بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، لجلال الدين عبدالرحمن السيوطي (-٩١١)، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، مطبعة عيسى البابي الحلبي وشركاه بالقاهرة، ١٣٨٤هـ / ١٩٦٤م.

تأريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، لشمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (-٧٤٨)، تحقيق الدكتور عمر عبدالسلام تدمري، طبع دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.

تبصير المنتبه بتحرير المشتبه، لأحمد بن علي ابن حجر العسقلاني (٧٧٣ - ٨٥٢)، تحقيق علي محمد الجاوي ومحمد علي النجار، الدار المصرية للتأليف والترجمة - سلسلة تراثنا.

تكملة الإكمال، لأبي بكر محمد بن عبدالغني البغدادي الحنبلي المعروف بابن نقطة (٥٧٩ - ٦٢٩)، تحقيق الدكتور عبدالقيوم عبد رب النبي، جامعة أم القرى - معهد البحوث العلمية وإحياء التراث الإسلامي - مركز إحياء التراث الإسلامي، المملكة العربية السعودية، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ / ١٩٧٨ م.

تكملة إكمال الإكمال في الأنساب والأسماء والألقاب، لجمال الدين أبي حامد محمد بن علي بن محمود الصابوني (- ٦٨٠)، طبع عالم الكتب - بيروت، ١٤٠٦ ق / ١٩٨٦ م.

تنقيح المقال، لعبدالله المامقاني (١٢٩٠ - ١٣١٥)، تحقيق واستدراك ولده محيي الدين المامقاني، طبع مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم، الطبعة الأولى المحققة ١٤٢٣ ق.

توضيح المشتبه في ضبط أسماء الرواة وأنسابهم وألقابهم وكناهم، لشمس الدين محمد بن عبدالله بن محمد القيسي الدمشقي ابن ناصر الدين (- ٨٤٢)، تحقيق محمد نعيم العرقسوسي، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م.

الجواهر المضية في طبقات الحنفية، لمحيي الدين أبي محمد عبدالقادر بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سالم بن أبي الوفاء القرشي الحنفي (٦٩٦ - ٧٧٥)، تحقيق الدكتور عبدالفتاح محمد الحلو، نشر هجر - القاهرة، الطبعة الثانية ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م.

سير أعلام النبلاء، لشمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (- ٧٤٨)، تحقيق شعيب الأرنؤوط ومحمد نعيم العرقسوسي، مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٥ ق / ١٩٨٥ م.

- طبقات أعلام الشيعة (الثقات العيون في سادس القرون)، لأغابزرك الطهراني، طبع دارالكتاب العربي، الطبعة الأولى ١٣٩٢ ق / ١٩٧٢ م.
- الطبقات السنية في تراجم الحنفية، لتقي الدين بن عبدالقادر التميمي الداري الغزّي المصري الحنفي (-١٠٠٥)، تحقيق الدكتور عبدالفتاح محمد الحلو، دارالرفاعي - الرياض، الطبعة الأولى ١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م.
- كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، لمصطفى بن عبدالله القسطنطيني الرومي الحنفي الشهير بالملاكاتب والمعروف بحاجي خليفة، أوفست دار الفكر - بيروت ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م.
- اللباب في تهذيب الأسماء، لعز الدين علي بن محمد بن محمد بن عبدالكريم الشيباني، ابن الأثير الجزري (٥٥٥-٦٣٠)، طبع دار صادر، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ ق / ١٩٩٤ م.
- معجم البلدان، لأبي عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي البغدادي (-٦٢٦)، دار إحياء التراث العربي - بيروت، ١٣٩٩ ق / ١٩٧٩ م.
- معجم المؤلفين، لعمر رضا كحالة، أوفست عن الطبعة الأولى.
- النوادر، لضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي الراوندي (-٥٧١)، تحقيق سعيد رضا علي عسكري، دار الحديث - قم، ١٣٧٧ ش.
- هدية العارفين في أسماء المؤلفين وآثار المصنفين، لإسماعيل باشا البغدادي، أوفست دار الفكر ١٤٠٢ هـ / ١٩٨٢ م.
- الوافي بالوفيات، لصلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي (-٧٦٤)، اعتناء محمديوسف نجم، النشرات الإسلامية تصدرها جمعية المستشرقين الألمانية، مطابع دار صادر في بيروت، ١٤٠٢ هـ / ١٩٨٢ م.

هَذَا الْجُزْءُ الْمُبَارَكُ فِيهِ  
 الْخُطْبَةُ الْمَوْثِقَةُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي  
 طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ  
 كِتَابَةٌ مِنَ الْأَلْفِ وَأَجَادَ عِزُّهَا هـ  
 جَمَعَ أَحْمَدُ بْنُ حَبِيْبٍ أَحْمَدُ بْنُ مَاقَةَ وَفَقَدَ اللَّهُ بِلِقَائِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَوَكَلْتُ عَلَى اللَّهِ  
 أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ حَبِيْبٍ بْنِ مَاقَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ  
 مَمُونُ الرَّسِّيُّ الْمَعْدَنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ الرَّاهِدِيُّ الْعَلَامَةُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ  
 عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ  
 عِمْرَانَ الْعَدَّادِيُّ الْمَعْرُوفُ بْنُ الْجَنْدَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ  
 مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيْبٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْعَرَّارِيُّ قَالَ  
 أَخْبَرَنَا عِمْرَانُ الْجَنْدَرِيُّ لَقِيَ أَبَا عَلِيٍّ الْعَرَّارِيَّ فَحَدَّثَنِي بِمَا قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ  
 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمَكِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَوْجَةَ سَبَلْحَةَ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ  
 حَدَّثَنِي لِأَعْرَفَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَطْلَعَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْهَرِاشِ جَرِيٌّ بْنُ كَلْبٍ قَالَ  
 حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ السَّيِّدِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ قَالَ أَجْمَعَ  
 جَاعَةً مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرُوا أَيَّ الْجُرُوفِ أَدْرَسَتْ كَلِمَةَ الْعَرَبِ  
 فَأَجْمَعُوا أَنَّ الْأَلْفَ أَكْثَرُ دُخُولًا فِي الْكَلِمِ مِنْ سَائِرِ الْجُرُوفِ فَتَنَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ  
 أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنُحِطَ بِهَذَا الْخُطْبَةِ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَسَمَّاها الْمَوْثِقَةَ بِهِيَ  
 جَدَّتْ مِنْ عَظَمَتِ مَسْنَدِهِ وَسَبَعَتْ بِعَقْمَتِهِ وَسَبَقَتْ رَحْمَتَهُ عَصَبَهُ وَنَسَتْ عِلْمَهُ  
 وَنَعَدَتْ مَسِيئَتَهُ وَبَلَغَتْ قِصَّتْ جِدَّتَهُ جِدَّتَهُ مَعْرُوفِيَّتَهُ مَحْجُوعَ بَعْبُودِيَّتِهِ تَسْتَعْمِلُ  
 مِنْ حُرِّيَّتِهِ مُعْتَرِفٍ بِمُحْسِنِهِ مَوْءَلِيٍّ مِنْ رَبِّهِ مَعْرِفَةٌ تَجْنِبُهُ يَوْمَ تَشْغَلُ عَنْ فِعْلِيَّتِهِ

يوم يحتمس شتمر طائر الله تعالى فيه فرعون ان الله دقيه اذعى الربوبه وفيه اعترقه  
 الله في الحجر وفيه اقبل النبي ايتوب عليه السلام وفيه طرح يوسف في الحبس وفيه  
 القتمه الخوف يوسف بن مثنى وفيه خلق الله الظلمه والرعده ونوم الخبث طلب الخواص  
 من الناس والذوق على الشيطان لان ابراهيم الخليل عليه السلام دخل على امرؤ زبر كسار  
 ويواجه نقضا لاله وفيه خلق الله النوح والقلم ورحمة الغرور وفيه سجاه الله من النار  
 وفيه رفع ادريس والبعث العيسى وبنو اجمعه يوم مبارك يوم نزل كتاب فيه الدعوات  
 ويعمل فيه الازيات وموت يوم النوح وقرآه القرآن والرهط والعجارات ما على الحفظ  
 وصفتي ضوا ينظنها من ابراهيم عليه السلام وعلمها من استطعت ٥

واهام رضا

من الوصية والحمد لله رب العالمين

والسنة والعلامة سنة الارواح والعين نظام المنهج محمد عبد الله

الصدوق في علم

ورواهه

هذه الوصية

سنةها وكذاها واحتملها

والاعمال

نبع وعبره ومعها الهاديه

بماذا اقبلوا وسلموا واستغفروا

(Handwritten marginal notes in Arabic script)

(Handwritten marginal notes in Arabic script)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

الْحُطْبَةُ الْمَعْرُوفَةُ بِالذَّرَّةِ الْبَيْتِيَّةِ  
مِنْ كَلَامِ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا مُغْتَرِفًا بِحَمْدِهِ، مِنْ بَحَارِ مَجْدِهِ، بِلسَانِ الثَّنَاءِ شَاكِرًا، وَبِحُسْنِ  
الْإِيهَةِ<sup>١</sup> ذَاكِرًا، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ وَالْخَيْرَ وَالشَّرَّ وَالنَّفْعَ وَالضَّرَّ وَالسُّكُونَ  
وَالْحَرَكَةَ وَالْأَرْوَاحَ وَالْأَجْسَامَ وَالذَّكْرَ وَالنَّسِيَانَ، وَالزَّمَ ذَلِكَ كُلَّهُ حَالَ الْحَدِيثِ إِذِ  
الْقِدَمِ لَهُ.

لَأَنَّ الَّذِي بِالْحَيَاةِ قِوَامُهُ فَالْمَوْتُ يُعَدِمُهُ، وَالَّذِي بِالْجِسْمِ ظُهُورُهُ فَالْعَرَضُ يَلْزِمُهُ،  
وَالَّذِي بِالْأَدَاةِ اجْتِمَاعُهُ فَقِوَامُهَا تُنْسِكُهُ، وَالَّذِي يَجْمَعُهُ وَقْتُ يُفَرِّقُهُ وَقْتُ، وَالَّذِي سَبَقَ  
الْعَدَمَ وَجُودُهُ فَالْخَالِقُ أَسْمُهُ جَلُّ جَلَالِهِ، وَالَّذِي يُقِيمُهُ غَيْرُهُ فَالضَّرُورَةُ تَمْسُهُ، وَالَّذِي  
يَنْفَسِمُ بِالْأَعْضَاءِ يَكْنُفُهُ شَبْحُهُ، وَالَّذِي يَنْشَبُّ بِهِ الْوَصْفُ فَحَدُّهُ صِفَتُهُ، وَالَّذِي لَهُ  
الْعَرَضُ فِي الطُّوْلِ مَسَاحَتُهُ، وَالَّذِي يَتَحَلَّى فَمِنْ الْجَلْبِيَةِ نَصِيبُهُ، وَالَّذِي الْصَّفَةُ تُحْلِيهِ  
فَالْعَجْزُ يَضْحَبُهُ، وَالَّذِي الْمِثَالُ يَغْتَوِرُهُ فَالْعَقْلُ يُبْصِرُهُ، وَالَّذِي الْوَهْمُ يَظْفَرُ بِهِ فَالتَّصْوِيرُ  
يَزُقُّهُ، وَالَّذِي يَسْكُنُ جَوْأً يَغِيبُ عَنْهُ جَوْ، وَالَّذِي يَزْتَفِقُ بِشَيْءٍ فِيهِ إِلَيْهِ فَاقَّةً، وَالَّذِي لَهُ  
جِسْمٌ [فَلَهُ]<sup>٢</sup> وَزَنْ، وَالَّذِي يَسْكُنُ يَتَحَرَّكُ، وَالَّذِي يَتَحَرَّكُ يَسْكُنُ، وَالَّذِي يَذْكُرُ يَذْكَرُ بِذِكْرِ

١. رُسِمَتْ فِي الْأَصْلِ: «الْأَيْه» وَحَوَّلْنَاهَا إِلَى رِسْمِ الْخَطِ الْحَدِيثِ.

٢. زِيَادَةٌ مَنَا بَقْتَضِيهَا السِّيَاقَ.

فَلَهُ النَّسِيَانُ، وَالَّذِي بِالْحُرُوفِ يَقُولُ فَمُضْطَرٌّ، وَالَّذِي بِالْفِكَرِ يَبْدَأُ فَمَشْعُولٌ، وَالَّذِي  
بِالْمُسَاوَرَةِ يُحَدِّثُ فَنَاقِصٌ.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ عَنْ كُلِّ مَا ذَكَرْنَا مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا بَعْدُوا خَلْقَهُ ١.

فُسُبْحَانَ مَنْ أَلْجِهَاتٍ لَا تَضْمَنُهُ، وَالسُّبَاتِ لَا يَأْخُذُهُ، وَالْآفَاتِ لَا تُدَاوِلُهُ،  
وَمَضْمُونَاتِهِ لَا تُحَاوِلُهُ، وَالْإِشَارَاتِ لَا تُرِيهِ، وَالْأَدِلَّةُ لَا تُؤَدِّبُهُ، وَالنَّزْجَمَةَ لَا تُحْكِيهِ، لَمْ  
يَلْتَبِسْ بِحَالٍ، وَلَا نَارَعَهُ بِأَلٍ، وَلَا الْأَذَاتِ ذَيَّبَتْهُ، وَلَا أَلْمَلَانِيكَةَ مَلَكْتُهُ، وَلَا الْأَصْفَاتِ  
أَوْجَدَتْهُ، بَلْ هُوَ مُوجِدٌ كُلِّ مَوْجُودٍ، وَخَالِقٌ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ، وَعَارِفٌ وَمَعْرُوفٌ.  
مَنْ أَنْتَظَمَ عَلَى صِفَةٍ حَظَرَ بِحَالٍ مَحْسُوسٍ عَلَى بَالٍ، وَمَنْ آوَاهُ مَحَلٌّ أَدْرَكَهُ أَيْنٌ،  
وَمَنْ ضَمَّهُ جَوْهَرٌ أَذَاهُ حَيْنٌ، وَمَنْ خَامَرَهُ أَمْرٌ أَرْزَلَهُ الْقَوْلُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ جِنْسٌ طَالِبُهُ  
الْكَيْفُ، وَمَنْ زَالَ فَزَوَّالُهُ التَّغْيِيرُ.

كُلُّ قَائِمٍ فِي شَيْءٍ فَهُوَ بَعْضُهُ، وَكُلُّ مُتَّبِعٍ خَلْفَهُ، وَكُلُّ خَلْقٍ غَيْرُهُ. فِعْلُهُ مِنْ غَيْرِ  
مُبَاشَرَةً، وَتَفْهِيمُهُ مِنْ غَيْرِ مُلَاقَاةٍ، وَهِدَايَتُهُ مِنْ غَيْرِ إِيْمَاءٍ، وَكَلَامُهُ مِنْ غَيْرِ اِعْتِقَابٍ ٢.  
وَجْهُهُ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ، وَقَصْدُهُ حَيْثُ ٢٧٩/أَصْبَتْ، وَطَرِيقُهُ حَيْثُ اسْتَقَمَّتْ.  
مِنْكَ يُفْهِمُكَ، وَعَنْكَ يُعْلِمُكَ. إِزْتَبَطَ كُلُّ شَيْءٍ بِضِدِّهِ، وَقَطَعَهُ بِحَدِّهِ. الْفِطْنُ لَا تُبْرِزُهُ،  
وَالْمَعْنَى لَا يَبْلُغُهُ. مَا تُخَيَّلُ فَالتَّشْبِيهُ لَهُ مَقَارِبٌ، وَمَا تُوَهِّمُ فَالتَّنْزِيهُ لَهُ مُبَايِنٌ، وَكُلُّ مَا كَانَ  
لَهُ سَبَبٌ ظَهَرَ بِهِ الطَّلَبُ، وَكُلُّ مَا كَانَ لَهُ مَادَّةٌ مَأْغُورَةٌ ٣، وَكُلُّ مَوْهُومٍ  
مَوْصُوفٍ.

وَاللَّهُ تَعَالَى فَاتِ الْوَهْمِ نَيْلُهُ، وَجَارِ الْعَايَةِ قَدْرُهُ، وَالظَّنِّ حَقِيقَتُهُ، وَالْاِعْتِبَارِ كُنْهُهُ،

١. العبارة: «خلقه، ولا بعدوا خلقه» مشكلة، ولعل سقط منها شيء.

٢. الاعتقاب: الحبس والمنع والتناوب. ولعل الكلمة محرفة أو مصحفة.

٣. مأغرة فهو مأغرة: أصابته عامة.



وَالْقِيَاسَ عَظَمْتُهُ، وَالتَّشْبِيهَ تَنَزِيهَهُ، إِذْ كُلُّ مَشْعُورٍ بِهِ غَيْرُهُ، وَكُلُّ مَنْظُورٍ لَهُ سِوَاهُ، وَكُلُّ مَمْنُونٍ خَلَقَهُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

لَا تُضَادُّهُ مَنْ، وَلَا تُرَافِقُهُ عَنْ، وَلَا تُلَاصِقُهُ إِلَى، وَلَا تُغْلُو عَلَيْهِ عَلَيَّ، وَلَا يَصِلُهُ فَوْقَ، وَلَا يَقَطَعُهُ تَحْتَ، وَلَا يَقَابِلُهُ حَدٌّ، وَلَا يَزَاجِمُهُ عِنْدُ، وَلَا يَحْدُثُهُ خَلْفَ، وَلَا يَخْدُوهُ أَمَامَ، وَلَمْ يُظْهِرْهُ قَبْلَ وَلَا بَعْدَ، وَلَمْ يَجْمَعْهُ كُلٌّ، وَلَمْ يُفَرِّقْهُ بَعْضٌ، وَلَمْ يُؤَخِّرْهُ كَانَ، وَلَمْ يُعْقِدْهُ لَيْسَ، وَلَمْ تَكْشِفْهُ عِلَاقِيَّةٌ، وَلَا سَتَرَهُ حَفَاءٌ.

النَّعْتُ لِبِنَاسٍ مَرْبُوبٍ غَيْرِهِ، وَضَفُّهُ لَا صِفَةَ لَهُ، وَشَأْنُهُ لَا غَايَةَ لَهُ، وَكَوْنُهُ لَا أَمَدَ لَهُ، وَفِعْلُهُ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لَهُ دَرَاكٌ، وَلَا يُغَيِّرُهُ هُنَاكَ، لَهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَعْنَاهَا، وَمِنَ الْخُرُوفِ مَجْرَاهَا، إِذِ الْخُرُوفُ مُبَدَّعَةٌ، [و] الْأَنْقَاسُ مَصْنُوعَةٌ، وَالْعُقُولُ مَوْضُوعَةٌ، وَالْأَفْهَامُ مَقْطُورَةٌ، وَالْآلَاتُ مُبْرَزَةٌ.

صَمِنَ الدَّهْرَ غَايَتُهُ، وَالْحَدَّ نَهَايَتُهُ، تَفَرِّقُهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ. غَايَتُهُ مَعْرِفَتُهُ، وَكَيْفَ تَكُونُ لَهُ غَايَةٌ وَالْغَايَةُ مِنْ صُنْعِهِ! وَالصَّفَّةُ عَلَى نَفْسِهَا تَدُلُّ، وَفِي مِثْلِهَا تَحُلُّ، وَلَا تُلْهِيهِ الْآمَالُ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ الْأَشْغَالُ، وَلَا يَدْمُ بِذَمِيمٍ، وَلَا يُعَابُ بِمَعِيْبٍ، خَلَقَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، لَيْسَ يُسْقِطُهُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا؛ لِأَنَّ الَّذِي يَرْفَعُهُ حَالٌ يُسْقِطُهُ حَالٌ، وَالَّذِي مِنَ الْعَاقِبَةِ صَحَّتُهُ فَمِنَ السَّقَمِ عِلَّتُهُ.

لَا يُقَارَنُ الْأَضْدَادُ الْأَضْدَادُ مَبْرُورٌ مِثْلُهَا أُضْدَادٌ<sup>٢</sup> مَخْلُوقَةٌ قَدْ تَنَزَّرَتْ عَنْ ذَلِكَ؛ إِذِ الْأَحْوَالُ مِنَ خَلْقِهِ، وَالْأَفْطَارُ مِنْ صُنْعِهِ. لَيْسَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ مِزَاجٌ، وَلَا فِي فِعْلِهِ بِهِمْ عِلَاجٌ. مَنْ وَصَفَ فَقَدْ شَبَّهَ، وَمَنْ لَمْ يَصِفْ فَقَدْ نَقَى، وَكِلَا الْأَمْرَيْنِ خَطَأً.

لَا تَسْلُكُ مِنْهَا جِ التَّمَثِيلِ فَتَمَّعَ فِي أَوْدِيَةِ التَّخْلِيصِ، إِنْ كَيْفَتْ سَأَلْتَ بِكَ السُّيُولُ،

١. في الأصل: «ممعور» ولعل الصواب ما أثبتناه.

٢. العبارة: «الأضداد مبرور مثلها أضداد» مشكلة.

وَإِنْ شَبَّهَتْ هَلَكْتَ مَعَ الْهَالِكِينَ، وَإِنْ عَدَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ حَلَّ بِكَ الْحُوبُ وَأَيْقَنْتَ بِالْعَطَبِ. فَوَضَعَهُ أَنَّهُ سَمِيعٌ لَا صِفَةَ لِسَمْعِهِ. لَمْ يَعْْبُدْهُ مَنْ خَالَفَهُ، وَلَا عَرَفَهُ مَنْ أَنْكَرَهُ، وَلَا آمَنَ بِهِ مَنْ جَحَدَ أَمْرَهُ.

وَإِنْ قُلْتَ «مَتَى» فَقَدْ سَبَقَ الْوَقْتُ كَوْنَهُ، وَإِنْ قُلْتَ «قَبْلَ» فَالْقَبْلُ بَعْدُهُ، وَإِنْ قُلْتَ «أَيْنَ» فَقَدْ تَقَدَّمَ الْمَكَانُ وَجُودُهُ، وَإِنْ قُلْتَ «كَيْفَ» فَقَدْ اخْتَجَبَتْ ٢٨٠/ عَنِ الصَّفَةِ صِفَتُهُ، وَإِنْ قُلْتَ «مَا هُوَ» فَقَدْ بَايَنَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا، فَهُوَ هُوَ<sup>١</sup>، وَإِنْ قُلْتَ «هُوَ هُوَ» فَالْهَاءُ وَالْوَاوُ كَلَامُهُ صِفَةٌ اسْتِدْلَالٌ عَلَيْهِ لَا صِفَةَ تَكْيِيفٍ لَهُ، وَإِنْ قُلْتَ لَهُ حَدٌّ فَالْحَدُّ لِغَيْرِهِ، أَوْ قُلْتَ الْهَوَاءَ يَمَسُّهُ فَالْهَوَاءُ مِنْ صُنْعِهِ.

رَجَعَ مَعْنَى الْوُضْفِ فِي الْوُضْفِ، وَعَجَمِي الْقَلْبُ عَنِ الْفَهْمِ، وَالْفَهْمُ عَنِ الْإِذْرَاكِ، وَالْإِذْرَاكُ عَنِ الْأَسْتِثْبَاتِ، وَدَوَامُ الْمُلْكِ فِي الْمُلْكِ، وَأَنْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ، وَالْجَاهُ أَلْتَلَّبُ إِلَى شَكْلِهِ، وَهَجَمَ بِهِ الْفَخْصُ عَلَى الْعَجْزِ، وَالنَّبِيَانُ عَلَى الْفَقْدِ، وَالْجَهْدُ عَلَى الْيَأْسِ، وَالْبَلَغُ عَلَى الْقَطْعِ. فَالسَّبِيلُ مَسْدُودٌ، وَالطَّالِبُ مَزْدُودٌ.

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، [و] أَوْجُودُهُ إِبْتَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَنْزِيهِهُ. مِنْ خَلْفِهِ نَاءٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ. لَهُ حَقِيقَةُ الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْثُوبَ، وَمَعْنَى الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهَ. صِفَتُهُ أَنَّهُ رَبٌّ وَغَيْرُهُ خَلْقٌ، لَهُ تَأْوِيلٌ الْبَيْتُونَةَ لَا بَيْتُونَةَ عَزَلَةٍ، مَا تَصَوَّرَ بِالْأَوْهَامِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

لَيْسَ بِرَبٍّ مِنْ أَطْرِحَ تَحْتَ التَّلَاعِ، وَلَا بِمَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فِي وَعَاءٍ، هَوَى وَغَيْرِ هَوَى.

فَهُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كَائِنٌ لَا كَيْتُونَةَ مَحْضُورٍ بِهَا عَلَيْهِ، وَعَنِ الْأَشْيَاءِ بَائِنٌ لَا بَيْتُونَةَ غَائِبٍ

١. كذا، والظاهر أن «فهو هو» زائدة.

٢. في الأصل «إلى»، والصواب ما أثبتناه.

عَنْهَا، وَجُودُهُ إِبْتِائُهُ، مَا قَارَنَهُ ضِدُّ، وَلَا سَاوَاهُ نِدٌّ، إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ أَضْدَادًا لِتَكُونَ  
الْفَرْدِيَّةُ لَهُ، لَا يَزَاوِجُهُ شَيْءٌ بَلْ هُوَ مَزَاوِجُ الْمَزْدَوِجَاتِ؛ اِزْدَوِجَ الْمَوْتِ بِالْحَيَاةِ،  
وَالْخَيْرِ بِالسَّرِّ؛ إِذِ الْمَزْدَوِجُ مِنْ خَلْقِهِ. وَضِدُّهُ غَيْرٌ مُمْتَنِعٌ مِنْ قَبُولِ التَّضَادِّ، وَاللَّهُ تَعَالَى  
لَا ضِدَّ لَهُ فَيَجَادِلُهُ، وَلَا يَنْدُ [لَهُ] فَيُعَادِلُهُ، وَذَلِكَ مِنْ دَلَالَةِ التَّوْحِيدِ.

لَيْسَ بِمُمْتَنِعٍ مَنْ أَمْتَنَعَ مِنْهُ، وَلَا بِجَبَّارٍ مَنْ أَحْتَجَّ إِلَيْهِ، وَلَا بِإِلَهٍ<sup>٢</sup> مَنْ عَرَفَهُ، بَلْ بِغَيْرِهِ  
عَرِفَ،<sup>٣</sup> وَبِالْعَقْلِ عَرِفَ وَهُوَ دَلُّ الْعَقْلِ عَلَيْهِ، وَهُوَ أَذَلُّ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ، فَالْمَوْدِي بِالْمَعْرِفَةِ  
إِلَيْهِ لَوْ عَنَى<sup>٤</sup> عَنْهُ عَارِفُوهُ لِاسْتَوَى الْخَلْقُ فِي فَقْدِهِ، فَقَفَدَهُ مَوْجُودٌ، وَجُودُهُ مَفْقُودٌ<sup>٥</sup>، إِذِ  
الْخَلْقُ مِنْهُ فِي حِجَابٍ.

فَهُوَ الْأَوَّلُ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَالْآخِرُ لَا آخِرَ لَهُ، وَالْبَاطِنُ لَا بَاطِنَ لَهُ، بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا  
بِهَا يُوصَفُ، وَبِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ، وَبِهِ عُرِفَ الْمَكَانُ لَا بِالْمَكَانِ عُرِفَ،  
وَبِهِ كَانَ الْخَلْقُ لَا بِالْخَلْقِ كَانَ، الْأَمْكِنَةُ لَا تَكِنُهُ؛ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَحَلٍّ دُونَ مَحَلٍّ لَأَنَسَ  
الْمَسْكُونُ فِيهِ وَأَوْحَشَ الْخَالِي مِنْهُ. عِلَّةٌ مَا صَنَعَ صُنْعَهُ وَهُوَ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لِكَانَ كَوْنُهُ  
كَانَ وَلِكِنُهُ كَوْنُ الْكَانِ فَكَانَ، وَإِنَّمَا كَانَ حُرُوفٌ تَأْتِلُفُ وَتَفْتَرِقُ.

لَمْ يَسْبِقْهُ قَبْلُ، وَلَمْ يَقْطَعْهُ بَعْدُ، تَقَدَّمَ الْحَدَثُ قَدَمَهُ، وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ، وَالصِّفَةُ  
ذَاتُهُ، وَالْعَايَةُ أَرْزَلُهُ، وَفَاتَ الْوَهْمُ نَيْلُهُ، وَالْقَدَمُ آكِنَاهُ، وَالْحُجُبُ أَحْتِجَابُهُ، ظَاهِرٌ فِي  
غَيْبٍ، غَائِبٌ فِي ظُهُورٍ، وَلَوْ / ٢٨١ / إِذْ غَابَ حَجَبَتِ الْعَيْبَةُ الْحِجَابَ، وَلَوْ إِذْ ظَهَرَ وَقَعَ  
الْإِيْمَانُ بِهِ أَضْطِرَّارًا.

١. «له» زدناها لانتضاء السياق.

٢. في الأصل: «بإلهة».

٣. في الأصل: «بل بغير عرف»، ولعل الصواب ما أثبتناه.

٤. كذا.

٥. «ففقده... مفقوده» مشكلة الفهم.

لَيْسَ عَنِ الدَّهْرِ قَدَمُهُ، وَلَا لِكَوْنِهِ مُوجُودًا يُقَالُ سَبَقَ وَجُودُهُ عَدَمَهُ، وَوَجُودُهُ وَاجِبٌ، وَسَبِيلُهُ الدِّيْمُومَةُ، الْوَحْدَةُ لَا تُوَحِّشُهُ، وَالْخَلِيقَةُ لَا تُؤْنِسُهُ، فَلَوْ أَوْحَشَتْهُ الْوَحْدَةُ لِأَنَسَهُ خَلْقَهُ، وَلَوْ أَنَسَهُ خَلْقَهُ لِأَوْحَشَهُ فَقَدَهُمْ، وَالْأُنْسُ وَالْوَحْشَةُ خَلْقُهُ، فَكَيْفَ يَجِلُّ بِهِ مَا هُوَ أَبْدَأَهُ، أَوْ يَعُودُ مَا هُوَ أَنْشَأَهُ؟

الْهَمُّ لَا يُنَازِعُهُ، وَالشُّغْلُ لَا يَسْغَلُهُ، وَالْأَفْكَارُ لَا تُخَالِطُهُ، وَمُنْتَهَى بِلَاغِ الْخَلْقِ لَا يَبْلُغُهُ، الْعَدَدُ لَا يُقَاسِمُهُ، وَخَلْقُهُ لَا يُمَازِجُهُ. مَنْ جَعَلَ عِبَادَةَ جُزْءٍ مِنْهُ كَقَرٍّ، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ»<sup>٢</sup>.

الْأَطْرَافُ لَا تَكْتَنِفُهُ، وَالْحُدُودُ لَا تَقْطَعُهُ، إِذِ الْحَدُّ لِلْمَحْدُودِ، وَالْعَدْدُ لِلْمَعْدُودِ. لَيْسَ لِذَاتِهِ تَكْيِيفٌ، وَلَا لِغِيْلِهِ تَكْلِيفٌ. ضَمِنَ الدَّهْرُ قَدَمَهُ، وَالْغَيْبُ جُودَهُ، وَالْمَلَكُوتُ حَزَائِنُهُ. وَمَنْ قَسَمَ جُزْءًا فَهُوَ حَيْلَتُهُ، وَمَنْ ضَمَّهُ أَهْوَاءَ فَالْهَوَاءُ فَضَاؤُهُ. وَآخَتْجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا آخَتْجَبَ عَنِ الْعُيُونِ، وَأَعْمَى أَهْلَ السَّمَاءِ آخَتْجَابُهُ كَمَا أَعْمَى أَهْلَ الْأَرْضِ، لَيْسَ بِغَيْرِهِ آخَتْجَبَ، وَلَا بِسِوَاهُ اسْتَتَرَ، لِكَيْتَهُ مَسْتُورٌ بِفِطْرَتِهِ، مَحْجُوبٌ بِقُدْرَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ يَرَى آيَاتِهِ، وَلَا يَرَى، لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ، وَلَا تُقَابِلُهُ الطُّنُونُ، عَدَا قَدْرَهُ الطَّنِيَّةُ، وَرَهَا نُورُهُ الْعَيْبِيَّةُ، فَمَعَ الطَّالِبُ الطَّلَبَ، وَحَمَى<sup>٣</sup> الْوُرُودَ الْإِنْقِطَاعَ، وَالْإِذْرَاكَ الْإِمْتِنَاعَ، وَمَارَسَ الْفِطْنَةَ الْعِظَمَةَ، وَالْخَلِيقَةَ الْجِسْمَ، وَحَالَ الْجَمَالَ مِنَ الْجَالِ<sup>٤</sup>، وَازْتَدَادَ الطَّلَبُ مِنَ الْمُرْتَادِ.

قُزْبُهُ كَرَامَةٌ، وَبُعْدُهُ إِهَانَةٌ، قَدَّرَ كَوْنَ الْوُصُولِ لِذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ، لَا يُجَاوِزُهُ آخْتِيَابُ، وَلَا يَحُورُهُ آخْتِيَابُ، وَلَا يَمْتَلُهُ تَدْبِيرٌ، وَلَا يُخَالِطُهُ تَقْدِيرٌ، وَلَا تَنَالُهُ الْحَوَاسُّ،

١. في الأصل: «ولاء».

٢. سورة الزخرف، الآية ١٥.

٣. حمى: منع.

٤. كذا.

وَلَا يَبْلُغُهُ الْغَيْبَاتُ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، لَا تُحِثُّهُ فِي، وَلَا تُوقِفُهُ إِذْ، وَلَا يُؤَامِرُهُ<sup>١</sup>.

فُرْبَةُ قَدْرَةٍ، وَبُعْدُهُ عَظْمَةٌ، وَنَزْوُلُهُ إِلَى الشَّيْءِ إِقْبَالُهُ عَلَيْهِ، وَإِتْيَانُهُ إِسَاءَةً إِنْصَالَهُ مَا يُرِيدُهُ إِلَيْهِ، يَتَجَلَّى وَلَا يَتَحَلَّى، وَيَبْدُو وَلَا يَتَجَلَّى، غَلُوهُ مِنْ غَيْرِ نَزْوِلٍ، وَمَجِيئُهُ مِنْ غَيْرِ تَنَقُّلٍ، لَا تُوَاجِهُهُ جِهَةٌ إِذْ لَا جِهَةَ لَهُ، وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ، يُوجَدُ الْمَفْقُودُ، وَيُقْعَدُ الْمَوْجُودُ، لَا تَجْتَمِعُ لِتَحْيِيزِهِ الصِّفَاتُ، ظَاهِرٌ فِي غَيْبٍ، غَائِبٌ فِي ظُهُورٍ، هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ بِذَلِكَ آمِنًا عَلَى الْخَلْقِ أَنْ يُشَبَّهُوهُ لِانْتِفَائِهِ عَنْهُمْ أَنْ يَكُونُوهُ، حَدَثٌ كُلُّ حَدِيثٍ دَلِيلٌ عَلَيْهِ، وَمُشِيرٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ إِلَيْهِ، فَأَفْرَازُ الْحَادِثِ بِالْمُحَدِّثِ دَلِيلٌ عَلَى الْمُحَدِّثِ وَهُوَ سُبْحَانَهُ بِخِلَافِهِمَا.

فَرْدٌ لَا يَقْبَلُ الْقَرِينَ، قَدِيمٌ لَا يَلْحَقُهُ وَصْفٌ حَدَثٍ، إِذْ الْحَادِثُ / ٢٨٢ / مَقْرُوبٌ بِحَدِيثِهِ، وَحَدِيثُهُ مَقْرُوبٌ بِالْقَدْرَةِ الَّتِي هِيَ<sup>٢</sup> صِفَةُ الْمُحَدِّثِ.

نَصِيبُ الْإِيمَانِ الْإِنْكَارُ<sup>٣</sup> مِنْهُ، الْإِيمَانُ بِهِ مَوْجُودٌ وَجُودَ إِيْمَانٍ لَا وَجُودَ عِيَانٍ، فَعَلَى التَّسْلِيمِ - عِنْدَ اغْتِلَاجِ الْخَوَاطِرِ بِالْوَسَاوِسِ فِي الْقُلُوبِ - ثَبَّتَ قَدَمُ التَّوْحِيدِ، لَا تَحْمِيلَ عَلَى التَّشْبِيهِ الَّذِي يَزْمَعُهُ فَهْمُكَ، وَاعْتِمَادًا<sup>٤</sup> عَلَى دَلِيلٍ نَظَرَ عَقْلٌ صَافٍ أَمَدَّهُ الْأَنْوَارَ الْإِلَهِيَّةَ بِلَطَائِفِ فِكْرٍ صَحِيحٍ نَتَجَ لَهُ حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ. كَيْفَ وَقَدْ وَرَدَتْ الْكُتُبُ النَّاطِقَةُ وَالرُّسُلُ الصَّادِقَةُ بِذَلِكَ، فَازْتَعِ فِي رِيَاضِ الْأِصَابَةِ وَالتَّسَدِيدِ، وَقِفْ بِصَدَقِ الدَّلِيلِ النَّظَرِيِّ عَلَى مِنْهَاجِ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ فِيهِ، ثُمَّ اللَّهُ رِضَاهُ، وَالتَّشْرُكُ مَوْجِبٌ لِسَخَطِهِ، قَضَى وَمَا قَضَى أَمْضَى، لَا ﴿مُعْتَقَبٌ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>٥</sup>.

١. هنا سقط، حيث الكلام منقطع.

٢. في الأصل: «الذي هو».

٣. كذا.

٤. في الأصل: «فاعتمده» والصواب ما أثبتناه.

٥. سورة الرعد، الآية ٤١.

أَشْكُرُهُ عَلَى النِّعْمَاءِ، وَأَسْتَزِيدُهُ مِنَ العَطَاءِ، فَأَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَعْرِفَتُهُ، وَأَوَّلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْجِيدُهُ، وَنِظَامُ تَوْجِيدِهِ نَفْيُ التَّخْدِيدِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ العُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَخْدُودٍ مَخْلُوقٌ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ. المُمْتَنِعُ مِنَ الخَدِّثِ هُوَ القَدِيمُ فِي الأَزَلِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ عِبْدٌ مَنِ نَعَتْ ذَاتَهُ، وَلَا إِيَاءٌ وَحَدٌّ مَنِ أَكْتَنَّهُ، وَلَا حَقِيقَتُهُ أَصَابَ مِنْ مِثْلِهِ، وَلَا بِهِ صَدَقَ مِنْ نَهَائِهِ، وَلَا صَمَدٌ صَمَدُهُ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ الحَوَاسِّ، وَلَا إِيَاءٌ عَنِّي مِنْ شَبَّهِي، وَلَا لَهُ عَرَفَ مِنْ بَعْضِهِ، وَلَا إِيَاءَهُ أَرَادَ مِنْ تَوْهَمِهِ.

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَغْلُوبٌ. يُصْنَعُ اللَّهُ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، وَبِالعُقُولِ يُعْتَمَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَبِالْفِطْرِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ. خَلَقَهُ تَعَالَى الخَلْقَ حِجَابَ بَيْنَتِهِمْ وَبَيْنَتِهِ، وَمُبَايَنَتَهُ إِيَاهُمْ مَفَارَقَتَهُ لِئِنْبِيئِهِمْ، وَأَبْتِدَاؤُهُ لَهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ لَهَا أَبْتِدَاءً لَهُ؛ لِعَجْرِ كُلِّ مُبْتَدٍ عَنِ أَبْتِدَاءِ مِثْلِهِ.

فَأَسْمَاؤُهُ تَعَالَى تَغْيِيرٌ، وَأَفْعَالُهُ تَغْيِيمٌ، فَذُجَّهَلَ اللَّهُ مِنْ حَدِّهِ، وَقَدْ نَعَدَاهُ مَنْ أَشْمَلَهُ، وَقَدْ أَخْطَأَهُ مِنْ أَكْتَنَّهُ، وَمَنْ قَالَ فِيهِ «لِمَ» فَقَدْ عَلَّلَهُ، وَمَنْ قَالَ فِيهِ «مَتَى» فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَمَنْ قَالَ «فِيمَ» فَقَدْ ضَمَّنَّهُ، وَمَنْ قَالَ «إِلَى» فَقَدْ نَهَّاهُ، وَمَنْ قَالَ «حَتَّى» فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ. لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ تَعَالَى بِتَغَايِرِ المَخْلُوقِ، وَلَا يَتَخَدَّدُ بِتَخَدُّدِ المَخْدُودِ.

وَاحِدٌ بِلا تَأْوِيلٍ عَدِيدٌ، ظَاهِرٌ لَا يَتَأْوِيلُ مُبَاشَرَةً، مُتَجَلٍّ لَا يَاسْتَهْلِكُ رُؤْيَاهُ، بَاطِنٌ لَا يَمْرَإِيلُهُ، مُبَايِنٌ لَا يَمْسَافِيهِ، قَرِيبٌ لَا يَمُدَّانَاهُ، لَطِيفٌ لَا يَتَجَسِّمُ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرُّ، مُفَدَّرٌ لَا يَفَكِّرُهُ، مُدْبَّرٌ لَا يَحْرَكُهُ، مُرِيدٌ لَا يَعْزِيْمُهُ، شَاءٌ<sup>٢</sup> لَا يَهْمُهُ، سَمِيعٌ لَا يَأَلِيهِ، بَصِيرٌ لَا يَأْدَاهُ.

١. في الأصل: «عَبْدُهُ» والتصويب من السياق.

٢. شاء: اسم فاعل من شاء يشاء أي أراد.

لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضُمُّهُ الْأَمَاكِينُ، وَلَا يَأْخُذُهُ السُّبُاطُ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ،  
وَلَا تُفِيدُهُ الْأَدَوَاتُ، وَلَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَاتُ / ٢٨٣ / وَالسَّكَنَاتُ.

سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودَهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ.

بِخَلْقِهِ الْأَشْبَاهُ<sup>١</sup> عِلْمٌ أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرِ عِلْمٌ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ،  
وَبِمُضَادَّتِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمٌ أَنْ لَا صِدْدَ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عِلْمٌ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ، صَادَّ  
النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالصَّرَّ<sup>٢</sup> بِالْحَزْوَرِ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَاقِبَاتِهَا، مُفْرَقٌ بَيْنَ مُتَدَايِنَاتِهَا، بِتَفْرِيقِهَا  
دَلَّ عَلَى مَفْرَقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا، قَالَ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا  
زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>٣</sup>.

فَرَّقَ بَيْنَ قَبْلِ وَبَعْدَ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ...<sup>٤</sup> شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ  
لِمُعْرِزِهَا، دَالَّةٌ بِتَفَاوُثِهَا أَنْ لَا تَفَاوُثَ لِمُفَوِّثِهَا، مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيَّتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمَوْقِثِهَا،  
حَجَبَ بَعْضُهَا عَنِ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ.

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَحَقِيقَةَ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوءَ، وَمَعْنَى الْعَالِمِ إِذْ لَا  
مَعْلُومَ، وَمَعْنَى الْخَالِقِ إِذْ لَا مَخْلُوقَ، وَتَأْوِيلُ السَّمْعِ وَلَا<sup>٥</sup> مَسْمُوعَ.  
لَيْسَ مِنْذُ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ، وَلَا مِنْ حَيْثُ أَحْدَثَ اسْتَفَادَ مَعْنَى  
الْمُحْدِثِ.

لَا يُثْبِتُهُ مِنْذُ، وَلَا يُدْنِيهِ قَدْ، وَلَا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ، وَلَا تُوقِفُهُ مَتَى، وَلَا تَسْتَمِلُهُ حِينَ، وَلَا  
تُقَارِنُهُ مَعَ. إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْآلَاتُ إِلَى نِظَائِرِهَا، الْأَشْبَاهُ تُوجَدُ  
مَعَالِمَهَا، مَنَعَهَا أَلْقِدَمَ وَحَمَّتْهَا الْأَرْزَلِيَّةَ عَنِ تَوَهُمِ حَقِيقَةِ الرُّبُوبِيَّةِ، فَلَوْلَا أَنَّ الْكَلِمَةَ

١. في الأصل: «الأشياء» وهو غلط محض.

٢. الصر: البرد.

٣. سورة الذاريات، الآية ٢٩.

٤. هنا سقط؛ لعدم انضمام الكلام.

٥. السياق يقتضي: إذ لا.

أَفْتَرَقَتْ فَذَلَّتْ عَلَى مَفْرَقِهَا، وَتَبَايَنْتْ فَأَعَزَّتْ<sup>١</sup> عَنْ مُبَايِنِهَا، لَمَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْمَعْقُولِ،  
وَبِهَا اخْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ، وَإِلَيْهَا يَحَارُ<sup>٢</sup> تَحَاكُمُ الْأَوْهَامِ، وَبِهَا أَرْتَبَطَ الدَّلِيلُ بِالْمَعْمُولِ.  
لَا إِيْمَانٌ إِلَّا بِتَصْدِيقِي، وَلَا تَصْدِيقٌ إِلَّا بِإِقْرَارِي، وَلَا دِينٌ وَإِيْمَانٌ وَإِقْرَارٌ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ،  
وَلَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بَعْدَ إِخْلَاصٍ، وَلَا إِخْلَاصٌ مَعَ تَشْبِيهِ، وَلَا نَفْيٌ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ  
السَّبْهِيَّةِ، كُلُّ مَا فِي الْعَالَمِ مِنْ أُنْثَرٍ غَيْرِ مَوْجُودٍ فِي صَانِعِهِ، وَكُلُّ مَا أُمَكَّنَ فِيهِ مُسْتَحِيلٌ فِي  
خَالِقِهِ، لَوْ حُدِّدَ لَهُ وَرَاءَ لِحْدِهِ أَمَامٌ، وَلَوْ أَلْتَمَسَ لَهُ التَّمَامَ لِلزِّمَمَةِ التَّقْصَانِ، وَكَيْفَ يَسْتَحِقُّ  
الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْخَدِيثِ؟ أَمْ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْأَشْيَاءِ؟

لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا  
هُوَ ابْتِدَآءُهُ، إِذَا تَلَفَّأَوْتَتْ دَلَالَتُهُ، وَلَا مَمْتَنَعٌ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ، وَلَمَّا كَانَ الْبَارِيُّ غَيْرَ الْمَبْرُوءِ،  
وَلَوْ تَعَلَّقَتْ بِهِ الْمَعَانِي لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ، وَلِتَحْوَلَ عَنْ كَوْنِهِ دَالًّا إِلَى كَوْنِهِ مَذْلُومًا  
عَلَيْهِ، لَيْسَ فِي مَجَالِ الْقَوْلِ عَنْهُ حُجَّةٌ، وَلَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ  
الْكَرِيمُ، كلمات الفرج. ٣/ ٢٨٤

تَمَّتِ الْخُطْبَةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

\* \* \*

قِيلَ<sup>٤</sup>: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ،  
وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُكَيِّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ  
حَسَنَ الْوَجْهِ وَاللَّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،  
أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ.

١. أي: بعدت، وفي الأصل: «فأعزبت»، ولا مناسبة له بالكلام.

٢. يقرأ أيضاً: كان.

٣. «كلمات الفرج» خبر جملة «لا إله إلا الله الحليم الكريم».

٤. ورد هذا الخبر في: «علل الشرائع» ج ١، ص ٩٦؛ «عيون أخبار الرضا عليه السلام»، ج ٢، ص ٦٧.



قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَحْوَالَ؟

فَالْتَقَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَقَالَ: أُنْبِئِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِلرَّجُلِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ الرُّوحَ مُعَلَّقَةٌ بِالرَّيْحِ، وَالرَّيْحُ مُعَلَّقَةٌ بِالْهَوَاءِ<sup>١</sup> إِلَيْنِي وَقَبْتُ تَتَحَرَّكُ رُوحُ صَاحِبِهَا، جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحَ الرَّيْحُ، وَجَذَبَتْ الرَّيْحُ الْهَوَاءَ، فَاسْكَنْتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا، وَإِذَا لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ - جَلَّ أَسْمُهُ - بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى ذَلِكَ التَّبَدُّنِ جَذَبَ<sup>٢</sup> الْهَوَاءَ الرَّيْحَ، وَجَذَبَتْ الرَّيْحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدْ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ يَبْعَثُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى، فَإِنَّ قَلْبَ الْإِنْسَانِ فِي حَقِّ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِذَا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنِ ذَلِكَ الْحَقِّ وَأَصَاءَ الْقَلْبِ، وَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا نَسِيَ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَصِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَوْ<sup>٣</sup> انْتَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ أَوْ أَغْضَى عَلَى بَعْضِهَا انْطَبَقَ ذَلِكَ الْحَقُّ فَأَطْلَمَ الْقَلْبُ وَنَسِيَ الرَّجُلُ مَا يَذْكُرُهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ يُشْبِهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَحْوَالَ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَعُرْوِقٍ هَادِيَةٍ وَبَدَنِ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ اسْتَمْسَكَتِ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ فَخَرَجَ الْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَى إِلَيْنِي زَوْجَتِي بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَعُرْوِقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَبَدَنِ مُضْطَرِبٍ أَضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ حَتَّى وَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ تِلْكَ الْعُرْوِقِ؛ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرْوِقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ

١. أنبئة: مخفف أنبئة.

٢. رسمت هذه الكلمة في كل موضع جاءت فيه: «الهورى».

٣. في الأصل: جذبت.

٤. في الأصل: و.

وَقَعَتْ عَلَيَّ عِزِّي مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الْوَلَدَ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ  
وَرَسُولُهُ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَقْرُبُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ، وَلَمْ  
أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَقْرُبُ بِهَا - وَأَوْمَى إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام - وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ، وَلَمْ  
أَزَلْ / ٢٨٥ / أَشْهَدُ بِهَا وَأَقْرُبُ بِهَا، وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ  
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ  
عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ  
أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرٍ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ  
مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ،  
وَأَشْهَدُ عَلَيَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَيَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا  
يُسَمَّى وَلَا يَكُنَّى حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَيَنْسَطُ كَمَا مِلْتُ جَوْرًا  
وَزُلْمًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عليه السلام: أَتَبِعُهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَانظُرْ أَيَّنَ يَقْصِدُ.

فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ حَتَّى مَا أَذْرِي أَيَّنَ أَخَذَ  
مِنَ الْأَرْضِ، فَرَجَعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟

قَالَ: لَا، اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ.

قَالَ: هُوَ الْخِضْرُ عليه السلام.

تَمَّ الْخَبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



هَذَا الْجُزْءُ الْمُبَارَكُ فِيهِ الْخُطْبَةُ الْمُؤَيَّنَةُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهِيَ الْخَالِيَةُ مِنَ الْأَلْفِ وَأَخْبَارٌ غَيْرُهَا

جَمَعَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ نَاقَةَ وَفَقَّهُ اللَّهَ بِكَرَامَتِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ  
عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونِ النَّزْسِيِّ<sup>٢</sup> الْمَعْدَلِيُّ<sup>١</sup> قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ الزَّاهِدُ الْعَلَامَةُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ  
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ<sup>١</sup> قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ  
أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْبَغْدَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْجُنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ  
أَحْمَدَ بْنِ عَمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ  
الْعَمَارِيُّ. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْجُنْدِيُّ: لَقِيتُ أَبَا عَلِيٍّ الْعَمَارِيَّ فَحَدَّثَنِي بِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا  
أَبُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَوْسَجَةَ سَبْلَحَةَ بْنُ عَزْفَجَةَ  
قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَزْفَجَةَ بْنُ عَزْفَجَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْهَرَّاسِ جَرِيُّ بْنُ كَلْبِ بْنِ  
حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ قَالَ:  
اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - فَتَذَاكَرُوا: أَيُّ الْحُرُوفِ أَدْخَلَ

١ . من هنا يبدأ جزء أحمد بن يحيى بن ناقة .

وردت هذه الخطبة في عدة مصادر: شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، ج ١٩، ص ١٤٠؛ الصراط المستقيم، ج ١،  
ص ٢٢٢؛ نهج السعادة، ج ١، ص ٨٢.

وهي في كل هذه المصادر مختلفة في الألفاظ .

٢ . في الأصل: البرسي، والتصحيح من كتب التراجم .

فِي كَلَامِ الْعَرَبِ؟ فَأَجْمَعُوا أَنَّ الْأَلْفَ أَكْثَرُ دُخُولًا فِي الْكَلَامِ مِنْ سَائِرِ الْأَحْرُوفِ، فَقَامَ  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَحَطَبَ هَذِهِ الْأَخْطَبَةَ عَلَى الْبَدِيهَةِ وَسَمَّاهَا  
الْمُونِقَةَ<sup>١</sup>، وَهِيَ:

حَدِثُ مَنْ عَظَّمْتَ مِثْنَهُ، وَسَبَعْتَ نِعْمَتَهُ، وَسَبَقْتَ رَحْمَتَهُ غَضَبَهُ<sup>٢</sup>، وَتَمَّتْ  
كَلِمَتُهُ، وَنَفَذْتَ مَشِيئَتَهُ، وَبَلَغْتَ قَضِيَّتَهُ<sup>٣</sup>. حَمِدْتَهُ حَمْدَ مُقَرَّرٍ بِرُبُوبِيَّتِهِ، مُتَخَضِعٍ  
بِعِبَادِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُعْتَرِفٍ بِتَوْحِيدِهِ، مُؤَمِّلٍ مِنْ رَبِّهِ<sup>٤</sup> مَغْفِرَةً تُنَجِّيه، يَوْمَ  
يُسْغَلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ /٢٨٧/ وَبَيْنِهِ، وَيَسْتَعِينُهُ وَيَسْتَرْشِدُهُ وَيَسْتَهْدِيهِ، وَيُؤْمِنُ بِهِ وَيَتَوَكَّلُ  
عَلَيْهِ.

وَشَهِدَتْ لَهُ شُهُودٌ مُخْلِصِينَ مُوقِنِينَ بِعِزَّتِهِ<sup>٥</sup>، مُؤْمِنِينَ مُتَيَقِّنِينَ، وَوَحَدْتُهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ  
مُذْعِنٍ. لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَوَزِيرٍ،  
وَعَوْنٍ وَمُعِينٍ وَنَظِيرٍ.

عَلَّمَ فَسْتَرَ، وَبَطَّنَ فَخَبَّرَ، وَمَلَكَ فَفَهَّرَ، وَعَصِيَّ فَغَفَّرَ، وَحَكَمَ فَعَدَّلَ، لَمْ يَزَلْ وَلَنْ  
يَزُولَ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>٦</sup> وَهُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، مُتَفَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ  
بِقُوَّتِهِ، مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَلَمْ يُحِطْ بِهِ نَظَرٌ، قَوِيٌّ مَنِيعٌ  
سَمِيعٌ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَضْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَغْرِفُهُ.

١. المونقة: المعجبة.

٢. في شرح النهج: وسبقت غضبه رحمة.

٣. القضية: الحكم والقضاء.

٤. في شرح النهج: مؤمل منه.

٥. بعزته لم ترد في شرح النهج.

٦. سورة الشورى، الآية ١١.

قَرَّبَ قَبْعُدًا، وَتَعَدَّ قَقْرَبًا، يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَيَرْزُقُهُ وَيَسْخِبُوهُ<sup>١</sup>، ذُو لَطْفٍ حَفِيٍّ، وَيَطْلِسُ قَوِيٍّ، وَرَحْمَةً مُوسِعَةً وَعُقُوبَةً مُوجِعَةً، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوْبِقَةٌ، وَعُقُوبَتُهُ [جَحِيمٌ]<sup>٢</sup> مُؤْلِمَةٌ مُوْبِقَةٌ.

وَشَهِدَتْ بِبِعْتَةِ مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ، وَصَفِيَّتِهِ وَنَبِيِّهِ، وَحَبِيبِهِ وَخَلِيلِهِ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرِ وَحِينٍ فَتْرَةٍ وَكُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ، وَمِنَّةً لِمَزِيدِهِ، وَخَسَمَ بِهِ نُبُوتَهُ، وَوَضَّحَ بِهِ حُجَّتَهُ، فَوَعَّظَ وَنَصَحَ، وَبَلَّغَ وَكَدَحَ، رُوُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، سَخِيٌّ رَضِيٌّ زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَتَسْلِيمٌ وَبَرَكَاتٌ وَتَكْرِيمٌ.

ذَكَرْتُكُمْ سَنَةً نَبِيَّكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِرَهْبَةٍ تَسْكُنُ قُلُوبَكُمْ، وَخَشْيَةٍ تُذَرِّي دُمُوعَكُمْ، وَتَقِيَّةٍ تُنْجِيكُمْ قَبْلَ يَوْمٍ يَذْهَبُكُمْ وَيَنْتَلِيكُمْ، يَوْمَ يَقُورُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَ وَزُنُ حَسَنَتِهِ وَخَفَ وَزُنُ سَيِّئَتِهِ. وَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكُمْ وَتَمَلُّقُكُمْ<sup>٣</sup> مَسْأَلَةً ذُلٍّ وَخُضُوعٍ، وَشُكْرِ وَخُشُوعٍ، وَتَوْبَةٍ وَنُزُوعٍ، وَنَدَمٍ وَرُجُوعٍ.

وَلِيَعْتَنِمَ كُلُّ مُعْتَنِمٍ مِنْكُمْ صِحَّتَهُ قَبْلَ سَقَمِهِ، وَشَبِيَّتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَسَعَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَفَرَعَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ، وَخَضْرَتَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ يَكْبُرٍ وَبَهْرَمٍ، وَيَمْرُضُ وَيَسْخَرُضُ وَيَسْقَمُ، وَيَمْلَهُ طَبِيبُهُ، وَيُعْرِضُ عَنْهُ حَبِيبُهُ وَيَنْقَطِعُ عُمْرُهُ وَيَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ. مِنْ قَبْلِ<sup>٤</sup> هُوَ مَوْعُوكٌ وَجِسْمُهُ مَنهُوكٌ.

ثُمَّ جَدَّ فِي نَزْعِ جَدِيدٍ، وَخَضَرَ كُلُّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ، فَشَخَّصَ بَصْرَهُ، وَطَمَحَ نَظْرَهُ، وَرَشَّحَ حَبِيبَهُ، وَحَطَفَ عَزِيَّتَهُ، وَسَكَنَ حَيْنَتَهُ، وَجَذِبَتْ نَفْسُهُ، وَبَكَتْهُ عِزُّهُ، وَخَفِرَ رَمْسُهُ، وَيُتَمُّ مِنْهُ وَالِدُهُ، وَتَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَتَقَسَّمَ جَمْعُهُ، وَذَهَبَ بَصْرُهُ وَسَمِعُهُ، وَكَفَرَ

١. يحبوه: يُعطيهِ.

٢. ما بين المعقوفين من شرح النهج.

٣. في الأصل: «وَتَمَلُّقُكُمْ» واختارنا ما في شرح النهج.

٤. في شرح النهج: «نم قبيل».

وَوُجْهَ، وَمُدَّدَ وَجْرَدَ، وَعَسَّلَ وَنُسْفَ وَسُجِّيَ، وَبُيْطَلَهُ وَهُيئُ، وَنُسِرَ عَلَيْهِ كَفَنُهُ، وَشُدَّ مِنْهُ ذَفَنُهُ، وَقُمَصَ وَعَمَمَ، وَوُدَّعَ وَعَلَيْهِ سَلَمٌ، وَحَمِلَ فَوْقَ سَرِيرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهِ بِتَكْبِيرٍ.

وَتَبِيلٌ مِنْ دُورٍ مُزْخَرَفَةٍ /٢٨٨/ وَقُصُورٍ مُشَيَّدَةٍ، [وَحَجْرٍ] مُنْجَدَةٍ، فَجُعِلَ فِي ضَرْبِ مَلْحُودٍ، ضَيِّقٍ مَضْفُودٍ، بِشِقِّ مَوْصُودٍ، بِلَبَنِ مَنصُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ، وَهَيْلٍ عَلَيْهِ عَفْرَةٌ<sup>٢</sup>، وَحَيْبٍ عَلَيْهِ مَدْرَةٌ، وَتَحَقَّقَ حَدْرَةٌ، وَنَسِيَّ حَبْرَةٌ.

وَرَجَعَ عَنْهُ وَلِيُّهُ وَصَفِيُّهُ، وَنَدِيمُهُ وَنَسِيْبُهُ، وَتَبَدَّلَ بِهِ قَرِيْبُهُ<sup>٣</sup> وَحَبِيْبُهُ.

فَهُوَ حَشُو قَبْرِ، رَهِيْنٌ قَفْرِ<sup>٤</sup> يَسْعَى فِي جِسْمِهِ دُودٌ قَبْرِيهٍ، وَيَسِيلُ صَدِيدُهُ مِنْ مَنْجَرِيهِ وَنَحْرِيهِ، وَيُسْحَقُ لَحْمُهُ، وَيُنْسَفُ دَمُهُ، وَيَدِيْقُ عَظْمُهُ.

فَمَتَى حَقَّ يَوْمُ حَشْرِيهِ، وَنَشْرِيهِ مِنْ قَبْرِيهِ، وَنُفِخَ فِي صُورٍ، وَدُعِيَ لِحَشْرِ وَنُشُورٍ، ثُمَّ بُعِثَتْ قُبُورٌ، وَحُصِّلَتْ سَرِيْرَةٌ صُدُورٍ، وَجِيءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَصَلْدِيْقٍ، وَشَهِيدٍ وَنَطِيْقٍ، وَقَعَدَ لِلْفَضْلِ قَدِيْرٌ بِعَبِيدِهِ حَبِيْرٌ بِصِيْرٍ.

فَكَمْ ثُمَّ مِنْ زَفْرَةٍ تُفْنِيهِ، وَحَسْرَةٍ تُضْنِيهِ، فِي مَوْقِفٍ مَهِيْلٍ، وَمَشْهَدٍ جَلِيْلٍ، بَيْنَ يَدَيْ مَلِكٍ عَظِيْمٍ، بِكُلِّ صَغِيْرَةٍ وَكَبِيْرَةٍ عَلِيْمٍ، حِيْنَئِذٍ يُلْجِئُهُ عَرَفُهُ، وَيَحْفِزُهُ قَلْفُهُ، عَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُومَةٍ، وَصَرَخَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوعَةٍ، وَحُجَّتُهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ.

وَتُنَشَّرُ صَحِيْفَتُهُ، وَتَتَبَيَّنُ جَرِيْرَتُهُ، وَنَظَرَ فِي سَوْءِ عَمَلِهِ، وَشَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَيَدُهُ بِبَطْشِيهِ، وَرِجْلُهُ بِحَطْوِيهِ، وَفَرْجُهُ بِلَمْسِيهِ، وَجِلْدُهُ بِمَسِّهِ، وَتَهَدَّدَهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيْرٌ، فَكَشَفَ لَهُ عَنْ حَبِيْبِيهِ بِصِيْرٍ، فَسَلْسَلَ جِيْدَهُ، وَغَلْغَلَ مَلِكُهُ يَدَهُ، وَسَيِّقَ وَسُحِبَ وَخَدَهُ.

فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَشِدَّةٍ، فَظَلَّ يُعَذَّبُ فِي جَحِيْمٍ، وَيُسْقَى شَرْبَةً مِنْ حَمِيْمٍ،

١ . ما بين المعقوفتين من شرح النهج .

٢ . العفر: التراب .

٣ . في شرح النهج : «قرينه» وهو المناسب .

٤ . في الأصل : «فهو حشو قبره رهين ففره، وأثبتنا ما في شرح النهج .

يَسْهُوِي وَجْهَهُ وَيَسْلُخُ جِلْدَهُ، وَتَضْرِبُهُ زَبِيئَةٌ<sup>١</sup> بِمَقْمَعِ حَدِيدٍ، وَيَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نُضْجِهِ  
كَجِلْدِ حَدِيدٍ، يَسْتَعِيثُ فَتَعْرِضُ عَنْهُ حَزَنَةٌ جَهَنَّمَ، وَيَسْتَضْرِحُ فَيَنْبُتُ حُفْبَةً لَا يَرِيمُ<sup>٢</sup>،  
فَيَنْدُمُ حِينَ لَا يَنْفَعُهُ نَدَمٌ.

نَعُودُ بِرَبِّ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَصِيرٍ، وَنَسْأَلُهُ عَفْوَ مَنْ رَضِيَ عَنْهُ، وَمَغْفِرَةَ مَنْ قَبِلَ  
مِنَهُ، وَهُوَ وَلِيِّ مَسْأَلَتِي وَمُنْجِحُ طَلِبَتِي.

فَمَنْ زُحْزِحَ عَنْ تَعْدِيْبِ رَبِّهِ، وَجُعِلَ فِي جَنَّتِهِ بِقُرْبِهِ، وَخُلِدَ فِي قُصُورٍ مُشِيدَةٍ،  
وَمُلْكٍ حُورٍ عِينٍ وَحَفَدَةٍ، وَطَيْفٍ عَلَيْهِ بِكُؤُوسٍ، وَسَكَنَ حَظِيْرَةً فِرْدَوْسٍ، وَتَقَلَّبَ فِي  
نَعِيمٍ، وَسُقِيَ مِنْ تَسْنِيمٍ، مِنْ عَيْنِ سَلْسَبِيلٍ، مَمْرُوجٍ بِرَنْجَبِيلٍ، مُحْتَمِّ بِمِسْكِ وَعَبِيْرٍ،  
وَمُسْتَعْنِمٍ لِلْمَلِكِ، مُسْتَشْعِرٍ لِلسُّرُورِ، وَيَشْرَبُ مِنْ حُمُورٍ، مُغْدِقٍ فِي شُرْبِهِ وَلَيْسَ  
يُنْزَفُ.

وَهَذِهِ مَنَزِلَةٌ مِنْ حَيَاتِي رَبِّهِ وَجَدَرَ نَفْسَهُ، وَتِلْكَ عُقُوبَةٌ مِنْ عَصَى مُنْشِنُهُ وَسَوَّلَتْ لَهُ  
نَفْسُهُ مَعْصِيَتَهُ.

لَهُ قَوْلٌ فَضْلٌ، وَحُكْمٌ عَدْلٌ، خَيْرٌ قَصَصٍ قَصٍّ وَمَوْعِظٌ نَصٍّ، تَنْزِيلٌ مِنْ عَزِيْزٍ  
حَمِيْدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدْسٍ مُبِيْنٌ، عَلَى قَلْبِ نَبِيِّ مُهْتَدٍ رَشِيْدٍ، صَلَّتْ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ،  
مُكَرَّمُونَ بَرَزَةٌ. / ٢٨٩/

وَعَدْتُ بِرَبِّ رَجِيْمٍ، مِنْ شَرِّ عَدُوِّ لَعِيْنٍ رَجِيْمٍ. لِيَتَضَرَّعَ مُتَضَرِّعُكُمْ، وَيَبْتَهِلُ  
مُتَبْتَهِلُكُمْ، وَيَسْتَغْفِرُ رَبَّ كُلِّ مُزْتُوْبٍ لِي وَلَكُمْ.

تَمَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

\* \* \*

١. زَبِيئَةٌ: مفرد الزبانية: وهم الملائكة الموكلون بجهنم نعوذ بالله منها.  
٢. أي لا يبرح.

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَطِيطٍ<sup>٢</sup> الْأَسَدِيِّ الْفَقِيهَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَرِيْعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ مُقْبِلِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ هِلَالِ الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ مَرْوَانَ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَانَ عَبَّاسٍ<sup>٣</sup> يَقُولُ: كَانَ<sup>٤</sup> وَاللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ<sup>٥</sup> يُشَبِّهُ الْقَمَرَ الْبَاهِرَ، وَالْأَسَدَ الْخَادِرَ، وَالْفَرَاتَ الرَّاحِرَ، وَالرَّبِيعَ الْبَاكِرَ. فَأَشْبَهَ مِنَ الْقَمَرِ ضَوْءَهُ [وَبَهَاءَهُ<sup>٦</sup>]، وَأَشْبَهَ مِنَ الْأَسَدِ شَجَاعَتَهُ وَمَضَاءَهُ، وَأَشْبَهَ مِنَ الْفَرَاتِ جُودَهُ وَسَخَاءَهُ، وَأَشْبَهَ مِنَ الرَّبِيعِ خُضْبَهُ وَجَنَاءَهُ.

\* \* \*

قَالَ: وَمِنْ كَلَامِهِ<sup>٥</sup>:

مَنْ حَسِرَ مُرُوءَهُ تَهَ صَعْفَ يَبْقِيئُهُ، وَأَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعُ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ، وَالشَّرُّهُ جَرَّاءُ الْخَطَرِ، وَالْبُحْلُ عَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَفَاوِتِ حَدَلَتِهِ الرَّغْبَةُ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمَقْلُ غَرِيبٌ فِي وَطْنِهِ أَجْنَبِيٌّ فِي غَيْرِهِ، وَالْعَجْزُ أَفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ.

\* \* \*

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

١. ورد هذا الخبر في: اليقين، ص ٣٩٣؛ لسان العرب: ج ١٤، ص ٢١٦ وح ي ١٤.

٢. في الأصل: حطيطه سهواً.

٣. في الأصل: + علي (١).

٤. أضفناها من المصادر.

٥. بعضه في نهج البلاغة القسم الثالث، رقم ٢، ص ٤٦٩.

٦. شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، ج ٢، ص ٥٨ باختلاف في اللفظ.



عَبْدُ الْبَاقِي بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُجَالِدِ بْنِ الْجَبَلِيِّ الْمَعْدَلِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ عليه السلام قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحَّاسُ التَّمِيمِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدَانَ بْنِ يَزِيدَ الْجَبَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ أَبِي بَزْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي نَصْرٌ - يَعْنِي ابْنَ مُزَاحِمٍ - عَنِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - يَعْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْمَسْعُودِيِّ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: قَالَ عُمَرُ لِعَلِيِّ: أَنْتَ أَكْبَرُ النَّاسِ يَا أَبَا الْحَسَنِ، هَلْ وَوَلَاكَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَمْرُ؟

قَالَ: وَقُلْتُ ذَلِكَ، <sup>١</sup> مَا تَصْنَعُ أَنْتَ وَصَاحِبِكَ؟

قَالَ عُمَرُ: أَمَا صَاحِبِي فَقَدْ مَضَى لِخَالِهِ، وَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ إِذْنٌ لَأُخْلَعَنَّهَا مِنْ عُنُقِي فِي عُنُقِكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ: جَدَعَ اللَّهُ / ٢٩٠ / أَنْفَ مَنْ أَنْتَ أَكْبَرُ مِنْهَا. لَا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - جَعَلَنِي عِلْمًا <sup>٢</sup> فَمَنْ خَالَفَنِي فَقَدْ ضَلَّ.

\* \* \*

وَأَخْبَرَنَا <sup>٣</sup> الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْبَاقِي قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ وَليدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ نَزَارِ الصَّنِيفِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمَرْجُئَةُ وَالْقَدْرِيَّةُ.

\* \* \*

١. عبارة: «وقلت ذلك» ليست في شرح النهج.

٢. في شرح النهج: «فإذا قمْتُ».

٣. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٤.

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبَانَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَبَوَةَ، عَنْ عُمَرَ مَوْلَى غَفْرَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَتْ ذَاتَ يَوْمٍ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْفَيْئَاءِ فَقَالَ: يَا غُلَامُ، أَلَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِنَّ، أَوْ يَهَيِّئُ لَكَ قُلْتُ: بَلَى، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: أَخْفِظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، أَخْفِظِ اللَّهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ، تَعْرِفِ إِلَهِي اللَّهُ فِي الرِّحَاءِ يَغْرِفُكَ فِي الشَّدَةِ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ؛ فَقَدْ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ، لَوْ جَهَدَ الْخَلْقُ عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُواكَ بِمَا لَمْ يَكْتُبْهُ اللَّهُ لَكَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا، وَلَوْ حَرَّضُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوكَ بِمَا لَمْ يُعَدِّرْهُ اللَّهُ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيَّ، فَأَعْمَلْ لِلَّهِ فِي الرِّضَا فِي الْيَقِينِ<sup>٢</sup> مَا اسْتَطَعْتَ. وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكَرْبِ؛ ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾<sup>٣</sup>.

\* \* \*

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ - وَفَقَّهُ اللَّهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحَّاسُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ الْبَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمَارَةَ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَرْطَاةٌ - يَعْنِي ابْنَ حَبِيبٍ - قَالَ: حَدَّثَنَا صَبَّاحٌ - يَعْنِي ابْنَ يَحْيَى - عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَضِيرَةَ، عَنْ أَبِي الْعَجْفَاءِ، عَنْ جُنْدَبِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ عَلِيِّ الْجَمَلِ وَصَفِينِ جَادًا لَا أَشْكُ فِي

١. مسند أحمد، ج ١، ص ٢٩٢، ٣٠٢، ٣٠٧؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٥٤١.

٢. هذه الجملة لم توجد هكذا في مصدرنا.

٣. سورة الشرح، الآية ٥.

٤. الإرشاد، ج ١، ص ٣١٧.

فِتَالٍ مَنْ قَاتَلَهُ وَلَا مَنْ خَالَفَهُ أَنَّهُ عَلَى ضَلَالَةٍ، حَتَّى إِذَا نَزَلَتْ نَهَرُوا وَانْ دَخَلَنِي شَكٌّ وَقُلْتُ: فَرَأُونَا وَأَخْيَارُنَا نَقَاتِلَهُمْ، إِنَّ هَذَا لَأَمْرٌ عَظِيمٌ! فَحَرَجْتُ غُدُوَّةً أَمْسِي حَتَّى بَرَزْتُ مِنْ الصُّفُوفِ وَمَعِيَ مَطْهَرَةٌ مِنْ مَاءٍ، فَرَكَزْتُ رُمَحِي وَوَضَعْتُ تُرْسِي إِلَيْهِ، فَاسْتَنْزَتْ بِهِ مِنَ الشَّمْسِ فَجَلَسْتُ فِي ظِلِّهِ.

قَالَ: فَإِنِّي لَجَالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَنَاوَلْتُهُ الْإِدَاوَةَ / ٢٩١/ فَاَنْطَلَقَ حَتَّى لَمْ أَرَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ وَقَدْ تَطَهَّرَ، فَدَفَعَ إِلَيَّ الْإِدَاوَةَ وَجَلَسَ مَعِيَ فِي ظِلِّ الْأُتْرُسِ.

قَالَ: فَإِذَا فَارِسٌ يَتَعَرَّضُ.

قَالَ: قُلْتُ: كَأَنَّ هَذَا الْفَارِسَ يُرِيدُكَ.

قَالَ: أَشِيرُ إِلَيْهِ فَلْيَأْتِكَ.

قَالَ: فَأَشْرْتُ إِلَيْهِ فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَدْ عَبَّرَ الْقَوْمُ وَقَطَعُوا النَّهْرَ.

قَالَ: مَا فَعَلُوا.

قَالَ: ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ مَا جِئْتُكَ حَتَّى رَأَيْتَ الرَّايَاتِ مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ وَمَا عَبَّرَتِ الْأَنْعَالَ.

قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا فَعَلُوا، ثُمَّ نَهَضَ وَنَهَضْنَا مَعَهُ.

قَالَ: قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَصَّرَنِي فِي هَذَا الرَّجُلِ، وَبَيَّنَّ لِي أَمْرَهُ؛ هُوَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ كَذَّابٌ، أَوْ رَجُلٌ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِهِ وَعَهْدٍ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعَاهِدُكَ عَهْدًا مَسْنُورًا تَسْأَلُنِي عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَئِنْ أَنَا وَجَدْتُ الْقَوْمَ قَدْ عَبَّرُوا أَنْ أَكُونَ فِي أَوَّلِ مَنْ يُقَاتِلُهُ وَأَوَّلِ مَنْ يَطْعَنُ فِي عَيْنِهِ، وَإِنْ كَانَ الْقَوْمُ لَمْ يَغْتَبِرُوا أَنْ أَيْمَ عَلَى الْمُنَاصِحَةِ وَالْمُجَاهِدَةِ لِأَعْدَائِهِ حَتَّى أَفْنَى.

ثُمَّ دَفَعْنَا إِلَى الصُّفُوفِ فَوَجَدْنَا الْأَلْوِيَةَ وَالرَّايَاتِ كَمَا هِيَ.

قَالَ: فَأَخَذَ بِقَفَايَ فَدَفَعَنِي، فَقَالَ: يَا أَخَا الْأَزْدِ، تَقَدَّمَ فَقَاتِلْ؛ فَقَدْ تَبَيَّنَ لَكَ.  
قَالَ: قُلْتُ: أَفَعَلَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ فَقَاتَلْتُ، فَلَقِيْتُ رَجُلًا فَتَقَلَّتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَتَقَلَّتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَتَقَلَّتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَتَقَلَّتُهُ أَنَا وَهُوَ صَرَبَتَيْنِ وَوَقَعْنَا جَمِيعًا، فَاحْتَمَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى الرَّحْلِ، فَأَقَفْتُ حِينَ أَقَفْتُ وَقَدْ فُرِغَ مِنَ الْقَوْمِ.

\* \* \*

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ [يَحْيَى بْنِ] نَاقَةَ - أَيْدَهُ اللَّهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النَّفُورِ الْبَرْزَاؤُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ هَارُونَ الصَّبِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْحَافِظِ أَنَّ الْفَضْلَ بْنَ يُونُسَ حَدَّثَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُقَبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَوْنٍ - يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ أَبِي رَافِعٍ - عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ لِحُرَّاعَةَ صَنَمٌ مِنْ نُحَاسٍ فَوْقَ الْكَعْبَةِ، فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - بِعَلِيِّ عليه السلام سِرًّا مِنْ قُرَيْشٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْكَعْبَةِ، فَحَمَلَ عَلِيًّا عليه السلام حَتَّى رَفَعَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَطْرَحَ الصَّنَمَ، فَطَرَحَهُ عَلِيٌّ فَوَقَعَ الصَّنَمُ مُنْفَتًا كَالرُّجَاجِ، وَتَوَأَّى عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى الْكَعْبَةِ يَوْمًا وَلَيْلَةً، ثُمَّ آتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: أَقْتَحِمَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ. فَأَقْتَحَمَ عَلِيٌّ فَوَقَعَ قَائِمًا لَمْ يَضُرَّهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: كَيْفَ صَنَعْتَ بِالْغَائِطِ وَالْبَوْلِ؟ قَالَ: دَعَوْتُ اللَّهَ فَحَبَسَهُمَا عَنِّي.

تَمَّ الْحَبْرُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

\* \* \*

### خَبِرَ الْأَعْمَشَ مَعَ الْمَنْصُورِ<sup>١</sup>

قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيَّ<sup>٢</sup> فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ.

قَالَ: فَتَبَيْتُ مُفَكِّراً فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي وَقُلْتُ: مَا بَعَثَ إِلَيَّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِيَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَلَعَلِّي إِنْ أُخْبِرْتُهُ قَتَلَنِي.

قَالَ: فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي بِيَدِي، وَلَبَسْتُ كَفَنِي وَخَنُوطِي وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: أَدُنْ مِنِّي، فَدَنَوْتُ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ، فَلَمَّا رَأَيْتَهُ طَابَتْ نَفْسِي شَيْئاً. ثُمَّ قَالَ: أَدُنْ، فَدَنَوْتُ حَتَّى كَادَتْ تَمَسُّ رُكْبَتِي رُكْبَتَهُ.

قَالَ: فَوَجَدَ مِنِّي رَائِحَةَ الْخَنُوطِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَضُدَّ قَتْلِي أَوْ لِأَضْلُبَنَّكَ.

قُلْتُ: وَمَا حَاجَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مَا شَأْنُكَ مُتَحَنِّطٌ؟

قُلْتُ: أَتَانِي رَسُولُكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ، فَقُلْتُ: عَسَى يَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَإِنِ أَنَا أَجَبْتُهُ قَتَلَنِي، فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَلَبَسْتُ كَفَنِي.

قَالَ: فَكَانَ مُتَكِيناً فَاسْتَوَى جَالِساً وَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ يَا سُلَيْمَانَ، كَمْ حَدِيثٍ تَزُورِي فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ عليه السلام؟

قُلْتُ: بِسِيرٍ أَوْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: كَمْ؟

قُلْتُ: عَشْرَةٌ أَلْفَ حَدِيثٍ وَمَا زَادَ.

فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانَ، لِأَحَدَثْتُكَ بِحَدِيثٍ فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ يُنْسِي كُلَّ حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ.

١. أمالي الصدوق، ص ٥٢١.

٢. الدوانيقي: لقب ذم لأبي جعفر المنصور الخليفة العباسي الثاني، لقب به لبعثه في مال الدولة.

قُلْتُ: حَدِّثْنِي.

قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ هَارِباً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، وَكُنْتُ أترددُ فِي الْبِلَادِ وَأَتَقَرَّبُ إِلَى النَّاسِ بِفَضَائِلِ عَلِيِّ عليه السلام، فَكَانُوا يُعَظِّمُونِي وَيُرَوِّدُونِي، حَتَّى وَرَدْتُ بِلَادَ الشَّامِ وَإِنِّي لَفِي كِسَاءٍ خَلَقِي مَا عَلِيٌّ غَيْرُهُ، فَسَمِعْتُ الْإِقَامَةَ وَأَنَا جَائِعٌ، فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ لِأَصَلِّيَ وَفِي نَفْسِي أَنِّي أَكَلِمُ النَّاسَ فِي عِشَاءٍ يُعْشَوْنِي، فَلَمَّا سَلِمَ الْإِمَامُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ صَبِيَّانِ، فَالْتَفَتَ الْإِمَامُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: مَرَّحَباً بِكُمَا وَمَرَّحَباً بِمَنْ أَسْمَاكُمَا عَلَى أَسْمَيْهِمَا، وَكَانَ إِلَى جَنْبِي شَابٌ فَقُلْتُ: يَا شَابُ، مَنْ الصَّبِيَّانِ مِنَ الشَّيْخِ؟

فَقَالَ: هُوَ جَدُّهُمَا، وَلَيْسَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ يُحِبُّ عَلِيًّا غَيْرُ هَذَا الشَّيْخِ، وَلِذَلِكَ سَمَى أَحَدَهُمَا الْحَسَنَ وَالْآخَرَ الْحُسَيْنَ.

فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْروراً، فَقُلْتُ لِلشَّيْخِ: هَلْ لَكَ فِي حَدِيثِ أَقْرُبُ بِهِ عَيْنَكَ؟  
فَقَالَ: إِنْ أَقْرَزْتُ عَيْنِي أَقْرَزْتُ عَيْنَكَ.

قَالَ: قُلْتُ: حَدِّثْنِي وَالِدِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنَّا فُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام وَهِيَ تَبْكِي، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِي، خَرَجَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَا أَذْرِي أَيْنَ بَاتَا؟ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي؛ فَإِنَّهُ الَّذِي خَلَقَهُمَا هُوَ الْطِفُّ بِهِمَا مِنْكَ. وَرَفَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَحَدًا بَرًّا أَوْ بَخْرًا فَاحْفَظْهُمَا وَسَلِّمْهُمَا، فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُغْرِيكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: لَا تَحْزَنْ وَلَا تَعْتَمَّ لَهُمَا؛ فَإِنَّهُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا، هُمَا نَائِمَانِ فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ، وَقَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مَلَكَاً يَحْفَظُهُمَا.

فَقَامَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَرِحاً وَمَعَهُ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَنْزَلُوا حَدِيثَةَ بَنِي النَّجَّارِ إِذَا هُمْ بِالْحَسَنِ مُعَانِقاً لِلْحُسَيْنِ عليه السلام، وَإِذَا الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِهِمَا قَدْ فَرَسَ أَحَدَ جَنَاحَيْهِ تَحْتَهُمَا وَعَطَّاهُمَا

بِالْآخِرِ . قَالَ : فَانكَبَّ النَّبِيُّ ﷺ يُقْبِلُهُمَا حَتَّى انْتَبَهَا ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَا حَمَلَ النَّبِيُّ ﷺ  
الْحَسَنَ ، وَحَمَلَ جَبْرِئِيلُ الْحُسَيْنَ ، وَخَرَجَا مِنْ الْحَظِيرَةِ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَا أُشْرَفَنَّكُمَا  
الْيَوْمَ كَمَا شُرِفَكُمَا اللَّهُ تَعَالَى .

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ : نَاوِلْنِي أَحَدَهُمَا أُخَفِّفْ عَنْكَ .

فَقَالَ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، نِعْمَ الْحَامِلُ لَهُمَا وَنِعْمَ الرَّائِبَانِ هُمَا وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا .

فَلَمَّا أَتَى بَابَ الْمَسْجِدِ قَالَ : يَا بِلَالُ ، هَلُمَّ عَلَيَّ يَا نَاسُ ، فَتَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَامَ عَلَيَّ قَدَمَيْهِ فَقَالَ :

يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ ، أَلَا أَدْلُكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً ؟

قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ؛ جَدُّهُمُ رَسُولُ اللَّهِ ، وَجَدَّتُهُمْ خَدِيجَةُ بِنْتُ حَوْيِلِدٍ .

أَلَا أَدْلُكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَأُمَّمَا ؟ قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ؛ أَبُوهُمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأُمُّهُمُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ .

أَلَا أَدْلُكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَعَمَّةً ؟

قَالُوا : بَلَى .

قَالَ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ؛ عَمُّهُمَا جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِيَةَ بِنْتُ

أَبِي طَالِبٍ .

[ قَالَ : ] أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَخَالَةً ؟

قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ؛ خَالَهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ ، وَخَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

ثُمَّ قَالَ يَدِيهِ: هَكَذَا يُحْسِرُوا<sup>١</sup> وَاللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فِي الْجَنَّةِ، وَأَنَّ جَدَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَنَّ جَدَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا<sup>٢</sup> فِي الْجَنَّةِ، وَأُمُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَخَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَخَالَتَهُمَا؛ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ يُبْغِضُهُمَا فِي النَّارِ.

قَالَ: فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ لِلشَّيْخِ قَالَ: يَا فَتَى، مَنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: أَعَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلَى؟

قُلْتُ: بَلْ عَرَبِيٌّ.

قَالَ: فَأَنْتَ تَحَدِّثُ يَهَذَا الْحَدِيثَ وَأَنْتَ فِي هَذَا الْكِسَاءِ؟ فَكَسَانِي خِلْعَتَهُ وَحَمَلَنِي عَلَى بَعْلَتِهِ - فَبِعْتَهَا بِمَنَةِ دِينَارٍ - وَقَالَ لِي: يَا شَابُّ، /٢٩٤/ أَقْرَزْتَ عَيْنِي، فَوَاللَّهِ لَأَقِرَّنَّ عَيْنَكَ، وَلَأَرْشِدَنَّكَ إِلَى شَابِّ يُقِرُّ عَيْنَكَ الْيَوْمَ!

قُلْتُ: أَرْشِدْنِي.

قَالَ: لِي أَخَوَانِ؛ أَحَدُهُمَا إِمَامٌ وَالْآخَرُ مُؤَدَّنٌ؛ أَمَا الْإِمَامُ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، وَأَمَا الْمُوَدَّنُ فَإِنَّهُ يُبْغِضُ عَلِيًّا مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ.

فَقُلْتُ: أَرْشِدْنِي.

فَأَخَذَ يَدِي حَتَّى أَتَى بَابَ الْإِمَامِ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ خَرَجَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَمَا الْبَغْلَةُ وَالْكَسْوَةُ فَأَعْرِفُهُمَا، وَاللَّهِ مَا كَانَ فُلَانٌ يَحْمِلُكَ وَيَكْسُوكَ إِلَّا وَأَنْتَ تُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، فَحَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عَلِيِّ عليه السلام.

١. في الأصل: يحسروا، والنحو يقتضي «يحسرون».

٢. هنا استأنف فجاز الرفع.



قُلْتُ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِبَنَاتِهَا تَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِي، عَزَّرْتَنِي نِسَاءُ قُرَيْشٍ فَقُلْنَ: إِنَّ أَبَاكَ زَوْجُكَ مِنْ مُعْدِمٍ لَا مَالَ لَهُ.

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَبْكِي، فَوَاللَّهِ مَا زَوْجُكَ حَتَّى زَوْجِكَ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، وَأَشْهَدُ بِذَلِكَ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ. وَإِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنَ الْخَلَائِقِ عَلِيًّا، فَزَوْجُكَ إِيَّاهُ وَأَتَّخَذَهُ وَصِيًّا. فَعَلَيْي أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا، وَأَعْظَمُ النَّاسِ حِلْمًا، وَأَسْمَحُ النَّاسِ كَفًّا، وَأَقْدَمُ النَّاسِ سِلْمًا، وَأَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَاكَ، وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَسْمُهُمَا فِي الثَّوْرَةِ سَبْرٌ وَشَيْبِرٌ لِكِرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي؛ فَوَاللَّهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكْسَى أَبُوكَ حُلَّتَيْنِ وَعَلَيَّ حُلَّتَيْنِ، وَلِيَوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِي، فَأَنَا وَلِيُّهُ عَلِيًّا لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

يَا فَاطِمَةُ لَا تَبْكِي؛ فَإِنَّهُ إِذَا دُعِيَ إِلَيَّ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَجِيءُ عَلَيَّ مَعِي، وَإِذَا شَفَعَنِي إِلَيْهِ شَفَعَ عَلَيَّ مَعِي.

يَا فَاطِمَةُ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ فِي أَهْوَالِ ذَلِكَ الْيَوْمِ: يَا مُحَمَّدُ، نِعْمَ الْجَدُّ جَدُّكَ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلَ الرَّحْمَنِ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

يَا فَاطِمَةُ، عَلَيَّ يُعِينُنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ، وَشَيْعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنداً فِي الْجَنَّةِ.

فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ قَالَ: يَا بَنِيَّ مَنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: عَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلَى؟

قُلْتُ: عَرَبِيٌّ.

فَكَسَانِي ثَلَاثِينَ ثَوْبًا، وَأَعْطَانِي عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا شَابُّ، قَدْ أَقْرَزْتُ عَيْنِي، وَرَبِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ. قُلْتُ: قُضِيَتْ.

قَالَ: قَالَ: إِذَا كَانَ عَدُوٌّ قَاتٍ إِلَيَّ بَابِ مَسْجِدِ آلِ فُلَانٍ؛ كَيْمًا تَرَى أَخِي الْمُبْغِضَ لِعَلِيِّ عليه السلام.

قَالَ: فَطَالَتْ عَلَيَّ تِلْكَ اللَّيْلَةُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ الْمَسْجِدَ الَّذِي وَصَفَ لِي، فَنَمْتُ فِي الصَّفِّ فَإِذَا إِلَيَّ جَنِي شَابُّ مُتَعَمِّمٌ، فَذَهَبَ لِيَرْكَعَ فَوَقَعَتْ عَمَامَتُهُ، فَتَنَظَّرْتُ فِي وَجْهِهِ فَإِذَا ٢٩٥/رَأْسُهُ رَأْسُ خِنْزِيرٍ وَوَجْهُهُ وَجْهُ خِنْزِيرٍ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ فِي صَلَاتِي حَتَّى سَلَّمَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا الَّذِي أَرَى بِكَ؟

فَبَكَى وَقَالَ: أَنْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدَّارِ، فَتَنَظَّرْتُ فَقَالَ لِي: أَدْخُلْ، فَدَخَلْتُ وَهُوَ مَعِيَ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسِ قَالَ: أَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ مُؤَدِّنًا لآلِ فُلَانٍ، كُلَّمَا أَصْبَحْتُ لَعَنْتُ عَلِيًّا أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ، وَكُلَّمَا كَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ لَعَنْتُهُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَرَّةً، فَخَرَجْتُ يَوْمًا مِنْ مَسْجِدِي فَأَتَيْتُ دَارِي فَاتَّكَأْتُ عَلَى هَذِهِ الدُّكَّةِ الَّتِي تَرَى، فَرَأَيْتُ فِي مَنْامِي كَأَنِّي بِالْجَنَّةِ وَفِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيِّ عليه السلام فَرَحِينِ، وَكَانَ عَلِيٌّ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ الْحَسَنُ وَعَلِيٌّ يَسَارِهِ الْحُسَيْنُ وَمَعَهُ كَأْسٌ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ اسْقِنِي فَسَقَاهُ، ثُمَّ [قال:] اسْقِنِي الْجَمَاعَةَ، فَشَرِبُوا ثُمَّ كَأَنَّهُ قَالَ: اسْقِنِي هَذَا الْمُتَّكِيَّ عَلَى هَذَا الدُّكَّانِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: يَا جَدُّ، تَأْمُرُنِي أَنْ اسْقِي هَذَا وَهُوَ يَلْعَنُ وَالِدِي كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ وَقَدْ لَعَنَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ؟! فَأَتَانِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لِي: مَا لَكَ - عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ - تَلْعَنُ عَلِيًّا وَعَلِيٌّ مِنِّي! وَتَسْتَمُّ عَلِيًّا وَعَلِيٌّ مِنِّي! وَرَأَيْتَهُ وَكَأَنَّهُ تَفَلَّ فِي وَجْهِهِ وَصَرَّبَنِي بِرَجْلِهِ، وَقَالَ لِي: قُمْ عَيْبَرِ اللَّهُ مَا بِكَ مِنْ نِعْمَةٍ! فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي؛ وَإِذَا رَأْسِي رَأْسُ خِنْزِيرٍ، وَوَجْهُهُ وَجْهُ خِنْزِيرٍ.

وَقَالَ لِي الْمَنْصُورُ: هَذَانِ الْحَدِيثَانِ فِي يَدِكَ؟

قُلْتُ: لَا.

فَقَالَ: يَا سَلِيمَانُ، حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ، وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ؛ وَاللَّهِ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ.

قَالَ: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، الْأَمَانُ.

قَالَ: لَكَ الْأَمَانُ.

قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي قَاتِلِ الْحُسَيْنِ؟

قَالَ: إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ.

قُلْتُ: وَكَذَلِكَ مَنْ يَقْتُلُ وَلَدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ.

قَالَ: الْمَلِكُ عَقِيمٌ يَا سَلِيمَانُ، أَخْرَجَ فَحَدَّثَ بِمَا سَمِعْتَ.

### قَوْلُ النَّاقُوسِ<sup>١</sup>

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَمَعَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَسَمِعْنَا صَوْتَ النَّاقُوسِ مِنْ عِنْدِ بَعْضِ النَّصَارَى فَقُلْتُ: لَعَنَ اللَّهُ النَّاقُوسَ.

فَقَالَ عليه السلام: لَعَنَ اللَّهُ النَّصَارَى، لَا تَلْعَنُ صَوْتَ النَّاقُوسِ.

قُلْتُ: وَكَيْفَ؟

قَالَ: لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي مَعْنَى الصَّوْتِ.

قُلْتُ: هَذَا صَوْتٌ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ.

فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا مِنْ صَرْبَةٍ تَقَعُ عَلَى صَرْبَةٍ إِلَّا وَلَهَا مَعْنَى

وَفِيهَا عِظَةٌ.

فَقُلْتُ: بَيْنَ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: ٢٩٦/ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، إِنَّ الْمَوْلَى صَمَدٌ بَيْتَعِي، يَحْلُمُ عَنَّا رِفْقًا رِفْقًا، لَوْلَا حِلْمُهُ كُنَّا نَشْقَى، مَا مِنْ يَوْمٍ يَطْعَنُ عَنَّا، إِلَّا أَوْهَى مِنَّا رُحْنَا، يَا ابْنَ الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا، زِنْ مَا يَأْتِي وَزَنَا وَزَنَا، وَأَعْرِضْ عَمَّا يُورِثُ حُزْنَا، وَأَعْمَلْ خَيْرًا تَزِدُّ حُسْنَا، إِنَّا بِعَنَّا ذَارًا تَبْقَى، وَاسْتَوْطْنَا ذَارًا تَفْتَى، مَا مِنْ حَيٍّ يَبْقَى مِنَّا، إِلَّا أَوْدَى مَوْتًا مَوْتًا، حَتَّى حَتَّى، سَبَقًا سَبَقًا، دَفْنَا دَفْنَا.

وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي حَائِفٌ عَلَى نَفْسِي، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا قُلْتُهُ أَمِنْتُ عَلَى نَفْسِي.

فَقَالَ: مَنْ رَأَى السَّمْعَ فَلْيَقْرَأْ: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ \* وَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾<sup>١</sup>.

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي جَمَلًا وَقَدْ اسْتَعْصَى عَلَيَّ وَأَنَا مِنْهُ عَلَى وَجَلٍ، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ ذَلَّ لِي.

فَقَالَ ﷺ: اقْرَأْ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>٢</sup>.

فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَذَلَّ<sup>٣</sup> لَهُ وَأَطَاعَهُ.

١. سورة التوبة ٩، الآية ١٢٨-١٢٩.

٢. سورة آل عمران، الآية ٨٣.

٣. في الأصل: ذَلَّ.

## ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي صَالَةً قَدْ صَلَّتْ، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ صَلَاتِي.

فَقَالَ ﷺ: صَلِّ رَكَعَتَيْنِ تَقْرَأُ فِيهِمَا يَا سَيِّدِ، وَقُلْ: يَا هَادِيًا، رُدَّ عَلَيَّ صَلَاتِي.  
فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ.

## ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أُسَافِرُ فِي أَلْمِيَاهِ وَالْبِحَارِ فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ أَمِنْتُ مِنَ الْغَرَقِ.

فَقَالَ ﷺ: اقْرَأْ: ﴿إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾<sup>١</sup> وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ<sup>٢</sup> بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسِنُهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>٣</sup>.

## ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أُسَافِرُ فَيُلْحِقُنِي التَّعَبُ، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي أَلْعِيَاءُ / ٢٩٧.

فَقَالَ ﷺ: مَنْ نَالَ أَلْعِيَاءَ فَلْيَكْتُبْ عَلَيَّ سَاقِهِ: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾<sup>٤</sup>.

١. سورة الأعراف، الآية ١٩٦.

٢. سورة الزمر، الآية ٦٧.

٣. سورة هود، الآية ٤١.

٤. سورة ق، الآية ٣٨.

## ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخِرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ فِي جَوْفِي الْمَاءَ الْأَضْفَرَ، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي .

فَقَالَ ﷺ: اِفْرَأْ عَلَيَّ بَطْنِكَ آيَةَ الْكَرْسِيِّ، وَأُوْدِعْهَا بَطْنَكَ، فَإِنَّكَ تَسْلَمُ مِنْ ذَلِكَ .  
فَقَالَ: وَكَيْفَ أُوْدِعْهَا بَطْنِي؟

فَقَالَ: اُكْتُبْهَا وَأَغْسِلْهَا وَأَشْرِبْهَا وَقُلْ: إِنِّي أَسْتُوْدِعُكَ بَطْنِي لِتَشْفِيَنِي مِنْ عِلَّتِي .

## ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الشَّقِيقَةَ وَالصَّدَاعَ يَأْخُذَانِي، فَدَلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي ذَلِكَ؛ فَقَدْ قَطَعَانِي عَنْ مَعَايِشِي .

فَقَالَ ﷺ: اُكْتُبْ: ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>١</sup> اُخْرُجْ مِنْهَا فَمَا لَكَ أَنْ تَسْكُنَ فِيهَا ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ \* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ \*<sup>٢</sup> ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾<sup>٣</sup> كَمْ عِزِّ سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ مِنْ عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ، أَسْكُنْ بِالْحَيِّ الْقَيُّومِ .  
فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَعُوفِيَ .

## فَقَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بِي وَجَعَ الْأَضْرَاسِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ يَنْفَعُنِي؟

فَقَالَ ﷺ: اُكْتُبْ: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ \* وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ

١ . سورة الأنعام، الآية ١٣ .

٢ . سورة التكويد، الأيتان ١ - ٢ .

٣ . سورة الزلزلة، الآية ١ .

بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ \* الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ \* أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ \* إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ \* ١ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* ٢ «فَقَلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» ٣.

### ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ

٢٩٨/ / فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي تَأَذَّنْتُ بِالتَّوَلُّوْلِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ شِفَاءٍ؟  
فَقَالَ ﷺ: اِقْرَأْ عَلَيْهِ فِي نَقْصَانِ الشَّهْرِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةً: «وَمِثْلُ كَلِمَةِ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» ٤ «وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا \* فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» ٥.  
فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَعُوفِيَ.

### وَقَامَ إِلَيْهِ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي حَمَلًا، وَإِنَّ أَهْلِي إِذَا كَانَ وَقْتُ الطَّلْقِ يَسْتَدُّ عَلَيْهَا حَتَّى تُشْرِفَ عَلَى الْهَلَاكِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ - جَلَّ أَسْمُهُ - شِفَاءٌ؟  
فَقَالَ ﷺ: اكْتُبْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِلَى مَنْ فِي الرَّحِمِ اخْرُجْ أَيُّهَا الْجَنِينُ مِنَ الرَّحِمِ الْأَصْيَقِ، اخْرُجْ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» ٦ «كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» ٧ «كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا

١. سورة يس، الآية ٧٧-٨٣.

٢. سورة الأنعام، الآية ١٣.

٣. سورة البقرة، الآية ٧٣.

٤. سورة إبراهيم، الآية ٢٤.

٥. سورة الواقعة، الآية ٥ و٦.

٦. سورة طه، الآية ٥٥.

٧. سورة النازعات، الآية ٣٦.

يُوعِدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ﴿١﴾ «إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ \* وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا»<sup>٢</sup> الْوَلَدِ، وَتَعَلَّقَهُ عَلَيَّ فَخَذَهَا الْأَيْمَنَ .  
فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَأَى فِيهِ الشَّفَاءَ .

### ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مُبْتَلَى بِالرُّعَافِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ شِفَاءٍ؟  
فَقَالَ ﷺ: اكْتُبْ وَعَلِّقْهُ عَلَيْكَ: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدِكَ إِلَيَّ مَعَابٍ»<sup>٣</sup> «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>٤</sup> «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْبَلِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>٥</sup> .  
فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَشَفِيَ .

### ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي وَلِدًا غَائِبًا مُنْذَ دَهْرٍ، فَهَلْ مِنْ فَرَجٍ؟  
فَقَالَ: اكْتُبْ: اَللّٰهُمَّ اِنَّ السَّمَاءَ سَمَاوٰكُ، وَالأَرْضَ اَرْضُكَ، وَالْبَرَّ بَرُّكَ، وَالْبَحْرَ بَحْرُكَ، وَمَا بَيْنَهُمَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْاَرْضَ بِمَا رَحِبَتْ عَلَيَّ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ اَضِيْقَ مِنْ مَسْكِ جَعَلٍ، وَخُذْ بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَقَلْبِهِ «أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ٢٩٩/ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ»<sup>٦</sup> .  
وَاَكْتُبْ حَوْلَهُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَعَلِّقْهُ فِي الْهَوَاءِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ دَعُوهُ حَيْثُ كَانَ يَاوِي؛

١. سورة الأحقاف، الآية ٣٥.

٢. سورة الانشقاق، الآية ١-٤.

٣. سورة القصص، الآية ٨٥.

٤. سورة الأنعام، الآية ١٣.

٥. سورة هود، الآية ٤٤.

٦. سورة النور، الآية ٤٠.



فَإِنَّهُ يَزِجُ بِيَذْنِ اللَّهِ .

فَفَعَلَ الرَّجُلُ فَرَجَعَ وَلَدَهُ .

### بِعُسْرِ الْوَلَدِ

يَا خَالِقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ ، وَيَا مُخْرِجَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ ، أَفْرِجْ عَنْهَا .

### وَأَيْضاً بِعُسْرِ الْوَلَدِ

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ \* وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ \* وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا﴾ الْوَلَدِ

لِكُلِّ حَامِلٍ هَذَا الْكِتَابِ لَا كَلْسِيطِيْعِيْلَا .

حُطْبَةُ خُطْبَتِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

### بِالْكُوفَةِ وَتُعْرَفُ بِحُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ

رَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ يَغُوبَ بْنِ سِرَاجٍ الْهَدَلِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ  
 بْنِ عَلِيٍّ الْأَقْلَانِسِيُّ بِالرَّمْلَةِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهَبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا  
 أَبُو لَهَيْعَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نَبَاتَةَ يَقُولُ : مَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي  
 أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَحْفَظُ مِنِّي لِحُطْبَةِ الْوَدَاعِ - الَّتِي تُعْرَفُ  
 بِحُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ وَالْبَيَانِ - بِالْكُوفَةِ : إِنَّهُ عَهْدَ إِلَيَّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنِّي خَاطَبْتُ  
 عَلِيَّ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ حُطْبَةً مُبَيَّنَّةً ، فِيهَا بَعْضُ مَا عَهَدَهُ إِلَيَّ أَخِي وَأَبْنُ عَمِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ،  
 فَاحْفَظْهَا عَنِّي يَا أَصْبَغُ وَعِهَا بِعَقْلِكَ وَحَظِّكَ ٢ ، فَتَأَهَّبْتُ لِذَلِكَ ، فَلَمْ يَلْفِظْ  
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِلَفْظِهِ إِلَّا كَتَبْتُهَا ، وَلَقَدْ كَتَبْتُهَا جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ فَقَابَلْتُهُمْ ، فَمَا زَادَ عَمَّا  
 مَعِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئاً .

١ . سورة الانشقاق ، الآية ١ - ٤ .

٢ . كذا ، مهمله الحاء معجمة الظاء ، وأرى أن صوابها «وحظك» بدليل قول الأصمغ «فلم يلفظ أمير المؤمنين ﷺ بلفظة إلا وكتبها» .

قَالَ سَعِيدُ بْنُ [أبي] سِنَانٍ: فَسَمِعْتُهَا مِنَ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ مِنْ فِيهِ إِلَى أُذُنِي، وَعَرَفَنِي وَالِدِي الْعَبَّاسُ بْنُ مَأْمُونٍ أَنَّ هَذِهِ الْخُطْبَةَ عِنْدَ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ الْوَّاحِدِ الْبَزْجَعِيدِي، فَمَضَى أَبِي إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَبَى أَنْ يُحَدِّثَهُ بِهَا، وَقَرَأْتُ أَنَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْخُطْبَةَ فَقَالَ: هِيَ أَكْمَلُ وَأَتَمُّ مِمَّا عِنْدِي. فَعَرَضْتُ أَنَا هَذِهِ الْخُطْبَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ عَمْرٍو وَبْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ سِنَانِ الْمُنْبِجِيِّ، فَقَابَلَنِي بِنُسْخَةٍ كَانَتْ عِنْدَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُدَّامَةَ بْنِ أَعْيَنَ الْأَهَاشِمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ أَبِي بُزْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى / ٢٩٩/٢ / الْأَشْعَرِي قَالَ: سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَلَى مِثْبَرِ الْكُوفَةِ مُتَقَلِّدًا بِسَيْفِهِ وَهُوَ يَهْدُرُ كَهَدْرِ الْبَعِيرِ وَزَجْرَةِ كَرْجَرَةِ الْمُطْعُونِ، وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ حَتَّى غَضَّ الْمَسْجِدُ بِالنَّاسِ: وَأَزْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَكَثُرَ الْكَلَامُ، وَأَزْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْمِثْبَرِ يُطْرِقُ إِلَى الْأَرْضِ مُفَكِّرًا فِي نَفْسِهِ حَتَّى هَدَّتِ الْأَصْوَاتُ، وَسَكَنَ الْقَالَ وَالْقِيلُ، وَوَقَعَ عَلَى النَّاسِ التُّعَاشُ، فَقَامَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَلَى قَدَمَيْهِ، وَضَرَبَ بِعَرَجِجٍ<sup>٢</sup> السَّيْفِ قَائِمَةَ الْمِثْبَرِ فَارْتَاعَ لَهَا النَّاسُ، ثُمَّ تَنَحَّخَ فَخَصَّتُوا إِلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ فَإِنَّ بَيْنَ جَنَّتِي عِلْمًا جَمًّا كَامِلًا عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَوْ وَجَدْتُ فِيكُمْ لَهُ حَمَلَةً لَأَوْعَيْتُ إِلَيْكُمْ عِلْمًا نَافِعًا.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الضَّالُّ الْغَافِلُ بِعَقْلِيهِ، وَيَا أَيُّهَا الْأَنْعَامُ الْمُرْغَرَّةُ عَنَ وَطَنِهَا، وَالنَّازِحَةُ عَنَ بَلَدِهَا وَالْمُعْتَبُّبُ عَنْهَا عَجَزَ أُمُورِهَا، وَالْمُكَلِّكِلَةُ بِسَاحَتِهَا، وَالظَّاعِنَةُ عَنَ مَنَازِلِهَا، وَلَوْ قَدْ تَعَلَّمَ مَا يَرَادُ بِهَا لِكُلِّ لِسَانِهَا عَمَّا فِيهَا مِنَ الْعَجْزِ لِمَا هِيَ لِأَقْبَتِهِ مِنْ مَصِيرِهَا.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسَبِّحِ فِي الْمَكَانِ الْأَفِيحِ مِنَ الْعَرْشِ، الْأَفِيحِ الَّذِي تَعَظَّمُ فِي تَزَاخُرِ مِنْ قُدْرَاتِ طَوَافِعِ عَظَمَتِهِ وَمَلَكُوتِ سُلْطَانِيهِ، الَّذِي لَا يُزِدُّ أَمْرُهُ، وَلَا يُؤَمِّنُ مَكْرَهُ،

١. زيادة من لأن أبا سنان لقب للعباس بن مأمون، كما سيأتي.

٢. لم أجد هذه الكلمة ولا معناها فيما تيسر لي من كتب اللغة.

وَلَا يَنْسَى ذِكْرَهُ، وَلَا يُؤَدِّيْ شُكْرَهُ. الَّذِي دَامَ بَذْلُهُ فَاتَّسَعَ فَضْلُهُ، وَصَدَقَ قَوْلُهُ وَظَهَرَ غَدْلُهُ، فَلَمَّا الدَّيْنُ الْوَاصِبُ وَالْجُنْدُ الْغَالِبُ، وَالْمَنْ الرَّاثِبُ وَالنُّورُ الشَّاقِبُ. الْقَدِيمِ سُلْطَانُهُ، الْمُسِينِ بُرْهَانُهُ، الشَّافِي بَيَانُهُ، ذِي الْعِزِّ الْمَنِيعِ وَالْعَزِيزِ الرَّفِيعِ وَالْخَلْقِ الْبَدِيعِ، أَهْلِي الْبَهَاءِ وَالسَّنَاءِ وَالْعِظَمَةِ، مَدْهَرِ الدُّهُورِ وَقَاضِي الْمَكُورِ، وَمَالِكِ حَنْمِ مَوَاضِي الْأُمُورِ، الْخَالِقِ لِمَا يَشَاءُ، لَهُ الْكِبْرِيَاءُ وَالْفَضْلُ وَالْأَلَاءُ وَالْجُودُ وَالْإِغْطَاءُ، أَهْلِي الْمَغْفِرَةِ وَالْتَقْوَى، الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ فَعَلَّقَهَا، وَجَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا فَمَهَّدَهَا، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا فَأَرْسَاهَا، وَفَتَقَ الْبِحَارَ فَأَجْرَاهَا، وَأَنْشَأَ أَجْنَاسَ الْبَرِيَا فَدَرَأَهَا، وَكَفَلَ الْأَرْزَاقَ فَقَدَّرَهَا، وَقَسَمَ الْأَجَالَ فَوَقَّتَهَا، وَزَيَّنَ الْجَنَّةَ فَوَعَدَهَا، وَسَعَّرَ النَّارَ فَخَدَّرَهَا، لَمْ يَمَسْسُهُ فِي إِنْشَاءِ ذَلِكَ وَابْتِدَاعِهِ نَصَبٌ وَلَا لَعَبٌ، بَلْ كَانَ كُلُّ ذَلِكَ كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ، وَأَمَرَهَا فَأَطَاعَتْ، «يَعْلَمُ مَا فِي الْبِرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ رِيقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا ٢٩٩/٣/ حَتَّى فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»<sup>١</sup>.

أَخْمَدُهُ قَائِلُ فَاعِلٍ، وَأَسْتَعِينُهُ ضَارِعٌ مُتَكِلٌ، وَأَوْمِنُ بِهِ مُؤْمِنٌ صَادِقٌ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا ضِدَّ مَعَهُ، وَلَا شَكَّ فِيهِ، وَلَا مَنَاصَ مِنْهُ، لَهُ الْقِدْمَةُ وَالِدَوَامُ، وَبِهِ النِّقْمَةُ وَالْإِعْصَامُ، وَمِنْهُ الْإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ.

وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، الْمُؤْتَمَنُ عَلَى مَخْرُوجٍ وَخِيهِ، الصَّادِعُ لِعِزَانِمِ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَنَسِخَتْ بِهِ الْمِلَلُ، سِرَاجٌ سَطَعَ فَأَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمُ مِنَ الدُّجَا، وَأَنَارَتْ بِهِ مَعَالِمَ الْهُدَى، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ضَلَاةً شَرِيفَةً الْجِيَاءِ مُبِينَةَ الضِّيَاءِ، وَعَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ رَحْمَةٌ وَسَلَامٌ.

أَرْسَلَهُ إِلَى خَلْقِهِ كَافَّةً، مَهْمِينًا عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً، فَسَعِدَ مَنْ سَعِدَ بِإِتَابِعِهِ، وَخَلَّ الْبَلَاءُ بِمَنْ خَالَفَهُ، صَاحِبُ الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ، وَالْجَبِينِ الْأَزْهَرِ، وَالتَّاجِ وَالْمِغْفَرِ، خَيْرٌ مَنْ حَجَّ وَكَبَّرَ، وَبِالنُّكْحِ أَمَرَ، وَعَنِ السُّفَاحِ زَجَرَ، ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

الطاهرين، أئمة الهدى والمسلمين، وخلصاء الدين وآل ياسين، غير عابدين الأوثان ولا ناكبين بالرحمن، بل هم الأخيار الصالحون وأركان الدين وأئمة المؤمنين ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾<sup>١</sup> ألا فاسألوني إلى العشر الآخر من شهر رمضان فإنكم تفقدوني.

قال الأصبغ بن نباتة: فعلت الأصوات بالبكاء، فقام إليه عبد الله بن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن قول الله ﷻ ﴿آم\* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>٢</sup>. قال: نعم يا ابن الكواء، قضى الله الذي هو كائن، بعد السنين تظهر يومئذ الضغائن البذرية والأخفاد الأحدثية، وتؤخذ الأثراب العلوية فيقتل ابني الحسين وأولاده بكر بلاء غريباً ظمناً، ويهلك حريم رسول الله ﷺ، ويحملون كسبي هرقل إلى الطغاة الكفرة، وبعد الثمانين سنة يدخل المارق العراق، وبعد التسعين سنة يظهر الخاسر الجموع الفجور، وبعد المئة وعشرة تقتل البرزة الطاهرة، يا ويل قاتلها وحارِقها! إن الذي خلقها ليجمعها ليوم لا ريب فيه.

ثم بكى أمير المؤمنين ﷺ وبكى الناس.

ثم قال: سيهدم الله ملكهم، ويهلك سادتهم، ويظفي نارهم. ألا وبعد ثلاثين ومئة ينقضي أمر الأزجاس بنبي أمية الأزكاس، يأخذهما رجال شداد البأس يولد من بني العباس، ملوك لهم صولة فيها أقباس، في أيام بعدها أنفاس، ملكهم ضخم، وظلمهم فظم، تدوم لهم أعوام وأعوام، وتطحنها رجال بأنياب وأضراس، كأنما اختلست ٣٠٠/ منهم أختلاس، سلفت لهم ألمدة، وكثرت لهم النجدة، فبغير دين الله كانوا يعملون، ولمحاربه كانوا ينتهكون.

ألا وإن في قول الله ﷻ ﴿حَمَّ عَسَق﴾<sup>٣</sup> بعد الثمانية عشر ملكاً من ولد العباس تكون

١. سورة الأنفال، الآية ٤٢.

٢. سورة البقرة، الآيات ١-٢.

٣. سورة الشورى، الآيات ١-٢.

الْمُلُوكَ ظَلَمَةً غَشَمَةً، يُعَيِّرُونَ الْخُدُودَ، وَيَعْكُفُونَ عَلَى الْأَحْمُورِ، وَيَنْكِحُونَ الْحَوْرَ، وَيَلْتَعِبُونَ بِالْبُكُورِ، فَلَا جَهَادَ يَطْلُبُونَ، وَلَا بَيْتَ اللَّهِ يَعْمُرُونَ، وَبَسِيرَ الْمُلُوكِ مِنْ قَبْلِهِمْ يَغْرِشُونَ، وَبِالْجَبَابِرَةِ يَفْتَدُونَ، فَهُمْ مَعَهُمْ يُخْشَرُونَ.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿الْمَص \* كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾<sup>١</sup> وَهِيَ فِتْنَةٌ بِالْبَصْرَةِ وَفِتْنَةٌ بِطَرِيقِ مَكَّةَ يَهْلِكُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾<sup>٢</sup>.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿الر<sup>٣</sup> \* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾<sup>٤</sup> تَدَاوُلَ الْفِتَنِ بَعْدَ ثَلَاثِمِئَةِ سَنَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ تَكُونُ الْحُرُوبُ فِي الْقَبَائِلِ وَالْأَدُورِ، فَلَا حُرْمَةَ لِمَسْتُوْرٍ وَلَا مُفْرَجٍ عَنْ مَكْرُوبٍ.

وَبَعْدَ الثَّلَاثِمِئَةِ وَالثَّلَاثِينَ تَكُونُ السَّنَةُ الْدَّهْمَاءُ، وَالصَّارِحَةُ التَّكْلَاءُ، فِتْنَةٌ تَكُونُ بِمَكَّةَ يَدْخُلُهَا شِرَارُ الْخَلْقِ، فَيَقْتُلُ<sup>٥</sup> بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الْبَيِّنَاتِ، وَيُؤْخَذُ الْحَجَرُ الْمُسْتَوْدَعُ لِلْسَّمَاتِ، فَعِنْدَهَا إِيَّاسُ النَّاسِ مِنْ رُجُوعِ الْحَجَرِ وَقَبُولِ الشَّهَادَاتِ، فَيَرُدُّهُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِهَذِهِ كُوفَانِكُمْ - وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ - ثُمَّ قَالَ: وَلَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَيِّنِ الْبَيِّنَاتِ وَأَوْصَحِ الْبَرَاهِينِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ وَسَهْمُ بْنُ أَيْمَانَ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَوِيقِ، وَمَالِكُ الْأَشْتَرِ، وَعَمَرُ بْنُ حُجْرٍ الْخُرَاعِيُّ، وَصَالِحُ بْنُ ضَابِيٍّ الْبُرْجُمِيُّ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ

١ . سورة الأعراف، الآيات ١ - ٢.

٢ . سورة فضل، الآية ٤٦.

٣ . في الأصل: ﴿الم﴾ ولم ترد آية في القرآن الكريم بهذه الحروف تتبعها آية ﴿تلك آيات...﴾. نعم وردت ﴿الر \* تلك آيات﴾ في سورة يوسف، الآيات ١ - ٢.

٤ .

٥ . دخل القرامطة مكة المشرفة في سنة ٣١٧ وقلعوا الحجر الأسود ولم يقتل صاحبها وإنما قتلواهم الحجاج بين الركن والمقام، فيحتمل أن يكون الصواب: ﴿فيقتل﴾ [الناس] بين الركن والمقام.

٦ . في الأصل: ﴿عمر﴾.

الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ قَوْلَكَ تَحْيِي بِهِ قُلُوبَنَا وَيَزِيدُ فِي إِيْمَانِنَا.

فَقَالَ ﷺ: سَمِعْتُ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكْمُلُ فِي أُمَّتِي مِثَّةٌ خُصَلَةٌ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أُمَّةٍ قَبْلَهَا: يَكُونُ فِيهِمْ قَوْمٌ لَهُمْ وَجُوهٌ جَمِيلَةٌ، وَصَمَائِرٌ رَدِيَّةٌ، مَنْ رَأَاهُمْ أَعْجَبُوهُ، وَمَنْ غَامَلَهُمْ ظَلَمُوهُ، وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْآدَمِيِّينَ، وَقُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، هُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ، وَأَنْتَنُ مِنَ الْحَيَفَةِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، وَلَا فَيْحٍ آرْتَكِبُوهُ. إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَهُمْ كَذْبُوكَ، وَإِنْ أَنْتَمْتَهُمْ خَانُوكَ، وَإِنْ غَيْبْتَ عَنْهُمْ أَغْتَابُوكَ. ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ﴾<sup>١</sup>، يَسْتَحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسْرِبُونَ الْخُمُورَ بِالمَقَالَاتِ، وَيَلْعَبُونَ بِالشَّاهَامَاتِ<sup>٢</sup>. أَلْفَقِيرٌ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ، وَالْمُؤْمِنُ مِنْ صَعِيفٍ، وَالْفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكْرَمٌ سَرِيفٌ. صَغِيرُهُمْ عَارِمٌ، وَشَابُهُمْ شَاطِرٌ، وَشَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

فَعِنْدَهَا تَكُونُ الْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ دُولًا، وَالْأَمَانَةُ مَغْنَمًا، وَالزَّكَاةُ مَغْرَمًا، يُطِيعُ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ، وَيَعِيقُ وَالِدَهُ، وَيَبْرُؤُ صَدِيقَهُ ٣٠١/ وَيَجْفُو أَبَاهُ. وَتُرْفَعُ أَصْوَاتُ الْفَسَاقِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَيُعْظَمُ رَبُّ الْمَالِ، وَيُدَاهَنُ الْفَاجِرُ، وَيَفْشُو النَّفَاقُ، وَيَعَارُ عَلَى الْعِلْمَانِ، وَتَنْزُوجُ الْمَرْأَةُ بِالمَرْأَةِ وَتَرْفُ كَمَا تَرْفُ الْعَرُوسُ. فَتَنْظَهُرُ دَوْلَةُ الصَّبِيَّانِ، وَيَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَتَرْكَبُ الْفُرُوجُ السُّرُوجَ، وَتُسْتَعْمَلُ الْمَعَارِفُ وَالْعِيَانُ، وَتَكُونُ الْإِمْرَأَةُ مُسْتَوْلِيَةً عَلَى زَوْجِهَا فِي التَّجَارَةِ.

وَتَحُجُّ النَّاسُ لِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: الْأَغْنِيَاءَ لِلنُّزْهَةِ، وَالْأَوْسَاطَ لِلتَّجَارَةِ، وَالْأَفْقَرَاءَ لِلْمَسَآلَةِ.

ذَلِكَ زَمَانٌ أَنْدِرَاسِ الْأَحْكَامِ، وَدَوْلَةُ الْأَشْرَارِ. عِنْدَهَا يَكْذِبُ التَّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ،

١. سورة المائدة، الآية ٤٢.

٢. لعل المراد بهذه اللفظة الشطرنج؛ حيث نهاية لعبه بموت الشاه - والشاه حجر من أحجار الشطرنج - ويقول الغالب:

شاه مات.

وَالصَّانِعِ فِي صِنَاعَتِهِ، فَتَقِيلُ الْمَكَاسِبُ، وَتَضِيقُ الْمَطَالِبُ، وَيَكْثُرُ الْفَسَادُ، وَيَقِلُّ الرِّشَادُ، وَتَمُوتُ الْعُلَمَاءُ، وَيَكْثُرُ الْأَشْرَارُ، وَتَعْمُرُ الْمَسَاجِدُ، وَتَطُولُ الْمَنَابِرُ، وَتُحْلَى الْمَصَاحِفُ.

وَيُصَلِّي أَحَدُهُمْ فَلَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَيَكُونُ أَحَدُهُمْ قَائِمًا وَهُوَ مُفَكَّرٌ كَيْفَ يَظْلِمُ إِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ الرِّئَاسَةُ. يَقِفُ عَلَى أَبْوَابِ مَسَاجِدِهِمْ أَوْلَادُ الْعُلُوجِ، زَعِيمُهُمْ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيمَا يَنْتَفِعُ النَّاسَ بِهِ<sup>١</sup>، يَمْلِكُ الْمَالُ مَنْ لَمْ يَمْلِكْهُ مِنْ قَبْلُ، تَضَعُ<sup>٢</sup> الرُّؤْسَاءُ رُؤُوسَهَا خَاضِعَةً لِمَنْ لَا يُشِبُّهَا.

تَفْشُو الْبِدْعُ وَالْعَذْرُ، فَكَلَامُهُمْ فُحْشٌ وَزُورٌ، وَأَمْرَاؤُهُمْ ظَلَمَةٌ، وَفَقَهَاؤُهُمْ يُفْتُونَ لَهُمْ بِمَا يَسْتَهْوَنَ، مَنْ كَانَ لَهُ ذَرْهَمٌ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعٌ، وَمَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَقْلَ فَهُوَ مَنُفُوسٌ، الصَّالِحُ مَا بَيْنَهُمْ مَذْبُورٌ، وَمَنْ لَمْ يَخْفِ اللَّهَ مَخُوفٌ، يَأْكُلُونَ الْفِرَاحَ<sup>٣</sup> وَالطَّيْهُوجَ<sup>٤</sup>، وَيَلْبَسُونَ الْأَيْمَانِيَّ الْحَرِيرَ، وَيَجْلُونَ الرِّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَيَكْتُمُونَ الشَّهَادَاتِ، يُرَاوُونَ بِالْأَعْمَالِ، لَا يَخْطِي عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ نَمَّ وَسَعَى، وَعَنِ الْخَيْرِ نَهَى، يَتَدَارِسُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ الْبَاطِلَ، وَيَتَزَاوَرُونَ فِي غَيْرِ اللَّهِ، وَيَهْتَكُونَ الْمَحَارِمَ، وَفِي [غَيْرِ] اللَّهِ يَتَفَاطَعُونَ، لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يُخَافُ شَرُّهُ.

عِنْدَهَا تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزَّنَائِ وَالْأَبَاءِ فَرَجِينٌ، يَرَى الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ الْمُتَنَكَّرَ فَلَا يَسْتَهِي عَنْهُ إِلَّا كَمَا يُؤَدِّبُ الْمَرْءُ الْهَرَّ إِذَا اخْتَلَسَ اللَّقْمَةَ، فَعِنْدَهَا لَوْ نُكِحَتْ طُولًا وَعَرْضًا لَمْ يَسُوهُ ذَلِكَ، فَذَلِكَ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا، وَلَا يَتُوبُ عَلَيْهِ وَيُضْلِيهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

وَفِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَتَفَاكَّهُونَ بِشَمِّ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، وَتَبِينُ الْعَبِيدُ مِنَ الْأَرْبَابِ،

١. في الأصل: «بهم».

٢. في الأصل: «أن تضع» وحذفنا «أن» ليستقيم الكلام.

٣. الفراح: فواخ الحمام.

٤. الطيهوج: طائر حلال اللحم.

وَتَعِزُّ الْأَنْبِاطُ، وَتَذِلُّ السَّادَةَ. فَمَا أَقَلُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْمَكْسَبِ وَالذَّرْهَمِ الْحَلَالِ،  
حَيْثُ تَدُومُ ذَوْلَةُ الشَّيَاطِينِ، وَيَتَوَانَّبُ السَّلَاطِينُ عَلَى الصُّعْفَاءِ كَوُثُوبِ الْفَهْدِ عَلَى  
فَرِسِيَّتِهِ، وَيَسْحُ الْغَنِيُّ عَلَى مَا فِي يَدِهِ، وَبَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. وَيَلُ الْفَقِيرِ فِي ذَلِكَ  
الزَّمَانِ وَمَا يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الْحَسَرَاتِ وَيُصِيبُهُ مِنَ النُّكَبَاتِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ فِتْنٌ لَا قِبَلَ  
لَكُمْ بِهَا، أَوْلَاهَا الْهَجْرِيُّ وَآخِرُهَا السُّفْيَانِيُّ.

أَلَا وَإِنَّهُمْ عَلَى سَنِيحِ طَبَقَاتِ / ٣٠٢:

فَأَوْلُ طَبَقَةِ أَهْلِ بَرٍّ وَتَقْوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً.

وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ أَهْلُ تَعَاطِفٍ وَتَبَادُلٍ إِلَى ثَلَاثِينَ وَمِنَةَ سَنَةٍ.

وَالطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ أَهْلُ تَقَاطُعٍ وَتَدَابُرٍ إِلَى مِثَّتَيْنِ وَثَمَانِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ أَهْلُ هَرْجٍ وَمَرْجٍ إِلَى ثَلَاثِمِئَةٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الْخَامِسَةُ أَهْلُ تَخَالُفٍ وَتَكَالُفٍ وَبُهْتَانٍ، وَمَوْتُ بَغْضِ الْعُلَمَاءِ،

وَخُرُوبُ بَيْنِ السَّلَاطِينِ إِلَى عِشْرِينَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ سَنَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ أَهْلُ فِتْنٍ وَغِشٍّ وَقَحْطٍ وَجَذْبٍ، وَيَنْقَطِعُ الْحَجُّ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ

سَنَوَاتٍ، وَيَنْقَطِعُ النَّبَاتُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَفَاقِ، وَيَقِلُّ مَاءُ الْأَنْهَارِ، وَتَخَالِطُ النَّاسَ السَّبَاعُ

فِي طُرُقَاتِهِمْ، وَيَكْتَفِي الرُّجَالُ بِالرُّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَيَكْثُرُ الْفُجُورُ، وَيُظْهِرُ بَنُو

الْأَصْفَرِ مِنَ الْإِفْرَنْجِ وَمَعَهُ الرُّومُ وَالْأَزْمُنُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ خُرُوبٍ وَفِتْنٍ يَكْثُرُ فِيهَا الْخَوَارِجُ عَلَى السَّلَاطِينِ، وَتَغْلُو

الْأَسْعَارُ، وَيُظْهِرُ كَوَكَبٌ لَهُ شَاخَتَانِ<sup>١</sup>، وَيُنْصَرُونَ بَنُو الْعَبَّاسِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ، وَيَكْثُرُ

الْفَسَادُ وَفِعْلُ الْمُنْكَرَاتِ، وَتَقِلُّ الْعُلَمَاءُ وَالْوَعَاظُ إِلَى سَنَةِ ثَلَاثِينَ وَسِتِّمِئَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ ضَمَائِرٍ مُخْتَلِفَةٍ وَالسِّنَةِ كَاذِبَةٍ، وَيُظْهِرُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنَ

١. كذا في الأصل، وشاخه في الفارسية بمعنى العنق والفرع. وهذا من أدلة وضع هذه الخطبة؛ حيث لم نعرب  
وشاخه إلى الآن.



قَبْلِ الْمَشْرِقِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ عَلَامَةٌ مَا يَكُونُ مِنَ الْحُرُوبِ وَالْعِظَائِمِ  
وَخَرَابِ الْمُدُنِ وَالْأَطْرَافِ إِلَى ظُهُورِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْوَادِي الْمَمِشُومِ، وَانْكِشَافِ  
الْمَشْتُورِ بِالْفَرَحِ وَالسُّرُورِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُبَيِّنْ لَنَا تِلْكَ الْفِتْنَةَ  
وَالْعِظَائِمَ الَّتِي ذَكَرْتَهَا حَشِينًا عَلَيَّ قَلُوبِنَا إِزَالَتَهَا عِنْدَ مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ فَقْدِنَا إِيَّاكَ، لَا أَرَانَا اللَّهُ  
ذَلِكَ.

فَقَالَ ﷺ: قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ، أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْبَأْتَكُمْ بِهِ مِنْ أَمْرِ  
مَكَّةَ وَالْحَجْرَةَ مِنْ جُوعٍ أَعْتَبَرْتُمْ وَمَوْتِ أَحْمَرَ، فَيَا حَسْرَتَا عَلَيَّ أَوْلَادِ نَبِيِّكُمْ مِنْ غَلَاءٍ وَفَقْرٍ!  
حَتَّى يَكُونُوا أَكْثَرَ بَيْتِ سُؤْلًا، فَلَا يَسْمَعُ لَهُمْ صَوْتٌ، وَلَا تَلْبِي لَهُمْ دَعْوَةٌ، ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي  
الْحَيَاةِ بَعْدَ ذَلِكَ.

ثُمَّ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ مُلُوكٌ مَنْ أَطَاعَهُمْ كَفَرُوا<sup>١</sup>، وَمَنْ عَصَاهُمْ قَتَلُوهُ، هَاهُ هَاهُ يَا وَيْلَ  
كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ عَزْرِيزِ الْهَجْرِيِّ.

فَقَالَ الْأَخْتَفُ بْنُ قَيْسٍ: بِمَاذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مِنْ خَيْلِ الْهَجْرِيِّ إِذَا خَرَجَ الْعُلَامُ الْأَسْمَرُ يَقُودُ أَسْدًا صَرَاعِمَةً وَلِيُوثًا  
مَلَاهِمَةً، أَوَّلَ أَشْمِهِ سَيْنٌ، وَأَوَّلُ بَأْسِهِ عَلَيَّ أَهْلُ الْبَصْرَةِ، يَقْتُلُ سَادَاتِهِمْ، وَيَسْبِي  
حَرِيمَهُمْ. وَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ بَيْنَ ثُلُوبٍ وَأَكَامٍ، يُقْتَلُ بِهَا الرِّجَالُ، وَتَهْلِكُ الْأَبْطَالُ، بَيْنَ  
تِلْكَ الثُّلُوبِ وَالرَّمَالِ.

فَيَا وَيْلَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ نُزُولِهِ فِي دِيَارِكُمْ، وَهَتْكِهِ لِحَرِيمِكُمْ، عُمُرُهُ طَوِيلٌ،  
وَشَرُّهُ غَزِيرٌ، وَرِجَالُهُ صَرَاعِمَةٌ. وَاللَّهُ مَا نَصِرُوا بِعَمَلِ سَبَقٍ، وَلِكَيْلِهَا فِئْتَةٌ يَهْلِكُ بِهَا

١. أي لم يشكروا له طاعته. ويمكن أن تقرأه كقوله.

الْمُنَافِقُونَ وَالْفَاسِقُونَ، الَّذِينَ فَسَقُوا فِي دِينِ /٣٠٣/ اللَّهِ وَبِلَادِهِ، وَأَظْهَرُوا الْبَاطِلَ فِي عِبَادِهِ، فَكَأَنِّي بِهِمْ وَقَدْ قَتَلُوا مَنْ تَهَابَ صَوْلَتُهُمْ وَيَخَافُ شَرَّهُمْ مِنْ أَمْرَاءِ وَخَدَمِ، يَتَوَدُونَ سَادَاتِ وَأَبْطَالًا كَالسَّيْلِ الْمَمْدُودِ، كَثِيرٌ عَدَدُهُمْ، قَلِيلٌ حِلْمُهُمْ، يَزُولُ مُلْكُهُمْ، وَيُسْتَأْسَرُ سَيِّدُهُمْ، وَهِيَ الطَّامَةُ الْكُبْرَى، فَيَلْحَقُ أَوْلَهَا بِآخِرِهَا.

وَأَنَّ لِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ آيَاتٍ وَعَلَامَاتٍ وَعَبْرٌ لِمَنْ أَعْتَبَرَ.

وَأِنَّهُ لَيَدْخُلُ الْبُصْرَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالسَّيْفِ وَالْأَمَانِ، فَيَأْتِي الْمَوْتَ تَفَكَّةً وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيِّفٍ مَشْهُورٍ وَقَتِيلٍ مَجْدُولٍ.

ثُمَّ يَأْتِي الزُّورَاءَ وَهِيَ الْفِتْنَةُ الْقُصْوَى، فَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا، فَمَا أَشَدَّ بُهْتَانَهَا وَأَكْثَرَ طُغْيَانَهَا وَأَعْلَبَ سُلْطَانَهَا!

ثُمَّ قَالَ ﷺ: الدِّينُ الدِّينُ، عَجَمٌ لَا يَفْقَهُونَ، قِصَافُ الْأَبْدَانِ، يَبِضُ الْوُجُوهَ، وَنَابَةٌ لِلْحَرْبِ، قَاسِيَةٌ قُلُوبَهُمْ، رَدِيئَةٌ صَمَائِرُهُمْ. الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهُ<sup>١</sup>، وَأَرْضٍ يَسْلُكُونَهَا<sup>٢</sup>، خَيْرُهُمْ طَامِسٌ، وَأَمْرُهُمْ لَابِسٌ، صَغِيرُهُمْ شَرٌّ مِنْ كَبِيرِهِمْ. يَتَّبِعُهُمُ الْآكْرَادُ بَيْنَ تَلُولِ وَجِبَالِ، فَكَمْ مِنْ قَلَّةٍ<sup>٣</sup> تَحْرَبُ، وَمُدُنٍ تَهْلِكُ.

الْوَيْلُ لِقَرْوِينَ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي تَكُونُ بِهَا، تُسَبَّى بِهَا النِّسَاءُ وَيُقْتَلُ بِهَا الْأَطْفَالُ.

الْوَيْلُ لِهَمْدَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْ شَرْقِيٍّ بِأَبْهَا، وَعَمِلَ السَّيْفُ فِي أَكْنَافِهَا، فَيُقْتَلُ بِهَا خَمْسُونَ أَلْفًا. عَلَامَةٌ ذَلِكَ إِذَا بُنِيَتْ الْقُبَّةُ فِي جَامِعِهَا. وَيَصِيحُ بِهِمْ صَانِحٌ: قَتِلْ صَاحِبِكُمْ! فَعِنْدَهَا يُقْبَلُ الدِّينُ كَدَيْبِ النَّمْلِ.

الْوَيْلُ لِلدِّيْنُورِ، ثُمَّ الْوَيْلُ لِقَرْمِيسِينَ، مِنَ الْقَتْلِ وَالْجَلَاءِ، يُقْتَلُ بِهَا عَلَى سَيْفِ

١. في الأصل: «يدخلوه».

٢. في الأصل: «يسلكوها».

٣. القلة: أعلى الجبل، ولعل المراد الحصون المسورة.

وَاحِدٍ مِنْهُ أَلْفٌ، وَيَزَكِبُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَتَهْجِمُ حَيْلُ الدَّيْلَمِ عَلَى أَصْفَهَانَ، وَيَقَعُ حَصَارَ عَظِيمٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَقَدْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، تَفَرَّغْتُ [مِنْ] أَكْلِ مَسْأَلَةِ أَلْفِ مَسْأَلَةٍ، مَا فِيهَا مَسْأَلَةٌ إِلَّا وَفِيهَا أَلْفُ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ. وَإِنَّمَا أُوْرَدْتُ لَكُمْ ذَلِكَ لِتَعْرِفُوا مَا يَنَالُكُمْ مِنَ الْفِتَنِ مِنْ شِدَّةِ ظَلَمِ مُلُوكِهِمْ، وَظَلَمِ قُضَاتِهِمْ فِي أَحْكَامِهِمْ، وَكَلْبِ زَمَانِهِمْ، وَفِسْقِ تَجَارِهِمْ؛ فَإِنَّ عِنْدَ ذَلِكَ تَطُولُ آمَالُهُمْ، وَيَقِلُّ مَعْرُوفُهُمْ، وَتَكْتَثُرُ شَكْوَاهُمْ.

«فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَمِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْتُمُونَ مُصِيبَتَهُ، وَلَا يَقْبَلُونَ عُذْرًا، قَدْ خَالَطَ الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُمْ، فَهُوَ يَلْعَبُ بِهِمْ كَمَا يَلْعَبُ الصَّبِيَّانَ بِالْكَرَةِ، وَخَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَحَلَّى بِدِينِهِ إِلَى الشَّامِ، وَتَبِعَ آثَارَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. إِنَّ الْفِتْنَ تَلْزَكِبُ الْأَمْسَارَ حَتَّى يَقُولَ الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الْمُحِبُّ لَنَا أَهْلَ النَّبِيِّ: إِنِّي لَمُسْتَضْعَفٌ فِي الْأَرْضِ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَسْتَوِي الظَّالِمُ وَالْمَظْلُومُ، وَلَا الْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ، وَلَا الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، وَلَا الْعَدْلُ وَالْجَوْرُ / ٣٠٤، إِنَّ لَكُمْ شَرِيعَةً مَعْلُومَةً. وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا أَهْلِ نَبِيِّ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُمْ أَصْدَادٌ كَثِيرَةٌ، وَإِنَّهُ إِذَا ذُكِرَ آلُ حَزْبٍ يَفْرَحُونَ، وَإِذَا ذُكِرَ آلُ مُحَمَّدٍ تَسْوَدُ وُجُوهُهُمْ كَقَطْعِ اللَّيْلِ، كَأَنَّمَا أُخْرِجُوا مِنْ بَحَارٍ مُظْلِمَةٍ أَوْ سُفْنٍ مُتَطَامِسَةٍ. فَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى سَبْتِنَا فَسُبُّونَا، وَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنَّا؛ فَلَا تَتَّبِرُوا مِنَّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَبَّرَ مِنَّا تَبَّرَ مِنَّا تَبَرًّا مِنْ اللَّهِ وَبِرِيءِ اللَّهِ مِنْهُ وَرَسُولِهِ.

مَسَاكِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

فَقَالَ الْأَخْتَفُ بْنُ قَيْسٍ: وَمَنْ الْمَسَاكِينُ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: شَيْعَتُنَا وَمُحِبُّونَا أَهْلَ النَّبِيِّ؛ هُمْ عِنْدَ النَّاسِ كَقَمَارٍ، وَعِنْدَ اللَّهِ أَبْرَارٌ، وَعِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ، وَعِنْدَ اللَّهِ صَادِقُونَ، وَعِنْدَ النَّاسِ هَالِكُونَ، وَعِنْدَ اللَّهِ فَائِزُونَ، فَارْزُوا وَاللَّهِ

بِالْإِيمَانِ، وَخَسِرَ الْمُنَافِقُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، «إِنَّمَا وَيْلُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>١</sup> كَأَنِّي بِطَائِفَةٍ مِنْكُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَدَّعَى الْغَيْبَ فَهَوَ الرَّبُّ، كَذَّبُوا وَرَبُّ الْكُفَّةِ، قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا عَسِيداً مَرْبُوبِينَ فَإِنَّكُمْ سَتَخْلِفُونَ.<sup>٢</sup>

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاصِفٌ لَكُمْ السَّنِينَ الْمُعْوِيَةَ الْجَامِعَةَ لِلْفِتَنِ:

فَإِنَّ بَعْدَ ثَلَاثِمِئَةٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً تَأْتِيكُمْ أَلْسَنَةُ الدَّهْمَاءِ تَذْهَمُ فِيهَا الْفِتْنُ.

وَالْغُرَاءُ تَعْرُ بِأَهْلِهَا.

وَالسَّقَطَاءُ يَسْقَطُ فِيهَا أَلْوِلْدَانُ.

وَالْكَسْحَاءُ يُكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ.

وَالْفِتْنَةُ يَفْتِنُ أَهْلَ الْأَرْضِ.

وَالنَّازِحَةُ نَزَحَتْ بِأَهْلِهَا فِي الظُّلْمِ.

وَالْعَمَاجِمُ فِيهَا الْجَوْرُ.

وَالْمُنْفِيَةُ تَنْفِي عَنْهُمْ الْإِيمَانَ.

وَالْكَرَّازَةُ كَرَّتْ عَلَيْهِمْ خَيْلُ هَجَرَ.

وَالْبَرْشَاءُ نَزَلَ الْأَبْرَشُ بِخِرَاسَانَ.

وَالسُّوَلَاءُ تَمَكَّنَ فِيهَا الْأَفْرَعُ النَّاقِصُ مِنَ الْجَزِيرَةِ، وَعَلَبَ صَاحِبُ الدِّبْلَمِ عَلَى

الْبَصْرَةَ، وَصَعِدَ الْقِيَانُ إِلَى الشَّامِ.

١. سورة المائدة، الآية ٥٥.

٢. كذا.

وَالذَّمْدَمَةُ الْعَشْوَاءُ غَشِبَتِ الْخَيْلَ ، وَأُطْلِقَتْ فِي دِيَارِ مِصْرَ .  
 وَالطَّخْنَاءُ طَحْنَتِ الْجِبَالَ وَأَذْرِيجَانَ بِكُلِّهَا .  
 وَالْفِتْنَاءُ يُفْتَنُ الْعِرَاقُ بِشَرِّهِ .  
 وَالْمَرْجَاءُ يَمْرُجُ الشَّامُ الْعَيْدُ بِالْقَبَائِلِ .  
 وَالْمَكْنَاءُ تَمَكَّنَتْ الْفِتْنُ مِنَ الْأَرْضِ بِالْعِرَاقِ وَالشَّامِ .  
 وَالصَّغْدَاءُ صَعِدَتْ الْفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ .  
 وَالْمَلَكَاءُ يُمَلِّكَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ كَمَا يُمَلِّكَ الْعَبْدُ .  
 وَالطُّمُوحُ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ مِنْ خُرَاسَانَ .  
 وَالْجُورَاءُ جَارَتْ الْفِتْنَةُ بِأَرْضِ فَارِسَ .  
 وَالهُوجَاءُ هَاجَتْ الْفِتْنَةُ مِنْ جِبَالِ عُمانَ .  
 وَالصَّرُودُ تَسِيلُ الْجِبَالَ بِأَرْضِ الشَّامِ .  
 وَالْمُنْزِلَةُ نَزَلَتْ الْفِتْنَةُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ .  
 وَالطَّائِرَةُ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ .  
 وَالْمُخْرِقَةُ [ ... ] صَاحِبِ الْأَكْرَادِ مِنْ شَهْرَ زَوْرَ .  
 وَالْمَرْمِلَةُ أُرْمِلَتْ نِسَاءُ أَهْلِ الْعِرَاقِ .  
 وَالْكَاسِرَةُ تَكْسَرَتِ الْخَيْلُ عَلَى الْجَزِيرَةِ .  
 وَالسَّحُورُ رَمَتِ النَّاسَ إِلَى أَرْضِ الشَّامِ .  
 وَالطَّامِحَةُ / ٣٠٥ / طَمَحَتِ الْبَصْرَةُ بِالْفِتْنَةِ .

وَالْقَتَالَةَ فَتَلَبَّ النَّاسُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ وَيَرَأْسِ عَيْنِينَ .  
 وَالْمُقْبِلَةَ أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ إِلَى الْيَمَنِ وَأَرْضِ الْحِجَازِ .  
 وَالصَّرْوُحُ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ لَا نَاصِرَ لَهُ .  
 وَالْمُسْمِيعَةَ أَسْمَعَتِ الْمُؤْمِنِينَ الْإِيمَانَ .  
 وَالسَّابِخَةَ يَسْبِخُ الْفَيْلُ فِي أَرْضِ الْجَزِيرَةِ .  
 وَالكَرُودُ يُفْتَقَدُ وَاحِدٌ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنْ فِرَاشِهِ .  
 وَالْكَمُودُ مَاتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَسْرَاتِ قَلْبِهِ .  
 وَالغَامِرَةُ غَمَرَتِ النَّاسَ بِالتَّفَاقِ .

وَالسَّائِلَةُ سَأَلَ التَّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ حَتَّى يَدُورَ السَّائِلُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلَا  
 يَقَعُ فِي يَدِهِ شَيْءٌ .

وَالْعَالِيَةُ تَعْلُو فِيهَا السَّيِّعَةُ حَتَّى يَتَّخِذُونِي رَبًّا، وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا يَقُولُونَ .  
 قَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ : يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي ، وَيَتَّخِذُونَكَ رَبًّا !  
 قَالَ : نَعَمْ .

وَالْمَكْنَاءُ يَمَكْتُ النَّاسُ يَطْلُبُونَ ، فَرُبَّمَا يُضِيحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُؤْسِي كَافِرًا ، يَكُونُ  
 الصَّارِخُ فِيهَا مَرَّتَيْنِ يُنَادِي : أَلَا إِنَّ الْمَلِكَ فِي آلِ عَلِيٍّ ، فِتْلِكَ الصَّيْحَةُ مِنَ السَّمَاءِ .  
 وَيُنَادِي إِبْلِيسُ ثَانِيَةً : أَلَا إِنَّ الْمَلِكَ فِي آلِ زِيَادٍ ، فَيَقُولُ الْمُتَنَافِقُونَ : إِنَّ الصَّارِخَ الْأَوَّلَ مِنْ  
 سِخْرِ عَلِيٍّ ، وَالثَّانِي هُوَ الْحَقُّ . فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُسُ مِنْهُمْ قَوْمٌ ، وَيَغْمَى آخَرُونَ ، وَيَفْرَحُ  
 الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ .

ثُمَّ قَالَ ﷺ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِمِئَةٍ ، لَقَدْ تَرَكَتِ الْمَدُنَ حَرَابًا  
 وَأَهْلَهَا حَيَارَى شَرْقًا وَغَرْبًا ، مِنْ غَلَاةِ جَالٍ ، وَحَزْبِ مُفْتِنٍ ، وَمَوْتِ جَارِفٍ . وَفِيهَا يُؤْخَذُ

الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ<sup>١</sup>، يَأْخُذُهُ قَوْمٌ مِنَ الْقَرَامِطَةِ، فَيَعِيدُهُ اللَّهُ إِلَيْهَا عَنْ قَرِيبٍ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِي.

أَلَا إِنَّ أَسْوَأَ [الناس] ٢ خَالًا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَلَدُ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ، يَالَهَا وَيَا لِأُخْتِهَا نَصِيبَيْنِ، وَمَاهِلٍ يَنَالُهَا مِنْ سِنِينَ<sup>٣</sup> عَدَدٍ، وَمَا يَتَجَدَّدُ فِي سَنَةِ عَشْرِ وَأَرْبَعِينَ مِنْ خَرَابِ الدُّورِ وَالْقُصُورِ بِظُهُورِ الْأَفْرَعِ النَّاقِصِ [....] ٤ الْمُكْفَهَرِ وَالْجُوعِ الْمُضْرِّ.

الْوَيْلُ لِلْبَنِي الْصُّغْرَى مِنْ بَنِي الْأَصْفَرِ، تَخْرُبُ دُورَهُمْ وَتَهْلِكُ أَمْوَالُهُمْ، وَهِيَ دِيَارُ يُوسُفَ بْنِ مَتَّى ٥.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَصِفْ لَنَا الْأَفْرَعَ النَّاقِصَ.

فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَمَعَ فَأَكْثَرَ، وَأَمْهَلَ فَتَجَبَّرَ، قَلِيلَ الْإِيمَانِ، كَثِيرَ الطُّغْيَانِ، يَشِيدُ الْبُنْيَانَ، بَعِيدَ الْأَمَلِ، عُمْرُهُ أَقْصَرُ مِنْ أَمَلِهِ، ظَلَمُهُ كَثِيرٌ وَعَدْلُهُ قَلِيلٌ، كَأَنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ سِجِّيلٍ، مَسْكَنُهُ نَصِيبَيْنِ. فَيَا مُصِيبَةَ لَيْلِكَ الْمَدِينَةَ وَمَا يَنَالُ أَهْلَهَا مِنْ غَلَاءٍ مُجْجِفٍ، وَأَنْقِطَاعِ السَّبِيلِ، وَلَا عَالِمٍ يَزْجُرُهُ، وَلَا زَاهِدٍ يَعْطُهُ، يُفْتَوُهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَجُورِهِ كَمَا يُرِيدُ، أَوْلِيكَ الَّذِينَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا. وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَبَدَّلَ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يُلْحِقَ آخِرَهُمْ بِأَوَّلِهِمْ بِأَرْقَةِ كَفْرَةٍ<sup>٥</sup>، وَإِنِّي لِأَعْلَمُ مَوْتَتَهُ.

فَقَالَ مَالِكُ الْأَشْجَرِيُّ: وَمَا مَوْتَتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يَقْتُلُهُ أَخُوهُ الْأَصْغَرُ، يَمْلِكُ ٣٠٦/ مَكَانَهُ تِلْكَ الْقِلَاعَ، وَيَكُونُ لَهُ شَأْنٌ

١. سبق أن ذكرنا أن سلب الحجر الأسود وكان سنة ٣١٧.

٢. زيادة منا يقتضيها السياق.

٣. كذا.

٤. هنا نقص حيث الكلام منقطع.

٥. كذا.

مِنَ الشَّانِ.

وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَخْرُجُ الرُّومُ إِلَى أَرْضِ نَصِيبِينَ، فَيَرُدُّهُمْ اللَّهُ إِلَى تَكْرِيتَ، فَذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجِيبُ. وَمِنْ مَارِدِينَ إِلَى نَصِيبِينَ لآيَاتٍ تَبِينُ، وَمِنْ هَيْتَ إِلَى تَكْرِيتَ يَشِيبُ الطُّفْلُ الصَّغِيرُ، فَكَمْ مِنْ قَبِيلٍ وَأَسِيرٍ هُنَاكَ وَحِصْنٍ مَفْتُوحٍ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ الْإِيْمَانُ.

وَتَمْرُجُ حُرَّاسَانَ بِفِتْنَةِ يَفْدُمُهَا الْمَصْفَرُّ الرَّجْلَيْنِ. فَيَا وَيْلَ الرَّيِّ مِنْ وَقَعَةٍ تَكُونُ عَلَى بَابِهَا، ثُمَّ عَلَى جَبَلٍ يُعْرَفُ بِطَبْرِكَ مِمَّا يَلِي جَامِعَهَا، يُقْتَلُ عَلَيْهِ مِئَةَ أَلْفٍ. ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، وَتَقَعُ وَقَعَةٌ بِأَرْضِ جَلُولَاءَ وَخَانِقِينَ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ. وَتَكُونُ بِالْمَدَائِنِ وَقَانِعٍ كَثِيرَةٍ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ يُقْتَلُ فِيهَا الْمَسْجَمُ وَالْهَجْهَاجُ وَالْفَجْفَاجُ فَيَذْبَحُ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ.

وَيَخْرُجُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ مِنْ بَيْنِ قَصَبٍ وَآكَامٍ<sup>١</sup>، وَهُوَ الْأَعْوَرُ الْمَجْلُ حَتَّى يَصْعَدَ إِلَى الْفَرَاتِ.

ثُمَّ الْعَجَبُ الْعَجَبُ بَيْنَ جَمَادَى وَرَجَبٍ، مِنْ نَسْرِ أَمْوَاتٍ، وَحَصْدِ نَبَاتٍ، وَتُكْلِ أُمَّهَاتٍ، وَقَتْلِ رِجَالٍ وَسَبْيِ أَخْوَاتٍ.

ثُمَّ تَقْبَلُ الْفَيْتَنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، فَعِنْدَهَا يُظْهَرُ الْمَنْصُورُ رَايَتَهُ، فَيُؤَاقِعُهُ أَصْنِفَرُ تَغْلِبَ عَلَى قَنْطَرَةَ رَأْسِ عَيْنٍ فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلَّى. وَتَرْجِعُ الْفَيْتَنَةُ إِلَى الْعِرَاقِ.

وَتَظْهَرُ فَيْتَنَةٌ بِشَهْرٍ زَوْرٍ وَهِيَ الْفَيْتَنَةُ الصَّمَاءُ الدَّهْمَاءُ الْمَسْمَاءُ بِالْهَمَاهِمِ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِيِّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمِنْ أَيِّنَ يَخْرُجُ أَصْنِفَرُ تَغْلِبَ؟ صِفَةُ لَنَا.

١. أرى صوابها: «وأجام». والأجام جمع أجمة، وهي الغابة.



فَقَالَ: هُوَ مَدِيدُ الظَّهْرِ، قَصِيرُ السَّاقَيْنِ، سَرِيعُ الِهْمَةِ، سَرِيعُ الغَضَبِ، يُوَاقِعُ الرُّومَ اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ وَقَعَةً. وَهُوَ شَيْخٌ طَوِيلُ العُمُرِ تَدِينُ لَهُ مَلُوكُ الرُّومِ حَتَّى يَجْعَلُونَ حُدُودَهُمْ تَحْتَ أَقْدَامِهِ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِهِ وَأَمْرِهِ وَنَفْسِهِ. وَعَلَامَةٌ خُرُوجِهِ بِنِيَانِ مَدِينَتِهِ عَلَى بَابِ نَعْرِ مِنْ نُعُورِ الرُّومِ تَخْرُبُ عَلَى يَدَيْهِ، ثُمَّ يَخْرُبُ ذَلِكَ النُّعْرُ.

وَيَكُونُ لَهُ بِالسَّامِ وَقَائِعِ بَيْنَاتٍ. يَمْلِكُ أَعْلَى دِجْلَةَ وَالنَّيْلِ وَالْفَرَاتِ، وَيَقْوَى أَمْرُهُ، وَتُكْسَفُ الشَّمْسُ فِي رَمَضَانَ، وَتُعَمَّرُ الْأَكَامُ وَالْأَجَامُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ.

فَإِذَا وَقَعَتِ الفِتْنَةُ بِالْعِرَاقِ مِنَ الشَّهْرِ زُورِي حَتَّى يَسْتَبِيحَ أَهْلُهَا وَفِتْيَانُهَا وَقَبَائِلُهَا، فَعِنْدَهَا تَبْلُغُ الفِتْنَةُ إِلَى الرُّوزَاءِ، وَيَسْتَعِيلُ أَهْلُ السَّامِ بِخِصْبٍ وَأَمْنٍ، فَيَقُولُ الشَّهْرُ زُورِي: انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى السَّامِ فَيَقَاتِلُ أَهْلَ الْجَزِيرَةِ الحَمْرَاءِ، فَيَا وَيْلَ لَهَا مِمَّا يَنْزِلُ بِهَا مِنْهُمْ مَعَ الْأَكْرَادِ.

وَيَا وَيْلَ نَيْتَوَى الصُّغْرَى وَالْكُبْرَى وَأَطْرَافِ سَعِرَتِ وَمَعْدَنَ وَحِرَانَ وَتَدْمَرَ مِنَ الحِصَارِ الشَّدِيدِ، التَّوَيْلُ لِقَارِيَيْنِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَصْحَابِ الحِقَافِ الشُّعْرِ مِمَّا يَفْعَلُونَ بِأَهْلِهَا مِنَ القَتْلِ وَالسَّبْيِ، حَتَّى يَضَعُدُونَ الفَصِيلَ، فَيَصِيحُ بِهِمْ جَبْرَيْلُ صَاحِبَةُ فَلَا تُحِسُّ لَهُمْ حِسًّا ٣٠٧/ دُونَ الرُّجِيلِ، وَتُفْتَحُ جِبَالُ الجَزِيرَةِ، وَيَلْتَقِي الشَّهْرُ زُورِي بِالقَصِيرِ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الحَدِيدِ فَيَقْتُلُ الشَّهْرُ زُورِي، وَيَلْحَقُهُمْ أَصَيْفِرُ تَغْلِبُ فَيَعْنَمُ الْمُسْلِمُونَ غَنِيمَةً عَظِيمَةً.

وَيَصِيرُ أَصَيْفِرُ تَغْلِبُ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ رِبِيعَةَ وَمُضَرَ إِلَى قُسْطَنْطِينِيَّةَ، فَيَقْتُلُ عَلَى بَابِهَا قَتْلًا ذَرِيعًا حَتَّى يَخُوضَ النَّاسُ فِي الدَّمَاءِ. وَيَصِيحُ صَانِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قَتِلَتِ النُّصْرَانِيَّةُ» وَأَصَيْفِرُ تَغْلِبُ عَلَى بَابِهَا، وَيَنْهَزِمُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَرْمِينِيَّةَ وَيَسْتَجِيرُ بِالْبَرَعِنِ، وَيَكْتُبُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَصَيْفِرِ تَغْلِبُ: «إِزْجِعْ وَلَكَ مَا تُرِيدُ»، فَيَأْتِي ذَلِكَ. فَيَقُولُ مَلِكُ

الرُّومِ: «أَتُونِي بِكِتَابِ دَايِمَالِ الْحَكِيمِ» فَيَأْتُوهُ بِهِ فَيَجِدُهُ صَاحِبَهُمْ، فَيَكْتُبُ إِلَيْهِ: «إِزْجِعْ مُهَادِنَا» فَيَأْتِي مُهَادِنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْفِيَادَ مِنْ نَفْسِهِ مِنَ الْخَيْلِ وَالْأَمْوَالِ، فَيَزْجِعُ الْأَصْنِفِرُ مَنْصُورًا.

وَيَبْعَثُ إِلَيْهِ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ أَنْ أَقْدِمَ، فَيَأْتِي ذَلِكَ فَيَسِيرُ إِلَيْهِ مِنْهُ جَيْشٌ عَظِيمٌ فَيَقْتُلُ أَصْنِفِرُ تَغْلِبَ جَيْشِ بَنِي الْعَبَّاسِ. وَتَقْبَلُ قَيْسُ عَيْلَانَ مِنْ بَابِ الْحِجَازِ حَتَّى تَنْزِلَ بِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ. وَتَأْتِيكُمْ الْفَيْتَنَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَيَكُونُ لَهُ مَعَكُمْ وَقَائِعٌ كَثِيرَةٌ.

وَيَخْرُجُ الْأَصْنِفِرُ إِلَى الْعَامِجِ فَيَبَايِعُ النَّاسَ عَلَى قَضِيهِ الْعِرَاقِ، وَيَبْعَثُ الْجَيْشَ إِلَيْهَا، وَكَذَلِكَ أَخُو الْفَضَّاحِ يُنْفِذُ عَسْكَرَهُ وَ[يَظْهَرُ] ٢ الْخَارِجُ بِشَاطِئِ دِجْلَةَ، وَعَزِيرِ الْأَهْجَرِيِّ، وَفَيْتَنَةُ الْكَاتِبِ الَّذِي هُوَ شَيْبَةُ قَارُونَ. وَيَخْرُجُ الشَّيْلُخُ صَاحِبُ السُّيْرَانِ وَالْمُتَوَلَّى عَلَى الْعُورِ، وَمَالِكُ رِقَابِ النَّاسِ، وَصَاحِبُ الزُّورَاءِ، فَيَصِيحُ بِهِمْ صَائِحٌ: أَلْوَيْلَ لَكُمْ يَا فُجَارَ. فَحَيْثُ تَدَّعَى الْوَفْعَةُ بِبَابِلَ فَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقًا كَثِيرًا، وَيَكُونُ حَسْفَ عَظِيمًا.

ثُمَّ تَدَّعَى وَفْعَةُ أُخْرَى بِالزُّورَاءِ فَيَصِيحُ فِيهِمْ صَائِحٌ: الْحَقُّوَا بِأَخْوَانِكُمْ إِلَى بَابِلَ عَلَى الْقُرَاتِ، فَيَخْرُجُ أَهْلُ الزُّورَاءِ كَأَنَّهُمُ النَّمْلُ، فَيَقْتُلُونَ عَلَى الشَّهْرِ، فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الزُّورَاءِ عَلَى قَنْطَرَةٍ هُنَاكَ خَمْسُونَ أَلْفًا، وَتَدَّعَى الْهَزِيمَةُ بِأَهْلِ الزُّورَاءِ فَيَلْحَقُونَ بِالْجِبَالِ، وَتَرْجِعُ بَقَايَاهُمْ إِلَى الزُّورَاءِ. ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمُ الصَّيْحَةُ الثَّانِيَةَ فَيَخْرُجُونَ فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا.

وَيَخْرُجُ الصَّائِحُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ فَيَقُولُ: الْحَقُّوَا بِأَخْوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْجَزِيرَةِ فَيَقْتُلُونَ بِالْعِرَاقِ فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً.

١. في الأصل: «الجيش».

٢. زيادة منا يقتضيها السياق.

ثُمَّ يَلْحَقُ أَصْنِفِرُ تَغْلِبَ فَيَقُولُ: الْحَقُّوَا يَا خَوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ، فَيَقْبِلُ أَصْنِفِرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ نَحْوَ الْعِرَاقِ فَيَمُرُّ بِمَدِينَةِ هَيْتَ، فَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ تَدُومُ مَا بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يَزْجُلُ مِنْهَا إِلَى الشَّامِ عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ، فَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَعَ أَمْرٍ أَوْ يُقَالُ لَهَا سَعِيدَةٌ، تَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمَا عَشْرِينَ يَوْمًا، وَيَقْتُلُ فِيهَا بَيْنَهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَيَزْجُلُ بَعْضُهُمْ عَنِ بَعْضٍ.

ثُمَّ يَصْعَدُ جَيْشُ الْعِرَاقِ إِلَى بَلَدِ الْجَبَلِ، وَيُقِيمُ أَصْنِفِرُ تَغْلِبَ بِالْكُوفَةِ سَنَةً ٣٠٨/ يَتَصَفَّحُ أَهْلُهَا وَيَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ، وَيَبْنِي بِهَا تَرْبًا وَأَيُّ تَرْبٍ ١، حَتَّى يَصِلَهُ خَبْرٌ مِنْ بَلَدِ الشَّامِ أَنَّهُ قَطَعَ عَلَى الْحَاجِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ الْبَرُّ جَانِبَهُ وَالْبَحْرُ رَاكِبَهُ، فَلَا يَحْجُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ مِنَ الْعِرَاقِ وَلَا مِنَ الشَّامِ، وَيَكُونُ الْحَجُّ مِنْ مِصْرَ وَالْيَمَنِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَاتُرُ الْخُرُوبِ وَالْخَوْفِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الْحَجُّ وَيَمْنَعُ الْبَرُّ جَانِبَهُ وَالْبَحْرُ رَاكِبَهُ.

وَيَصِيحُ صَانِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: قُبِلَ أَصْنِفِرُ تَغْلِبَ. فَيَخْرُجُ مَلِكُ الرُّومِ فِي مِئَةِ أَلْفِ صَلِيبٍ، تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفٌ مَدْجِجٍ ٢ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلَّى، فَيَنْزِلُونَ بِأَرْضِ الْأَيُّومِ، وَهِيَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَدِينَةِ السُّودَاءِ، وَهِيَ مَدِينَةٌ بَنَاهَا وَلَدُ الْأَصْفَرِ الَّذِي يَتَقَبَّلُ اللَّهُ صَالِحِي مَوَافِقِهَا. ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ الْهَالِكَةِ الْمَنْعُوتَةِ مِنْ بَيْضَاءِ الثُّغُورِ كَانَ يَنْزِلُهَا سَامُ بْنُ نُوحٍ، فَتَكُونُ الْوَقْعَةُ عَلَى بَابِهَا بَيْنَ مَلِكِ الرُّومِ وَبَيْنَ أَصْنِفِرِ تَغْلِبَ، وَلَا يَزْجُلُونَ عَنْهَا حَتَّى يَلْقَاهُمُ الْأَصْنِفِرُ وَيَقْتُلُ فِيهِمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَتَنْقُضِي فِتْنَةُ الْجَزِيرَةِ.

وَتَرْجِعُ الْفِتْنَةُ إِلَى الرُّوزَاءِ فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَلِيهَا خَلِيفَتَانِ - بَلْ مَلِكَانِ - فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَيَقْتُلُ أَحَدَهُمَا بِالْجَانِبِ الْعَرَبِيِّ وَالْآخَرَ بِالْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ، وَيَلِيهَا بَعْدَهُمَا رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَذَلِكَ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ. وَيَكُونُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ

١ . التربة : القبر ، ولست أدري ما المراد بها هنا .

٢ . المدجج : اللابس السلاح . وفي الأصل : المدخج (؟) .

حَسَفَ وَقَذَفَ، وَلَا يَنْتَاهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَعْمَلُونَهُ<sup>١</sup> مِنَ الْمَعَاصِي .

فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ ذَكَرْتَ لَنَا السُّفْيَانِيَّ وَلَمْ تُبَيِّنْ لَنَا أَمْرَهُ وَلَا صِفَتَهُ .

فَقَالَ ﷺ: قَدْ ذَكَرْتُ لَكُمْ أَنْ خُرُوجَهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ مَعَ أَحْوَالِهِ الْكَلْبِيِّينَ .

قَالَ: فَاشْرَحْهُ لَنَا لِئَنكُونَ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ مِنَ الْبَيَانِ .

قَالَ: نَعَمْ، يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ اخْتِلَافٌ ثَلَاثِ رَايَاتٍ:

رَايَةٌ بِالْمَغْرِبِ، فَيَأْوِيلُ مِصْرَ وَمَا يَجِلُّ بِهَا مِنْ أَصْحَابِ تِلْكَ الرَّايَةِ، إِنَّهُمْ يُقْبَلُونَ إِلَيْهَا فِي مِئَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَغْرِبِ فَيَسُبُّونَ أَهْلَهَا حَتَّى تُتْبَعَ الْأَمْرَةُ بَيْنَهُمْ بِدَرْهَمٍ، وَقَدْ عَقَدُوا مَلَاحِفَهُنَّ بَعْضُهُنَّ إِلَى بَعْضٍ، فَهُنَّ بَيْنَ بَاكِيَةٍ وَصَارِحَةٍ، وَلَا لَهْنَ مُعِيثٍ، وَلَا مَنْ يُنْكِرُ ذَلِكَ .

وَأَمَّا الرَّايَةُ الثَّانِيَةُ فَتَكُونُ بِالْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ، وَأَمَّا الرَّايَةُ الثَّلَاثَةُ فَتَكُونُ بِالشَّامِ، وَتَدُومُ الْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ سَنَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الرُّوْرَاءِ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ إِلَى الشَّامِ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ مَسِيرَةٌ لَيْلَتَيْنِ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْمَغْرِبِ: قَدْ جَاءَ كُمْ قَوْمٌ جَفَاءٌ أَصْحَابُ أَهْوَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَتَضْطَرُّبُ الشَّامُ وَفِلَسْطِينُ، فَيَجْتَمِعُ رُؤْسَاءُ مِنَ الشَّامِ وَمِنْ مِصْرَ فَيَطْلُبُونَ جَيْشَ بَنِي الْعَبَّاسِ، فَيَقْتَتِلُونَ قِتَالًا شَدِيدًا، فَيُقْبَلُ حَسِينُذِ السُّفْيَانِيَّ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ لِيَنْصُرَ أَهْلَ الشَّامِ، فَتَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمْ حَتَّى يُقْتَلَ مِنْهُمْ ٣٠٩/ سِتُّونَ أَلْفًا .

وَيَغْلِبُ السُّفْيَانِيَّ وَإِنَّهُ لَيَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: وَاللَّهِ مَا كَانَ يُقَالُ فِيهِ إِلَّا كَذِبٌ. وَوَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، فَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا تَلْفَى أُمَّهُ مُحَمَّدٍ مِنْهُمْ مَا قَالُوا ذَلِكَ .

وَلَا يَزَالُ يَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَسِيرَ، فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ حِمَصٌ فَيَلْقَوْنَ مِنْهُ شَرًّا وَبَلَاءً

عَظِيمًا. ثُمَّ يَغْتَبِرُ الْفِرَاتَ وَيَنْزِعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ قَرْيَسِيَا فَيَكُونُ لَهُ بِهَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ، فَلَا يَبْقَى بَلَدٌ إِلَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ مِنْ خَبْرِهِ، فَيُدْخِلُهُمْ مِنْ ذَلِكَ جَزَعٌ وَفَرَعٌ شَدِيدٌ، وَلَا يَزَالُ يَدْخُلُ بَلَدًا بَلَدًا فَيَطْبِئِعُهُ أَهْلَهُ، وَمَنْ عَصَاهُ مِنْهُمْ أَنْزَلَ بِهِ الْعُقُوبَةَ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ كَانَتْ لَهُ بِحَمْصِصٍ، ثُمَّ بِحَلَبٍ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ قَرْيَسِيَا وَهِيَ أَعْظَمُ وَقْعَةٍ لَهُ.

ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى دِمَشْقَ وَقَدْ دَانَ لَهُ الْخَلْقُ بِالطَّاعَةِ. فَيَجِيئُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ وَجَيْشًا إِلَى الْمَشْرِقِ.

فَأَمَّا جَيْشُ الْمَشْرِقِ فَيَقْتَتِلُونَ بِالرُّوْمِ وَرَاءَ قِتَالًا شَدِيدًا فَيَقْتُلُونَ بِهَا سَبْعِينَ أَلْفًا، وَتُبْقَرُ بَطُونَ ثَلَاثِمِئَةِ أَمْرَأَةٍ. وَيَخْرُجُ الْجَيْشُ إِلَى كُوفَانِكُمْ، فَكَمْ مِنْ بَاكٍ وَبَاكِيَةٍ، فَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقًا كَثِيرًا.

وَأَمَّا جَيْشُ الْمَدِينَةِ فَإِنَّهُ إِذَا تَوَسَّطَ الْبَيْدَاءَ صَاحَ بِهِمْ جَبْرَيْلُ ﷺ صَاحِحَةً، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَهَلَكَ، وَيَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ. فَيَكُونُ فِي أَثَرِ الْجَيْشِ رَجُلَانِ يُقَالُ لَهُمَا بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ، وَقِيلَ وَبُرٌّ وَوَبِيرٌ، أَحَدُهُمَا مِنْ كَلْبٍ وَالْآخَرُ مِنْ تَقِيْفٍ قَدْ صَلَّتْ نَافَتَاهُمَا. فَإِذَا رَجَعَا لَقِيَا جَبْرَيْلَ فِي صُورَةٍ رَاعٍ فَيَسْأَلَانِيهِ عَنِ الْجَيْشِ فَيَقُولُ لَهُمَا: وَأَنْتُمَا مِنْهُ، ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمَا فَتَنَحَوُّا وَجُوهَهُمَا الْقَهْقَرَى، وَيَمْضِي أَحَدُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُخَبِرُهُمْ بِمَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَيَمْضِي الْآخَرُ إِلَى السُّفْيَانِيِّ فَيُخَبِرُهُ بِمَا أَصَابَ عَشْرَهُ.

وَيَنْهَرِمُ قَوْمٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بَلَدِ الرُّومِ، فَيَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ: أَرَدْتُ عَلَيَّ عِبِيدِي، فَيَرُدُّهُمْ إِلَيْهِ، فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ عَلَى الدَّرَجِ بِشَرْقِيِّ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَلَا يَنْكِرُ أَحَدٌ عَلَيْهِ ذَلِكَ. أَلَا إِنَّ مَسْجِدَهَا بَنِي عَلَى غَيْرِ تَقِيَّةٍ، بَنَاهُ مَنْ قَالَ اللَّهُ فِيهِ «يَأْخُذُ كُلُّ سَفِيئَةٍ غَضَبًا»<sup>١</sup> فَيَزْخِرُفُهُ، فَكَأَنِّي بَعْرَشِيهِ وَقَدْ حَسَفَ اللَّهُ بِهِ.

أَلَا إِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ وَهِيَ السَّابِعَةُ تَجْدِيدُ الْأَسْوَارِ بِالْمُدُنِ، وَإِنَّ وِلَايَتَهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَنَةً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا الَّذِي يَتَجَدَّدُ مِنَ الْأَسْوَارِ؟

قَالَ: يُجَدَّدُ سُورُ مَدِينَةِ الشَّامِ وَهِيَ خَرَابٌ، وَيُنْتَنَى عَلَيْهِ سُورَانِ، وَعَلَى أَلْبَيْضَاءِ سُورٍ، وَعَلَى الْكُوفَةِ سُورٍ، وَعَلَى وَاسِطِ سُورَانِ، وَعَلَى دُسْتَرِ سُورٍ، وَعَلَى أَلْسُوسِ سُورٍ، وَعَلَى أَرْمِيَّةِ سُورٍ، وَعَلَى الْمَوْصِلِ / ٣١٠/ سُورٍ، وَعَلَى هَمْدَانَ سُورٍ، وَعَلَى بَزْدَعَةَ سُورٍ، وَعَلَى مَرَاغَا سُورَانِ بَعْدَ خَسْفِ يَكُونُ بِهَا، وَعَلَى الْكَرْخِ سُورُ سُورَانِ<sup>١</sup>، وَعَلَى دِيَارِ يُونُسَ سُورَانِ، وَعَلَى الرُّحْبَةِ سُورٍ، وَعَلَى قِزْقِيسِيَا سُورٍ، وَعَلَى حَلَبِ سُورَانِ، وَعَلَى جِمْمِصِ سُورٍ أَزْقَطُ وَبِهِ سُمِّيَتِ الرُّقَطَاءُ، وَعَلَى بَالَسِ سُورٍ، وَعَلَى إِزْبِلِ سُورٍ.

وَتَكُونُ لَهُ<sup>٢</sup> وَقَانِعٌ كَثِيرَةٌ، فَأَوَّلُ وَقَعَةٍ بِحَمِصِ، ثُمَّ بِالرَّقَةِ، ثُمَّ بِقِزْقِيسِيَا، ثُمَّ بِرَأْسِ عَيْنِ، ثُمَّ بِنَصِيبِيْنِ، ثُمَّ بِالْمَوْصِلِ، وَيَجْتَمِعُ إِلَيْهَا رِجَالٌ مِنَ الزُّورَاءِ وَمِنْ دِيَارِ يُونُسَ، وَيَكُونُ بَيْنَهُمْ مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا ثَلَاثُونَ أَلْفًا، وَتَحِلُّ بِالْمَوْصِلِ فَتَنْ وَبِلَايَا مِنْ أَلْعَوَاءِ.

ثُمَّ يَنْزِلُ الزُّورَاءُ فَتَفْتَحُ الْوَقَعَةُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْعَتِيقَةِ، فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا. أَلَا إِنَّ فِيهَا كَثُورَ قَارُونَ، وَلَهَا وَصْفٌ عَظِيمٌ بَعْدَ الْخَسْفِ وَالْقَذْفِ، وَهِيَ أَسْرَعُ ذَهَابًا فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَيْدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرُّحْوَةِ، وَلَا يَزَالُ يُقْتَلُ عَلَى الْأَسْمَاءِ مِمَّنْ أَسْمُهُ كَاسِمِنَا - أَهْلُ الْبَيْتِ - لِعِدَاوَتِهِ لَنَا وَبُغْضِهِ. ثُمَّ يَجْمَعُ الْأَطْفَالَ وَيَغْلِي لَهُمُ الزَّرِيْتِ فَيَقُولُونَ لَهُ: إِنْ كَانَ قَدْ عَصَاكَ أَبَاؤُنَا فَمَا ذُنُبُنَا نَحْنُ؟ فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ رَجُلًا أَسْمُهُ حَسَنٌ وَرَجُلًا أَسْمُهُ

١. كذا في الأصل.

٢. أي للسفاني، وقد سبق ذكر وقاعه.

حُسَيْنٌ فَيَضِلُّبُهُمَا.

ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوْفَانَكُمْ هَذِهِ فَيَعْمَلُ بِأَهْلِهَا كَذَلِكَ، وَيَضِلُّبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِكُمْ هَذَا طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا.

ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْهَبُهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلَيْالِهَا، وَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقًا كَثِيرًا، وَيَضِلُّبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ النَّبِيِّ طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، فَتَغْلِي دِمَاؤُهُمَا كَمَا غَلَى دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أُتِقْنَ بِالْبَلَاءِ.

فَيَخْرُجُ هَارِبًا مُتَوَجِّهًا إِلَى الشَّامِ، فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَدًا يُخَالِفُهُ. فَإِذَا دَخَلَ دِمَشْقَ اعْتَكَفَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. ثُمَّ يَخْرُجُ وَيَبِيدُهُ حَزْبَةً فَيَأْخُذُ امْرَأَةً حَامِلًا فَيَدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ وَيَقُولُ لَهُ: أَفْجُرْ بِهَا عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ، فَيَفْعَلُ ذَلِكَ، وَيَنْقُرُ بَطْنَهَا فَيَسْقُطُ الْوَلَدُ مِنْ بَطْنِهَا.

فَحِينَئِذٍ تَضْطَرِّبُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ، فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ فَيَصِيحُ عَلَى سُورِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ: أَلَا قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ، وَيُنَادِي عَلَى سَائِرِ الْمُدُنِ: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ وَالنُّوْثُ، فَيَقُولُونَ: مَا هَذَا الْفَرَجُ؟ فَيَقُولُ: هَذَا الْمَهْدِيُّ خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ فَأَجِيبُوهُ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَلَا أَصِيفُهُ لَكُمْ؟

قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: هُوَ الْأَقْمَرُ صَاحِبُ الشَّامَةِ وَالْعَلَامَةِ، الْأَسْمَرُ الْعَالِمُ غَيْرُ مُعَلِّمٍ، الْمَحْبُوبُ بِمَا لَمْ يَعْلَمْ. أَلَا وَإِنَّ الدَّهْرَ فِينَا قُسِمَتْ حُدُودُهُ، وَإِنَّا أَحَدَتْ عُهُودُهُ، وَإِنَّا تَرَجِعُ وَتَرُدُّ شُهُودُهُ، وَإِنَّ ٣١١/أَهْلَ حَرَمِ اللَّهِ سَيَطْلُبُونَ لَنَا بِالْقِصَاصِ. مَنْ عَرَفَ غَيْبَتَنَا فَهُوَ مُشَاهِدُنَا. نَحْنُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْجَانِبُ وَالْجَنْبُ، وَمُحَمَّدُ الْعَرْشُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَنَحْنُ الثُّوَابُ أَصُولُ الْعِلْمِ، وَنَحْنُ الْعَمَلُ، وَمُجِبُّونَا الثُّوَابِ، وَوَلَايَتُنَا

فَضْلُ الْخِطَابِ، وَتَخَرُّنُ حُجَابِ الْحِجَابِ، وَخَلَقْنَا أَحْسَنُ خَلْقِ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَلَقًا وَخُلُقًا، وَالْمَهْدِيُّ أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَمَنْ أَدْعَى غَيْرَ هَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ أَصْحَابَهُ وَهُمْ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرِ وَعَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ثَلَاثِمِئَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، كَأَنَّهُمْ لِيُوثَ خَرَجُوا مِنْ غَابَةِ، قُلُوبُهُمْ مِثْلُ زُبُرِ الْحَدِيدِ، لَوْ رَامُوا الْجَبَالَ لَأَزَالُوهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا، الرَّيُّ وَاحِدٌ، وَاللِّبَاسُ وَاحِدٌ، كَأَنَّمَا هُمْ مِنْ أَبٍ وَاحِدٍ وَأُمٍّ وَاحِدَةٍ، وَإِنِّي لِأَعْرِفُهُمْ وَأَعْرِفَ أَسْمَاءَهُمْ وَأَمْصَارَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، سَمَّيْتُمْ لَنَا.

فَقَالَ: نَعَمْ، اكْتُبُوا: أَمَا أَوْلَهُمْ فَمِنْ الْبَصْرَةِ وَآخِرُهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ:

فَمِنْ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ: عَزْوَانٌ، وَأَحْمَدُ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْبَيْدَاءِ: أَحْمَدُ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْأَبَانِ: عَلِيٌّ، وَمُحَارِبٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْأَبَاسْتَانِ: عَبْدُ اللَّهِ، وَعَبِيدُ اللَّهِ.

وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ هَجْرٍ<sup>١</sup>: مُحَمَّدٌ، وَعَمْرٌ، وَمَالِكٌ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْبَرِيدِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ.

وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْجَزْدَاءِ: جَعْفَرٌ، وَبَكْرٌ، وَلَيْثٌ.

وَرَجُلٌ مِنْ عَقْرِ: أَحْمَدُ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْمَهْجَمِ: مُوسَى، وَعَبَّاسٌ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْكَدْرَةِ: إِبْرَاهِيمُ.

١. في الأصل: الهجر، وأثبت ما لعله الصواب.



وَرَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِ: عَبْدُ الْوَهَّابِ.

وَتِلْكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا: أَحْمَدُ، وَيَحْيَى، وَأَفْلَحُ.

وَتِلْكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا: حَسَنٌ، وَمُحَمَّدٌ، وَفَهْدٌ.

وَرَجُلٍ مِنَ الصَّادِقِينَ: عَبْدُ اللَّهِ.

وَأَخْمَسَةَ مِنَ الْيَاقِينِ: مُحَمَّدٌ، وَصَالِحٌ، وَمُوسَى، وَدَاوُدُ، وَجَعْفَرٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْيَهُودِ: عَلِيُّ، وَحُسَيْنٌ.

وَأَخْمَسَةَ مِنَ الْيَهُودِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَمُحَمَّدُ، وَحَمَزَةُ، وَعَلِيُّ، وَفَارِسٌ.

وَرَجُلٍ مِنَ كُزَيْبَةَ: عَبَّاسٌ.

وَأَزْبَعَةَ مِنَ الْأَسْبَابِ: حَسَنٌ، وَعُمَرُ، وَحَيٌّ، وَسَمِيعٌ.

وَرَجُلٍ مِنَ نَجْدٍ: إِبْرَاهِيمُ.

وَأَزْبَعَةَ مِنَ الْأَسْبَابِ: عُمَرُ، وَإِبْرَاهِيمُ، وَمُحَمَّدٌ، وَعَلِيُّ.

وَأَخْمَسَةَ مِنَ الْيَهُودِ: مُحَمَّدٌ، وَعَلِيُّ، وَحَمَزَةُ، وَجَعْفَرٌ، وَعَبَّاسٌ، وَحَسَنٌ،

وَحُسَيْنٌ، وَطَاهِرٌ، وَقَاسِمٌ، وَإِبْرَاهِيمُ.

وَأَزْبَعَةَ مِنَ الْأَسْبَابِ: هُوْدٌ، وَمُحَمَّدٌ، وَعَزَّازٌ، وَغِيَاثٌ.

وَرَجُلٍ مِنَ مَكَّةَ: مُحَمَّدٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: عَلِيُّ، وَمُهَاجِرٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: عَلِيُّ، وَمَاجِدٌ.

وَتِلْكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا: ٣١٢/عُمَرُ، وَمُعَمَّرٌ، وَيُونُسُ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الشُّوشِ: شَيْبَانُ، وَعَبْدُ الْوَهَّابِ.

وَرَجُلٌ مِنْ دِمَشْقَ: أَحْمَدُ.

وَرَجُلٌ مِنَ الطَّيِّبِ: هِلَالٌ.

وَأَرْبَعَةٌ رِجَالٍ مِنْ شِيرَازَ: خَالِدٌ، وَمَالِكٌ، وَنَوْفَلٌ، وَإِبْرَاهِيمُ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْمِرْبَاطِ: جَعْفَرُ.

وَتِلْكَ ثَلَاثَةٌ مِنْ عُمانَ: مُحَمَّدٌ، وَصَالِحٌ، وَدَاوُدُ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْعَلْتِ: مَالِكٌ.

وَتِلْكَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَهْوَازِ: عَبْدُ الْمَلِكِ، وَعَبْدُ اللَّهِ، وَمُوسَى.

وَرَجُلٌ مِنْ بَرْدَعَةَ: يُوْسُفُ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْعَسْكَرِ: مُكْرَمٌ، وَمَيْمُونٌ.

وَرَجُلَانِ مِنْ وَاِسطِ: عَقِيلٌ، وَأَحْمَدُ.

وَتِلْكَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الزُّورَاءِ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ، وَأَحْمَدُ، وَعَبْدُ اللَّهِ.

وَسَبْعَةٌ مِنْ سُرٍّ مَنْ رَأَى: عَامِرٌ، وَعُمَارَةُ، وَصَدَقَةُ، وَلَيْثٌ، وَعَلِيٌّ، وَمُحَمَّدٌ،

وَيَعْقُوبُ.

وَرَجُلَانِ مِنْ عُكْبَرِ: عَبْدُ الْغَنِيِّ، وَهَارُونُ.

وَأَرْبَعَةٌ مِنْ بَاقِرْفَا: عَلْوَانُ، وَحِصْنُ، وَآدَمُ، وَأَيُّوبُ.

وَأَرْبَعَةٌ مِنْ بَلَدِ: عَبْدُ اللَّهِ، وَعَبْدُونُ، وَجَاهِرٌ، وَلَقْمَانُ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْمَوْصِلِ: إِبْرَاهِيمُ، وَعَبْدُ الْعَزِيزِ.

وَرَجُلٌ مِنْ سِنْجَارَ: عَلِيٌّ.

وَرَجُلَانِ مِنْ نَصِيبَيْنِ: عَبْدُ الْوَهَّابِ، وَفَضْلٌ.

وَرَجُلٌ مِنَ الرَّقَّةِ: سَهْلٌ .

وَرَجُلٌ مِنْ حِرَّانَ: هَارُونَ .

وَرَجُلٌ مِنْ تَدْمُرَ: عُمَارَةٌ .

وَرَجُلَانِ مِنَ أَنْطَاكِيَّةِ: مُحَمَّدٌ، وَعُمَرَانُ .

وَتِلْكَالَةٌ مِنْ عَزْرَتَانَ: عَمْرٌ، وَعَثْمَانُ، وَسَعْدٌ .

وَرَجُلَانِ مِنَ الصُّعَيْدِ: نَوْفَلٌ، وَمُهَاجِرٌ .

وَرَجُلَانِ مِنْ طُوسٍ: جَعْفَرٌ، وَعَلِيٌّ .

وَحُمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبَارِ: فَهْدٌ، وَنَجْمٌ، وَنَضْرٌ، وَعَاصِدٌ، وَثَابِتٌ .

وَرَجُلٌ مِنَ الصُّرَوَاتِ: يُونُسُ .

وَرَجُلَانِ مِنَ الْبَحْرَيْنِ: مَنْصُورٌ، وَأَحْمَدُ .

وَرَجُلٌ مِنَ الْمَزَارِ: خَلْفٌ .

وَأَرْبَعَةٌ عَشْرٌ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: يَغْفُوبٌ، وَمَخْمُودٌ، وَإِسْرَاهِيمُ، وَإِسْمَاعِيلُ،

وَنَفِيسٌ، وَعَلْقَمَةُ، وَكَامِلٌ، وَفَيْعُدٌ، وَمَلَاعِبٌ، وَمَيْمُونٌ، وَعَنْيَمَةُ، وَسَهْلٌ، وَحَامِدٌ .

وَعَشْرَةٌ مِنْ جُرْجَانَ: خَالِدٌ، وَصَالِحٌ، وَيُونُسُ، وَكِلَابٌ، وَعُمَارَةٌ، وَسَعِيدٌ، وَأَحْمَدُ،

وَطَلْحَةُ، وَمَالِكٌ وَعَيْسَى .

وَسَبْعَةٌ مِنَ الرُّيِّ: عَقِيلٌ، وَخَالِدٌ، وَسَيَّانٌ، وَعِيَاثٌ، وَعَبْدُ اللَّهِ، وَنَجْمٌ، وَطَفِيلٌ .

وَرَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: أَحْمَدُ .

وَخُمْسَةٌ مِنْ طَبْرِ سْتَانَ: غَنَائِمٌ، وَفَضَائِلٌ، وَمَخَاسِينُ، وَلَقِيْطٌ، وَسَلْمَانُ .

وَتِلْكَالَةٌ مِنْ قَمٍّ: عَلِيٌّ، وَحَسَنٌ، وَحُسَيْنٌ .

وثلثة من خوزستان: عَبْدُ الْعَفْوَرِ، وَدَاوُدُ، وَجَيْشُ.

وثلثة من سجستان: مُبَادِرٌ، وَحَارِثٌ، وَمُبَارَكٌ.

وَخَمْسَةٌ مِنَ الْمَدَائِنِ: طَالِبٌ، وَعَلِيٌّ، وَقَيْسٌ، وَمُحَمَّدٌ، وَحَسَنٌ، وَمَنْصُورٌ.

وَرَجُلٌ مِنَ الْأَبْلَةِ: قَاسِمٌ.

وَخَمْسَةٌ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَيَحْيَى، وَمَعَالِي، وَعَصِيْبَةُ.

وَسِتَّةٌ مِنْ مِضَرَ وَمَا يَلِيهَا: مَالِكٌ، وَنَفِيسٌ، وَثَابِتٌ، وَعَلِيٌّ، وَكَامِلٌ، وَيَخْرُورٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الرَّقَّةِ: عَثْمَانُ، وَطَلْحَةُ.

وَأَتْنَا عَشَرَ مِنْ مَرْوٍ: حَارِثٌ، وَنَجِيبٌ وَجَهْلٌ، وَنَاصِرٌ، وَمَسْعُودٌ، وَذِيَالٌ/٣١٣،

وَكَافِلٌ، وَجَمِيلٌ، وَحِصْنٌ، وَبَدْرٌ، وَجَبْهَةٌ، وَسَالِمٌ، وَحَبِيبٌ.

وَرَجُلَانِ مِنْ قَاشَانَ: بَكْرٌ، وَنَضْرٌ.

وَتَمَانِيَةَ مِنْ مَازَنْدَرَانَ: عَلَوِيٌّ، وَمُضَرٌ، وَلَيْثٌ، وَحَمَادٌ، وَسَلْمَانٌ، وَمُنْجِحٌ،

وَرَبِيبٌ، وَجُمُعَةٌ.

وَعَشْرَةٌ مِنْ أَرْبِيلَ: عَبْدُ الْعَزِيزِ، وَقُنْفُذٌ، وَأَبُو السَّعَادَاتِ، وَسَعْدٌ، وَيُونُسُ،

وَمُخْمُودٌ، وَكَمَالٌ، وَعَبْدُ الْخَالِقِ، وَمُنْبَةُ، وَفَضْلٌ.

وَخَمْسَةٌ مِنَ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ: مَنْصُورٌ، وَنَصِيبٌ، وَحَمِيدٌ، وَكُرْدَلٌ، وَفَلَاخٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْبَوَازِيحِ: عَبَّاسٌ، وَمُبَادِرٌ.

وَرَجُلٌ مِنْ مَاعَلِيكَ: شَرِيفٌ.

وثلثة من وادي القزى: كَخْلَانٌ، وَمَرْوُونٌ، وَسَلِيْطٌ.

وَأَرْبَعَةٌ مِنْ سَعْرَتِ: سُلْطَانٌ، وَحَمَائِلٌ، وَغَلَابٌ، وَغَالِبٌ.

وثلثة من الأيلة: أَحْمَدُ، وَنَجْمٌ، وَنَضْرٌ.

وَأَرْبَعَةٌ مِنْ أَرْذَبِيلَ: ثَابِتٌ، وَقَيْصَرٌ، وَمُوسَى، وَحَمَادٌ.

وَخَمْسَةٌ عَشْرَ مِنْ بَلَخٍ: مُنَجِّحٌ، وَصُنْدُوقٌ، وَمُقْبِلٌ، وَعَلَّانٌ، وَمُؤَاهِبٌ، وَمِفْتَاحٌ،  
وَكَنْدَرٌ، وَوَجِيهٌ، وَمُسْلَطٌ، وَوَهْبَانٌ، وَصَخْرٌ، وَعَبْدُ الْعُلَى، وَشَوْصَبٌ، وَنَجِيحٌ، وَكَاتِمٌ.  
وَسَبْعَةٌ مِنْ قَرْوِينٍ: بِشْرٌ، وَحَاتِمٌ، وَحُدَيْفَةُ، وَسَلْهَبٌ، وَمَعْقِلٌ، وَزَيْدٌ، وَنَجِيبٌ.  
وَتَلَاثَةٌ مِنَ الطَّائِفِ: عَلِيٌّ، وَسَبَأٌ، وَزَكْرِيَاءُ.

وَعَشْرَةٌ مِنَ الطَّلَاقَانِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ كُنْزًا بِالطَّلَاقَانِ لَيْسَ  
هُوَ ذَهَبٌ [وَلَا] فِضَّةٌ<sup>١</sup>.

وَهُمْ هُوَلَاءِ الَّذِينَ كُنْزُ اللَّهِ فِيهَا: صَالِحٌ، وَجَعْفَرٌ، وَمَالِكٌ، وَيَحْيَى، وَهُودٌ، وَدَاوُدُ،  
وَعَلِيٌّ، وَعَبْدَلٌ، وَعَيْلَانٌ، وَعَيْسَى، وَفَضْلَانٌ، وَجَابِرٌ، وَعَلْوَانٌ، وَأَيُّوبٌ، وَعُمَرُ، وَسَهْلٌ،  
وَعَبْدُ الْعَزِيزِ، وَحَسَّانٌ، وَفَهْدٌ، وَتَغْلِبٌ، وَكَبِيرٌ.

وَأَتْنَا عَشْرَ مِنْ مَعَادِنِ سَرْنَدِيبَ: جَيْشٌ، وَيَعْقُوبٌ، وَجَهْلٌ، وَمَرَوَانٌ، وَفُتُوحٌ،  
وَقَاسِمٌ، وَحَجْرٌ، وَكَعْبٌ، وَشَيْبَانٌ، وَعَمَّازٌ، وَكَلْثُومٌ، وَعِمْرَانٌ.

وَتَلَاثَةٌ مِنْ بَدُو عَقِيلٍ: صَبَّةٌ، وَعَوْنٌ، وَسَلِيطٌ.

وَرَجُلٌ مِنْ بَدُو نُمَيْرٍ: عُمَرُ.

وَرَجُلَانِ مِنْ بَدُو قَشِيرٍ: جَابِرٌ، وَتَمِيمٌ.

وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي شَيْبَانَ: الْمَهْرَاشُ.

وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ: مَالِكٌ، وَعَنْقَرٌ.

وَرَجُلَانِ مِنَ الْيَمَامَةِ: مُوسَى، وَمُحَمَّدٌ.

فَهُوَلَاءِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ فَيَلْخَقُونَ بِمَكَّةَ، وَهُمْ

الْمَفْقُودُونَ مِنْ مَتَابِعِهِمْ وَفُرُشِهِمْ، إِنَّ الْأَمْرَةَ تَسْتَيْقِظُ فَلَا تَرَى زَوْجَهَا وَلَا وَلَدَهَا،  
وَالرَّجُلُ يَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَاهُ وَلَا وَلَدَهُ وَلَا ابْنَ عَمِّهِ.

فَإِذَا وَصَلُوا مَكَّةَ جَمِعَهُمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ فَيَرَوْنَهُمْ أَهْلَ مَكَّةَ فِي اللَّيْلِ فَلَا  
يَعْرِفُونَهُمْ، فَيَقُولُونَ: هُوَ لَأَيُّ أَصْحَابِ السُّفْيَانِيِّ. فَإِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ يَرَوْنَهُمْ طَائِفِينَ  
وَمُصَلِّينَ فَيُنْكِرُونَهُمْ. فَيَلْهَمُهُمُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ الْمَهْدِيِّ، وَهُوَ مُسْتَخْفٍ تَحْتَ السَّنَاةِ،  
فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَيَقُولُونَ: أَنْتَ صَاحِبُنَا الْمَهْدِيُّ؟

فَيَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ. ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ، فَيُخْبِرُونَ أَنَّهُ قَدْ لَحِقَ بِقَبْرِ جَدِّهِ  
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ / ٣١٤/ فَيَلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا عَلِمَ بِقُدُومِهِمْ رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا يَزَالُونَ  
بِهِ حَتَّى يُجِيبَهُمْ إِلَى ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ قَاطِعاً أَمْراً حَتَّى تُبَايَعُونِي عَلَى ثَلَاثِينَ  
خِصْلَةً تَلْزَمُكُمْ لَا تُعَيِّرُونَ مِنْهَا شَيْئاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ ثَمَانُ خِصَالٍ.

قَالُوا: قَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ، فَادْكُرْ مَا أَنْتَ لَهُ ذَاكِرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ.

ثُمَّ يَخْرُجُونَ مَعَهُ إِلَى الصُّفَا فَيَقُولُ: أَبَايَعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَوَلُّوا عَنِ الرُّخْفِ، وَلَا  
تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا مُحْرَماً، وَلَا تَأْتُوا فَاحِشَةً، وَلَا تَضْرِبُوا أَحَداً إِلَّا بِحَقِّهِ،  
وَلَا تَكْنِزُوا ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا بَرّاً وَلَا شَعِيراً، وَلَا تَأْكُلُوا مَالَ يَتِيمٍ، وَلَا تَشْهَدُوا بِمَا لَا  
تَعْلَمُونَ، وَلَا تُخَرَّبُوا مَنْسِجداً حَتَّى تَعْمُرُوا غَيْرَهُ، وَلَا تَقْبَحُوا مُسْلِماً، وَلَا تَلْعَنُوا مَوْحِداً  
إِلَّا بِحَقِّهِ، وَلَا تَسْرِبُوا مُسْكِراً، وَلَا تَسْفِكُوا دَماً حَرَاماً، وَلَا تَعْدِرُوا بِمُسْتَأْمِنٍ، وَلَا تَتَّبِعُوا  
هَارِباً وَلَا كَافِراً وَلَا مُنَافِقاً، وَلَا تَلْبَسُوا الذَّهَبَ وَلَا الْحَرِيرَ وَالذَّبِيحَ، وَأَنْ تَلْبَسُوا  
الْحَشِينَ مِنَ الثِّيَابِ، وَتَزَكَّبُوا سُرُوجَ اللُّبُودِ، وَتَوَسَّدُوا الثَّرَابَ عَلَى الْخُدُودِ،  
وَتُجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَتَشْمُونَ الطَّيِّبَ، وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ  
الْمُنْكَرِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَيَّ أَلَّا أُتَّخَذَ حَاجِباً، وَلَا أَلْبَسَ إِلَّا مَا تَلْبَسُونَ، وَلَا أَرْكَبَ  
إِلَّا مَا تَرْكَبُونَ، وَأَمْشِي حَيْثُ تَمْشُونَ، وَأَكُونُ حَيْثُ تَكُونُونَ، وَأَرْضِي بِالْقَلِيلِ، وَأَمْلَأُ

الْأَرْضَ غَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا، وَأَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ، أَفِي لَكُمْ وَتَقُونَ لِي.

قَالُوا: قَدْ رَضِينَا وَبَايَعْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ، فَيُصَافِحُونَهُ وَيُصَافِحُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا.

وَيَفْتَحُ اللَّهُ حُرَّاسَانَ عَلَى يَدِهِ، وَتَطْبِيعُهُ الْيَمَنَ، وَتَسِيرُ الْجَيْشِ أَمَامَهُ، وَتَكُونُ هَمْدَانُ وَزُرَّاءَهُ، وَخَوْلَانُ جُنُودَهُ، وَحِمِيُّ أَعْوَانَهُ، وَمُضَرُّ قُوَادَهُ، وَيُكْتَبُ اللَّهُ جَمْعَهُ بِتَمِيمٍ، وَيَشْدُ ظَهْرَهُ بِعَيْسٍ، وَيَسِيرُ وَرَايَاتُهُ أَمَامَهُ، وَعَلَى مُقَدَّمَتِهِ عَقِيلٌ<sup>١</sup>، وَعَلَى سَاقَتِهِ الْحَارِثُ، وَتُخَالَفُهُ ثَقِيفٌ وَمَجْمَعٌ وَعُدَافٌ. فَيُقْبَلُ بِالْجَيْشِ حَتَّى يَصِيرَ بِوَادِي الْقَرَى فِي هُدُوءٍ وَرَفْقٍ.

وَيَلْحَقُهُ هُنَاكَ ابْنُ عَمِّهِ الْحَسَنِيُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ فَيَقُولُ: يَا ابْنَ عَمِّ، أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابْنُ الْحَسَنِ وَأَنَا الْمَهْدِيُّ.

فَيَقُولُ لَهُ الْمَهْدِيُّ: لَا بَلْ أَنَا الْمَهْدِيُّ.

فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ: هَلْ مِنْ آيَةٍ فَاتَّبِعَكَ؟

فَيَوْمِي الْمَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ فَيَسْقُطُ عَلَى كَتِفِهِ، وَيَغْرَسُ قَضِيبًا فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ بِيَدِهِ فَيَخْضَرُ وَيُورِقُ.

فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: يَا ابْنَ الْعَمِّ هِيَ لَكَ، وَيُبَايِعُهُ وَيُسَلِّمُ إِلَيْهِ جَيْشَهُ فَيَكُونُ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ، وَأَسْمُهُ كَاسِمِهِ.

وَتَقَعُ الصَّبِيحَةُ بِالسَّامِ: أَلَا إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْكُمْ. فَيَجْتَمِعُونَ إِلَى السُّفْيَانِيِّ بِدِمَشْقَ فَيَقُولُونَ لَهُ: إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْنَا.

فَيَقُولُ السُّفْيَانِيُّ لِأَصْحَابِهِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؟

فَيَقُولُونَ: /٣١٥/ أَصْحَابُ نَبْلِ وَإِبِلٍ وَصَعْفٍ، وَنَحْنُ أَصْحَابُ الْعُدَّةِ وَالسَّلَاحِ،

١. كذا، وهو اسم رجل. وأرجح أن تكون الكلمة «عَقِيل» وهو اسم لقبيلة عربية كبيرة.

أَخْرَجُوا إِنَّا إِلَيْهِمْ - حَيْثُ يَرَوْنَهُ قَدْ جَبُنَ عَنِ الْخُرُوجِ، وَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرَاؤُهُ - فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى يَسْتَدَّ عَزْمُهُ عَلَى الْخُرُوجِ.

قَالَ الْأَخْتَفُ بْنُ قَيْسٍ وَعَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ: فَمَا أَسْمُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَلْهَبِ بْنِ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ صَخْرِ بْنِ حَزْبِ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ، مَلْعُونٌ فِي السَّمَاءِ مَلْعُونٌ فِي الْأَرْضِ، سُرِّ خَلَقَ اللَّهُ أَبَا، وَاللَّعْنُ خَلَقَ اللَّهُ جَدًّا، وَأَكْثَرَ خَلَقَ اللَّهُ ظُلْمًا.

فَيَخْرُجُ بِحَيْلِهِ وَرَجَلِهِ فِي مِئْتِي أَلْفٍ وَسَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلَ بِحَيْرَةٍ طَبْرِيَّةَ.

فَيَسِيرُ الْمَهْدِيُّ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَصِيرَ إِلَى النَّجَفِ، فَيَسْتَشِرُّ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَهْزُهَا فَتَلْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَيَسِيرُ وَجَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ، وَالنَّاسُ يَلْحَقُونَ بِهِ مِنْ الْأَمْصَارِ وَالْآفَاقِ، لَا يُخَدِّثُ فِي بَلَدٍ حَادِثَةً إِلَّا الْأَمَانَ وَالْبُشْرَى، حَتَّى يَأْتِيَ السُّفْيَانِيَّ وَهُوَ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيَّةَ، وَقَدْ اجْتَمَعَ مَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَقَدْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى السُّفْيَانِيَّ حَتَّى أَنَّ الطَّيْرَ فِي السَّمَاءِ تَزْمِيهِمْ بِالْحِجَارَةِ، وَالْحِجَابُ بِالصُّخُورِ. فَتَكُونُ بَيْنَهُمَا وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يَهْلِكُ اللَّهُ بِهَا جَيْشَ السُّفْيَانِيَّ، فَلَا يَبْقَى غَيْرُ السُّفْيَانِيَّ وَخَدَهُ فِي شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ، فَيَمْضِي هَارِبًا، فَيَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي أَسْمُهُ صَبَاحٌ، فَيَأْتِي بِهِ الْمَهْدِيُّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي عِشَاءَ الْمَغْرِبِ، فَيَبْسُرُهُ فَيَفْرَحُ بِالظَّفَرِ وَيُخَفِّفُ فِي صَلَاتِهِ.

فَيَقُولُ لَهُ السُّفْيَانِيَّ: يَا أَبْنَ عَمٍّ، اسْتَبَقَنِي أَكُنْ لَكَ خَيْرَ عَوْنٍ.

فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: مَا تَرَوْنَ فِيمَا يَقُولُ؟ وَذَلِكَ أَنَّهُ رَجِيمٌ.



فَيَقُولُونَ: وَاللَّهِ لَا صَلَّيْنَا أَوْ نَقْتُلُهُ؛ فَإِنَّهُ سَفَكَ الدَّمَاءَ، وَسَبَّأَ حَرِيمَ الْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ عَلِمْتَ مَا فَعَلَ.

فَيَقُولُ: شَأْنَكُمْ وَإِيَّاهُ.

فَيَأْخُذُهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ فَيُضْجِعُوهُ عَلَى سَاطِئِ الْبَحِيرَةِ، تَحْتَ شَجَرَةٍ أَعْصَانُهَا فِي الْمَاءِ، فَيَذْبُحُونَهُ كَمَا يَذْبُحُ الْكَبْشُ، وَيَعَجِّلُ اللَّهُ بَرُوجِهِ إِلَى النَّارِ.

أَلَا إِنَّ أَبْعَضَ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ: أَسْمُهُ وَأَسْمُ حَزْبٍ وَعَالِبٍ وَطَالِبٍ وَمُدْرِكٍ وَخَالِدٍ وَيَزِيدٍ وَالْوَلِيدِ. وَأَعْلَمُوا أَنَّ لِحْجَتَهُمْ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ، كُلُّ رُكْنٍ مِنْهَا لِرَجُلٍ أَسْمُهُ الْوَلِيدُ: فَالرُّكْنُ الْأَوَّلُ لِلْوَلِيدِ بْنِ الرَّيَّانِ فِرْزَعُونَ إِبْرَاهِيمَ، وَالرُّكْنُ الثَّانِي لِلْوَلِيدِ الثَّانِي ابْنِ مِصْعَبٍ فِرْزَعُونَ مُوسَى، وَالرُّكْنُ الثَّلَاثُ لِلْوَلِيدِ الْمَخْزُومِيِّ، وَالرُّكْنُ الرَّابِعُ لِلْوَلِيدِ الْمَرْوَانِيِّ.

أَلَا وَفِي ذَلِكَ أَلَوْقَتٍ يُرِيحُ اللَّهُ مِنْ أُمَّيَّةٍ وَيُبِيدُ شَأْفَهَا.

ثُمَّ يَسِيرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى دِمَشْقَ، وَيَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى أَحْيَاءِ كَلْبٍ، فَالْحَائِبُ مِنْ حَابٍ مِنْ سَلْبِ كَلْبٍ وَلَوْ بِعِقَالٍ بَعِيرٍ، فَيَسْبِي كَلْبًا وَتَبَاعَ نِسَاؤُهُمْ ٣١٦١، عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ مُوشِمَاتِ السَّوَاعِدِ.

وَإِنَّ دِمَشْقَ فَسَطَاطُ الْمُسْلِمِينَ، وَهِيَ خَيْرُ مَدِينَةٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فِيهَا أَنَارُ النَّبِيِّينَ وَبَقَايَا الصَّالِحِينَ، مَعْصُومَةٌ مِنَ الْفِتَنِ، مَنْصُورَةٌ عَلَى أَعْدَائِهَا، فَمَنْ وَجَدَ السَّبِيلَ إِلَى أَنْ يَتَّخِذَ بِهَا مَرْبَطًا شَاءَ فَذَلِكَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرَةِ حَيْطَانٍ بِالْمَدِينَةِ، يَتَّقِلُ أَحْيَارَ الْعِرَاقِ إِلَيْهَا، وَيَكُونُ جِهَادُهُمْ بِطَرْسُوسَ وَهَوَاهَا مَنكُوسَ.

وَيَخْرُجُ الرُّومُ فِي مِئَةِ صَلِيبٍ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ عَشْرَةُ آلَافٍ فَارِيسَ، فَيَنْزِلُونَ عَلَى

طَرَسُوسَ فَيَفْتَحُونَهَا بِأَسِنَّةِ الرَّمْحِ، وَهُوَ بَعْدَ مَوْجٍ وَرُجُوعٍ، فَيَنْهَبُ مَا فِيهَا مِنَ الْأَمْوَالِ  
وَيَنْقُضُ حِجَارَتَهَا حَجْرًا حَجْرًا، فَكَأَنِّي أَرَى نِسَاءَهَا وَهُنَّ رَدِيفَاتُ الْعُلُوجِ وَخَلَاخِلُهُنَّ  
تَلُوحُ فِي الشَّمْسِ، وَيَبْعَثُ اللَّهُ جَبْرَائِيلَ إِلَى الْمَصِيبَةِ فَيَقْلَعُهَا وَيَصِيرُ جَيْشُ  
الْكَفَّارِ [...] فَيَقُولُونَ: أَيْنَ الْمَدِينَةُ الَّتِي كَانَتْ هَاهُنَا، وَكَانَتْ النُّصْرَانِيَّةُ تَفْرَعُ مِنْهَا،  
وَكَانَتْ تُعْبَثُ الْإِسْلَامَ؟

فَيَسْمَعُونَ صَوْتَ الدُّيُوكِ وَصَهْلِ الْخَيْلِ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، فَيَرْتَعُونَ لِذَلِكَ  
رُؤُوسَهُمْ فَيَرَوْنَهَا مَعْلَقَةً بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَيَقُولُ مَلِكُهُمْ: خُذُوا عَنْهَا، فَيَصْعَدُونَ  
الْجِبَالَ وَيَبْعُدُونَ عَنْهَا لِكَيْلَا تَسْقُطَ عَلَيْهِمْ وَتَخْرُجَ سَرَايَاهُ، فَيَنْقَلِبُونَ جَمِيعَ مَا لَهُمْ،  
فَيَوَافِيهِمُ الْمَهْدِيُّ حَيْثُ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ «أَدْنَى الْأَرْضِ»<sup>١</sup> وَهُوَ أَسْفَلُ الرُّقَّةِ بِعَسْرَةِ  
فَرَايِخٍ، ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَعْجُرَ الْفُرَاتَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الْفُرَاتِ  
مِنَ الدَّمِ، وَتَجِيفَ شُطُوطُهَا بِالْقَتْلِ. وَيَنْهَزِمُ بَاقِي الرُّومِ فَيَلْحَقُونَ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَيَنْزِلُ  
الْمَهْدِيُّ مُحَاذِي كَفَرطَابَ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ مَلِكَ الرُّومِ يَطْلُبُ مَهَادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ  
يَطْلُبُ مِنْهُ الْجِزْيَةَ، فَيَجِيبُهُ عَلَى ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ أَحَدٌ وَلَا يَبْقَى  
عِنْدَهُمْ أُسِيرٌ إِلَّا وَيَطْلُقُونَهُ<sup>٢</sup>، وَيَقِيمُ الْمَهْدِيُّ بِأَنْطَاكِيَّةَ سَنَةً. وَلَأَنْطَاكِيَّةَ مَلَاجِمٌ وَجُوعٌ  
وَهِيَ مَنْصُورَةٌ.

وَيَبْعَثُ الْمَهْدِيُّ أَصْحَابَهُ وَأَمْرَاءَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَمْصَارِ، وَيَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى  
تَرَعى أَلْسِنَةُ وَالذُّنُبُ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، وَيَلْعَبُ الصُّبْنِيَانُ بِالْحَيَاتِ وَالْعَقَّارِبِ فَلَا  
تَضْرَهُنَّ<sup>٣</sup> شَيْئًا، وَيَذْهَبُ الشَّرُّ وَيَبْقَى الْخَيْرُ، وَيَزْرَعُ الزَّرْعَ مَدًّا وَاحِدًا فَيَخْرُجُ لَهُ مِئَةٌ

١. هنا سقط؛ لأن الكلام غير متصل.

٢. سورة الروم، الآية ٣.

٣. في الأصل: «ويطلقوه».

٤. في الأصل: «يضروه».

مُدًّا، كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾<sup>١</sup> وَيَذْهَبَ الرَّبُّ بِهَا  
وَشَرِبَ الْخَمْرَ وَالْغِنَاءَ وَلَا يَذْكُرُهُ أَحَدٌ، وَيُقْبَلُ النَّاسُ عَلَى الْعِبَادَةِ وَالْحُشُوعِ وَالصَّلَاةِ؛  
فَعِنْدَهَا تَطَوُّلُ الْأَعْمَارِ، وَتَوَدُّى الْأَمَانَاتِ، وَتَحْمِيلُ الْأَشْجَارِ، وَتَرْكُؤُ الْأَنْعَامِ، وَيَهْلِكُ  
الْأَشْرَارُ، وَيَبْقَى الْأَخْيَارُ، وَلَا يَبْقَى أَحَدٌ يُبْغِضُ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، بَيَّنْ لَنَا فِي مَقَامِكَ هَذِهِ السَّنَةَ.

فَقَالَ ﷺ: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا<sup>٢</sup> وَإِبْرَاهِيمَ، وَلَقَدْ وَصَّاهُ بِهِ حَبِيبِي  
مُحَمَّدٌ ﷺ، فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ الشَّيْثِيِّهِ وَالْجِنِّالِ وَالشُّبُهَاتِ. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِكِيِّنَ  
وَالْقَاسِطِيِّنَ وَالْمَارِقِيِّنَ وَالظَّالِمِيِّنَ مِنَ الْأَوَّلِيِّنَ وَالْآخِرِيِّنَ.

أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكْذِبُوا، وَإِذَا أَنْتَمْتُمْ<sup>٣</sup> فَلَا تَحُونُوا، وَإِذَا مَرَزْتُمْ بِاللُّغُوِّ مَرُوا  
كِرَامًا، وَالصَّبْرُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ حَقًّا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَكُونُوا عُدُولًا، وَإِذَا وَعَدْتُمْ لَا تُخْلِفُوا،  
وَإِذَا قُلْتُمْ فَاصْدُقُوا، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهَوْا عَنِ  
الْمُنْكَرِ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. فَإِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَأَنْتُمْ مِمَّنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَوَصَّفَهُ،  
فَهَذِهِ خِصَالُ الْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ، وَهُمْ الشَّيْعَةُ الصَّادِقُونَ حَقًّا.

وَإِنِّي لِأَعْرِفُ حَرَابَ الْمَدِينِ وَالْعَامِرِ مِنْهَا.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: أَوْضِحْ لَنَا يَا مَوْلَايَ الْمَعَاوِلَ مِنْهَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ،  
فَكَلامُكَ يَمْحُو<sup>٤</sup> دَرَنَ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ ﷺ: نَعَمْرَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ بِهَا حَرَابٌ، وَيُبَاعَ بِهَا مَرْبِطُ فَرَسٍ  
بِائْتِنِي عَشْرَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَلَيْسَ بِهَا مَغْقِلٌ.

١. سورة البقرة، الآية ٢٦١.

٢. سورة الشورى، الآية ١٣.

٣. كذا في الأصل، ولعل الصواب «أزوتيتهم».

٤. في الأصل: «يحيي» وليست مرادة هنا.

وَتُعْمَرُ الْمَوْتِفَكَةُ، وَلَيْسَ هِيَ مَغْقِلًا وَخَرَابِهَا مِنَ الْعِرَاقِ.

وَتُعْمَرُ الزُّورَاءُ عِمَارَةٌ لَمْ تُعْمَرْهَا مَدِينَةٌ، وَلَيْسَ هِيَ مَغْقِلًا، يَسْكُنُهَا الْجَبَابِرَةُ  
وَالْفِرَاعِنَةُ، بِهَا كُنُوزٌ قَارُونَ وَحُكْمٌ فِرْعَوْنَ، فَكَمْ لَهَا مِنْ مَلَاجِمٍ وَخُرُوبٍ وَخَسْفٍ  
وَزَلْزَلَةٍ، أَلَا إِنَّهَا أَسْرَعُ ذَهَابًا فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَرْدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرَّخْوَةِ.

وَتُعْمَرُ وَاِسِطٌ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَغْقِلٍ، ثُمَّ تَهْلِكُ مِنْ بَعْدِ خُرُوبٍ بِالرَّمْلِ.

وَتُعْمَرُ سُرٌّ مَنْ رَأَى، وَلَيْسَ هِيَ بِمَغْقِلٍ، وَتَهْلِكُ بِالرِّيَّاحِ.

وَتُعْمَرُ أَدْرَبِيجَانُ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَغْقِلٍ، وَتَهْلِكُ بِالصَّوَاعِقِ.

وَتُعْمَرُ الْمَوْصِلُ وَلَيْسَ هِيَ مَغْقِلًا، وَلَهَا خُرُوبٌ وَجُوعٌ، وَخَرَابِهَا بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ.

وَتُعْمَرُ نَصِيبِيْنُ الْعِمَارَةُ الْحَسَنَةُ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَغْقِلٍ، وَلَهَا أَهْوَالٌ وَخَرَابٌ،

وَتُخْرَبُ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ.

وَتُعْمَرُ حَرَآنُ - وَهِيَ الْعَجُوزُ مَدِينَةُ سَامِ بْنِ نُوحٍ - الْعِمَارَةُ الثَّامَّةُ، وَلَيْسَ هِيَ مَغْقِلًا،

وَخَرَابِهَا مِنْ وُلْدِ نَصْرِ.

وَتُعْمَرُ الرِّقَّةُ، وَلَيْسَ هِيَ مَغْقِلًا، وَخَرَابِهَا مِنَ الرِّيْحِ.

وَتُعْمَرُ حَلْبُ عِمَارَةٌ حَسَنَةٌ، وَلَهَا أَهْوَالٌ مِنْ جَبَابِرَةِ طُعَاةٍ، وَخَرَابِهَا مِنَ الصَّوَاعِقِ.

وَتُعْمَرُ الْمَصِيصَةُ، وَهِيَ مَغْقِلٌ مُغْلَقَةٌ مَغْضُومَةٌ.

وَتُعْمَرُ دِمَشْقُ الْعِمَارَةُ الثَّامَّةُ، وَهِيَ مَغْقِلٌ مِنَ الْخُرُوبِ، تَبَيَّنَهَا الْجَبَابِرَةُ، وَفِيهَا نَارُ

هُودٍ، يَشْتَمِلُ عَلَيْهَا طَاعُونَ، وَيَكُونُ بِسَاحِلِهَا آيَاتٌ مِنْ مَرَآئِبِ الطُّغَاةِ، وَسَيْلٌ صَلِيبٌ،

حَتَّى يَخْرُجَ أَهْلُ حَمِصٍ كَالسَّيْلِ الْعَظِيمِ، فَيَقْتَتِلُونَ بَيْنَ تِلْكَ الْكُهُوفِ وَالتَّلَالِ،

وَيَرْجِعُونَ إِلَى بَعْضِهِمْ بَعْضٌ بَعْدَ قَتْلِ أَنْاسٍ مِنْهُمْ.

وَتُعْمَرُ حَمِصٌ وَلَيْسَ ٣١٨/ بِمَغْقِلٍ، ثُمَّ تُخْرَبُ بِالْجُوعِ وَالتَّجُورِ وَخُرْبِ يَشِيبِ

مِنْهَا الطُّفْلُ الصَّغِيرُ، حَتَّى يَتَمَثَّلَ بِهَا فِي الْآفَاقِ. وَتُعَمَّرُ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانًا حَتَّى لَا يُذَكَّرَ مَا كَانَ بِهَا مِنْ شِدَّةِ وَبُؤْسٍ، وَيَكُونُ بِهَا عَوْنٌ مِنَ الرُّومِ عِنْدَ صَارِخٍ يَصْرُخُ مِنْ طَرَابُلُسَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهَا أَهْلُ حَمِصٍ فَيَزْجَعُونَ بِنَضْرٍ وَسُرُورٍ، فَيَجِدُونَ مَنْ بِهَا مِنَ الرُّومِ قَدْ اسْتَوْلَى أَمِيرُهُمْ عَلَى السُّورِ، وَلَا يَزَالُونَ أَهْلُهَا يَدُورُونَ حَوْلَ السُّورِ وَالذُّورِ فَلَا يَجِدُونَ مَدْخَلَ وَلَا مَأْكُولًا، فَفَتَحَهَا اللَّهُ لَهُمْ بِلَا حَزَبٍ وَلَا قِتَالٍ، فَيَدْخُلُونَ إِلَيْهَا فَلَا يَدْعُونَ بِهَا أَحَدًا، وَتَحْرَبُ بِالْحَسَنِ وَالْجَلَاءِ.

وَيُعَمَّرُ بَيْتُ الْمَقْدِسِ الْعِمَارَةُ الْحَسَنَةُ، وَهِيَ مَعْقِلٌ مَحْفُوظٌ مِنْ بَعْدِ مَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنَ الْقَوَاعِبِ وَالْحَرَابِ، وَهُوَ الْمَسْجِدُ الْمَشْهُورُ جِدًّا مِنْ بَلَدِ شَرِيفٍ، وَيَحْرَبُ بِانْقِطَاعِ الْعَيْثِ.

وَتُعَمَّرُ الرَّمْلَةُ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَهُوَ الْبَلَدُ الْمَذْكُورُ فِيهِ أَنْارُ الْأَنْبِيَاءِ، مَحْفُوظٌ مِنَ الْآفَاتِ، وَيَحْرَبُ بِيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ.

وَتُعَمَّرُ مَدِينَةُ الرَّسُولِ ﷺ الْعِمَارَةُ النَّامَةُ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَلَهَا حُرُوبٌ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَاللَّهُ يَضْرِبُ عَنْهَا كُلَّ مَخْذُورٍ.

وَتُعَمَّرُ مَدِينَةُ فِزْعُونَ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَيَكُونُ بِهَا فِتْنٌ ثُمَّ تَحْرَبُ، فَكَمَ مِنْ مَرْكَبٍ مِنَ الرُّومِ وَالْبِزْبَرِ وَالسُّودَانِ وَالزَّلَازِلِ وَالْجُوعِ، وَكَمَ مِنْ أَمْرٍ تَبَاعٌ بِالذُّونِ، فِتْلِكَ أَسْلَافٌ أَسْلَفَتْ. ٢

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ يَكُونُ الْحَجُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ لَمْ يَزَلْ مُذْ رَفَعَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ مُوَكَّلًا بِهَذَا الْبَيْتِ مَنْ يَحُجُّهُ فِي الدُّهُورِ، فَهَمَّ بِالْكَعْبَةِ عَكُوفٌ، وَيَزِيدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ صُفُوفٌ، وَإِنَّ لِلْكَعْبَةِ مَلَاحِمَ مِنْ

١. في الأصل: حدًا.

٢. المراد منها غامض، وفي الأصل: «والحفر المنقوص».

بَعْدَ رُجُوعِ الْحَجَرِ إِلَيْهَا بِسِنِينَ كَثِيرَةٍ. وَيَزْتَفِعُ الذُّكْرَ الْمَحْفُوظَ، وَيَتَنَقَّصُ<sup>١</sup> الْأَمْرَ بِهَا، فَكَأَنِّي بِهَا وَقَدْ وَرَدَ رَجُلٌ مِنَ الْخَلْقِ الْمَعْدُودِ وَالْحَفْرِ الْمَثْوُوضِ<sup>٢</sup>، مَشْوَهُ الْخَلْقِ، يَنْقُضُهَا بِالْقُوْسِ، فَعِنْدَهَا يَكُونُ الْبُؤْسُ، وَيَسْلُطُ<sup>٣</sup> اللَّهُ شِرَارَ خَلْقِهِ الْمَجُوسِ عَلَى قَتْلِ النَّفُوسِ.

فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا بَلَّغْنَا اللَّهَ ذَلِكَ الرَّمَانَ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَهُ<sup>٤</sup>، وَإِنَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَكَمْ فِيهَا مِنَ النِّكَبَاتِ وَالْعَطَائِمِ الْمُنْكَرَاتِ فِي الْأُمَّةِ الضَّعَافِ الْأَبْدَانِ الْقِصَارِ الْأَعْمَارِ، وَكَمْ مَنْ يَدْعِي بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، أَلَا فَمَنْ أَدْعَى الْبُؤَةَ بَعْدَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَهُ ثَلَاثُونَ كَذَابًا، وَكُلُّ مَنْ يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالسَّيْفِ فَهُوَ سَفِيَانِيٌّ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَمَّمْ لَنَا خَبَرَ الْمَهْدِيِّ.

فَقَالَ ﷺ: مَنْ أَرَادَ تَمَامَ ذَلِكَ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ مَالِكِ / ٣١٩/ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَهُ

مَكْتُوبٌ.

ثُمَّ نَزَلَ.

### فَرَوَى مَالِكُ الْأَشْتَرُ النَّخَعِيُّ

قَالَ: لَمَّا ظَفِرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بَيْنِي صَبَّهَ دَخَلَ الْبَصْرَةَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ الْخَامِسِ مِنْ صَفْرِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَرَقَا الْمِنْبَرَ بِالْبَصْرَةَ فِي نِصْفِ النَّهَارِ، وَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً فَسَمَّاها خُطْبَةَ الْبَيَانِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ فَصَلَّى عَلَيْهِ، وَرَغَّبَ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا، وَحَدَّرَ مِنَ النَّارِ وَجَحِيمِهَا، وَقَالَ فِي

١. في الأصل: يتناقض.

٢. كذا، والمراد منها غامض.

٣. في الأصل: «وَسَلَطَهُ».

٤. في الأصل: «تبلغوه».

آخِرِ الْخُطْبَةِ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ رَاقِدُونَ فِي دُنْيَاكُمْ عَمَّا يَزَادُ بِكُمْ، فَإِذَا مُمُّمٌ أَنْتَبَهُتُمْ وَصَدَقْتُمْ  
مَنْ وَعَظَكُمْ. أَلَا مَنْ عَاشَ مَاتَ، وَمَنْ مَاتَ فَاتَ، وَكُلُّ آتٍ آتٍ، وَزَرْعٌ وَنَبَاتٌ، وَجَمِيعٌ  
وَأَشْتَاتٌ، وَآيَاتٌ بَعْدَ آيَاتٍ. أَلَا وَإِنَّ فِي السَّمَاءِ لَخَبْرًا، وَإِنَّ فِي الْأَرْضِ لَعِبْرًا،<sup>١</sup> صَدَقَتِ  
الْأَخْلَامُ، وَجَرَّتِ الْأَقْلَامُ، وَتَبَّتْ مَاكَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى آخِرِ الزَّمَانِ.

أَلَا وَإِنِّي أُبَيِّنُ لَكُمْ مِنْ بَيْنِ جَنَّتِي عِلْمًا جَمًّا، وَرِثْتُهُ مِنْ سَيِّدِ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ ابْنِ  
عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيمَا يَكُونُ فِي السِّنِينَ وَالْأَعْوَامِ وَالشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ، عِنْدَ أَقْتِرَابِ  
الْفِتْرَةِ، وَمُقَارَنَةِ الزُّهْرَةِ، وَحُسُوفِ الْقَمَرِ فِي التَّيْرَةِ، وَنُصُوبِ الْمَاءِ حَتَّى يُرَى فِي قَعْرِ  
الْأَنْهَارِ، وَشَرْقِ<sup>٢</sup> الْمَرْيَخِ فِي أَرْضِ بَابِلَ.

فِيهَا فَتَنٌ تَكُونُ بِأَرْضِ الشَّامِ مِمَّا يَلِي الْعِرَاقَ، لَمْ يَزِمْثَلْهَا فِي الْأَزْمَانِ الْمَاضِيَةِ  
وَالْقُرُونِ الْحَالِيَةِ، ثُمَّ تَزَادُ الْفِتَنُ وَالْفَوَاحِشُ بِهَذَا الْبَيْعِ وَالْكَفَائِسِ.

فَكَيْفَ لِي بِكُمْ وَقَدْ زَادَتْ أَمَالِكُمْ، وَكَثُرَتْ أَمْوَالُكُمْ، وَلَيْسْتُمْ اللَّذَّهَبَ  
وَالْإِبْرِيَسِمَ<sup>٣</sup>، وَصَارَتْ مُلُوكُكُمْ الْعَجَمُ، وَعَلَتْ الْفُرُوجُ السَّرُوجُ تَحْتَ رَايَاتِ سُودِ.

فَجِيئْتِيذُ يَظْهَرُ الْبَلَاءُ فِي الْأَفَاقِ، وَتَحْمُدُ نَارُ الْعِرَاقِ، وَيَظْهَرُ الْفُسَادُ، وَيَكْثُرُ  
الْفَسَادُ، وَيَنْقَطِعُ الزَّمَانُ<sup>٤</sup>، وَيُخَيِّفُ الطَّرِيقُ، وَتَجُولُ حُيُُولُ الْمَشْرِقِ فِي جَنَّتَاتِ  
الْمَغْرِبِ. فَيَأْتِيكَ مِنْ دَمٍ يُسْفِكُ، وَحَرِيمٍ يُهْتِكُ، وَتُسَبِّى النِّسَاءَ بَيْنَ الْقَصَبِ وَالْأَجَامِ،  
وَفِي الضِّيَاءِ وَالظُّلَامِ، بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَغَيْرِ الْعِرَاقِ، وَتَبْلُغُ الرَّايَاتُ السُّودُ إِلَى الْبَلْقَاءِ  
تَحْتَهَا بَنُو قَنْطُورَةَ، وَهُمْ قَوْمٌ صِغَارُ الْأَعْيُنِ، فُطْسُ الْأَنْوَفِ، كِبَارُ الْأَوْجُوهِ، وَلَهُمْ شَعْرُ  
كَشَعْرِ النَّسْوَانِ، وَكَلَامُهُمْ كَكَلَامِ الْخُطَّافِ، لَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ، مَعَ رَجُلٍ مِنْ

١. هذه الفقرات تروى لقس بن ساعدة، وهذا مما يوهن أمر هذه الخطبة.

٢. كذا، ولعل الصواب: «ومشرق» أو «وشرف».

٣. الأبريسم، عزب بعد زمان الإمام ﷺ.

٤. كذا، ولعل صوابها «الذمام».

بَنِي هَاشِمٍ، تَغْدِفُ لَهُمُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا، فَيَسْرَبُونَ الْحُمُورَ وَيَزْتَكِبُونَ الْفُجُورَ، فَتَارِكُوهُمْ مَا دَامُوا لَكُمْ تَارِكِينَ، وَهَادِيُوهُمْ مَا دَامُوا / ٣٢٠/ لَكُمْ مُهَادِينِينَ.

ذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ، يَتَلَاشَى الْأَمْرُ حَتَّى يَمْلِكُوا أَطْرَافَ الْأَرْضِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنكَشِفُ الْمِخْتَةُ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفِطْنَةِ. وَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ كَذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُفْقَدُ مَلِكُ الْعَجَمِ بَيْنَ الْقَتْلِ وَالْمَوْتِ، وَيَزُكَبُ كُلُّ هَوَاهُ، وَيَظْفَرُ بِمَنْ نَاوَاهُ، وَيُفْقَدُ فِيهَا كُلُّ مَنْ يَدْعِي مَا لَيْسَ لَهُ، وَطَلَبَ مَا لَا يُشَاكِلُهُ، مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَالْمُتَمَرِّدِينَ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. وَتَظْهَرُ الْبَرَكَةُ عَلَى أَهْلِ الْحِجَازِ وَالْيَمَنِ وَصَنْعَاءَ وَعَدَنَ، ثُمَّ لَا يَدُومُ مُلْكُهُمْ عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلًا.

ثُمَّ تَظْهَرُ الْعَرَبُ فَتَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا، وَيَظْهَرُ رَجُلٌ مِنَ الْيَمَنِ يُنَادِي بِاسْمِهِ فِي الْحَرَمِ بَيْنَ الصَّفَا وَرَمَازِمَ.

ثُمَّ يَظْهَرُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْزَكِ اسْمُهُ كَاسِمُ أَبِيهِ، تُجَنَّبِي إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ مِنْ سَائِرِ الْأَعْمَالِ، بِغَيْرِ حَزَبٍ وَلَا سَفْكِ دَمٍ، يَقْدَمُ فِي مَمْلَكَتِهِ، حَتَّى يُوجَدَ مَقْتُولًا عَلَى يَدِ خَفِيرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ.

ثُمَّ يَمْلِكُ وَلَدُهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَجْتَمِعُ لَهُ الْجُمُوعُ، وَتَذِلُّ الْمُلُوكُ، وَيَتَمَوَّلُ الصُّغُلُوكُ فِي زَمَانِهِ. وَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَشْهُورَةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنَ الْيَمَنِ فَيَظْهَرُ عَلَيْهِ وَيَضْرِبُ عُنُقَهُ. ثُمَّ إِنَّهُ يَتَمَهَّدُ لَهُ الْمُلْكُ وَتَسْتَقِيمُ لَهُ الطَّاعَةُ.

وَيَظْهَرُ فِي زَمَانِهِ رَجُلٌ مِنْ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ، فِي عَيْنِهِ حَوْرٌ، وَفِي إِحْدَى رِجْلَيْهِ قِصْرٌ، يَزُكَبُ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا مِنَ الْعَرَبِ، ثُمَّ يَأْتِي إِلَى الْقُرَاتِ، وَيَسْمَلِكُ أَطْرَافَ الْأَرْضِ، وَيَقْضُدُ رَجُلًا يُعْرَفُ بِالْأَفْجِ فَيَقْتُلُهُ وَيَنْهَزِمُ أَكْثَرَ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَا تَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ.

وَفِي عَقِبِهَا تَكُونُ الْفِتْنُ؛ فَأَوْلَاهَا فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَتِسْعِينَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ، تَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ وَأُمُورٌ مُنْكَرَاتٌ يَخْشُدُ الْأَخْيَاءَ الْأَمْوَاتِ، وَتَقِيلُ الْمَكَاسِبُ، وَتَكْثُرُ السَّفَلُ



وَالْأَرْدَالُ، وَتَرْتَفِعُ الْبَرَكَةُ، وَتَظْهَرُ الرُّومُ، وَتَمْلِكُ سَوَاحِلَ الْبَحْرِ إِلَى أَطْرَافِ الشَّامِ. ثُمَّ يَنْصُرُ اللَّهُ تَعَالَى خَلْقَهُ بِفَقْدِهِ<sup>١</sup>، حَتَّى تَصِيرَ الصَّدَقَةُ مَغْرَمًا، وَيَكْتُمُوا الْأَمْرَ بِالْمَغْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

إِلَى سَنَةِ ثَمَانٍ وَتِسْعِينَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ؛ تَرْتَفِعُ فِيهَا الْبَرَكَاتُ، وَتَقِلُّ الْأَمَانَاتُ، وَتَظْهَرُ الْمُنْكَرَاتُ، وَتَعْلُو كَلِمَةُ الْفُسَاقِ، وَيُجْهَرُ بِالرِّزْنِ وَشُرْبِ الْخُمُورِ، وَيَصِيرُ الْحُكْمُ بِالْهَوَى، وَالشَّهَادَةُ بِالرِّشَاءِ، وَتَعْرِفُ الْقَضَاءُ بِالْفُسُوقِ، وَتُعْذَمُ الرِّكَاءُ، وَتَكْثُرُ الْفِتَنُ، وَتُهْدَمُ الْبَيْعُ وَالْكُنَائِسُ، وَتَحْرَبُ الْجَوَامِعُ، وَتَنْزِلُ نَارٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي بِلَادِ الْعَجَمِ بِشَرْقِيَّ خُرَاسَانَ فَتَحْرِقُ بَعْضَ الْبُلْدَانِ. فَعِنْدَهَا يَكُونُ الْمُتَمَسِّكُ بِدِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْقَعَا.

إِلَى سَنَةِ عَشْرِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ؛ تُمَلَى الْأَرْضُ بِالْفِتَنِ وَالْخَوْفِ، وَيَنْقَطِعُ فِيهَا الْحَاجُّ، وَتَقْتُلُ الْأَوْلَادُ الْآبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ، حَتَّى لَا يَرَحِمَ الْأَخُ أَخَاهُ. فَحِينَئِذٍ لَا يَجْتَمِعُ لَهُمْ سَمَلٌ، وَلَا تَرْفَعُ لَهُمْ دَعْوَةٌ.

إِلَى سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ؛ يَكْثُرُ فِيهَا ٣٢١/الْفَسَادُ، وَتَقَعُ وَقَعَةٌ بَيْنَ مَلِكِ الْعَرَبِ وَمَلِكِ الْعَجَمِ، فَيَظْهَرُ عَلَيْهِ مَلِكُ الْعَجَمِ حَتَّى يَقْتُلَ مَلِكَ الْعَرَبِ، وَيَنْهَرِمُ أَصْحَابَهُ إِلَى الزُّورَاءِ، وَيَلِي الْأَمْرَ بَعْدَهُ وَلَدُهُ وَيَسْتَدُّ الْخَوْفَ مِنْ كَثْرَةِ الْأَرَاجِيفِ وَالْحُرُوبِ بَيْنَ السَّلَاطِينِ. وَتَكُونُ وَقَعَةٌ بِمِصْرَ يُقْتَلُ فِيهَا أَنَاسٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي، وَيَكْثُرُ الْفَسَادُ.

إِلَى سَنَةِ سَبْعِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ؛ يَقَعُ فِيهَا الْقَحْطُ وَالْغَلَاءُ وَتَقِلُّ الْخُبُوبُ، وَيَقَعُ الْخُلْفُ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، وَيَظْهَرُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الرُّومِ، وَيُخْبَسُ فِيهَا الْمَطَرُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَتَهْلِكُ الدَّوَابُّ وَالْحَيَوَانُ.

إِلَى سَنَةِ خَمْسِ وَعَشْرِينَ وَسِتِّمِئَةٍ؛ يَظْهَرُ رَجُلٌ بِالْمَشْرِقِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا، وَتَكُونُ

لَهُ وَقَائِعٌ كَثِيرَةٌ بِبِلَادِ الْعَجَمِ، يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ، وَتَحْرَبُ  
 الْبِلَادُ بِجَوْرِهِ، وَلَا يَزْحُمُونَ صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا، وَعَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّهُ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ صَغِيرُ  
 اللَّحْيَةِ يَسْتَبِيحُ الْأَمْوَالَ، وَيَسْبِي الْحَرِيمَ وَالذَّرَارِي، حَتَّى تُتَابِعَ الْعَوَالِي كَالْعَبِيدِ، فَكَمْ  
 مِنْ دَمٍ مَنْفُوحٍ، وَمَالٍ مَنْهُوبٍ، وَفَرْجٍ مَغْضُوبٍ، وَحُزْمَةٍ مَهْتُوكَةٍ، فَالْوَيْلُ لِأَهْلِ  
 حُرَّاسَانَ وَرَسَاتِيْقِهَا، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى نِسَائِهَا تُسَبَّى كَمَا تُسَبَّى الرُّومُ، مُعْتَدَةً مَلَا حِفْهِنَّ  
 بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، يُقْتَلُ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ مِنْهُنَّ تِسْعَةٌ، وَتُبْقَرُ بِهَا بَطُونَ الْحَبَالِي.

وَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ فِي شِدَّةٍ وَالنَّاسُ فِي خَوْفٍ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ وَسِتِّمِئَةٍ، فِيهَا  
 يُهْلِكُ هَذَا الْمَلْعُونُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْخِطَابُ، وَيَقِلُّ الصَّوَابُ، وَتَحُونُ الْوُكَلَاءُ  
 الْأَصْحَابَ، وَتَخْتَلِفُ الْمَذَاهِبُ، وَتَقِلُّ الْمَكَاسِبُ.

وَيَظْهَرُ رَجُلٌ مِنْ آلِ سُفْيَانَ تَكْثُرُ فِي زَمَانِهِ الْحُرُوبُ، وَتُهْرَقُ الدِّمَاءُ، وَيُغْلَنُ  
 بِالْفُجُورِ وَشُرْبِ الْخُمُورِ، وَيَحْسُنُ بَيْنَهُمُ اللَّوْاطُ، وَتَسْوَعُهُ الْأُمُّ لِلْبَيْتِ وَالْأَبُ لِلِابْنِ  
 وَالرَّجُلُ لِرِزْوَجَتِهِ.

فَلَا يَزَالُ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ مِنَ الزَّمَانِ حَتَّى يَخْتَوِيَ عَلَى أَقْطَارِ الْأَرْضِ، وَتَكُونَ لَهُ  
 وَقَائِعٌ كَثِيرَةٌ، وَيَفْتَتِحَ الْمُدْنَ وَالْأَمْصَارَ، وَتُطِيعَهُ الْمُلُوكُ وَالسَّلَاطِينُ.

ثُمَّ يَهْلِكُهُ اللَّهُ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ يَخْدِمُهُ الصَّالِحُونَ وَالْأَتْقِيَاءُ،  
 حِلْيَةُ سِنِيهِ مِثْلُ كَوَاكِبِ السَّمَاءِ، يَحْجُبُهُ الْفَرْقَدَانُ وَالسُّهَاءُ، يَكُونُ عُطَارِدُ كَاتِبَتِهِ،  
 وَالْأَفْلَاكُ مَرَائِبَتِهِ، يَذْخُسُ الْفُجُورَ، وَيَحْرَبُ الْقُصُورَ وَتَحْرِيبَاتِ الدُّورِ. وَيُهْلِكُ  
 شُرَابَ الْخُمُورِ، وَالشَّاهِدِينَ بِالزُّورِ. ذَاكَ رَحْمَةٌ وَرَأْفَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَدَمَارٌ لِلْكَافِرِينَ  
 وَالْمُنَافِقِينَ. عَسْكَرُهُ قَلِيلٌ، وَنَجْدَتُهُ سَبَاعٌ، يَلْبَسُ عَسْكَرَهُ جُلُودَ النُّمُورِ، وَتُظَلُّ الْبِرَاةُ  
 وَالصُّقُورُ، أَسْمُهُ كَأَسْمِ نَبِيَّنَا، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتُهُ، وَهُوَ فِي سِنِّ الشَّبَابِ وَتَحْرِيبَةِ الْمَشَايخِ،  
 أَبْيَضُ يَضْرِبُ إِلَى السُّمْرَةِ، مَسْكَنُهُ بَيْنَ الدَّجَلَةِ وَالْفَرَاتِ، تُعْقَدُ لَهُ الْجُسُورُ بِبَغْدَادَ  
 ٣٢٢٢/ مُحَاذِي مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِالْكَرْخِ، فَحِينَئِذٍ يَكُونُ الْفَرَجُ.

وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَمِيْرٍ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَظْهَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْنَا جَوْرًا وَظُلْمًا. وَقَالَ ﷺ: إِذَا كَانَ رَأْسُ الْفِتْرَةِ بَعْدَ سِتْمِئَةِ وَعِشْرِينَ لِلْهَجْرَةِ أَزْوَرَّتِ الزُّورَاءُ، وَبَادَتِ الْبَيْدَاءُ، وَاعْتَبَرَتِ الْخَضْرَاءُ، وَأَصْفَرَّتِ الصُّفْرَاءُ، وَعَادَتِ الصَّدَقَةُ رِيَاءً، وَالزُّكَاةُ مَغْرَمًا، وَصَارَ الْحُكْمُ بِالْهَوَى، وَالشَّهَادَةُ بِالرُّشَا، فَوَيْلٌ لِلزُّورَاءِ وَالسَّامِ مِنَ السُّفْيَانِي، وَلِمِصْرَ مِنَ الْمَغْرِبِي، وَالْكُوفَةَ مِنَ الْقَزْمِي، وَالْمَوْصِلَ مِنَ الزُّبَيْرِي، وَلِمَكَّةَ مِنَ الْحَبَشِي، وَالْبَصْرَةَ مِنَ الْعَلَوِي، وَلِلْمَقْدِسِ مِنَ الْإِفْرَنْجِي، وَالرِّيَّ مِنَ الدَّلِيْمِي، وَلِدَيْلَمَانَ مِنَ السُّنْدِي، وَنَسَاوَرَ مِنَ الْيَهُودِي، وَالصَّيْنِ مِنَ التَّمِيْمِي، وَنَيْسَابُورَ مِنَ الْأَصْفَهَانِي، وَالْأَصْفَهَانَ مِنَ الْمَهْدِي، وَأَقُولُ قَوْلِي هَذَا، وَأَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعَالَى؛ إِنَّ اللهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

تَمَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصِيَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ حَمْدِهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ، مُحَمَّدٍ وَصِنُوهِ وَذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَطْهَارِ.

يَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمَذْنُوبُ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْمَشْهَدِيِّ الْعَرَوِيِّ الْمُعْتَبَرِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْقَاشَانِيِّ - أَحْسَنَ اللهُ عَاقِبَتَهُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

حَدَّثَنِي شَيْخِي الْمَوْلَى الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ الرَّاهِدُ، ظَهِيرُ الْعَمَلَةِ وَالِدِّينِ،

١. أي: لبيت المقدس، وهو المسجد الأقصى وبيت المقدس.

٢. مكارم الأخلاق، ج ٢، ص ٣١٩ وبين الروايتين اختلاف كثير.

حُجَّةُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، عِمَادُ الْحَاجِّ وَالْحَرَمَيْنِ، بَقِيَّةُ الْمَشَائِخِ، أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ  
 بْنُ الشَّيْخِ قُطَيْبِ الدِّينِ الرَّائِدِيِّ رضي الله عنه، وَأَجَازَنِي بِقَرَاءَتِي عَلَيْهِ بِمَدْرَسَتِهِ بِبَلَدِ الرَّيِّ بِمَحَلَّةِ  
 بَابِ الْمَصَالِحِ، فِي شَهْرِ سَنَةِ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ قَالَ:

حَدَّثَنِي وَالِدِي رضي الله عنه فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِئَةٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ  
 الْعَفِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ الدُّورَسْتِي رضي الله عنه فِي مَسْجِدِهِ  
 بِقَرْيَتِهِ، فِي شَهْرِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَتَكْلَايْنِ وَأَرْبَعِمِئَةٍ، عَنْ شَيْخِهِ الْحَافِظِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ  
 الْمُونِسِيِّ الْقُمِيِّ رضي الله عنه، عَنْ مَشَائِخِهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَأَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ  
 عَنْهُمَا - قَالَا:

أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه، وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَسْمَعُ وَأَنَا  
 أَكْتُبُ مَخَافَةَ أَنْ أَنْسَى، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه إِذَا / ٣٢٣ / سَمِعَ شَيْئًا لَا يَنْسَى.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي وَصِيَّتِهِ:

يَا عَلِيُّ، لَا مَرْوَةَ لِكَذُوبٍ، وَلَا رَاحَةَ لِحُسُودٍ، وَلَا صَدِيقَ لِنَمَامٍ، وَلَا أَمَانَةَ لِنَيْخِيلٍ،  
 وَلَا وَفَاءَ لِسُجَّحٍ، وَلَا كَثْرَ أَنْفَعٍ مِنَ الْعِلْمِ، وَلَا مَالَ أَرْبِخٍ مِنَ الْحِلْمِ، وَلَا حَسَبَ أَرْفَعٍ مِنَ  
 الْأَدَبِ، وَلَا نَسَبَ أَوْضَعٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَأُ مِنَ الْعَافِيَةِ، وَلَا رَفِيقَ أَرْبِخٍ مِنَ  
 الْعَقْلِ، وَلَا رَسُولَ أَغْدَلٍ مِنَ الْحَقِّ، وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ، وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ  
 الْعُجْبِ، وَلَا زَهَادَةَ أَفْضَلُ مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ  
 التَّوْبَةِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْعَاقِلِ سِتُّ خِصَالٍ: الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ، وَالْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ، وَالْعَطَاءُ مِنَ  
 الْقَلِيلِ، وَالرِّضَا بِالْيَسِيرِ، وَالْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ، وَطَلَبُ الْعِلْمِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: طَوْلُ السُّكُوتِ، وَدَوَامُ الْعَمَلِ، وَحُسْنُ الظَّنِّ  
 بِاللَّهِ تعالى، وَالْإِحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلثَّائِبِ سِتُّ خِصَالٍ: تَرُكُ الْحَرَامِ، وَطَلَبُ الْحَلَالِ، وَطَلَبُ الْعِلْمِ، وَطَوْلُ السُّكُوتِ، وَكَثْرَةُ الْإِسْتِغْفَارِ، وَأَنْ يُذِيقَ نَفْسَهُ مَرَاةَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَاقَهَا حَلَاوَةَ الْمَغْصِيَةِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُسْلِمِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ وَعَيْنِهِ وَيَدِهِ وَفَرْجِهِ. يَا عَلِيُّ، وَلِلْجَاهِلِ خَمْسُ خِصَالٍ: أَنْ يَتَّقَى بِكُلِّ أَحَدٍ، وَأَنْ يُفْشِيَ سِرَّهُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ، وَأَنْ يَعْصَبَ بِأَدْنَى شَيْءٍ، وَيَرْضَى بِأَدْنَى شَيْءٍ، وَأَنْ يَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ. يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُتَوَكِّلِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَخَافَ مَخْلُوقًا، وَلَا يَتَّكِلَ عَلَى مَخْلُوقٍ، وَيُحْسِنَ الظَّنَّ بِالنَّاسِ، وَلَا يَسْتَكْبِرَ عَمَلَهُ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْقَانِعِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَفْرَحَ بِالْغِنَى، وَلَا يَخَافُ مِنَ الْفَقْرِ، وَلَا يَهْتَمُّ لِلرِّزْقِ، وَلَا يَخْرِصَ فِي الدُّنْيَا.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْأَحْمَقِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يُتَانَعَ مَنْ فَوْقَهُ، وَأَنْ يَتَّكِبَرَ عَلَى مَنْ دُونَهُ، وَأَنْ يَجْمَعَ مِنَ الْحَرَامِ، وَأَنْ يَبْخُلَ عَلَى عِيَالِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلسَّقِيِّ ثَلَاثُ خِصَالٍ: التَّوَانِي فِي أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَكَثْرَةُ الْكَلَامِ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، وَقَلُّ مَا يَرْغَبُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

وَلِلسَّعِيدِ خَمْسُ خِصَالٍ: يَقُولُ الْحَقَّ وَلَوْ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُحِبَّ لِلنَّاسِ كَمَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَأَنْ يُعْطِيَ الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَنْ يُحِبَّ ذِكْرَ اللَّهِ، وَأَنْ يَخْرِصَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُرَانِيِّ سِتُّ خِصَالٍ: يُطَوِّلُ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ مَعَ النَّاسِ فِي الصَّلَاةِ، وَيُخَفِّفُ إِذَا كَانَ وَخَدَهُ، وَيَتَوَاضَعُ لِلنَّاسِ، وَيَتَّكِبِرُ عَلَى عِيَالِهِ وَخَدَهُ، وَأَنْ يُكْثِرَ عَيْنَبَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُحْسِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ أَصْلَحَ مِنَ الْعَلَانِيَةِ، وَأَنْ يُحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يَسْتُرَ عَيْبَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُسِيِّ أَرْبَعُ خِصَالٍ: [ينشر] ١ عِنْدَ النَّاسِ عُيُوبَ جِيرَانِهِ، وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ وَلَمْ ٣٢٤/ يَغْفُ، وَأَنْ يُسِيءَ إِلَيَّ مَنْ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلصَّادِقِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يَصْدُقَ عِنْدَ الرَّهْبَةِ وَعِنْدَ الرَّغْبَةِ وَعِنْدَ الشَّهْوَةِ وَعِنْدَ الرِّضَا وَعِنْدَ الْعُصْبِ، وَأَنْ لَا يُظْهِرَ مُصِيبَتَهُ لِلنَّاسِ، وَأَنْ لَا يَدْعُوَ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَهُ، وَلَا يُظْهِرَ عِبَادَتَهُ، وَلَا يَشْكُوَ مُصِيبَتَهُ.

يَا عَلِيُّ، أَحْسِنِ طَهُورَكَ يُبَارِكِ اللَّهُ لَكَ فِي رِزْقِكَ.

يَا عَلِيُّ، الطَّهُورُ نِصْفُ الْإِيمَانِ؛ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ لِمَنْ يُحْسِنُ طَهُورَهُ.

يَا عَلِيُّ، الصَّلَاةُ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ مَنْ يُصَلِّي الصَّلَاةَ فِي أوقَاتِهَا بِتَمَامِ رُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا.

يَا عَلِيُّ، رَكَعَتَانِ بِاللَّيْلِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ بِالنَّهَارِ، صَلَاةُ اللَّيْلِ نُورٌ لِصَاحِبِهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

يَا عَلِيُّ، الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ يُخْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ نَاقَةَ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَفِي يَمِينِهِ بَرَاءَةٌ لَهُ مِنَ النَّارِ وَأَمَانٌ مِنَ الْعِقَابِ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ وَعَدَّ الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ بِكُلِّ رَكَعَةٍ قَضْرًا، وَبِكُلِّ سُجُودٍ حَوْرًا. مِنْ كَرَامَةِ الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ هُوَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ يُجِبُّهُ وَيُحِبُّهُ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَيَزِيذُهُ دَوَامَ الْعَافِيَةِ وَسَعَةِ الرِّزْقِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ مَشَى إِلَى صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حِجَّةً، وَمَنْ مَشَى إِلَى نَافِلَةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عُمْرَةً.

يَا عَلِيُّ، مَنْ لَا يُجَالِسُ الْعُلَمَاءَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا مَاتَ قَلْبُهُ.

١. في الأصل كلمة لا تُقرأ، ولعل صوابها ما أثبت أو «يفشي» أو ما أنشبهها.

يَا عَلِيُّ، كُنْ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا وَلَا تَكُنِ الثَّلَاثَ فَتَهْلِكَ.

قَالَ ﷺ: فَمَنْ الثَّلَاثُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ؟

قَالَ: اللَّهُمَّ الَّذِي لَا يَغْلَمُ وَلَا يَتَعَلَّمُ، فَإِنْ قَتَلَ أَوْ زَنَا أَوْ شَرِبَ فَلَا تَلُومَتَهُ<sup>١</sup> فَإِنَّهُ

قَاسِي الْقَلْبِ.

يَا عَلِيُّ، رَكْعَتَانِ مِنَ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنَ الْجَاهِلِ.

يَا عَلِيُّ، الْعَابِدُ بِلَا عِلْمٍ مِثْلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ يَكِيلُ الْمَاءَ فِي الْبَحْرِ لَا يَدْرِي زِيَادَتَهُ مِنْ

نُقْصَانِهِ، أَوْ كَمَثَلِ رَجُلٍ يَزْرَعُ السَّبَّخَ.

يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ وَلَوْ بِالصَّيْنِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعَالِمِ أَوْ

الْمُتَعَلِّمِ أَوْ الْمُسْتَمِعِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ أَكْرَمَ الضَّيْفَ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَ الضَّيْفَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَالضَّيْفُ إِذَا

نَزَلَ نَزَلَ مَعَهُ رِزْقُهُ، وَإِذَا أَرْتَحَلَ أَرْتَحَلَ بِذُنُوبِهِمْ.

يَا عَلِيُّ، الرَّحْمَةُ وَالْبَرَكَاتُ إِلَى<sup>٢</sup> بَيْتِ يَدْحُلُهُ الضَّيْفُ وَالْبَعِيرُ.

يَا عَلِيُّ، أَطْعِمِ الطَّعَامَ، وَأَفْشِ السَّلَامَ، وَصَلِّ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامَ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ

نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، وَمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ.

يَا عَلِيُّ، أَكْرَمُ جَارِكَ وَكُنْ مُجِيبًا لِحَيْرِهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَحْسُدُ حَيْرَ جَارِهِ، مَحَا اللَّهُ عُمُرَهُ فِي

الْبَاطِلِ، وَأَنْفَقَ مَالَهُ فِي غَيْرِ الْحَقِّ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ؛ فَإِنَّ الْحَسَدَ فِي الْحَسَنَاتِ أَسْرَعُ مِنَ النَّارِ فِي الْحَطَبِ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالْغِيْبَةَ/٣٢٥/ فَإِنَّ الْجُمْرَةَ فِي فَمِ الْمُسْلِمِ حَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَغْتَابَ

١. في الأصل: فلا تلو من.

٢. سقطت كلمة قبل «إلى» لعلها «سريعة» أو ما أشبهها.

مُسْلِمًا بِمَا فِيهِ .

يَا عَلِيُّ، إِذَا كُنْتَ صَائِمًا فَلَا تُبَالِ أَغْتَبْتَ أَوْ شَرِبْتَ شَرْبَةَ مَاءٍ بَارِدٍ بِالنَّهَارِ .

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالنَّظَرَ إِلَى حُرْمِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ مَنْ نَظَرَ فِي حُرْمِ الْمُؤْمِنِينَ أَخْرَجَ اللَّهُ خَوْفَ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ، وَالْيَقِينَ مِنْ صَدْرِهِ، وَمَلَأَ قَلْبَهُ مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالْهَمِّ وَالْحُزَنِ .

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالْكَذِبَ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُنَافِقِينَ . وَإِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ، وَمُرَائٍ، وَتَمَامٍ، وَعَاقٍ الْوَالِدِينَ، وَمَانِعِ الزَّكَاةِ، وَآكِلِ الرِّبَا، وَآكِلِ الْحَرَامِ، وَشَارِبِ الْخَمْرِ، وَالْوَاشِمَةِ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ<sup>١</sup> وَالْوَاصِلَةَ الشَّعْرَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ، وَالنَّاسِخِ الْبَهَائِمِ، وَالْمُوذِي لِجَارِهِ .

يَا عَلِيُّ، مَنْ كَانَ لَهُ عِيَالٌ فَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالصَّلَاةِ وَلَمْ يَنْهَهُمْ عَنْ أَكْلِ الْحَرَامِ، فَسَطَّرُ الذُّنُوبِ عَلَى رَقَبَتِهِ .

يَا عَلِيُّ، وَقِرِ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَالطُّفْلَ الصَّغِيرَ، وَكُنْ لِلْغَرِيبِ كَالْأَخِ الْقَرِيبِ، وَلِلْيَتِيمِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ، وَلَا تَزْمَلْ كَالزَّوْجِ الشَّفِيقِ، لِيَكْتُبَ اللَّهُ لَكَ بِكُلِّ نَفْسٍ مِئَةَ حَسَنَةٍ، وَيُعْطِيكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ قِصْرًا فِي الْجَنَّةِ .

يَا عَلِيُّ، مَنْ عَظَّمَ الْغَنِيَّ وَأَهَانَ الْفَقِيرَ سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ عَدُوَّ اللَّهِ .

يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ ﷻ إِلَى مُوسَى ﷺ: أَكْرِمِ الْفَقِيرَ كَمَا تُكْرِمُ الْغَنِيَّ، وَإِلَّا فَأَجْعَلَ كُلَّ مَا عَمِلْتَ تَحْتَ التُّرَابِ .

يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ ﷺ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَكْرِمِ صَنِيْفِي كَمَا تُكْرِمُ صَنِيْفَكَ . قَالَ: يَا رَبِّ، وَمَنْ صَنِيْفُكَ؟ قَالَ: الْفَقِيرُ الْحَقِيرُ بَيْنَ النَّاسِ .

يَا عَلِيُّ، قُلِ الْحَقُّ وَلَوْ عَلَيْنَا، وَتَصَدَّقْ وَلَوْ بِتَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَصُمْ أَيَّامَ الْبَيْضِ،



وَأَشْرَوْا عُيُوبَ النَّاسِ ، فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعُونَ رَحْمَةً ، وَعَلَى مَالِهِ سَبْعُونَ بَرَكَةً .

يَا عَلِيُّ ، ثَلَاثٌ تُوجِبُ الْمَغْفَرَ مِنَ اللَّهِ ﷻ : الصُّحُكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ ، وَنَوْمُ النَّهَارِ مِنْ غَيْرِ سَهْرِ اللَّيْلِ ، وَالْأَكْلُ إِلَى غَايَةِ الشَّبَعِ .

يَا عَلِيُّ ، ثَلَاثَةٌ مَحْجُوبُونَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ : مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَعَلِمَ أَنَّ جَارَهُ طَاوٍ ، وَمَنْ جَلَدَ عَبْدَهُ ، وَمَنْ رَدَّ هَدِيَّةً لِصَدِيقِهِ .

يَا عَلِيُّ ، لَا تَكُنْ لَجُوجًا ، وَلَا تُصَاحِبْ أَهْلَ اللَّجَاجَةِ ، وَلَا تَكُنْ بَخِيلًا ، وَلَا تُصَاحِبِ الْبَخِيلَ ؛ فَإِنَّ الْبُخْلَ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ .

يَا عَلِيُّ ، الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ ، بَعِيدٌ مِنْ رَحْمَتِهِ ، بَعِيدٌ مِنْ جَنَّتِهِ ، قَرِيبٌ مِنْ عَذَابِهِ .  
يَا عَلِيُّ ، عَلَيْكَ بِالسَّخَاءِ ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ .

يَا عَلِيُّ ، السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ ، قَرِيبٌ مِنْ رَحْمَتِهِ ، قَرِيبٌ مِنْ جَنَّتِهِ ، بَعِيدٌ مِنْ عَذَابِهِ .

يَا عَلِيُّ ، ارْضَ بِالتَّيْسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا ، وَأَعْطِ مِنَ الْقَلِيلِ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ .

[ يَا عَلِيُّ ] قُصَّ أَظْفَارُكَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّتَيْنِ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ أَظْفَارُهُ قَعَدَ الشَّيْطَانُ تَحْتَ ظِلِّهَا .

يَا عَلِيُّ ، قُصَّ شَارِبَكَ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ شَارِبُهُ سَكَنَ الشَّيْطَانُ فِي فِيهِ ، يَأْكُلُ مَعَهُ وَيَشْرَبُ مَعَهُ .

يَا عَلِيُّ ، احْتَجِمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً ؛ فَإِنَّكَ لَا تَحْتَاجُ إِلَى الطَّبِيبِ أَبَدًا .  
وَلَا تَحْتَجِمْ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الشَّهْرِ ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْيَتِيمَانَ .  
وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الشَّهْرِ ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحُمَى الْغَيْبَ وَالرَّبْعَ .

وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبَرَصَ.  
 وَلَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْوَجَعَ فِي الظَّهْرِ وَالرُّكْبَتَيْنِ.  
 وَلَا فِي الْيَوْمِ الْخَامِسِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ صُفْرَةَ الْوَجْهِ وَرِقَّةَ الْعُرْوِقي.  
 وَلَا فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبَلْغَمَ وَالرُّطُوبَةَ.  
 وَلَا الْيَوْمِ السَّابِعِ؛ فَإِنَّهُ يُكْثِرُ الْأَذَى.  
 وَلَا الْيَوْمِ الثَّمَانِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الرِّيحَ الْفَالِجَ.  
 وَلَا الْيَوْمِ التَّاسِعِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ نَقْصَ الْعَقْلِ فِي الدِّمَاغِ.  
 وَلَا الْيَوْمِ الْعَاشِرِ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ مَوْتَ الْفَجَاءَةِ.  
 وَلَا الْيَوْمِ الْحَادِي عَشَرَ؛ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ الْجَمَاعَ.  
 وَلَا الْيَوْمِ الثَّلَاثِي عَشَرَ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجَرْبَ وَالْحِكَّةَ.  
 وَلَا تَحْتَجِمُ الرَّابِعَ عَشَرَ؛ فَإِنَّهُ يُورِثُ رِيحَ الْبَوَاسِيرِ.  
 وَلَا تَحْتَجِمُ الْخَامِسَ عَشَرَ؛ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ نُورِ الْبَصْرِ.  
 يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالْإِحْتِجَامِ فِي السَّادِسَ عَشَرَ؛ فَإِنَّ صَاحِبَهَا يَأْمَنُ الْجُنُونَ وَالْجُدَامَ  
 وَالْبَرَصَ.

وَفِي السَّابِعَ عَشَرَ يَزِيدُ فِي الْبَدَنِ شَيْئاً مِنَ الدَّمِ، وَلَوْ لَمْ تَحْتَجِمِ إِلَى سَنَةٍ.  
 وَالثَّمَانِ عَشَرَ يَجْلُو الْبَصْرَ.  
 وَالتَّاسِعَ عَشَرَ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ وَفِي قُوَّةِ الْبَدَنِ.  
 وَالْيَوْمِ الْعِشْرُونَ [...] ١ سبعين داءً.  
 وَالْحَادِي عَشْرِينَ يَزِيدُ فِي اللَّحْمِ وَالْدَّمِ.

وَالثَّانِي عَشْرِينَ يُصِحُّ اللِّسَانَ وَيُورِثُ الْبَرَكَهَ وَ [...].<sup>١</sup>  
 وَالثَّلَاثَ عَشْرِينَ يَزِيدُ فِي الشَّجَاعَةِ وَقُوَّةِ الْمِرَاسِ.  
 وَالتَّيَوْمَ الرَّابِعَ وَالْعِشْرِينَ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ وَيَذْهَبُ الْأَوْجَاعُ.  
 وَالْخَامِسَ وَالْعِشْرِينَ يَزِيدُ الْحِفْظَ وَيَقْوِي الظُّهْرَ وَالْمَعْدَةَ.  
 وَالسَّادِسَ وَالْعِشْرِينَ يَذْهَبُ الْبَلَاءُ وَالْأَحْزَانُ، وَيَكُونُ صَاحِبَ أَمْنٍ مِنَ السَّحَرَةِ  
 وَالشَّيَاطِينِ.

وَالثَّامِنَ وَالْعِشْرِينَ يُقَالُ إِنَّ صَاحِبَهُ يَأْمَنُ<sup>٢</sup> الْجُدَامَ، وَيَذْهَبُ بِالْحَمَى مِنْ صُدَاعِ  
 الشَّقِيقَةِ.

وَالتَّاسِعَ وَالْعِشْرِينَ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَلِمَ.  
 يَا عَلِيُّ، اخْذِرِ الْحِجَامَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَالْأَرْبَعَاءِ، فَإِنَّهُمَا يُورِثَانِ الْبَرَصَ وَالْأَسْقَامَ  
 وَالْأَمْرَاضَ.

وَإِذَا بَنَيْتَ بَيْنًا فَابْدَأْ بِهِ يَوْمَ الْأَحَدِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ بَنَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَوْمَ الْأَحَدِ.  
 وَإِذَا أَرَدْتَ سَفْرًا أَوْ تِجَارَةً فَاقْصِدْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ خَلَقَ فِيهِ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ  
 وَعَرَسَ فِيهِ الْأَشْجَارَ. وَكَانَ صَالِحُ النَّبِيِّ ﷺ يَخْرُجُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى تِجَارَتِهِ. وَيَوْمَ  
 الثَّلَاثَاءِ يَوْمَ خُرُوجِ الدَّمِّ؛ لِأَنَّ قَابِيلَ قَتَلَ هَابِيلَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ.

وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ مَشْوُومٍ / ٣٢٧/ يَوْمَ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ، خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ فِرْعَوْنَ  
 لَعَنَهُ اللَّهُ، وَفِيهِ أَدْعَى الرُّبُوبِيَّةَ، وَفِيهِ أَعْرَفَهُ اللَّهُ فِي الْبَحْرِ. وَفِيهِ أَتْبَلَى النَّبِيُّ أَيُّوبَ ﷺ.  
 وَفِيهِ طَرِحَ يُوسُفُ فِي الْجُبِّ. وَفِيهِ التَّقَمَّتِ الْحُوتُ يُوسُفَ<sup>٣</sup> بَنَ مَتَّى. وَفِيهِ خَلَقَ اللَّهُ

١. بياض في الأصل.

٢. شبيه بياض في الأصل، ويمكن قراءة الكلمة بما أثبتناه.

٣. في الأصل: ليونس.

## الظلمة والرعد.

وَيَوْمَ الْخَمِيسِ طَلَبَ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ ، وَالِدُخُولُ عَلَى السُّلْطَانِ ؛ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ  
 الْخَلِيلَ ﷺ دَخَلَ عَلَى النَّمْرُودِ بْنِ كَنْعَانَ فِي حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لَهُ . وَفِيهِ خَلَقَ اللَّهُ اللَّوْحَ  
 وَالْقَلَمَ وَجَنَّةَ الْمُرْدُوسِ . وَفِيهِ نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ . وَفِيهِ رُفِعَ إِدْرِيسُ ، وَلَعِنَ إِبْلِيسُ .  
 وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمَ مُبَارَكٍ ، يَوْمٌ تُسْتَجَابُ فِيهِ الدَّعَوَاتُ ، وَتُقْبَلُ فِيهِ التَّوْبَاتُ . وَهُوَ  
 يَوْمُ النِّكَاحِ ، وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ، وَالزُّهْدِ وَالْعِبَادَاتِ .  
 يَا عَلِيُّ ، اخْفِظْ وَصِيَّتِي كَمَا حَفِظْتُمَهَا مِنْ أُخِي جَبْرِئِيلَ ﷺ وَعَلِمَهَا مِنْ أَسْتَطَعَتْ .

تَمَّتِ الوصية والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأولين  
 والآخرين وخاتم النبيين محمد بن عبد الله الصادق [ ... ]<sup>١</sup> وعلى آله [ ... ]  
 وأصحابه الكرام المنتجبين وأزواجه الطاهرات [ ... ] والنسخة التي كتب منها هذه  
 الوصية ... نسخة فيها اشتباه وخلل في ضبطها وحركتها ، فاجتهد في  
 تصحيح ما أمكن تصحيحه حسب الجهد والطاقة ، وكان الفراغ منها في يوم  
 الأربعاء ثامن عشر جمادى الآخرة من تسع وعشرين وسبعمئة الهلالية ،  
 وكتبه أيضاً كاتب النهج حامداً ومصلياً ومسلماً ومستغفراً .

## مصادر تحقيق المتن

- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (-٤١٣)، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ ق .
- أمالي الصدوق، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (-٣٨١)، مؤسسة الأعلمي - بيروت، ١٤٠٠هـ / ١٩٨٠ م .
- بحار الأنوار، محمد باقر المجلسي، مؤسسة الوفاء - بيروت، ١٤٠٣هـ / ١٩٣٨ م .
- التشريف بالمتن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن)، رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (-٦٦٤)، نشر مؤسسة صاحب الأمر - قم، الطبعة الأولى ١٤١٦ ق .
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آغا بزرك الطهراني، دار الأضواء - بيروت، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣ م .
- سنن ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني (٢٠٧ - ٢٧٥)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، أوفست دار الفكر .
- شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندراني (١٠٨١)، بيروت، ١٤٢١ ق / ٢٠٠٠ م .
- شرح نهج البلاغة - عبد الحميد بن أبي الحديد (٥٨٦ - ٦٥٦) تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الثانية ١٣٨٧هـ / ١٩٦٧ م .

- الصراف المستقيم إلى مستحقى التقديم، علي بن يونس النباطي البياضي (-١٨٧٧)، صحّحه محمدباقر الهمداني، المكتبة المرتضوية - طهران، الطبعة الأولى ١٣٨٤ ق .
- علل الشرائع، الشيخ الصدوق محمد بن علي بن بابويه (-٣٨١)، طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت، أوفست عن طبعة النجف .
- عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن بابويه (-٣٨١)، تصحيح مهدي الحسيني اللاجوردي، نشر جهان، طهران .
- كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، مصطفى بن عبدالله القسطنطيني الرومي الحنفي الشهير بالملاكاتب والمعروف بحاجي خليفة، أوفست دار الفكر - بيروت، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م .
- لسان العرب، لمحمد بن المكرم بن أبي الحسن بن أحمد الأنصاري ابن منظور، تحقيق لجنة في دار المعارف، طبع دار المعارف - مصر .
- مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي (-١٤٠٥)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم، ١٤١٨ ق .
- المسند، أحمد بن حنبل، دار الفكر .
- مكارم الأخلاق، الحسن بن الفضل الطبرسي (ق ٥٦هـ)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم، ١٤١٤ ق .
- نهج البلاغة، للإمام علي عليه السلام، جمع الشريف الرضي، ضبط نصه الدكتور صبحي الصالح، منشورات دار الهجرة - قم .
- نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، محمدباقر محمودي، مؤسسة الأعلمي - بيروت .
- اليقين في إمرة أمير المؤمنين، علي بن موسى بن طاووس (-٦٦٤)، المطبعة الحيدرية - النجف، ١٣٦٨ ق / ١٩٥٠ م .



## الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت عليهم السلام

ضياء الدين محمد ابن جعفرية العلوي الحائري (م ٥٧٣ق)

تحقيق: محمد جواد حسيني جلالى

### التمهيد<sup>١</sup>

#### المؤلف

مؤلف هذه الدرّة النادرة هو الشريف الأجلّ الفقيه العالم ضياء الدين أبي الفتح محمد بن محمد العلوي ابن جعفر [كذا] الخازن. كذا جاء وصفه في هذه النسخة المخطوطة.

وهو من أعلام القرن السادس، حدّث بهذه الروايات في شهر جمادى الآخرة سنة ٥٧٣ في الحلة - العراق.

وقد جاءت نسبته بـ «ابن الجعفرية» و اللقب «الحائري» في أكثر من مصدر، وأقدمها ما ذكره العلامة الخلي (م ٧٢٦ق) في إجازته لبني زهرة، فقد ذكر من الكتب التي أجاز بها ما نصّه:

ومن ذلك كتاب العمل في اليوم و الليلة تصنيف الفقيه أبي عبدالله محمد بن هبة الله بن جعفر الطرابلسي، رواه الحسن بن الدري عن الشريف الضياء أبي الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية الحسيني الحائري، عن الفقيه أبي عبد الله الحسين ابن أخت قارورة، عن المصنف»<sup>٢</sup>.

وزاد المحدّث النوري (م ١٣٢٠ق) له لقب «الطوسي» نقلاً عن السيد

١ . التمهيد بقلم العلامة الأستاذ السيد محمّد حسين الجلالى دام ظلّه العالى .

٢ . البحار، ج ١٠٤، ص ١١١؛ وراجع الذريعة، ج ٢٥، ص ٣٠٦.



شمس الدين أبي علي فخار بن معد الموسوي (م ٦٣٠ ق) في كتابه الحجة على الذاهب إلى تكثير أبي طالب قال ﷺ ما نصّه - في مشايخ أبي عبد الله محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري المعروف بمحمد بن المشهدي مؤلف المزار، ص ٤٧٩:

ثالث عشرهم: الشريف أبو الفتح بن جعفرية، قال في المزار: أخبرني الشريف الجليل العالم أبو الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية أدام الله عزّه. ووصفه السيد فخار في كتاب الحجة بقوله: الشريف أبو الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية العلوية الطوسي الحسيني الخازن، عن الشيخ الفقيه عماد الدين بن أبي القاسم الطبري.<sup>١</sup>

وأيضاً عن كتاب الحجة:

إنّ في سنة ٥٩٥ قال: روى الشيخ أبو الفضل بن الحسين الأحذب ﷺ قرأ عليه الشريف أبي الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية العلوية الطوسي الحسيني الحائري، كذا وصفه فيه، وقد تقدم في مشايخ محمد بن المشهدي صاحب المزار.<sup>٢</sup>

ولكن ليس بهذا اللقب في المطبوعة من الكتاب، راجع طبعة المطبعة العلوية في النجف الأشرف عام ١٣٥١، بتحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، وطبعة ١٣٨٤ مطبعة الآداب في النجف الأشرف ص ٥٠ بتحقيق السيد محمد بحر العلوم. ولم يرد هذا اللقب في أي مصدر آخر.

وقد أطنقت المصادر على نسبه إلى «الجعفرية» دون المخطوطة التي نسبته إلى «جعفر»، فقد صرح النوري في المستدرک (ج ٣، ص ٤٧١) وصفه بالعلوية، كما لم يبيّن وجه النسبة إلى أمّه (أو إحدى أمهاته). كما لا يعرف وجه النسبة إلى طوس، هل مولده أو مهجره؟ ولا تختلف الأسانيد في المصادر من نسبه إلى الحائر الطاهر.

١. مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤٧٩.

٢. مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٤٧٢.

وذكر شيخنا العلامة أنه كان نزيل الحلة، وبها حدث هذه الروايات<sup>١</sup>، ولا يعرف بالضبط تاريخ وفاته ولا محل مدفنه، وشيخنا العلامة هو الوحيد الذي استقصى موارد الأسانيد وترجمه ترجمة وافية، وإليك نص كلامه قال<sup>٢</sup>:

محمد بن محمد بن الحائري: الشريف ضياء الدين أبو الفتح العلوي الحسيني، المعروف بابن الجعفرية، حدث عنه بالقراءة عليه السيد عزّ الدين أبو الحرث محمد بن الحسن بن علي العلوي الحسيني البغدادي المذكور في ص ٢٥٥ - ٢٥٦ من كتاب معدن الجواهر للكرجكي، وسمعه منه صاحب الترجمة، وذلك بالحلة السيفية في جمادى الأولى سنة ٥٣٧، ثمّ حدث به السيد عزّ الدين لبعض من قرأ عليه في ٥٨١ ببغداد؛ كما في صدر بعض النسخ القديمة منه.

وقد استنسخ عن تلك النسخة تاج الدين الحسين بن شمس الدين الساعدي تلميذ المولى عبد الله الشهيد في بخارى سنة ٩٩٧، وفرغ من كتابته بأصفهان ٩٨٦، وكانت النسخة الصاعدية من كتب السيد أبي تراب الخوانساري، وانتقلت بعده إلى السيد محمد رضا التبريزي في النجف.

هذا، وقد قرأ على أبي الفتح ابن الجعفرية أيضاً الشيخ أبو الفضل بن الحسين الحلبي الأحذب في سنة ٥٧١؛ كما ذكر فخار بن معد في كتاب حجة الذهاب عند روايته عن الشيخ أبي الفضل المذكور. وقال: إنه يروي عن الشريف أبي الحسن محمد بن الحسن بن أحمد العلوي الحسيني المذكور في ص ٢٥٤-٢٥٣، الراوي عن محمد بن شهریار الخازن والمصدر باسمه الصحيفة الكاملة.

وقرأ على صاحب الترجمة أيضاً محمد بن جعفر المشهدي المذكور في ص ٢٥٣-٢٥٢، كما ذكره في المزار.

ويروي عنه أيضاً الشيخ تاج الدين الحسن بن علي بن دربي؛ كما في إجارة العلامة الحلبي لبني زهرة.

وأبو الفتح ابن الجعفرية هذا هو أحد العلماء السبعة الذين ذكرهم ابن نما

وقال: إنهم يروون الصحيفة السجادية عن السيد الأجل نجم الدين بهاء الشرف المصدر اسمه بلفظة [حدّثنا] في أوّل الصحيفة. ذكرهم نجم الدين جعفر بن نما في إجازته ٦٣٧، وقد أدرجها صاحب المعالم في إجازته. وهؤلاء غير الشيخ علي بن السكون الآتي في القرن السابع الذي اختار الشيخ الهائي أنه هو القائل: حدثنا.

هذا، وقد أورد الصفدي في الوافي بالوفيات (ص ٢٢٨) ترجمة لابن الجعفرية محمد بن محمد بن جعفر المولود سنة ٦٠٦، والمنشئ لبعض شعره سنة ٦٨٧. وقد ذكرناه في المئة السابعة.<sup>١</sup>

ويستدرك على شيخنا العلامة رحمته أن ابن الجعفرية يروي عن الشيخ العالم الفاضل [ظ] ابن كتيلة العلوي بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه وآله وسلامه - في جمادى الأولى سنة ٥٥٣ كما في نسختنا هذه.<sup>٢</sup>

هذا الكتاب:

وقف عليه المحدث النوري (م ١٣٢٠ ق) ووصفه بقوله: «كتاب صغير، وجدناه في الخزانة الرضوية، فيه أخبار طريفة، ويوجد متون أغلبها في الكتب المشهورة، أوّله هكذا: «أخبرنا الشريف الأجل العالم ضياء الدين أبو الفتح محمد بن محمد العلوي الحسيني المعروف بأبي جعفر الحائري، بحلّة في شهر جمادى الآخرة من سنة ثلاث وسبعين وخمسمئة، قال: حدثنا الشيخ العالم أبو المكارم ابن كتيلة العلوي بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، في جمادى الأولى سنة ثلاث وخمسين وخمسمئة، قال: حدثنا إخباراً وإجازة أبو عبد الله محمد بن أحمد بن شهريار الخازن، قال: حدثنا أبو الفرج محمد بن

١. طبقات أعلام الشيعة (النفات والعيون) ج ٤، ص ٢٨٣، ط دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ق.

٢. تبهني مشكوراً الشيخ أحمد الحائري على ترجمة المؤلف في معجم رجال الفكر والأدب، ص ٢٣١، ط بيروت ١٤٢٠.

أحمد بن عالان العدل، قال: حدثنا القاضي أبو عبد الله، قال: حدثنا أبو محمد صالح بن وصيف البكائي، قال: حدثنا معاذ بن الميسي، قال: حدثنا سويد بن سعيد، قال: حدثنا مبارك بن سحيم، عن عبد العزيز بن صهيب، عن ابن مالك، عن النبي ﷺ أنه قال لأصحابه: ما من صدقة أفضل من سقي الماء. وقد أخرجنا بعض أخباره شاهداً ومؤيداً<sup>١</sup>. ولم يصف ﷺ النسخة أكثر من ذلك، وغريب جداً أن المحدث النوري ﷺ لا يذكر الكتاب كمصدر أساسي ويعد أخباره شاهداً ومؤيداً فقط، مع أن المؤلف من عظماء أهل البيت، ورواياته طافحة بالولاء كما سترى.

وذكره شيخنا العلامة (م ١٣٨٩ ق) في الكتب التي استنسخها السيد علي الحائري (م ١٣١٦ ح) في عام ١٣٠٤ ق، وقال ﷺ ما نصه:  
 كتاب الحديث المروي عن الفقيه السيد ضياء الدين أبي الفتح محمد بن محمد العلوي الحسيني المعروف بابن الجعفرية الحائري نزيل الحلة في سنة ٥٧٣.

وأفاد ﷺ: أنه في مجموع رأه عند السيد مهدي بن السيد حسن الخراسان في النجف الأشرف<sup>٢</sup>، لكنه لم يذكره في الذريعة تحت عنوان «كتاب الحديث».

قال الجلالي: والذي أرى أن هذا كتاب في أربعين حديثاً منتقاة، انتقاها ابن الجعفرية لروايتها في مجلس واحد، مركزاً في انتقائه على ما رآه ضرورياً في عصره، وأن مواضع الروايات مختلفة، كالآتي:

الرقم	الموضوع	المروي عنه
[ ١ ]	سقي الماء	النبي ﷺ
[ ٢ ]	المؤمن كيس عاقل	الصادق ﷺ

١ . مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٧٣، ط ١٣٨٤.

٢ . نقيباه البشر، ٤: ١٤٧٦، ط ١٣٨٨ هـ.

- [٣] أكييس الكيس التقي الصادق ﷺ
- [٤] صاحب العقلاء تنسب إليهم عبد الله بن طاوس
- [٥] قدر العقل النبي ﷺ
- [٦] الثواب على العقل النبي ﷺ
- [٧] أساس الدين على العقل ابن عباس
- [٨] في معاوية النبي ﷺ
- [٩] في أهل بدر الصادق ﷺ
- [١٠] الخلق عباد الله النبي ﷺ
- [١١] في الحسين ﷺ علي ﷺ
- [١٢] في قاتل الحسين ﷺ إبراهيم ؟
- [١٣] في علي ﷺ إبراهيم النخعي
- [١٤] في الإنفاق علي ﷺ
- [١٥] تلاوة القرآن علي ﷺ
- [١٦] ذكر الله عبادة
- [١٧] في جنازة الميت النبي ﷺ
- [١٨] في أبي ذر ﷺ النبي ﷺ
- [١٩] في تفسير قوله: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ﴾ الضحاک
- [٢٠] اغتتم خمساً قبل خمس النبي ﷺ
- [٢١] في الوضوء سلمان
- [٢٢] في أهل الصفة أبو هريرة
- [٢٣] في علي ﷺ ابن عباس
- [٢٤] حق العترة ﷺ النبي ﷺ
- [٢٥] في علي ﷺ النبي ﷺ
- [٢٦] الدمعة في أهل البيت ﷺ الحسن بن علي ﷺ
- [٢٧] في فاطمة ﷺ أبو سعيد الخدري

- [ ٢٨ ] تفسير قوله تعالى «يَأْتِيَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ» الشيخ
- [ ٢٩ ] تفسير قوله تعالى «أَلْمِضْبَاحُ فِي رُجَاةٍ» الشيخ
- [ ٣٠ ] حُبُّ عَلِيٍّ ع الشَّيْخُ
- [ ٣١ ] فِي الشَّيْعَةِ عَلِيٍّ
- [ ٣٢ ] حُبُّ عَلِيٍّ ع الْبَاقِرُ
- [ ٣٣ ] فِي خَاتَمَةِ الْخَيْرِ الصَّادِقِينَ ع
- [ ٣٤ ] فِي الْيَمِينِ الشَّيْخُ
- [ ٣٥ ] الْخَضِرُ وَالْيَاسُ ع النَّبِيُّ
- [ ٣٦ ] فِي عَلِيٍّ ع مَعَاوِيَةَ
- [ ٣٧ ] تَفْسِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ» عَلِيٍّ
- [ ٣٨ ] بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
- [ ٣٩ ] فِي تَلَاوَةِ الْقُرْآنِ أَبُو ذَرِّ الْغَفَارِيِّ
- [ ٤٠ ] خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فِي الْيَمَنِ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبِ
- [ ٤١ ] فِي أَحَدٍ وَيَدْرِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
- [ ٤٢ ] فِي عَلِيٍّ ع عَلِيٍّ

### أسلوب التأليف

يفتتح الإسناد كالاتي: «أبي الفتح العلوي» - ولعل القائل هو السيد عز الدين أبو الحرث محمد بن الحسين بن علي العلوي الحسيني البغدادي الذي سمع عنه سنة ٥٣٧هـ، أو ممن هو في طبقة - وينتهي بالسند في سلسلة يبدو فيها السقط.

والغالب في أسلوبه النقل بالإسناد، مما قد يظهر الإرجاع إلى الإسناد في مقدمة الكتاب، وقد عدل عن هذا الأسلوب في الحديث ٢٦؛ فقد قال ما لفظه: «وبالإسناد عن الشيخ الأجل أبو عبد الله الحسين ابن الطحال المقدادي ع قال: سئل الشيخ عن قوله تعالى: «...» ثم يورد أربعة

موارد يصرّح في ثلاثة منها بذكر «الشيخ» بالإطلاق من دون تحديد المراد منه.

وبالتأمّل في ترجمة ابن الطحال هذا يظهر أنه أراد من الاسناد من هو المذكور في مفتاح الكتاب، وأن المراد على أغلب الظنّ من الشيخ: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (م ٤٦٠ ق) كما يساعد عليه طبقة ابن الطحال.

### ابن الطحال

فمن هو «ابن الطحال»؟ وما هي طبقته؟

أقدم من ترجمه هو الشيخ منتجب الدين ابن بابويه (م ٥٨٦ ق)، قال ما نصّه:

الشيخ أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي، فقيه صالح، قرأ على الشيخ أبي علي الطوسي.<sup>١</sup>

وترجمه الشيخ عبد الله المامقاني (م ١٣٥١ ق) بقوله:

الحسين بن أحمد بن الطحال المقدادي، كان عالماً جليلاً، روى عنه ابن شهر آشوب، وقال منتجب الدين عند ذكره: «فقيه صالح، قرأ على الشيخ أبي علي الطبرسي» انتهى. قلت: الظاهر أنّ الحسين هذا من قوأم الروضة العلوية المرتضوية، وكان آل الطحال كانوا خدّمة تلك الروضة، وهذا أحدهم، والحسين بن محمد بن الطحال الذي أكثر عنه السيد عبد الكريم بن طاووس في فوحة الغري رواية مناقب كثيرة للروضة المقدّسة كان ابن عمّ صاحب العنوان هذا، ونقل عنه في آخر المجلد التاسع من البحار قضايا عن الحسين بن محمد الطحال فلاحظ، وما في بعض النسخ من المقدادي غلط، والمقدادي - بالميم المكسورة والقاف الساكنة ودالين مهملتين بينهما ألف - نسبة إلى المقداد بن الأسود، أو الفاضل المقداد.<sup>٢</sup>

وترجمه شيخنا العلامة بقوله:

١. الفهرست، ص ٤٦، ط ١٤٠٦.

٢. تنقيح المقال، ج ١، ص ٣١٨-٣١٩.

الحسين بن أحمد بن محمد بن علي بن طحال، الشيخ الإمام الأمين أبو عبد الله المقدادي، فقيه الصالح، قرأ على الشيخ أبي علي الحسن محمد بن الحسن الطوسي؛ ذكره منتجب الدين بن بابويه، وعنه في الأمل مكرراً له مرتين. أقول: إنه روى عن الشيخ أبي علي المذكور سنة ٥٠٩؛ كما يظهر من بعض من أسانيد فرحة الغري، وفي بعض نسخ أصل سليم بن قيس صرح في صدر إسناده بأنه مجاور للغري، وأن روايته عن أبي علي الطوسي كانت في ٤٩٠.

أقول: يأتي ترجمة ولده محمد بن الحسين، كما مر ترجمة حفيده الشيخ حسن بن محمد بن الحسين المدعو بحسكا، جد الشيخ منتجب الدين ابن بابويه، كما يظهر منه. ويروي أيضاً عن السيد هبة الله بن ناصر في ٤٨٨، وعن أبي الوفاء عبد الجبار الرازي تلميذ الشيخ الطوسي في ٥٠٣. ويروي عن صاحب الترجمة الفقيه عربي بن مسافر العبادي، وأبو البقاء هبة الله بن نما في ٥٣٩. كما في بعض أسانيد منية الداعي - وفي ٥٢٠ كما في صدر سند أصل سليم بن قيس في بعض نسخه القديمة العتيقة.

وجاء في صدر سند «الزيارة الجامعة» في مزار المفيد: أخبرنا الشيخ الأجل الفقيه العفيف أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن طحال المقدادي المجاور بالغري بمشهد مولانا الحسين عليه السلام على باب القبة الشريفة في منتصف شعبان ٥٢٥، وكذا يروي عنه الشيخ علي بن محمد بن علي بن علي بن عبد الصمد صاحب منية الداعي. وجملة من هؤلاء من مشايخ محمد بن المشهدي، ويروي في مزاره بواسطتهم عن صاحب الترجمة كما صرح في أسانيده. ويروي عنه أيضاً أبو الحسن علي بن إبراهيم العلوي العريضي من مشايخ محمد بن إدريس الحلبي كما في حجة الذاهب<sup>١</sup>.

وعلق عليه السيد عبد العزيز الطباطبائي بما نصّه:

كان مجاوراً في مشهد أمير المؤمنين علي عليه السلام كما في أمل الآمل (ج ٢ ص ٩٠ و ٩٣) ورياض العلماء (ج ٢، ص ٢١)، روى عن المفيد أبي الوفاء عبد الجبار بن علي المقرئ الرازي في شعبان سنة ٥٠٣، وروى عنه ابن



شهر آشوب وعربي بن مسافر العبادي وأبو البقاء هبة الله بن نما الحلبي سنة ٥٣٩ وزين الدين أبو القاسم هبة الله بن نافع بن علي. وفي رياض العلماء (ج ٢ ص ٢٢): وجدت في أول سند الزيارة الجامعة الكبيرة: أخبرنا الشيخ الأجلّ الفقيه العفيف أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن طحال المقدادي المجاور بالفري بمشهد مولانا الحسين بن علي عليه السلام على باب القبة الشريفة في منتصف شعبان سنة ٥٢٥، وأخبرنا أيضاً الشيخ الأجلّ الفقيه أبو محمد إلياس بن هشام الحائري في داره بالحائر - على ساكنه السلام - في منتصف شعبان سنة ٥٣٨، قالاً جميعاً: حدثنا الشيخ... أبو علي الحسن بن محمد الطوسي... وقال في رياض العلماء: إن له ولدين فاضلين وهما: الشيخ محمد بن الحسين بن أحمد بن طحال - كما سيجيء - والشيخ حسن بن الحسين.<sup>١</sup>

### موارد النقل

والموارد التي نقلها عن الشيخ قد تكشف عن أسلوبه الروائي من ناحية حيث يعتمد على النقول الشفهية ظاهراً، كأنه لأهل البيت من ناحية أخرى، فما ذكره من غير مصادرهم ليس إلا التزاماً ودعمًا لما رواه، وهذه الموارد أربعة:

### المورد الأول:

تفسير قوله تعالى: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»<sup>٢</sup> حيث فسّر «السبيل» بأمرير المؤمنين صلوات الله عليه، وهذا النص لا يوجد في تفسير التبيان للطوسي (م ٤٦٠ ق)، وربما أفاده الشيخ شفهيًا.

وقد نقل الرواية عن الباقر، السيد هاشم البحراني (م ١١٠٧ ق) في البرهان عن محمد بن العباس ما نصّه: وبالإسناد عن محمد بن خالد، عن

١ . هامش الفهرست لمتجب الدين ، ص ٤٧ .

٢ . سورة الفرقان ، الآية ٢٥ .

محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله ﷻ: «يَا أَيَّتُهَا آتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» يعني علي بن أبي طالب عليه السلام.<sup>١</sup>

### المورد الثاني:

تفسير قوله سبحانه وتعالى: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»<sup>٢</sup>، روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: المشكاة عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، والمصباح رسول الله ﷺ، والمصباح فاطمة عليها السلام.

ولم ترد رواية الصادق نصاً في تفسير التبيين للطوسي، ج ٧، ص ٣٨٧ (ط ١٣٨٥).

وقد ذكر الطبرسي (م ٥٧٣ ح) في تفسير الآية أحاديث كثيرة، منها: وقيل: إن المشكاة عبد المطلب، والزجاجة عبد الله، والمصباح هو النبي ﷺ. وأيضاً «لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ»: لا يهودية ولا نصرانية.

وأيضاً: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ»، قال: يكاد العالم من آل محمد ﷺ يتكلم بالعلم قبل أن يسأل. «نُورٌ عَلَيَّ نُورٍ» أي إمام مؤيد بنور العلم والحكمة، من أفرامام من آل محمد من لدن آدم إلى أن تقوم الساعة.<sup>٣</sup>

ونقل السيد هاشم البحراني (م ١١٠٧ ق) في البرهان عن علي بن إبراهيم، قال: حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد، قال: حدثنا محمد بن الحسين الصانع، قال: حدثنا الحسن بن علي، عن صالح بن سهل الهمداني، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «المصباح فاطمة عليها السلام - إلى قوله: - «لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ» يعني لا يهودية ولا نصرانية»، فراجع.<sup>٤</sup>

١. سورة البرهان، ج ٣، ص ١٦٢.

٢. سورة النور، الآية، ٣٥.

٣. مجمع البيان، ج ٤، ص ١٤٣، ط ١٩٣٧ ق.

٤. البرهان، ج ٣، ص ١٢٥.

### المورد الثالث:

في بيان حديث رواه الشيخ عليه السلام في قول النبي ﷺ: حُبُّ عَلِيِّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَيَغُضُّ عَلِيٌّ سَيِّئَةً لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ، فَقَالَ فِي هَذَا الْخَبَرِ: «وَالْقَوْلُ فِي وَجْهِهِ خَمْسَةٌ أَوْجُهُ»، وَعَلَى خِلَافِ عَادَتِهِ فِي نَقْلِ الرِّوَايَةِ مُجْرَدًا عَنِ النَّظَرِ، أُوْرِدَ الْوُجُوهُ الْخَمْسَةُ مُؤَيَّدَةً بِنُصُوصٍ أُخْرَى فَرَاغَعَهَا، وَقَدْ ذَكَرْتَهَا فِي الْمَعْجَمِ فَلْيُرَاجِعْ.

### المورد الرابع:

قال ما لفظه: وعن الشيخ أنه قال: «لا يمين عند آل محمد عليهم السلام إلا بالله ﷻ ولا يمين بطلاق ولا عتاق ولا قطيعة رحم؛ فإن حلف بذلك فيمينه باطلة، ولا حنث فيها، استغفر الله وحده» ويقارب هذا ما ذكره الشيخ الطوسي في النهاية ما نصّه: «اليمين المنعقدة عند آل محمد هي: أن يحلف الإنسان بالله تعالى، أو بشيء من أسمائه أي اسم كان، وكل يمين بغير الله أو بغير اسم من أسمائه فلا حكم له - إلى أن قال: - ولا يقع اليمين بالطلاق ولا بالعتاق ولا بالظهار ولا بتحريم الرجل امرأته على نفسه»<sup>١</sup>.

### والنتيجة:

ونستنتج ممّا تقدم مايلي:  
 أولاً من ترجمة ابن الطحال: أن الطبقة تساعد على الإرجاع إلى الإسناد الأول؛ فإن الفترة الزمنية في تاريخ الحديث بهذه الروايات عام ٥٧٣ وتاريخ رواية ابن الطحال عن أبي علي المفيد الثاني - عام ٥٠٩ - تقتضي واسطة واحدة بينهما، وهو كذلك في إسناد مفتتح الكتاب؛  
 فإن:

١. ابن الجعفرية روى في ٥٧٣ ق،
٢. عن ابن كتيلة في ٥٥٣ ق،
٣. عن أبي عبدالله محمد بن أحمد بن شهر يار الخازن، وهذا يروي عن أبي علي المفيد الثاني المذكور في كثير من الأسانيد، وهو يروي عن:

٤. والده أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي (م ٤٦٠ ق)

كما يساعد على هذه الوحدة الجغرافية للمنطقة.

وثانياً: أن الطائفة اقتصرت على فتاوى الشيخ الطوسي بعد وفاته حتى كادت أن تكون مقلدة حتى عصر محمد بن إدريس الحلبي الذي قام بالتجديد وفتح مجالاً واسعاً للنظر، ومن هنا جاءت النقول التي ذكرها المؤلف بالمعنى لا بالنص؛ فقد اتفقت كلمة فقهاء الطائفة على ما نقله من الفتيا في اليمين. وزيادة عبارة «قطيعة الرحم» من باب ذكر الأمثلة للمحرمات التي لا يقع اليمين بها.

وثالثاً: أن ابن الجعفرية كان يحدث عن حفظه، وأن رواياته بالاعتماد على ما سمعه من مشايخه مما لا يوجد في كتاب من فوائده، وما أكثر الفوائد التي يلقها المؤلفون لتوضيح مقاصدهم خارجاً مما لا يتيسر ذكرها في الكتاب، والله أعلم بالصواب.

وبالجملة: المراد بكلمة «الشيخ» الواردة في الكتاب مطلقاً هو الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، والله أعلم بالصواب.

**هذه النسخة:**

وقف على هذه النسخة المحدث النوري، ووصفها بـ «الكتاب الصغير» مع ذكر مفتحه في المستدرك، ج ٣، ص ٣٧٣.

والنسخة في المكتبة الرضوية في مجموعة كلاًها أحاديث متفرقة ومنتخبات من كتب مختلفة، يظهر من صاحبها أنه جمعها تذكرة

لنفسه، وتبعه بعض من تأخر عنه، ولا يعرف عن الجامع ولا الناسخ شيء سوى أنّ بعض المتأخرين بداله أن يسميها مصباح الأنظار. ويظهر أنّ المحدث النوري لم يقف على هذه التسمية؛ حيث لم يشر إليها. والكاتب لم يهتم بالقواعد الإملائية ممّا أثرت على القراءة. والمجموعة هي في ٢٢٢ ورقة، رقم ٢٨٤ أخبار، بمقياس ١٤×٢٠ سم من موقوفات خواجه شير أحمد، وبخطوط مختلفة. أمّا شيخنا العلامة - أعلى الله مقامه - فقد رأى نسخة أخرى، ومع الأسف لم يتيسر لنا مقابلتها، وقد جاءت تسميته بـ «كتاب الحديث» في النقباء (ج ٤، ص ١٤٧٦) وإن لم يورده في الذريعة، وحيث إنّ مجموع الأحاديث تكاد تكون أربعين حديثاً - إن لم يكن كذلك بالفعل - أظن أنّ تسميتها بذلك أولى، ولكن متابعة شيخنا العلامة في التسمية أحبّ. أقدمها كما هي عسى أن تكون خطوة في سبيل تحقيقها تحقيقاً لائقاً. ولا يفوتني هنا التنبيه على أن الشيخ غفراني هو الذي نبهني على هذه النسخة مشكوراً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
 وَالْعَالَمِينَ يَا شَيْخَ الْإِسْلَامِ الْعَلِيمَ الْعَلِيمَ الَّذِي رَوَى عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ  
 الْعَلَوِيِّ السُّنِّيُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي جَعْفَرٍ الْجَابِرِيِّ خَلْفِي فِي شَهْرِ رَجَبِ الْخَطِ  
 فِي مَسْرُودَاتِ وَدَسْبُجِينَ وَعَجَبِي إِذْ قَالَ لَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْعَلَوِيِّ  
 لَنْ كَيْتَلَهُ الْعَلَوِيُّ بِمَشْهُدِ مَوْلَانَا عَيْنِي الرَّؤُوسِيْنَ عِنْدَ زَيْدِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرُوِيَ سَاحِرِي مُحَمَّدِي الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَحَمْسِينَ  
 وَخَمْسِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْبَابُ أَوْ جَارٌ قَدْ حَدَّثَنَا  
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِ بْنِ الْخَزَّازِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ  
 بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلَانَ الْعَدَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَافِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا  
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي وَصِيْقٍ النَّكْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعَادُ بْنُ أَبِي قَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا  
 سُوَيْبُ بْنُ مَعْبُدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَبْلَكُ بْنُ شَيْخٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ  
 صَهْبِيٍّ عَنِ ابْنِ مَعَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي سَلَامَةَ عَلَيْهِ وَالرُّسُلُ إِذْ قَالَ

مهران كهافي يوم واحد فكتب لابن ابي عمير الى رسول الله  
صلى الله عليه واله فلياقتر رسول الله صلى الله عليه واله  
الكتاب نحو ساجدًا ثم تجلس فقال السلام علي مهدي  
ثلاث مرات ثم بايع اهل اليمن علي الاسلام والاسناد عن  
حجته فورا بن محمد بن ابي عمير بن ابي عبد الله فقال  
لاهل ارضك تجلسون بالايديكم فيها احركوا كل يوم  
دخولا واخره وجماعا علي ابن ابي طالب عليه  
السلام عنهم عن عبد الله بن الحرث عن علي عليه السلام قال  
وجعت وجعاشيئًا فانيت النبي صلى الله عليه واله  
فانا مني في مكانه وعطاني وطرفتيه وقام يصلي وصلي ما شئت الله  
ثم اثناني فقال لي يا ابن ابي طالب قد بدلت لاباس عليك ما سالت  
ذي عن جعل شيئا الاسالت له مثله ولا سالت ذني شيئا الا  
الاد اعطانيه الا ان له نبي بعدني

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا ونبيِّنا محمد وآله الطاهرين.  
[ ١ . ] أخبرنا الشريف الأجل الفقيه<sup>١</sup> العالم ضياء الدين<sup>٢</sup> أبي الفتح محمد بن محمد العلوي الحسيني المعروف بأبي<sup>٣</sup> جعفر الحائري، كتابة<sup>٤</sup> في شهر جمادى الآخر من سنة ثلاث وسبعين وخمسائة، قال: حدثنا الشيخ العالم أبو [ المعالي ]<sup>٥</sup> ابن كتيلة العلوي بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه وآله وسلامه - في جمادى الأولى سنة ثلاث وخمسين وخمسائة، قال: حدثنا أبو عبد الله<sup>٦</sup>، قال: حدثنا إخباراً وإجازة، قال: حدثنا<sup>٧</sup> أبو عبد الله محمد بن أحمد بن شهر يار الخازن، قال: حدثنا أبو الفرج محمد بن أحمد بن علان<sup>٨</sup> العدل، قال: حدثنا القاضي أبو عبد الله، قال: حدثنا أبو محمد صالح بن وصيف الكناني<sup>٩</sup>، قال: حدثنا معاد بن الميسي<sup>١٠</sup>، قال: حدثنا سويد بن سعيد، قال: حدثني مبارك بن شحيمة<sup>١١</sup>، عن عبد العزيز بن صهيب، عن أنس بن مالك<sup>١٢</sup>: عن النبي ﷺ أنه قال / ٢ / لأصحابه: ما من

١ . مستدرک الوسائل للشيخ النوري :- الفقيه .

٢ . النسخة المخطوطة: ابن . خلافاً لمستدرک الوسائل .

٣ . في النسخة المخطوطة: بابن .

٤ . مستدرک الوسائل: «بحلّة» بدل «كتابة» .

٥ . المستدرک : المكارم .

٦ . الظاهر زيادة : «قال: حدثنا أبو عبد الله هنا؛ فإنها لم ترد في نسخة الشيخ النوري .

٧ . الظاهر زيادة عبارة : «قال: حدثناه هنا؛ كمال لم ترد في مستدرک الوسائل .

٨ . في المستدرک : علان .

٩ . كذا ظاهره، والكلمة غير واضحة، ولعلها: «الكناني»، وفي المستدرک : البكاني .

١٠ . كذا في نسخة الشيخ النوري، والكلمة غير واضحة في المخطوطة .

١١ . في المستدرک : سحيم .

١٢ . في المستدرک : عن ابن مالك .



صدقة أفضل من سقي الماء .<sup>١</sup>

[ ٢ . ] وعنه قال: أخبرنا القاضي أبو عبد الله<sup>٢</sup> الجعفي، قال: حدثنا صالح بن وضين، قال: حدثنا معاذ بن المسيء، قال: حدثنا هارون بن عبد الله، قال: حدثنا دينار، عن الحسن، قال: المؤمن كيس عاقل، والأحمق فاجر جاهل<sup>٣</sup>.

[ ٣ . ] وعن الصادق<sup>٤</sup> قال: أكيس الكيس التقي، وأحمق الحمق الفجور.<sup>٤</sup>

[ ٤ . ] وعن عبد الله بن طاووس قال: قال لي أبي: «يا بني، صاحب العقلاء تنسب إليهم، ولا تصاحب الجهال فتنسب إليهم وان لم تكن منهم، واعلم أن لكل شيء غاية، وغاية<sup>٥</sup> [المراء]<sup>٦</sup> حسن عقله»<sup>٧</sup>.

١ . روى العلامة المجلسي في البحار (ج ١٧، ص ٣٦٩) عن كتاب الغايات: قال النبي<sup>ﷺ</sup>: أفضل الصدقة سقي الماء، وأفضل الصدقة صدقة الماء. وعن أبي عبد الله<sup>ﷺ</sup> قال: أفضل الصدقة إيراد الكبد حارة، وعنه<sup>ﷺ</sup> قال: قال رسول الله<sup>ﷺ</sup>: أفضل الأعمال إيراد الكبد الحرة، يعني سقي الماء.

وفي السنن الكبرى للنسائي (ج ٤ ص ١١٢، ح ٦٤٩٣): أخبرني إبراهيم بن الحسن عن حجاج قال: سمعت شعبة يحدث عن قتادة قال: سمعت الحسن يحدث عن سعد بن عباد: أن أمه ماتت فقال: يا رسول الله، إن أمي ماتت، أفأصدق عنها؟ قال: نعم. قال: فأي الصدقة أفضل؟ قال: سقي الماء، فتلك سقاية سعد بالمدينة.

وفي كنز العمال للمتقي الهندي (ج ٦ ص ٤١٩، ح ١٦٣٤٥): أفضل الصدقة سقي الماء. (حم دن هج حب ك عن سعد بن عباد عن ابن عباس). وفي كشف الخفاء للعجلوني (ج ١ ص ١٥٧، ح ٤٦٧): أفضل الصدقة سقي الماء، رواه الإمام أحمد وأبو داود والنسائي وغيرهم عن سعد بن عباد، ورواه أبو يعلى عن ابن عباس عن سعد بن عباد، ورواه أبو يعلى عن ابن عباس.

٢ . كذا في النسخة المخطوطة، وفي بعض المصادر الناقلة لهذا الحديث: عبد الرحمن.

٣ . في عيون الحكم والمواعظ لعلي بن محمد الليثي الواسطي (ص ٣٠): المؤمن كيس عاقل، الكافر فاجر جاهل.

٤ . في كتاب الزهد للحسين بن سعيد الكوفي (ج ١٤، ح ٢٨): عن القاسم وفضالة، عن أبان بن عثمان، عن الصباح بن سيابة قال: سمعت كلاماً يروي عن النبي<sup>ﷺ</sup> أنه قال: السعيد من سعد في بطن أمه، والشقي من شقي في بطن أمه، والسعيد من وعظ بغيره، وأكيس الكيس التقي، وأحمق الحمق الفجور.

وفي بحار الأنوار، (ج ٤٤، ص ٦٢)، عن كشف الغمة، عن الشعبي قال: شهدت الحسن بن علي<sup>ﷺ</sup> حين صالح معاوية بالخيلة، فقال له معاوية: قم فأخبر الناس أنك تركت هذا الأمر وسلّمته إلي، فقام الحسن، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: أما بعد، فإن أكيس الكيس التقي، وأحمق الحمق الفجور، وإن هذا الأمر الذي اختلف فيه أنا ومعاوية أما أن يكون حق امرئ فهو أحق به مني، وإمّا أن يكون حقاً هولياً فقد تركته إرادة لصالح الأمة وحقن دمايتها، وإن أدري لعله فتنة لكم ومتاع إلى حين ﴿

و في البحار أيضاً (ج ٤٤، ص ٣٠) قال: إن أكيس الكيس التقي، وأحمق الحمق الفجور.

٥ . كذا ظاهراً، والكلمة غير واضحة، ولعلها: وغايته.

٦ . الزيادة اقتضاها السياق.

٧ . لم نقف عليه بعينه، إلا أنه ورد في غرر الحكم، (الحكمة ٥٨٣٧ و ٥٨٤٢ و ٦٢٧٧ و ٨٧٧٥): صاحب العقلاء،

[ ٥. ] عن الحرث، عن داود، عن [أبي] صالح، عن أبي الدرداء: أن رجلاً قال: يا رسول الله، [أ] رأيت الرجل يقوم الليل، ويصوم النهار، ويحجّ، ويعتمر، ويتصدق، ويغزو في سبيل الله، ويعود المريض، ويصل الرحم، ويتبع الجنائز، ويقري الضيف - حتى عدّ عشر خصال - فما منزلته عند الله يوم القيامة؟ قال: إنما ثوابه في كل ما كان منه في ذلك على قدر عقله.<sup>١</sup>

[ ٦. ] وبالإسناد يرفعه إلى زيد بن أسلم، عن أبيه، عن عمر / ٣/ : أن النبي ﷺ قال: ما اكتسب أحدٌ مكتسباً مثل فضل العقل، يهدي صاحبه إلى هدى، ويرده عن ردى، ولا ماتمّ<sup>٢</sup> إيمان عبد ولا استقام دينه حتى يكمل عقله عن عبادة وسلامة.<sup>٣</sup>

وجالس العلماء، واغلب المهري، ترافق الملاء الأعلى. وفي عيون الحكم والمواعظ (ص ٣٠٤): صاحب العقلاء تغنم، وأعرض عن الدنيا تسلم. وفيه، (ص ٣٤٩) غاية المرء حسن عقله.

١. في بغية الباحث للحارث بن أبي أسامة (ص ٢٥٨، ح ٨٣٥): حدثنا داود بن المحبر، ثنا جسر، عن أبي صالح، عن أبي الدرداء: أن رجلاً قال: يا رسول الله، رأيت الرجل يقوم الليل ويصوم النهار ويحج ويعتمر ويتصدق ويغزو في سبيل الله ويعود المريض ويصل الرحم ويتبع الجنائز ويقري الضيف - حتى عدّ هذه العشرة خصال - فما منزلته عند الله يوم القيامة؟ قال: إنما ثوابه يوم القيامة في كل ما كان منه في ذلك على قدر عقله.

٢. الظاهر زيادة «لاه»؛ ففي بعض المصادر الناقلة لهذا الحديث: ولا تمّ.

٣. روى الماوردي في باب فضل العقل من كتاب أدب الدنيا والدين (ص ٤) عن النبي ﷺ أنه قال: ما اكتسب المرء مثل عقل يهدي صاحبه إلى هدى، ويرده عن ردى.

وفي بغية الباحث للحارث بن أبي أسامة: (ص ٢٥٥، ح ٨٢١) حدثنا داود بن المحبر، ثنا عباد، عن زيد بن أسلم، عن أبيه، عن عمر: أن النبي ﷺ قال: ما اكتسب رجل ما اكتسب مثل فضل عقل يهدي صاحبه إلى هدى ويرده عن ردى، وماتمّ إيمان عبد ولا استقام دينه حتى يكمل عقله.

وفي المعجم الصغير للطبراني (ج ١، ص ٢٤١، ح ٤٦٧٤): حدثنا عبد الرحمن بن حاتم أبو زيد المرادي، حدثنا أصبغ بن الفرج، حدثنا عبد الرحمن بن زيد بن أسلم، عن أبيه، عن جده عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله ﷺ: ما اكتسب مكتسب مثل فضل علم يهدي صاحبه إلى هدى أو يرده عن ردى، ولا استقام دينه حتى يستقيم عمله، لا يروى عن عمر إلا بهذا الإسناد، تفرد به أصبغ.

وفي فيض القدير شرح الجامع الصغير: (ما اكتسب مكتسب مثل فضل علم يهدي صاحبه إلى هدى) كتنقوى وصبر وشكر ورجاء وخوف وزهد وقناعة وسخاء وحسن خلق وصدق وإخلاص وغير ذلك (ويرده عن ردى) كغل وحقد وحسد وغش وخيانة وكبر وبخل ومداهنة وطول أمل وقسوة قلب وقلة حياء ورحمة إلى غير ذلك (ولا استقام دينه حتى يستقيم عقله) هذا لفظ رواية الكبير، ولفظ رواية الصغير الذي عزي إليها المؤلف: «علمه بدل وعقله» كما قال المنذري، انتهى. وذلك بأن يعقل عن الله أمره ونهيه؛ لأن العقل منبع العلم وأسه، والعلم يجري منه مجرى الثمر من الشجر والنور من الشمس، والرؤية من العين، وكيف لا يشرف ما هو وسيلة للسعادة في الدارين؟ ولهذا ورد في خبر: إن لكل شيء دعامة، ودعامة المؤمن عقله، فيقدر عقله تكون عبادته، أما سمعت قول الفجار: «لو كنا نسمع أو نعقل

[٧.] عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: «أسس الدين على العقل، وما عبد [الله] إلا بالعقل، ألم تر إلى قول الله ﷻ وما أخبر عن إبراهيم قال: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ حتى بلغ إلى قوله: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾<sup>١</sup> قال: عزب بعقله الذي أراه الله أن الذي ولي مديراً، وأنها إنما تجري بأمر من أخلص العبادة له، فبذلك اتخذها الله خليلاً، والعقل عبد ربّه أقرب العباد إلى ربّه زلفى، وأرفعهم عنده درجة من جميع المجتهدين بغير عقل، والمثقال ذرة من عمل العاقل أفضل من اجتهاد الجاهل عمر الدنيا»<sup>٢</sup>.

[٨.] وبالإسناد يرفع به<sup>٣</sup> إلى عبد الله بن عمر<sup>٤</sup> قال: كنت جالساً عند النبي ﷺ / ٤ / فقال: يطلع من هذا الفج<sup>٥</sup> رجل يموت على غير ملتي - أو سنتي - ، فطلع معاوية<sup>٦</sup>.

« ما كنا في أصحاب السعير »، قال الماوردي: إن لكل فضيلة أساً، ولكل أدب ينبوعاً، وأش الفضائل وينبوع الأدب هو العقل، جعله الله للدين أصلاً وللدنيا عماداً، فأوجب التكليف بكماله، وجعل الدنيا مدبرة بأحكامه، وألف بين خلقه مع اختلاف زمانهم وتباين أغراضهم، وجعل ما تعبدهم قسمين: قسم وجب بالعقل فأكد بالشرع، وقسم جاز في العقل فأوجبه الشرع، فكان العقل عليهما معياراً. (فيض القدير شرح الجامع الصغير للمناوي، ج ٥، ص ٥٢٢، ح ٧٨٣٠).

١. سورة الانعام، الآية ٧٦-٧٩.

٢. لم نقف عليه.

٣. كذا في النسخة المخطوطة، ولعل الصحيح: يرفعه.

٤. في بعض المصادر الناقلة لهذا الحديث: عبد الله بن عمرو بن العاص.

٥. الفج: الطريق.

٦. في مناقب أمير المؤمنين ﷺ: لمحمد بن سليمان الكوفي (ج ٢، ص ٣١١، ح ٧٨٤) عن محمد بن سليمان قال: حدثنا إسحاق بن محمد بن إسحاق القاضي، قال: حدثنا عباد بن يعقوب، قال: أخبرنا نوح بن دراج، عن ليث، عن طاووس، عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: سمعت رسول الله ﷺ وسلم يقول: يطلع من هذا الفج رجل يموت على غير ملتي قال عبد الله: فاشفق أن يكون أبي، فطلع معاوية.

ومثله الحديث ٢٥٥ من فضائل أمير المؤمنين ﷺ من كتاب الفضائل، ص ١٨٢، ط قم. ورواه البلاذري بسندين في ترجمة معاوية من كتاب أنساب الأشراف: (ج ٢، الورقة ٧٥ / أ من مخطوطة تركيا) قال: حدثني عبد الله بن صالح، حدثني يحيى بن آدم، عن شريك، عن ليث، عن طاووس، عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنت جالساً عند النبي ﷺ فقال: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت يوم يموت على غير ملتي. قال عبد الله: وتركت أبي يلبس ثيابه، فخشيت أن يطلع، فطلع معاوية.

وحدثني إسحاق قال: حدثنا عبد الرزاق بن همام، أنبأنا معمر، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن عبد الله بن عمرو بن العاص فذكر مثله.

وفي شرح الأخبار للقاظمي النعمان المغربي (ج ٢، ص ١٢٧) بإسناده عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: كنا عند

[ ٩ . ] عن أبيان بن تغلب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه قال: خرج رسول الله ﷺ إلى بدر في ثلاث عشر خلت من شهر رمضان ورجع في أربع وعشرين، فلما انتهى إلى كراع الغميم<sup>١</sup> أبصر قوماً تذهب بهم رواحلهم لا يملكونها، فقال: ما هؤلاء؟ قالوا: يا رسول الله! أجهدهم الصوم، فدعا بقعب من ماء ثم نادى منادي رسول الله بالإفطار، فأفطر أقوام، وأقام أقوام على صومهم، فسموا أولئك: العصاة.<sup>٢</sup>

عن رسول الله ﷺ، فقال: سيطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت وهو على غير ملتي، فقال عبد الله: وكنت قد خلقت أبي وقد لبس ثيابه يريد أن يأتي رسول الله ﷺ، فكنت كحابس البول خوفاً من أن يكون هو الطالع، فطلع معاوية. ورواه العلامة المجلسي في بحار الأنوار (ج ٣٣، ص ١٩٠)، وفيه... فسمعتة يقول: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت حين يموت وهو على غير سنتي، فشق ذلك عليّ وتركت أبي يلبس ثيابه ويجيء، فطلع معاوية. وفي شرح الأخبار للفاضل النعمان المغربي (ج ٢، ص ١٤٧، ح ٤٥١) بإسناده عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنا عند رسول الله ﷺ، فقال: سيطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت وهو على غير ملتي، فقال عبد الله: وكنت قد خلقت أبي وقد لبس ثيابه يريد أن يأتي رسول الله ﷺ، فكنت كحابس البول خوفاً من أن يكون هو الطالع، فطلع معاوية.

وفي الغدير للشيخ الأميني (ج ١٠ ص ١٤١): إن رسول الله ﷺ قال: يطلع من هذا الفج رجل من أمتي يحشر على غير ملتي، فطلع معاوية. وفي لفظ ابن مزاحم: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت حين يموت على غير سنتي. وفي كتاب صفين (ص ٢٢٧) أخرجه الحافظ البلاذري في الجزء الأول من تاريخه الكبير قال: حدثني عبد الله بن صالح، حدثني يحيى بن آدم، عن شريك، عن ليث، عن طاووس، عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنت جالسا عند النبي ﷺ فقال: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت يوم يموت على غير ملتي، قال: وتركت أبي يلبس ثيابه، فخشيت أن يطلع، فطلع معاوية. وقال: وحدثني إسحاق قال: حدثنا عبد الرزاق بن همام، أنبأنا معمر، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنت جالسا... الخ.

قال العلامة السيد محمد المكي بن عزوز المغربي: الحديث الأول رجاله كلهم من رجال الصحيح حتى ليث فمن رجال مسلم، وهو ابن أبي سليم، وإن تكلم فيه لاختلاط وقع له في آخر أمره، فقد وثقه ابن معين وغيره كما أفاده الشوكاني، على أن التوهيم يرتفع بالسند الثاني الذي هو حديثي إسحاق... الخ؛ لأن الرواي فيه عن طاووس عبد الله ابنه لا ليث، والسند متين، والله الحمد.

١. كراع الأرض - بالضم - ناحيتها: ومنه كراع الغميم: طرفه وهو واد بين الحرمين على مرحلتين من مكة. وفي مراهد الاطلاع، ج ٣، ص ١١٥٣: كراع الغميم: موضع بالحجاز بين مكة والمدينة أمام عسفان بثمانية أميال، وهذا الكراع جبل أسود في طرف الجرة يمتد إليه.
  ٢. في الطرائف للسيد ابن طاووس الحسني (ص ٥٢٩)، عن كتاب الجمع بين الصحيحين في مسند عبد الله بن عباس، في جملة الحديث من المتفق عليه قال: خرج النبي ﷺ في رمضان إلى خيبر، والناس مختلفون فصائم ومفطر، فلما استوى على راحلته دعا بئانه من لبن أو ماء، فوضعه على راحلته - أو راحته، وفي رواية: حتى رأى الناس - ثم شرب وشرب الناس في رمضان، فقال المفطرون للصوم: أفطروا.
- ومن ذلك في كتاب الجمع بين الصحيحين أيضا في مسند جابر بن عبد الله الأنصاري أن النبي ﷺ خرج عام الفتح إلى

[ ١٠ . ] عن أبي الطيب يرفعه إلى النبي ﷺ قال: الخلق عباد الله، فأحب خلقه إليه أحبهم صنيعاً إلى عياله<sup>١</sup>.

[ ١١ . ] عن عبادة قال: أخبرنا علي، عن عبد الجبار، عن عمار الدهني قال: مرّ عليّ عليه السلام على ابن الأشعث<sup>٢</sup>، فقال لهم: يقتل رجل من ولدي هذا، في عصابة لا يجف عرق خيولهم حتى يردوا على محمّد ﷺ، قال: فمرّ عليه الحسن عليه السلام، / ٥ / فقالوا: هذا؟ قال: لا. فمرّ الحسين عليه السلام، فقالوا: هذا؟ قال: نعم<sup>٣</sup>.

[ ١٢ . ] وبالإسناد عن سعيد بن حكيم، عن محمّد بن خالد الصبي، عن إبراهيم،

جاء مكة في رمضان، فصام حتى بلغ كراع الغميم، فصام الناس، ثم دعا بقدر من ماء فرفعه حتى نظر الناس إليه ثم شرب، فقيل له بعد ذلك: إن بعض الناس قد صام، فقال: أولئك العصاة، وأولئك العصاة.

وروى الحديثين مسلم في صحيحه، ج ٢، ص ٧٨٥ و ٧٨٦.

وفي الصراط المستقيم لعلي بن يونس العاملي، ج ٣، ص ١٨٥: عن الجمع بين الصحيحين: «خرج النبي ﷺ إلى مكة في عشرة آلاف، فلما بلغ الكديد - وهو ماء بين عسفان وقديد - أفطر، وقد قال الترمذي: يؤخذ من أمر رسول الله بالآخر، وفيه خرج النبي ﷺ إلى خيبر في رمضان وفي الناس مفطر وصائم، فركب رحلته وشرب ليراه الناس فشرّبوا. وفيه عن جابر: «خرج النبي ﷺ إلى مكة عام الفتح في رمضان، فلما بلغ كراع الغميم دعا بقدر فرفعه ليراه الناس ثم شرب، فقيل: إن بعض الناس قد صام، فقال: أولئك العصاة.

وفيه أيضاً: إن النبي ﷺ خرج من المدينة ومعه عشرة آلاف، وذلك على رأس ثمانية ونصف من مقدمه المدينة، فسار بمن معه من المسلمين إلى مكة يصوم ويصومون، حتى إذا بلغ الكديد - وهو ماء بين عسفان وقديد - أفطر وأفطروا. وفي عوالي اللثالي لابن أبي جمهور الأحاسني، (ج ١، ص ٢٠٤)، عن جابر: أن النبي ﷺ خرج عام الفتح إلى مكة في رمضان فصام حتى بلغ كراع الغيم فصام الناس، ثم دعا بقدر من ماء، فرفعه حتى نظر الناس إليه، ثم شرب، فقيل بعد ذلك: إن بعض الناس قد صام! فقال: أولئك العصاة، وأولئك العصاة.

وفي بحار الأنوار، ج ١٢، ص ١٢٧: قال الباقر عليه السلام: خرج رسول الله ﷺ في غزوة الفتح فصام وصام الناس حتى نزل كراع الغميم فأمر بالإنظار، فأفطروا وأفطر الناس، وصام قوم فسّموا: العصاة؛ لأنهم صاموا.

١. في مكارم الأخلاق للشيخ الطبرسي (ص ٢١٧) قال النبي ﷺ: عيال الرجل أسراؤه، وأحب العباد إلى الله ﷻ أحسنهم صنيعاً إلى أسرته.

وفي بحار الأنوار (ج ٣٩، ص ١٦٠) قال النبي ﷺ: اطلبوا المعروف والفضل من رحماء أمتي تعيشوا في أكتافهم، والخلق كلهم عيال الله، وإن أحبهم إليه أنفعهم لخلقهم، وأحسنهم صنيعاً إلى عياله، وإن الخير كثير وقليل فاعله.

٢. كذا في النسخة المخطوطة، وفي بعض المصادر أن الإمام علي عليه السلام أخبر أباه الأشعث بن قيس بذلك، ورد ذلك في جملة روايات، منها: ما رواه الشيخ محمد مهدي الحائري في شجرة طوبى، ج ١ ص ٥٩؛ وفي مدينة المعاجز للسيد هاشم البحراني عليه السلام، ج ٣، ص ١٩٧.

٣. في شرح الأخبار للفاضل النعمان المغربي (ج ٣، ص ١٣٦، ح ١٠٧٨) عن أبي نعيم بإسناده عن كعب: أن علياً عليه السلام مرّ به وهو جالس مع قوم، فقال لهم: يقتل ولد لهذا في عصابة لا يجف عرق خيولهم حتى يردوا على محمّد ﷺ. فمر الحسن عليه السلام، فقالوا له: هو هذا يا أبا إسحاق؟ قال: لا. ثم مر الحسين عليه السلام، فقالوا له: هو هذا؟ قال: نعم، وهذا ما سمعه كعب من رسول الله ﷺ.

قال: «لو أتيت كنت في من قاتل الحسين عليه السلام، ثم أتيت بالمغفرة من ربي فأدخلت الجنة، لاستحييت من محمد أن أمر عليه فيراني».

[ ١٣ ] . وبالإسناد يرفعه إلى عبادة، عن داود بن أبي عوف، وسالم الأعور، عن إبراهيم النخعي، قال: «لولا البراءة والشهادة [كذا] لبرئت من عدو علي، وكفانا بالبغض براءة»<sup>١</sup>.

[ ١٤ ] . وعن عبادة عن أبي إسحاق، عن أبي جحيفة، قال: قال علي عليه السلام: «لأنفق<sup>٢</sup> على عشرة في<sup>٣</sup> اللواحب<sup>٤</sup> أحب إلي من عمرة»<sup>٥</sup>.

[ ١٥ ] . وعنه قال: «أكثرُوا تلاوة القرآن في بيوتكم، فإن البيت الذي يتلى فيه القرآن يتسع على أهله، ويكثر خيره، وتحضره الملائكة، وتزجر عنه الشياطين، وإن البيت الذي لا يتلى فيه القرآن يضيق على أهله، ويقل خيره، ولا تحضره الملائكة، ولا تزجر عنه الشياطين»<sup>٦</sup>.

[ ١٦ ] . عن عبادة، قال: «نوروا بيوتكم بذكر الله، واجعلوا البيوتكم نصيباً من صلاتكم، ولا

١ . لم تقف عليه.

٢ . كذا في المخطوطة، ولعل الصحيح: «لئن أنفق».

٣ . كذا في المخطوطة، ولعل الصحيح: «من».

٤ . في الصحاح: للجوهري، ج ١، ص ٢١٨: قد لحب الرجل، بالكسر، إذا أنحله الكبير. قال الشاعر:

عسجوز تسرجسي أن تكون فنية      وقد لحب الجنان واحدودب الظهر

ومثله في لسان العرب لابن منظور، ج ١، ص ٧٣٧؛ وفي تاج العروس للزبيدي، ج ١، ص ٤٦٩: اللاحب، وهو فاعل

بمعنى مفعول، أي ملحوب، والملحوب كمعظم، معطوف على اللاحب، أنشد ثعلب:

وقلص مقفورة الألباط      بسانت على ملحب أطاط

٥ . لم تقف عليه.

٦ . في المصنف: لابن أبي شيبة الكوفي (ج ١٧، ص ١٦٧): حدثنا عبدة عن أبي الزعراء، عن أبي الأحوص قال: سمعت

ابن مسعود يقول: إن أصفر البيوت الذي أصفر من كتاب الله. وحدثنا أبو معاوية، عن ليث، عن ابن سابط قال: إن

البيوت التي يقرأ فيها القرآن لتضيء لأهل السماء كما تضيء السماء لأهل الأرض. قال: وإن البيت الذي لا يقرأ

فيه القرآن ليضيق على أهله وتحضره الشياطين وتنفر منه الملائكة، وإن أصفر البيوت لبيت صفر من كتاب الله.

وحدثنا حسين بن علي عن زائدة، عن عبد العزيز بن رفيع، عن عبد الله بن عبيد بن عمير، قال: كان عبد الرحمن بن

عوف إذا دخل منزله قرأ في زواياه آية الكرسي. وحدثنا عفان قال: حدثنا سليمان بن المغيرة، قال: حدثنا ثابت، قال:

كان أبو هريرة يقول: البيت إذا تلى فيه كتاب الله اتسع بأهله، وكثر خيره، وحضرته الملائكة، وخرجت منه

الشياطين؛ والبيت الذي لم يتل فيه كتاب الله ضاق بأهله، وقل خيره، وتكبت عنه الملائكة، وحضره الشياطين.

وفي كز العمال للمتقي الهندي (ج ١٥، ص ٣٩٤، ح ٤١٥٢٤): نوروا بيوتكم ما استطعتم، فإن البيت الذي يقرأ فيه القرآن

يتسع على أهله، ويكثر خيره، وتحضره الملائكة، وتهجره الشياطين، وإن البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن ليضيق على

أهله، ويقل خيره، وتهجره الملائكة، وتحضره الشياطين. (أبو نعيم عن أنس وأبي هريرة معا).

تتخذوها قبوراً كما اتخذت اليهود والنصارى بيوتهم قبوراً؛ فَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ يَضِيءُ  
لَأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَضِيءُ النُّجُومُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ<sup>١</sup>.

[١٧]. وعنه عن عوف بن مالك الأشجعي، قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنَازَةِ  
رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ / ٦ / : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، وَاعْفُ لَهُ، وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ، وَاعْفُ  
عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نَزْلَهُ وَمَقْبَلَهُ، وَاعْسَلْهُ بِمَاءٍ وَثَلَجٍ وَيُرْدٍ، وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يَنْقَى الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ  
الدَّنَسِ، وَأَبْدَلْهُ بِدَارِهِ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ، وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ، وَهَذَا فَتْنَةُ الْقَبْرِ وَعَذَابُ النَّارِ. قَالَ  
عُوفٌ: فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي أَتَمَنَّى فِي مَقَامِي أَنْ أَكُونَ أَنَا الْمَيِّتَ مَكَانَ ذَلِكَ الْأَنْصَارِيِّ؛ لَمَا رَأَيْتُ  
مِنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ وَدَعَائِهِ لَهُ<sup>٢</sup>.

١. في المصنف لابن أبي شيبة الكوفي (ج ٧ ص ١٦٧): حدثنا أبو معاوية، عن ليث، عن ابن سابط قال: إن البيوت التي  
يقرا فيها القرآن لتضيء لأهل السماء كما تضيء لأهل الأرض. قال: - وإن البيت الذي لا يقرا فيه القرآن  
ليضيء على أهله، وتحضره الشياطين، وتفر منه الملائكة، وإن أصفر البيوت لبيت صفر من كتاب الله.

٢. في المصنف لابن أبي شيبة (ج ٣ ص ١٧٤): حدثنا زيد بن الحباب، قال: ثنا معاوية بن صالح، قال: حدثني حبيب بن  
عبيد الكلاعي، عن جبير بن نغير الحضرمي، عن عوف بن مالك الأشجعي، قال: «سمعت رسول الله ﷺ يقول على  
الميت: اللهم أغفر له وارحمه وعافه وأغفر له وأوسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من  
الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، اللهم أبدله داراً خيراً من داره، وزوجاً خيراً من زوجته، وأهلاً خيراً من  
أهله، وأدخله الجنة، ونجّه من النار، أو قال: وقه عذاب القبر، حتى تمنيت أن أكون هو».

وفي السنن الكبرى للسناني (ج ١، ص ٦٤٢، ح ٢١١٠): أنبأ أحمد بن عمرو بن السرح، عن ابن وهب قال: أخبرني  
عمرو بن الحارث عن أبي حمزة بن سليم، عن عبد الرحمن بن جبير، عن أبيه، عن عوف بن مالك قال: سمعت رسول  
الله ﷺ صلى على جنازة فقال: اللهم اغفر له وارحمه واعف عنه وعافه وأكرم نزه، ووسع مدخله، واغسله بماء /  
ص ٦٤٣ / وثلج ويرد، ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، وأبدله داراً خيراً من داره، وأهلاً خيراً  
من أهله، وزوجاً خيراً من زوجته، ووقه فتنة وعذاب القبر. قال عوف: فتمنيت أن لو كنت الميت لدعاء رسول  
الله ﷺ لذلك الميت».

وفي ح ٢١١١: أنبأ هارون بن عبد الله قال: حدثنا معن، قال: حدثنا معاوية بن صالح، عن حبيب بن عبيد الكلاعي، عن  
جبير بن نغير الحضرمي، قال: سمعت عوف بن مالك الأشجعي يقول: سمعت رسول الله ﷺ يصلي على ميت  
فسمعت من دعائه وهو يقول: اللهم اغفر له وارحمه وعافه وأغفر له وأوسع مدخله، واغسله بالماء  
والثلج والبرد، ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الأبيض من الدنس، وأبدله داراً خيراً من داره، وأهلاً خيراً من أهله،  
وزوجاً خيراً من زوجته، وأدخله الجنة ونجّه من النار، أو قال: أعذه من عذاب القبر».

وفي المتقى من السنن المستدرة لابن الجارود النيسابوري (ص ١٤٠، ح ٥٣٨): حدثنا بحر بن نصر، قال: ثنا ابن وهب،  
قال: ثني معاوية عن حبيب بن عبيد، سمع جبير بن نغير الحضرمي يقول: سمعت عوف بن مالك الأشجعي يقول:  
صلى رسول الله ﷺ على جنازة فحفظت من دعائه وهو يقول: اللهم اغفر له وارحمه وعافه وأغفر له، وأوسع مدخله،  
واغسله بالماء والثلج والبرد، ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الأبيض من الدنس، وأبدله داراً خيراً

[ ١٨ ] . عبادة، عن الواسطي، عن سفيان بن حسين قال: كان رسول الله ﷺ جالس وعنده جبريل، فأقبل أبو ذر، فقال جبريل: يا رسول الله هذا أبو ذر قد أقبل . قال: يا جبريل، وهل تعرفه؟ قال: هو في السماء أعرف منه في الأرض<sup>١</sup> .

[ ١٩ ] . عن المحاربي، عن جرير، عن الضحاك، في قوله: ﴿رَجَالٌ لَا تُلَهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾<sup>٢</sup> قال: هم في أسواقهم يبيعون ويشترون، فإذا جاء وقت الصلاة لم يلهمم بيع ولا شريء عن الصلاة ﴿فِي بُيُوتٍ أُنذِرَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾<sup>٣</sup> .

[ ٢٠ ] . عبادة، عن جعفر بن برقان، عن زياد بن الجراح، عن عمران بن ميمون، قال: قال رسول الله ﷺ برجل وهو يعظه: اغتنم خمساً قبل خمس: شبابك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وغناك قبل فقرك، وفراغك قبل شغلك، / ٧ / وحياتك قبل موتك<sup>٥</sup> .

«من داره، وأهلاخيراً من أهله، وزوجاً خيراً من زوجته، وأدخله الجنة، وأعذه من عذاب القبر، حتى تمنيت أن لو كنت أنا ذلك الميت» .

وفي مستند الشاميين: للطبراني (ج ٣، ص ١٨٢، ح ٢٠٣٧): وبه عن حبيب بن عبيد، عن جبير قال: سمعت عوف بن مالك يقول: «صلى رسول الله ﷺ على جنازة، فحفظت من دعائه وهو يقول: اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه وأكرم نزله ووسع مدخله، وأغسله بالماء والثلج والبرد، ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، وأبدله داراً خيراً من داره، وأهلاً خيراً من أهله، وزوجاً خيراً من زوجته، وأدخله الجنة، وأعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار حتى تمنيت أن أكون أنا ذلك الميت» .

وفي ح ٢٠٣٨: حدثنا بكر بن سهل، ثنا عبد الله بن صالح، حدثني معاوية بن صالح، عن عبد الرحمن بن جبير بن نفير، عن أبيه، عن عوف بن مالك، عن النبي ﷺ بنحو هذا الحديث .  
١ . لم نقف عليه .

٢ . سورة النور، الآية ٣٧ .

٣ . سورة النور، الآية ٣٦ .

٤ . لم نقف عليه .

٥ . في الأمالي للشيخ الطوسي (ص ٥٢٥): حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي ؑ قال: أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال: حدثنا رجاء بن يحيى بن الحسين العبرتاني الكاتب سنة أربع عشرة وثلاثمائة وفيها مات. قال: حدثنا محمد بن الحسن بن شمون، قال: حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصبغ، عن الفضيل بن يسار، عن وهب بن عبد الله بن أبي ديب الهناتي، قال: حدثني أبو حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه أبي الأسود، قال: «قدمت الربرة فدخلت على أبي ذر جندب بن جنادة فحدثني أبو ذر، قال: دخلت ذات يوم في صدر نهار على رسول الله ﷺ في مسجده، فلم أر في المسجد أحداً من الناس إلا رسول الله ﷺ، وعلي ﷺ إلى جانبه جالس، فاغتنمت خلوة المسجد فقلت: يا رسول الله، بأبي أنت وأمي، أوصني بوصية يتغنني الله بها . فقال: نعم، وأكرم بك يا بأذر، إنك



- [ ٢١ . ] عن القاضي أبي عبد الله، عن سعاد<sup>١</sup> بن سليمان، عن أبي وائل، عن سلمان قال: إذا توضأ الرجل المسلم اجتمعت الخطايا فوق رأسه، فإذا قام إلى الصلاة تحاتت<sup>٢</sup> عنه [خطاياها]<sup>٣</sup> كتحات ورق الشجر<sup>٤</sup>.
- [ ٢٢ . ] وبالإسناد عن أبي هريرة قال: أدركت سبعين من أهل الصفة، ما منهم رجل له ثوبان، ما هو إلا ثوب ثوب، إن الرجل منهم ليسجد فيضم عليه ثوبه من خلفه مخافة أن تبدو عورته<sup>٥</sup>.

من أهل البيت، وإني موصيك بوصية إذا حفظتها فإنها جامعة لطرق الخير - إلى أن قال - : يا بأذر، اغتتم خمساً قبل خمس: شياك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وغناك قبل فقرك، وفراغك قبل شغلك، وحياتك قبل موتك. وفي مشكاة الأنوار لعلي الطبرسي (ص ٢٩٨): وقال عليه السلام: اغتتم خمساً قبل خمس: شياك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وفراغك قبل شغلك، وحياتك قبل موتك، وغناك قبل فقرك.

١. في بعض المصادر الناقلة لهذا الحديث: سعد.

٢. في النهاية: تحاتت عنه ذنوبه أي تساقطت.

٣. من بعض المصادر الناقلة لهذا الحديث.

٤. في كنز العمال للمتقي الهندي (ج ٧، ص ٣٠٤، ح ١٨٩٩٥ و ١٨٩٩٦): إن العبد إذا توضأ ففلس يديه خرجت خطايا من يديه، فإذا مضمض واستنثر خرجت خطايا من أطراف فمه، فإذا غسل وجهه خرجت خطايا من وجهه، فإذا غسل من ذراعيه، ومسح برأسه خرجت خطايا من رجليه، فإذا قام إلى الصلاة، وكان هواه وقلبه ووجهه وكله إلى الله، انصرف كما ولدته أمه. (طب ك عن عمرو بن عيسى).

وأيضاً: إن العبد إذا توضأ فحسن الوضوء، ثم صلى فأحسن الصلاة، تحاتت عنه ذنوبه كما يتحات ورق هذه الشجرة. (طب عن سلمان).

وفي كتاب الأربعين للحسن بن سفيان النسوي (ص ٥٩): أخبرنا الحسن، ثنا قتيبة بن سعيد، عن مالك بن أنس، عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن عبد الله الصنابحي: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إذا توضأ العبد المؤمن فمضمض خرجت الخطايا من فيه، فإذا استنثر خرجت الخطايا من أنفه، فإذا غسل وجهه خرجت الخطايا من وجهه حتى تخرج من تحت أشفار عينيه، فإذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه حتى تخرج من تحت أظفار يديه، فإذا مسح برأسه خرجت الخطايا من رأسه حتى تخرج من أذنيه، فإذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى تخرج من تحت أظفار رجليه. قال: ثم كان مشيه إلى المسجد وصلاته ناقلة له.

وفي الأمالي للشيخ الطوسي (ص ١٦٧): أخبرنا محمد بن محمد، قال: حدثني أبو حفص عمر بن محمد بن علي ابن الزيات، قال: أخبرني أبو عبد الله الحسين بن يحيى بن العباس التمار، قال: حدثنا الحسن بن عبيد الله، قال: حدثنا يزيد بن هارون، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن علي بن زيد، عن أبي عثمان، قال: كنا مع سلمان الفارسي رضي الله عنه تحت شجرة فأخذ غصناً منها، فنفضه فتساقط ورقه، فقال: ألا تسألوني عما صنعت؟ قلنا: خبرنا، فقال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في ظل شجرة فأخذ غصناً منها، فنفضه فتساقط ورقه، فقال: ألا تسألوني عما صنعت؟ قلنا: أخبرنا يا رسول الله. قال: إن العبد المسلم إذا قام إلى الصلاة تحاتت عنه خطايا، كما تحاتت ورق هذه الشجرة.

٥. في المصنف لابن أبي شيبة الكوفي (ج ١، ص ٣٤٨، ح ٣٣): حدثنا وكيع قال: حدثنا فضيل بن غزوان، عن أبي حازم،

[ ٢٣ ] . وبالإسناد عن الحسن بن جعفر بن مدار، عن إسماعيل بن أبان، عن عبد الله بن شداد بن الهاد، عن ابن عباس، قال: لقد كانت لعلي عليه السلام ثمانية عشر منقبة، أو كانت له ثلاثة عشر مقاماً، ما هي لأحد من هذه الأمة<sup>١</sup>.

[ ٢٤ ] . قال: أخبرنا إسماعيل بن عباد، عن بدر بن محمود بن أبي جسر الأنصاري، عن داود بن حصين، عن أبي رافع مولى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من لم يعرف حق عترتي من الأنصار والعرب فهو لأحد ثلاث: إما منافق، وإما لزيّنة، وإما امرؤ حملت به أمّه على غير طهر<sup>٢</sup>.

عن أبي هريرة قال: «رأيت سبعين من أهل الصفة في ثوب ثوب، فمنهم من يبلغ ركبتيه، ومنهم من هو أسفل من ذلك؛ فإذا ركع قبض عليه مخافة أن تبدو عورته».

وفي رياض الصالحين ليحيى بن شرف النووي (ص ٢٦٤): عن أبي هريرة قال: «لقد رأيت سبعين من أهل الصفة ما منهم رجل عليه رداء، إما إزار وإما كساء، قد ربطوا في أعناقهم. فمنها ما يبلغ نصف الساقين، ومنها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية أن ترى عورته». (رواه البخاري).

وفي ص ٢٧٧، ح ٥٠٦: وعن أبي هريرة قال: «لقد رأيت سبعين من أهل الصفة ما منهم رجل عليه رداء، إما إزار وإما كساء قد ربطوا في أعناقهم، منها ما يبلغ نصف الساقين، ومنها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية أن ترى عورته». (رواه البخاري).

١ . في مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب (ج ١، ص ٢٨٨)، بإسناده عن ابن عباس قال: لقد كانت لعلي عليه السلام ثمانية عشر منقبة، أو كانت له ثلاثة عشر مقاماً، ما هي لأحد من هذه الأمة.

وفي البحار (ج ٤٠، ص ٣٤) بإسناده عن الفضائل عن العكبري قال عبد الله بن شداد بن الهاد: قال ابن عباس: «كان لعلي عليه السلام ثمانية عشر منقبة ما كانت لأحد في هذه الأمة مثله». ابن بطّة في الإبانة عن عبد الرزاق، عن أبيه قال: فضل علي بن أبي طالب على أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمنّة منقبة وشاركهم في مناقبهم.

وفي مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، (ج ١، ص ٢٨٨) عن الفضائل عن العكبري قال عبد الله بن شداد بن الهاد قال ابن عباس: كان لعلي ثمانية عشر منقبة ما كانت لأحد في هذه الأمة مثله. ورواه الطبراني في المعجم الأوسط (ج ٨، ص ٢١٢) قال: حدثنا موسى بن أبي حصين قال: نا جعفر بن مروان السمرقي قال: نا حفص بن راشد الحميري، عن إسرائيل، عن حكيم بن جبير، عن مجاهد، عن ابن عباس قال: «كانت لعلي بن أبي طالب ثمانية عشر منقبة [ لو ] لم يكن له إلا واحدة منها لنجى بها، ولقد كانت له ثلاثة عشر منقبة ما كانت لأحد من هذه الأمة». لم يرو هذا الحديث عن حكيم بن جبير إلا إسرائيل، ولا عن إسرائيل إلا حفص بن راشد، تفرد به: جعفر بن مروان السمرقي.

٢ . في الفصول المهمة في أصول الأئمة للحر العاملي (ج ٣ ص ٢٩١) عن الخصال، عن الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أبي نصر البغدادي، عن محمد بن جعفر الأحمر، عن إسماعيل بن عباس، عن داود بن الحسن، عن أبي رافع، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من لم يحب عترتي فهو لأحد ثلاث: إما منافق، وإما لزيّنة، وإما امرؤ حملت به أمّه في غير طهر. انظر: الخصال، ج ١، ص ١١٠، باب ٣، ح ٨٢: الوسائل، ج ٢، ص ٣١٩، ح ٩: البحار، ج ٢٧، ص ١٤٧، كتاب الإمامة، باب أن جهم علامة طيب الولادة، ح ٨ وفي الخصال: الحسن بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن أبي نصر، وفيه: للزيّنة. وفي الحجريّة: إما منافق، وإما لزيّنة، وإما امرؤ حملت به أمّه

- [ ٢٥ ] . وعنه بالإسناد عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاث من كن فيه فليس مني ولست منه: بغض علي بن أبي طالب عليه السلام / ٨ /، ونصب حرب أهل بيتي<sup>١</sup>، ومن قال: الإيمان كلام [ بلا عمل ]<sup>٢</sup> [ ٢٦ ] . وعنه بالإسناد عن الحسن بن علي عليه السلام، قال: قال: مادمت عين عبد فينا دمة، ولا قطرت عين عبد فينا قطرة، الأبواه الله بها في الجنة أحقاباً<sup>٣</sup> .

١. في غير طهر؛ وفي الغدير للشيخ الأميني، ج ٤، ص ٣٢٣ عن الصواعق لابن حجر ص ١٠٣ و ١٢٩؛ والفصول المهمة، ص ١١؛ والشرف المؤيد مثله.

٢. وفي كتاب الإمام علي لأحمد الرحمانى الهمداني (ص ١٥٩) عن يتاييع المودة (ج ٢، ص ٧٠ و ١٢٩) بإسناده عن النبي ﷺ: من لم يعرف حق عترتي من الأنصار والعرب فهو لإحدى الثلاث: إمامنا، وإمامنا ولدزنيّة، وإمامنا امرؤ حملت به أمه في غير طهر.

٣. في رواية ابن عساکر: ... ونصب أهل بيتي، ومن قال: الإيمان كلام.

٤. ما بين المعقوفين لم يرد في المخطوطة، وهو مقصود من الكلام قطعاً، وورد في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام: لمحمد بن سليمان الكوفي (ج ٢ ص ٤٧٣)، وقد وضع فيه كاتب الأصل عليه السلام حرف «ه» فوق عبارة: «بلا عمل».

٥. في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن سليمان الكوفي (ج ٢ ص ٤٧٣) عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاث من كن فيه فليس مني ولأنامنه: من بغض علياً، ونصب حرباً لأهل بيتي، ومن قال: الإيمان كلام [ بلا عمل ] . وفي كتاب الأربعة لمحمد طاهر القمي الشيرازي، ص ٤٦٩: روى الترمذي عن جابر، قال رسول الله ﷺ: ثلاث من كن فيه فليس مني ولأنامنه: بغض علي، وبغض أهل بيتي، ومن قال: الإيمان قول بلا عمل وانظر أيضاً مقتل الحسين عليه السلام ج ٢ ص ٩٧؛ وإحفاق الحق، ج ٦، ص ٤٣٨، و ج ٩، ص ٤٨٥.

٦. وفي كنز العمال (ج ١١، ص ٦٢٣، ح ٣٣٠٣١): ثلاث من كن فيه فليس مني ولأنامنه: بغض علي، ونصب أهل بيتي، ومن قال: الإيمان كلام. (الدليمي عن جابر).

٧. الأحقاب جمع: الحقب، وهو كناية عن الدوام، قال الفيروزآبادي: الحقبه - بالكسر - من الدهر مدة لا وقت لها، والسنة والجمع كعنب وجوب، والحقب - بالضم وبضمين - ثمانون سنة أو أكثر، والدهر والسنة والسنون، والجمع: أحقاب وأحقب.

٨. في شرح الأخبار (ج ٣، ص ٤٥٤) عن يحيى بن علاء، عن أنبان، قال: سمعت جعفر بن محمد عليه السلام يقول: من دعت عيناه فينا دمة، أو قطرت قطرة فينا، بأواه الله بها في الجنة أضغافاً.

٩. وفي الأمالي للشيخ المفيد (ص ٣٤٠): أخبرني أبو عمرو عثمان بن أحمد الدقاق إجازة قال: أخبرنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنا أحمد بن يحيى الأودي، قال: حدثنا مخول بن إبراهيم، عن الربيع بن العنذر، عن أبيه، عن الحسين بن علي عليه السلام قال: ما من عبد قطرت عيناه فينا قطرة، أو دمت عيناه فينا دمة إلا بأواه الله بها في الجنة حقياً. قال: أحمد بن يحيى الأودي: فرأيت الحسين بن علي عليه السلام في المنام، فقلت: حدثني مخول بن إبراهيم، عن الربيع بن العنذر، عن أبيه، عنك أنك قلت: ما من عبد قطرت عيناه فينا قطرة، أو دمت عيناه فينا دمة إلا بأواه الله بها في الجنة حقياً؟ قال: نعم. قلت: سقط الإسناد بيني وبينك. ونقله الشيخ عبد الله البحراني في العوالم تاريخ الإمام الحسين عليه السلام، (ص ٥٢٤) عن مجالس المفيد وأمالي الطوسي، عن أبي عمرو عثمان الدقاق، وفي العمدة لابن البطريق (ص ٢٩٦) قال: كان

[٢٧]. وعنه عليه السلام بالإسناد عن إسحاق الزبيدي، قال: «قلت لأبي سعيد الخدري: [هل] كُنْتُ شَهِدْتُ بَدْرًا؟ قال: نعم. فقلت له: حدثني ببعض ما سمعت من النبي صلى الله عليه وآله؟ فقال: أَحَدْتُكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مَرَضَ مَرَضَةً، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَأَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ وَحَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا رَأَتْ ضَعْفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله اسْتَعْبَرْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: يَا بِنْتَهُ مَا يَبْكُكِ؟ قَالَتْ: مَخَافَةُ الضَّيْعَةِ بِعَدِّكَ. فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتَهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ وَلَمْ يَغْيِبُوا عَنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ، فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ، فَاصْطَفَاهُ رَسُولًا رَحِمَهُ عَلَى خَلْقِهِ، ثُمَّ أَطْلَعَ ثَانِيَةً، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ، فَاصْطَفَاهُ وَاتَّخَذَهُ حِجَّةً عَلَى خَلْقِهِ، وَأَمْرَنِي فَرَوَّجْتُكَ إِيَّاهُ وَاتَّخَذْتَهُ وَصِيًّا قَائِمًا بِأَمْرِي مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ: يَا بِنْتَهُ، أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ كَرَامَتِكَ عَلَى اللَّهِ أَنَّ زَوْجَكَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَقْدَمُهُمْ سَلْمًا؟ ٩ /، يَا بِنْتَهُ، إِنَّ لِبَعْلِكَ مَنَاقِبَ اخْتَصَّهَا اللَّهُ بِهَا: إِيْمَانَهُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَعِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ، وَزَوْجَتَهُ، وَسِبْطَاهُ: الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ، وَأَمْرَهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهْيَهُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَقَضَاؤَهُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ. يَا بِنْتَهُ، إِنَّا أُعْطِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطَاهَا أَحَدٌ قَبْلَنَا: إِنَّ نَبِيَّنَا خَيْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَوَصِيْنَا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ، وَهُوَ بَعْلُكَ، وَشَهِيدُنَا خَيْرَ الشَّهَدَاءِ ٢ وَهُوَ عَمُّ أَبِيكَ ٣، وَمَتَا مِنْ لَهْ جَنَاحَانِ خَضِيْبَانِ يَطِيرُ بِهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّكَ جَعْفَرُ، وَمَتَا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ، وَمَتَا مَهْدِيَّ الْأُمَّةِ الَّذِي يَصَلِّيْ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، مِنْ وَلَدِ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ عليه السلام». ٤

١. حسين بن علي عليه السلام يقول: من دمعت عيناه فينادمعة أو قطرت عيناه فيناقطرة، بوأه الله عز وجل الجنة.

وفي ذخائر العقبي لمحج الدين الطبري (ص ١٩) نقلًا عن أحمد في المناقب عن الربيع بن مندر عن أبيه قال: كان حسين بن علي عليه السلام ما يقول: من دمعت عيناه فينادمعة، أو قطرت عيناه فيناقطرة، آتاه الله صلى الله عليه وآله الجنة.

٢. لعل المراد خير الشهداء الذين استشهدوا في عصر رسول الله صلى الله عليه وآله، أو المراد غير المعصومين عليهم السلام، وإلا فخير الشهداء مطلقاً هو الإمام الحسين بن علي عليه السلام.

٣. في المخطوطة ظاهراً: ابنيك.

٤. في العمدة لابن الطبريق (ص ٢٤٧، ح ٤٢٣)، بإسناده، قال: أخبرنا أبو غالب: محمد بن أحمد بن سهل النحوي اذناً أنّ أبا الفتح محمد بن الحسن البغدادي حدثهم قال: قرأ على أبي محمد جعفر بن نصير الخلدني وأنا أسمع قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن سليمان قال: حدثنا محمد بن مرزوق، قال: حدثنا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن عباية بن ربيعي، عن أبي أيوب الأنصاري: أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرض مرضة، فدخلت عليه فاطمة عليها السلام تعودته وهو ناقه من مرضه فلما رأت ما برسول الله صلى الله عليه وآله من الجهد والضعف خفتها العبرة حتى جرت دمعتها، فقال لها: يا فاطمة، إن الله صلى الله عليه وآله أطلع إلى الأرض فاختار منها أباك فبعثه نبياً، ثم أطلع إليها الثانية فاختار منها بعلك، فأوحى إليّ فأنكحته واتخذته وصياً، أما علمت - يا فاطمة - أن لكرامة الله إياك وزوجك أعظمهم حلماً وأعلمهم علماً وأقدمهم

[ ٢٨ . ] وبالإسناد عن الشيخ الأجل أبو عبد الله الحسين بن الطحال المقدادي رحمة الله عليه، يرفعه قال: سئل الشيخ عليه السلام عن قوله تعالى: «يَوْمَ يَغْضُظُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»؟ قال: يعني الأول «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»؟ فقال: السبيل أمير المؤمنين صلوات الله عليه وآله «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا» الثاني «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» ٣. ٢

[ ٢٩ . ] وفي قوله سبحانه وتعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»... الآية ٤، روي عن الصادق عليه السلام / ١٠ / أنه قال: المشكاة عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، والمصباح رسول الله صلى الله عليه وآله والمصباح فاطمة عليها السلام، ثم نعمتها الله فقال: «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» فكذلك سميت الزهراء عليها السلام، قال: «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ الشجرة رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم نعمته فقال تعالى: «مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٌ»، فشبّه ما يظهر من العلم بالزيت الذي يخرج من الزيتون، ثم قال: «لَا شَرْقِيَّةٌ» يريد به: ليس بنصراني «وَلَا غَرْبِيَّةٌ» يريد به: ليس يهودي يصلّي إلى المغرب، ثم قال: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» يكاد علمه يضطر النفوس إلى ثبوته «وَلَوْ لَمْ تَمْسُسْهُ نَارٌ» يريد به: وان لم يفصح عن

سما، فسرت بذلك فاطمة عليها السلام واستبشرت، ثم قال لها عليها السلام رسول الله صلى الله عليه وآله: يا فاطمة، لعلّي ثمانية أضراس ثواقب: إيمان بالله ورسوله، وحكمة، وتزويجه فاطمة، وسبطاه الحسن والحسين، وأمره بالمعروف ونهيه عن المنكر وقضائه بكتاب الله صلى الله عليه وآله. يا فاطمة، إنا أهل البيت أعطينا سبع خصال لم يعطها أحد من الأولين والآخرين قبلنا. أوقال: ولا يدركها أحد من الآخرين غيرنا، نبينا أفضل الأنبياء وهو أبوك صلى الله عليه وآله، ووصينا خير الأوصياء وهو بعلمك، وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عم أبيك، ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث يشاء وهو جعفر ابن عمك، ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابنك، ومنا والذي نفسي بيده مهدي هذه الأمة.

وورد الحديث في كتاب الأريعيين لمحمد طاهر القمي الشيرازي (ص ٥٠). وفي حلية الأبرار للسيد هاشم البحراني (ج ٢، ص ٢٠٤). وفي بحار الأنوار للعلامة المجلسي (ج ٨٣، ص ١٠). وفي كتاب الأريعيين للشيخ الماحوزي (ص ١٨٨).

١. سورة الفرقان، الآية ٢٥.

٢. سورة الفرقان، الآية ٢٨ و ٢٩.

٣. بحار الأنوار (ج ٤٢، ص ١٩)؛ كثر القوائد للكرجكي (ص ١٩٢).

وانظر: تفسير البرهان، ج ٣، ص ١٦٢، ج ٤؛ وقد مر الحديث في البحار، ج ٢٤، ص ١٨، ج ٣١؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ٣٧٤ - ٣٧٥، ج ٩، ولا حظ بنية روايات الباب هناك، وقد سلف من المصنف عليه السلام في البحار، ج ٢٤، ص ١٩، ج ٣؛ وقد حكاه في تفسير البرهان، ج ٣، ص ١٦٢، ج ٥.

٤. سورة النور، الآية ٣٥.

نفسه، ثم قال ﷺ: «نُورٌ عَلَى نُورٍ» يريد به: فضلاً على فضل، وبيان على بيان، ويرهان بعضد برهان «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» يريد: يهدي الله إلى ولاية رسوله وأهل بيته من يشاء «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَليمٌ» يريد به: إن ما ذكره من هذه القضية مثل ما تبه به على فضل آل محمد ﷺ، ولم يعن شجرة نابتة على ما يظن الجاهل<sup>١</sup>.

[٣٠] و [٣١]. وروى الشيخ ﷺ في قول النبي ﷺ: حُبِّي حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وبغض عليٍّ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ<sup>٢</sup>، فقال في هذا الخبر: والقول في وجهه خمسة

١. في بحار الأنوار (ج ٤، ص ٢٣): «قال الطبرسي ﷺ: اختلف في هذا التشبيه والمشبّه به على أقوال: أحدها أنه مثل ضربه الله لنبيه محمد ﷺ فالمشكاة صدره، والزجاجة قلبه، والمصباح فيه النبوة، «لا شرقية ولا غربية» أي لا يهودية ولا نصرانية، «يوقد من شجرة مباركة» يعني شجرة النبوة وهي إبراهيم، يكاد نور محمد يتبين ولو لم يتكلم به كما أن ذلك الزيت يكاد يضيء «ولو لم تمسه نار» أي تصيبه النار. وقيل: إن المشكاة إبراهيم، والزجاجة إسماعيل، والمصباح محمد، كما سمي سراجاً في موضع آخر «من شجرة مباركة» يعني إبراهيم؛ لأن أكثر الأنبياء من صلبه «لا شرقية ولا غربية» لا نصرانية ولا يهودية، لأن النصارى تصلي إلى المشرق، واليهود تصلي إلى المغرب «يكاد زيتها يضيء» أي يكاد محاسن محمد تظهر قبل أن يوحى إليه «نور على نور» أي نبي من نسل نبي. وقيل: إن المشكاة عبد المطلب، والزجاجة عبد الله، والمصباح هو النبي ﷺ «لا شرقية ولا غربية» بل مكة؛ لأن مكة وسط الدنيا. وروى عن الرضا عليه السلام أنه قال: نحن المشكاة، والمصباح محمد ﷺ يهدي الله لولا يتنامن أحب».

ومثله في نور البراهين للسيد نعمة الله الجزائري (ج ١، ص ٤٠١) عن الطبرسي طاب ثراه.

٢. في الأربعون حديثاً للمتجرب الدين بن بابويه (ص ٤٤، ح ١٩): أنا أبو زرعة عبد الكريم بن إسحاق بن سهلويه، بقرائي عليه: أنا أبو القاسم عبد الرحمن بن الحسن بن عليك: أنا أبو سعد أحمد بن محمد بن حفص الماليني الحافظ، أخيراً أبو الحسن أحمد بن علي بن أحمد الرفاء، نا أبو عروبة الحسين بن محمد بن مودود، نا المسيب بن واضح، نا ثعبة بن الوليد، عن ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن معاذ بن جبل، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة.

وفي مناقب آل أبي طالب (ج ٣، ص ٢): عن أبي تراب في المحدثات والخوارزمي في الأربعين بإسنادهما عن أنس والدليمي في الفردوس عن معاذ وجماعة عن ابن عمر: قال النبي ﷺ: حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة. قال الشاعر:

وقد أنت الرواية في حديث  
بأن محبة الهادي علي  
وليس تضر سيئة بخلق

صحيح عن ثقات محدثينا  
أجمل تجارة للتاجرينا  
يكون بها من المتخلفينا

وفي الفضائل لثاذان بن جبرئيل القمي (ص ٩٦): في خبر عن عبد الله بن عباس أنه قال: قال رسول الله ﷺ: حب علي حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة.

وفي الصراط المستقيم لعلي بن بونس العمالي (ج ١، ص ١٩٦) روي عن النبي ﷺ أنه قال: يا علي، حبك حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضك سيئة لا تنفع معها حسنة.

وفي عوالي اللالي (ج ٤، ص ٨٦) قال ﷺ: حب علي حسنة لا تضر معها سيئة، وبغض علي سيئة لا تنفع معها حسنة.

أوجه:

١١ / أحدها: أن من أحب علياً وتولاه ثم اقتصرت الآثام لغلبة شهوته وميل طباعه؛ بأنه لا يخرج من الدنيا إلا على أحد الوجهين:  
إما أن يوفقه الله - سبحانه وتعالى - لتوبة يكفر عنه سيئاته التي اقترفها؛ جزاء له

وفي كتاب الأربعمين لمحمد طاهر القمي الشيرازي (ص ٤٤٦) وفي شرح اللالكاني عن زيد بن أرقم: «كنا نعرفهم ببغض علي وولده». وفي فردوس الأخبار للدليمي عن النبي ﷺ: «يا علي حبك حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضك سيئة لا ينفع معها حسنة». وقال في الصراط المستقيم: ذكره الخوارزمي في الأربعمين.  
وفي بحار الأنوار (ج ٩٣، ص ٢٤٨) عن كشف الغمة (ص ٢٨) من كتاب الفردوس عن معاذ عن النبي ﷺ قال: حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة.  
وفي بحار الأنوار (ج ٩٣، ص ٢٥٦) عن أبي تراب في الحدائق والخوارزمي في الأربعمين بإسنادهما عن أنس، والدليمي في الفردوس عن معاذ، وجماعة عن ابن عمر قال النبي ﷺ: «حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة».

وفي بحار الأنوار (ج ٩٣، ص ٢٦٦) عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: «حب علي بن أبي طالب يحرق الذنوب كما تحرق النار الحطب». وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: «حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة».

وفي بحار الأنوار (ج ٩٣، ص ٣٠٤) عن معاذ عنه ﷺ قال: حب علي بن أبي طالب حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة.  
ومن كتاب الفردوس عن معاذ، عن النبي ﷺ: حب علي حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة.  
راجع مصادر الحديث إحقاق الحق، ج ٧، ص ٢٥٧-٢٥٩، ج ١٧، ص ٢٢٣-٢٢٤، البحار، ج ٤٨، ص ١١٤-١١٥، ح ٣٣؛ صحيح الترمذي، ج ٥، ص ٦٠١، رقم ٣٧٣٤؛ صحيح الترمذي، ج ٥، ص ٥٩٣، رقم ٣٧١٧؛ الفصول المهمة، ص ١٢٥-١٢٦؛ الصراط المستقيم، ج ١، ص ١٩٤؛ فردوس الأخبار، ج ٢، ص ٢٢٧، رقم ٢٥٢٧؛ يتابع المودة، ص ١٢٥، ط اسلايمول؛ ورواه ابن شاذان في المائة منقبة، المنقبة ٨٨؛ وعنه البحار، ج ٢٦، ص ٣٢٩، ح ٢٢؛ غاية المرام، ص ١٩، ح ٢١ و ص ٥٨٧، ح ٨٩؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٩٣ و ١٣٧؛ إرشاد القلوب، ص ٢٣٤، البحار، ج ٣٩، ص ٣٠٤، ضمن ح ١١٨؛ الخوارزمي في المناقب، ٣٤ بالإسناد إلى أنس؛ وعنه مصباح الأنوار، ص ١٢٧ مخطوط؛ ومناهج الفضائل، ص ٣٧٧ مخطوط، ويتابع المودة، ص ٩١؛ وأورده الصغوري في المحاسن المجتمعة، ص ١٦٠ (مخطوط)؛ وفي نزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٧، وفيه: «معصية» بدل «سيئة»؛ ومحمد صالح الترمذي في المناقب المرضوية، ص ٩٢؛ والمناوي في كنوز الحقائق ذكر الفقرة الأولى من الحديث في ص ٦٧، والفقرة الثانية في ص ٥٧؛ والبلدخشي في مفتاح النجاح، ص ٦١ (مخطوط)؛ والسيد علي بن شهاب الدين الحسيني الشافعي في مودة القريب، ص ٤٤، والأمر تسري في أرجح المطالب، ص ٥١٢ و ص ٥١٩، جميعاً بالأسانيد عن معاذ؛ وأخرجه القندوزي في يتابع المودة، ص ١٨٠ تقلا من الكنوز وفي ص ٢٣٩، و ص ٢٥٢ عن الفردوس. والعيني الحيدرابادي في مناقب علي، ص ٣٣ من طريق الدليمي عن معاذ، والخطيب عن أنس، وابن حنويه في درر المناقب (مخطوط) عن ابن عباس.

١. كذا، ولعل الصحيح: طباعه.

على ولايته لأمر المؤمنين ﷺ، فيكون خاتمته خاتمة خير وصلاح، ولا يضر ما أسلف من القبيح؛ لما ختم به [من] الجميل.

و [أما أن تـ] تعاطم ذنوبه ولا يوفق للتوبة، فيمتحنه الله سبحانه ببلاءٍ في نفسه يجعله كفارة لذنوبه، فإن عافاه من ذلك وأعفاه منه بلاءٍ في أهله، فإن لم يكن له أهل أو أعفاه من ذلك بلاءٍ في ماله؛ فإن أعفاه من ذلك أخافه وغمه وحزنه ليكون ذلك كفارة لذنوبه، فإن أعفاه من ذلك عسر عليه نزعه وصعبه عليه حتى يخرج من دار الدنيا ولا ذنب عليه. بهذا جاء الأثر عن الصادقين<sup>٢</sup> وتوفيقاً [بين الروايات]، وقد قال الله سبحانه: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>٣</sup>.

والجواب الآخر الثاني: أن الله - سبحانه وتعالى - آلى على نفسه ألا يطعم النار لحم رجلٍ أحبَّ علياً ﷺ، فإن ارتكب للذنوب الموبقات وأراد الله أن يعذبها عليها، كان ذلك في البرزخ وهو القبر / ١٢ / ومدته، حتى إذا ورد [على] الله يوم القيامة وردها وهو سالم آمن من عذاب الله؛ وبهذا جاء الأثر عن آل محمد ﷺ<sup>٤</sup>.

١. الزيادة اقتضتها العبارة.

٢. مثل ما رواه المفيد في الأمالي بإسناده عن صفوان الجمال، وسنذكره في الصفحة التالية.

٣. سورة الشورى، الآية ٣٠.

وفي بحار الأنوار (ج ٤، ص ١٦٠) عن البرقي في المحاسن، بإسناده عن أبيه، عن حدثه، عن أبي سلام النحاس، عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبد الله ﷺ: والله لا يصف عبد هذا الأمر قطعمه النار. قلت: إن فيهم من يفعل ويفعل! فقال إنه إذا كان ذلك ابتلى الله - تبارك وتعالى - أحدهم في جسده؛ فإن كان ذلك كفارة لذنوبه والاضيق الله عليه في رزقه، فإن ذلك كفارة لذنوبه، والاشدد الله عليه عند موته حتى يأتي الله ولا ذنب له، ثم يدخله الجنة بالإسناد عن ابن محبوب، عن محمد بن القاسم، عن داود بن فرقد، عن يعقوب بن شعيب قال لابي عبد الله ﷺ: رجل يعمل بكذا وكذا - فلم يدع شيئاً إلا قاله - وهو يعرف هذا الأمر؟ فقال: هذا يرجي له، والناسب لا يرجي له، وإن كان كما تقول لا يخرج من الدنيا حتى يسلم الله عليه شيئاً يكفر الله عنه به، أما قرأ وإماماً راضاً.

وفي بحار الأنوار (ج ٤٦، ص ٢٤٢) بإسناده عن الأحمسي، عن أبي عبد الله ﷺ قال: لا تزال الغيوم والهجوم بالمؤمن حتى لا تدع له ذنباً. وعن أبي عبد الله ﷺ قال: لا يعضي على المؤمن أربعون ليلة إلا عرض له أمر يحزنه يذكره ربه. وبإسناده عن الحارث بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: إن العبد المؤمن ليهتم في الدنيا حتى يخرج منها ولا ذنب له.

٤. أشار الشيخ الماحوزي إلى وجود الخبر في كتاب الأربعين (ص ١٠٥) وقال: قد استفاضت الأخبار عنه ﷺ أنه قال: «حب علي حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا ينفع معها حسنة»، وقد رده الأعرور في شبهه، وأجبتنا عن تلك الشبهة في مقام آخر مفرد، وأشرنا إلى بعض تلك الأجوبة في الشهاب الثاقب. ومن تلك الأجوبة ما ذكره شيخنا أبو



والجواب الآخر - وهو الثالث - أن محبة أمير المؤمنين أكبر الطاعات بعد المعرفة بالله ﷺ و برسول الله ﷺ، ومن أتى بها مجتنباً لكبائر الآثام، وإذا قارف ذنباً من صغار الذنوب كان مكفراً بولاية أمير المؤمنين ﷺ، فيكون المراد بقوله: «لا يضر معها سيئة» الصغائر دون الكبائر الموبقات؛ قال تعالى: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا».

والجواب الآخر الرابع - وهو أصعبها وأشدّها في التأويل - أن من أحب علياً ﷺ بشرائط محبته حظرت عليه مقاربة الذنوب فلم يوقع سيئة تضرّه، ولذلك قال أمير المؤمنين ﷺ للذين اتبعوه بالكوفة، وهو متوجه إلى النجف في الليلة الظلماء: ما أتمم؟ فقالوا: نحن شيعتك يا أمير المؤمنين. فقال لهم: لا أرى عليكم سيماء الشيعة! فقالوا: وما سيماء الشيعة يا أمير المؤمنين؟ فقال: صُفر الوجوه من الشهر، حُمص / ١٣ / البطون من الصيام، ذُبل الشفاه من الدعاء، عُمش العيون من البكاء، حذب<sup>٢</sup> الظهور من القيام، عليهم

عبد الله المفيد - قدس الله روحه - في إرشاده: إن الله تعالى آلى على نفسه أن لا يطعم النار لحم رجل أحب علياً ﷺ، وأن ارتكب الذنوب الموبقات وأراد الله أن يعذبه عليها كان ذلك في البرزخ وهو القبر ومدته، حتى إذا ورد القيامة ووردها وهو سالم من عذاب الله، فصارت ذنوبه لا تضره ضرراً يدخله النار. قال: «وبهذا جاء الأثر عن أحد آل محمد ﷺ، ولعله يريد ما رواه المفيد في أماليه عن صفوان الجمال أنه قال: دخلت على الصادق ﷺ فقلت: جعلت فداك سمعتك تقول: شيعتنا في الجنة، وفي الشيعة أقوام يذنبون ويرتكبون القبايح، ويشربون الخمر، ويتمتعون في دنياهم؟ فقال ﷺ: نعم أهل الجنة، أن الرجل من شيعتنا لا يخرج من الدنيا حتى يتلى بسقم، أو بمرض، أو بدين، أو بجار يؤذيه، أو بوزوجة سوء، فإن عوفي من ذلك كله شدد الله عليه النزاع حتى يخرج من الدنيا ولا ذنب عليه. فقلت: لأبد من رد المظالم؟ فقال سلام الله عليه إن الله جعل حساب خلقه يوم القيامة إلى محمد وعلى صلوات الله وتسليماته عليهما، فكلماكمان على شيعتنا حسبنا من الخمس في أموالهم، وكل ما كان بينهم وبين خالفهم استوهبناها لهم حتى لا يدخل أحد من شيعتنا النار.

وعن الفاضل الجليل الشيخ إبراهيم بن سليمان القطيبي - عطر الله مرقد - في كتابه المسمى بالفرقة الناجية عن كتاب البشارة لشيعة علي ﷺ حديثاً أرجى من الأول. وهو أن سيدنا رسول الله ﷺ دخل يوماً على بن أبي طالب سلام الله عليه، فقال: ما رأيتك أقبلت علي مثل هذا الإقبال! فقال صلوات الله وسلامه عليه: جئت لأبشرك؛ أعلم أن هذه الساعة نزل عليّ جبرئيل ﷺ وقال لي: الحق يتركك السلام ويقول: بشر علياً وشيعته أن الطائع والعاصي منهم من أهل الجنة. فلما سمع مقاتله خر لله ساجداً، ثم رفع يديه إلى السماء، وقال: شهد الله عليّ أني وهبت حسناتي لشيعتي. فقالت فاطمة ﷺ: شهد الله عليّ أني وهبت لشيعة علي نصف حسناتي. فقال الحسن والحسين ﷺ أيضاً كذلك، فقال رسول الله ﷺ: ما أتمم بأكرم مني شهد الله عليّ أني وهبت لشيعة علي نصف حسناتي. فأوحى الله ﷻ إلى رسوله: ما أتمم بأكرم مني، إنني غفرت لشيعة علي ومحبيهم ذنوبهم.

١. سورة النساء، الآية ٣١.

٢. الحُذب بالضم جمع الأحذب. والحذب محرّكة خروج الظهر ودخول الصدر والبطن. (البحار، ج ٥٤، ص ١٥١).

غبرة الخاشعين<sup>٢</sup>.

قال الله تعالى في مصداق هذا الجواب: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ

١. في بعض النسخ: «غبرة» أي يكاؤهم. وفي بعضها بالمعجمة، أي ذلهم وشتمهم واغترارهم، وفي القاموس: الغبراء من السنين الجذبة، وبنو غبراء: الفقراء، والمغبرة: قوم يغبرون بذكر الله، أي يهللون ويرددون الصوت بالقراءة وغيرها، سواها لأنها يرغّبون الناس في الغابرة، أي الباقية. وفي النهاية: في غبراء الناس بالمد، أي فقرانهم، ومنه قيل للمحاييغ بنو غبراء كأنهم نسبوا إلى الأرض والتراب. (البحار، ج ٥٦، ص ١٥٣).

٢. روى الشيخ الصدوق في صفات الشيعة (ص ١١، ح ٢٠) بإسناده عن أبيه عليه السلام قال: حدثني محمد بن أحمد بن علي بن الصلت، عن أحمد بن محمد، عن السندي بن محمد قال: «تبع قوم أمير المؤمنين عليه السلام، فالتفت إليهم قال: ما أتمت عليه؟ قالوا: شيعتك يا أمير المؤمنين، قال: مالي لأرى عليكم سيماء الشيعة؟ قالوا: وما سيماء الشيعة؟ قال: صفرة الوجوه من الشهر، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبرة الخاشعين.

وفي (ص ٢٩، ح ٤٠): بإسناده عن أبيه عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران، عن حمران بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان علي بن الحسين عليه السلام قاعداً في بيته إذ قرع قوم عليهم الباب، فقال: يا جارية انظري من بالباب؟ فقالوا: قوم من شيعتك. فوثب عجلان حتى كاد أن يقع، فلما فتح الباب ونظر إليهم رجع وقال: كذبوا، فأين السم في الوجوه؟ أين أثر العبادة؟ أين سيماء السجود؟ إنما شيعتنا يعرفون بعبادتهم وشعثهم قد قرحت العبادة منهم الأنف ودرث الجباه والمساجد، خمص البطون، ذبل الشفاه، قد هبجت العبادة وجوههم، وأخلق سهر الليالي وقطع الهواجر جثثهم، المسبحون إذا سكت الناس، والمصلون إذا نام الناس، والمحزونون إذا فرح الناس، يعرفون بالزهد، كلامهم بالرحمة، وتشاغلمهم بالجنة».

وفي مناقب (ج ٢، ص ١٢١): «قول أمير المؤمنين عليه السلام: «مالي لأرى منهم سيماء الشيعة؟ قيل: وما سيماء الشيعة يا أمير المؤمنين؟ قال: خمص البطون من الطوى، يس الشفاه من الظما، عمش العيون من البكاء».

وفي مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن سليمان الكوفي (ج ٢، ص ٢٩٤): «كتب إلي عبد الله بن محمد وموسى بن عيسى قال: حدثنا محمد بن زكريا الغلابي قال: حدثنا شعيب بن واقد قال: حدثنا الحسن بن صالح بن أبي الأسود قال: حدثنا بكار بن عبد الملك قال: حدثنا سلمة بن أبي الطفيل عن أبيه قال: «خرج عليّ يوماً من منزله وإذا قوم جلوس، فقال: من أتم؟ قالوا: نحن شيعتك يا أمير المؤمنين. فقال: سبحان الله فما لي لأرى عليكم سيماء الشيعة؟ قالوا: يا أمير المؤمنين، وما سيماء الشيعة؟ قال: عمش العيون من البكاء، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفرة الألوان من الشهر، على وجوههم غبرة الخاشعين».

وقريبا منه رواه ابن عساكر بسند آخر عن المدائني تحت الرقم: ١٢٧٦ من ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام من تاريخ دمشق، ج ٣، ص ٢٥٧، ط ٢.

ورواه أيضا الشيخ المفيد في سيرة أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب الارشاد، ص ٢٩٥؛ وقريبا منه رواه أيضا ابن الاثير في أواخر سيرة أمير المؤمنين عليه السلام من كامل التواريخ؛ ورواه المجلسي في البحار، ج ٦٨، ص ١٥٠؛ ورواه أيضا محمد بن عبد الله الإسكافي المتوفى سنة ٢٤٠، في كتابه المعيار والموازنة، ص ٧٠.

وورد الحديث في شرح الأخبار للفاضي النعمان المغربي (ج ٣، ص ٥٠٢).

وفي الإرشاد للشيخ المفيد (ج ١، ص ٢٣٧).

وفي الأمالي للشيخ الطوسي (ص ٢١٦، ح ٣٧٧).

وفي مشكاة الأنوار لعلي الطبرسي (ص ١١٩).

اللَّهُ [ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ]<sup>١</sup>

فجعل محبته اتباع أمره والانتهاه عما نهى عنه.

الجواب الخامس: روي عن الباقر عليه السلام أنه قال وقد سئل عن هذا الخير، فقال: من أحبّ علياً عليه السلام وعمل الطاعات قبلها الله منه، فإن قارف ذنباً لم يكن الذنب محبطاً<sup>٢</sup> لطاعته، وكان ثواب طاعته له مذكوراً، وعقاب معصيته موقوفاً معلقاً بالمشيئة. ومن أبغض علياً عليه السلام لم يثبت له مع بغضه حسنة، وكان ما يأتيه من جميل يحبطه قبيح ما هو عليه من بغضه لولي الله عليه السلام، فولي الله مقبولة حسناته لا يضرّ بها في ثبوتها سيئات، وعدوّ الله لا حسنة معه لعظيم جرمه ببغضه أمير المؤمنين أو شكّه فيه، والله الموفق للصواب. تمت المسألة.

[ ٣٢ ] . وعن الشيخ أنه قال: لا يمين عند آل محمّد عليه السلام إلاّ بالله عليه السلام، ولا يمين بطلاق، ولا

عتاق، ولا قطيعة رحم؛ فإن حلف بذلك فيمينه باطلة، ولا حنث فيها، استغفر الله وحده.<sup>٣</sup>

[ ٣٣ ] . وبالإسناد يرفع إلى النبي صلى الله عليه وآله قال: يلتقي الخضر والياس عليه السلام / ١٤ / في كل عام

بالموسم بمنى، فيحلق كل واحد منهما رأس صاحبه، ويقرآن<sup>٤</sup> هذه الكلمات: «بسم الله ما شاء الله، لا يسوق الخير إلاّ الله، بسم الله ما شاء الله، لا يصرف السوء إلاّ الله، بسم الله ما شاء الله، ما كان من نعمة فمن الله، بسم الله ما شاء الله، لا حول ولا قوة إلاّ بالله»، قال: وقال ابن عباس: من قالهن حين يصبح وحين يمسي ثلاث مرات، آمنه الله من الفرق والحرق والشرق، ومن الشيطان والسطان، ومن الحية والعقرب.<sup>٥</sup>

١ . سورة آل عمران، الآية ٣١.

٢ . كذا صححناه، وفي المخطوطة: محبطاً.

٣ . قال الشيخ الطوسي في النهاية (ج ٢، ص ٥٧٠، ط ١٣٤٣ ش): «اليمين المنعقدة عند آل محمّد هي أن يحلف الإنسان بالله تعالى، أو بشيء من اسمائه أي اسم كان، وكل يمين بغير الله أو بغير اسم من أسمائه، فلا حكم له - إلى أن قال: - ولا يقع اليمين بالطلاق، ولا بالعتاق، ولا بالظهار ولا بتحريم الرجل امرأته على نفسه».

٤ . كذا الصحيح، وفي المخطوطة: ويقرؤ.

٥ . في كنز العمال (ج ١٢، ص ٧٣، ح ٣٤٠٥٢): يلتقي الخضر والياس في كل عام في الموسم بمنى فيحلق كل واحد منهما رأس صاحبه ويتفرقان عن هؤلاء الكلمات: بسم الله ما شاء الله، لا يسوق الخير إلاّ الله، ما شاء الله لا يصرف السوء إلاّ الله، ما شاء الله، ما كان من نعمة فمن الله، ما شاء الله، لا حول ولا قوة إلاّ بالله. من قالهن حين يصبح وحين يمسي ثلاث مرات آمنه الله من الفرق والسرقة ومن الشيطان والسطان ومن الحية والعقرب.

قط في الأفراد وأبو إسحاق الذكي في فوائده، عق، عد وابن عساكر عن ابن عباس، وضعف، وأورده ابن الجوزي في

[ ٣٤ ] . وبالإسناد عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن مخزوم ببغداد في المسجد الجامع سنة ثلاثين وثلاثمئة، قال: «أتى رجل معاوية فسأله عن مسألة، فقال له: سل عنها علي بن أبي طالب؛ فهو أعلم. قال: قولك فيها - يا أمير المؤمنين - أحب إليّ. قال: بش ما قلت، ولؤم ما جئت به! لقد كرهت رجلاً كان رسول الله ﷺ يغزوه بالعلم غزاً! ولقد قال له رسول الله ﷺ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي<sup>٢</sup>.

[ ٣٥ ] . وبالإسناد عن جابر بن الطفيل، قال: «كان علي عليه السلام يقول: إن أولى الناس بالأنبياء أعلمهم بما جاؤوا به. ثم يتلو هذه الآية: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ لَازَبُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾<sup>٣</sup> يعني محمداً والذين اتبعوه، فلا تغيروا<sup>٤</sup>؛ فإنما ١٥ / ولي محمد من أطاع أمره، وعدو

#### في الموضوعات.

وفي معجم أحاديث الإمام المهدي للشيخ علي الكوراني العاملي (ج ١، ص ٤٧٠): الخضر والياس من أصحاب المهدي عليه السلام، والخضر في البحر والياس في البر، يجتمعان كل ليلة عند الردم الذي بناه ذو القرنين بين الناس وبين ياجوج وماجوج، ويحجان كل سنة، ويشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى قابل، طعامهما ذلك. وورد الحديث في فضيل التقدير شرح الجامع الصغير للمناوي (ج ٣، ص ٦٧٣). وفي كشف الخفاء للعجلوني (ج ١، ص ٤٨).

١. في النهاية: وفي حديث معاوية: كان النبي ﷺ يغز علياً بالعلم غزاً، أي يلغمه إياه، يقال: وأغر الطائر فرخه إذا أزقه.  
٢. في الطوائف للسيد ابن طاووس الحسيني (ص ٥٢) رواه الشافعي ابن المغازلي في كتاب المناقب من أكثر من عشر طرق، فمنها: ما اتفق على لفظه هو وأحمد بن حنبل يرفعانه إلى إسماعيل بن أبي خالد عن قيس، قال: سألت رجلاً من معاوية بن أبي سفيان عن مسألة فقال: سل عنها علي بن أبي طالب عليه السلام فإنه أعلم. قال: يا معاوية قولك فيها أحب إليّ من قول علي. فقال: بش ما قلت، ولؤم ما جئت به! كيف كرهت رجلاً كان رسول الله ﷺ يغزوه بالعلم غزاً! ولقد قال له رسول الله: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، ولقد كان عمر بن الخطاب يسأله فيأخذ عنه، ولقد شهدت عمر إذا أشكل عليه شيء قال: ها هنا علي. قم لا أقام الله رجلك! وزاد ابن المغازلي قال: ومحي اسمه من الدبوان.

وورد الحديث في حلية الأبرار للسيد هاشم البحراني (ج ٢ ص ٤٢٤). وانظر: البخاري، ج ٥، ص ١٢٩؛ العمدة عن البخاري، ص ٦٣؛ ورواه البخاري في صحيحه، ج ٤، ص ٢٠٨؛ وفي تاريخه ج ١، ص ١١٥ ومسلم في صحيحه، ج ٢، ص ١٩، و ج ٤، ص ١٨٧٠ و ١٨٧١، ط محمد علي صحيح بمصر. وأخرجه الشيخ الطوسي في الأمالي، ج ١، ص ٣٦٣؛ وعنه البحار، ج ٣٨، ص ٣١٩، ح ٣٠، ولكن فيهما: وعلي مني بمنزلة رأسي من بدني.

وأخرجه ابن المغازلي في المناقب، ص ٣٤؛ وأخرجه في البحار، ج ٣٧، ص ٢٦٦، ح ٤٠؛ عن العمدة لابن البطريق، ص ١٢٥، ح ١٩٩ نقلًا عن ابن المغازلي؛ وأخرجه الحموي في فرائد السمطين، ج ١، ص ٣٧١، ح ٣٠٢؛ والمحج الطبري في ذخائر العقبى، ص ٧٩؛ والرياض النضرة، ج ٢، ص ١٩٥.

٣. سورة آل عمران، الآية ٦٨.

٤. كذا الصحيح، وفي المخطوطة: ولا تغيروا.

محمد من عصى الله وإن قربت قرابته<sup>١</sup>.

[ ٣٦ ] وبالإسناد عن جابر بن سمرة قال: كان رسول الله ﷺ إذا صلى الفجر لم

يزل من مجلسه حتى تطلع الشمس<sup>٢</sup>.

[ ٣٧ ] وبالإسناد عن أبي إدريس الخولاني، عن أبي ذر الغفاري قال: دخلت

المسجد فإذا رسول الله ﷺ قاعد - فذكر حديثاً طويلاً<sup>٣</sup> - فقلت: يا رسول الله، أوصني؟

قال: عليك بتلاوة القرآن؛ فإنه ذكرك في السماء، ونورك في الأرض<sup>٤</sup>.

[ ٣٨ ] وبالإسناد عن أبي إسحاق، عن البراء بن عازب، قال: «بعث رسول الله ﷺ

خالد بن الوليد إلى اليمن يدعوهم إلى الإسلام، فكنت ممن سار معه، فأقام عليهم ستة

أشهر يدعوهم، لا يجيبوه إلى شيء، فبعث النبي ﷺ علي بن أبي طالب في أثره وأمره أن

يقفل<sup>٥</sup> خالد بن الوليد ومن معه. فإن أراد أحد ممن كان مع خالد أن يعقب معك فاتركه. قال

البراء: فكنت ممن عقب مع علي ﷺ، فلما انتهينا إلى أوائل أهل اليمن، بلغ القوم الخبر،

فجمعوا له، فصلى بنا علي ﷺ الفجر، فلما فرغ صفناً صفاً واحداً ثم تقدم بين أيدينا،

١. في بحار الأنوار (ج ٥٦، ص ٨٣) قول أمير المؤمنين ﷺ: إن أولى الناس بالأنبياء أعلمهم بما جاؤوا به. ثم تلا هذه

الآية فقال: إن ولي محمد من أطاع الله وإن بعدت لحمته، وإن عدو محمد من عصى الله وإن قربت قرابته، ثم روى

رواية علي بن إبراهيم الآتية.

وفي كز العمال (ج ١، ص ٣٧٩، ح ١٤٤٦) عن أبي الطغيب قال: كان علي يقول: إن أولى الناس بالأنبياء أعلمهم بما

جاؤوا به، ثم يتلو هذه الآية: «إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي» يعني محمدًا والذين اتبعوه، فلا

تغيروا؛ وإنما ولي محمد من أطاع الله، وعدو محمد من عصى الله وإن قربت قرابته. (اللالكاني).

٢. لم نقف عليه.

٣. قد مرّ بعض هذا الحديث بالرقم ٢١، وراجع الهامش هناك.

٤. في الأهمالي للشيخ الطوسي ص ٥٢٥ حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي ﷺ، قال: أخبرنا

جماعة، عن أبي المفضل، قال: حدثنا رجاء بن يحيى بن الحسين العبرثاني الكاتب سنة أربع عشرة وثلاثمائة وفيها

مات، قال: حدثنا محمد بن الحسن بن شمون، قال: حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الفضيل بن يسار،

عن وهب بن عبد الله بن أبي دبي الهناتي، قال: حدثني أبو حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه أبي الأسود، قال:

قدمت الربذة فدخلت على أبي ذر جندب بن جنادة، فحدثني أبو ذر قال: دخلت ذات يوم في صدر نهار على رسول

الله ﷺ في مسجده، فلم أر في المسجد أحداً من الناس إلا رسول الله ﷺ، وعلي ﷺ إلى جانبه جالس، فاغتنمت

خلوة المسجد فقلت: يا رسول الله، بأي أنت وأمي، أوصني بوصية يتفني الله بها. فقال: نعم، وأكرم بك يا أبا ذر، إنك

من أهل البيت، وإنني موصيك بوصية إذا حفظتها فإنها جامعة لطرق الخير - إلى أن قال - فقلت: يا رسول الله، أوصني؟

قال: عليك بتلاوة القرآن؛ فإنه ذكرك في السماء، ونورك في الأرض.

٥. من القبول، وهو الرجوع، وفي المخطوطة: أن يقعد.

فحمد الله وأثنى عليه، ثم قرأ عليهم كتاب رسول الله ﷺ، فأسلمت / ١٦ همدان كلها في يوم واحد، فكتب بذلك إلى رسول الله ﷺ، فلما قرأ رسول الله ﷺ ذلك الكتاب خَرَّ ساجداً، ثم جلس فقال: السلام على همدان<sup>٢</sup> ثلاث مرات، ثم بايع أهل اليمن على الإسلام.<sup>٣</sup>

[ ٣٩. ] وبالإسناد عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله، قال: كان لأهل بدر مجالس يجلسونها لا يشركهم فيها أحد، وكان أولهم دخولاً وآخرهم خروجاً علي بن أبي طالب ﷺ.<sup>٤</sup>

[ ٤٠. ] وعنهم عن عبد الله بن الحرث، عن علي بن أبي طالب، قال: وجعت وجعاً شديداً، فأتيت النبي ﷺ، فأنامني في مكانه، وغطاني بطرف ثوبه، وقام يصلي، فصلّى ما شاء الله، ثم أتاني فقال لي: يا ابن أبي طالب قد برئت، لا بأس عليك، ما سألت ربي ﷻ شيئاً إلا سألت لك مثله، ولا سألت ربي شيئاً إلا أعطانيه، إلا أنه لا نبي بعدي.<sup>٥</sup>

١. كذا الصحيح، وفي المخطوطة: «مهران» وهو تصحيف.

٢. كذا في المصادر الناقلة لهذا الحديث، وفي المخطوطة: «مهران» وهو تصحيف.

٣. في بحار الأنوار (ج ١٢، ص ٣٦٣) عن الإرشاد للشيخ المفيد (ج ١ ص ٤٦): «فصل: ومن ذلك ما أجمع عليه أهل السير: أن النبي ﷺ بعث خالد بن الوليد إلى أهل اليمن يدعوهم إلى الإسلام، وأنفذ معه جماعة من المسلمين، فيهم البراء بن عازب، فأقام خالد على القوم ستة أشهر يدعوهم، فلم يجبه أحد منهم، فساء ذلك رسول الله ﷺ فدعا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ وأمره أن يقفل خالدًا ومن معه. وقال له: إن أراد أحد منكم مع خالد أن يعقب معك فاتركه. قال البراء: فكنت في من عقب معه، فلما انتهينا إلى أوائل أهل اليمن، بلغ القوم الخبر فتجمعوا له، فصلى بنا علي بن أبي طالب ﷺ الفجر ثم تقدم بين أيدينا، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قرأ على القوم كتاب رسول الله ﷺ فأسلمت همدان كلها في يوم واحد، وكتب بذلك أمير المؤمنين ﷺ إلى رسول الله ﷺ، فلما قرأ كتابه استبشر وابتهج، وخرَّ ساجداً شكراً لله عز وجل، ثم رفع رأسه فجلس وقال: السلام على همدان، السلام على همدان. وتتابع بعد إسلام همدان أهل اليمن على الإسلام.

وهذه أيضاً منقبة لأمر المؤمنين ﷺ ليس لأحد من الصحابة مثلها ولا مقاربتها، وذلك أنه لما وقف الأمر في ما بعث له خالد وخيف الفساد به، لم يوجد من يتلافى ذلك سوى أمير المؤمنين ﷺ فندب له، فقام به أحسن قيام. أنظر: صحيح البخاري، ج ٥، ص ٢٠٦؛ دلائل النبوة، ج ٥، ص ٣٩٦؛ تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٣١؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٣٠٠؛ و ذخائر العقبى لأحمد بن عبد الله الطبري، ص ١٠٩.

٤. لم تنق عليه.

٥. في أمالي المحاملي (ج ١، ص ٢٠٣، ح ١٨٥): أخبرنا أبو يحيى كجكد بن عبد الرحيم، ثنا علي بن قادم، قال: ثنا جعفر بن زياد الأحمر، عن يزيد بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحرث، عن علي بن أبي طالب، قال: وجعت وجعاً، فأتيت النبي ﷺ، فأنامني في مكانه، وقام يصلي وألقى علي طرف ثوبه، ثم قال: قد برئت يا ابن أبي طالب، لا بأس عليك، ما سألت الله شيئاً إلا سألت لك مثله، ولا سألت ربي شيئاً إلا أعطانيه غير أنه قيل لي: أنه لا نبي بعدي.



**ترجمہ  
وشرح حدیث**

مائدة الأسحار لخالص المؤمنین الأخیار

محمد بن ابو طالب (قرن ۱۳ق)

شرح حدیث حقیقت

شیخ علی بن محمد جواد مرندی (۱۳۶۹ق)





---

## مائدة الأسحار لخلص المؤمنین الأخیار

---

محمد بن ابوطالب (قرن ۱۳ ق)

---

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

### درآمد

کتاب مائدة الأسحار تألیف محمد بن ابوطالب، یکی دیگر از میراث گران‌بهای حدیثی - دعایی شیعه است که علاوه بر ارائه جاذبه‌های مذهبی، از جهت ادبی نیز، نمونه‌ای از انشای دوران قاجار است. مؤلف، دعای با طراوت سحرهای ماه مبارک رمضان را به بخش‌هایی تقسیم نموده، و علاوه بر شرح معانی و تک‌واژه‌ها که بر عهده اکثر شرح‌هاست، آن را با راز و نیاز، مناجات، اشعار مختلف، اخلاقیات و گاه با برگزیده‌هایی از ادعیه گران‌سنگ شیعی مشحون و مملو ساخته است. سبک آوردن مطالب، به گونه‌ای است که خواننده، کمتر احساس ملال و خستگی می‌کند، و بیشتر با روح معنوی دعا انس می‌گیرد.

درباره دعای سحر همین بس که امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: اگر مردم، بزرگی این سؤال‌ها را (در دعای سحر) بدانند و از سرعت اجابت آن آگاه شوند، بی‌گمان بر سر آن جنگ و ستیز کنند، اگر چه به شمشیرها باشد.

و همین نیایش، دعای مباحله خوانده شده که منافقان و دروغگویان و منکران شایستگی آن را ندارند. و این دعا مشتمل بر اسم اعظم الهی

است.<sup>۱</sup>

مؤلف کتاب، آن گونه که در مقدمه به نام خود تصریح می‌کند، محمد بن ابوطالب است که در کتاب‌های شرح حال، از او مطلبی یافت نشد، لیکن وی هم عصر و شاگرد ملا حسینعلی تویسرکانی، از مدرسین و علمای بزرگ اصفهان و درگذشته به سال ۱۲۶۸ ق بوده که در تکیه آقا حسین خوانساری واقع در تخت فولاد به خاک سپرده شده است.<sup>۲</sup>

مؤلف، به ظن قوی ساکن اصفهان<sup>۳</sup> و از علمای آن دیار بوده و خود شاعری زبردست و آشنا به قواعد ادب فارسی و عربی بوده است؛ چنانچه اشعاری قوی، در متن همین اثر، از خامه او به ثبت رسیده است.

استاد بزرگوار، حضرت آیه الله روضاتی - حفظه الله تعالی - در کتاب کتابخانه‌های اصفهان<sup>۴</sup> گزارشی مفصل از کتاب و بخش‌های آن ارائه فرموده‌اند، لیکن متأسفانه ابتدای نسخه ایشان افتادگی داشته، که حاوی مقدمه کتاب و نام مؤلف بوده است.<sup>۵</sup>

علامه طهرانی نیز همین نسخه را دیده و در الذریعه از آن یاد می‌کند.<sup>۶</sup> مؤلف که معاصر با ناصرالدین شاه قاجار بوده، از او بسیار یاد نموده وی را تجلیل کرده است.<sup>۷</sup>

۱. فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۶۳، به نقل از اقبال الأعمال سید ابن طاووس.

۲. درباره شرح حال تویسرکانی رجوع شود به: روضات الجنات، ص ۲۴۷ چاپ اول؛ تذکره القبور، ص ۸۹ چاپ دوم، به نقل از: کتابخانه‌های اصفهان، ص ۶۳؛ الذریعه، ج ۹، ص ۱۹، شماره ۳۲.

۳. به قرینه استاد وی، تویسرکانی، که ساکن اصفهان بوده، و نیز نسخه‌ای از کتاب که خدمت علامه روضاتی ساکن اصفهان است.

۴. فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۶۱-۶۶.

۵. در سفر تابستان ۱۳۸۱ ش به اصفهان هنگام شرفیابی به محضرشان، نسخه را جهت بررسی و استفاده مرحمت فرمودند، که در مواردی از آن بهره بردم.

۶. الذریعه، ج ۹، ص ۹، شماره ۳۲.

۷. در فصل هفتم می‌گوید:

ظلل الله ناصر دین محمدی کورا همیشه بادا فتح و ظفر قرین ..

## نسخه های کتاب:

- ۱- نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی - قم، به شماره (۱۵۰۷)، که اصل قرار گرفت.
- ۲- نسخه علامه بزرگوار آیه الله روضاتی، که هر چند پس از تصحیح نهایی، به دست حقیر رسید، ولی در مواردی چند، مورد مراجعه و استفاده واقع شد.
- این نسخه دارای ۱۶۳ برگ بوده، برگ آغازین آن افتاده است. مطلبی در حاشیه صفحه ۱۶۴ آمده که احتمالاً به خط مؤلف می باشد. از این رو، شاید اصل نسخه به خط کاتبی غیر از مؤلف باشد.
- ۳- نسخه موجود در کتابخانه آیه الله گلپایگانی - قم، به شماره ۵۷۶۲/۲۹/۱۰۸.



تصحیح این کتاب روز جمعه ساعت ۱۰/۲۰ به تاریخ ۱۳۸۱/۴/۴ مطابق با ۱۵ جمادی الاول ۱۴۲۳ در حجره فوقانی مسجد نو بازار اصفهان، پایان پذیرفت. در مقابله این نسخه صدیق فاضل، شیخ محمد جواد صابریان، یاری ام داد که در این فرصت از زحمات وی تشکر می کنم. **وَلَهُ الْحَمْدُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ.**

♦♦ در فصل هفدهم می خوانیم:

الهی! ناصر الدین شاه را پیوسته یاری کن

دل ایسن شاه را مایل به سوی بردباری کن

در این سن جوانی بر گلستان وجود او

هزاران جدول از ینبوع علم خویش جاری کن..

و در فصل هیجدهم به طور مفصل تر می گوید: ... سلاطین چندی که افضل و اکمل و احسن و اجمل آنهاست حسباً و نسباً و دیناً و مذهباً پادشاه اعظم و شاهنشاه معظم ... معین الإسلام والمسلمین و ظهیر الخواقین و السلاطین ... السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان الغازی فی سبیل الله الملك الجبار السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت ربابات دولته مرفوعة ...

تا در جهان ز مطلق نصرت بود نشان بسادا خدا نصیر وی، وی نصیر خلق ..

و سپس مطالبی دیگر در مدح وی به نظم و نثر می آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم

للكلهدارم الرحمن ذلك الشكر باعلى الحارين ذلك المن في كل من على الماء الطيب  
 الا كذب نعلي المصطفى صلواتها وصل على الداعين بين اهلها انتمم الرسول وديع  
 ابي الطاهر بن حواجر صدر حواجر ابراهيم درگاه بهشت حواجر آفرین بافرین افرویش زبان  
 سخن کزنده مولانا کجی شنان که ضربت داران افرازان رب العالمین بیفت قب مع  
 و تالش تریمن فرمایند خرد و فرزان آن کس ملک و ملک که سلطان زمان و پادشاه  
 جهان سه تنگی و طاعت بغزانش نهاده و در مقام حرف و پادشاه و پادشاه در دنیا و در دنیا  
 و شمع و سواد و توشش بر اینه که گفت فخران صاحب و در وقت آرزو مند که در لغز  
 هزار آرزو در آرزو نگر گفتگو دارند که طالب فرزان و فانی سلطنت و دیگر خواهران  
 بردار و مکتب کجا سینه کزوت ال و اولاد و دیگر شرفمند حالت مجرد و انفراد بی ملک کشته  
 بفارصت و دیگر سلطنت سینه و فوینت یکی چه به سازند بر رشتان حدیث نهاده و کلمه  
 در لرز و مندر زنده که کاش گذارده شوی ملک بفرست که در آرزو مند ابراهیم  
 کجا خوشی که حاصل رفته کجا که الفیض و محمد عطا بیات بن و صاحب و پادشاه کجا حد و بر بند عمال  
 زشت کجا چون که ابراهیم اندر سوال کجا کلب فرستند از انحضرت کجا بر خود دیگر روح عزیز طلبی  
 حاکم و خواهران جنود و کله بعلقی با بید و لایزال و لایزال و لایزال و لایزال و لایزال و لایزال  
 حیال غرق حاکم و کرام او همه محمد و فضل و تمام او از هر چه که قدرت او و وجهه بفرست ملک  
 او زینک کجا ز علوی رسغی ز ظلم ز نور ز زینت و بلند و زنده که حواجر زینت ملک است و بدین

ردیفی -

جوداً فاعلم عبادت من غیر از حضرت بعد از تو مبین منقول است که گفتن یک عبت در نزد عبادت  
 عبت است بعد از تو از عبادت هزار مرتبه و نظر بوعام محبت است که حق تعالی از عبادت  
 کند و در این عالم در زبانت و در پی عبادت حضرت بعد از انعام از مقام طواف در طواف  
 خانه کعبه حاضر تر از هر است از مقام حج ده مرتبه و در معنای آن برابر کسی که در عبادت  
 ضامن است در هر بلندی که در آنزل آتیه علیه الرحمن در عبادت خود را بر او نازل کرده اند و  
 شهدت له الملائكة ان الجنة و جنت له و عبادت مرد همه از او ملائکه که

بیت را و در جنته و هر قدر عبادت

و انكر له على الله و صلوة كرم

عاجز چه عبادت و در جنت

کند آنجا

۱۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَبِهِ نَقْتِي

لَكَ الْحَفْدُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ      لَكَ الشُّكْرُ يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِينَ  
لَكَ النُّعْنُ فِي كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَمْثَالِ كَيْنَ      مَمَالِكِ يَا مَالِكَ الْمَالِكِينَ  
عَلَى الْمُضْطَفَى صَلَّى يَارَبَّنَا      وَصَلَّ عَلَيَّ إِلَهِي الْقَارِفِينَ  
وَلَا يَبِيئَانِي عَمَّ الرُّسُولِ      وَزَوْجِ الْجُبُولِ أَبِي الطَّاهِرِينَ

جواهر حمدی که جواهریان درگاه پادشاه جواهر آفرین به آخرین آفرینش، زبان تحسین گشایند، و لثالی ثنایی که خزینه داران خزاین رب العالمین به مناقب مناقب مدح و ثنایش تزیین فرمایند، مخزون خزاین آن مالک الملکی باد که سلاطین زمان و پادشاهان جهان سر بندگی و اطاعت به فرمانش نهاده، و در مقام عرض حاجات و اظهار مهمات خویش در نهایت خضوع و خشوع و امیدواری و تشویش بر پا ایستاده، فکیف فقیران حاجتمند، و درویشان آرزومند، که در هر نفسی هزار آرزو، و در هر آرزویی هزار گفتگو دارند، یکی طالب فرمان‌فرمایی و سلطنت و دیگری خواهان فرمان‌برداری و مسکنت، یکی مستدعی کثرت مال و اولاد، و دیگری شوقمند حالت تجرد و انفراد، یکی طلب‌کننده بقای صحت، و دیگری مسألت‌نماینده دفع بلیت، یکی جبهه‌نیازمندی بر آستان جلالش نهاده و دیگری روی آرزومندی بر خاک درگاهش گزارده.

یکی طالب نعمت ملک و مال      یکی آرزومند اهل و عیال  
یکی خواستگار حصول رضا      یکی طالب فضل و جود و عطا  
یکی شایق وصل حور بهشت      یکی عذر جوینده زاعمال زشت  
یکی چون گدا میرم اندر سؤال      یکی لب فرو بسته از انفعال  
یکی بهر خود دیگری بهر غیر      طلبکار احسان و خواهان خیر  
ومع ذلك لا یغلقن بابہ، ولا یرد سائلہ، ولا یحیب امیله، ولا تنقص خزائنه.

خرد محو افضال و انعام او	جهان غرق احسان و اکرام او
پذیرفت و بگرفت او رنگ بود	ز هر چیز کز قدرت او وجود
ز بست و بلند و ز نزدیک و دور	ز علوی ز سفلی ز ظلمت ز نور
ز وحش و طیور آنچه نامش بری	ز جنّ و ملک انس و دیو و پری
ز هر نجم و هر کوکبی در سپهر	ز تابنده ماه و فروزنده مهر
همه بهره مند از عنایات او	همه مستفیض از فیوضات او

و صنوف صلوات زاکیات، و تحف تحیات و اقیات، نثار مرقد مطهر و مضجع منور صدر نشین صفّه نبوت، و مجلس آرای محفل رسالت، اعنی سید انبیا و سرور رسل، و اشرف اصفیا و هادی سبل، و عترت طاهره آن جناب باد، که هر یک از ایشان فروزنده اختر برج امامت، و تابنده گوهر درج هدایت اند إلى یوم التّناد.

### لِمَوْلَّفِهِ

نماینده ره به برنا و پیر	خصوصاً امیر جلیل کبیر
که باشد گدای درش پادشاه	مر آن شهریار ملایک سپاه
وصی نبی شیر پروردگار	علی ولی صاحب ذوالفقار
قمر بنده نور سیمای او	فروزنده خورشید از رای او
فلک جبهه سای درش ز آفتاب	ملک خادم درگه آن جناب
برش منکشف حال هر نیک و زشت	قسیم جحیم و نعیم بهشت
که من کُنتُ مَولاهُ هَذَا عَلِي	امام خلائق به نصّ جلی
بسه درگاه او آورد التجا	امامی که هر پادشاه و گدا
پناه همه خلق نزدیک و دور	شفیع خلائق به یوم نشور

و بعد، چنین گوید اضعف خلائق، و احقر بندگان حضرت خالق، العبدُ الأثیمُ المذنب، أقلُّ الأقلین محمد بن ابي طالب - عَفَى اللهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ - الْمَذْكَورِ يَوْمَ - بِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى - يُنْفَخُ فِي الصُّورِ كَه :

چون دعای مشهور که به روایت امام همام علی بن موسی الرضا از حضرت امام



محمد باقر علیه السلام ماثور، و در کتاب زاد المعاد علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - و دیگر کتب ادعیه مسطور، و در اسحار ماه مبارک رمضان بر السنه و افواه مردمان از خواص و عوام ایشان چون آیه نور، از کتاب خدا مذکور است، هر یک از فقرات آن مشتمل است بر یکی از صفات خالق رحمان، و محتوی است بر بناء تفضیل از نفس آن صفت یا از غیر آن، و منظوی است بر تأکید در هر یک از فقرات، و تکرار به حسب معنی در بعضی از صفات، و تغییر اسلوب در پاره‌ای از کلمات، و تبدیل سیاق در بعضی از مذکورات، و بر هر یک از امور مسطوره یا بر بسیاری از آن به حسب ظاهر اشکالی وارد است، و حال آن که این دعا صادر شده است از ینبوع علم و حکمت، و وارد شده است از سرچشمه دانش و معرفت، و در آن مندرج است اسم اعظم الهی، و مبتنی است بر نکات و اسرار غیر منتهای.. به خاطر فاتر این حقیر رسید که در خور فهم و استعداد خویش بعضی از جواهر زواهر آن را به تعلیق شرحی مختصر از درج خفا بیرون آورده، تا معلوم شود سر آنچه فرموده‌اند که: اگر قسم یاد نمایم که اسم اعظم الهی در این دعاست راست گفته باشم.

و مسَمَّی گردانیدم آن را به: مَائِدَةُ الْأَشْعَارِ لِخَلْقِ الْمُؤْمِنِينَ الْأَخْيَارِ.

و مرتب گردانیدم آن را به مقدمه‌ای، و بیست و سه فصل، و خاتمه.

امیدوار از مکارم اخلاق برادران دینی و اخوان ایمانی چنانم که اگر بر خطایی و سهوی در آن مطلع گردند، به قلم عفو در اصلاح آن کوشیده؛ زیرا که تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غموم از برای این بنده محروم، حواس باقی نگذارده، وَ مِنَ اللَّهِ الْأَسْتِعَانَةَ وَ التَّوْفِيقُ فِي كُلِّ مَرْحَلَةٍ وَ طَرِيقٍ.

و موشَّح گردانیدم آن را به نام نامی و اسم گرامی عالی جناب مقدَّس القاب، فضایل و فواضل مآب، حقایق و معارف آداب، محامد و محاسن انتساب، علامه العلماء الأطیاب، سلالة الفقهاء الأنجابه، العالم العامل، المؤید المسدّد، و<sup>۱</sup> الورع الزاهد، المعزّز الممجّد، جامع الخصال الرضیة الروحانية، متجمّع الأخلاق الحمیده

۱. کذا، مناسب با سیاق آن بود که او ذکر نشود.

الإنسانية، مولانا الجليل، وأستاذنا النبيل: آخوند ملاً حسينعلی؛

آن که شرح شمه‌ای از حسن اخلاقش بیان

نیست مقدورم اگرخواهم کنم با صد زبان

کن نظر بر حال او تا بر تو خوش واضح شود

فضل سلمان زهد بوذر را اگر خواهی نشان

أطال الله أيام عمره وعزّه وبقائه، وأكزّمه بمزيد عزّته وشرافه إكزّامه بحقّ محمّد وآله.

### مقدمه

در ذکر قاعده‌ای که دانستن آن در شرح جمیع فقرات

این دعا نافع و سودمند است

بدان که صفات ثبوتیه خلاق جهان و پروردگار زمین و آسمان - جلّت عظمته - بر سه قسم است:

اول: صفات حقیقیّه محضه؛

دویم: صفات اضافیّه محضه؛

سوم: صفات حقیقیّه ذات الاضافه.

اما صفات حقیقیّه محضه، آن صفاتی است که در مفهوم آن اضافه معتبر نباشد و اضافه، عارض آن نتواند شد و تحقق آن و ترتّب اثر آن هیچ‌کدام موقوف بر تحقق چیزی دیگری که مضایف آن باشد نباشد، مثل حیات.

واما اضافیّه محضه، پس آن صفتی است که مفهومش اضافی باشد و تحقق و ترتّب اثر آن هر دو موقوف بر تحقق چیز دیگری بوده باشد که آن چیز مضایف آن صفت باشد، مثل عالمیّت و قدریّت.

و اما صفت حقیقیّه ذات الاضافه، آن است که در مفهومش اضافه معتبر نباشد و لکن اضافه، عارض او شود و تحققش موقوف بر تحقق چیزی نباشد، اما ترتّب اثرش موقوف بر چیزی باشد، مثل عالمیّت که بودن شیء است به حیثیتی که اگر دانستنی باشد بداند. پس تواند بود که عالم موجود بوده باشد و معلوم موجود نبوده باشد.

پس بودن به حیثیت مذکوره لازم ندارد چیزی را که مضائف او بوده باشد، و چون معلوم موجود شود، اضافه لا محاله میان عالم و معلوم متحقق شود.

و این که مذکور شد، به خلاف رازقیت است که صفت اضافیه محضه است؛ زیرا که تا مرزوق وجود به هم نرساند، رازق بودن حق متحقق نشود.

اگر کسی گوید که: رازقیت نیز بودن شیء است به حیثیتی که اگر مرزوق متحقق شود روزی اش دهد، پس فرق میان عالمیت که می گویند: صفت حقیقیه ذات الاضافه است، و رازقیت که می گویند<sup>۱</sup> که صفت اضافیه محضه است، چیست؟

جواب این است که: این مفهومات را که مثلاً مفهوم عالمیت و رازقیت بوده باشد مرجعی به غیر از عرف نیست، و در عرف، اطلاق رازق نمی کنند مگر بر کسی که رزق داده باشد، و اطلاق سخی و جواد نمی کنند مگر بر کسی که جود و سخا از او به عمل آمده باشد، به خلاف عالمیت؛ چه هر که از شأنش علم بوده باشد به این معنی که حاصل شدن علم از برای او موقوف به هیچ چیز نباشد مگر به وجود به هم رسانیدن معلوم، در عرف او را عالم گویند.

مثلاً کسی را که مشکلی در علم نحو بوده باشد گویند: عالم به حلّ این اشکال فلان نحوی است و حال آن که می شود که صورت آن اشکال تا زمان سؤال در ذهن آن نحوی در نیامده باشد، چه جای حلّش.

و شاهد بر این معنی بینایی است؛ چه لا محاله کسی را که بصر صحیح داشته باشد بینا می گویند، اگر چه هیچ مُبَصَّری در پیش او حاضر نباشد.

و سرّ این فرق که مذکور شد، آن است که مثل رازقیت و سخا و جود، صفات فعل باشند، و صفات فعل اغلب آن است که از مباشرت و تمرّن افعال به هم رسد و نادراً اگر بعضی پیش از مباشرت به حسب فطرت موجود باشد، و جودش ظاهر و معلوم نشود مگر به مباشرت افعال، به خلاف صفات حقیقیه که عبارت اند از صفات ذات.

و نوعی دیگر از صفات فعل است که آن از مبادی فعل یا از توابع و لوازم فعل باشد همچون ارادت و کراهت و شوق و نفرت. و حدوث این قسم نیز در وقت حدوث فعل باشد.

و چون این جمله دانسته شد، باید دانست که صفاتی را که فقرات این دعای شریف مشتمل بر آنهاست، هم از صفات ثبوتیه‌اند که تعبیر از آنها به «صفات جمالیه» می‌کنند، و هم از صفات سلبیه که تعبیر از آنها به «صفات جلالیه» می‌نمایند.

پس «مقسم به» در جمیع فقرات این دعا بنا بر این که لفظ «مِن» به معنی بآء قسم باشد - چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد - یا «مَسْؤُول مِنْهُ» بنا بر این که لفظ «مِن» به معنی ابتدا باشد، اعم است از صفات جمالیه و جلالیه.

و نیز اشتمال آن بر اقسام ثلاثه صفات جمالیه به وجهی نیز ظاهر و بین است، بلکه به تقریری که بعد از این - ان شاء الله - در شرح فقرات دعا می‌شود، معلوم می‌گردد اشتمال آن بر مقسم به یا مسؤل مِنْهُ که اعم است از اشرف جمیع موجودات.

و از این جا دو چیز معلوم می‌شود: یکی آنچه از معصوم علیه السلام در خاصیت این دعا روایت شده که فرمودند که: «اگر قَسَم یاد نمایم که اسم اعظم خدا در این دعاست، به راستی قسم یاد نموده باشم».

و دیگری سَرّ معنی تفضیلی که در بسیاری از فقرات این دعا در صفات الله واقع گردیده.

و به همین تحقیق ظاهر می‌گردد وجه رابعی از برای وجوه ثلاثه که در جواب دو اشکال که در فصل اول در شرح فقره‌ای از دعای مزبور وارد می‌آید،  
و هَذَا مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بِفَضْلِهِ وَ كَرَمِهِ فِي طَيِّبِ أَجْوِبَةِ الْإِشْكَالَيْنِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ إِنْعَامِهِ.

## فصل اول

### در شرح فقره اولی از دعای مزبور

و آن مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

### مناجات

ای خدواند یگانه، و ای خالق آشنا و بیگانه! ای پروردگار سمیع و بصیر، و ای یگانه بی شبه و نظیر! ای برپاکننده این نیلوفری خرگاه بی ستون و عمد، و ای ظاهر کننده نور خورشید و ماه بی معین و مدد! ای آفریدگاری که این عالم از آسمان و زمین

و آنچه در آنهاست از ساکنین و متحرکین نمونه‌ای از قدرت توست، و این جهان با جمیع اجزای آن از کرسی و عرش برین شمه‌ای از آثار حکمت تو!

### لِمَوْلَفِهِ

ای آن که یگانه پادشاهی	بر وحدت خویش خودگواهی
پیدا کن روز و شب بیایی	ظاهر کن نور مهر و ماهی
هم بانی نه رواق گردون	هم صاحب ملک و عزّ و جاهی
هم خالق عرش آفرینی	هم خسرو عرش بارگاہی
می کن ز ره عنایت خویش	سوی من خسته دل نگاہی

\* \* \*

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِبَيْتِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ.

خداوندا! به درستی که این بنده شرمسار، و این شرمنده تبه روزگار، این مذنب جفاکیش، و این مجرم خطا اندیش سؤال می‌کنم از تو - ای پروردگار خویش! و پروردگار هر توانگر و درویش! - در حالتی که قسم می‌دهم تو را به حقّ مظهر عظمت و جلال تو، رو می‌نمایم به سوی درگاه گردون پناه تو از جهت منظر حسن و جمال تو، به حرمت آن مظهري که ظهور بهای تو در آن بیشتر، و نور جمال تو در آن تابنده تر است، و حال آن که همه مظاهر بهاء تو تابان، و نور عظمت و جلال تو در آنها نمایان است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حقّ هر مظهر حسن و جمال و هر مطلع نور لایزالی که تو راست.

### لِمَوْلَفِهِ

خاصه آنانی که از نور خود انشا کرده‌ای	نامشان از نام‌های خویش پیدا کرده‌ای
قدر و جاه و رتبه هر یک برای ممکنات	واضح و روشن نمودار و هویدا کرده‌ای
آن یکی را منصب پیغمبری بخشیده‌ای	و آن دگر را جانشین و حجة الله کرده‌ای
یازده نور دگر از نسل حجّت در ازل	هر یکی را ره نما بر اهل دنیا کرده‌ای
از وجود حجّت و اولاد امجاد علی	هر یک از ما را هزاران بار احیا کرده‌ای

تزین اول: بدان که سؤال عبارت [است] از طلب کردن شخص دانی از عالی چیزی را که مطلوب اوست غالباً، و آن بنفسه متعدی به دو مفعول می شود، چنانچه گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا»، و گاهی اوقات مفعول ثانی او حذف می شود، چنانچه در جمیع فقرات این دعا حذف شده، و چون حذف، مخالف اصل است و ارتکاب امر مخالف اصل، موقوف است بر نکته ای و بدون آن قبیح است، پس حذف مفعول ثانی سؤال در این دعا نیز موقوف است بر نکته ای.

و می شود که حذف مفعول ثانی در این جا از جهت افاده عموم مطلب باشد، و صحیح است تعلق سؤال بکُلِّ ما يتعلَّقُ به الفعلِ مِنَ المَفَاعِلِ و الحال و التَّمِيزِ و غیرها، لکن غالب این است که متعلق بباء قسم واقع می شود چنانچه گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ»، و تعلق آن به لفظ «من» و استعمال او با «من» قلیل است؛ چنانچه از تتبع موارد معلوم می شود.

و باید دانست که لفظ «من» هر گاه متعلق به سؤال بوده باشد - چنانچه در این دعا تعلق به آن دارد - در چه معنی از معانی خود استعمال شده، آنچه به نظر می رسد این است که استعمال لفظ «من» در هیچ یک از معانی او در این مقام مناسب نیست، مگر در معنی «باء» [و] هر گاه استعمال شده باشد به معنی «باء» و این معنی مسلم شود، استعمال آن در هیچ یک از معانی بباء نیز صحیح نیست مگر در معنی بباء قسم.

و لکن به مستندی از برای صحّت استعمال آن در معنی بباء قسم برنخورده ام، مگر اطلاق کلام بعض نحویین حیث قال: «و قد تكون بمعنى الباء نحو ﴿يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ﴾، و انصراف اطلاق کلام بعض به سوی معنی الصاق که اظهر معانی بباء است اگر چه ظاهر تر است، لکن استعمال بباء در معنی قسم نیز نهایت شیوع دارد، و فيه الكفاية.

و بنابراین می تواند فقره مابعد که «بأبهاه» باشد بدل از فقره اولی بوده باشد از قبیل بدلیت ظرفی از ظرفی، و در این صورت ظرف ثانی متعلق به سؤال خواهد بود، پس ظرف، ظرف لغو باشد نه ظرف مستقر، و می تواند که ظرف ثانی بدل از ظرف اول نبوده باشد و متعلق به عامل مقدری باشد مانند «متوسلاً» و «متمسکاً»

و «مقسماً» و نحو آن که آن عامل مقدر، حال بوده باشد از برای فاعل سؤال.  
پس ظرف، ظرف مستقر باشد نه لغو.

اگر کسی بحث کند که: چه عیبی دارد که «من» داخله در «بهاء» در این فقره و در سایر الفاظ و سایر فقرات دعا «من» ابتدائیه باشد؟

جواب می‌گوییم که: وقتی صلاحیت از برای این معنی دارد که ما مرتکب تضمین در معنی سؤال شویم، به این که بگوییم سؤال مذکور متضمن معنی فعلی مانند شروع و استقبال و نحو آن شده، بنابراین تقدیر کلام چنین می‌شود که: «اللهم أسألك مستقبلاً». و در این صورت کلام، مستقیم نمی‌باشد مگر به تقدیر متعلق استقبال که «إليك» بوده باشد، و تقدیر مضافی محذوف بعد از کلمه «من» تا مدخول «من» مضاف الیه از برای آن مضاف محذوف بوده باشد، و تقدیر کلام مثلاً چنین باشد: «اللهم انی أسألك مستقبلاً إلیك من مظهر بهانك أو من محلی بهانك» و نحو آن از چیزهایی که مناسب است.

و علی‌آی حال، لازم می‌آید تقدیر و کثرت آن، و هر یک از آنها خلاف اصل است. پس امر مردّد می‌شود میان این که «من» را از معنی ظاهری خود که «ابتداء» است، صرف نمائیم به معنی غیر ظاهر که معنی بقاء قسم است، یا این که آن را در معنی ظاهر خود استعمال نمائیم به قاعده تضمین و تقدیر کلمات ثلاثه بلکه اربعه. و این هر دو محظور [دارد]، و شکی نیست که استعمال آن در معنی ظاهر در این مقام با تضمین و کثرت تقدیر اولی و انساب بوده باشد، فتأمل جداً.  
و بر فرض عدم انصراف باز احتمال در متعلق ظرف ثانی به نحوی است که ذکر شد.

تزمین دوم: آن است که ضمیر مجرور در «أبهاء» در این فقره شریفه به حسب ظاهر راجع است به «بهاء»؛ زیرا که لفظ دیگری از الفاظ این فقره صلاحیت از برای این معنی ندارد، و در این هنگام اشکالی وارد می‌آید به این که مفهوم «بهاء» امری است کلی، و من حیث هو - قطع نظر از جزئیات او کرده - قابلیت تفضیل و تفضّل ندارد؛ زیرا که بر بیاض - من حیث هو بیاض - اطلاق ابیض صحیح نیست، بلکه

اطلاق ابیض صحیح است بر ذاتی که معنی بیاض در آن ذات زیادت باشد از معنی بیاض که در غیر آن است، مثل این که می‌گویند که: این کاغذ سفیدتر است از آن کاغذ، یعنی وصف سفیدی در این فرد از کاغذ زیادت است از وصف سفیدی که در آن فرد دیگر است.

پس فی الحقیقة متّصف به وصف زیاده ذات کاغذ است نه ذات بیاض، و ما نحن فیه نیز از این قبیل است؛ زیرا که به حسب ظاهر اطلاق شده است لفظ «بهاء» بر بها، و آن درست نیست، و همچنین وارد است اشکال در حمل کلمه «بَهِيَّ» بر بهاء در فقره ثانیه که «کل بهائك بهي» بوده باشد.

و ممکن است تَفْصِي از اشکالین مزبورین به چهار وجه:

اول: به آن چیزی که شایع است در نزد اهل لسان از تجوّز در اسناد عقلاً که عبارت است از اسناد فعل یا شبه آن إلى ما هو له بتأول، پس بنابراین اسناد «أبهی» و «بَهِيَّ» در هر دو فقره از قبیل اسناد اسم فاعل است به مصدر کقولهم: «جَدَّ جَدُّهُ وَجَلَّ جَلَّالُهُ».

دویم: به صرف نمودن کلمه «بهاء» از معنی حقیقی او و قائل شدن به استعمال آن در معنی «بَهِيَّ» به علاقه حالیه و محلّیه نحو «فَلْيَنْدِعْ نَادِيَهُ»<sup>۱</sup>. و فرق فیما بین این وجه و وجه اول این است که وجه اول مجاز عقلی و دویم مجاز لغوی است.

سیم: به تقدیر لفظی بعد از کلمه «أبهی» در فقره اولی که مضاف الیه «أبهی» بوده باشد و مضاف به سوی ضمیر «بهاء»، و به تقدیر لفظی دیگر پیش از کلمه «بهائك»، یا بعد از آن در فقره ثانیه که آن لفظ مقدر یا مبتدائی بوده باشد مضاف به سوی «بهاء»، یا مبتدای ثانی بوده باشد که «بَهِيَّ» خبر بوده باشد از برای او، یا به تقدیر دو لفظ یکی مضاف و دیگری مضاف الیه بعد از کلمه «بَهِيَّ» در فقره مزبوره.

پس علی الاحتمالات تقدیر کلام چنین می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُسْتَقْبِلًا إِلَيْكَ مِنْ مَظْهَرِ بَهَائِكَ مَتَوَسِّلًا إِلَيْكَ بِأَبْهِي مَظْهَرِهِ - أَوْ مَقْسَمًا إِيَّاكَ بِأَبْهِي مَظْهَرِهِ - وَكُلِّ مَظْهَرِ بَهَائِكَ بِهِيَّ» أَوْ «كُلِّ بَهَائِكَ مَظْهَرِهِ بِهِيَّ» أَوْ «كُلِّ بَهَائِكَ بِهِيَّ مَظْهَرِهِ».



و این در صورتی است که «بأبهاء» ظرف مستقر بوده باشد چنانچه مذکور شد. یا تقدیر کلام چنین است که: «اللهم إِنِّي أَسْأَلُكَ مَتَمَسَّكَاً إِلَيْكَ بِمَظْهَرِ بَهَائِكَ» أو «بأبهي مظهره..» إلى آخره، در صورتی که بأبهاء ظرف لغو باشد به تقدیری که ذکر شد، چه در این صورت ظرفیت او ظرفیت بدلیه است و مبدل منه در حکم سقوط. چهارم: به آنچه در مقدمه اشاره به آن شد، و حاصل آن این است که: هر یک از لفظ «بهاء» و «أبهي» در معنی خود استعمال شده باشد بدون حاجت به صرف نمودن هر یک از معنی ظاهر خود، و مراد به تغییر تعبیر از «بهاء» و «أبهي» به «بهي» تکثیر و سائل سؤال و تعمیم افراد حسن و جمال بوده باشد به این که مراد به «بهاء» بهاء ذاتی و مراد به «أبهي» بهاء مستفاد از مظاهر صفاتی باشد که قطع نظر از مظاهر کرده، کلاً الْقِسْمَيْنِ مَصْدَاقِ بَهِيٍّ مِي بَاشَد، چنانچه فقره مؤکده که فقره ثالثه بوده باشد، نیکو إشعاری بر این معنی دارد.

پس کأنه حاصل معنی کل سه فقره این می شود که: خداوند! من سؤال می کنم تو را در حالتی که قسم دهنده ام تو را از میان صفات به صفت بهاء تو که عبارت از بهاء ذاتی تو بوده باشد مع ابهائی<sup>۱</sup> از بهای فعلی تو و حال آن که قطع نظر از مظاهر بهاء کرده، همه افراد بهاء نیکو بهائی هستند، و تفضیل و تفضّل و مفضّلّیت در میان آنها نیست.

و از این تقریر ظاهر می شود وجه ثالثی از برای لفظ در «أبهاء» که آن معنی مصاحبت و معیت است، چنانچه وجوه دیگری علاوه بر تقریرات و تقدیرات مزبوره به نظر می رسد که این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد.

### بیوت

گر نویسم جمله را بی حد شود      مثنوی هفتاد من کاغذ شود

ولکن بعضی از آن در ضمن فصل شانزدهم خواهد آمد ان شاء الله.

### طلب

الهی! تویی آن خداوند جهان آفرین، که محتاج اند به فضل و کرم تو اهل آسمانها و زمین از ملائکه مقررین و روحانیین و کروبیین، و اصناف موجودات سفلیه از جمادات و نبات و حیوانات و اجنه و آدمیین، و هر کدام به حسب قابلیت و استعداد خود بهره‌ها دارند از انعام تو یا ارحم الراحمین، پس سؤال می‌نمایم از تو در این وقت سحر به حق «بهاء» تو که نظر لطف و مرحمت خود را بازنگیری از زمره مؤمنین، از سابقین ایشان و از لاحقین، و از حاضرین آنها و از غائبین، و از ملتسمین آنها و از غیر ملتسمین، بِفَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ وَ إِحْسَانِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

### فصل دویم

#### در شرح فقره ثانیه از دعای شریف

و آن مشتمل است بر مناجات منظومه، و سه تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

ای خدا عمری به غفلت شد تباه	نیست حاصل بهر ما جز اشک و آه
شد به سر دور جوانی حیف حیف	شد به پایان زندگانی حیف حیف
یاد ایامی که مهلت داشتیم	سال و ماهی چند فرصت داشتیم
داشتیم از دولت عهد شباب	دل خوشی‌ها اندر این شهر خراب
پادشاه وقت خود بودیم ما	کافران از بخت خود بودیم ما
نه ز آسیب جهان بر جان غمی	نه ز جور چرخ بر دل ماتی
حیف کان دولت همه بر باد رفت	دل خوشی‌ها جملگی از یاد رفت
همراهان رفتند هر یک از رهی	نیست از احوالشان هیچ آگهی
غیر از این کانه‌ها همه در زیر خاک	خفته مسکین روز و شب اندر مفاک
باده از جام اجل نوشیدگان	جای پیراهن کفن پوشیدگان
بند بند هر یک از مفصل جدا	مشت خاکی گشته هر یک بی صدا

چشم‌ها پالیده بر خشت لحد  
بی زبان با صد زبان گویا تمام  
ای خدا ای صاحب احسان و جود  
ای تو مر بیچارگان را چاره ساز  
ای پناه بستندگان ناتوان  
از تو داریم این تمنا ای کریم  
چون که ما را وقت رفتن در رسد  
بر نگیری در دم آخر نظر  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
بِجَمَالِكَ كُلِّهِ.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را در حالتی که قسم می‌دهم تو را به  
حقّ نیکی افعال و اوصاف جمال و جلال تو، یا سؤال می‌کنم تو را در حالتی که رو  
کننده‌ام به سوی درگاه تو از جهت افعال حسنه و اوصاف کامله‌ات، که در جمیع  
موجودات عالم روشن و پیدا و ظاهر و هویدا است. قسم دهنده‌ام تو را به احسن و  
اکمل آن وصف‌ها و کارها. توسل جوینده‌ام به سوی تو به نیکوتر و کاملتر آن  
صفت‌ها و کردارها و حال آن که همه کارهای تو پسندیده و همه کردارهای تو ارجمند  
است، خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حقّ کلّ افعال حسنه و اوصاف  
کامله تو که از جمله آنهاست خلقت پاک سید کاینات و آفرینش پاکیزه خلاصه  
موجودات.

### لِمْؤَلَّفِهِ

آن خواجه که گفتش ایزد پاک  
آن سدره نشین که بزم یزدان  
آن مَحْرَمِ خَلُوتِ الهی  
پیرایه گل عذار هستی  
لولاک لما خلقت الأفلاك  
از نور رخس شدی فروزان  
دانای رموز حق گماهی  
شاهنشه ملک حق پرستی

شیرازة مصحف رسالت      دیباچه زبده جلالات  
یعنی که حبیب حیّ سرمد      تاج سر انبیا محمد

ترتیب اول: به تحقیق که اشتهاار یافته است در کتب نحویه این که اسم تفضیل به یکی از سه وجه باید استعمال شود:

اول: با لفظ «من» چه مذکوره باشد مثل «زید افضل من عمرو» و چه محذوفه مثل «الله أكبر» ای من کل شیء.

دویم: با الف و لام عهد مثل «زید الأفضل» و «هند الفضلی». سیم: به اضافه شدن آن وصف به سوی مفضل علیه مثل «هُوَ أَفْضَلُ رَجُلٍ» و «هِيَ أَفْضَلُ امْرَأَةٍ».

پس اسم تفضیل در وجه اول از وجوه ثلاثه همیشه مفرد مذكر استعمال می شود، چه موصوف با او موافق باشد و چه نباشد، و در وجه دویم مطابق موصوف خود آورده می شود، و در وجه سیم در آن تفصیلی است و آن این است که اگر اضافه به اسم نکره شود استعمال او مثل استعمال با لفظ «من» خواهد بود و اگر اضافه به اسم معرفه شود پس اگر قصد شده باشد تفضیل او بر مضاف الیه، واجب است که موصوف او فردی از مدلول مضاف الیه بوده باشد من حیث هو، لا من حیث المفضولیه، و جایز است در این صورت مطابقه آن با موصوف و عدم مطابقه، و اگر قصد شده باشد تفضیل بر جمیع ماعدای او نه مضاف الیه بخصوصه، پس باید مطابق با موصوف خود استعمال شود به اجماع کل نحات.

و قول محقق بهایی رحمته در صمدیه آن جایی که می فرماید: «وَإِنْ قَصَدَ تَفْضِيلَهُ مُطْلَقًا فَمُقَرَّدٌ مُذَكَّرٌ مُطْلَقًا نَحْوُ يُوْسُفُ أَحْسَنُ إِخْوَتِهِ..» إلى آخره، غلطی است واضح که از نسّاخ واقع شده و حاشاکه مثل چنین اشتباهی رابه ایشان نسبت توان داد، وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ:

فَكَمْ أَفْسَدَ الرَّأْيِي كَلَامًا بِفِعْلِهِ      وَكَمْ حَرَّفَ الْمَنْقُولَ قَوْمٌ وَاضْفَحُوا  
وَكَم نَاسِخٍ أَضْحَى لِمَعْنَى مُعَبَّرٍ      وَجَاءَ بِسِنِّي لَمْ يُرِدْهُ الْمُصَنِّفُ

بعد از معلومیّت این مطلب می گوئیم که: اسم تفضیل در این فقرة شریفه بر وجه سوم از وجوه ثلاثه استعمال شده و مضاف الیه او ضمیر مذکور در «باء جمله» است و

صالح نیست ارجاع آن به چیزی مگر به جمال، و در این هنگام همان دو اشکال که در مرجع ضمیر «أبهاء» در فقره اولی وارد آمده، در این جانیز وارد می‌آید و جواب از آن به یکی از چهار وجه که در آن جا مذکور شد معلوم می‌شود و همچنین است حال در بسیاری از فقرات آینده.

تزیین دوم: صاحب کتاب مجمع البحرین<sup>۱</sup> تصریح کرده است در کتاب مزبور بر این که «جمال» به معنی حسن افعال و کمال اوصاف و خصال است و از صفات مشترکه‌ای است که واقع می‌شود بر صور و معانی، و چون تفهیم این مطلب موقوف است بر ترسیم مقدمه‌ای در بیان قوای انسانی تا فهمیده شود از آن فرق فیما بین صور و معانی پس می‌گوییم که خداوند عالم - جلّت عظمته - از برای لطیفه شریفه ربّانی، یعنی نفس ناطقه انسانی قوّت‌هایی خلق فرمود که در آن قوّت‌ها نفوس حیوانیه نیز با او شریک‌اند، و قوّت‌های دیگر آفریده که در آنها نفوس حیوانیه و نباتیه هر دو با او شریک‌اند.

صنف اول را قوای حیوانیه گویند، و صنف دوم را قوای نباتیه.

اما قوای حیوانیه بر دو گونه است: مدرکه و متحرکه.

اما مدرکه ده قوّت است: پنج در ظاهر و پنج در باطن، اما پنج در ظاهر پس آن قوه باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است، و اما پنج در باطن پس آن حسّ مشترک و خیال و وهم و حافظه و متخیله است.

و اما قوه متحرکه پس آن منقسم می‌شود به باعته - و شوقیه نیز گویند - و به فاعله. باعته قوتی است که هر گاه مرتسم شود در خیال، صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب باشد دفع وی، باعث شود قوه فاعله را بر تحریک اعضا. پس اگر باعث بر تحریک، طلب امر مطلوب الحصول باشد، قوه شهویه خوانند و اگر به جهت دفع امر مهر و بّ عنه باشد، قوه غضبیه گویند.

۱. در مجمع البحرین (ج ۶، ص ۲۹ ماده جسم) چنین می‌گوید: ورجل له جسم وجمال: أي منانة وحسن. همچنین مراجعه شود به: العین خلیل، ج ۶، ص ۱۴۲ (جمل) و ج ۱، ص ۲۳۹ (عجم): لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۶ (جمل).

و فاعله قوتی است که عضلات و ادوات تحریک را مهیای تحریک کند به قبض و بسط و کشیدن و رها کردن.

و اما صنف دوم از قوا یعنی قوای نباتیه - و آن را طبیعیه نیز گویند - پس اگر مقارن شعور و اراده بود، نفسانیه و الّا طبیعیه خوانند. و اصول این سه قوا سه است: غاذیه و ناصیه و مولده، و تفصیل آن مناسبت با وضع این مختصر ندارد.

بعد از این که این مطلب مشخص شد می گویم: آنچه از موجودات که به یکی از پنج قوه که در ظاهر است و آنها را حواس ظاهره می گویند احساس شود، آن محسوس را صورت آن موجود می گویند؛ چه آن موجود محسوس، مُبصر باشد و چه مسموع و چه مشموم و چه غیر آن، و آنچه از آنها که به یکی یا زیادتر از حواس ظاهره محسوس نشود، آن را معنی گویند.

و چون معلوم شد فرق میان صور و معانی، ظاهر شد که جمال از صفات مشترکه ای است که متّصف می شود به آن هر یک از دو سلسله موجودات صوریه و معنویه، چه آن موجود متّصف به وصف جمال در وصف مذکور مختار باشد و چه مضطر.

تزیین سوم: خلاف کرده اند متکلمین در این که انبیا افضل اند از ملائکه یا ملائکه افضل از انبیا؟ متکلمین شیعه و جمهور اشاعره بر مذهب اول اند و جمهور معتزله و بعضی از علمای اشعریه بر مذهب ثانی.

و متمسک اند فرقه اولی به وجوه نقلیه و عقلیه مانند امر ملائکه به سجود آدم و تعلیم آدم اسما را به ملائکه و اصطفاى حق سبحانه و تعالی انبیا را از عالمیان که ملائکه از آن جمله است، و مانند وجود قوت مضاده من الشهوة والغضب في الأنبياء دون الملائكة.

و از جناب مقدّس رضوی - علیه التحية و الثناء - نقل شده از آباء طاهرين خود عليه السلام از پیغمبر صلى الله عليه وآله که فرمودند: « مَا خَلَقَ اللهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي »، حضرت امیر عليه السلام فرمود که: پس گفتم: « يَا رَسُولَ اللهِ، فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَيْلُ؟ » یعنی تو فاضل تر می باشی یا جبرئیل؟ آن حضرت فرمود: « يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَضَّلَ

الْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَفَضَّلَنِي عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ - يَا عَلِيُّ - وَالْأَنْعَمُ مِنْ بَعْدِكَ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخَدَامَتُنَا وَخَدَامَتُكُمْ مُجِيبَاتًا ۱.

و موافق این در احادیث ائمه طاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - بسیار است ۲.

و تمسک فرقه ثانیه نیز به وجهی است نقلی و عقلی کقوله تعالی: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ ۳ و ظاهر این است که مثل این کلام وقتی نیکوست که ملک از نبی افضل باشد، و کقوله تعالی: ﴿مَا نَهْنُكُمْ أَرْبُكُمْ أَعْنُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكِينَ﴾ ۴ یعنی: نهی نکرده است شما را - ای آدم و حوا! - خدای شما از اکل شجره منهیه مگر به جهت این که مبدا از تناول شجره به مرتبه ملکی ترقی کنید. و ظاهر است دلالتش بر فضیلت ملک، و کقوله تعالی: ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ ۵ یعنی: تعلیم کرد محمد ﷺ را شدید القوی، و مراد جبرئیل است، و ظاهر است افضلیت معلم از متعلم، و کقوله تعالی: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ ۶ چه مراد آن است که نه مسیح استنکاف از عبودیت دارد و لا من هو أرفع درجة منه، و مثل اطراد تقدیم ذکر ملائکه در قرآن بر ذکر انبیا مثل ﴿كُلُّ ءَامِنٌ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ﴾ ۷ انتهى.

.. إلى غير ذلك، ولا يعقل له وجه سوى الأفضلية.

و من وجه العقلي أن أعمالهم المستوجبة للمثوبات أكثر لطول أعمارهم و آدموم لعدم تخلل الشواغل و أقوم لسلامتها عن مخالطة المعاصي و ما يوجب شغل القلب

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵، باب ۳، ح ۳۴۵ به نقل از عيون الأخبار و علل الشرائع؛ همچنين بحار الأنوار، ج ۲۶،

ص ۳۳۵، باب ۸، ح ۱ به نقل از إكمال الدين و عيون أخبار الرضا ﷺ و علل الشرائع.

۲. قريب به این مضمون در الكافي، ج ۲، ح ۳۲، ح ۲ به نقل از ابی جعفر ﷺ نقل شده است، و مضامين متفرقة این حديث بسیار آمده مانند: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۱، باب ۱ ح ۶۹ به نقل از الاختصاص.

۳. سوره انعام، آیه ۵۰.

۴. سوره اعراف، آیه ۲۰.

۵. سوره نجم، آیه ۵.

۶. سوره نساء، آیه ۱۷۲.

۷. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

وعدم الحضور.

و جواب از وجه اول آن است که: آن آیه وقتی نازل شد که قریش استعجال عذاب موعود می کردند و مراد، این است که من ملک نیستم در قوت و شدت تا انزال عذاب توأم کرد، و یا مراد [این است که] علم به وقت نزول عذاب به اخبار خدا بی واسطه حاصل تواند شد.

و از دوم آن که: تمویهی بود از شیطان که به خیال آدم و حوا افکند که آنچه مشاهد است در ملک از حسن و صورت و کمال قوت حاصل تواند شد به سبب اکل شجره. و از سوم آن که: تعلیم از خدای تعالی بود و شدید القوی نبود مگر واسطه.

و از چهارم آن که: مراد اولویت ملائکه است از عیسی علیه السلام در استنکاف از عبودیت؛ اذ عیسی لم یکن له أب، وَالْمَلَائِكَةُ لَيْسَ لَهُمْ أَبٌ وَلَا أُمٌّ.

و از پنجم: یَجُوزُ أَنْ يَكُونَ تَقْدِيمُهُمْ فِي الْوُجُودِ، یا بنابر آن که ایمان به ملائکه به سبب آن که غائب اند از حواس اهم است از ایمان به انبیا.

و از ششم: إِنَّ هَذَا لَا يَمْنَعُ كَوْنَ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلَ بِجِهَاتٍ أُخْرٍ كَقَهْرِ الْمَضَادِّ وَالْمُنَافِي وَتَحْمَلِ الْمَتَاعِبِ وَالْمَسَاقِ وَغَيْرِ ذَلِكَ.

و کلام در این ادله و اجوبه بر تقدیر جسمانیت ملائکه است، چنانچه مذهب متکلمین است، و اما بر تقدیر تجرّد ملائکه چنان که مذهب حکماست، پس جواب جواب دیگری است که ذکر آن منافی با وضع این مختصر است.

و از حدیث سابق و سایر احادیث دیگر و وجه عقلی که در مرتبه خاتمه مذکور است معلوم می شود افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جمیع انبیا و این که هر فضلی که از برای هر پیغمبری ثابت است برای آن حضرت ثابت است با زیادتی، و شکی نیست خلقت افضل به این معنی اجمل است از کل خلقت ها. پس می تواند بود که مراد به فرد اجمل که در فقره دعا وارد شده خلقت جمیل آن<sup>۲</sup> حبیب پروردگار جلیل، بلکه به مقتضای حدیث سابق، آفرینش ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم

۱. در اصل: کفهر. آنچه در متن آمده از نسخه روضاتی اخذ شد.

۲. در اصل: جمیل آن «تکرار شده است».



أجمعین - نیز بوده باشد .

### لمؤلفه

ای آن که به گلزار<sup>۱</sup> جمال تو تماشا است هر بلبل شیدا ز گل روی تو شیدا است  
هر اختر تابنده‌ای از مهر جمالت چون طلعت خورشید در این بزم دل آراست  
هر قطعه نوری که در او هست فروغی عکس است که از آینه روی تو پیدا است  
گر<sup>۲</sup> غایب خوش بوی ز اندام تو خوش بوی ور لاله سمن ساز عذار تو سمن ساست  
هر جلوه رویی که دل از کف بر باید از حسن تو آن جلوه رباینده دلهاست  
از فضل جمال تو بدان طلعت یوسف کز او اثر آتش بر جان زلیخاست  
ای ماه جبین! برقع از آن روی برافکن تا بنگری از پرتوی روی تو چه غوغاست  
سوی من دل خسته در آن روز نظر کن کز هر طرفی غلغله در خلق هویدا است

### طلب

الهی! خورشید ایمانم را از مشرق فضل خود به نوعی تابش ده که در اقلیم دلم از  
ظلمات شبهات چیزی باقی نگذارد .  
ملکا! کوکب یقینم را از افق فیض عمیم خود به قسمی نمایش ده که از صفحه  
اعتقاد مولود او هام و شکوک را بردارد .  
معبودا! در خلوت سرای عبودیت و اخلاص، شمع نیتم را در مکانی قرار ده که  
از تندباد حوادث و ریا و سمعت محفوظ باشد .  
پادشاهها! در نزهت سرای خلوصیت و اختصاص، نهال علم را به نوعی تربیت  
کن که از آسیب خشکی عجب و غرور محروس ماند .  
أزحَم الرّاحِمینا! حالی ده از کسالت خالی، شوقی عطا کن محرک سلسله اطاعت و  
فرمان برداری، و یا گنجینه اسرار معرفت، سری پر از سودای محبت، زبانی به حمد

۱. در اصل: گلزار .

۲. در اصل مخطوط: که .

و ثنای خود لایق، بیانی با اعتقاد ثابت جازم موافق و مطابق، وَبَلَغَ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ<sup>۱</sup> الْإِيمَانَ،  
وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْإِقْيَانِ، وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّبَاتِ، وَيَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ<sup>۲</sup> إِنَّكَ جَوَادٌ  
كَرِيمٌ، وَيَعْبَادُكَ زَوْوَفٌ رَحِيمٌ.

### فصل سیم

#### در شرح فقرة ثالثه از دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

بر او رحمی در این وقت سحر کن	الهی! سوی این مسکین نظر کن
ز احسان خود او را بهره ور کن	در این وقت سحر یکدم ز احسان
دعای بندگان را با اثر کن	سحر وقت دعای بندگان است
به راه طاعت خود ره سپر کن	ره طاعت به ما بنما و ما را
به سوی جملگی یا رب نظر کن	بده توفیق طاعت جملگی را
ترحم را خدایا بیشتر کن	همیشه کرده‌ای بر ما ترحم
محبت را بر آن دل جلوه گر کن	دلی ده طالب نقد محبت
دل شوریده را شوریده تر کن	چه خود شوریده‌اش کردی الاهی!
رخ ما را ز اشک دیده تر کن	پیبایی از سحاب خوف و خشیت
ز دنیا میل ما را ریشه بر کن	به سوی خویش مایل ساز ما را
تو خود رحمی بر این خونین جگر کن	در آن ساعت که وقت رفتن آید
فدای مقدم خیر البشر کن	مرا از فضل خود در وقت رفتن
ز حال بنده مسکین خبر کن	امیرالمؤمنین را اندر آن حال

۱. در بعضی از نقلها: إلى أكمل.

۲. فقراتی از دعای مکارم الاخلاق امام زین العابدین علیه السلام است. رجوع کنید به: الصحیفة السجادية، ص ۱۳۶ - ۱۳۷. چاپ انتشارات هاد، دعای بیستم «فی مکارم الاخلاق و مرضی الأفعال». در این چاپ به جای «الإیقان» لفظ «الیقین» آمده است.

بگو با آن شه ملک شفاعت که اینک بر غلام خود گذر کن  
 اللَّهُمَّ إِنِّي [أَسْأَلُكَ] مِنْ جَلَالِكَ بِأَجَلِهِ وَكُلِّ جَلَالِكَ جَلِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ.  
 خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق عظمت و جلال و  
 بزرگواری لایزال تو؛ یا سؤال می‌کنم تو را در حالتی که روکننده‌ام به سوی درگاه تو  
 - ای قادر متعال - از راه بزرگی و جلال تو که کوچک است در نزد آن بزرگی، بزرگی  
 هر بزرگی، و حقیر است در جنب آن جلالت، جلالت هر جلیلی. قسم دهنده‌ام تو را  
 به مظهري که جلال تو در آن ظاهرتر و عظمت تو در آن نماینده‌تر است و حال آن که  
 همه مظاهر جلال تو جلیل و همه مزایای بزرگواری تو جمیل است. خداوندا! به  
 درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حق کل مظاهر جلیل و مزایای جمیل تو، و از  
 جمله آنهاست کرسی و عرش برین و اطباق آسمان‌ها و اقطار زمین و ماه و خورشید و  
 ستارگان و جبرئیل و میکائیل و فرشتگان و دریاها و کوهها و درختان و حیوانات و  
 جنیان و آدمیان که همه به طفیل وجود شریف و عنصر لطیف سید کائنات و خلاصه  
 موجودات - علیه و علی آله الطیبین الطاهرین آلاف الصلاة والتحیات - موجود  
 گردیده.

### بِمُؤَلَّفِهِ

اگر مقصود حق از آفرینش	نبود آن افتخار اهل بینش
به گلزار وجود جمله اشیا	گل ذاتی نمی‌گردید پیدا
نه صبحی بود در عالم نه شامی	نه اسمی بود از عالم نه نامی
نه خورشید و نه مه در آسمان بود	نه نام و نه نشان از اختران بود
نه جنّ و انس را می‌بود بودی	نه این گردنده گردون را نمودی
نه عرش و فرش و نه خلد برین بود	نه اسرافیل و نه روح الامین بود
نه مسجد ملائک می‌شد آدم	نه يك جنبنده می‌بودی به عالم
نه روی صنع ایزد جلوه‌گر بود	نه نخل فضل یزدان را ثمر بود
نه زلف سنبلی می‌شد پریشان	نه خود يك بلبل می‌شد خروشان

تعالی الله زهی بودی که هر بود ز بهر بود او گردید موجود

تزیین اول: بدان که لفظ جلال مصدری مضاعف [است] که جلیل که یکی از اسماء خالق بی عدیل است مأخوذ از آن گردیده و آن اسمی است راجع به قدرت پروردگار صانع [که] به معنی بزرگواری و عظمت شأن حضرت باری استعمال گردیده؛ بدان جهت که صغیر است در نزد او هر بزرگی، و حقیر است در مقابل او هر جلیلی کما يقال: جل فلان ای عظمته.<sup>۱</sup> برای یافتن جاه و منصب عالی و بزرگی و حشمت بین الناس مداومتش بین الناس اثری عظیم دارد، و عده کبیرش هفتاد و سه، و سیطش<sup>۲</sup> ده و صغیرش یکی است.

مروی است که هر که: «یا جلیل» بسیار بگوید، هر کس او را ببیند، تعظیم و توقیر وی کند و چون به مشک و زعفران بنویسد و بخورد، بزرگ و نزد انسان، عزیز و سرافراز باشد.

تزیین دویم: چون از خداوند متعال و پروردگار لم یزل و لا یزال سؤال نمودی به حق عظمت و جلال و بزرگی و اجلال او باید که دلت بازبان موافق و گفتارت با اعتقاد مطابق باشد، و فی الحقیقه خدای خود را جلیل و پروردگار خود را بی مثل و عدیل بدانی.

و اعانت می‌نماید تو را بر این معنی آن که نظر نمایی در مصنوعات پروردگار و تفکر نمایی در مخلوقات خالق لیل و نهار، از آسمانها و آنچه در آنهاست از ستارگان و ماه و خورشید و حرکات و دوران آنها در حال طلوع کردن و غروب نمودن، و زمین و آنچه در اوست از کوه‌ها و معدن‌ها و نه‌رها و دریاها و حیوان‌ها و گیاه‌ها و درخت‌ها، و آنچه در میان زمین و آسمان است از ابرها و باران‌ها و برق‌ها و رعد‌ها و برف‌ها و صاعقه‌ها و بادها، و عجایب آنچه در بدن تو تعبیه نموده، و غرایب آنچه در تن تو خلقت فرموده از عظام و لحوم و شحوم و عضلات و اعصاب و عروق و

۱. کذا، صحیح عبارت قریب بدین مضمون است: أَجَلُ (جَلَلٌ) فَلَانَا أَيْ عَظْمُهُ؛ يَا جَلُّ فَلَانَا أَيْ عَظْمُهُ در اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۳۳ می‌گوید: جَلُّ الرَّجُلِ: عَظْمُهُ... أَخْلَهُ: عَظْمُهُ.

۲. نسخه اصل: و سبطش. متن مطابق با نسخه روضانی می‌باشد.

رباطات و اغشیه و احشا و امعا و آورده و حجابات و حالات انفعالات خود از حالت منویّه به حالت نطفگی، و از نطفگی به علقگی، و از علقگی به مضغگی، و از آن به صورت انسان طوراً بعد طور و شأناً بعد شأن و غیر آنها از چیزهایی که استقصای آنها در این مقام باعث تطویل می‌گردد و بینی که چگونه به قدرت ازلی و توانایی لم یزلی از دو حرف «کن» این همه را از کنه عدم به وجود و از مکمن<sup>۱</sup> خفا به مظهر شهود آورد.

پس بدانی که فی الحقیقه جلیل، آن خداوند بی‌عدیلی است که آنچه در همه عالم آفریده نظیر آن را نیز در بدن تو خلقت فرموده.

### لمؤلفه

در زمین و آسمان هر چیز یزدان آفرید  
 در تن انسان نظیرش سهل و آسان آفرید  
 ماه تابان در سپهر از صنع خود ایجاد کرد  
 چشم انسان را نظیر ماه تابان آفرید  
 کوه و دریا و درختان در زمین خلقت نمود  
 استخوان و مغز و مو در جسم انسان آفرید  
 آب شور و آب شیرین کرد پیدا در زمین  
 در دهان و چشم ما هم جزوی از آن آفرید  
 روی حوران بهشتی را چو خور تابنده کرد  
 گل‌رخان انس را بهتر ز حوران آفرید  
 آن بهشتی چهرگانی را که می‌گویی ملک  
 در تن ما قوت چندی چه ایشان آفرید  
 ده جواهر برگزید و نام هر یک عقل کرد  
 ده عرض از بهر ما هر یک بدان‌سان آفرید

وین عجب تر آن که در انسان زهر چیزی که هست

مثل آن در کمترین موری ز موران آفرید

### طلب

یا جالِی الأَحْزَانِ! ویا مُوسَّعَ الصُّبُحِ! ای خداوند صبح و بصیر! ای پروردگار بلا شبه و نظیر! ای برطرف کننده حزن‌ها! و ای گشایش دهنده تنگی‌ها! ای آن کسی که سزاوارتری به بندگان خود از جان‌های ایشان! و ای آفریننده آن جان‌ها در کالبد و تن‌های<sup>۱</sup> ایشان! ای الهام کننده نفوس عباد به نابکاری‌ها و پرهیزکاری‌ها! ای نماینده به بندگان راه‌های نیکی‌ها و بدی‌ها! ای بردارنده غم‌ها از دل‌ها! و ای رفع کننده اندوه‌ها از سینه‌ها! به تحقیق که شدید شده است بر من غمی که غیر از تو کسی بر آن مطلع نیست، یا الله! بِذِکْرِكَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، قَلْبَ قَلْبِي مِنَ الْهَمُومِ إِلَى الرُّوحِ وَالِدَّاعَةِ، وَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ ذِكْرِكَ بَتْرِكِكَ يَا بَئِي<sup>۲</sup> مِنَ الْهَمُومِ، به درستی که من تضرع کننده ام به سوی تو، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي لَا يُوصَفُ إِلَّا بِالْمَعْنَى لِكَيْتَمَانِكَ<sup>۳</sup> فِي عُيُوبِكَ ذَاتَ النُّورِ، به حق آن اسم سامی و نام نامی تو را قسم می‌دهم که دل مرا از آن غم فارغ و خاطر مرا از آن تشویش مطمئن گردان بَحَقِّ بِرِّكَ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ.

### فصل چهارم

در شرح فقرهٔ رابعه از فقرات دعای شریف است

و آن به دستور سابق مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

درد بسیار است و طاقت اندک و قوَّت ضعیف

جنّه رنجور است و جان بیمار و جسم ما نحیف

۱. کلمه مشوش است.

۲. کذا.

۳. در اصل: لکتمانکه.

قلب مفرد، غم مثنی شعله‌های غصه جمع  
 راه دور و راه‌بر و امانده و آفت ردیف  
 بحث مشکل، فکر وحشی، مدرک<sup>۱</sup> جوینده کم  
 رهنما بی‌میل و مطلب غامض و نادان الیف  
 وقت تنگ و شکوه بی‌پایان و هم‌ره ناصبور  
 حرف قائل چون کمان و گوش سائل چون ندیف  
 فرصتی کو تا بگویم آنچه باشد در دلم  
 دور را باید گرفت از سر بگو این<sup>۲</sup> الحریف<sup>۳</sup>  
 درد دل ناگفته دم بربستم از تشویش خویش  
 خود تو می‌دانی چه می‌خواهم بگویم یا لطیف  
 گوهر عمر گران از دست ما بسپوده رفت  
 ای دریغاً شد برون از دست ما عمر شریف  
 غیر حسرت حاصلی از عمر ما حاصل نشد  
 گشت بی‌حاصل همه محصول ما در این مضمیف<sup>۴</sup>  
 ای خدا! پیش از ورود مرگ بر ما رحم کن  
 رحم کن بر این تن بی‌طاقت و جسم ضعیف  
 قبض جان بر دست خود کن تا درآید شادمان  
 از کرم ما را مکن محروم آن دم یا لطیف  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا.  
 خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق عظمت و کبریایی تو، یا  
 سؤال می‌کنم تو را در حالی که روکننده‌ام به سوی درگاه عالم پناه تو از طریق عظمت

۱. خ. ل: همت.

۲. شاید «این» باشد. در نسخهٔ روضاتی به جای این مصرع، چنین آمده: يَشْقَطُ الْوَرْدُ عَنِ الْقُضْنِ إِذَا جَاءَ الْخَرِيفُ.

۳. خ. ل: شریف.

۴. خ. ل: یا ذا الألیف.

و کبریا و بزرگواری بی‌انتهای تو که از ملاحظه هر فردی از افراد موجودات، ظاهر و پیدا و از مشاهده هر شخصی از اشخاص ممکنات، واضح و هویدا است. قسم دهنده‌ام تو را به عظیم‌تر مظهری از مظاهر عظمت و بزرگواری و رفیع‌تر منظری از مناظر سلطنت و شهریاری تو، و حال آن‌که همه مظاهر عظمت و بزرگواری تو عالی و همه مناظر سلطنت و شهریاری تو متعالی است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حقّ کل مظاهر عظمت و جلال و مناظر سلطنت لایزال تو که بلندترین آنها وجود فیض نمود جناب خاتم انبیا و ائمه هدی - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - می‌باشد.

### لمؤلفه

کلک نقاش ازل چون نقش آب و خاک کرد  
تا نفلطد زین ماه از پشت این نیلی سمند  
از برای آن که داند قدر خود هر ممکنی  
ارتفاع قدر او تا بر فلک معلوم شد  
از برای پاکی دندان خورشید<sup>۱</sup> آسمان  
آیه تطهیر را تفسیر می‌دانی که چیست  
تزیین اول:

یک دم در تعقل بر روی عقل بگشا  
از ابستدای ابداع تا انتهای تکوین  
کن در تمام عالم از چشم دل تماشا  
بسنگر به چشم عبرت در فرد فرد اشیا  
نظر کن بر جمال تجرد تمثّل عقل اول تا جلوه بخردش دلت از کف رباید، و نگاه  
کن بر رخسار لاله عذار فلک نخستین تا غمزه حرکاتش از خودت بی‌خود نماید، در  
آیینۀ تفکر نگر تا جمال مخدرات محافل ملکوت را مشاهده نمایی، و در مصحف  
تخیل، تعقل نما تا سور<sup>۲</sup> مجالس جبروت را مطالعه فرمایی. بنگر به سوی ملائکه

۱. خ. ل. مهرش.

۲. کذا، احتمالاً: سور.



مقربین که در پیشگاه عرش جهان آفرین چگونه بر پای بندگی ایستاد[ه]، و بین در زمره فرشتگان روحانیین که بر درگاه حضرت رب العالمین چگونه جبهه نیازمندی بر خاک مذلت نهاده، و در کرسی وسیع الهی نظر نماکز اخترش چگونه مرضع نموده‌اند. بنگر به طرح ریزی قدرت که پایه‌اش چون بر بساط عرش موضع نموده‌اند، بر قنادیل معلقه ستارگان نظر کن که روغن نور رایحه تدبیر بدیع در آنها ریخته‌اند و هر یک از آنها را به چه حکمت زیبا بر مفتول قدرت آویخته‌اند.

در مجلس ضیافت ایزد ز هر طرف      چندین هزار شمع کواکب نهاده‌اند

تا استراق دیولعین را کنند منع      بر قوس‌ها سهام ثواب نهاده‌اند

زحل را به کدخدایی ده‌قاین مأمور نموده‌اند تا امور زراعت منتظم و مضبوط کرد و مشتری را به بزرگ‌تری اصناف منصوب داشته‌اند تا شغل هر یک به دیگری پیوسته و مربوط باشد. مریخ را سپه‌سالار سپاهیان کرده‌اند تا اقطار زمین از ترک و تازی بی‌محروس و محفوظ ماند، و خورشید را مدبر امر پادشاهان و ارباب حکم گردانیده‌اند تا هر کس از نعمت سیاست ایشان بهره‌مند و محظوظ گردد.

زه‌ره را رامشگری آموختند      و زسرودش بیدلان را سوختند

مر عطارد را معلم ساختند      رایت بحث و جدل افراختند

ماه را بر قاصدان کردند میر      تاجران را بخت و طالع شد نصیر

باد را بر ابر برانگیختند      برف و باران را به هم آمیختند

خاک را جزوی به آتش سوختند      صد هزاران شمع از او افروختند

چون این مقامات را به نظر دقت مشاهده نمودی سر عظمت خداوند بر تو ظاهر گردیده، دانی که عظیم‌تر از خدا عظیمی و کریم‌تر از او کریمی نخواهد بود، و اگر این اجمال را زیاده از این تفصیلی باید، هر چند به روزگاران شرح بعضی از آن ممکن نیست، لیکن نظر کن در کیفیت خلقت و آفرینش خود از مبدأ تا منتهی.

تا بر تو فاش گردد بعضی ز قدرت حق      تا بر تو سر قدرت بعضی شود هویدا

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

ترتیب دوم: انقسام یافته است اسم در اصطلاح نحویین به اسم عین و اسم معنی و

اسم جامد و اسم مشتق .

اما اسم عین، آن اسمی را گویند که موضوع له او جوهری از جوهر بوده باشد مثل زید و رجل؛ و اسم معنی، آن اسمی را نامند که موضوع له او عرضی از اعراض بوده باشد مثل ضرب و موت؛ و اسم جامد، آن اسمی را نامند که مأخوذ و مشتق از چیزی نشده باشد چون زید و علم؛ و مشتق، آن اسمی را گویند که وضع شده باشد از برای ذات مبهمی که نسبت داده شده باشد به او معنی عرضی نسبت تقییدیه غیر تامه؛ و مراد به جوهر آن موجودی است که در موضوع نبوده باشد، بلکه خود مقوم به نفس باشد؛ و مراد به عرض آن موجودی است که در موضوع بوده باشد و خود به خودی خود وجودی نداشته باشد، بلکه وجود او بسته به وجود جسمی است از اجسام و جوهری از جوهر.

و جمیع مشتقات در اصطلاح نحویین صفات می باشد، و لکن در مصطلح متکلمین هر اسم مشتقی که از صفتی از صفات الله مأخوذ شده آن را صفت نگویند، بلکه آن را اسم الله نامند، مانند عظیم و رحیم و عالم و حاکم و نحو آن.

و هر اسم معنی را که نسبت به خداوند عالم دهند آن را اسم نگویند بلکه صفت نامند همچون مبادی اشتقاق الفاظ مذکوره؛ و این مبنی است بر اصلی که مسلم است نزد ایشان از این که صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات می باشد؛ چه اگر زاید بر ذات باشد یا لازم می آید قیام حادث بر ذات اگر آن صفات حادث باشند، و آن مستلزم امکان اوست، و ممکن خدایی را نشاید، و لازم می آید تعدد قدما اگر صفات را قدیم دانیم و آن نیز باطل است.

پس در ما نحن فیه عظمت، صفتی از صفات الله است که راجع است به قدرت ذاتیه به ایشان و قدر او سبحانه، و اسم مشتق از آن، عظیم است به معنی صاحب عظمت و جلال به حسب شأن و قدرت به حسب جثه و ترکیب وجه جثه، و ترکیب مستلزم تحیز در مکان است و متحیز در مکان هر چند که عظیم باشد مکان و هوایی که حاوی است بر اطراف او و محیط به اوست اعظم از او خواهد بود، تعالی شأنه عن ذلک علواً کبیراً.

## طلب

رسول مرگ ما از در آمد  
 که بنمائید زاده سرانجام  
 زمان رفتنش از این دیار است  
 همه زین راه پر تشویش رفتند  
 به رغبت لا محاله یا به اکراه  
 که دیگر کاروانی در عقب هست  
 همه رفتند یاران می‌نبینید  
 شریک منزل و کاشانه بودند  
 چسان هریک از این ویرانه رفتند  
 مر او را راه و رسم مردمی نیست  
 نباشد رسم او جز بی‌وفایی  
 که آخر جانشین او نشد زاغ  
 که از باد اجل از پا نیفتاد  
 که ساقش را اجل چون شیشه شکست  
 که نگرفت آتش مرگش به دامن  
 سبک روزی از این زندان بدر رفت  
 نشد آلوده رجس گناهان  
 نشد افتاده بر دام عیال  
 از آن ره من بسی تشویش دارم  
 به ناکامی در این ره می‌زنم گام  
 قدم اندر قدم سنگ است با چاه  
 نجوم اهتدا گشتند غارب  
 فزون گردیده هر دم اضطرابم  
 خوشا آب و خوشا آب و خوشا آب

الهی! دور عمر ما سر آمد  
 به ما موی سفید آورده پیغام  
 که اینک کاروان را وقت بار است  
 عزیزان و رفیقان پیش رفتند  
 شما را نیز باید رفت از این راه  
 از این ویرانه باید بار بریست  
 چرا غافل در این منزل نشینید  
 که آنانی که در این خانه بودند  
 چسان یک یک از این غم خانه رفتند  
 جهان جای قرار آدمی نیست  
 ندارد با کسی او آشنایی  
 کدامین بلبل شیدا در این باغ  
 در این گلشن کدامین سرو آزاد  
 کدامین نرگس اندر این چمن رست  
 نشد شمعی در این مجلس فروزان  
 خوشا وارسته‌ای کو بی‌خطر رفت  
 در این محنت سرای سست بنیان  
 در این خاکسای طلسم ناموافق  
 خداوندا! رهی در پیش دارم  
 نه آغازش مرا پیدا نه انجام  
 شب تاریک و منزل دور و گم راه  
 دریغاکز مشارق وز مغارب  
 بسان ماهی وامانده ز آبم  
 نه زوری کافکنم خود را به گرداب

پلی راهی که ناهموار باید	وزآن ره، ساز ره بسیار باید
ندارم ساز ره جز فضل یزدان	خداوندا! مکن محروم از آن
تو می دانی خداوندا! فقیرم	فقیرم پیش نفس خود حقیرم
بکن رحمی به حال بنده خویش	ترحم کن تو بر شرمنده خویش
اگر چه جرم این مجرم عظیم است	ولی پروردگار او کریم است

### فصل پنجم

در شرح فقره خامسه از فقرات دعای شریف است

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

خداوندی که عالم را صفا بخشیده‌ای  
 ز آفتابش نور و از ماهش ضیا بخشیده‌ای  
 مهر<sup>۱</sup> را تابندگی از نور قدرت داده‌ای  
 مهر را پایندگی در اعتلا بخشیده‌ای  
 آب و خاک و باد و آتش را پس از پیوستگی  
 خلعت الفت ز صنع کبریا بخشیده‌ای  
 کرده‌ای صورتگری بر آب از کلک وجود  
 قطره‌ای را قوت نشو و نما بخشیده‌ای  
 دانه‌ای را از تفضل داده‌ای خود آب و رنگ  
 نطفه‌ای را از کرم عقل و حیا بخشیده‌ای  
 خیل پاکان را منزله کرده‌ای از هر خطا  
 مخلصان را گنج تعلیم و رضا بخشیده‌ای

از ره احسان بی‌پایان و فضل لایزال  
 اولیا را منصب فقر و فنا بخشیده‌ای  
 گاه بخشش از وفور رحمت بی‌انتهای  
 عارفان را نعمت درد و بلا بخشیده‌ای  
 دشمنان را مال بی‌پایان عطا فرموده‌ای  
 دوستان را گوهر رنج و عنا بخشیده‌ای  
 داده‌ای بیگانگان را فرش ابریشم طراز  
 آشنایان را حصیر و بوریا بخشیده‌ای  
 در مقام دشمنی و اندر مکان دوستی  
 هر چه بخشیدی به هر یک خوش به جا بخشیده‌ای  
 مصلحت در هر یک از فقر و غنا باشد یقین  
 محض خیر است آنچه بر شاه [و] گدا بخشیده‌ای  
 شکر کمتر نعمتی ناید ز ما در عمر خویش  
 ز آنچه از انعام عام خود بما بخشیده‌ای  
 کی دهد گنج<sup>۱</sup> قناعت را به گنج شایگان  
 از خلائق آن که او را انزوا بخشیده‌ای  
 گر بود انصاف بهتر باشد از هر دولتی  
 دولت فقری که بر این بینوا بخشیده‌ای  
 بی‌نیازا از سوای خود بکن ما را غنی  
 کاین بود به ز آنچه خود بر اغنیا بخشیده‌ای  
 از کرم بگذر ز جرم ما به حق مصطفی  
 ز آن که گر بخشی به ما بر مصطفی بخشیده‌ای  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ تَوَرُّكَ بِأَتْوَرِهِ وَكُلِّ تَوَرُّكَ تَبَرُّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِتَوَرُّكَ كُلِّهِ.

۱. کذا، شاید (کنج) باشد.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق نور تو، یا سؤال می‌کنم تو را در حالتی که روکننده‌ام به سوی مقصود خود به دلالت پرتو نور تو که در جمیع اجزاء وجود تابیده و خود به خودی خود پیدا و سایر اشیاء را نیز ظاهر و هویدا گردانیده، قسم دهنده‌ام به تابنده تر مظهري از مظاهر، و نماینده تر منظري از مناظر آن، و حال آن که همه مظاهر نور تو تابان، و همه مناظر ضیاء تو نمایان است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حق همه مظاهر نور و مناظر ضیاء تو که الطف و اشرف آنها وجود ذی جود و بود محمود حبیب تو و نجیب تو محمد مصطفی ﷺ و خلفای طاهرین و ائمه صادقین او - صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین - است لاسیما امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین أسد الله الغالب و مظهر العجائب و مظهر الغرائب مولانا الإمام الأعظم الأجل الأکرم علي بن أبي طالب علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین آلاف الصلوات الزاکیات من الله الملك الغالب، آن که زبانم از بیان شمه‌ای از مدح و ثنای او عاجز، و مع ذلك تَجَرَّأْتُ بِتَحْرِيكِ قَلَمِي فِي تَحْرِيرِ مَدْحِهِ وَ ثَنَائِهِ يَوْمَ الْعَرَفَةِ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ :

آن شهنشاهی که شأنش عالی و نامش علی است

بعد پیغمبر به نصبش از نبی نص جلی است

هم اعالی را پناه و هم ادانی را معین

هم نبی را جانشین و هم خدا را او ولی است

حیدر صفدر یدالله حجة الله کز ازل

عزتش نزد خدا نزد خلائق منجلی است

تاجدار «هل أتى» کاندر بلاد شیعیان

هر کجا نام پیمبر نام وی او را یلی است

اشتقاق اسم او گردیده از نام خدا

تا شود معلوم کو خود با حق و حق با علی است

شهریارا! سوی این مجرم نظر کن از کرم

زان که گر مجرم، ولی قلبم ز مهرت ممتلی است

تزیین اول: بدان که لفظ نور، مصدری است مجرد که گاهی در مقام اسم فاعل به جهت مزید مبالغه استعمال می شود؛ كما قال الله تعالى في كتابه الكريم: ﴿اللَّهُ نُورٌ أَلْسَمُونَ وَالْأَرْضُ﴾ أي منورهما بخلق کواکبهما أو مدبر أمرهما و هادٍ لأهلها، و آن بر چند معنی اطلاق می شود: به معنی مدبر و به معنی هادی چنانچه در تقدیر آیه نور<sup>۱</sup> مرقوم گردیده و به معنی قرآن نیز آمده.

و قال في المجمع<sup>۲</sup>: «و النور كيفية ظاهرة لنفسها مظهرة لغيرها» یعنی نور، کیفیتی است که به خودی خود ظاهر است و ظاهر کننده است غیر خود را و ضیاء، اقوی و اتم است از نور، و به این جهت است که نسبت داده شده است به شمس حیث ورد في الدعاء: وجعلت الشمس ضياءً و خلقت بها القمر، وجعلت القمر نوراً. و گاهی فرق میان نور و ضیاء به این نحو می شود که اگر ضوء شیء، ضوء ذاتی باشد، آن را ضیاء می گویند و اگر ضوء عارض باشد، آن را نور می گویند و از این جاست که چون جرم قمر کسب نور از شمس می کند، از ضوء او تعبیر به نور می کنند و چون جرم شمس کاسب نور از چیزی نیست، بلکه به خودی خود مستضیء است، از ضوء او تعبیر به ضیاء می کنند. و گاهی نور می گویند و از او اراده می نمایند نبی ﷺ و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم أجمعین - را، چنانچه در تزیین ثانی مرقوم خواهد شد که ائمه طاهرین را نور می گویند.

و بالجمله، نور که یکی از اسمای حسنای پروردگار ارض و سماست، به معنی منور است یعنی روشنی کننده، و الا حقیقت خدای تعالی را نور نتوان گفت؛ چه نور کیفیتی است که باصره، آن را ادراک می کند - تعالی شأنه عن ذلک - و گویند: یعنی نور کننده نور است مسمی به فعل خود، و به معنی ایجاد کننده نیز مستعمل می شود؛ چه گاهی عدم را تعبیر از ظلمت، و وجود را تعبیر از نور نمایند. به جهت صفای باطن و اطلاع بر اسرار خفیه مداومتش مؤثر است، و اگر آن را به عدد کبیرش که دوست و پنجاه و شش است بخوانند، اثرش بیشتر است و عدد و سیطش سی و یک و صغیرش

۱. خ. ل. مزبوره.

۲. مجمع البحرین.

چهار است

مروی است که: این اسم را با اسم هادی وقتی که سیر نباشند هزار بار بگویند: **إِهْدِنِي يَا هَادِي، وَأَخِيرِنِي يَا خَيْرِي، وَتَيْنِي لِي يَا مُبِينٌ**<sup>۱</sup> که از جهت نورانی شدن ظاهر و باطن مجزّب است.

تزیین ثانی: شیخ نبیل جلیل ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی<sup>۲</sup> به سند خود که متصل است به ابی خالد کابلی روایت کرده است که ابو خالد گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل **﴿فَسَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾** یعنی پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده او و نور آن چنانی که نازل گردانیدیم او را؟ پس حضرت فرمودند: یا ابا خالد! نور - و الله - ائمه از آل محمدند - صلوات الله علیهم أجمعین - تا روز قیامت و ایشان به خدا قسم نور خدایند که نازل گردانیده ایشان را و ایشان - و الله - نور خدا هستند در آسمانها و در زمین. ای ابا خالد! هر آینه نور امام در دل های مؤمنین تابنده تر است از آفتاب جهان تاب در روز، و ایشان اند به خدا قسم که نورانی و روشن می گردانند دل های مؤمنین را، و پنهان می گرداند خدای عز و جل نور ایشان را از کسی که می خواهد، پس تاریخ می گرداند دل های ایشان را.

**وَاللّٰهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُجِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَلَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلْمًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَأَمَنَهُ مِنْ فِرْعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ** به خدا قسم ای ابا خالد! دوست نمی دارد ما را بنده ای و قبول نمی کند ولایت ما را مگر این که پاک می گرداند خدا دل او را از هر شکی و ریبی، و پاک نمی گرداند خدا دل بنده ای را مگر این که تسلیم می نماید امر ما را و می باشد سلم از برای ما، پس هر گاه بوده باشد سلم از برای ما، سالم می گرداند خدا او را از حساب شدید و ایمن می گرداند او را از فزع بزرگتر روز قیامت.

و علی بن ابراهیم به سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است

۱. رجوع کنید به: المصباح کفعمی، ص ۳۶۳، فصل ۳۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱.



در قول خدای عز و جل: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ تا آن جایی که فرموده اند: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلَايِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که آن حضرت فرمودند: نور در این موضع امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم أجمعین - [است] ۱.

روایت نموده است احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار از ابن فضال از ثعلبه بن میمون از ابی الجارود که گفت: خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: هر آینه به تحقیق که خداوند عالم عطا فرموده است اهل کتاب را که یهود و نصاری بوده باشند، خیر بسیار، فرمودند: چه چیز است آن خیر بسیار؟ عرض کردم: قول خدای عز و جل: ﴿آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ تا آن جایی که فرموده اند: ﴿يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرْتَبَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾. أبو الجارود گفت: پس آن حضرت فرمودند: قد آتاکم الله كما آتاهم یعنی: خدا به شما عطا فرموده خیر بسیار، همچنان که به ایشان عطا فرموده. پس این آیه را تلاوت فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِيكُمُ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ یعنی: اماماً تا تمون به ۲.

ای آن چنان کسانی که ایمان آورده اید! بپرهیزید از معاصی خدا و ایمان بیاورید به فرستاده او: اگر تقوا و ایمان اختیار نمودید عطا می کند به شما دو مثل از رحمت خود، و می گرداند از برای شما نوری که به پرتو آن نور از ظلمات جهالت به ساحت هدایت بیرون می روید، یعنی امامی که به آن امام اقتدا می نمایید.

و احادیث دیگر نیز در این باب وارد شده است<sup>۳</sup> که ذکر آن مناسب با وضع این مختصر نیست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳.

۳. از جمله در کافی شریف (ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۸۶) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه شریفه ﴿يُؤْتِيكُمُ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ درباره امام حسن و امام حسین علیهم السلام است، و در باره ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ حضرت فرمودند: امام تا تمون به.

## طلب لمؤلفه

دل مسکین من امروز سروری دارد  
 منعش از ناله روا نیست میازاریدش  
 طور از نور تجلی متلاشی گردید  
 راحت روح در آن لحظه بود کاین دل من<sup>۱</sup>  
 ای خوش آن راه نوردی که به سر منزل دوست  
 دارد از سلطنت دوستی آن بنده خیر<sup>۲</sup>  
 بگشاروی نگارا و ببین کز هر سو  
 گو به شمع رخ خود تا که نسوزد پر دل<sup>۳</sup>  
 بعد از این دست من و دامن سلطان نجف  
 نظری سوی معلم بنما ای شه دین  
 دست من گیرد اگر لطف تو دارم چه هراس

گوتیا روشنی از پرتو نوری دارد  
 جلوۀ دیده از آن روی که شوری دارد  
 موسی ار تاب نیارد چه قصوری دارد  
 در حریم حرم دوست حضوری دارد  
 در بیابان طلب راه عبوری دارد  
 که از این دنیی دون منزل دوری دارد  
 خسته هجر تو<sup>۳</sup> اینک چه وفوری دارد  
 ورنه پروانه مسکین چه شعوری دارد  
 گر شفیع شود آن شه چه قصوری دارد  
 که ز مهر تو به دل تابش نوری دارد  
 من از آن روز که خود نفخه صوری دارد

## فصل ششم

## در شرح فقره سادسه از فقرات دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

## مناجات

ای خدایی که رحمتت عام است  
 هر چه<sup>۵</sup> هستی دلیل وحدت توست  
 آفریدی به دست قدرت خویش  
 کار تو فضل و جود و انعام است  
 جمله آیات علم و قدرت توست  
 هر چه باشد صلاح، بی کم و بیش

۱. خ. ل. دور.

۲. خ. ل. نصیب.

۳. خ. ل. طالب وصل تو.

۴. خ. ل. من.

۵. خ. ل. همه.

بر فلک صورت مه و خورشید  
 آمد از علم و دانشت به عمل  
 گشته محکوم حکمت ای قهار  
 کسوه و دریا و ابر و آتش و باد  
 هر گیاهی که از زمین روید  
 در نیاید به وهم کس ذات  
 احداً سرمداً به حق رسول  
 به حسین و حسن دو سبط جوان  
 هم به سجّاد و نور دیده او  
 به امامی که شد به حق ناطق  
 به مناجات موسی جعفر  
 به غریب شهید زهر جفا  
 به تقی و نقی و هم به حسن  
 به وجود وجود کل جهان  
 که به فضلت ز جرم ما بگذر  
 گر چه تقصیر ما فراوان است  
 شده از کلک صنعت تو بدید  
 شمس و مریخ و مشتری و زحل  
 همه افلاک و ثابت و سیار  
 می دهد هر یک از وجود تو یاد  
 وَخِذْهُ لَشَرِيكَ لَهْ گوید  
 آیتی نه فلک ز آیات  
 به حق مرتضی به حق بتول  
 نور چشمان [و] سرور مردان  
 باقر علم و برگزیده او  
 جعفر بن محمد الصادق  
 به عبادات آن حمیده سیر  
 مجتبی المرتضی امام رضا  
 والد ماجد امام زمن  
 صاحب العصر قاطع البرهان  
 وز کرم از گناه ما بگذر  
 لیک چشمم به راه احسان است

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا وَكُلِّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا.

خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق نیکی و احسان و روزی دادن و آمرزش بی پایان تو، به فردی از آن که از همه افراد کامل تر و گنجایشش بیشتر است، یا سؤال می‌کنم تو را در حالتی که روکننده‌ام به سوی مقصد خود به وسیله فرد اکمل و اوسع از رحمت تو، و حال آن که جمیع افراد رحمت تو وسیع و همه مصادیق نیکی و احسان و رزق و غفران تو در وسعت بدیع است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق جمیع رحمت‌های تو که اوسع از آنها رحمت وجود میمنت نمود حضرت سید المرسلین و رحمة للعالمین و رحمت واسعه آفرینش ائمه طاهرین و خلفای راشدین اوست، صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین.

## لِمَوْلَفِهِ

جماعتی که پناه جمیع خلقان‌اند  
تمام عالم و آدم طفیل هستیشان  
مقرّبان خداوند حی سبحان‌اند  
به روز حشر شفیع گناه‌کاران‌اند  
تمام خلق در این رهگذار حیران‌اند  
نه آدمی که بسی پست‌تر از حیوان‌اند  
کی آن گروه ز افراد نوع انسان‌اند  
صورت مخصوص

تزیین اول: لفظ «رحمت» را چون در بنی آدم استعمال کنند مراد از آن رقت قلب [است] که متعقب به عطوفت و مهربانی باشد، و چون در ذات مقدس الهی استعمال نمایند مقصود از آن عطوفت و نیکی و رزق و غفران است، چنانچه فرموده‌اند: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup> ای عفو و غفرانه.

و سرّ این که «قریب» نفرمودند دو چیز است: یکی آن که: رحمت در این جا به معنی عفو و غفران است چنانچه دانسته شد. دوم آن که: تأنیث آن تأنیث مجازی است، و رحمان و رحیم که صیغه مبالغه‌اند چون غضبان و حلیم، مشتق از رحمت به همین معنی می‌باشند، و می‌توانند که مشتق باشند از رحمت به معنی رقت و انعطاف قلب که مقتضی تفضل است؛ زیرا که اسماء الهی به اعتبار غایات است که افعال است، نه مبادی که انفعالات است؛ به جهت امتناع تطرّق و تغیر به ذات او، و رحمان ابلغ از رحیم است؛ به جهت آن که زیادتی مبنی غالباً دلالت بر زیادتی معنی می‌کند.

و این زیادتی یا به اعتبار کمیت است که آن کثرت مرحومین است، و یا به اعتبار کیفیت که عظم و بزرگی رحمت است.

و بنا بر اول می‌گویند: یا رحمان الدنيا - چه رحمت او شامل جمیع افراد مؤمن و کافر است - و رحیم الآخرة؛ زیرا که رحمت او در آخرت مخصوص است به مؤمن، و بنا بر ثانی می‌گویند: یا رحمان الدنيا والآخرة و رحیم الدنيا؛ چه همه نعمت‌های آخرت موصوف به جسامت و عظمت می‌باشند.

و اما نعم دنیویّه، جلیل و حقیر هر دو می‌تواند بود.

## تتمیم

باید دانست که سرّ این که معصوم در بعضی فقرات این دعا مثل این فقره شریفه متوسل به صیغه تفضیل از غیر ماده مسئول منه که مدخول «من» است گردیده‌اند چیست؟ و در سایر فقرات که صیغه مذکوره را از ماده مدخول «من» بنا فرموده‌اند چه وجهی دارد؟ آنچه در این حال بر سبیل استعجال به نظر قاصر می‌رسد این است که چون اتصاف ذوات ممکنات در خارج به صفات سابقه صحیح است مثل این که گویند که: فلان شیء، ابهی و اجمل از فلان شیء است؛ زیرا که در افراد مفاهیم آن صفات مفضّل و مفضّل علیه هر دو یافت می‌تواند شد، پس به این جهت صیغه تفضیل از نفس ماده آن صفات بنا شده، به خلاف این صفت که مفهوم او به معنی رزق و غفران باشد [و] منحصر است در یک فرد لا غیر، و تفضیل شیء بر نفس او معقول نیست: از این جهت در این مقام صیغه تفضیل از ماده وسعت نباشد.

پس نیکو تأمل نمای که مطلب بسیار لطیف و دقیق است و ان شاء الله در شرح بعضی از فقرات آتیه، به بسط تمام، بیان این مرام خواهد شد.

تزین ثانی: بدان که رحمت‌ها و نعمت‌های خداوند عالم و پروردگار بنی آدم - جلّت عظمته و عمّت نعمته - غیر متناهی است، و از حیّز حصر و احصا بیرون است؛ چنانچه خود در فرمان واجب الاذعان خود فرمود: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup> و به مقتضای خطاب مستطاب حضرت رب الارباب که در محکم کتاب و مبرم خطاب به زبان وحی ترجمان حضرت رسالت مآب - علیه و آله الطیبین آلاف الصلوات والتّحیات من الله الملك المنان - جاری گردیده حیث قال - جلّ من قائل - : ﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> نباید بنده شرمنده از خداوند، هر آزاد و بنده، به واسطه اعمال ناشایسته و افعال نایبسته خود مأیوس و ناامید گردد؛ چه هر چند [گناه] گناه کاران عظیم، ولیکن پروردگار ایشان کریم است. و نظر به مضمون بلاغت مشحون سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ هر گاه یکی از بندگان گناه کار

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

تبه روزگار دست انابت به درگاه آفریدگار خود بر آورد، و از افعال رذیله و اعمال ذمیمه خود نادم و پشیمان گردد، و خداوند خود را به تضرع و زاری بخواند و ابرام و الحاح نماید، البته خداوند بر او رحمت کرده توبه او را قبول نماید و حاجت او را روا فرماید.

روی الولید<sup>۱</sup> بن عقبه الهجری قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يُلحَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا اللَّهُ<sup>۲</sup> یعنی: شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام که می فرمودند: «به خدا قسم که ابرام و اصرار نمی نماید بنده مؤمن بر خدای خود در حاجت خود مگر آن که خدا حاجت او را بر می آورد»، ولیکن سزاوار آن است که بنده، خود را در سلک محسنین و نیکوکاران از مؤمنین منسلک نماید تا به مقتضای قول حضرت رب العالمین ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۳</sup> به شرافت قرب رحمت رحمان سرفراز، و به عنایت پروردگار خویش از هم گنان ممتاز گردد. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ إِخْوَانِنَا الْمُؤْمِنِينَ مُتَسَلِّكِينَ فِي سَبِيلِ الْمُحْسِنِينَ، بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

### طلب

به چه رو روی نمایم به سر کوی کسی  
که نکر دم به رضایش حرکت یک نفسی<sup>۴</sup>  
کاروان رفت از این شهر و عزیزان همراه  
اثری نیست از آن غیر صدای جرسی<sup>۵</sup>  
راه دور است چه سازم من مسکین یا رب  
که ندارم چه سواران سبک رو فرسی

۱. در اصل: الواحد، متن موافق با نقل کافی است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۳ به نقل از ولید بن عبه هجری از امام ابو جعفر باقر عليه السلام. البته روایت دیگر قریب به این مضمون در کافی به نقل از امام باقر عليه السلام آمده که راوی آن هجری نیست. نص روایت چنین است: علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين الأحمسي، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا والله لا يُلحُّ عبد على الله تعالى إلا استجاب الله له.

۳. سورة اعراف، آیه ۵۶.

۴. خ. ل.

به چه رو روی توان کرد دلا سوی کسی  
که همه بود [و] نبودم به رضایش نفسی

۵. خ. ل.

کاروان رفت از این منزل و یاران باوی  
نه صدای فرسی ماند و نه بانگ جرسی

که توأم غم دل باز بگویم به کسی  
 نه هوایی به دلم ماند و نه در سر هوسی  
 شکوه از جای<sup>۱</sup> خود ای مرغ که اندر قفسی  
 من گرفتارم<sup>۲</sup> و بهرم نبود دادرسی  
 نافتاده به دل چرخ ز آهم قبسی  
 هست از حضرت خلاق جهان ملتسی  
 وارهبانی دل مجروح مرا یک نفسی  
 نه به دنیا نه به عقبای سر بال مگسی

دلم از فرقت یاران نه چنان گشته حزین  
 سیر گلشن به تو خوش ای نفس صبح که من  
 نظری کن به من غمزه زار و مکن  
 تو اگر ناله کنی داد رسی هست تو را  
 قدسیان را اثر ناله من کرده ملول  
 ای خدا! بنده شرمنده غمگین تو را  
 که ببخشی به من از فضل خود و از غم خود  
 به خدایی تو کز خلق توأم نیست طمع

### فصل هفتم

#### در شرح فقره<sup>۳</sup> سابعه از دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

عالم سرّ و شاهد احوال	ای خداوند قادر متعال
وی تو منظور عارفان جلال <sup>۴</sup>	ای تو مقصود بندگان ذلیل
ای تو مسئول هر خجسته سؤال	ای تو پروردگار هر موجود
صورت آفتاب و شکل هلال	ای ز کلک تو بر فلک منقوش
آب را کرده در هوا غریبال	ای به امر تو ابر از دریا
می شود ظاهر از دو چشم غزال	ای که یک شمه‌ای ز صنعت تو
شاهد صنع توست در همه حال	گل و ریحان و سنبل و نسرين
بفرستی تو بر محمّد و آل	خواهم از لطف و رحمتت که درود

۱. خ. ل: حال.

۲. خ. ل: همی نالم.

۳. در اصل: سابعه‌ای.

۴. خ. ل: ناظران جمال.

وزره فضل خویشتن گردی	دستگیر من ضعیف الببال
که ندارم به غیر تو امید	جز رضای تو نیستم آمال
خاصه آندم که خاک من گردد	در کف پای مردمان بامال
محو گردد نشان هستی من	در نیایم به هیچ فکر و خیال
نشود صحبتی ز من مذکور	پیش یاران خویش و اهل عیال
باد خاکم به برّ و بحر برد	از دهادم بیفکند به جبال
نه لحد برقرار و نه ملحد	نه تصور به جا و نه تمثال
نه علامت به جا و نه معلوم	نه مماثل به جا و نه امثال
همرhan جمله همچو من خاموش	نه سخن بر زبان نه قیل و نه قال
جمله از جمله فراموشان	نام ما محو از زبان رجال
دست ما دست کوزه گر که از آن	دسته سازد برای تنگ سفال
هر یکی با قرین خود مقرون	گشته مرهون جمله اعمال
احدا سرمدا خداوندا	صمدا سیّدا لک الاجلال
کیست آن روز غیر تو که کند	رحم بر این قرین رنج و ملال
کیست آن روز غیر تو که کند	چاره‌ای بهر من در آن احوال
گر تو بخشی به من زهی طالع	گر تو احسان کنی زهی اقبال
نیستم نا امید از فضلت	ای تو مقصود و غایت آمال

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ بِأَتَمِّهَا وَكُلِّ كَلِمَاتِكَ تَامَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق نورهای تابان و ستارگان درخشان، که زمین و آسمان به پر تو ایشان روشن و پیدا، و به شعاع آنها ظاهر و هویدا است، یعنی انوار تابنده و جودات فائضه البرکات کثیره الثمرات ائمه طاهرين و پیشوایان دین و مقربان درگاه رب العالمین و شفیعان مذنبین و پناهان مؤمنین - صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین الی یوم الدین -، به حق آن کس از ایشان که مسلم است نزد سایرین در تمام تر بودن از باقیین. یا سؤال می‌کنم تو را - ای خداوند جهان آفرین - در حالتی که روی کننده‌ام به سوی مأمول خویش به واسطه فرد اتم و



مصدق اهمّ از ایشان، و حال آن که همه افراد ایشان تمام و مجموع آنها پیشوای خاص و عوام و برگزیده ملک علام‌اند.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حقّ مقرّبین درگاه رب العالمین وائمه طیبین و طاهرین کلّهم أجمعین، لاسیما مرکز دایره وجود و قطب سپهر عالم غیب و شهود أعنی حجة الله الملك المئان و صاحب العصر و الزمان، الخلف الصالح و البلد الامین خاتم الائمه الهادی المهدي صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین إلى يوم الدين.

### لِمُؤَلَّفِهِ

اهل بدع نموده به هر جانبی کمین	یا صاحب الزمان نظری کن به مؤمنین
گرگان نشسته هر طرفی همچو روبهان	تا فرصتی کنند و در آیند از کمین
تاکی نهفته داری آن روی همچو ماه	برقع به دور افکن از آن روی نازنین
وقت است وقت ای همه جان‌ها فدای تو	بیرون خرام و شورش عشاق را ببین
تا چند زیر ابر، نهان ماند آفتاب	تا چند در حجاب بود آن مه جبین
یا خود بیرون خرام و بده داد خلق را	یا نصرتی ببخش بر این شاه پاکدین
ظلم الله ناصر دین محمدی	کورا همیشه بادا فتح و ظفر قرین
بیوسته باد رایت فتحش به روزگار	افراشته برای هلاک معاندین
بادا ز هر گزند وجودش به حفظ حق	فتحش در آستانه و نصرت در آستین
با عدل و داد مقتدرن ارکان دولتش	حامی شرع و ماحی آثار مفسدین
یعنی مر آن گروه کز اهل ضلالت‌اند	دارند کینه‌ها به دل خود ز مؤمنین
ما را شکایت آنچه بود ز اهل بدعت است	قومی که بدتر [ند] از جهال مشرکین
یا رب نگاه دار ز هر فتنه در جهان	از ظلم پادشاه جهان جمله اهل دین
او را چنان بدار که بی پرده بشنود	از صاحب الزمان ز زبان وی آفرین <sup>۱</sup>

تزیین اول: بدان که کلمات، جمع کلمه است و کلمه در اصطلاح نحویین عبارت

است از: لفظ موضوع از برای معنی مفرد<sup>۱</sup>، و در عرف شرع در معانی متکثره استعمال گردیده که از جمله آنهاست آنچه در این حدیث شریف مذکور است: **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ لِئَلَيْ فِي عَلِيٍّ (ع) عَهْدًا. قُلْتُ: يَا رَبِّ، يَبْتَنُّ لِي. قَالَ: اسْمَعُ. قُلْتُ: سَمِعْتُ. قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا (ع) آيَةُ الْهُدَى وَإِمَامٌ أَوْلِيَّائِي وَتَوْرٌ مِّنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَن أَحْبَبَنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَن أَطَاعَنِي أَطَاعَهُ**<sup>۲</sup>. یعنی: مروی است از حضرت رسول ﷺ که فرمودند: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عهد کرد با من درباره علی (ع) عهد کردنی. عرض کردم: ای پروردگار من! بیان فرما از برای من آن عهد را. فرمود خدای تعالی که: بشنو. عرض کردم که: شنیدم. فرمود: به درستی که علی نشانه هدایت و پیشوای دوستان من است و نور کسی است که اطاعت کرده است مرا، و اوست کلمه‌ای که واجب گردانیدم مودت و اطاعت او را بر پرهیزگاران. کسی که دوست دارد مرا، دوست دارد او را و کسی که اطاعت و فرمان برداری نماید مرا، اطاعت و فرمان برداری نماید او را».

و از جمله آن معانی است قوت و قدرت و برهان و حجت، چنانچه هر یک از دو ردیف مزبور در کلمه مستعمله در «أَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ كُلَّ شَيْءٍ» محتمل و منظور است، و احتمال قرآن، و اسم اعظم خداوند سبحان، و آل پیغمبر آخر الزمان، علیه و علی آله صلوات الله الملك المنان، در این باب از بعضی از اصحاب، در تفسیر قول رب الارباب: ﴿فَلْتَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ﴾<sup>۳</sup>، مروی و مسطور است؛ چنانچه صاحب کتاب منهج الصادقین در کتاب مزبور چنین مسطور نموده که:

در روایت ثابت شده که چون حق تعالی آدم ﷺ را بیافرید و در او نفخ روح فرمود، باز نشست و عطسه داد و به الهام الهی گفت: الحمد لله، حق الله. فرمود: یرحمک ربک، ولذلك خلقک. خدای بر تو رحمت کناد و تو را از بهر رحمت، خلق نموده. و

۱. ابن معنا را ابن حاجب در ابتدای الکافیة متذکر شده: «الکلمة لفظ موضوع مفردة، و دیگر نحوی‌ها نیز عباراتی مشابه دارند.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۷۶، باب ۵۰، ح ۶ به نقل از أمالی المفید، و قریب به آن در بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۳۷، باب ۳، ح ۳۹.

۳. سورة بقره، آیه ۳۷.

بعد از آن که او را به آسمان بردند، بر ساق عرش اشباحی دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر آن نوشته. گفت: خداوندا! پیش از من بر صورت من خلقی آفریده‌ای؟ گفت: نه. گفت: پس اینها کیستند؟ فرمود: فرزندان تو و اگر نه غرض وجود ایشان بود، تو را هرگز نیافریدمی. گفت: پس اینها گرامی‌ترین بندگان تواند؟ گفت: آری این نام‌ها را یادگیر تا باشد که در وقت فرو ماندگی به فریاد تو برسند. آدم علیه السلام آن نام‌ها را تلقی نمود؛ چنانچه حق تعالی از این خبر می‌دهد: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ﴾ پس فرapیش آمد آدم به فراگرفتن و قبول نمودن ﴿مِن رَّبِّهِ﴾ از پروردگار خود ﴿كَلِمَاتٍ﴾ سخنان با برکت و عظمت را که آن اسمای آل عباس است. و از جمله آن معانی است کل اسمای حسنا و کتاب‌های فرستاده شده از جانب خدا و علم او و کلام او سبحانه چنانچه در تفسیر کلمات الله التامات، هر یک از دو قرین، قول بعضی از محققین است.

و نیز از جمله آن معانی است اخبار و احکام و مواعید ملک علام: کما قيل في شرح قوله تعالى: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾<sup>۱</sup> و حضرت عیسی را - علی نبینا و آله و علیه السلام - نیز کلمه الله گفته‌اند. و بالجمله اظهر از معانی مذکوره که از برای کلمات مسطوره ذکر نموده‌اند در این مقام، آن معنی است که در شرح فقره شریفه سمت انتظام یافت و هو العالم.

تزیین ثانی: سید ابن طاووس - علیه الرحمة - ذکر کرده است که: دیدم در صحف ادریس که چون شیطان گفت: پروردگارا! مرا مهلت ده تا روز قیامت. حق تعالی فرمود که: نه ولیکن تو را مهلت می‌دهم تا روز وقت معلوم. به درستی که آن، روزی است که قضای حتمی کرده‌ام که زمین را در آن روز پاک کنم از کفر و شرک و معاصی و انتخاب می‌کنم برای آن روز بنده‌ای چند از خود که امتحان کرده‌ام دل ایشان را برای ایمان، و پر کرده‌ام از ورع و اخلاص و یقین و پرهیزکاری و خشوع و راستگویی و بردباری و زهد در دنیا و رغبت در آخرت که اعتقاد کنند به حق و عدالت کنند به حق،

ایشان اولیا و دوستان من اند. به راستی از برای ایشان پیغمبری اختیار کرده ام برگزیده و امین و پسندیده، و ایشان را از برای او دوستان و یاوران گردانیده ام. ایشان امتی اند که اختیار کرده ام ایشان را برای پیغمبر برگزیده و امین و پسندیده، و آن وقت را پنهان کرده ام در علم غیب خود و البته واقع می شود و در آن وقت، هلاک خواهد کرد تو را و لشکرهای سواره و پیاده و جمیع جنود تو را، پس برو که تو را مهلت دادم تا روز وقت معلوم. پس حق تعالی به آدم گفت که: برخیز و نظر کن به سوی این ملائکه که در برابر تو اند که اینها از آنهاست که تو را سجده کردند، پس بگو به ایشان: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. پس به امر پروردگار به نزد ایشان آمد و بر ایشان سلام کرد. پس ملائکه گفتند: وعلیک السلام - یا آدم - ورحمة الله وبرکاته.

پس حق تعالی فرمود که: این تحیت تو راست ای آدم! و تحیت فرزندان توست در میان ایشان تا روز قیامت. پس ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد و پیمان گرفت از ایشان به پروردگاری و یگانگی از برای خود، پس نظر کرد آدم به جمعی از ذریت خود که نور ایشان می درخشید، آدم پرسید که: اینها کیستند؟ حق تعالی فرمود که: ایشان پیغمبران از فرزندان تو اند. پرسید که: چند نفر اند؟ فرمود که: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، و سیصد و پانزده نفر از ایشان مرسل اند. پرسید که: چرا نور آخر ایشان بر نور همه زیادتی می کند؟ فرمود: زیرا که از همه بهتر است. پرسید که: این پیغمبر کیست و نام او چیست؟ فرمود که: این محمد است، پیغمبر و رسول من و امین من و نجیب من و همراز من و اختیار کرده و برگزیده من و خالصه من و دوست و یار من و گرامی ترین خلق من بر من و محبوب ترین ایشان نزد من و مختارتر و نزدیک تر ایشان نزد من و شناسنده تر ایشان مرا و از همه راجح تر و فزون تر در حلم و علم و ایمان و یقین و راستی و نیکی و عفت و عبادت و خشوع و پرهیزکاری و انقیاد و اسلام. از برای او گرفته ام پیمان<sup>۱</sup> حاملان عرش خود را، و هر که پایین تر از آنهاست در آسمانها و زمین که ایمان به او بیاورند و اقرار به پیغمبری او بکنند، پس ایمان

بیاور به او - ای آدم - تا قرب و منزلت و فضیلت و نور و وقار تو نزد من بیشتر شود. آدم گفت که: ایمان آوردم به خدا و به رسول [او] محمد ﷺ. حق تعالی فرمود که: واجب گردانیدم برای تو ای آدم! و زیاد کردم فضیلت و کرامت تو را ای آدم! تو اول پیغمبرانی و مرسلانی، و پسر تو محمد خاتم و آخر انبیا و رسل است و اول کسی است که زمین، گشوده می‌شود از او و مبعوث می‌گردد در قیامت، و اول کسی که او را جامه می‌پوشانند و سوار می‌کنند و می‌آورند به سوی موقف قیامت، و اول شفاعت کننده‌ای است و اول کسی است که شفاعتش را قبول می‌کنند، و اول کسی که در بهشت را می‌کوبد، و اول کسی که در بهشت را برای او می‌گشایند، و اول کسی که داخل بهشت می‌شود، و تو را به آن کنیت کردم، پس تو ابو محمدی.

آدم گفت که: حمد و سپاس، خداوندی را که گردانید از ذریت من کسی را که فضیلت داده است او را به این فضایل، و سبقت خواهد گرفت بر من به سوی بهشت، و من حسد نمی‌برم او را.

### طلب

ای خدا! دیری است کز مطلب به دور افتاده‌ام

در بیابانی ز راهی بسی شعور افتاده‌ام

راست گویم گوییا از منبع عین الحیاة

در میان دجله‌ای از آب شور افتاده‌ام

چون سلیمان داشتیم در عالم خود سلطنت

حالیا مسکین در این وادی چو مور افتاده‌ام

«رب ارنی» بر زبان ناورده و موسی صفت

بسی خبر از خود به بای کوه طور افتاده‌ام

از مکان اصلی خود ز اقتضای روزگار

در میان بحر ظلمت همچو نور افتاده‌ام

اینک ار<sup>۱</sup> خون جای اشک از دیده بارم دور نیست  
 زآن که از شهر و دیار خود به دور افتاده‌ام  
 گر چه از خاکم ولی زان رو که مخلوق توام  
 با وجود فقر ذاتی بس غیور افتاده‌ام  
 پیش از این زندان، به باغ دلگشایی بوده‌ام  
 دارم این جا حق اگر من ناصبور افتاده‌ام  
 بلبلان در گلستان و من در این زندان غریب  
 بال و پر بشکسته و دور از طیور افتاده‌ام  
 نی پری تا پر گشایم سوی آن گلشن مگر  
 در قفس وقتی که افتادم به گور افتاده‌ام  
 بس که نالیدم در این غم‌خانه تنها روز و شب  
 گویا بالمره اینک از شعور افتاده‌ام  
 چاره سازا! چاره‌ای می‌کن ز فضل خود که من  
 در مقام عرض حاجت از حضور افتاده‌ام

### فصل هشتم

#### در شرح فقره ثامنه از فقرات دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

سوی درگاه کریمی من پناه آورده‌ام  
 گر وسیله باید اینک اشک و آه آورده‌ام  
 تاکنم معلوم خاصانش ندامت‌های خویش  
 رنگ روی خود بر این معنی گواه آورده‌ام

داده‌ام از دست، نقد عمر و با دست تهی  
 رو به سوی درگه فضل اله آورده‌ام  
 چون خداوند جهان، پروردگار رحمت است  
 لا جرم بر درگهش<sup>۱</sup> روی سیاه آورده‌ام  
 نیستم شرمنده گر خواهان لطف ایزدم  
 گر فقیرم حاجت خود نزد شاه آورده‌ام  
 مسکنت پیش بدیع آسمان‌ها برده‌ام  
 معذرت نزد خدای مهر و ماه آورده‌ام  
 هم به الطاف الهی ره به مقصد یافته  
 هم به توفیقات یزدان رو به راه آورده‌ام  
 بارگاه پادشاهانم نیاید در نظر  
 تا که روی خویش بر این بارگاه آورده‌ام  
 شکر ایزد کز لقب فارغ شدم تا خویش را  
 در پناه دولت این پادشاه آورده‌ام  
 تا گل مقصود چشمم از زر الطاف دوست  
 بهر اکسیر کرم پیش گیاه آورده‌ام  
 خوب تا گردد معین بخشش پروردگار  
 هر چه آوردم در این درگه گناه آورده‌ام  
 اوست بی شک آن که هر حاجت شود از وی روا  
 من نه حاجت پیش وی از اشتباه آورده‌ام  
 پادشاهها! حفظ کن ما را ز سر دشمنان  
 خاصه آن دشمن کز او، سویت پناه آورده‌ام

رفع کن شرش ز من کاینک ز روی اضطرار

داد آن دشمن سویت<sup>۱</sup> ای داد خواه آورده ام

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَكُلِّ كَمَالِكَ كَامِلًا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ .

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق مظاهر کمال و مناظر جمال تو. یا سؤال می‌کنم تو را در حالتی که روکننده ام به سوی نوال تو به واسطه مظاهر کمال تو قسم دهنده ام تو را به حق فرد اکمل از مظاهر کمال و مصداق اجمل از مناظر جمال تو و حال آن که همه مظاهر کمال تو کامل، و همه مناظر جمال تو فاضل است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حق کل مظاهر کمال و مناظر جمال تو که از جمله آنهاست ذات اقدس و وجود مقدس امیر مؤمنان و مولای متقیان آسَد الله الغالب مظهر العجائب علی بن ابی طالب، علیه و علی اولاده الطیبین آلاف الصلاة من الله الملك الغالب.

آن که شرح شمه‌ای از مناقب و مفاخر او در همه اوراق لیل و نهار ننگند، و ذکر شردمه‌ای از محامد و مآثر او را عقل به کفین میزان اعتبار نسنجد.

و هو الإمام الأعظم والسيد المعظم جامع المناقب الزكية وصاحب المحامد البهية، الذي قال في مدحه سيد البرية: حُبِّي عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَبْصُرُ مَعَهَا سَيِّئَةً، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.

وقال أيضاً عليه آلاف الصلاة والتحية: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ.

قال الشافعي:

إلى مَ الْأُمِّ وَحَاتِي مَتْنِي  
فَهَلْ رُوجَتْ فاطمة غَيْرُهُ  
أَعَاتَبْتُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتْنِي  
وَفِي غَيْرِهِ هَلْ أَتْنِي «هَلْ أَتْنِي»<sup>۲</sup>

۱. نسخه بدل: به سوی.

۲. در اصل: لا یبصر. عبارت متن را که مطابق با روایت است از نسخه روضاتی گرفتیم.

۳. در نسخه روضاتی این اشعار و مطالب را افزون دارد:



وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ .

وقيل في مدحه أيضاً:

چون شبیه دُلْدُل شاه جهان است آفتاب

زان جهت پایش به چشم آسمان است آفتاب

حیدر صفدر ید الله حجة الله کز ازل

حلقه بر گوش درش چون بندگان است آفتاب

آسمان، درگاه شاهنشاه و چون جمشید جم

اندر آن درگاه عالی پاسبان است آفتاب

می توانم گفت از بهر وی ار نبود غروب

کز فروغ ذوالفقار وی نشان است آفتاب

دیدمش از چشم دل در رزم با اصحاب خویش

گفتم: اینک خسرو سیارگان است آفتاب

آستانش را اگر خواهی بدانی پایه چیست

حلقه‌ای از مصرع آن آستان است آفتاب

﴿ وقال أيضاً: ﴾

لولا حدودك قلت: إنك جاعل

لولا ملماتك قلت: إنك باسط

وقال أيضاً:

صفاك أسماء وذاتك جوهر

تجلى عن الأعراض والأين والعتى

ألا إنما الأقدار طوع يمينه

ولو رام كسف الشمس كؤور نورها

هو الآية العظمى ومستنط الهدى

الأرواح في الأشباح والمستنزع

الأرزاق تعطي من تشاء وتمنع

یرینی المعانی من صفات الجواهر

و یکبر عن تشبیهه بالعناصر

فجورک من وتر مطاع وقادر

و عطل من أفلاک ککل دایر

وحیرة أریاب النهی و البصائر

فی النبوی: لولا أخاف أن يقول فيك طوائف من الإنس ما قبل في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالاً الحديث .

ولقد تجرأ قلبي في مقام مدحه بتحرير بعض ما نظمته بالفارسية، وهو هذا...

سپس اشعاری را که در متن نقل شده، ذکر می نماید. بنا بر نسخه روضاتی، این اشعار از خود مؤلف است.

۱. در نسخه اصل: «خسرو بر ستارگان است..» آمده که با وزن شعر سازگار نیست. آنچه در متن درج شد از نسخه

روضاتی اخذ شده است.

## شکل ایوان طلایش را اگر باشد نظیر

صیح در مشرق مگر عکسی از آن است آفتاب

ترتیب اول: بدان که لفظ «کمال» به معنی تمام است و ممکن است که در فقره شریفه مراد از اضافه او به حق سبحانه، حصول وجود کمالات و وجود باشد بالفعل؛ چنان که بعضی از علما نسبت داده است به طایفه حکما که گفته اند: واجب الوجود تمام است. و مراد از «تمام» موجودی است که وجود و کمالات و جودش بالتمام در خود از خود بالفعل حاصل باشد و مستکمل به هیچ امری که خارج از خود باشد نباشد و هیچ چیز از جنس و جودش نیز حاصل برای غیر او نباشد و این چنین موجود منحصر است در واجب الوجود؛ چه هر موجودی غیر واجب الوجود، یا کمالات و جودش بالقوه است و مستفاد از خارج مانند انسان مثلاً، و یا کمالات و جودش در او حاصل است بالفعل لیکن از غیر نه از خود مانند عقول مجرده، و در هر دو قسم و جودش حاصل است از غیر و جنس و جودش حاصل است برای غیر؛ چه هر کدام متعددند یا بالنوع یا بالاشخاص نیز.

و مراد از فوق التمام موجودی است که با وجود تمامیت و جود (غیر و) کمالات و جود غیر نیز فایض از او باشد کأنّ که وجود کمالات از او به سر آمده و به دیگران رسیده و انحصار این چنین موجود در واجب الوجود ظاهر است. پس وجودات و کمالات وجودات جمیع ممکنات، رشحی است به روشی بلا تشبیه از وجود فوق التمام واجب الوجود.

ترتیب ثانی: اگر چه مراد از لفظ کمال در فقره مشروحه - چنانچه معلوم شد - اعم است از کمال ذات و کمال صفات و کمال افعال، لکن تخصیص آن به کمال افعال به وجهی که در مقدمه مذکور شد، در این مقام الیق و انسب است، چنانچه انسب از آن نیز تفسیر آن لفظ است به مظهر آن؛ زیرا که مدخلیت آن تفسیر در تعظیم خالق رحمن بیشتر است و شاید در بعضی از فصول آتی - إن شاء الله - وجه انسب آن مذکور

گردد، و لنعم ما قیل :

عِبَارَاتُنَا سَتَىٰ وَحُضْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلُّ إِلَىٰ ذَاكَ الْجَمَالِ تُشِيرُ

### طلب

چگونه اشک نریزم ز دیده از غم دل	به گوشه‌ای ننشینم چرا به ماتم دل
گذشت عمر و سخاوت نکرد چشم بخیل	به چند قطره اشکی که هست مرهم دل
هزار درد به دل مانده لب فرو بستم	از آن که نیست یکی در زمانه محرم دل
دمادم از دل ما می‌رود سرور و نشاط	فغان ز عمر تلف کرده دمامد دل
خوش است یاد خداوند خویش در همه حال	خصوص آن که وجودش بود به عالم دل
مدام غم به دلم می‌رسد خداوندا!	به فضل خویش بکن فارغم تو از غم دل
چنان بدار دلم را که در همه اوقات	بود مؤانستت قبله معظم دل
علی‌الخصوص در این روز که نیست مرا	به غیر یاد تو چیزی دگر <sup>۲</sup> دل

### فصل نهم

در شرح فقره تاسعه از فقرات دعای شریف است

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

### مناجات

الهی! ستایش و ثنا تو را شایسته و رواست که هم آفریدگار جانی و هم پروردگار جهان، و هم ایجاد کننده زمین و هم موجود گرداننده آسمان، یکی را به جوهری لطیف که به یکی از حواس ظاهره محسوس نگردد، و دیگری را از گوهری شریف که با هیچ یک از قوای باطنه مأنوس نشود.

یکی را از کف دیگر زدودی چنین زیبنده و زیبا نمودی

۱. در نسخه خطی: ذلک، ولی با وزن شعری سازگار نیست.

۲. در اصل: دیگر. کلمه‌ای مختوم به میم در این جا افتاده است.

که کرده صورتی زین گونه زیبا به روی آب غیر از حی داننا<sup>۱</sup>  
 ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾<sup>۲</sup>. بر بالای این  
 رواق نیلی گون، مشعل خورشید از نور قدرت او در تابش، و بر فراز این سقف  
 مَقْرَنَسِ فَنُوسِ ماه از روغن حکمت وی در گردش آمده ﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّهُ  
 يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾<sup>۳</sup>. بساط بدیع  
 الانبساط زمین را بر روی آب به حکم که گسترده اند؟ و بالش مخمل کوه سار را بر  
 فراز این فرش منقش به فرمان که بنهاده اند؟ و حیاض انهار و ریاض اشجار و اصناف  
 اثمار را به امر که بر پشت مشت کفّی تعبیه نموده اند؟ ﴿الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا  
 رَواسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَاجِينَ يُجْعِلُ اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ  
 لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>. نقاشان کارخانه قدرتش بر هر قطعه‌ای از زمین صورت هزار گونه  
 ریاحین نقش نموده، و معماران کاخ حکمتش بر هر چوبه درختی چندین هزار  
 جواهر رنگین تعبیه فرموده اند ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ  
 وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَجِدٍ وَنُفْضِلٍ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي  
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۵</sup>.

به آای بی حد و احصای تو	الهی! به اسمای حسنای تو
امیران فرمانده لا یزال	به خاصان خلوت سرای جلال
نمایندگان ره خیر و شر	به اشراف اصناف نوع بشر
دلیلان مردم به امر خدا	به حق شفیعان روز جزا
به بشکافته فرق پاک علی	به بشکسته دُردانه‌های نبی
که سر زد از او در فراق رسول	به آن ناله سوزناک بتول
که سر زد از آن ناله دردناک	به درد دل مجتبی سبط پاک

۱. خ. ل. به غیر کلک صنع حق تعالی.

۲. سوره رعد، آیه ۲.

۳. همان.

۴. سوره رعد، آیه ۳.

۵. سوره رعد، آیه ۴.

به آن دم که در کربلا شاه دین  
 به آن لحظه که دید اهل سپاه  
 به اشکی که از چشم آن شه چکید  
 به ظلمی که از کربلا تا به شام  
 که ما را بکن آشنای خودت  
 ببخشای بر ما که بیچاره ایم  
 الهی! چنان کن سرانجام کار  
 بیفتاد از پشت زمین بر زمین  
 گرفته به غارت ره خیمه گاه  
 ز عدوان چو آن بی حیایی بدید  
 بشد بر حریم رسول انام  
 غنی ساز از ما سوای خودت  
 گرفتار این نفس امّاره ایم  
 تو خوشنود باشی<sup>۱</sup> و ما رستگار

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَجْبَرِهَا وَكُلِّ أَسْمَائِكَ كَبِيرَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا.  
 خداوندا! به درستی که این بنده خطا کار، و این شرمنده سیه روزگار، این فقیر بی بضاعت، و این حقیر قلیل الاستطاعت، سؤال می کنم تو را به حق اسم های اقدس و نام های مقدست، در حالتی که قسم می دهم تو را به حق بزرگ ترین آن اسم ها، و کهن ترین آن نام ها، و حال آن که همه نام های تو جلیل، و همه اسم های تو کبیر است. خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم به حق همه نام ها و کل اسم های تو.

خاصه آن نام که این عالم از آن پیدا شد  
 آسمان از پی آن نام چنین زیبا شد  
 مه و خورشید از آن روشن و تابان گردید  
 آتش و آب از منفصل الاجزا شد  
 قدسی و انسی و جنی و همه موجودات  
 با موالید و جمادات از آن انشا شد

تزیین اول: اگر چه در بعضی از فصول سابقه اشاره به فرق فی مابین اسما و صفات شد، ولی از جهت زیادتی توضیح و مزید مطلبی دیگر در این جا نیز اشاره ای به آن نموده می گوئیم:

بدان که در موجودات خارجی هر چه جوهر و قائم به نفس خود است، ذات گویند و هر چه عرض و قائم به غیر باشد، آن را صفت خوانند، و هر لفظی که دلالت کند بر ذات، بی اعتبار صفتی، آن را اسم گویند، چون رجل و زید، و هر لفظی که دلالت [کند] بر ذات به اعتبار اتصافش به صفتی از صفات، آن را صفت گویند، چون

قائم و ضارب و احمر و ابيض، پس ذات و صفت مقابل هم‌اند در معانی و مفهومات، و اسم و صفت، مقابل هم‌اند در الفاظ و عبارات، و درباره واجب تعالی لفظی که دلالت بر صفت تنها کند بی ملاحظه ذات، صفت گویند، چون: علم و قدرة و اراده و مانند آن، و این الفاظ را در غیر واجب تعالی صفت نگویند بلکه معانی آنها را صفت مقابل ذات گویند، و لفظی که دلالت کند بر ذات، به اعتبار صفت - اعنی لفظی را که به اصطلاح سابق درباره دیگران صفت مقابل اسم می‌گفتند - درباره واجب تعالی آن را اسم خوانند، چون: عالم و قادر و مرید و شافی و حی و امثال آن، پس الفاظ علم و قدرت و اراده و مشیت و حیات و مانند آنها «صفت الله» باشند و الفاظ عالم و قادر و مرید و شافی و حی و امثال آنها «اسماء الله»، پس آنچه اسماء الله باشد در واجب، صفات باشد در غیر واجب، لیکن فرقی است میان اسم در واجب، و صفات در غیر واجب، و آن فرق آن است که: ذات در مفهوم صفت غیر واجب، به طریق ابهام و اهمال معتبر است، نه بر سبیل تعیین و تفصیل؛ مثلاً مفهوم قائم، ذات قائم است، که مأخوذ باشد به صفت قیام، و به قرینه خارجی مفهوم شود که آن ذات مثلاً ذات زید است، و در مفهوم اسم در واجب، ذات معین معتبر است؛ مثلاً معتبر در مفهوم «عالم»، اکبر از اسماء الله باشد» ذات معین است که آن، ذات واجب الوجود باشد مأخوذ با صفت علم، و همچنین قادر و حر و امثال آن.

و دور نیست که وجود این، باعث مغایرت در تسمیه شده باشد و در میان اسماء الله، اسمی است که به جای علم است در غیر واجب، و آن لفظ «الله» است که موضوع است برای ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال، و ما گفتیم: این اسم به جای علم است، و نگفتیم که علم است، به سبب آن که معتبر در مفهوم علم اسمی، ذات معین است بی اعتبار صفتی از صفات و در اسم «الله» معتبر ذات معین است به اعتبار جمیع صفات، پس فرق اسم الله و سایر اعلام اعتبار صفت است و عدم اعتبار صفت، و فرق میان اسم الله و سایر اسماء الله اعتبار جمیع صفات است و اعتبار بعضی از صفات، پس فی الحقیقه سایر اسماء الله نیست مگر تفصیل اسم الله، پس الله اعظم اسماء الله باشد، و از این جا و از آنچه پیش ذکر شده، معلوم شد سرّ آن که فرمودند

معصوم در شرح دعا که: اگر قسم یاد نمایم که اسم اعظم الهی در این دعاست، به راستی قسم یاد نموده باشیم.<sup>۱</sup>

تزیین ثانی: در بیان تعداد اسمای حسناى الهی است.

ابن فهد حلی رحمه الله در کتاب *عدة الداعي*<sup>۲</sup> ذکر نموده که: رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَلِيمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ اسْمًا - مِثَّةً إِلَّا وَاحِدًا - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ. یعنی: روایت کرده است شیخ صدوق - علیه الرحمه - به اسناد خود به سوی سلیمان بن مهران از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام و آن حضرت از والد والا مقام خود حضرت امام محمد باقر از پدر عالی مقدار خود حضرت امام زین العابدین از پدر بزرگوار خود حضرت امام حسین و آن حضرت از پدر برگزیده و والد پسنديده خود حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهم أجمعین - که گفت: فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله: به درستی که از برای خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم است که مجموع آنها صد به یکی کم است؛ هر که احصا نماید آنها را داخل بهشت می شود و آن اسما این است:

اللَّهُ [الِإِلَهِ] الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْأَخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي  
الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْخَفِيفُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ  
الْحَفِيظُ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الدَّارِيُّ الرَّازِقُ الرَّقِيبُ الرَّؤُوفُ الرَّائِي السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ  
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُوْحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الظَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغَنِيَّاتُ الْفَاطِرُ  
الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْقَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ  
الْمَجِيدُ الْمُؤَلَى الْمُتَّانُ الْمُحِيطُ الْمُتَمِّينُ الْمُقَيِّتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضَّرِّ الْوَاتِرُ النُّورُ  
الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْفَهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ الشَّوَابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ

۱. کذا و ظاهراً: باسم.

۲. *عدة الداعي*، ص ۳۱۸، به نقل از شیخ صدوق در التوحید، ص ۱۹۴ باب ۲۹، یا الخصال، ج ۲، ص ۵۹۳؛ همچنین رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۸۶، باب ۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۴، باب ۵۷.

الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرَ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشُّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي .

تتمیم: لفظ «احصا» در حدیث مزبور شامل است مرصورت قرائت نمودن و نوشتن و همراه داشتن آنها را، مگر این که صورت قرائت، ظاهرتر است و ظاهر این است که مراد ضبط نمودن آنهاست، هر چند به ترتیب مرقوم، مضبوط نگردد؛ و مؤید آنچه مرسوم گردید، آن است که اسمای مرقومه در نسخ متعدده که به نظر حقیر رسیده، به ترتیبی که این فهد مرحوم ضبط فرموده‌اند، نیست و اختلاف در میان آنها واقع است. و نیز مؤید بعضی از آنچه ذکر شد آن چیزی است که نسبت داده شده است به زجاج که: حدیث مزبور به این معنی راجع است که هر که خدای را به واحدانیت بشناسد و به آن تصدیق نماید و اسمای مزبوره را به قصد تعظیم و اجلال او بر زبان راند، در بهشت داخل شود و قول او که بر زبان راند، منافات با آنچه مرقوم شد ندارد؛ چه نظر او در این باب به سوی فرد اظهر از احصا بوده.

و بالجمله: از برای هر یک از اسمای مزبوره خواصی و فوایدی مذکور است که علمای اعداد به قاعده و تجربه معلوم نموده‌اند و ذکر آنها با وضع این مختصر مناسبتی ندارد و هر که خواهد، از رسائل مؤلفه در این باب طلب نماید.

### طلب

الهی! منم بنده و تویی مولا، و منم ضعیف و تویی توانا، منم بیچاره و تویی چاره ساز، و منم محتاج و تویی بی‌نیاز، منم مجرم و تویی غفار، منم مذنب و تویی ستار، الهی! اگر چه آلوده گناهانم، ولی آمرزش تو را خواهانم، و اگر چه غریق بحر ذنوبم، ولی خواهان مغفرت علام الغیوبم، الهی! اگر من خارم، از گلستان توام و اگر خطاکارم، از دوستان توام. اگر توام از در برانی، کی‌ام در خانه خود راه دهد؟ و اگر توام از آن باب، جواب گویی، کی‌ام در پیش خود پناه دهد؟

إلهی! إِنَّمَا أَشْكُو بِنِّي وَحُزْنِي إِلَيْكَ، وَأَتُكِّلُ عَلَيْكَ .

الهی! این چه وحشت و اضطراب است که دمی قرار ندارم؟ و این چه خستگی و ماندگی است که قوت رفتارم نمانده؟ اگر در میان جمعم، حواسم پریشان است و اگر



از جمع برکنارم، اشک دیده‌ام ریزان است. اگر با کسی گفتگو دارم، گوشم به مقال دیگری است و اگر بر روی کسی نگرانم، چشمم بر جمال پری منظری.

حال زارم چو آتش، شعله بار است      دو چشمم هم جوار نوبهار است  
شبیم در ماتم و روزم به زاری      شب و روزم به عالم این دو کار است  
الهی! تا زبانم را قوت گفتار است مرا بیمارم، و تا پایم را توانای رفتار است از  
گناهم درگذر.

إلهی! عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ يَا كَرِيمٌ.

### فصل دهم

#### در شرح فقرهٔ عاشره از دعای شریف است

و آن مشتمل است بر یک مناجات، و یک طراز، و یک طلب:

#### مناجات

عزیزان را چه عزت باشد آن‌جا	که باشد عزت ایزد تعالی
مگر جز عزت وی عزتی هست	مگر جز قوت وی قوتی هست
نسیبش عزتی جز عزت حق	نسیبش قوتی جز قوت حق
عزیز، آن پادشاه لایزال است	که ذاتش ایمن از نقص زوال است
عزیز، آن کامل ذاتی است کورا	نه مثل است و نه شبه است و نه همتا
عزیز، واقعی آن کردگار است	که عزت را مر او پروردگار است
عزیز آن است کورا ذاتی نیست	به پیش عزت وی عزتی نیست
خداوند جهان و خالق جان	که غیر از وی کسی را نیست فرمان
همه عالم به نزد وی حقیرند	همه فرمان‌بر و فرمان‌پذیرند
همه مأمور امر پادشاه‌اند	همه محکوم حکم آن اله‌اند
خداوند! به حق عزت تو	به حق نعمت بی منت تو
به آن لطفی که با این بنده داری	کز آن این بنده را شرمنده داری

به آن احسان بی پایان عامت  
 که ما را قوت طاعت عطا کن  
 به آن بی انتها فضل تمامت  
 غنی از فضل خود از ما سوا کن  
 هدایت کن مسکین عنایت  
 هدایت کن هدایت کن هدایت

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَزَّتِكَ بِأَعْرَافِهَا وَكُلِّ عَزَّتِكَ عَزِيْزَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهَا.

ای خداوند عزت آفرین! و ای آفریننده آسمان و زمین! به درستی که این بنده کمترین، سؤال می‌کنم تو را به حق عزت و غلبه و قوتت، در حالتی که قسم می‌دهم تو را به حق فرد عزیزتر از عزت تو و حال آن که همه افراد عزت تو عزیز است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به همه افراد عزت تو، خاصه آن عزتی که بر همه اشیا غالب و قاهر شده. خدای توانا!

آن که به هر لحظه کلک قدرتش از نو  
 صورت شخصی کند لطیف و دلارا<sup>۱</sup>  
 جانوری را به برگ سبز رساند  
 در ته دریا میان صخره صما  
 صورت سد گل کند به چوبه خشکی<sup>۲</sup>  
 از قلم صنع خویش بی ید و اعضا  
 آن که اگر در مقام مهر و محبت  
 حکمت و تقدیر بر او کنند تقاضا  
 لیلی و مجنون شوند لیلی و مجنون<sup>۳</sup>  
 وامق و عذرا شوند وامق و عذرا

طراز: لفظ عزت به معنی غلبه و قوت است و از این قبیل است قول خدای تعالی: ﴿وَعَزَّيْنِي فِي الْخَطَابِ﴾<sup>۴</sup> یعنی: غالب شد مرا در خطاب نمودن. و عزیز که یکی از اسماء الله است، به معنی غالب و غیر عاجز است که مانع نباشد وی را از آنچه اراده نماید و بر این معنی است قول مشهور که «مَنْ عَزَّيْتَهُ»<sup>۵</sup> یعنی هرکس در جنگ بر

۱. در نسخه خطی: دلدارا.

۲. خ. ل. به چوب و سرخسی.

۳. در متن: لیلی مجنون، بدون او عاطفه. این بیت در نسخه روضاتی چنین آمده:

وامق و عذرا شوند لیلی و مجنون  
 لیلی و مجنون شوند وامق و عذرا

۴. سوره ص، آیه ۲۳.

۵. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار (ج ۴، ص ۱۹۷) در شرح «عزیز» از اسمای الهی این مثل را متذکر شده و می‌گوید: وقد يقال في مثل: مَنْ عَزَّ بِي أَيُّ مَنْ غَلَبَ سَلْب. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه (ج ۶، ص ۳۹۶ و ج ۱۸، ص ۳۸۱) ضمن حدیث «من ملك استأثر» این مثل و توضیحاتی پیرامون آن را بیان کرده است.

خصم غالب شود، لباس او را از نعش او بر باید. و پادشاهان را عزیز گویند از راه غلبه‌ای که بر رعیت دارند، و بر این معنی است قول برادران یوسف که: ﴿يَتَأْتِيهَا الْغَزِيْزُ﴾<sup>۱</sup> و نیز عزیز بر کسی اطلاق کنند که معادل وی چیزی نبوده باشد. بعضی از اکابر ذکر نموده‌اند که هر روز بعد از طلوع فجر نود و نه بار گفتن این اسم برای اطلاع بر اسرار علم کیمیا و سیمیا نافع است، و هر که هر روز چهل بار بگوید، دولت عظیم یابد. عدد کبیرش نود و چهار، و سیطش سیزده و صغیر آن چهار است.

عزیزا! عزتی بر ما بیخشای	دل ما را از لطف خویش بگشای
ز قید بستگی، وارستگی بخش	پس از وارستگی بایستگی بخش
بکن وارسته‌ام از قید اغیار	مده غیر خودت را در دلم بار
در آمد شدن بر غیر بر بند	مکان خود به دست غیر میسند
در آن قصری که باشد در خور شاه	ستم باشد گدا در وی کند جاه
بده چشمی بر این حیران مضطر	که غیر از تو نبیند چیز دیگر
به یک دیدن مرا پاینده می‌دار	به وحدت بینی خود زنده می‌دار
چنان در کار خویشم ساز بینا	که میلم منقطع گردد ز دنیا
ز دنیا و ز اهلش کن مرا دور	از این دل مردگانم ساز مهجور
مرا این جایگه گویی مزار است	به گورستان شب و روزم گذار <sup>۲</sup> است
ز تنهایی در این غربت به جانم	به جان از صحبت دل مردگانم
همه در لجه دنیا غریق‌اند	توان کی گفت کاین مردم رفیق‌اند
ندیدم در همه عالم رفیقی	ندیدم در همه دنیا شفیقی
به غیر از چندی از یاران یک‌دل	که از بعضی مرا دور است منزل
ندارم گر بمیرم از جدایی	جز ایشان با کسی من آشنایی

۱. سوره یوسف، آیه ۸۸.

۲. خ. ل. قرار.

## فصل یازدهم

## در ذکر فقره یازدهم از فقرات دعای شریف

و آن مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

## مناجات

<p>شمارش ز تصویر جن و بشر به فکر مهندس نیاید شمار ز تحت ثری تا به اوج فلک ثنایی به اضعاف هر صوت و حرف نیارد شمارش کسی در وجود زمین آفرید، آسمان آفرید بنا کرد این قصر فیروزه فام معلق فرو بست قندیل مهر پی بینش وی برآرد سری شود واقف صنع پروردگار خداوند چشم و خداوند گوش اگر در مکان و اگر لا مکان نفهمد نبیند نیابد جز او جز او کیست از خویش مشهود خویش که بر بسته هر پوش او ره به هوش جز او کیست خلاق لیل و نهار<sup>۱</sup> سمر رشته بود، در دست اوست</p>	<p>ثنای جمیلی که باشد به در ثنایی که در دفتر روزگار ثنایی فزون تر ز فوج ملک ثنایی به تعداد<sup>۱</sup> باران و برف ثنایی که غیر از خدای ودود سزوار شاهی که جان آفرید حکیمی که از فیض انعام عام کریمی که بر سقف چارم<sup>۲</sup> سپهر که از ظلمت جسم هر جوهری ببیند در اوضاع لیل و نهار خداوند عقل و خداوند هوش اگر در زمین و اگر آسمان به عقل و به چشم و به گوش خود او جز او کیست پاینده در بود خویش جز او کیست دارای این هفت پوش جز او کیست نافع، جز او کیست ضار همه هر چه هستی است از هست اوست</p>
--	--

۱. خ. ل. به مقدار.

۲. در نسخه خطی: چهارم.

۳. خ. ل. محسن جز او کیست باز.

که از امر تو گُل برآید<sup>۱</sup> ز خاک  
 ز گل‌ها گلستان چرغان شود  
 به نحوی که وی را نماند شکیب  
 ز آب و ز آتش درآید گلاب  
 در و دشت پر از شقایق کنی  
 به بالای او آتشی مشتعل  
 که بر آب و آتش کند برقرار  
 هزاران سراب‌رده آتشین  
 زمین و زمان را معطر کند<sup>۵</sup>  
 ز رنگی کند<sup>۶</sup> شهد و رنگی شرنگ  
 خداوند فرمانده لا یزال  
 پدیدار بنموده<sup>۹</sup> ارض و سما  
 گرفته به حکم مطاعش<sup>۱۰</sup> ثبات  
 خداوند حیّ توانا تویی  
 تو پروردگاری و من بنده‌ام  
 الهی! امیدم مکن ناامید  
 و گر مجرم از گلستان توام

الهی! تویی آن خداوند پاک  
 گل سرخ، شمع گلستان شود  
 کنی<sup>۲</sup> محو سیمای گل، عندلیب  
 چو آتش به امرت شود جفت آب  
 چو اطلس به مخمل ملاصق کنی  
 برون آوری آب سبزی ز گِل  
 چه صنع است و حکمت زهی کردگار  
 به بندی و یک قطعه‌ای از زمین  
 ز گِل گُل<sup>۳</sup>، ز خون مشکِ ازفر کند<sup>۴</sup>  
 کند جزو جزو زمین رنگ رنگ  
 تبارک زهی خالق بی‌مثال  
 مر او<sup>۷</sup> کز مشیت، مر او<sup>۸</sup> کز قضا  
 در این یک نبات و در آن یک بنات  
 الهی! چو خلاق دانا تویی  
 بکن رحم بر من که شرمندهام  
 ندارم بجز رحمت تو امید  
 که گر خارم از گلستان توام

۱. خ. ل: پروید.

۲. خ. ل: گهی، شاید هم «کسی» خوانده شود.

۳. خ. ل: کنی.

۴. خ. ل: کنی.

۵. خ. ل: کنی.

۶. خ. ل: کنی.

۷. خ. ل: تویی.

۸. خ. ل: تویی.

۹. خ. ل: بنمودی.

۱۰. خ. ل: ثبات.

اگر در بهشتم در آری به لطف  
وگر در جحیم بداری به عُنْف  
اگر در بهشتم فقیر توام  
وگر در جحیم<sup>۱</sup> اسیر توام  
بهشت و جهنم هم از فضل توست  
یکی فضل تو دیگری عدل توست  
ولی فضل تو بر من اولی تر است  
که روی من از اشک چشم تر است  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيئِكَ بِأَمْضَاهَا وَكُلِّ مَشِيئِكَ مَاضِيَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيئِكَ كُلِّهَا .  
ای خداوند چاره ساز! و ای پروردگار بی نیاز! ای آفریننده جوهر لطیف جان!  
و ای ایجاد کننده گوهر شریف جهان! ای بنا کننده هفت قصر توی بر تو بی ستون و  
عمد! و ای افزاینده<sup>۲</sup> سرای پرده نیلگون بی معین و مدد! به درستی که این بنده شرمسار  
و این مجرم خطاکار، سؤال می کنم تو را به حق آن نقش های زیبا و صورت های دلربا  
که به خامه ابداع، در لوح محفوظ، اختراع نموده ای، به فاضل ترین آن نقش ها و  
کامل ترین آن صورت ها و حال آن که همه آن نقش ها فاضل و همه آن صورت ها کامل  
است. خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به حق کل صور منقوشه و نقوش  
مرتسمه در لوح محفوظ.

### لمؤلفه

خاصه آن صورت که در لوح وجود کاینات  
اولین باب کتاب آفرینش کآفتاب  
شافع محشر نبی الله ختم مرسلین  
آن که ریزد حب او از نام های مذنبین  
احمد و محمود ابوالقاسم محمد آن که شد  
ختم شد بر وی صفت های کمال ممکنات  
از شعاع هستی وی بر فلک دارد ثبات  
سید سادات عالم مظهر حسن صفات  
همچو اوراق خزان خط جمیع سیئات  
هستی او باعث ایجاد کل کاینات  
صلوات الله وسلامه علیه و علی آله المعصومین مادامت الأرضون و السماوات .  
تزیین اول: بدان که لفظ مشیت در چند معنی استعمال شده: در معنی اراده و قدر و  
قضا، و بعضی از افاضل علما ذکر نموده که این چهار لفظ به یک معنی می باشند که  
عبارت از نقوش ثابتة در لوح محفوظ بوده باشد.

و یؤیده<sup>۱</sup> بعضی از آنکه ما روای از مولانا الرضا علیه السلام : الإبداع والمشيئة والإرادة معناها واحد، والأسماء ثلاثة<sup>۲</sup>.

و مؤید بعضی مدعی فاضل مزبور است آنچه روایت شده است از آقای ما حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند: ابداع و مشیت و اراده، معنی همه آنها یکی است و اسم‌های آنها سه تا است.

و در معنی ابتدای فعل نیز استعمال شده، و دلالت می‌کند بر آن آن چیزی که روایت شده از حضرت امام محمد باقر - صلوات الله وسلامه علیه - که فرمودند: لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى. سئِلُ: مَا مَعْنَى شَاءَ؟ قَالَ: ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ. سئِلُ: مَا مَعْنَى قَدَّرَ؟ قَالَ: تَقْدِيرُ الْأَشْيَاءِ مِنْ طَوْلِهِ وَعَرْضِهِ. سئِلُ: مَا مَعْنَى قَضَى؟ قَالَ: إِذَا قَضَى أَمْنَصَى، فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَرَدَّ لَهُ<sup>۴</sup>.

یعنی: یافت نمی‌شود هیچ چیز مگر آنچه را خدا خواهد و اراده نماید و تقدیر و قضا فرماید. سؤال شد از آن حضرت که: چه چیز است معنی شَاء؟ فرمودند: ابتدای فعل. پرسیدند که: چه چیز است معنی قَدَّرَ؟ فرمودند: اندازه نمودن چیزها از طول و عرض آنها. سائل عرض نمود که: چه چیز است معنی قَضَى؟ فرمودند: هر گاه خداوند قضا نمود ممضی گردید، پس آن است آن چیزی که رد شدن ندارد.

و در معنی ذکر اول نیز استعمال شده است و دلالت می‌کند بر آن آنچه روایت کرده است یونس بن عبدالرحمن از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند: يَا يُوثُسُ، تَعَلَّمْ مَا الْمَشِيئَةُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هِيَ الذَّخْرُ الْأَوَّلُ، فَتَعَلَّمْ مَا الْإِرَادَةُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هِيَ الْعَزِيمَةُ عَلَى مَا يَشَاءُ، فَتَعَلَّمْ مَا الْقَدَرُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هِيَ الْهَنْدَسَةُ وَوَضْعُ الْحُدُودِ مِنَ الْبَقَاءِ وَالْفِتَاءِ، ثُمَّ قَالَ:

۱. کذا، ظاهراً و یؤیده صحیح باشد.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۳، باب ۱۴: الطرائف ابن طاووس، ج ۱، ص ۱۵۷ فی کیفیة الصلاة علیهم؛ التوحید، ص ۴۳۵، باب ۶۵: بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۴، باب ۱۹.

۳. در نسخه خطی: شیناً. متن مطابق نقل کافی است.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰ باب المشیئة والإرادة به نقل از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۴ به نقل از امام رضا علیه السلام.

وَالْقَضَاءُ هُوَ الْإِبْرَامُ وَإِقَامَةُ الْعَيْنِ<sup>۱</sup>.

یعنی: ای یونس! می دانی چه چیز است مشیت؟ گفتیم: نمی دانم. فرمودند: مشیت ذکر اول است، پس فرمودند: می دانی چه چیز است اراده؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمودند: آن عزیمت بر چیزی است که خدا می خواهد. پس فرمودند: می دانی چه چیز است قدر؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمودند: قدر هندسه و وضع حدود است از بقا و فنا. پس فرمودند: و قضای الهی عبارت است از «ابرام» یعنی محکم نمودن و بر پاداشتن عین چیزی را که اراده ایجاد آن نموده، و در معنی «خلق لوح محفوظ و نقوش ثابتة در آن» نیز استعمال شده.

و بر این معنی حمل شده است حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده: **خَلَقَ اللهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ<sup>۲</sup>.**

یعنی آفرید خداوند عالم لوح محفوظ و نقوش ثابتة در آن را بی لوح محفوظ دیگر و نقش دیگر، و آفرید سایر چیزها را به سبب لوح محفوظ و نقوش مرتسمه در آن، و این مناسب قول آن حضرت است که فرمودند: **أَبَى اللهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا.** و مؤید استعمال مزبور است نیز حدیثی که روایت نمود بعضی از علمای معاصرین قراءة و مدعی آن بودند که در بعضی از کتب اخبار نیز مسطور است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْمَشِيَّةَ<sup>۳</sup>.**

و بنابراین لوح محفوظ عبارت از صادر اول است که در بعضی احادیث تعبیر از آن به عقل اول و در بعض دیگر تعبیر به نور مقدس محمدی صلی الله علیه و آله شده است. و اظهار معانی که لفظ مشیت در آنها استعمال شده در این مقام به قرینه صیغه تفضیل که عبارت است از «أمضاها» در لفظ فقرة شریفه معنی آخر<sup>۴</sup> است و اگر چه ممکن است

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۷ باب الجبر والقدر والأمر بین الأمرین؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴ ضمن مقدمه مصنف، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۶، باب ۳، ح ۴۹.

۲. التوحید صدوق، ص ۱۴۷، باب ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۵۶ به نقل از کافی. روایت از امام رضا علیه السلام منقول است.

۳. بدین عبارت در کتب حدیثی یافت نشد، ولی این معنا از حدیث سابق قابل استفاده است.

۴. یعنی معنای دیگر.



ارجاع سایر معانی مذکوره به این معنی بر وجهی که متلفی به قبول گردد و لکن ذکر آن مناسب با وضع این مختصر نیست، پس نیکو تأمل نما که بسیار دقیق است والحمد لله رب العالمین.

تزیین ثانی: چون از بعضی از آنچه در تزیین اول مرقوم گردید، معلوم شد که لفظ مشیت و قضا مرادف یکدیگرند و تفاوت بینهما تفاوت بالاعتبار است، مناسب آمد ذکر کلام بعضی از افاضل متکلمین در این مقام، تا بر فهم مقصود معین گردد و آن این است که در مقام خود به برهان نثر عرشی ثابت و محقق گردیده که با وجود ترتب و تحقق وسایط در ایجاد موجودات موجد حقیقی نتواند بود مگر واجب الوجود، پس موجد جمیع موجودات، واجب الوجود باشد و هیچ یک از علل قریبه و متوسطه، موجد معلول نباشد، بلکه واسطه باشد در رسیدن فیض وجود از علت بعیده که واجب الوجود است به معلول.

و چون واجب الوجود، علت وجود جمیع موجودات است و وجودات بأسرها فیاض از وجود او، پس کأنّ که وجود واجب مشتمل بر جمیع وجودات است و او لا محاله عالم است بذات خود به علمی که عین ذات اوست و این علمی است که تعبیر از او به علم اجمالی کنند و این علم سبب علم تفصیلی است که صور علمیه است نزد بعضی - یعنی قائلین به علم حصولی یا مرتسم در ذات واجب تعالی به نحوی که موجب کثرت نشود و یا مرتسم در ذات معلول اول علی اختلاف فیما بینهم - و عین موجودات خارجیه است نزد قائلین به علم حضوری علی ما مرّ جمیع ذلک. و چون معلول اول واسطه فیضان وجود جمیع موجوداتی است که بعد از اوست، پس کأنّ که وجودش مشتمل است بر جمیع وجوداتی که بعد از اوست و لفظ قضا و قدر گاه به حسب علم اطلاق کرده شوند و گاه به حسب وجود، و چون در علم اطلاق کرده شوند، مراد از لفظ قضا علم اجمالی بسیط است که عین ذات واجب تعالی است و مراد از لفظ قدر صور علمیه مفصله، و چون در وجود اطلاق کرده شوند، مراد از قضا معلول اول است که مشتمل است اجمالاً بر جمیع وجودات ما بعد و مراد از قدر، اعیان موجودات کلیه و جزئیة متحققه در خارج علی سبیل التفصیل و بر هر تقدیر

قدر، تفصیل قضا باشد و اقرب به تحقیق اطلاق ثانی است اعنی اطلاق به حسب وجود؛ چه ظاهر این است که قضا و قدر، اعتباری باشند مر اشیا را به اعتبار تعلق فاعلیت واجب الوجود به اشیا و علم نیست مگر ظهور و انکشاف اشیا. و چون این جمله دانسته شد ثابت شد که جمیع موجودات کلیه و جزئیه واقع اند به قضا و قدر الهی؛ اما در غیر افعال عباد بر سبیل حتم و لزوم، و اما در افعال عباد بر سبیل تعلیق بر ارادة ایشان<sup>۱</sup>.

و مراد از قضا و قدر در افعال عباد آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اصبح بن نباته فرمود<sup>۲</sup> و مضمون آن حدیث آن است که: بعد از انصراف از حرب صفین شیخی که در آن سفر همراه بود، از حضرت سؤال کرد که: یا امیرالمؤمنین! خبر ده مرا از رفتن به شام که به قضا و قدر خدای تعالی بود یا نه؟ فرمود: نعم یا شیخ! به هیچ بلندی بر نرفتید و به هیچ پستی فرود نیامدید مگر به قضا و قدر خدای تعالی. شیخ گفت: پس رنج من نزد خدای تعالی محبوب نبود و مرا هیچ اجری نباشد؟! حضرت فرمود: به تحقیق که عظیم گردانیده شده است اجر شما در مسیر و منقلب شما که به ارادة خود رفتید و اطاعت امام خود کردید و در این رفتن مجبور نبودید. شیخ گفت: چون مجبور نبودیم و حال آن که قضا و قدر ما را برد؟

حضرت فرمود که: مگر قضای حتم و قدر لازم گمان کرده [ای]؟ چنین نیست؛ که اگر چنین بودی، هر آینه باطل شدی و عدو و وعید و ثواب [و] عقاب و امر و نهی از خدای تعالی. این اعتقاد اخوان عبده او ثان و جنود شیطان است، بلکه امر خدای تعالی تخیر است و نهی خدای تعالی تحذیر؛ نه مغلوب عاصی است و نه مکروه مطیع، و ارسال رسل و انزال کتب از روی هزل و بازی نبوده و خلق سماوات و ارض

۱. در حاشیه خطی چنین آمده: حاصل: ذکر فی هذا التزیین أن المشیة والقضاء مترادفان، والقضاء قد یطلق علی العلم البسیط الإجمالی، وقد یطلق علی المعلول الأول، فكذا المشیة، لكن الإطلاق الأخير أقرب إلی التحقیق، ومن هنا یلوح تفسیر «الذکر الأول» الذی ورد فی حدیث بونس، وأن المراد منه هو المعلول الأول، فتأمل جداً. «منه غفی عنه».

۲. رجوع کنید به الطراف ابن طاروس، ج ۲، ص ۳۲۶ فی جمله من اعتقادات الأربعة المذاهب.

به باطل نکرد و ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>.

پس شیخ به غایت مسرور شد و گفت:

### شعر

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ  
 يَوْمَ التُّشُورِ مِنَ الرَّحْمَنِ رِضْوَانَا  
 أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا  
 جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا

\* \* \*

تویی آن امامی که از اطاعت او  
 امید از خداوند داریم رضوان  
 ز تو مشکل دین ما گشت واضح  
 جزای تو احسان دهد رب احسان

### طلب

مراست چشم توقع به سوی فضل الهی  
 که غیر درگه او نیست بهر خلق پناهی  
 خدای عالم و آدم که نسبت همه عالم  
 به سوی فضل عمیمش بود چه کوهی و کاهی  
 مقدری که به سوی نجات نیست کسی را  
 سواى شارع فضلش دگر طریقی و راهی  
 یگانه‌ای که اگر رحمتش وسیله نگردد  
 به روز حشر که گردد شفیع نامه سیاهی  
 مهمنا! صمدا! سوی من ببین که ندارم  
 ز عمر خود ثمری هیچ غیر اشکی و آهی

## فصل دوازدهم

## در شرح فقره دوازدهم از فقرات دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجات، و دو تزیین، و یک طلب:

## مناجات

با دل غمدیده و با دیده ترای خدا  
مانده‌ام در کار خود حیران و مضطرب ای خدا  
ره نمی‌یابم به جایی رهنمایی رهنما  
راه گم‌گردیده‌ای را باش رهبر ای خدا  
نقد عمرم شد همه در کار نادانی تلف  
جز ندامت من ندارم چیز دیگر ای خدا  
ابری چشمم گر نبارد بر گلستان ورق  
آهم آتش می‌زند بر لوح و دفتر ای خدا  
موی شیرنگم به غفلت در معاصی شد سفید  
خاکم از این رو سیاهی باد بر سر ای خدا  
در گلستان عبودیت یکی ناچیده گل  
می‌زند دست رحیلم حلقه بر در ای خدا  
چاره جز بیچارگی نبود مرا ای چاره ساز  
چاره از بیچارگی گردد میسر ای خدا  
رحم کن بر من که من بیچارگی آورده‌ام  
وز گناهانم ز لطف خویش بگذر ای خدا  
روز اول بسودهام امیدوار رحمتت  
نا امید از خود مسازم روز آخر ای خدا  
گر برانی ور بخوانی این سر و این درگهت  
رو نخواهم کرد بر درگاه دیگر ای خدا

بوده‌ام تا بوده‌ام امیدوار بخششت

در امید بخششت هستم مکرر ای خدا

تا زبان گویاست می‌گویم شب و روز این سخن

رحم کن بر این فقیر زار مضطر ای خدا

گر شفیع بیایدم اینک شفیع آورده‌ام

از برای خود شفیع روز محشر ای خدا

بگذر از جرم من عاصی به حق مصطفی

با دو سبط و بنت و داماد بیمیر ای خدا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَنْطَلْتُ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، وَكُلِّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةً ،  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا .

ای خداوند چاره ساز بنده نواز! و ای پروردگار بی‌مثل و مانند و انباز! ای آن کسی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته، و نعمتت بر نعمتت سبقت گزیده! به درستی که این بنده شرمنده ذلیل و این مجرم درگاه رب جلیل سؤال می‌کنم تو را به حق قدرت و غلبه تو بر هر مقدوری، و تمکن نام فوق‌التمام تو بر هر میسور و معسوری، که امتناع از آن هیچ کس را میسر نباشد و بیرون رفتن از تحت آن هیچ ممکن را ممکن نگردد؛ یا سؤال نماینده‌ام تو را از جهت مظاهر قدرت کامله و مناظر غلبه حاصله تو، به آن قدرتی که غالب شده به آن بر جمیع موجودات و به آن غلبه‌ای که قاهر شده به آن بر تمام ممکنات و حال آن که همه افراد قدرت تو بر جمیع اشیا غالب، و اعتقاد بر این معنی از الزم مطالب و مآرب است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق جمیع مظاهر قدرت و تمام مناظر قوت تو که از جمله آنهاست وجود حق نمود سید سادات عالم و سرور اشراف اولاد آدم اعنی شیرازه اوراق موجودات و دیباچه اجزای ممکنات، شفیع المذنبین و خاتم النبیین و سید المرسلین.

آن که او را علت ایجاد اشیا خواستی      ذات او را همچو ذات خویش یکتا خواستی  
در حریم قرب خود مهر رخس را جلوه‌گر      بر تمام عرش و فرش کل دنیا خواستی  
در ریاض قدس، نخل قامتش را همچو سرو      در میان گلستان موزون و رعنا خواستی

بر فراز لامکانش خواندی و در لامکان جایگاهش را به صدر عرش اعلیٰ خواستی  
از دو قاب قوس شخصش را به خود نزدیکتر در شب معراج در آن بزم والا خواستی  
صلواتُ الله عليه و علیٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ صَلَاةٌ زَاكِيَةٌ نَّامِيَةٌ مُتَوَالِيَةٌ إِلَى يَوْمِ  
الدِّينِ .

ترتیب اول: ظاهر کلام بعضی از افاضل این است که لفظ قدرت به معنی غلبه است  
چنانچه در ترجمه فقره شریفه اشاره به آن شد .

و صاحب کتاب مجمع - رحمة الله عليه - در کتاب مذکور قدرت را به قوت  
تفسیر نموده حیث قال: وَقَدَّرْتُ عَلَيَّ الشَّيْءِ - مِنْ بَابِ صَرَبَ -: قَوِيْتُ عَلَيْهِ وَتَمَكَّنْتُ  
مِنْهُ .

و مناسبت قول صاحب مجمع با آنچه در این فقره ذکر شده بیشتر است به دو وجه:  
یکی به حسب معنی و دیگر به حسب لفظ .

اما اول: به جهت این که هر گاه قدرت به معنی قوت باشد، اعم خواهد بود از این  
که آن قوت، قوت غالبه باشد یا غیر غالبه، پس به این سبب نیکوست اتصاف آن به  
استطالت که به معنی غلبه است، به خلاف این که به معنی غلبه باشد؛ چه اتصاف آن به  
وصف استطالت در این هنگام چندان مناسبتی ندارد .

و اما ثانی: به جهت این که ممکن است که لفظ «بالقدرة» در فقره شریفه بدل بوده  
باشد از قدرت مضافه به سوی ضمیر خطاب و این در وقتی شایسته است که موصول  
[که] عبارت است از «التي» مع صلة آن، صفت موضحه از برای قدرت نبوده باشد؛  
زیرا که اگر صفت موضحه بوده باشد، در این صورت فایده ظاهره از برای ابدال  
مذکور متصور نخواهد شد .

و مخفی نیست که بنابر این که قدرت به معنی غلبه بوده باشد، لا محاله صفت  
مزبوره صفت موضحه خواهد بود، به خلاف قول صاحب مجمع .

و همچنین است حال هر گاه ظرف مزبور ظرف مستقر بوده باشد، به این که  
متعلق باشد به عامل مقدر مثل «متلبسة» یا «موصوفة» و نحو آن که آن عامل مقدر  
صفت بوده باشد از برای قدرت مضافه به سوی ضمیر خطاب نه بدل، فتأمل جداً

و جیداً تجد ما تلوت علیک صواباً إن شاء الله تعالی .

ترین ثانی: بعضی از ارباب عرفان را اعتقاد این است که اسم «قدیر» و «قادر» که هر دو مشتق از قدرت‌اند، با وضو بسیار گفتن در خصوص غلبه بر خصم، اثر عظیم دارد و همچنین به جهت تقویت قلب و تسلط بر امور و اندازه قرار دادن هر چیزی مجرب است و سایر صفات<sup>۱</sup> الله فرغ این صفت است و بهتر آن است که آن را موافق عدد کبیرش که سیصد و چهارده است بخوانند، و دون آن است در تأثیر مزبور سی و پنج مرتبه خواندن که مطابق و سیط آن است، و ادون از آن دو، هشت مرتبه خواندن آن است که عبارت از عدد صغیر است .

و علمای عدد، ذکر نموده‌اند که هرگاه هر یک از دو رسم مزبور را در ساعت سعد در مربع چهار در چهار به روش نظم طبیعی به نوعی که وفق داشته باشد رسم کنند و با خود نگاه دارند، از برای مطالب، بسیار نافع و سودمند است و هرگاه کسی این هیئت را در حفظ داشته باشد، می‌تواند که خانه‌های مربع مزبور را به ترتیب طبیعی خود معلوم نماید.

خدای واحد و شب‌های ماه بی نقصان	برادران شه مصر و باب‌های جنان
بروج و کوکب و سیاره دان و مهره نرد	شمار نرد که نرد آن نحس داند آن
جهات را بگذار و به وضع حمل برو	شماره صف شطرنج به اطلاق زنان
بگیر نیمه مه با فصول سال آنگه	اصابع کف و ایام ماه تا قربان

چه خدای واحد عبارت است از یکی، و شب‌های ماه بی نقصان کنایت است از چهارده، و همچنین برادران شه مصر از یازده، و باب‌های جنان از هشت، و بروج از دوازده، و کوکب سیاره از هفت، و مهره نرد از دو، و شماری که نرد آن را نحس می‌داند از سینزده، و جهات از شش، و وضع حمل از نه، و شماره صف شطرنج از شانزده، و طلاق زنان از سه، و نیمه ماه از پانزده، و فصول سال از چهار، و اصابع کف دست از پنج، و ایام ماه تا قربان از ده. پس خانه اول از مربع اول خانه از ضلع اول

است، و خانه دویم خانه هفتم، و خانه سیم خانه دوازدهم، و خانه چهارم خانه چهاردهم، و پنجم پانزدهم و ششم پنجم و هفتم ششم و هشتم چهارم و نهم دهم و دهم شانزدهم و یازدهم سیم و دوازدهم پنجم و سیزدهم هشتم و چهاردهم دویم و پانزدهم سیزدهم و شانزدهم یازدهم.

چون بدین روش رقم هر خانه را در آن خانه نویسند و شرایط دیگر را مرعی دارند البته در حصول مرام اثری تمام دارد یاذن الله الملك العلام.

### طلب

الهی! درد دل ناگفته بهتر حدیث حال ما نشنفته بهتر

گلی کو نشکفد در باغ مقصود مر آن گل در جهان نشکفته بهتر

چه بنویسم و چه عرض نمایم و حال آن که خواننده به نوشته نوشته عالم است، و شنونده به گفته نگفته حاکم. الهی! مدتی است مدید و عهدی است بعید که بر در خانه مجاورم و احسان صاحب خانه را خواهان و منتظر. نه به مایوسی ام جوابی می دهند و نه به امیدواری ام خطابی می نمایند، نه در درون خانه ام می خوانند و نه از در خانه ام می رانند.

آخر این رسم کدامین بلد است که به درویش جوابی ندهند

بر در خانه بماند عطشان تشنه را جرعه آبی ندهند

الهی! به آبروی عزیزان درگاہت که از درگاه خود دور و از رحمت خویش

مایوسم مگردان.

يا مَنْ يَرَى مَا فِي الضَّمِيرِ وَ يَسْمَعُ أَنْتَ الْمُعَدُّ لِكُلِّ مَا يُتَوَقَّعُ

يا مَنْ يُرْجَى فِي الشَّدَائِدِ كُلِّهَا يَا مَنْ إِلَيْهِ الْمُشْتَكَى وَ الْمَفْرَعُ

يا مَنْ خَزَائِنُ مُلْكِهِ فِي قَوْلِ «كُنْ» أَمَّنْ فَإِنَّ الْخَيْرَ عِنْدَكَ يُجْمَعُ

مالي سِوَى قَرِي إِلَيْكَ وَسَيْلَةٌ بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ قَرِي أَرْفَعُ

مالي سِوَى قَرَعِي لِبَابِكَ وَضَلَّةٌ ۱ وَ لَإِنْ رَدَدْتَ فَأَيُّ بَابٍ أَقْرَعُ



حَاشَا لِمَجْدِكَ أَنْ تُقَطَّطَ سَائِلًا      الْفَضْلُ أَجْزَلُ، وَالْمَوَاهِبُ أَوْسَعُ

### فصل سیزدهم

در ذکر شرح فقره دوازدهم از فقرات دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

ای خداوندی که دانا نیست غیر از تو کسی      قادر و حی و توانا نیست غیر از تو کسی

دیدهٔ بینا اگر باشد ببیند آنچه هست      غیر تو پنهان و پیدا نیست غیر از تو کسی

إلهی! جَلَّ جَلَالُكَ، وَعَمَّ نَوَالُكَ، وَعَظَمَ شَأْنُكَ، وَدَامَ سُلْطَانُكَ.

تویی آن خداوند دانایی که به خانهٔ قدرت و توانایی بر ایوان رفیع البیان هستی، صورت وجود هر موجودی را منقش نمودی، و بر نیرنگ بیرنگ ایجاد به کلک حکمت و دانایی، هیئت ارتفاع افلاک را بدین وضع ظریف مرسم فرمودی. بدایع صنایع بی انتهای عقول فحول را متحیر ساخته، و دلایل و سایل بی پایانت ارباب الباب را متفکر نموده.

فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ بِنَظْرَةٍ      فَأَرَى السَّمَاءَ تَسْدُلُ أَنَّكَ وَاحِدٌ

وَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى الْكَوَاكِبِ نَظْرَةً      فَأَرَى الْكَوَاكِبَ لِلْمُكْوَكِبِ شَاهِدٌ

الهی! طول سخن مطولب است اگر مظنه قبول باشد، و تطویل کلام مرغوب است اگر حصول مرام مأمول. ای آن کسی که همهٔ خلق به تو محتاج‌اند! بر بندهٔ محتاج خود ببخشای و او را از فضل و رحمت خود محروم نفرما.

لَأَنِّي لَا أَجِدُ لِدُنُوبِي غَافِرًا، وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا، وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا  
غَيْرِكَ، يَا كَرِيمٌ.

من که دلم غرقهٔ بحر غم است      هر چه بگویم ز غم دل کم است

پیش خداوند چه گویم سخن      زآن که خداوند جهان اعلم است

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفَعِهِ وَكُلِّ عِلْمِكَ نَافِعًا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ.

ای دانای بی‌تعلیم! و ای گویای بی‌تکلم! ای بینای بی‌دیده! و ای شنوای بی‌شنیده! ای خداوند دانش‌آفرین! و ای پروردگار بی‌مدد و معین! به درستی که این حقیر عظیم‌التقصیر، و این فقیر للیل‌التدبیر، سؤال می‌کنم تو را در حالتی که قسم می‌دهم تو را به حق علم و دانش و معرفت و بینش تو، [و] روی نماینده‌ام به سوی درگاه ملایک پناه تو، از جهت منظر علم و دانش بی‌اشتباه تو، به حرمت آن مظهر که ظهور علم تو در آن بیشتر، و نور دانش تو در آن فروزنده‌تر، و نفوذ قدرت و حکمت تو در آن زیادتر است، و حال آن که همه مظاهر علم و دانش و قدرت و حکمت و بینش تو نافذ است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق هر مظهر علم و دانش، و هر منظر معرفت و بینش که تو راست، خصوصاً داناترین خلائق عالم، و دانشمندترین سلسله بنی آدم، شمع مجلس رسالت، و آفتاب فلک جلال، و مشتری چرخ سعادت، و قطب گردون سیادت، صدر جریده انبیا، شاه بیت قصیده اصطفای، محمد مصطفی ﷺ.

### بیت

آن سرو جویبار الهی که نفس اوست      چون سرو در طریقت هر پیر و هر جوان  
گه با چهار پیر زبان کرد در دهن      گه با دو طفل در دهن افکنده ریسمان  
هر داستان که آن نه ثنای محمد است      داستان کاهنان شمر آن رانه داستان

\* \* \*

قُلْ لِلَّذِينَ رَجَعُوا شَفَاعَةَ أَحْمَدَ      صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

ترتیب اول: به درستی که خلاف کرده‌اند علما در علم خدای تعالی به ما سوای خود؛ بعضی می‌گویند که تعقل نمودن خدای سبحانه مر ذات خود را تعقل اوست مر جمیع ما سوای خود را، و تعقل خدای تعالی مر ذات خود را مقدم است بر وجود ما سوای او، پس علم خدای تعالی به جمیع چیزها حاصل است در مرتبه «ذات بذاته» او پیش از وجود به هم رسانیدن آنچه غیر اوست؛ و این است علم کمالی که آن را به

و جهی علم تفصیلی و به وجهی علم اجمالی گویند.

و بعضی دیگر می‌گویند که علم خدای سبحانه به ما سوای خود به مرتسم گردیدن صور ممکنات است در ذات او، و بعضی دیگر قائل شده‌اند به اثبات صور مفارقه و مُثُل عقلیه و این که آنها علوم الهیه‌اند که به آنها خدای تعالی می‌داند کل موجودات را، و بعضی دیگر قائل شده‌اند به ثبوت ممکنات معدومه پیش از وجود خود، و بعضی دیگر اشخاص هستند که می‌گویند: ذات خدای تعالی [را] علم تفصیلی به معلول اول است و علم اجمالی به ما سوای معلول اول، الی غیر ذلک

﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۱</sup>.

و حق این است که کل این وجوه مزیف و لاطائل بلکه هر یک به وجهی ناتمام و باطل است، و قول حق این است که خداوند تعالی عالم است به ذات خود و به ما سوای خود در مرتبه ذات خود؛ و دلیل بر ثبوت این صفت و سایر صفات ثبوتیه برای واجب تعالی آن است که می‌گوییم: هیچ شک نیست که ثبوت این صفات کمال است برای موجود بما هو موجود و مقابلات آن نقص است برای موجود بما هو موجود؛ چه بالبدیهه معلوم است که علم مثلاً کمال و شرف است نظر به جهل، و جهل نقص است نظر به علم، و همچنین قدرت کمال است نسبت به عجز، و اراده و اختیار نسبت به اضطرار، و سمع و بصر و حیات نسبت به مقابلاتش، و کلام نسبت به معنی، و شک نیست در صحت اتصاف موجود بما هو موجود به این کمالات به این معنی که: حیثیت موجودیت منافی اتصاف به این کمالات نیست، بلکه گاه باشد که «موجود لا بما هو موجود بل بما هو» در خصوصیت زانده علی الموجودیه قابل اتصاف به این کمالات نباشد، به این معنی که موجود متخصص شده باشد به طبیعت و صورتی که منافی قبول علم و قدرت و سایر کمالات بود، ولیکن آن طبیعت و صورت لا محاله زاید باشد بر موجودیت. پس هر موجودی که در او هیچ حیثیتی و جهتی نباشد به غیر از موجودیت، لا محاله در او امری منافی اتصاف کمال نخواهد بود. و واجب الوجود

موجود است بما هو موجود بدون خصوصیتی زائده بر موجودیت؛ چه حقیقت او عین وجود است و ماهیت غیر وجود از او منتفی است، پس هیچ خصوصیتی دیگر در او نتواند بود؛ چه همه خصوصیت‌ها فرع ماهیت زائده بر وجود است که در واجب منتفی است، پس در واجب الوجود امری که منافی اتصاف به کمالات باشد متحقق نتواند بود.

و در مقام خود مبرهن است که هر چه ممکن باشد اتصاف واجب الوجود به او، واجب است اتصاف واجب الوجود به او، و الا لازم آید که در واجب الوجود جهتی بالقوه باشد و آن محال است، پس واجب الوجود متصف باشد به کمالات مذکوره. پس به هیئت شکل اول گوئیم: واجب الوجود موجود است بما هو موجود، و هر چه موجود است بما هو موجود، صحیح است اتصاف او به کمالات وجود؛ نتیجه دهد که پس واجب الوجود صحیح است اتصاف او به کمالات وجود. بعد از آن گوئیم: کمالات مذکوره صحیح است اتصاف واجب الوجود به او، و هر چه صحیح است اتصاف واجب به او ثابت است بالفعل از برای او؛ نتیجه دهد که: پس کمالات مذکوره ثابت است بالفعل برای واجب الوجود و هو المطلوب.

و چون طریق ثبوت صفات کمال را در واجب الوجود دانستی و آن کمال بودن این صفات است، توانی دانست که ذات واجب در اتصاف به این صفات واقع است بر اکمل آنحای اتصاف شیء به صفت، چنان که واقع است بر اکمل آنحای اتصاف شیء به وجود؛ و وجه اکملیت در اتصاف، آن است که ذات او در اتصاف به این صفات محتاج نباشد به قیام صفتی زائده بر وی، بلکه ذات به ذات خود متصف باشد به مفهومات این صفات، به این معنی که اثری که در غیر واجب تعالی مترتب شود بر ذات به سبب قیام صفتی به وی، آن اثر مترتب شود در واجب تعالی بذاته بدون حاجت به قیام صفتی به او، پس صفات واجب عین ذات او باشد، چنانچه وجود عین ذات اوست.

و تقریر دلیل بر این مطلب به طریق قیاس استثنایی آن است که گوئیم: هر گاه عینیت صفت کمال باشد نظر [به] زیادتی صفت، باید که صفات واجب عین ذات او

باشد؛ لاستحالة النقص عليه تعالى، لكن عينیت صفت کمال است نظر به زیادتی صفت بالبدیهه؛ نتیجه دهد که این صفات واجب عین ذات او باشد و هو المطلوب. وایضاً از این طریق توان دانست که علم واجب تعالی به اشیا حضوری است و شاید که در تزیین ثانی - إن شاء الله تعالی - بر تو معلوم شود.

تزیین ثانی: صاحب رساله حیاة النفس در رساله مزبوره در مبحث علم خدای تعالی ذکر نموده عبارتی را که صورت آن این است:

وعلمه قسمان: علم قدیم هو ذاته، و علم حادث هو ألواح المخلوقات كالقلم واللوح وأنفس الخلائق؛ فأما العلم القديم: فهو ذاته تعالی بلا مغایرة ولو بالاعتبار؛ لأن هذا العلم لو كان حادثاً كان تعالی خالياً منه قبل حدوثه فيجب أن يكون قديماً، لا يخلو إما أن يكون هو ذاته بلا مغایرة [فد] ثبت المطلوب، وإن كان غير ذاته تعددت القدماء وهو باطل. وأما العلم الحادث: فهو حادث بحدوث المعلوم؛ لأنه لو كان قبل المعلوم لم يكن علماً؛ لأن العلم الحادث شرط تحققه وتعلقه أن يكون مطابقاً للمعلوم، وإذا لم يوجد المعلوم لم تحصل المطابقة التي هي شرطه، وأن يكون مقترناً بالمعلوم، وقبله لم يتحقق الأقران، وأن يكون واقعاً على المعلوم، وقبله لم يتحقق الوقوع، وهذا العلم الحادث هو فعله ومن جملة مخلوقاته، وسميناه علماً تبعاً لأنمنا وافتدأ بكتاب الله تعالی حيث قال: ﴿عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾<sup>۱</sup> وقال: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾<sup>۲</sup>.

یعنی: علم خدای تعالی دو قسم است: یکی علم قدیم که آن ذات باری تعالی است، و دیگری علم حادث که آن اعیان مخلوقات است مثل قلم و لوح و نفوس خلایق.

اما علم قدیم پس آن ذات خدای تعالی است بدون مغایرت هر چند مغایرت اعتباری باشد، و چرا این علم قدیم است به علت این که اگر حادث باشد می باشد خدای تعالی خالی از آن علم پیش از حدوث آن، و آن محال است، پس واجب است این که بوده باشد آن علم، قدیم و در این هنگام خالی نیست از این که آن علم ذات

۱. سوره طه، آیه ۵۲.

۲. سوره ق، آیه ۴.

خدای تعالی است بدون مغایرت یا نه. پس اگر بوده باشد ذات او بدون مغایرت، پس ثابت می‌شود مطلوب ما و اگر بوده باشد غیر ذات او، لازم می‌آید تعدد قدما و آن باطل است.

و اما علم حادث پس حادث می‌شود به حدوث معلوم؛ به علت این که آن علم هرگاه حاصل بوده باشد پیش از معلوم نمی‌باشد علم؛ زیرا که علم حادث شرط تحقق و تعلق آن این است که مطابق مر معلوم خود بوده باشد و هرگاه که هنوز معلوم یافت نشده او یافت شود، حاصل نمی‌شود مطابق بودن آن با معلوم که شرط حدوث آن است و این که بوده باشد مقررتر به معلوم، و پیش از معلوم اقتران مزبور متحقق نمی‌شود و این که بوده باشد واقع بر معلوم و پیش از معلوم متحقق نمی‌شود وقوع آن بر معلوم و این علم حادث فعل خداست و از جمله مخلوقات او و این که ما آن را علم نامیدیم، به جهت متابعت کردن ما بود ائمه خود را و به جهت اقتدا کردن ما بود به کتاب خدا آن جایی که از زبان موسی علیه السلام به فرعون بعد از سؤال او که: ﴿فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ گفت موسی: «علم آن قرون اولی نزد پروردگار من است در کتابی، که گمراه نمی‌شود پروردگار من و فراموش نمی‌کند آن را»، و آن جایی که فرمود: «به تحقیق که دانستیم ما آنچه را که کم می‌نمایند زمین از ایشان، و نزد ماست کتاب محفوظ از غلط و خطا».

و صاحب کتاب حیات الأرواح بحث کرده است بر آن به این که: این کلام با این که خلاف کتاب و سنت و نحو آنهاست به جهت این که اطلاق نموده است علم را بر صور لوحیه و نحو آنها نه محل آنها و ظروف آنها، غفلت است از اقسام علم؛ به علت این که علم گاهی می‌باشد علم حصولی که حاصل می‌شود به حصول شدن صورت معلوم در عالم، و گاهی می‌باشد حضوری که حاصل می‌شود به حضور معلوم بنفسه نزد عالم با مغایرت میان عالم و معلوم یا بدون مغایرت به معنی غایب نمودن آن از عالم، و گاهی می‌باشد حضوری که حاصل می‌شود به حضور علت معلوم نزد عالم

با مغایرت، چنانچه در علم به آتش حاضر بالنسبه به سوی حرارتی که احساس نمی‌شود؛ چه هر گاه علم به کنه و حقیقت آتش حاصل شد، علم به حرارت آن و غیر آن نیز از سایر معلولات و لوازم آن حاصل می‌شود،<sup>۱</sup> یا بدون مغایرت هم چنان که هر گاه ما عالم شدیم به نفس خود به کنهها علمی که باعث مر علم به مقتضیات آن شود به معنی غایب نبودن آن، و علم واجب بالنسبه به ممکن پیش از ایجاد ممکن از این قبیل است. پس کفایت می‌کند وجود ذات علت در حصول علم به معلول بدون این که احتیاج به هم رسد به گفتن این که از برای ممکن نوعی از وجود می‌باشد در مرتبه وجود علت و آن سبب تحقق علم علت است به معلول؛ زیرا که این، لازم دارد به وجهی قول به وحدت وجودی، همچنان که صوفیه - عذّبهم الله تعالی - می‌گویند و ما از گفته ایشان بیزاریم. و اطلاق علت بر خدای صحیح است؛ اما ناقصه به جهت نقص معلول نه علت، و اما تامه پس به ملاحظه مشیت و اراده.

و بنابر آنچه ذکر کرده است آن را شیخ، لازم می‌آید ایجاد مصنوع از روی جهل و حاصل شدن علم صانع به آن بعد از ایجاد آن - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - . علاوه بر همه اینها می‌گوییم: قول شیخ مزبور به این که علم، نفس معلوم است منافات دارد با قول او این که علم، حادث است به حدوث معلوم، و این که شرط آن این است که مطابق معلوم بوده باشد و مقترن به او واقع بر او به جهت این که شیء مطابق با نفس خود و مقترن به نفس خود و واقع بر نفس خود نمی‌تواند بود، پس این نیز موهم ظفره و تدلیس است.

مترجم گوید: در صورتی که کلام شیخ در مسئله مذکوره منحصر باشد در آنچه مرقوم شد و دیگر بیانی نداشته باشد، جمیع اعتراضات و ایرادات فاضل مزبور بر آن وارد است و بُدئی و چاره‌ای از قبول ورود اعتراضات مزبوره بر کلام شیخ مزبور نیست، و انصاف این است که کلام فاضل مزبور در نهایت دقت و لطافت و جودت و متانت است، و لیکن بعضی از فقرات کلام فاضل مزبور نیز سالم از ورود اشکال بر آن نیست.

پس مناسب این است که در این مقام گفته شود که: مراد به معرفت و شناسایی حق - جل و علا - اطلاع بر صفات جلالی و جمالی اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتی و سلبی باشد به قدر وسع و طاقت انسانی، و آگاهی بردن به کنه و حقیقت ذات مقدس الهی، بلکه به کنه صفات او نیز امری است که ایادی ادراک ملائکه مقررین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن به کنگره درک آن به کوتاهی اعتراف دارند، چه جای نظر انسان از بنی نوع انسان.

و کافی است شاهد بر این معنی کلام بلاغت انتظام خلاصه انام - علیه وآله شرائف التحية والسلام - که در مقام اعتراف به عجز و انکسار بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که: مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ، یعنی نشناختیم ذات مقدس تو را چنانچه حق شناسایی توست، یعنی به کنه و حقیقت آن نرسیدیم\*.

و در حدیث وارد است که: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اخْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ، به درستی که حضرت عزت، پنهان است از نظر دانش عقول، هم چنان که از دیده ظاهر پنهان است. و چنانچه به چشم سر مشاهده حال او ممکن نیست، به دیده عقل نیز به کنه حقیقت آن نمی توان رسید.

پس التفات نباید کرد به کلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن به آن می نمایند و گمان می برند که وصول به آن سعادت در مرتبه امکان است، بلکه سزاوار آن است که خاک انکار در دهانشان ریزی و گمان مذکوره [را] مصداق ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾<sup>۱</sup> دانسته محض کذب و افترای و عین ضلالت و غوای شناسی.

\* در حاشیه نسخه روضاتی - ظاهراً به دست خط مؤلف - چنین مندرج است: چون علم باری از صفات ذات اوست و دانستی که صفات ذاتیه او عین ذات اوست، پس چنانچه حقیقت و کنه ذات او بر ما مخفی است و محال است که ادراک ما به آن راه یابد، همچنین محال است که حقیقت علم یا سایر صفات ذاتیه او را بدانیم، و این که بر ما لازم است تحصیل معرفت خدا و صفات او، مراد به معرفت و شناسایی حق - جل و علا - اطلاع بر صفات جلالیه و جمالیه اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه باشد. حاصل آن که تکلم در کنه و حقیقت علم باری بی حاصل است. «المؤلفه الفقیر عفی عنه».

۱. سورة حجرات، آیه ۱۲.



## نظم

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست      غایت فهم توست الله نیست

\* \* \*

گفتم همه ملک حُسن، سرمایه توست      خورشید فلک جو ذره در سایه توست  
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت      از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست

چنانچه کلام بلاغت نظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام به آن دارد که فرموده‌اند: **كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَايِهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَزْدُودٌ إِلَيْكُمْ، وَ لَعَلَّ التَّمَلُّ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَبَّائِنْتَيْنِ؛<sup>۱</sup> فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَالُهَا، وَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَتَّصِفُ بِهَا،<sup>۲</sup> وَهَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ.<sup>۳</sup>**

خلاصه مضمون حقیقت انتظام آن که هر یک از صفات کمال که توهم تمیز آن کرده‌اید و در نهایت دقت معنی دانسته، بهترین صفاتش پندارید، مخلوقی است مثل شما که دست صنعت او را آفریده و چون در حسن نسبت آنچه پروردگار قیاس به خود کرده‌اید سزاوار نیست که همان شما به آن متصف باشید، و بسا باشد که موران ریزه هر گاه در مقام شناسایی حق درآیند، گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخ‌های ایشان بهتر؛ چه کمال خود را در آن دیده‌اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته.

پس معلوم شد که بر این قیاس است اهل عقل و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود به صفاتی که صفات کمالش می‌دانند، و از آنچه مذکور شد استنباط مثلی نموده‌اند، در ضمن توحید ثانی علیه السلام به نظم آورده:

۱. در اصل: زبانتین. متن موافق با مصدر و نسخه روضاتی است.

۲. در نسخه خطی: بهما.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، باب ۳۷؛ در إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۱، باب ۵۰ نیز بدین مضمون اشاره شده است.

۴. در نسخه این چنین است و ظاهراً «سنایی» صحیح باشد.

## مثنوی

صفات واجب آمد همچو ذات  
صفات را چو ذات نیست مانند  
در امثال این چنین آمد که موری  
که ایزد را به فرق سر دو شاخ است  
ز حس ثاقب و از بینش صاف  
ز رنگش جمله موران رنگ گیرند  
توانند هفت دریا را بریدن  
هر آن دُری که در توحید سفتی  
روان گفتندش ای فرزانه عشق  
هر آن وصفی که کردی وصف مور است  
نه جسم است و نه جسمانی ز جوهر  
بگفتا هر که را علم است و حکمت  
ز اعمی صنعت مانی نخواهد  
مرا خود ظرف دانش بیش از این نیست  
ز من گر بیش از این بودی ارادت  
بسا کاین معرفت‌ها در کمالش  
کمال علم ما در وصف داور  
چه نقص فکرت ما را گواه‌اند  
و گر نه کبریا را پایه عالی است  
کجا خفاش و پرواز همایی  
تو را از بهر دانش چون نزادند  
نسازد تا غرورت ژنده<sup>۲</sup> پیلی

کجا ممکن کند درک صفات  
که دانش ناخنی در وی کند بند  
فکندی در سر از توحید شوری  
که هر یک زینت صد دشت و کاخ است  
کشاند طعم قند از قلّه قاف  
ز بذلش جمله خرمن‌ها پذیرند  
شکرزاری به مویی در کشیدن  
قیاس آن ز خود کردی و گفتی  
چرایبی این چنین بیگانه عشق  
تو را در وصف ایزد دیده کور است  
علیم است و حکیم است و سخنور  
نخواهد از کسی برتر<sup>۱</sup> ز قدرت  
ز مورد سلیمانی نخواهد  
به چشم بینش حسی جز این نیست  
عطا کردی دل و بینش زیادت  
همه یکسان بود پیش جلالش  
بود با دانش آن مور یکسر  
ز ما جز در خور فکرت نخواهند  
مسیرش در حریم ذوالجلالی است  
کجا ادراک و اوصاف خدایی  
از آنت ظرف دانش تنگ دادند  
ندادندت ز علم الآقلیلی

۱. کلمه مشوش است، آن را از نسخه روضاتی نقل کردیم.

۲. در نسخه خطی: ژنده.

به این علم قلیل این بر دلی چیست  
 خداوندا! به عجزم راهبر کن  
 دلی ده مـحرم راز الهی  
 زبان شکر باش بی گناهی  
 کز آن جز رفع خود بینی نباید  
 وز این جز عجز و مسکینی نباید  
 دلی از لاف دانش مـعتلی چیست  
 غرور دانشم را بی سیر کن

### طلب

الهی! حمدی که در خور جلال تو باشد صدورش از امثال این فقیر مشکل<sup>۱</sup> است، و ثنایی که قابل جمال تو باشد ظهورش از مانند این حقیر بی حاصل است<sup>۲</sup>؛ چه ثنایی شایسته را بایستگی باید و ستایش بایسته را شایستگی باید، و من نه شایسته‌ام و نه بایسته و نه بایسته‌ام و نه شایسته.

الهی! اگر چه قابل ثنای اختیاری نیستم، شایسته ستایش اضطراری هستم؛ چه از آن راهی که مخلوق توام حالم اظهارکننده کمال قدرت و اختیار تو هست، و از آن جهتی که مصنوع توام، شخصم بیان‌نماینده عظمت و اقتدار تو می‌باشد. الهی! اگر بدم از آن رو که تربیت یافته احسان توام نیکم، و اگر دورم از آن راه که پرورده امتنان توام نزدیک.

الهی! عمری به سر آمد و در گلستان عبادت، گل طاعتی نچیدم، و روزگاری به پایان رسید و در بوستان فراغت به ثمر عبادتی نرسیدم. اکنون که موی شب‌رنگم در غفلت سفید شد، رو به درگاه پروردگاری‌ات آوردم و بر گذشته نادم و پشیمان گردیده، به بارگاه غفاری‌ات دست تضرع درآورده‌ام.

إلهی! مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كُنْفَ صُرِّي وَالتَّظَرِّي فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُدْرِي وَإِدْخَالِكَ إِنِّي فِي سَعَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ .

۱. خ. ل. محال.

۲. خ. ل. در نهایت اشکال.

## رباعی

گفتم به کدام روی از این ره گذرم      یا با چه عمل طریق مقصد سپرم  
گفتا که خداوند، کریم است و رحیم      نوید مشکو که نا امیدت نبیرم

## فصل چهاردهم

## در شرح فقره چهاردهم از فقرات دعای شریف

و آن نیز مشتمل است بر تأسفی، و دو تزیین، و یک مطلب:

## تأسف

دلا! به دیده عبرت به حال خود نظری کن  
رسید وقت سفر خیز و فکر همسفری کن  
قدم قدم همه دام است این جهان، چو نخواهی  
به دام حادثه پا بست، خود از او حذری کن  
به این بضاعت مزجات سوی مصر قیامت  
عزیز من نتوان رفت چاره دگری<sup>۱</sup> کن  
ره طویل به این توشه قلیل سپردن  
کجا رسد به نهایت خیال با نمری کن  
برای روز پراکندگی اگر بتوانی  
ترحمی تو به سوی غریب دربه دری کن  
کنون که دسترست هست درد خویش مداوا  
به دستگیری شخص فقیر خون جگری کن  
ز بهر آن که نگردد یتیم، طفل عزیزت  
نوازشی به یتیم ضعیف بی پدری کن

برای ایمنی روز واپسین ز عقوبت  
 قرین به آه شبانگاه، ناله سحری کن  
 شبیه حالت خود را اگر مشاهده خواهی  
 به وقت مرگ ز عبرت نظر به محتضری کن  
 برای دیدن ماتم سرای خود دو سه روز [ی]  
 مقام بر سر ماتم سرای نوحه گری کن  
 به خاک خویش پس از خویش خواهی ار تو گذشتن  
 به سوی خاک رفیقان خویشتن گذری کن  
 چگونه ناله کند روزگار با تو پس از تو  
 دمی نگه به کف پای کوزه گری کن  
 ز فصل و وصل تن خویشتن به مزرع گیتی  
 نظر به جانب تخم و شیار برزگری کن  
 به تنگنای لحد در قفس وجود عزیزت  
 قیاس بر تن مرغ شکسته بال و پری کن  
 به زاری دل مسکین ز دیده قطره اشکی  
 نجات خویش ز یزدان طلب به چشم تری کن  
 بنال بر در درگاه پادشاه سلاطین  
 بیان مطلب خود را به عرض مختصری کن  
 بخوان به عجز، خداوند خویش را<sup>۱</sup> گه و بی گه  
 که ای خدای! ترحم به حال منتظری کن  
 بزرگواری خدایا! به لطف و مرحمت خود  
 به سوی بسنده مسکین خویشتن نظری کن  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِإِذْنِهِ، وَكُلُّ قَوْلِكَ رَضِيٌّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كَلِّهِ .

ای خداوند مهر و ماه! و ای برافرازنده این نیلوفری خرگاه! ای پروردگار خبیر و لطیف! و ای آفریننده قوی و ضعیف! ای نگارنده نقوش دلایل توحید در الواح انفس و آفاق! و ای مسلّم به یگانگی در نزد اصحاب خلاف و ارباب وفاق! به درستی که این بنده مستکین و این عبد مستکین سؤال می‌نمایم تو را - ای مولای کریم و ای آقای ارحیم - به حق قول صواب و لطیفه خطاب تو، که عوالم قلوب اولی الالباب [را] مانند آفتاب جهانتاب روشنی بخشیده، و مجامع مسامع اولی العرفان را چون اختر درخشان و ماه تابان نورانی گردانیده، یا سؤال نماینده‌ام تو را به حق مظهر کلمات و منظر آیات تو، به راضی‌ترین آن مظاهر، و خوشنودترین آن مناظر مصنوعه تو از تو، و حال آن که کل مظاهر کلمات و مناظر آیات تو از تو راضی و خوشنودند. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق هر مظهر کلام و هر منظر انعام تو که از جمله آنهاست مظهر اتم و مظهر اسم اعظم، صفی الله حبیب الله شفیع المذنبین خاتم النبیین، بشیر و نذیر مکرم، رؤوف رحیم معظم، عالیة الغایات نهاية النهایات، سید امین فیض العالمین، ابو المکارم و الفضایل والنصر والظفر، محمد بن عبدالله ﷺ.

### لمؤلفه

آن که عالم چو جسم [و] او جان است	علت ارتباط ارکان است
مظهر فیض خالق یکتا	مورد التفات یزدان است
سید کاینات و ختم رسل	صاحب فضل وجود [و] احسان است
هم طیب خدای لم یزل است	هم شفیع گناهکاران است
نرسد خود به غور مدحت او	جبرئیلش اگر ثنا خوان است

**تزیین اول:** ممکن است که مراد به قول مضاف به سوی ضمیر خطاب در این فقره شریفه همان معنی بوده باشد که در کلمه اراده شده است در فقره سابعه؛ و مؤید این معنی است اتصاف قول مزبور به لفظ «أرضاه» که اسم تفضیل است بنا بر عدم بدلیت چنانچه در فقره متلوّه معلوم گردید، و بنابراین این فقره، فقره مؤکده از برای

فقرهٔ سابعه است و ممکن است که از قول مزبور معنی «غلبه» اراده شده باشد؛ چه قول به معنی غلبه گاهی استعمال می‌شود، ولیکن در این صورت اتصاف آن به لفظ ارضاء مناسب نیست، و ممکن است که مراد به قول همان معنی مصدری معروف که در لغت فارسیه تعبیر از آن به گفتن می‌شود، بوده باشد به تأویل اسم تفضیل به اسم مفعول که مرضی باشد مجازاً به جهت علاقهٔ حاصلهٔ بینهما، و این اضعف احتمالات ثلاثه است چنانچه اول اقوی است، و بنا بر [این] قول، ارضی عبارت است از افضل افراد مرسلین - صلوات الله علیهم و علی آله الطیبین إلى یوم الدین - .

**قرین ثانی:** به تحقیق که اشتها یافته است در مصطلح نحوین انقسام توکید، به توکید معنوی و توکید لفظی؛ اما توکید معنوی آن تابعی را گویند که رفع کنندهٔ احتمال تقدیر اضافهٔ چیزی است به سوی متبوع با ارادهٔ خصوص از متبوعی که ظاهر او عموم است و در فرض اول استعمال می‌کنند لفظ نفس و عین و نحو آن را [و] در فرض ثانی استعمال می‌نمایند لفظ کل و کلا و کلتا و جمیع و عامه و مانند آنها را.

و اما توکید لفظی پس آن عبارت است از تکرار معنی مؤکد به اعادهٔ لفظ آن با تقویت معنی مؤکد به مرادف آن به جهت قصد تقریر. و تکرار مذکور یا به جهت خوف از نسیان سامع است، یا به جهت عدم اصغا یا عدم اعتنای آن به کلام متکلم و یا به جهت ابرام و الحاح متکلم است. و بیشتر اوقات توکید لفظی در جمل استعمال می‌شود و گاهی هم در مفردات استعمال می‌شود<sup>۱</sup>، و لکن غالب در استعمال جملهٔ مؤکده است با حرف عطف کقوله تعالی: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ﴾ \* ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ \*<sup>۲</sup> و قوله تعالی: ﴿أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ فَأُولَئِكَ فَأُولَئِكَ﴾ \*<sup>۳</sup>. و از موارد استعمال آن بدون عاطف قول شاعر است:

أَيَا<sup>۴</sup> مَنْ لَسْتُ أَقْلَاهُ      وَلَا فِي الْبُعْدِ أُنْسَاهُ

۱. خ. ل: می‌نمایند.

۲. سورة انفطار، آیه ۱۷-۱۸.

۳. سورة قیامت، آیه ۳۴-۳۵.

۴. در نسخهٔ خطی: ابا. متن موافق با نسخهٔ روضاتی است.

لَكَ اللهُ عَالِي ذَلِكَ<sup>۱</sup> لَكَ اللهُ لَكَ اللهُ

بعد از بیان این مطلب بدان که: این فقره شریفه بر فرض مؤکده بودنش از برای هر یک از فقرتین سابقتین، از قسم اول از تأکید که عبارت است از تأکید معنوی نیست، بلکه از قسم تأکید لفظی است که تقویت معنی مؤکد به مرادف آن شده و فایده آن ابرام و الحاح در مقام دعاست و اعتنا به شان مقسم به و هر دو مطلوب و مرغوب است.

أما الأول: فَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾<sup>۲</sup> و شک نیست که ابرام در دعانوعی است از تضرع<sup>۳</sup>.

وأما الثاني: فَلِإِسْتِزْمَامِهِ إِظْهَارَ الْمُحِبَّةِ وَالْإِخْلَاصِ إِلَيْهِ.

### طلب

الهی! حمد و ثنا تو را شایسته و رواست که هم دانای آشکاری و هم خبردار نهان، و هم آفریننده زمین و هم پدید آورنده زمان. هر چه در کون و مکان است، که<sup>۴</sup> بر تو ظاهر و عیان است و هر چه در حیز امکان است، یگانگی و قدرت تو را آیت و نشان. زره ای<sup>۵</sup> از احوال بندگان بر تو پوشیده و پنهان نیست و خردلی از ما یکون و ما کان، بر تو مخفی و مستور نه، ﴿لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۶</sup>.

الهی! از آن زمانی که مرا آفریدی تا این زمان چه عنایت ها که به من نمودی و چه مرحمت ها که در خصوص فرمودی! چه نعمت های گوناگون که مرا به آن پروردی و چه رحمت های پی در پی که به این فقیر عطا کردی! و من در مقابل چه نافرمانی ها که

۱. در نسخه خطی: ذاك. متن موافق نقل بعضی از کتاب های ادبی مانند البهجة المرضیة سیوطی است.

۲. سورة اعراف، آیه ۵۵.

۳. خ. ل: در تضرع است.

۴. کذا.

۵. «زره ای» صحیح است.

۶. سورة سبأ، آیه ۳، قریب بدین مضمون در آیه ۶۱ سورة یونس نیز وارد است.



نمودم و چه درهای معصیت و نافرمانی که بر روی خود گشودم! و تو به لطف و مرحمت خود ستر نمودی و به بدی آن مرا رسوا نفرمودی، اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ، وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَنْتَهُ، وَكَمْ مِنْ عِنَارٍ وَقَيْتَهُ، وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ، وَكَمْ مِنْ نِقَائٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ تَشَرُّتَهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ، وَلَا حُجَّةَ لِي فِيمَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَاؤُكَ<sup>۱</sup>.

### رباعی

مَنْتَ خدای را که به هر جای حاضر است      بی‌دیده سوی نیک و بد خلق ناظر است  
 بیند گناه بنده و از لطف و مرحمت      بر بنده ضعیف گناه کار ساطر است  
 الهی! به حق فضل عمیم و فیض قدیمت که بر این بنده مسکین رحمت کن و بر  
 این عبد مستکین عنایت فرما.

زان که گر خارم ز گلزار توام      بسنده شرمنده زار توام  
 گر گناهم بی‌حد و پایان بود      مستحق لطف بسیار توام

### فصل پانزدهم

#### در شرح فقره پانزدهم از دعای شریف است

و آن مشتمل است بر یک آغاز، و دو نمایش، و یک انجام:

#### آغاز

الهی! سینه‌ای ده همجو مجرم      درون وی دلی مانند اخگر  
 ز مهرت آتش را شعله‌ور کن      جهان را از تَف او پر شرر کن  
 بگیر این مُهر، یک‌دم از زبانه‌م      که من از خامشی افسرده جانم  
 خموشی از صفات مردگان است      سکوت از شیوه افسردگان است  
 زبان دارم چرا خاموش باشم      نیم مست از چه رو مدهوش باشم  
 سخن بی‌برده می‌گویم چه تشویش      که اندر پرده گویم مطلب خویش

۱. فرازی از دعای معروف کمیل است که امیرمؤمنان علیه السلام به صحابی خویش کمیل بن زیاد نخمی آموخت.

که در این مسجدم دایم مکان است  
 به طفلان طفل سان محشور گشتم  
 بدین سان نفس را در هم شکستم  
 نگردیدم به اسم فضل مغرور  
 تجاهل کردم و بس خوب کردم  
 چه حرف سخت کز مردم شنیدم  
 از این گرداب غم جانم در آری  
 مرا از حبس این زندان رها کن  
 پس از این تاب مهجوری ندارم  
 بیامرز و بسیر از این جهانم  
 کز این گرداب، جانم و ارهانی  
 مرا از قید بی صبری رها کن  
 بده صبری که آم سوی آن روی  
 کنم صبر و نگردم زان گریزان  
 ببوسم دست او کاین بخشش اوست  
 ز روی خوشه‌ها بر خود بخندم  
 تلافی‌های آن سیمین عذار است  
 قرین بهجت بسیار گردم  
 که از بعدش بود بهم مذلّت

خداوندا! بعیدی از زمان است  
 ز ما و من به کلی دور گشتم  
 به روی بوریا عمری نشستم  
 هوای سروری کردم ز سر دور  
 فضیلت را ز خود مسلوب کردم  
 چه زحمت‌ها کز این خصلت کشیدم  
 به امیددی که امیدم بر آری  
 خداوندا! تو امیدم روا کن  
 که دیگر طاقت دوری ندارم  
 تو می‌دانی که از دوری به جانم  
 و گر این هم صلاح من ندانی  
 پس اینک قوّت صبری عطا کن  
 بلا روگر کند سویم ز هر سوی  
 بلاگر بر سرم بارد چو باران  
 اگر شمشیر بر فرقم زند دوست  
 جدا سازد اگر وی بند بندم  
 که این مسکین نوازی‌های یار است  
 و گر در نزد مردم خار گردم  
 که این ذلت مرا بهتر ز عزت

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحَبِّهَا إِلَيْكَ، وَكُلِّ مَسَائِلِكَ إِلَيْكَ حَبِيبَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ

بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا.

ای خداوند حمید و مجید! و ای پروردگار هر سیاه و سفید! ای خالق یکتا! و ای رازق بی همتا! به درستی که این بنده گمنام و این اقل انام، درخواست می‌نمایم از تو - ای ملک علام - به حق درخواست‌های درخواست کنندگان از تو به دوست‌ترین درخواست‌های ایشان به سوی تو و محبوب‌ترین سؤال‌های ایشان در نزد تو و

ملائکه [که] جمیع در خواست‌ها نزد تو گرامی و محبوب و پسندیده و مطلوب است. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حق همه درخواست‌های مردمان و جمیع سؤالات ایشان، خاصه به حق درخواست حبیب خدا، خواجه دو سرا، شمع بزم اصطفی، مرکز دایره صدق و صفا.

محمد آن که خدایش ستود در قرآن به چند مدح گرامی به چند جای از آن ستوده است به رحمت وجود مسعودش برای خلق، خداوند قادر سبحان که در جوابش به خطاب: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾<sup>۱</sup> سرافراز فرمودی و عقده تمنای او را به آن خطاب مستطاب به ید فضل و کرم خویش برگشودی، علیه و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین آلاف الصلوات والتحیات من الله رب العالمین الی یوم الدین.

نمایش اول: بدان که مسائل، جمع مسئله است و مسئله ممکن است که اسم مکان بوده باشد و تاء او مزید به جهت مبالغه مثل مطبخه<sup>۲</sup> که اسم است از برای زمین کثیر البطیخ، و مأسده که اسم است از برای زمین کثیر الأسد و نحو آن. بنابراین مقسم به، امکان شریفه معدّه از برای دعا خواهد بود، مانند مکه معظمه و مدینه مشرفه و روضات مقدسه و مساجد معظمه و غیر آن.

و ممکن است که اسم زمان بوده باشد و بنابراین مقسم به، از منته شریفه خواهد بود، مانند لیالی قدر و ماه رمضان و ایام معدودات و اعیاد شریفه و شب و روز جمعه و اوقات اسحار و نحو آن. و ممکن است که مصدر میمی بوده باشد مانند: مصلحت، مفسده و هر چه بدان ماند به معنی سؤال کردن.

و علی ای تقدیر اضافه او به ضمیر مقدس، یا از قبیل اضافه مصدر است به سوی فاعل و این در این مقام ضعیف است و مطلقاً قلیل، و یا از قبیل اضافه مصدر است به سوی مفعول و این مطلقاً شایع است و کثیر، و علی ای حال لفظ مسائل نظر به جمعیت و اضافه آن افاده عموم می‌نماید، پس مقسم به بنابراین اعم خواهد بود.

۱. سوره ضحی، آیه ۵.

۲. کذا، و صحیح مطبخه است به تقدیم باء.

و ممکن است تعمیم در انواع مقسم به قاعده دیگر که نزد بعضی از اصولیین مطرد است و آن عبارت است از استعمال لفظ در ازید از معنی واحد هرگاه جمع فیما بین آنها ممکن باشد. پس نظر به قاعده مذکوره می‌گوییم که لفظ «مسأله» مشترک است فیما بین سؤال الملائکه و سؤال الجن و سؤال الانس، و شکی نیست که سؤال ملائکه بنا بر مجرد آنها از جنس سؤال غیر خود نیست، پس لفظ مزبور مشترک است فیما بین معانی متباینه متکاثرة ممکنه الجمع، و جایز است بنا بر قول این بعض اراده همه آنها در استعمال واحد و هو المطلوب.

نمایش دوم: مکروه است به کراهت مغلظة مشدده سؤال نمودن از مردم، و عقلاً و شرعاً احتراز از آن لازم است.

اما اول: به واسطه آن که سؤال، صاحب خود را در نظر مردم خار و بی اعتبار می‌گرداند و هر چه باعث خفت و خاری و ذلت و بی اعتباری شخص می‌گردد، اجتناب از آن لازم است.

و اما دویم: به جهت ورود اخبار بسیار و احادیث بی شمار از طریق اهل بیت اطهار - علیهم صلوات الله الملك الغفار - بر منع از آن؛ قال الصادق علیه السلام: **إِيَّاكُمْ وَسُؤَالَ النَّاسِ؛ فَإِنَّهُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا، وَفَقْرٌ تَتَجَلَّوْنَهُ، وَحِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>**.

یعنی زنهاری که چیزی از مردمان مطلبید که طلب، سبب مذلت و خواری است در دار دنیا و فقری است که خود را به آن مبتلا می‌کنید به دست خود و حساب دراز خواهد بود در روز قیامت.

و مروی است که لقمان به پسرش گفت که: ای فرزند! صبر را که تلخ است چشیده‌ام و پوست درختان تلخ مزه را خورده‌ام، نیافته‌ام چیزی که از فقر تلخ تر باشد. پس اگر روزی به آن مبتلا شوی، زنهاری که آن را به کسی اظهار مکنی که ایشان تو را خوار می‌کنند و نزد ایشان بی اعتبار می‌شوی و نفعی به تو نمی‌توانند رسانند. رو به کسی کن که فقر را داده است، او را بر طرف می‌تواند کرد. که از او سؤال کرد که نداد؟

و که اعتماد بر او کرد که نجات نداد او را؟

و قال ابو جعفر علیه السلام: لَوْ يَغْلَمُ [السائل] مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا، وَلَوْ يَغْلَمُ الْمُغْطِي مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا<sup>۱</sup>.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که: اگر سائلی بداند قبح سؤال را و عذابی را که مقرر است بر آن، هیچ کس از هیچ کس سؤال نکند، و اگر دهنده بداند حس عطا و ثواب آن را، هیچ کس رد نکند هیچ کس را.

وقال علي بن الحسين صلوات الله عليهما: ضَمِنْتُ عَلَى رَبِّي أَنْ لَا يَسْأَلَ أَحَدًا مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا اضْطَرَّتْهُ الْمَسْأَلَةُ يَوْمًا إِلَى أَنْ يَسْأَلَ مِنْ حَاجَةٍ<sup>۲</sup>.

یعنی فرمودند امام زین العابدین علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - که: من ضامنم، یعنی البته چنین است که حق - سبحانه و تعالی - مقرر فرموده است که هر که بدون احتیاج سؤال کند، البته چنین شود که سؤال کند با احتیاج اگر چه یک روز باشد. وقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إِنِّي عَوَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَنْ فَتَحَ عَلَيَّ نَفْسِيهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ، فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ<sup>۳</sup>.

یعنی فرمودند امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - که: متابعت کنید قول رسول خدا را - صلی الله علیه و آله - که فرمودند - یا از جهت آن که فرمودند - که: هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید، حق - سبحانه و تعالی - دری از فقر بر روی او گشاید. و اما سؤال از خداوند متعالی پس آن لازم است در بعضی از احوال و احوال، و راجح است مطلقاً در سایر اوقات ماه و سال بدلالة العقل و النقل المطابقین علی هذا المقال.

اما اول: به جهت این که هر کس که در دار دنیا است، لا محاله از برای او ضرری از داخل یا خارج بالفعل یا بالقوه به هم رسیده یا می رسد و هر یک از این دو نوع از

۱. الكافي، ج ۴، ص ۲۰ باب كراهية المسألة ح ۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۱ باب فضل الصدقة، ح ۱۷۵۷؛ مستطرفات السرائر، ص ۶۳۷.

۲. عدة الداعي، ص ۹۹، بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۵۸، باب ۱۶.

۳. الكافي، ج ۴، ص ۱۹ باب من سأل من غير حاجة ح ۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۰ باب فضل الصدقة، ح ۱۷۵۳، الخصال، ج ۲، ص ۶۱۴، شبيه این روایت نیز از امام باقر علیه السلام در عدة الداعي، ص ۹۹ منقول است.

ضرر، با توانایی، رفع آن واجب است و سؤال از خداوند متعال رفع آن را می‌کند، پس سؤال از حضرت ذی الجلال لازم است.

و اما ثانی: فلقوله تعالى: ﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾<sup>۱</sup> و فرمود پروردگار شما که: بخوانید مرا تا مستجاب کنم دعای شما را؛ به درستی که آن اشخاصی که استکبار می‌نمایند از دعا کردن، زود است که داخل جهنم می‌شوند خوار شدگان. پس خداوند عالم دعا را که نوعی از سؤال است، عبادت قرار داده و کسی که ترک کند آن را از روی تکبر، به منزله کافر گردانیده.

و قوله تعالى: ﴿ وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ﴾<sup>۲</sup> و قوله تعالى: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾<sup>۳</sup> مقصود از ذکر این آیه آن چیزی است که در اوست از تعریض حق - سبحانه و تعالی - بندگان خود را به سؤال، آن جا که می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ﴾<sup>۴</sup> و قال رسول الله ﷺ: **إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ شَيْئًا لِنَفْسِهِ وَأَبْغَضُ لِحَلْفِهِ**<sup>۵</sup>؛ **أَبْغَضُ لِحَلْفِهِ الْمَسْأَلَةَ وَأَحَبُّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ، وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ، فَلَا يَسْتَحِجُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُسْأَلَ اللَّهُ ﷻ مِنْ فَضْلِهِ وَلَوْ شِئَعَ نَعْلِي**<sup>۶، ۷</sup>

این حدیث را بعضی از علما صحیح دانسته‌اند، یعنی فرمودند رسول خدا ﷺ که: به تحقیق که الله تعالی از برای خود چیزی را دوست داشته است و از برای خلق دشمن داشته است [دشمن داشته است] که بندگان او از غیر او سؤال کنند، و دوست

۱. سورة غافر، آیه ۶۰.

۲. سورة اعراف، آیه ۵۶.

۳. سورة بقره، آیه ۱۸۶.

۴. سورة بقره، آیه ۱۸۶.

۵. در مخطوط: بخلقه. متن مطابق مصادر می‌باشد.

۶. در متن: يستحيي.

۷. در برخی از منابع: بشع نعل.

۸. الكافي، ج ۴، ص ۲۰ باب كراهية المسألة، ح ۴؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۰ باب فضل الصدقة؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۲، باب ۴، ح ۸۶۳۳.

می دارد که از او سؤال کنند، و هیچ چیز نزد حق - سبحانه و تعالی - محبوب تر از این نیست که از او سؤال کنید. پس می باید که هیچ یک از شما شرم نکنند از این که از فضل الهی چیزی سؤال کنند و اگر چه بندینه نعلین باشد که از خدا بطلبند. و مگویند که این قابل نیست؛ زیرا که قلیل و کثیر نزد او یکسان است و می باید که هر دو نزد بنده بزرگ باشد؛ چون از جانب اوست.

### انجام

الهی! چون تویی آگه از حال بنده مسکین

ترحم کن به لطف خود بر این شرمنده مسکین<sup>۱</sup>

الهی! که تو بر این بنده مسکین ببخشی

که بخشاید خدایا پس بر این درمانده مسکین

الهی! رحم کن آن دم که اندازند جسم را

به فضل خود بر این اندر لحد افکنده مسکین

الهی! کن نظر بر حال زار من در آن وقتی

که از دیدن بماند چشم این بیننده مسکین

الهی! اگر نگیرد دست فضلت از ره رحمت

که گیرد دست این دل از جهان برکنده مسکین

إلهی! اِزْحَمْنِیْ إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْیَا أَثْرِیْ، وَ اَمْتَحِنِیْ مِنَ الْمَخْلُوقِیْنَ ذِکْرِیْ، وَ صِرْتُ فِی

الْمَنْسِیِّیْنَ كَمَنْ قَدْ نَسِیَ.

خدایا! رحم کن بر من در آن دم که از دنیا نشان من برافتد

شود نامم ز لوح زندگی محو اجل چون گرگ بر جانم درافتد

إلهی! كَثُرَتْ سِنِیْ، وَ رَقَّ جِلْدِیْ، وَ دَقَّ عَظْمِیْ، وَ نَالَ الدَّهْرُ مِنِّیْ، وَ اقْتَرَبَ أَجْلِیْ، وَ تَقَدَّدَتْ

أَبْیَامِیْ، وَ ذَهَبَتْ شَهْوَاتِیْ، وَ بَقِیَتْ تَبِعَاتِیْ<sup>۲</sup>.

۱. خ. ل. «سانل»، و همچنین در انتهای بقیه ابیات.

۲. پاره‌ای از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام که امام حسن عسکری علیه السلام از پدران گرامی اش علیهم السلام نقل فرموده است. رجوع

الهی! دوران عمرم به نهایت و پایان رسید، و پوست بدنم و استخوان تنم نازک و باریک گردید، و امل و اجل من دور و نزدیک شدند و روزگار در پیش چشمم تیره و تاریک شد، آرزوها و خواهش های من زایل و فانی شدند و گناهان و خطاهای من دایم و باقی ماندند.

به پیری رسیدم ز سن جوانی      شد ایام عمرم در این دهر فانی  
قوا جمله از شغل خود بازمانده      رسیده به سر نوبت زندگانی  
اجل در کمین اندر این ره نشسته      کز این ره رباید مرا ناگهانی  
من خیره سر رفته در خواب غفلت      نخیزم از این خواب از سرگرانی

إلهي! إذ حَمَنِي إِذَا تَغَيَّرَتْ صُورَتِي، وَامْتَحَتَ مَحَاسِنِي، وَأَبْلَيْ جِسْمِي، وَتَفَطَّعَتْ أَوْصَالِي، وَتَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي<sup>۱</sup>.

خدایا! رحم کن بر من در آن وقتی که متغیر شود صورت من، و بر طرف شود نیکی های خلیقت من، و کهنه شود تن من، و جدا شود پیوندهای من، و از هم بپاشد اعضای من، و بر باد فنا داده شود اجزای من.

الهی! در دم رفتن که جسم ناتوان گردد

تنم در بستر از سنگینی تب چون کمان گردد

به دورم مجتمع یاران و من از فرقت ایشان

سرشک حیرتم بر رخ روان از دیدگان گردد

گاهی بر حالت رنجوری خود دیده بگشایم

گاهی آهم روان از دل به سوی آسمان گردد

به دست خویشتن کن قبض<sup>۲</sup> روح من خداوندا

مشو راضی که قبض جان به دست دیگران گردد

۱۱. کنید به: البلد الأمين، ص ۲۱۱؛ مصباح الكفعمي، ص ۲۶۸، فصل ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹، باب ۳۲ به نقل از البلد الأمين.

۱. قسمتی دیگر از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام که در سطرهای پیشین، منابع آن ذکر شد.

۲. در نسخه خطی: فیض. مورد بعدی نیز چنین است.



الهی! دارم این حسرت که اندر وقت جان دادن

دل پیغمبر از حسن حالمان شادمان گردد

### فصل شانزدهم

در شرح فقره شانزدهم از فقرات دعای شریف است

و آن مشتمل است بر مناجاتی، و دو تزیین، و یک طلب:

#### مناجات

أَجَلُّكَ<sup>۱</sup> عَنِ تَغْذِيبِ مِثْلِي عَلَى ذَنْبِي  
 أَنَا عَبْدُكَ الْمَحْقُورُ<sup>۲</sup> فِي عِظَمِ سَائِبِكُمْ  
 وَ نَقَلْتَنِي<sup>۳</sup> مِنْ ظَهْرِ آدَمَ نُطْفَةً  
 وَ أَخْرَجْتَنِي<sup>۴</sup> مِنْ ضِيقِ قَعْرِ بَمَنِّكُمْ  
 فَحَاسَاكَ فِي تَعْظِيمِ سَائِكَ وَ الْعُلَى  
 لِأَنَّا زَائِنَاتُ<sup>۵</sup> فِي الْأَنْامِ مُعْظَمًا  
 وَ أَرْفِدُهُ مَالًا وَ لَوْ شَاءَ قَتَلَهُ  
 وَ أَيضًا إِذَا عَذَّبْتَ مِثْلِي وَ طَائِعًا  
 وَ لَا نَاصِرَ لِي غَيْرَ نَصْرِكَ يَا رَبَّ<sup>۶</sup>  
 مِنَ الْمَاءِ قَدْ أَنْشَأْتَ أَصْلِي وَ مِنْ تُرْبِ  
 أَحَدْرٍ مِنْ<sup>۷</sup> قَعْرِ حَرِيرِجٍ مِنَ الصُّلْبِ  
 وَ إِخْسَانِكُمْ أَهْوَى إِلَيَّ الْوَاسِعِ الرَّحْبِ  
 تُعَذِّبُ مَحْقُورًا بِإِخْسَانِكُمْ رَبَّ<sup>۸</sup>  
 تَخَلَّى<sup>۹</sup> عَنِ الْمَحْقُورِ فِي الْحَبْسِ<sup>۱۰</sup> وَ الضَّرْبِ  
 لَقَطَعَهُ بِالسَّيْفِ إِزْبَاعًا عَلَى إِزْبِ  
 تُنَعَّمُهُ فَالْعَفْوُ مِنْكَ<sup>۱۱</sup> لِمَنْ تَحْبِي<sup>۱۲</sup>

۱. مخطوط: أجلت. تصحیحات این مناجات و اضافات بین قلاب، از اعلام الدین دیلمی گرفته شده است.

۲. اعلام الدین: ربی. هر دو صحیح می‌باشد.

۳. مخطوط: المحفور.

۴. مخطوط: و نقلتني.

۵. اعلام الدین: أجد وفي ..

۶. اعلام الدین: ألقيني.

۷. اعلام الدین: ربی.

۸. مخطوط: وأبنا.

۹. اعلام الدین: تجلني.

۱۰. اعلام الدین: القتل.

۱۱. اعلام الدین: فيكم (به جای: منك).

۱۲. در متن، «نجبی» خوانده می‌شود.

فإني متى ما زنته بمقابكم  
 فَمَا هُوَ إِلَّا [إلي] فَمُنْدُ رَأَيْتُهُ  
 وَأَطْمَعْتَنِي لَمَّا رَأَيْتُكَ غَافِرٌ  
 فَإِنْ كَانَ شَيْطَانِي أَعَانَ جَوَارِحِي  
 فَتَوَجَّهْتُكُمْ فِيهِ<sup>٤</sup> وَآلِ مُحَمَّدٍ  
 وَجِيرَانِكُمْ هَذَا الْجَوَارِحُ كُلُّهَا  
 وَأَيْضاً رَأَيْتُ<sup>٥</sup> الْعُرْبَ تَحْمِي نَزِيلَهَا<sup>٦</sup>  
 فَكَمْ<sup>٧</sup> لَا أَرْجِي فِيكَ يَا غَايَةَ الْمُنَى  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرِّكَ بِأَشْرَفِهِ، وَكُلِّ شَرِّكَ شَرِيفٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرِّكَ كُلِّهِ.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق مظهر بلندی و ارتفاع و منظر دانایی و اطلاع تو، رفیع تر<sup>١١</sup> مظهری از آن مظاهر، و بلندتر منظری از آن مناظر، و حال آن که همه مظهر بلندی و برتری تو اعلی، و همه منظر دانایی و اطلاع تو اقصی است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق جمیع افراد مظهر بلندی و ارتفاع، و همه مصادیق منظر دانایی و اطلاع تو، خصوصاً به حق فرد اکمل و مصداق اجمل آن اعنی وجود میمنت نمود سید اشرف عالم، و اشرف افراد بنی آدم، پیرایه ایجاد آب و خاک، مخاطب به خطاب ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ﴾.

١. در اعلام الدین: یرجع.

٢. اعلام الدین: أعددته.

٣. مخطوط: عصیتکم.

٤. مخطوط: + محمد.

٥. مخطوط: وأنت تعد.

٦. مصدر: وأنصار أبناء.

٧. مخطوط: بزیلها.

٨. اعلام الدین: فلیم.

٩. اعلام الدین: مانعاً.

١٠. ابن اشعار را دلمی در اعلام الدین، ص ٢٥٨ فصل فی ذکر حقوق الإخوان، بدون ذکر شاعر، و نیز ابن فهید در عدة

الداعی، ص ٣٥-٣٦ نقل کرده اند.

١١. مخطوط: + به.

محمد آن که در اقلیم هستی      نیامد همچو آن شه حق پرستی  
اگر خواهی نجات هر دو عالم      مر او را دوستی می‌کن که رستی

صلوات الله وسلامه عليه و على آله الطيبين الطاهرين ما دامت الصلاة متعالية  
متوالية متكاثرة إلى يوم الدين .

تزین اول: «شرف» به فتح فا و عین بر وزن فَعَلَ و بر مثال فَرَس یعنی<sup>۱</sup> علو و مکان عالی آمده کما ورد فی الحدیث: کان یَکْبِرُ علی شرف الأرض یعنی: بود که تکبیر می‌گفت در حالتی که بر روی زمین‌هایی می‌رسید. و به معنی طلوع و اطلاع که به معنی طلوع و صعود بر چیزی است هم آمده، مثل قوله تعالی حکایه عن فرعون: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْنَمُنُنْ أَتَيْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ \* أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ آلِهَةٍ مُّوسَىٰ﴾<sup>۲</sup> یعنی: گفت فرعون به وزیر خود که: ای هامان! بناکن از برای من قصری که بر آن رفته شاید بر رسم به اسباب سماوات، پس واقف گردم بر خدای موسی. و مثل قوله تعالی: ﴿فَأَطَّلَعَ فِرْعَاوُهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾<sup>۳</sup> یعنی: پس بالا رفت پس دید او را در وسط دوزخ. و از این قبیل است حدیث مروی: لسان ابن آدم یُشْرِفُ علی جوارحه فیقول: کیف أصبحت؟ فیقلن: فی خیر و عافیة لولاک<sup>۴</sup> یعنی: زبان فرزند آدم مشرف می‌گردد بر اعضا و جوارح او هر صبحگاه و می‌گوید: چگونه داخل صبح شدید؟ پس اعضا و جوارح می‌گویند: داخل در صبح گردیدیم در خیر و عافیت اگر تو نباشی. یعنی: اگر تو ما را به حال خود گذاری.

و لنعم ما قیل بالفارسیة :

زبان بسیار سر بر باد داده است      زبان سر را عدوی خانه زاد است

و به معنی مجد و بزرگی هم آمده است؛ چنانچه مروی است: إِذَا جَاءَکُمْ شَرِيفٌ قَوْمٍ

۱. کذا، و ظاهراً به معنی درست باشد.

۲. سوره غافر، آیه ۳۶-۳۷.

۳. سوره صافات، آیه ۵۵.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۳، از امام زین العابدین علیه السلام. تمته حدیث چنین است: ویقولون: الله الله فینا! ویناشدونه ویقولون: انما تائب و ناعاقبک.

فَأَكْرَمُوهُ<sup>۱</sup> یعنی: هر گاه بیاید شما را بزرگ قومی پس گرامی دارید او را.

منقول است که<sup>۲</sup>: بعد از این که عدی بن حاتم که از اکابر مهاجرین است، به شرف اسلام مشرف گردید، حضرت پیغمبر ﷺ از اسلام او بسیار مسرور گردیدند و ردای مبارک خود را از برای او افکندند و فرمودند: إِذَا جَاءَكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٌ فَأَكْرَمُوهُ. و منافاتی نیست در میان لفظ «کریم» در این حدیث و لفظ «شریف» در حدیث سابق، بلکه مفاد هر دو یکی است. و عدی در حرب جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب ولایت انتساب حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بود و در حرب جمل یک چشم او ضایع شد.

مروی است که او را بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به مجلس معاویه رجوعی شد، و در آن مجلس عبدالله زبیر که از بقیة السیف حرب جمل، و عدو پیغمبر مرسل بود، حاضر بود. پس عبدالله با معاویه گفت که: رخصت بده که تا من و جمعی از قریش که در این مجلسیم، با عدی بن حاتم هم زبانی کنیم که شیعه را گمان آن است که کسی در سخنوری حریف او نیست. معاویه با او گفت که: عدی در زبان آوری و حاضر جوابی چنان است که می گوید، می اندیشم که در مناظره او عرض خود را ضایع سازی و مرا در کلفت و زحمت اندازی.

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می پری و زحمت ما می داری عبدالله زبیر و سایر ملاعین دیگر از قریش به اتفاق التماس نمودند که: تو ما را به او بگذار. پس عبدالله زبیر مبادرت نمود و از عدی بن حاتم پرسید که: یا ابا ظریف کدام روز چشم تو را ضایع ساختند؟ عدی در جواب گفت: آن روز که پدر تو از معركة حرب گریخته، به بدترین حالی او را کشتند و آستر بر کون تو نیزه زد تا آن که فرار نمودی! پس این ابیات را بدیهه انشا نموده، بر عبدالله زبیر خواند:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۹، باب ۸، ح ۲۷۲ به نقل از رسول ﷺ. سپس معنای شریف نیز به نقل از امام صادق ﷺ آمده است. حضرت شریف را به پولدار، و کرم را به تقوا معنا فرموده اند.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶، باب ۹، ح ۳۵۹، ضمن روایتی مفصل نقل شده است.

أَمَا وَإِنِّي يَا ابْنَ الرُّبَيْرِ<sup>۱</sup> لَوِ أَنِّي  
وَكَانَ أَبِي مِنِّي طَيِّبٌ نَمَّ<sup>۲</sup> أَبُو أَبِي  
وَلَوْ رُمْتُ<sup>۵</sup> شَتْمِي<sup>۶</sup> عِنْدَ عَدْلٍ قَضَاؤُهُ  
لَقَيْتَكَ يَوْمَ الرَّخْوِ مَا رُمْتُ لِي سَخَطًا<sup>۲</sup>  
صَحِيحَيْنِ لَمْ يَنْزِعْ عُرُوقَهُمَا<sup>۴</sup> الْقَيْطَا  
لَرُمْتُ<sup>۷</sup> بِهِ يَابْنَ الرُّبَيْرِ نَدَا سَخَطًا<sup>۸</sup>

آنگاه معاویه گفت: ای عبدالله! من با شما نگفتم که از هم زبانی او احتراز کنید که صرفه شما در آن نخواهد بود؟<sup>۹</sup>

و بالجمله، بهترین معانی شرف در این جا با عدم تقدیر مضاف، معنی اطلاع و وقوف است.

تزین ثانی: بدان که گاهی اوقات عرب اسم تفضیل را در کلام خود می آورد و لکن معنی تفضیلی آن را اراده نمی نماید، مثل قوله تعالی: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾<sup>۱۰</sup> که اهون در این جا به معنی هین استعمال شده، و کقوله سبحانه: ﴿لَا يَضِلُّنَهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾<sup>۱۱</sup> که اشقی در این جا به معنی شقی استعمال شده، و کقوله أيضاً تعالی شأنه: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾<sup>۱۲</sup> که اعلی در این جا به معنی غالب آمده، و مثل قول شاعر:  
إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا بَيْتًا دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ  
که اعز و اطول در این جا به معنی عزیز و طویل است.<sup>۱۳</sup>

۱. مخطوط: زبیر.

۲. به جای «ما رمت لی سخطا» در بحار الأنوار باری «رمت مدی سخطا» و باری «ما رمت مدی سخطا» نقل شده است. در مخطوط به جای «رمت» اشتهاً «رت» درج شده است.

۳. در بحار الأنوار: فی طیء و.

۴. مخطوط: عروقهم.

۵. مخطوط: ربث.

۶. بحار الأنوار: شقی.

۷. مخطوط: لومت.

۸. بحار الأنوار: مدی سخطا.

۹. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۲۰، باب ۳، ح ۱۷۱ و ج ۳۳، ص ۲۵۱، باب ۲۰، ح ۵۲۵ به نقل از علامه در کشف الحق.

۱۰. سوره روم، آیه ۲۷.

۱۱. سوره لیل، آیه ۱۵.

۱۲. سوره طه، آیه ۶۸.

۱۳. مرحوم مجلسی هم به مناسبتی در توضیح آیات شریفه مورد بحث به همین شعر استناد فرموده است. رجوع کنید به: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۹۲، باب ۳، ح ۲.

واز این که گفتیم: معنی تفضیلی آن اراده نمی شود، ضرری به تحقیق سابق در فصل اول در ضمن شرح فقره اولی نخواهد رسید؛ چه غایت امر این است که این نیز وجه خامس از برای رفع اشکال وارد در آن جا خواهد شد و احسن از آن وجوه نخواهد بود، بلکه بعضی از آن وجوه از این وجه بهتر می باشد، فتأمل جداً تجد جيداً بعون الله وحسن توفيقه.

### طلب

إلهي! وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَوْ قَرَّتْنِي فِي الْأَضْفَادِ، وَمَنْعَتِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ، وَذَلَّلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي عِيُونَ الْعِبَادِ، وَأَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ، وَحُلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ، مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ، وَلَا صَرَفْتَ تَأْمَلِي لِلْعَفْوِ عَنكَ، وَلَا خَرَجَ حُبُّكَ عَن قَلْبِي. أَنَا لَا أَنْسَى أَيَادِيكَ عِنْدِي، وَسِتْرَكَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَحُسْنَ صَنِيعِكَ إِلَيَّ<sup>۱</sup>.

### فصل هفدهم

در شرح فقره هفدهم از فقرات دعای شریف

و آن مشتمل است بر ستایش، و دو نمایش، و یک حاجت:

### ستایش

تابنده تر کوکبی که از مشرق زبان منصف النهار اقلیم دهان حرکت نماید، و نماینده تر اختری که از افق لسان به سمت الرأس فلک بیان عبور فرماید، خورشید حمد شارق و ثنای حضرت خالقی است - جلّت عظمته و عمّت نعمته - که سماء عالم دعا را به نجوم کلمات مقربین درگاه خود زینت نمود و خلق را در ظلمات حوایج به انوار لامعه مکالمات ایشان دلالت فرمود.

حکیمی که خورشید اجابت را از مشرق عنایت طالع گردانید تا ظلّ مخروطی حاجت را از فوق الارض وجود به تحت الارض عدم منتقل نماید و ماه نورانی

۱. بخشی دیگر از مناجات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام. قبلاً نیز فقراتی از آن گذشت. علاوه بر مصادر پیشین رجوع کنید به: بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۹، باب ۳۲، ح ۱۴.

مناجات خویش را از شعاع رجحان کامل النور نمود، تا سواد منتشر محرومی را از ساحت آفاق، نیست و نابود گرداند. نه بر در خود حاجبی قرار داد که خلق را از ورود منع نماید و نه بر سر کوی خود پاسبانی گماشت که مردم را به عنف از آن جا دور کند.

وَهُوَ الَّذِي لَا يُغْلِقُ بَابَهُ، وَلَا يَهْتِكُ حِجَابَهُ، وَلَا يُرَدُّ سَائِلُهُ، وَلَا يَخَيَّبُ آمِلُهُ.

و جنود صلوات زاکیات<sup>۱</sup>، و عساکر تحیات وافیات<sup>۲</sup>، مزید حشمت و اجلال و عظمت و اقبال شاهنشاه کشور و حی و الهام، و شهریار مملکت فضل و انعام، اعنی رسول انام و پیشوای خاص و عوام و آل کرام و اولاد عظام او باد الی یوم القیام.

اللَّهُمَّ إِنِّي<sup>۳</sup> أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِأَدْوَمِيهِ وَكُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمًا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ.

ای پادشاه پادشاهان! و ای پناه دهنده بی پناهان! ای نهایت امید امیدواران! و ای درگذرنده از جرم گنهکاران! ای آن که بی اذن تو سودی نمی بخشد شفاعت شفاعت خواهان، و بی اراده تو ثمری ندارد و ساطت نامه سیاهان! به درستی که این بنده امیدوار و این شرمنده تبه روزگار، این غریق بحر سیئات و ذنوب، و این امیدوار عفو و آمرزش ستار العیوب، سؤال می کنم تو را به حق سلطنت قاهره و غلبه ظاهره تو، یا سؤال نماینده ام از جهت مظاهر پادشاهی لا یزال، و مناظر توانایی و قدرت بی مثال تو، به دائم ترین افراد سلطنت، و مستمر ترین مصادیق قدرت تو، و حال آن که همه افراد سلطنت تو مستمر و دائم، و همه مصادیق قوت و شوکت تو باقی و قائم است. خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به حق جمیع مظاهر سلطنت، و تمام مناظر قوت و قدرت تو که از جمله آنهاست و جودات فائضه البرکات ائمه طاهرین علیهم السلام و پیشوایان دین و خلفای راشدین، صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

### رباعی

آنان که دستگیر ضعیفان امت اند      بر خلق از خدای جهان جمله رحمت اند  
در مصحف وجود به ترتیب هر یکی      بهر ثبوت لطف خداوند آیت اند

۱. خ. ل. زاکیه.

۲. خ. ل. وافیه.

۳. مخطوط: -إني.

نمایش اول: «سلطان» بر وزن فُعْلان و بر مثال غفران، صیغهٔ مبالغه است مأخوذ از «سلط» و آن بعمومه شامل جمیع انواع سلطنت و تمام اقسام قوت و قدرت قیومیت مطلقه است از سلطنت ذاتیه و سلطنت صفاتیه و سلطنت افعالیه باری تعالی شأنه، ولیکن این سلطنت قاهره، سلطنتی است که دست هر گونه شایبهٔ نقص و زوال از رسیدن به ازیال آن کوتاه و قیاس کنندهٔ آن به این سلطنت‌های ظاهره و دول زایلۀ مجازیه، از طریق مستقیم عقل، منحرف و گمراه است ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۲</sup> بلکه در پیش دوام این سلطنت مستدام، جمیع سلطنت‌های ظاهره و دول حاضره نیست مگر آنچه گفته‌اند:

أَخْلَامٌ نَزُمٌ أَوْ كَظَلٍ زَائِلٍ      إِنَّ الْأَلْسِيْبَ بِمِثْلِهَا لَا يَغْتَرُّ

ولی از جهت تقریب شطری از آن به سوی اذهان ظاهر بنیان می‌گوییم که: چنانچه سلطنت شاهان جهان و سلاطین زمان را لابد است از اجتماع جنود و عساکر و انقیاد اکابر و اصاغر، در این سلطنت قاهرهٔ روز افزون و دولت علیهٔ ابد مقرون نیز افواج جنود و مراکب و انواع جیوش و مواکب در کار است ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۳</sup> یک طایفه از جنود این سلطنت ملائکهٔ سکنهٔ کرسی و سدرهٔ المنتهی و سماوات و صفرهٔ صحف و کرام الکاتبین و ساکنان جوهر آسمان و آنهایی که در زیر آسمان اول‌اند که به تیر شهاب، منع شیاطین از استراق سمع کنند، و موکلین هوا و رعد و برق و ابر و طائفین کوه و احصاکنندگان قطرات و سکنه هر یک از صحرا و دریا و موکلین اعضای بنی آدم و آنهایی که به مجالس علما حاضر شوند و حافظان اشجار و سبزی‌ها و موکلین به ارحام و ملائکهٔ قبض که اعوان ملک الموت‌اند و کلای رزق که تابعان میکائیل و ملائکهٔ نفخ که تابعان اسرافیل‌اند و جنود جبرئیل که رسل و قاصدان‌اند و ملائکهٔ اولی آجنحه و خزنهٔ بهشت که تابعان رضوان‌اند و خازنان دوزخ که تابعان مالک‌اند و زبانیه و خدمهٔ اهل بهشت و مطیعان صمصائیل و خدمهٔ

۱. مخطوط: اللطیف .

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۸.

۳. سورهٔ مدثر، آیهٔ ۳۱.



کتب و صحف و کلمات و حرکات و نگاهدارندگان حساب انفاس و نقل اقدام که هر یک را عبادتی است علی حده: *بَعْضُهُمْ قِيَامٌ لَا يَزُكَعُونَ، وَبَعْضُهُمْ رُكُوعٌ لَا يَسْجُدُونَ، وَ سُجَّدٌ لَا يَقُومُونَ، ﴿وَمَا مِثْلًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾*.

دو نوع دیگر که فهم هیچ کس به غور عبادت و کنه ایشان نرسد، و ملائکه [ای] که خداوند در وقت بعضی از عبادات بندگان، خلق می نماید از جهت استغفار و غیر آن الی غیر ذلک، و ملائکه زمین، ده مقابل جن و انس و وحش و طیر و غیره اند و ملائکه جو آسمان اول، ده مقابل این مجموع و همچنین هر آسمان، ده مقابل علاوه است، و سکنه سدره ده مقابل همه و سکنه کرسی ده مقابل همه و ساکنان هر حجاب ده مقابل همه و سکنه در سرادق ده مقابل همه و اتباع اسرافیل که تابعان لوح اند ده مقابل همه. و افضل از ملائکه سه نوع اند که هشت نفر حمله عرش اند، چهار به صورت ملک و چهار به صورت بنی آدم و شیر و گاو و خروس که از برای جنس خود دعا کنند، و عرش را که سی و شش هزار پایه و در هر پایه ای هفتاد هزار کنگره و هر کنگره ای هزار هزار بار مقابل سماوات و ارض و بهشت است بر دوش گرفته. ملکوت اعلی که موکل بر کنگره های عرش اند، ملکوت اسفل که موکل بر سرادقات عرش که ششصد هزار سرادق است، ما بین هر یک هفتاد هزار سال راه و بُعد ما بین دوش تا به نرمه گوش هر یک هفتصد ساله راه است که آب های دریاها گودال پشت ابهام وی را پر نکند و بُعد ما بین منکبین او هفتاد هزار ساله راه و ما بین دندان های پیش او سیصد ساله راه است و همچنین کروبین می باشند.

و طایفه دیگر جنیان اند که ایشان نیز چندین طایفه اند: جن از اولاد جان آن جان اند مخلوق از آتش که به هر صورتی مشکل گردند سوای صورت نبی و وصی، و هر طایفه را که به صلح<sup>۱</sup> راغب بود نیز پری گویند، و اشرار ایشان را دیو می نامند. برخی در پس قاف و باکسی مختلط نباشند و گروهی در پیش قاف و متردد میان خلق در لب آب ها و باغ ها و بیابان ها و خرابه ها و مکان های تیره چون حمامات و

دخمه‌ها، و مجموع دیوان فرمان‌بردار ابلیس‌اند که جایش در جزیره اخضر است نزدیک قاف، و پریان در حکم ملک عطشان‌اند که پای تخت او وسط قاف، و سمت مشرقی قاف در تصرف سبطانش که سیصد هزار بنده دارد و هر یک پادشاه جمع کثیری از جنیان شرق‌اند و طرف غربی تعلق به عبدالرحمن جنی داماد عبدالقادر دارد که رسول خدا ﷺ هر دو را بدین نام خوانده است هنگامی که قبول اسلام کردند. سی و سه هزار پادشاه در فرمان عبدالرحمن‌اند که هر یک را جنود نام‌عدود است و نام پادشاه ایشان طلوع‌خوش یعنی سلیم النفس و قوم او آدمیان را به غایت دوست دارند و ترسایان جن را پادشاه مسیدوس است یعنی پرستنده روح، و پادشاه یهودان جن طوطوطاش یعنی براندازنده سحر، و سایر ملوک و طوایف ایشان چون بنی آدم، و پادشاه زنان و دختران ایشان ام‌الجن و مکانش در ظلمات در کنار چشمه آب حیات است و پادشاه جنیان هستند ملک معطس و دیگری سندمان<sup>۱</sup> است که به ملازمت شیث رضی الله عنه رسیده، و پیشوایان مسلمانان ایشان ابو فروه و ستور اوریاخ و قبس و ابو مالک، و مجتهد ایشان ابو العباس، و سرداران لشکر ایشان عبکه و عقه و سمعکان و عملق و موطس‌اند.

و طایفه دیگر آدمی زاد است و آنها چند صنف‌اند؛ جماعت هندی و سندی و نویی و زنجی و حبشی و قبطی و زرده از نسل پسران حام‌اند و ترکان ما وراء النهر و صفالیه و قوم چین که قامت ایشان چون درخت آس، و فرس قدیم که قوم خرزند از نسل فرزندان یافث و نسناس و کفروت که روی‌های ایشان در سینه است از نسل بادیل بن صقلاب با اشکال عجیبه مختلفه که بعضی را تن چون آدم و سر و گردن چون اسب و برخی را پای‌ها مانند چینه دیوار و قومی را چشم در پیشانی و برخی نصف جسدش مرکب چون کرکدن و نیم بالا چون آدم بر آن سواره و قومی را سر به سان سر کلب و طایفه‌ای را بدن چون ماهی پر از فلس و بعضی از کمر به بالا دو بدن و عکس او گروهی را پای چون خروس نشتر دار همه از صلب تازین بن یافث و یاجوج و مأجوج

که یک طایفه را طول و عرض مساوی و طایفه دیگر را یک گوش فرش و دیگری لحاف و دیگر اشکال اعجوبه از نسل منسک بن یافتند. ساکنان سد اسکندر نوعی از بنی آدم است. صد نوع در اقصی بلاد هند چون نانوخ و سانوخ، دوازده قسم در بلاد روم اند چون فرنگ که از اولاد افرنج پسر برادر ایوب نبی، و جماعت ساریقولی شش طایفه ما بین مشرق و شمال اند چون یاجوج و ماجوج، و شش طایفه در بلاد مغرب اند چون زنگی و زحلی و نوپی و غیره، و یک طایفه در وسط عالم هفتاد و چند فرقه. و تمامی آدم عشر جن اند و طایفه دیگر حیوانات اند که شرح ذکر انواع ایشان بالخصوص در طوامیر عدیده نگنجد و شردمه‌ای از آن در کتاب حیاة الحیوان و سایر کتب مذکور است.

و از آنچه مرقوم شد معلوم می‌شود ذره‌ای از ذرات قدرت و آیه‌ای از آیات سلطنت خلاق جهان و دارای زمین و آسمان - جلّت عظمت و عمت نعمته - .

پس ای عزیز من! دمی به دیده عبرت نظر کن و در قدرت پروردگار خود و سلطنت روز افزون دیگران شو، ببین که سلطان حقیقی و پادشاه تحقیقی کیست.

سلطنت اندر حقیقت هست مخصوص اله      کو مقدر می‌نماید شاهی هر پادشاه

آن که بر درگاه او باشد جباه خسروان      گاه عرض حاجت ایشان به مثل خاک راه

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ\* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلْمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ\* هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ۱.

نمایش دوم: بدان که دارای جهان و دانای آشکار و نهان - جلّت عظمت و عمت نعمته - هر یک از اشراف موجودات عالم را مظهر صفتی از صفات، و منظر شأنی از شئونات خود قرار داده، تا هر مظهري از برای نمایش آن صفت مرآتی، و هر منظری از برای ظهور آن شأن مشکاتی بوده باشد.

« فَعَمِيَتْ عَيْنٌ لَمْ تَرَهُ »<sup>۱</sup> كما قال سيدنا ﷺ: لا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ<sup>۲</sup>. به سوی<sup>۳</sup> این معنی ناظر است حدیثی که جاری بر لسان اکابر است: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ<sup>۴</sup>.

و مضمون این مطلب را حاصر است آنچه از کلام بعضی مرقوم و حاضر است [که وقتی] ابواب مخزن وجود به حکم کنت کنزاً مخفياً مسدود و به مفتاح فأحببت أن أعرف مفتوح و مشهود شد، نخست شبستان هویت مطلقه روشن از احدیت ذات، پس از آن سلطان واحدیت تکیه زن<sup>۵</sup> آرائک صفات گشت؛ إِنَّ اللَّهَ كَانَ مُتَكِنًا فَاَسْتَوِي جَالِسًا<sup>۶</sup>.

و شکی و شبهه‌ای نیست که از احسن مظاهر صفات باری و اشرف مناظر شؤونات پروردگاری، بعد از وجودات کامله الثمات<sup>۷</sup> فائضة البركات جامعه السعادات عالیة الدرجات انبیای مرسلین و اوصیای طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - وجودات ظاهرة الشرافات سلاطین اسلام و پادشاهان ملت سیدانام - صلی الله علیه و آله البرة الكرام، و أنار الله براهینهم في مرور الدهور والأعوام - است که هر یک به مقتضای « السلطان العادل ظلَّ الله »<sup>۸</sup> مرآت معظم صفات خلاق ارضین

۱. در کلمات حضرت سید الشهداء ﷺ است که: عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ وَلَا تَرَأَى عَلَيَّهَا رَقِيْبًا. ر. ک: بحار الأنوار: ج ۶۷، ص ۱۴۲، باب ۴، ح ۷، و ج ۹۸، ص ۲۲۶، باب ۲، ح ۳.
۲. مضمون کلام حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به ذعلب است که سؤال کرد: هل رأيت ربك؟ و حضرت جواب فرمودند: وبلک یا ذعلب الم أکن بالذی أعیدریألم أره، سپس ذعلب کیفیت رؤیت را پرسید. حضرت جواب فرمودند: وبلک تره العیون بمشاهدة الأَبصار، ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۷، باب ۵، ح ۲؛ و شبیه آن در: ج ۴، ص ۴۴، باب ۵، ح ۲۳ و جز آن.
۳. به سوی، مشوش است، آن را از نسخه روضاتی اخذ کردیم.
۴. بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۹۹، باب ۱۲، ح ۶ و ج ۸۷، ص ۳۴۴، باب ۱۳، ح ۱۹.
۵. مخطوط: + و.
۶. روایت مرفوعه‌ای از امام باقر ﷺ منقول است که مطابق آن، حضرت باقر ﷺ تکیه زده بودند نه این که خداوند تکیه زن باشد. در این روایت زراره از حضرت پرسید: أكان الله ولا شيء؟ قال: نعم، كان ولا شيء. قلت: فأين كان يكون؟ قال: وكان متكئاً فاستوى جالساً وقال: أحلت يازرارة، وسألت من المكان إذ لا مكان. ر. ک: الكافي، ج ۱، ص ۹۰، ح ۷.
۷. کذا، ظاهراً «السمات» یا «الصفات» صحیح باشد.
۸. مضمون «السلطان ظلَّ الله في الأرض» بدون لفظ عادل، در کلمات پیامبر اکرم ﷺ دیده می‌شود. ر. ک:

و سماوات اند؛ کما قیل :

پادشاه سایه خدا باشد سایه با ذات آشنا باشد<sup>۱</sup>  
 پس مناسب احوال این طبقه علیه این است که متخلق به اخلاق رب البریه  
 گردیده لا سیما صفت حمیده عدالت و خصلت ستوده نصفت که از برای این طایفه  
 بهتر از هر خصلتی و نیکوتر از هر سجیتی است به مقتضای ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ  
 وَالْإِحْسَانِ﴾<sup>۲</sup>. شایسته است که سلاطین، زبان عدل و احسان را بالنسبه به بندگان ایزد  
 منان مرعی داشته، مهما ممکن به داد هر مظلومی رسیده باشند؛ چنانچه مناسب حال  
 اولیای دولت خاقان و امنای حضرت سلطان، آن است که نظر به مضمون: النَّاسُ عَلَى  
 دِينِ مُلُوكِهِمْ<sup>۳</sup> همین شیوه حمیده را طریقه پسندیده خود قرار داده، در تمشیت مهام  
 امور انام و ترغیب و تحریرص پادشاه اسلام بر پاس خاطر فقرای گم نام کوتاهی  
 نفرمایند.

### بیت

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید<sup>۴</sup>  
 و خود نیز قسمی با خلق سلوک نمایند که مردمان - فی آناء اللیالی و اطراف  
 النهار - به دعا گویی پادشاه معدلت، قیام و اقدام نموده، ذکر جمیل و نام جلیل که در  
 حقیقت به منزله حیات است از وی در صفحه روزگار باقی بماند<sup>۵</sup> چنان که گفته است:  
 نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سراسر<sup>۶</sup> زرنگار<sup>۷</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۴، باب ۸۱، ح ۶۹ به نقل از الأمالی، در روایتی دیگر که در عوالی اللالی نقل شده چنین آمده: السلطان ظل الله یاوی الیه کل مظلوم. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۷، باب ۷، ح ۲.

۱. در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل شده: ... وإن السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم، فأحواله ما تحبون لأنفسکم، واکر هو الیه ما تکرهون لأنفسکم. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹، باب ۸۲، ح ۲ به نقل از الأمالی.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳: مضمون فوق، مجزب و مشهور می باشد، و حدیث نیست.

۴. گلستان سعدی.

۵. مخطوط: نماند.

۶. در نسخه ما چنین آمده، ولی رایج بر زبانها: «سرای» به جای «سراسر» است.

حاجت:

الهی! ناصر الدین شاه را پیوسته یاری کن  
 دل این شاه را مایل به سوی بردباری کن  
 در این سن جوانی بر گلستان وجود او  
 هزاران جدول از ینوع علم خویش جاری کن  
 به عمر او<sup>۸</sup> بیفزا و به فضل خویشتن دایم  
 مر او را قایل لطف و عنایت های باری کن  
 ز شاهان جهانش برتری بخشای در دولت  
 به عدل و داد، او را شهره اندر شهر یاری کن  
 همه خیرات عالم را بکن جمع از برای او  
 به ترویج شریعت هر دمی او را تو یاری کن

### فصل هیجدهم

#### در شرح فقره هیجدهم از فقرات دعای شریف

و آن مشتمل است بر ستایش، و دو آرایش، و یک دعا:

#### ستایش

لؤلؤة حمدی که از کثرت افراد در دوری سیمین لیل و طَبَق زَرین نهار نگنجد، و جوهر ثنایی که از بسیاری اعداد جوهری عقلش به میزان از منه و اعصار نسنجد، به صحبت رافع نمادی شهور و سنین، نثار درگاه پادشاه جهان آفرینی است که به دلالت قول صواب و صراحت خطاب مستطاب: ﴿قُلِ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ اَلْمُلْكُ تُوْتِي اَلْمُلْكُ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ اَلْمُلْكُ مِنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾<sup>۹</sup> اوست پادشاه و متصرف در همه ملک و ملک آخرت و دنیا و مالک و مدبّر در تمام

۷. گلستان سعدی.

۸. مخطوط: بعمرو او.

۹. سورة آل عمران، آیه ۲۶.

اسباب و اوضاع زمین‌ها و آسمان‌ها. عطا می‌نماید پادشاهی را به هر که خواهد و مصلحت داند، و می‌ستاند سلطنت از هر که مشیتش تقاضا کند و اراده فرماید. زمام اختیار جهانداری را به قبضه اقتدار هر که خواهد سپارد و عنان اقتدار شهریاری را از کف اختیار هر که خواهد بیرون آورد. مفتاح اختیار به دست قضای اوست؛ از هر که خواست بستد و آن را که خواست داد. عزیز می‌گرداند هر که را که خواهد، و ذلیل می‌سازد هر که را که اراده فرماید، و به قدرت کامله اوست تحصیل همه نیکویی‌ها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان، و به حکمت بالغه اوست وجود همه پستی‌ها و بلندی‌ها از انتزاع سلطنت و اطراح کافران؛ چه به درستی که اوست بر همه چیزها از اعطا و انتزاع و افتراق و اجتماع، عالم و دانا و قادر و توانا.

و فرایند تحیات وافیه، و قصاید تسلیمات زاکیه، تحفه بزم ارم نظم، سید عرب و عجم، ماه مکه و حرم، زبده و خلاصه بنی آدم، و ملاذ و ملجأ اهل عالم، أعني حبيب خدا محمد مصطفی ﷺ و آل طیبین و عترت طاهرین او باد که هر یک عمود فسطاط دین، و عماد طوایف مؤمنین اند إلى يوم الدين.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ، وَكُلِّ مُلْكِكَ فَافْخِرْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق پادشاهی لا یزال و شهریاری بی‌مثال تو، یا سؤال می‌کنم تو را از جهت منظر ملک لا یزال و مظهر پادشاهی بی‌مثال تو، به فاخرتر منظری از آن مناظر، و مباحات نماینده تر مظهري از آن مظاهر، و حال آن که همه مناظر پادشاه تو فاخر، و جمیع مظاهر شهریاری تو غالب و قاهر است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق جمیع مناظر پادشاهی و کل مظاهر شاهنشاهی تو، که افضل و اکمل و اجمل آنهاست وجود با برکات سید کاینات و زبده و خلاصه موجودات، شفیع المذنبین، خاتم النبیین، ابي القاسم محمد - صلی الله علیه وآله وسلم الطیبین الطاهرین -.

### رباعی

شهی که از یدِ قدرتِ انام ایزد پاک      به تارکش ز ره لطف، افسر لولاک  
یگانه اختر برج رسالت آن که رسید      به پویه‌ای ز سمک مرکبش شبی به سماک

آرایش اول: بعضی از علمای لغت ذکر نموده که: «مَلِك» به فتح میم مصدر ملک یملک است، چنانچه گویی: «ملکت الشيء أمَلکته مَلکاً»؛ و «مِلک» به کسر میم اسم است از برای «مَلک» به فتح. و بعضی دیگر گفته‌اند که: فعل مذکور را دو مصدر است: یکی «مَلک» به فتح، و دیگر «مِلک» به کسر آن، هر یک در نزد جماعتی از اهل لغت و می‌گویی تو: «مَلکْتُ العجین أمَلکته مَلکاً» به فتح میم یعنی: خمیر را خمیر می‌نمایم<sup>۱</sup> او را خمیر نمودنی سخت. و همچنین می‌گویی: «هذا الشيء مَلکٌ یمنینی» به فتح میم و «مِلک یمنینی» به کسر آن. و لکن جوهری ذکر نموده است که: «مَلک» به فتح میم فصیح‌تر است از «مِلک» به کسر. و «مَلکته الشيء تملیکاً» یعنی: گردانیدم آن چیز را ملک از برای او. و «تَمَلکة» أي «ملکه قهراً» یعنی: مالک شد او را به قهر. و هیچ یک متعرض «مَلک» به ضم میم نشده و حال آن که استعمال آن در قرآن و ادعیه و نحو آن بسیار است کقوله تعالی: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup> و کقوله سبحانه: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> و کقوله جل شأنه: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْدَجَبُ لِي لِأَخِي مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾<sup>۴</sup> هر سه بنا بر مشهور، و مثل لفظ ملک در این فقرة شریفه از دعا و نحو آن، و آن یا از باب تسامح است و یا این است که لفظ مخالف لغت است و موافق استعمال و آن شاذ مقبول است.

و بالجمله، ممکن است که این فقرة نیز فقرة مؤکده از برای فقرة متلوّه بوده باشد و فایده توکید و این که این از کدام قسم از دو قسم توکید است، سابق به تفصیل بیان شد و در صورت مؤکده بودن آن دلالت می‌کند ایراد معنی فقرة متلوّه به لفظ فقرة تالیه بر بلاغت معصوم ﷺ؛ چه بلاغت عبارت است از ایراد معنی واحد به طرق و تراکیب مختلفه. و نیز دلالت می‌کند بر این که صفت سلطنت و ملک، از میان صفات الله صفتی است عظیم که ابرام و الحاح در دعا به آن واقع شده و آن چنین است چنانچه بر

۱. بر بالای عبارت، تصحیح شده: خمیر نمودم.

۲. سورة انسان، آیه ۲۰.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۸۹.

۴. سورة ص، آیه ۳۵.



متفطن بصیر پوشیده و مخفی نیست.

آرایش دوم: به تحقیق که از آنچه پیش از این مرقوم شد معلوم گردید که پادشاهی لایزال، و حکمرانی بی مثال، مخصوص است به ذات پاک قادر متعال، و خداوند ذی الجلال - جلّت عظمت و عمّت نعمته - و پادشاهی دیگران نمونه‌ای است از پادشاهی ملک منان، و شهر یاری شهر یاران شمه‌ای است از شهر یاری خالق سبحان، و به دست قدرت اوست عزل و نصب جمیع سلاطین، و به امر حتمی الامتثال اوست قبض و بسط کل خواقین. الحال بدان که این پادشاه بر حق و شاهنشاه مطلق را جمیع اقطاع مملکت و ارباع سلطنت، بر چهار گونه است:

اول: ممالک غیر متناهیة بهشت و دوزخ که عالمی است با وسعت بسیار، و سرایی است با ممالک بی شمار و آنآ فآنآ به تصریح بعضی اخبار از طریق اهل بیت اطهار - علیهم صلوات الله الملك الغفار في آناء الليالي وأطراف النهار - در تضاعف و تزايد و تکاثر و تباعد است، «سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> رزقنا الله إياها و<sup>۲</sup> زمرة المؤمنین.

دوم: ممالک محروسه برزخیه که ارباب رصد روحانی وجود آن را به مکاشفات و ریاضات نفسانی مستند نمود و از شرع مقدس هم اخباری چند بر آن دلالت دارد که ذکر آن در این مقام خارج از وضع این مختصر است.

«وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوتًا بَلْ أحيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرزقون»<sup>۳</sup>.

سیم: ممالک محققه‌ای که ابتدای آن عبارت است از سطح مقعر آب، و انتهای آن گذشته است از سطح محدب فلک اطلس و ما بعد آن که به غیر از خداوند منان و بعضی از خاصان احدی بر آن مطلع نیست سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا تَبْتَهُنَّ وَمَا قُوَّهِنَّ وَمَا تَخْتَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

چهارم: ممالک ظاهره محسوسه از بقاع مانوسه و غیر مانوسه و مسکونه و غیر

۱. سوره حدید، آیه ۲۱.

۲. مخطوط: وایاها.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

مسکونه که عبارت است از سطح محدب ظاهر که تمام روی زمین است از بلدان و غیر بلدان و عمران و غیر عمران که مستوفی عقل کامل و مهندس خرد فاضل از استیفا و احصای آن واله و حیران و مضطرب و سرگردان است ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّزَةٌ وَجَنَّتْ مِنَ الْأَعْنَبِ وَرَزَعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَجِدٍ﴾<sup>۱</sup> انتهى .

و آنچه ذکر شد از معالک مذکوره بالنسبه به این عالم است و خداوند، عالم را نظر به منطوق بعضی از احادیث، هیجده هزار قنديل بر عرش بی عدیل آویخته که این عالم یکی از آن قنادیل است. و بالجمله تمشیت امورات ارباع این مملکت ظاهره محسوسه و کفایت اقطاع بقاع مشهوره مانوسه و غیر مانوسه<sup>۲</sup> از جانب حضرت مالک الملوک و نماینده سبیلین سیر و سلوک الیوم مرجوع است به سلاطین چندی که افضل و اکمل و احسن و اجمل آنهاست حسباً و نسباً و دیناً و مذهباً پادشاه اعظم و شاهنشاه معظم، شهریار ملوک عرب و عجم، خسرو ایران و وارث ملک سلیمان، جمشید زمان و دارای دوران، معین الإسلام والمسلمین و ظهیر الخواقین و السلاطین الملک المؤید و الخاقان المسدد أبو الفتح و النصر و الإحسان السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان الغازی فی سبیل الله الملک الجبار السلطان ناصر الدین شاه قاجار، لزاله رایات دولته مرفوعه، و هامات أعدائه مقموعه، و أرجاء ملکه عن دخول الأجانب ممنوعه، و صیت نصفته و عدالته فی جمیع البلدان مسموعه .

### قطعه

بادا خدا نصیر وی [و] وی نصیر خلق	تا در جهان ز مطلق نصرت بود نشان
بادا خدا ظهیر وی [و] وی ظهیر خلق	در این سرای فانی و آن دار جاودان
در سایه اش تمام صغیر و کبیر خلق	ظل وجود او همه اوقات بر مزید
کین آفتاب گشته به عالم شهیر خلق	در علم و حلم و جود و سخا باد آن چنان

۱. سوره رعد، آیه ۴.

۲. «و غیر مانوسه» در نسخه خطی تکرار شده است.

تا زنده است و زندگی‌اش باد در جهان حق دستگیر این شه [و] او دستگیر خلق

### دعا

باز هم مقصود اهم و مطلوب اعظم این بنده پریشان احوال، از پروردگار عظیم المثال، دعای ازدیاد عمر و دولت و اقبال و عظمت و ابهت و جلالت پادشاه کثیر النوالی است که به مقتضای حدیث شریف: قلوب الملوك خزائن الله في أرضه<sup>۱</sup> دل پاکش مخزن نفایس مرضات باری است و مکمن شرایف مطلوبات پروردگاری است، پادشاهی که از همه اهل آفاق گویا مصداق آن چیزی است که گفته‌اند:

يَقُولُ لِسَانُ الدَّهْرِ مَذْحَكَ دَائِمًا      وَلِكِنَّهُ فَوْقَ الَّذِي هُوَ قَائِلُ

\* \* \*

شهریاری که کأنه در حق او صادق است آنچه جاری بر لسان ناطق است:

فَلَمْ يَخُلْ مِنْ نَضْرٍ لَهُ مِنْ لَهُ يَدُ      وَ لَمْ يَخُلْ مِنْ شُكْرِ لَهُ مِنْ لَهُ فَمُ  
وَلَمْ يَخُلْ مِنَ الْقَاصِيهِ عَوْدُ مِنْتِيرٍ      وَ لَمْ يَخُلْ دِينَارٌ وَ لَمْ يَخُلْ دِرْهَمُ

\* \* \*

شاهنشاهی که گویا نظر گوینده به سوی سده بارگاه عظمت دستگاه او بوده،

حيث قال:

أَرَى كُلَّ ذِي مُلْكٍ إِلَيْكَ مَصِيرُهُ      كَأَنَّكَ بَحْرٌ وَ الْمُلُوكُ جَدَاوِلُ

و هو الذي كأنه قيل في مدح مثل أمير من أمرائه: الذي دانت له الأداني والأقاصي، واعترف بعبوديته الأذانب والنواصي، يرتشف من سدنه الأفواه، وتتمتع في ثرى وصيده الجباه، من أطاعه فهو مجتهد مصيب، و من عصاه فماله في الآخرة من نصيب، كهف الملوك و السلاطين، قهرمان الماء والطين ظل الله في الأرضين، المخصوص بعناية رب العالمين، دافع أهل البدع الذين أشد ضراراً في الدين من المشركين، و هو السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن المنصور بنصر الله الملك الجبار، السلطان ناصر الدين شاه قاجار، متع الله المسلمين

بطول حیاته، وایده لتحصیل قرباته و مرضاته . اللهم صل دولته بدولة صاحب الزمان، و سلطنته بسلطنة امام الإنس و الجنّ، و اجعله ولياً من أوليائه و أميناً من أمنائه بمحمد وآله الطيبين .

### فصل نوزدهم

در شرح فقره نوزدهم از فقرات دعای شریف است

و این فصل مشتمل است بر آغاز، و دو تزیین، و مناجاتی:

#### آغاز

إلهي! إذا ذكرتُ رَحْمَتَكَ ضَحِكْتُ إِلَيْهَا وَجُوهٌ وَسَائِلِي، وَإِذَا ذَكَرْتُ سَخَطَكَ بَكَتْ عَلَيْهَا عُيُونُ مَسَائِلِي<sup>۱</sup> .

ای خدای من! هرگاه یاد می آورم رحمت تو را خندان می شود روی های وسیله های من و هرگاه به خاطر می آورم غضب تو را گریان می شود<sup>۲</sup> چشم های سؤال های من .

رحمتت یارب مرا چندان که شادان می کند      خشمت از راه دگر جانم هراسان می کند  
می کند مسرور لطفت گر چه امید مرا      لیک قهرت دیده ام را اشک باران می کند  
إلهي! فاقض بسجلی من سجالک علی عبدی عابیس<sup>۳</sup> قد أتلفه الظماء<sup>۴</sup>، و خاط<sup>۵</sup> یخنیط جیده کلال<sup>۶</sup> الوئی .

ای خدای من! پس بریز دلوی از دلوهای رحمت خود بر بنده شدید حاجتی که تلف کرده است او را تشنگی و فرو گرفته است گردن آن بنده را ضرر سستی و

۱ . قسمتی دیگر از مناجات امیر المؤمنین علیه السلام است به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام که قبلاً بدان اشارت رفت .

۲ . خ . ل : می گردد .

۳ . بحار الأنوار : أنس .

۴ . بحار الأنوار : الظما . در نسخه خطی «الضما» آمده است .

۵ . بحار الأنوار : أحاط .

۶ . پاره ای دیگر از مناجات امیر المؤمنین علیه السلام .

ماندگی.

ز بحر فیض خود ای کردگار بی همتا      بریز جرعه آبی به حلق تشنه ما  
که مانده ایم همه خشک لب در این وادی      که مانده ایم همه تشنه جان در این صحرا

الهی! منم بنده و تویی مولا، و منم درمانده و تویی توانا، منم ضعیف و تویی قوی، و منم فقیر و تویی غنی، و منم فانی و تویی پایدار، و منم درگذرنده و تویی برقرار. الهی حفظ بنده بر مولاست، و دستگیری درمانده با توانا، و تقویت ضعیف با قوی، و رعایت فقیر با غنی، پس حفظ و وقایت و تقویت و رعایت کن مرا که بسی محتاجم به اعانت و بسیار مفتقرم به رحمت تو.

أَمْحُ - يَا رَبِّ - مُنْتَبَاتِ الْعَثْرَاتِ بِمُرْسَلَاتِ الْعَبْرَاتِ، وَ هَبْ كَثِيرَ السَّيِّئَاتِ بِقَلِيلِ ۱  
الْحَسَنَاتِ ۲، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ وَرَوْوَقٌ رَحِيمٌ.  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عُلُوِّكَ بِأَعْلَاهُ، وَكُلُّ عُلُوِّكَ عَالٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعُلُوِّكَ كُلَّهُ.

ای خداوندی که بالاتر از هر بالاتری! هرچه در وهم آید از رفعت تو از آن برتری. به درستی که سؤال می‌کنم تو را به حق بزرگواری تو که بالاتر از آن بزرگواری بالاتر نیست، یا سؤال نماینده‌ام تو را به حق مظهر بزرگواری و منظر شهریاری تو در حالتی که قسم دهنده‌ام مر بزرگ‌تر مظهری از مظاهر بزرگواری تو و رفیع‌تر منظری از مناظر پروردگاری تو و حال آن که کل مظاهر بزرگواری تو بزرگوار و کل مناظر پروردگاری تو رفیع‌القدر است. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق جمیع مظاهر بزرگواری و تمام مناظر پروردگاری تو که از ارفع و اعلی و اعظم و اسنای آن است ذات<sup>۳</sup> فرخنده صفات سید سادات عالم و سرور اشراف بنی آدم زبده و خلاصه موجودات و عمده و برگزیده ممکنات، حبیب پروردگار جهان و پیشوا و مقتدای پیغمبران، رحمة الله الملك المنان علی العالمین، خاتم الأنبیاء و سید المرسلین.

۱. بحار الأنوار: لقلیل.

۲. بخشی دیگر از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام، که فقراتی دیگر از آن نیز قبلاً نقل شد.

۳. مخطوط: + و.

شاهی که بر تمام خلائق مقدّم است      بالاتفاق سید اشراف عالم است  
 ختم رسل که نزد رسل اجبتای او      از کل ممکنات ز هر ره مسلم است  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین .

ترتیب اول: لفظ « علو » مقابل « دنو » لفظاً و معنی اسم مصدری است که اضافه شده است به سوی فاعل خود به اضافه لفظیه و مراد به آن علو معنوی است؛ زیرا که علو حسی از صفات جسم و جوهر، و متحیز در مکان است؛ خداوند عالم از این صفت‌ها بری است و علو معنی<sup>۱</sup> عبارت است از احاطه قهاریت و شمول جباریت او بر جمیع افراد ممکنات را به نحوی که تمام، مقهور و مغلوب قوت و قدرت ازلیه اویند و احدی از آنها را توانایی تمرد و تخلف از امر وی نبوده و نیست.

و به این معنی راجع است آنچه بعضی در تفسیر اسم « عالی » که یکی از اسماء الله است گفته‌اند که اسم عالی سه معنی دارد:

اول: صاحب سلطنت بر همه اشیا.

دویم: منزله از صفات مخلوقین از تجسم و تجوهر و تحیز در مکان و زمان.

سیم: بلندی دارنده از آن که وساوس شیطان و جهال در ادراک بلندی او خوض تواند کرد و مثل و مانندی برای او قرار تواند داد، « تَعَلَّنِي عَمَّا يَقُولُونَ عَلُوًا كَبِيرًا »<sup>۲</sup>.

ترتیب ثانی: بدان که از آیه شریفه « تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجَةُ نَجَّعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عَلُوًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا »<sup>۳</sup> ظاهر می‌شود که هیچ فردی از افراد انسان و هیچ یک از آحاد بندگان را نمی‌رسد که خود را از دیگری بالاتر داند؛ چه خداوند عالم معلق فرموده است و عده دخول در بهشت را به ترک اراده علو و فساد در آیه مزبوره، چنانچه معلق فرموده است و عید را که عبارت است از دخول جهنم به رکون به سوی ظلم آن جایی که فرموده است: « وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ »<sup>۴</sup> و خدای تعالی با

۱. خ. ل. معنوی.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۳.

۳. سوره قصص، آیه ۸۳.

۴. سوره هود، آیه ۱۱۳.

وجود این که صفات رذیله در فرعون بسیار بود، او را به صفت ذمیمه علو نسبت داده آن جایی که فرموده است: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>، پس معلوم می‌گردد که این صفت بدترین صفات است از برای بنده ضعیف که قوت و قدرت او به اعتباری از موری کمتر است و مع ذلک خود را از دیگران برتر می‌داند، بلکه واجب این است که به مقتضای این که گفته‌اند:

کسی را رسد کسبیا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی  
بنده مسکین اگر به حسب اسباب ظاهره، علو و رفعتش از دیگران بیش نماید،  
در واقع خود را از موری کمتر داند، بلکه از هر موجودی خود را ضعیف‌تر پندارد، و  
لیکن این صفت در اغلب مردم موجود است و از آن خبر ندارند؛ چنانچه مروی است  
از حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - که فرموده‌اند: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ  
أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا<sup>۲</sup> یعنی به درستی که مردی [که]  
تعجب می‌آورد او را بند نعلین او از بند نعلین رفیق خود، پس آن مرد عالی است و  
داخل در تحت آیه شریفه خواهد بود. چه جای این که به واسطه هر چیزی از اسباب  
ظاهرة فانیه که هر لحظه به دست دیگری در حکم عاریت است، فخر و مباهات بر  
اقران و امثال خود نموده و از آن راه، خود را از ایشان بالاتر داند، و از این جاست که  
در حدیث فضل<sup>۳</sup> وارد شده که آیه مذکوره قرائت نموده، فقال: ذَهَبَتِ الْأَمَانِيُّ هَاهُنَا.

### مناجات

إِلَهِي، إِنْ كَانَتْ نَفْسِي اسْتَسْعَدْتَنِي مُتَمَرِّدَةً عَلَى مَا يُزِدِيهَا<sup>۴</sup> فَقَدْ اسْتَسْعَدْتَهَا الْآنَ بِدُعَائِكَ عَلَيَّ مَا

۱. سوره بونس، آیه ۸۳. در اصل مخطوطه بدین صورت است: إِنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ عَالِيًا فِي الْأَرْضِ.

۲. سعد السعود، ص ۸۸ فصل فیما نذکره من الجزء الرابع من تفسیر علی بن ابراهیم؛ شرح نهج البلاغه لابن اَبی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. در نسخهٔ روضاتی: فضیل، و لکن صحیح «حفص» است. روایت را منقری از حفص از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت به حفص فرمودند: یا حفص، ما أنزلت الدنیا من نفس الإبتزلة المیتة.. تا این که حضرت آیه ﴿تِلْكَ الْأَدَاؤُ الْأَجْزَةُ...﴾ را تلاوت کرد، آنگاه گریان گشته فرمودند: ذهبت - والله - الأمانی عند هذه الآية.. إلى آخر الحديث. حدیث با عباراتی نزدیک به هم در این منابع مشهود است: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۵، باب ۲۸؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ سعد السعود، ص ۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷، باب ۹ به نقل از تفسیر القمی.

۴. در متن: «یرد بها» خوانده می‌شود. آن را از مصدر - البلد الأمین - نقل کردیم.

يُنَجِّهَا<sup>۱</sup>.

الهی! اگر چه نفس من مدد کرد مرا از روی طغیان و سرکشی بر چیزی که هلاک می کند او را از تخلُّق به اخلاق رذیله، پس به تحقیق که من هم مدد کردم او را الحال به دعای تو بر چیزی که نجات می دهد او را از تبری از صفات خسیسه، پس می خوانم تو را - ای خدای من! - به این که پاک گردانی مرآت قلب مرا از کدورات مساوی اخلاق، و صیقلی گردانی آینه دل مرا از زنگ های صفت های اهل شرک و ارباب نفاق.

إِلَهِي، [قَدْ] عَلِمْتُ حَاجَةَ نَفْسِي إِلَى مَا تَكْفَلْت لَهَا بِهِ مِنَ الرِّزْقِ فِي حَيَاتِي، وَعَرَفْتُ قِلَّةَ اسْتِغْنَائِي عَنْكَ مِنَ الْحَاجَةِ بَعْدَ<sup>۲</sup> وَفَاتِي، قَبَا مَنْ سَمَحَ لِي بِهِ مُتَّفَضِّلًا فِي الْعَاجِلِ، لَا تَمْتَنِّيهِ يَوْمَ فَاتِي إِلَيْهِ فِي الْأَجْلِ، فَمِنْ شَوَاهِدِ نِعْمَاءِ الْكَرِيمِ<sup>۳</sup> اسْتِثْمَامُ نِعْمَائِهِ، وَ مِنْ مَحَاسِنِ آلاءِ الْجَوَادِ اسْتِثْمَالُ آلَائِهِ<sup>۴</sup>.

### فصل بیستم

#### در شرح فقره بیستم از فقرات دعای شریف

و آن مشتمل است بر آغازی، و طرازی، و نیازی:

#### آغاز

حمد مفرد و ثنای مثنی و ستایش مجموع، علیم و رحیم و کریمی را شایسته و بایسته و رواست که رحمت و نعمت و منت او را غایتی و نهایی و پایانی نیست و جود و فیض و عطای او را حدی و اندازه ای و کرانی نه؛ حکیمی که آنآ فآنآ جداول و انهار فیض و فضلش از بحر عطا برکشترار و جود مصنوعات و مخلوقات جاری و روان است؛ فیاضی که دم به دم نسیم شمیم رحمت و عنایتش از مهبّ لطف بی پایان بر گلزار مخترعات و مجعولات، دمنده<sup>۵</sup> و روان.

۱. بخشی دیگر از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام که از البلد الامین و بحار الأنوار و المصباح کفعمی نقل شد.

۲. مخطوط: +.

۳. مخطوط: الکریم.

۴. بخشی دیگر از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از فرزندش امام عسکری علیه السلام که از البلد الامین و جز آن نقل شد.

۵. در بالای آن نوشته شده: دمان.



## بیت

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

و درود نامعدود و تحیت نامحدود تحفه بزم ارم.

نظم<sup>۱</sup>

مقتدا و پیشوای اهل وجود و سید و سرور ارباب شهود، أعني بنده خاص خداوند دود، و عبد مقرب پروردگار معبود، حبيب حضرت رب العالمين، مخاطب به خطاب مستطاب ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> و آل طيبين و عترت طاهرين او، صلوات الله و سلامه عليه و عليهم أجمعين، لاسيما أسدالله الغالب و مظهر العجائب أميرالمؤمنين و إمام المتقين و يعسوب الدين و قائد الغر المحجلين، آن که نامی اش از حل این معما ظاهر و پیدا، و اسم سامی اش از مضمون این بیت، آشکار و هویدا است:

## معما

چونام او گذرد بر صوامع<sup>۳</sup> ملکوت

به قدر مرتبه هر يك ز جا بلند شوند<sup>۴</sup>

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَتَّكَ بِأَقْدَمِيهِ، وَكُلِّ مَتَّكَ قَدِيمٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَتَّكَ كُلِّهِ.

ای خداوند قادر متعال، عالم سر و واقف احوال! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق ابتدا کردن تو به بخشش و احسان پیش از خواستنی خواهندگان، به حق قدیم تر فردی از افراد عطا و احسان و دیرین تر مصداقی از مصادیق جود و امتنان تو؛ یا سؤال نماینده ام تو را - ای خالق متعال! - به قدیم تر فردی از افراد نوال تو و حال آن که همه افراد بخشش خاص تو قدیم و دیرین، و با شاهد دل آرای سبق ندیم و قرین

۱. کلمه «نظم» در این جا معنایی ندارد. و احتمال دارد که در نسخه، بیت یا ابیاتی بوده که افتاده است.

۲. سوره انبیا، آیه ۱۰۷.

۳. خ. ل: صامع.

۴. خ. ل: ز جای برخیزند.

است. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق همه بخشش و احسان و اعطا و امتنان تو قبل از خواهش بندگان و پیش از سؤال سؤال کنندگان.

### طراز

بدان که لفظ «تقدم» را علما و ارباب اصطلاح بر چند معنی اطلاق کرده‌اند که بعضی از آن معانی، متعارف اهل عرف عام نیز هست. و مقابل تقدم است - به هر معنی که باشد - لفظ «تأخر» و به ازای وی اطلاق کرده می‌شود.

اول: تقدم بالعليه، و حکما آن را تقدم بالذات نیز گویند و آن، تقدم علت تامه است بر معلول خود، و آن بودن شیء است به حیثیتی که هرگاه شیء دیگر که مؤخر بر او اطلاق [می‌شود] موجود شود، البته باید که این شیء موجود باشد و عقل تجویز نکند که آن شیء دیگر موجود شود و این شیء موجود نباشد، اما برعکس نبوده باشد، یعنی چنان نبوده که هرگاه این شیء موجود شود، البته آن شیء دیگر موجود بوده باشد، و عقل تجویز نکند که این شیء موجود باشد و آن شیء دیگر موجود نباشد.

اما این تجویز عقلی واقع نباشد، بلکه در واقع و حسب خارج هر دو با هم موجود باشند، مانند حرکت دست و حرکت قلم؛ چه عقل حکم کند که حرکت قلم به تحزک دستی که قلم در او بوده باشد، نتواند بود و حرکت دست بی حرکت قلم تواند بود به محض تجویز عقلی، و نتواند بود که واقع شود این دستی که قلم در اوست حرکت کند و قلم حرکت نکند، بلکه در خارج واقع، حرکتین با هم موجود باشند.

دویم: تقدم بالطبع، و آن تقدم علت ناقصه است بر معلول خود و آن بودن شیء است به حیثیتی که عقل تجویز نکند که شیء دیگر که مؤخر بر او اطلاق می‌شود، موجود باشد، مگر آن که این شیء موجود باشد، و گاه واقع شود که این شیء موجود باشد و شیء دیگر موجود نباشد.

و فرق میان این معنی و معنی اول همین باشد، مانند تقدم واحد بر اثنين؛ چه عقل تجویز وجود اثنين بدون وجود واحد نکند و بسیار باشد که واحد موجود باشد

بدون اثنین. و گاه باشد که این معنی را نیز تقدم بالذات گویند، پس لفظ تقدم بالذات در اصطلاح حکما بر هر دو معنی باشد؛ یکی اعم از تقدم بالعلیه و تقدم بالطبع و دیگری مرادف تقدم بالعلیه.

سیم: تقدم بالزمان، و آن بودن شیء است به حیثیتی که وجود او یا وجود شیء دیگر که مؤخر بر او اطلاق کرده می شود، جمع نتواند شد، چون تقدم آدم بر نوح.

چهارم: تقدم به حسب مکان، و آن را تقدم بالرته نیز گویند و آن، چنان است که مکانی را اصل و متوجه الیه و بالجمله به مبدأ محدود قرار دهند، و چیزی را که مکانش نزدیک تر باشد به مکان اصل، مقدم گویند بر چیزی دیگر که مکانش دورتر باشد از مکان اصل، مثالش تقدم کسی که نزدیک تر باشد به صدر مجلس بر کسی که دورتر باشد از صدر مجلس، مثل دیگر تقدم کسی که در راه پیش تر باشد بر دیگری که عقب تر باشد؛ چه منزل در این مقام، مکان اصل و متوجه الیه است. و گاه باشد که نام تقدم بالزمان نیز بر او اطلاق کنند؛ چه در او ابتدای زمان با آنی مفروض در مبدأ محدود می باشد.

پنجم: تقدم بالشرف، چون تقدم فاضل بر مفضول، و این نیز شبیه باشد به تقدم بالرته؛ چه این جا نفس معنی که تفاوت سابق و مسبوق بر اوست، به منزله مبدأ محدود است و لفظ تقدم و سبق در عرف، نخست در تقدم رتبی که شامل زمانی و مکانی است مستعمل بوده و بعد از آن نقل شده به سوی تقدم بالشرف، و بعد از آن به سوی تقدم بالطبع، و بعد از آن به سوی تقدم بالعلیه.

و در این پنج معنی که مذکور شد، میان اهل اصطلاح خلافتی نیست. خلافتی که هست در این است که تقدم، منحصر است در این اقسام خمسسه، یا قسمی دیگر هست. حکما قائل به انحصار در خمسسه اند و متکلمین بر آن اند که قسمی دیگر هست و آن را تقدم بالذات نام کنند، و تقدم اجزای زمان را بعضی بر بعضی مثل تقدم دیروز بر امروز و تقدم پارسال بر امسال از این قبیل دانند.

و کیف ماکان، ممکن است که از لفظ «اقدام» و «قدیم» در فقرة شریفه یک معنی از معانی خمسسه تقدم اراده شده باشد و ممکن است که از اول معنی [بی] و از دویم

معنی دیگر مقصود باشد. پس به ملاحظه ضرب معانی خمسۀ سبق و تقدم در نفس خود جمیع صور محتمله بیست و پنج صورت می‌شود: ده صورت از آن ساقط می‌گردد و پانزده صورت باقی می‌ماند، و از آن جمله پنج صورت است که لفظین مزبورین در هر یکی از آنها متحد المعنی می‌باشند و در باقی مختلف، و چون وجه صحت در این پنج صورت فی الجملة خفایی داشت به خلاف سایر صور، پس لازم شد بیان وجه صحت این پنج صورت.

و اما سایر وجوه پس تعرض بیان صحت آن مفضی به اکثار است و بنای این شرح بر اختصار، فلهدا تعرض آن مناسب نیست.

صورت اولی: این است که مراد از تقدم از هر دو لفظ، تقدم بالعلیه بوده باشد، و بیان صحت این صورت اگر چه به تجویز عقل ممکن نیست، لکن دانستی که نظر به ملاحظه واقع و خارج، هر دو با هم موجود توانند بود و از هم منفک نخواهند شد.

صورت ثانیه: آن است که مقصود از تقدم از هر دو لفظ، تقدم بالطبع بوده باشد، و بیان صحت این صورت به این است که مَنْ اقدم علت ناقصه از برای مَنْ قدیم بوده باشد و مَنْ قدیم علت ناقصه از برای مَنْ متأخر و مَنْ متأخر نیز از برای مَنْ متأخر، و هکذا علی أن مجعولات الباری غیر متناهیة کما هو الحق، وإلا فلا یخلو من إشکال، فتأمل.

صورت ثالثه: آن است که مراد از هر دو لفظ تقدم بالزمان بوده باشد، و بیان صحت این وجه بر این است که مَنْ اقدم، قدیم باشد بالنسبه [به] مَنْ متأخر و مَنْ متأخر بالنسبه به مَنْ متأخر و هکذا، و مبنی صحت هذه الصورة أيضاً کمبنی سابقها<sup>۱</sup> وإلا فلا یسلم من الإشکال.

صورت رابعه: آن است که مراد از هر دو لفظ تقدم به حسب مکان بوده باشد، و بیان صحت آن بر آن است که مَنْ اقدم مقدم باشد بالنسبه به ممنون علیه، و مَنْ قدیم مقدم

باشد بالنسبه به دیگری، مثل این که من وجود سعادت نمود حضرت رسول ﷺ مقدم است بالنسبه به کل کاینات، و من وجود حضرت عیسی ﷺ بالنسبه به غیر آن جناب و اشخاص دیگر که فی الحقیقه راجع به من حقیقی و من اضافی می شود. و این بر فرضی است که ممنون علیه را توان گفت که مکان من است و الا تصویر آن به ملاحظه بعضی امکانه شریفه بالنسبه به بعض دیگر خواهد شد، فتأمل جداً تجد جيداً بعون الله تعالی و حسن توفیقه.

صورت خامسه: آن است که مراد از هر دو لفظ تقدم بالشرف بوده باشد، و بیان صحت این وجه نیز راجع به من حقیقی و من اضافی است كما في سابقه.

و از آنچه مرقوم شد ظاهر می شود اسرار لطیفه و نُکته بدیعه از برای شرافت این دعا و علت استجاب آن، بلکه از برای محقق بصیر و مدقق خبیر و عالم به مطالب معقوله و دانای عارف به مقاصد منقوله از افق هر وجهی از این جوه و از کران هر صورتی از این صور خورشید اسم اعظم الهی و آفتاب نام مقدس باری به صورتی غیر صورت اولی، جلوه بعد جلوه و جلیه بعد جلیه طالع می گردد، و لنعم ما قبل:

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ      وَ كُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمْعَالِ تُشِيرُ

### نیاز

الهی! گذشت و نگذشت ایام جوانی و آلام جسمانی، و آمد و نیامد زمان پیری و شکستگی و اوان فقیری و وارستگی. روزی نگذشت که غمی از نو حاصل نگردید و شبی نرفت که المی تازه به وجود نیامد.

مگر سرشته گل من ز آب محنت و غم      که نیستم دمی آسوده از ورود الم  
نصیب من همه درد است و محنت و اندوه      بلای کوچکم اینک بزرگتر از کوه

الهی! تو می دانی آنچه را که من نمی دانم و من نمی دانم آنچه را که تو می دانی، ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾، غرض حکایت است نه شکایت؛ چه شکایت از قسمت خویش نمودن خطاست و بر نصیب خود راضی نبودن دور از طریق حیا.

هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست

بسنده چه دعوی کند حکم خداوند راست<sup>۱</sup>

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾<sup>۲</sup> فَعَلَىٰ مَضْمُونِ هَذِهِ الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَمَسْطُورِ هَذِهِ الْكَرِيمَةِ اللَّطِيفَةِ أَقُولُ:

ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را اختیار آن است کو قسمت دهد درویش را  
إلهي! لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَا إِلَّا إِلَيْكَ، سُبْحَانَكَ وَحَنَانِيكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، سُبْحَانَكَ رَبِّ النَّبِيِّتِ<sup>۳</sup>.

الهی! اگر چه یقین است که حقیقت امر چنین است و البته غیر از این نیست و هر چه هست همین است؛ چنانچه فرمودی: ترید و آرید، و لا يكون إلا ما أريد، و لكن معلوم است که مانع از خود ما است و آن عدم قابلیت است؛ چنان که گفته اند:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

و رنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

الهی! اگر چه شرط استفاضه قابلیت است، ولی قابلیت هم فیضی است از فیوضات تو، و اگر چه سبب ورود فضل تو سعادت است، ولی سعادت هم موهبتی است از مواهب پلانهایات تو.

الهی! به رستگی و ارستگان که مرا رستگی بخش، و به بستگی بستگان که مرا بستگی عطا کن.

ز قید ما و من و ارستهام کن      به زنجیر محبت بستهام کن  
بر آن و ارستگی دایم بیفزای      وز این دلبستگی دورم نفرمای

۱. کلیات سعدی.

۲. سورة بقره، آیه ۲۱۶.

۳. غیر از واژه «الهی» که در ابتدای این مناجات آمده، بقیه آن قسمتی از ادعیه تکبیرات مستحبه هنگام دخول در نماز است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است. ر. ک: الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰، باب افتتاح الصلاة والحد في التكبير، ح ۷؛ التهذيب، ج ۲، ص ۶۷، ح ۸؛ وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۲۴، ح ۸.

## فصل بیست و یکم

## در شرح فقره بیست و یکم از فقرات دعای شریف است

و آن مشتمل است بر یک ستایش، و دو تزیین، و یک طلب:

## ستایش

حمد تام و ثنای تمام و ستایش بسیار و نیایش بی‌شمار و شکر کثیر و عبادت بی‌نظیر، خالقی را سزا و صانعی را روا و منعمی را شایسته و پروردگاری را بایسته است که از برای اُولی الأبصار و صاحبان بصیرت و اعتبار بر یگانگی ذات و نفی صفات خود، آیات بینات و علامات و اضحات از هر طرفی بیرون از حصر و شمار و از هر کرانی خارج از اندازه و مقدار نصب نموده ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾<sup>۱</sup> و عقول عقلا و اذهان صلحا و افهام علما و افکار فضلا را بر وحدت ذات و یگانگی صفات و توحید عبادت و اعمال و یکی بودن خلق و افعال خود مفطور و مجبول و مقهور و مغلول فرموده ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ وَلَكِن كَثُرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>، حکیمی که زجاج حکمت کامله‌اش بی<sup>۳</sup> ماده موجود، قنادیل سبعة افلاک [را] به نفخه وجود موجود داشته، و معمار قدرت حاصله‌اش بی استعانت فکر و اندیشه هفت طاق زبرجدی را بلاستون و عمد برپا داشته ﴿إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَدْبُرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup> و صلوات زاکیه متوالیه و تسلیمات وافیه متعاقبه نثار مرقد بهشت مثال و مضجع عرش تمثال آن پادشاهی که شمه‌ای از مناقب ذاتش، لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ<sup>۵</sup> است و شردمه‌ای از

۱. سوره فصلت، آیه ۳۷.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. مخطوط: بی.

۴. سوره بونس، آیه ۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۷، باب ۱ ضمن ح ۴۸، وج ۱۶، ص ۴۰۵، باب ۱۲؛ تاویل الآيات، ص ۴۳۰؛ الصانقب ابن

مدایح صفاتش مضمون حق مشحون کریمه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ﴾<sup>۱</sup>.

شهنشهی که چو رخسار<sup>۲</sup> او نگارش یافت ز پرتوش رخ خورشید و ماه تابش یافت

کشید چون ید قدرت به صفحه ایجاد جمال بدر مثالش جهان نمایش یافت

صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين إلى يوم الدين.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَكْرَمِهَا، وَكُلُّ آيَاتِكَ كَرِيمَةٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كُلِّهَا.

ای آن که هر چه هست دلیل وجود توست

عالم تمام مظهر غیب و شهود توست

آیات بیّنات و علامات واضحات

بی حد و حصر هر طرفی بر اُبود توست

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق آیات بینات و علامات

واضحات تو، یا سؤال نماینده‌ام تو را به حق مظاهر آیات و مناظر علامات تو که هر

یک از آنها بر یگانگی ذات تو گواه صادق و بر وحدت صفات تو شاهد موافق اند<sup>۳</sup>، به

گرامی‌ترین آن آیات و ارجمندترین آن علامات، و حال آن که همه مظاهر آیات تو

نامی و جمیع مناظر علامات تو گرامی هستند. خداوندا! به درستی که من سؤال

می‌کنم تو را به حق همه مظاهر آیات و جمیع مناظر علامات تو که آبین و اجلی و

اوضح و اُبهای آن، وجودات سراسر سعادات انمه طاهرین و پیشوایان دین و خلفای

راشدین و امنای راسخین می‌باشند.

مقربان سرابردۀ جلال و جمال

ستارگان درخشان آسمان کمال

که در ازل به هدایت نمودشان منصوب

ز روی مرحمت و لطف قادر متعال

۱. شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶ فضل فی وفاته ﷺ.

۲. اشاره است به آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۱۰۷) یا ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾

(سوره اسراء، آیه ۱۰۵) و در سوره سبا، آیه ۲۸ نیز چنین می‌خوانیم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾.

۳. خ. ل: تمثال.

۴. خ. ل: دلیل مطابق اند.



غرض ز خلق زمان گسر نبود خلقتشان

نه روز می شد و نه شب نه ماه بود و نه سال

صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين إلى يوم الدين .

تزیین اول: بدان که آیات بینات و علامات و امارات باهرات بر توحید و یگانگی خلاق ارضین و سماوات و پروردگار سلسله موجودات، زیاده از آن است که عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن به محاسبه اولی الابصار و مصاحبه ذوی الافکار در دفاتر متلاصقه لیل و نهار و طوامیر متلاصقه از منه و اعصار گنجایش تواند یافت، بلکه دلایلی که در ضعیف ترین مخلوقی از مخلوقات، و براهینی که در کمترین موجودی از موجودات بر این مطلب برین و مقصد بهین موجود است، از حیز صنعا و احصا بیرون و از شماره و تعداد جمیع ملائکه و جن و انس از اولین و اوسطین و آخرین زیاد و افزون است.

إِذْ أَلْمَزْتُهُ كَأَنَّ لَهُ فِكْرَةً      فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ عِبْرَةٌ<sup>۱</sup>

و اگر چه در طی این فصل ذکر جمله ای از آن آیات و شردمه ای از آن علامات مناسب بود، ولی از جهاتی چند ترک آن سزاوارتر، و انصراف عنان خامه دو زبان از بیابان این امر عظیم به سوی جاده مستقیم مطلب اهم از این بهتر است؛ چه آب دریا را به غریبال بیختن، خاک سفاهت و بی خردی بر سر ریختن است.

من و ذکر چنان امری بدان ماند که دریا را کسی خواهد بداند چند رطل آب اندر آن باشد، من و ذکر چنان امری بدان ماند که گردون را کسی خواهد بداند چند در وی اختران باشد و یا در وادی بی انتهایی بی بصر شخصی همی خواهد که داند چند از ریگ روان باشد.

تزیین ثانی: بیان این مطلب در کتب نحویه مذکور و بر السنه و افواه نحویین معروف و مشهور است که جایز نیست بنا کردن اسم تفضیل از ماده ای که جایز نیست بنا کردن فعل تعجب از آن کما قیل:

صُغَّ مِنْ مَصُوعٍ مِنْهُ لِيَتَعَجَّبَ      أَفْعَلَ لِيَتَفَضَّلَ وَأَبَ اللَّذَّ أَيْبِي<sup>۱</sup>

و معتبر دانسته‌اند در ماده‌ای که بنای تعجب و تفضیل از آن نمی‌شود، چند چیز<sup>۲</sup> که از مضمون این دو بیت معلوم می‌گردد:

وَصُغَّهَا مِنْ ذِي ثَلَاثٍ صُرُفًا      قَابِلٌ فَضْلٍ ثُمَّ غَيْرِ ذِي اُنْتِفَا  
وَعَبَّرِ ذِي وَضْفٍ يُضَاهِي أَشْهَلًا      وَعَبَّرِ سَائِلِكِ سَائِلٌ فُعِيلًا

چه غرض از این دو بیت بیان معرفت افعالی است که جایز است در قیاس، بنا شدن دو فعل تعجب از آنها، یعنی دو مثال «ما أفعله» و «أفعل به». به مقتضای بیت اول، هر چه صحیح است بنای تعجب از آن، صحیح است نیز بنای تفضیل از آن، و هی کل فعل ثلاثی متصرف قابل للتفاوت غیر ناقص ککان و أخواتها، ولا یلازم للنفی، ولا ما اسم فاعله علی أفعل، ولا مبنی للمفعول، و آن هر چیز است که هشت شرط در آن موجود باشد:

اول آن که: فعل باشد، پس صحیح نیست بنا شدن اسم تفضیل از اسم.

دویم آن که: ثلاثی مجرد باشد، پس از فعل ثلاثی مزید و رباعی و نحو آن بنا نمی‌شود.

سیم آن که: متصرف باشد، پس از غیر متصرف بنا نمی‌شود.

چهارم آن که: آن معنی قابل تفاوت باشد.

پنجم آن که: ناقص نباشد.

ششم آن که: ملازم نفی نباشد.

هفتم آن که: اسم فاعلش بر وزن أفعل نباشد.

هشتم آن که: مبنی از برای مفعول نباشد.

بعد از ذکر بیان مذکور می‌گوییم که: سرّ این که در این فقرة شریفه اسم تفضیل از

ماده «آیه» بنا نشده، انتفای شرط اول است.

و اما این که در میان مواد ممکنه البناء، آن اسم از ماده «کرم» بنا شده پس می‌تواند

۱. از اشعار الفیة ابن مالک در ابتدای باب افعال تفضیل است، و همچنین دو بیت آنی.

۲. خ. ل. هشت.

از جهت اشاره به این باشد که مراد به آیات در این فقره شریفه اشرف آیات است که عبارت از افراد انسان بوده باشد؛ زیرا که خداوند حمید در قرآن مجید از میانه موجودات، بنی آدم را به کرامت خود مفتخر و مباهی فرموده، حیث قَالَ عَزَّ شَانُهُ: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَتْرِ وَالْبَحْرِ﴾<sup>۱</sup>.

و در این هنگام ایراد مقسم به به لفظ جمع به اعتبار افراد این نوع است، چنانچه مراد به افراد این نوع نیز اخص مصادیق است که اکرم افراد باشد، و هاهنا بحث و جوابه بعد تقریره واضح.

### طلب

الهی! تو آگاهی که عهدی است بعید و زمانی طویل و مدید که این دل غم منزل را ملالی، و این دیده رمد دیده را خیالی، و این زبان شکر بیان را مقالی است؛ ملال دل از آن راه است که چرا دشمن را در خانه دوست جا هست! خیال دیده آن است که چرا به غیر حبیب خود نگران است! مقال زبان این است که فقر عدوی دل و دین است. الهی! به فضل ازلی و عنایت لم یزلیت.

مکان خویش خالی کن زاغیاری	مده هر خار و خس را اندر او بار
در آمد شدن بر غیر بر بند	مکان خود به دست غیر میسند
هر آن قصری که باشد در خور شاه	ستم باشد گدا در وی کند جاه

و به احسان عظیم و امتنان قدیمت، که چشم حق بینم عطاکن نه دیده خود بین. دارم گله از چشم خود از یار ندارم چشمی که ببیند رخ دلدار ندارم و به غنای ذات و بی نیازی صفات محتاجم دار، و به مرحمت بسیار و عنایت بی شماری که احتیاج مرا از غیر خود بردار.

فقیر رحمت یزدان ز ماه تا ماهی است	گدایی در ایزد به از شهنشاهی است
به هر عطای الهی هزار شکر رواست	وفور شکر الهی دلیل آگاهی است

الهی! تو می دانی که از غیر تو بریده ام، به رحمت خود پیوسته ام کن؛ و تو عالمی

که از ما سواى تو نظر برداشته‌ام، به محبت خود وارسته‌ام گردان؛ زیرا که:  
 صحبتى خالى ز کلفت در میان خلق نیست  
 هیچ منظوری در ایشان غیر کام خلق نیست  
 پارسایی «خرقه تقوا» به تشبیه آمده  
 چون نگین شیشه‌ای کو بر فراز طلق نیست

### فصل بیست و دویم

در شرح فقره بیست و دویم از فقرات دعای شریف است

و آن مشتمل است بر یک تضرع، و پنج مطلب، و یک اعتذار:

#### تضرع

ستایش بی‌پایان و ثنای فراوان، تو را شایسته و روا و زبند و سزاست ای  
 خداوند رحمان و ملک منان! که ثواب جزیل و رحم جلیل و وسعت رحمت و سعه  
 مغفرت و بسیاری عفو و آمرزش و زیادتى جود و بخششت، عابدان و زاهدان و  
 منحرفان و مجرمان و مؤمنان را سبب خضوع و خشوع و قناعت، و باعث طمع و  
 رجوع و رغبت گردیده.

سَمِعَ الْعَابِدُونَ بِجَزِيلِ ثَوَابِكَ فَخَشَعُوا، وَسَمِعَ الزَّاهِدُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ فَقَنَعُوا، وَسَمِعَ  
 الْمُؤْمِنُونَ عَنِ الْقَصْدِ بِجُودِكَ فَزَجَعُوا، وَسَمِعَ الْمُجْرِمُونَ بِسَعَةِ عُقْرَانِكَ فَطَمَعُوا، وَسَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ  
 بِكَرَمِكَ وَعَفْوِكَ<sup>۱</sup> وَفَضْلِ عَوَارِفِكَ فَزَعَبُوا<sup>۲</sup>.

و گروهی چند از بندگان تبه‌روزگار به درگاه کبریایی پروردگاری‌ات در هر شهر  
 و دیار صداهای ناله دار به دعا بلند گردانیده و فریاد «یا الله» و خروش «یا ربه» و ناله «یا  
 سیده» به مسامع ساکنان ملأ اعلا رسانیده، حتی از دَحَمَت - مَولای - بِتَابِكَ عَصَائِبُ الْقَصَاةِ

۱. مخطوط: بسمع. عبارت متن موافق با البلد الامین و بحار الأنوار می‌باشد.

۲. در البلد الامین و بحار الأنوار: بکرم عفوک.

۳. بخش دیگر از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام. البلد الامین، ۳۱۲؛ مصباح الکفعمی، ص ۳۷۰، فصل ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹ و ۱۶۳.

مِنْ عِبَادِكَ، وَ عَجَبْتَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ عَجِيبُ الصَّحِيجِ بِالِدُعَاءِ فِي بِلَادِكَ<sup>۱</sup>. و هر سری را از آرزویی است که کشیده است او را به سوی تو در حالت احتیاج، و هر دلی را ترسی است که واگذاشته است او را خوف منع نمودن تو در هنگام احتیاج<sup>۲</sup>، وَلِكُلِّ أُمَّلٍ قَدْ سَأَى صَاحِبُهُ إِلَيْكَ مُحْتَاجًا، وَقَلْبٌ تَرَكَهُ وَجِيبٌ<sup>۳</sup> خَوْفِ الْمَنْعِ مِنْكَ مُهْتَاجًا<sup>۴</sup>.<sup>۵</sup>

و تویی آن سؤال کرده شده که هیچ حاجتی در نزد تو روسیاه نمی شود و هیچ مهمانی در مضیف احسانت قرین نقصان نمی گردد، وَأَنْتَ الْمَسْئُولُ الَّتِي لَا تَسْوَدُّ لَدَيْهِ وَجُوهُ الْمَطَالِبِ، وَلَمْ تَرَوْا<sup>۶</sup> بِتَزِيلِهِ قَطِيعَاتُ<sup>۷</sup> الْمَعَاطِبِ<sup>۸</sup>.

الهی! چگونه از کرم تو نا امید گردم و حال آن که تو کریمی؟ و چگونه از فضل تو مأیوس باشم و حال آن که تو رحیمی؟

حَاشَا لِمَجْدِكَ أَنْ تُقَطَّ عَاصِيَا  
الْفَضْلُ أَجْرَلُ وَالْمَوَاهِبُ أَوْسَعُ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَخَدَةٍ وَجَبْرُوتِ  
وَحَدَّهَا.

ای خداوند آسمان و زمین  
ای که بر درگهت شهان سوده  
ای مطیع تو هر چه غیر از تو  
آفریننده بهشت برین  
وقت حاجت به روی خاک جبین  
هست موجود لا علی التعیین

به درستی<sup>۹</sup> که این بنده مسکین و عبد مستکین سؤال می نمایم تو را به حق آن صفاتی که تو در میان آن صفات معروفی، از آفریدن موجودات و باقی داشتن ممکنات و هلاک نمودن و نجات دادن بندگان و محروم نمودن و بخشش فرمودن به

۱. تتمه بخش پیشین از مناجات امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۲. احتیاج: جوش و خروش، بر افروختگی.

۳. مخطوط: رحیب. متن با نقل البلاد الامین و بحار الأنوار سازگار است.

۴. در مخطوط «منهاج» نیز خوانده می شود، آنچه در متن آمده با منابع پیشین و نسخه روضاتی مطابق است.

۵. تتمه بخش پیشین از مناجات امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۶. در البلاد الامین و بحار الأنوار: لم ترزأ، ولی در نسخه روضاتی مانند مخطوطه ما له لم ترزأه درج شده.

۷. در البلاد الامین و بحار الأنوار: بتزيله قطيعات.

۸. ادامه بخش پیشین از مناجات امیر مؤمنان علیه السلام.

۹. خ. ل: تحقیق.

ایشان، و غیر آن از سایر صفات و مابقی کمالات تو و از تدارک نمودنت فقر فقیران را به غنا و توانگری و اعانت نمودنت مر شکستگان را به دفع ستم از ایشان، و دستگیری و بر پا داشتنت بندگان را به آنچه خواهی و تقدیر نمایی، چه از اموری که ایشان را به آن امر کنی یا آن که از آنها نهی فرمایی، به بسیاری قهر و غلبه تو بر ما سوای خود که خاضع است در نزد آن رقاب ملوک و سلاطین و خاشع است در پیش آن اعناق قیصره و خواقین، و نیست از برای ایشان در آن اختیاری و بر هر تغییر و تبدیل آن قدرت و اقتداری؛ یا سؤال نمایند هم تو را به حق آن چیزی که معرفی در آن از صفات مذکوره و کمالات مزبوره و سؤال می‌کنم تو را به حق هر شأن یکتا و هر جبروت بی‌همتای تو از آفریدن زمین و زمان و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و ایجاد نمودن فرشتگان و ملائکه مقربین در تحت و فوق افلاک، و هست نمودن موالید سه گانه از اضداد چهارگانه آتش و باد و آب و خاک، به حق جمیع صفات ثبوتیه و سلبيه و جمالیه و جلالیه و ذاتیه و فعلیه تو که هر یک از آن شأنی از شئون جلال و طوری از اطوار جمال توست به تخصیص اشرف و اکمل مظاهر شئون و احسن و اجمل مناظر عیون، یعنی وجود فیض نمود خواجه دو سرا، و شافع روز جزا، شفیع مذنبین و خاتم مرسلین.

شاهنشاه ملک حق پرسی	شیرازه جزو جزو هستی
گوینده: لی مع الله حالات	سر سوره مصحف کمالات
یکتا در بحر آفرینش	خورشید سپهر فضل و بینش
نه بود زمین نه آسمان بود	شاهی که گر او نه در میان بود
او ممکن و همچو حق صفاتش	عالم همگی طفیل ذاتش

صلوات الله وسلامه علیه وعلى آله الطيبين الطاهرين صلاة متوالية متعاقبة إلى

يوم الدين .

مطلب اول: ذکر مقسم به در این فقره و در سایر فقرات دعا بنا بر اصل است و می‌تواند از جهت تبرک به ذکر و استلذاذ و بسط کلام باشد و تعریف او به موصولیت در خصوص همین فقره شریفه و فقره آتیه ممکن است که در این فقره از جهت ایما

و اشاره به سوی وجه بنای بیان باشد تا وسیله تعریض به تعظیم گردد، چنان که نظیر این معنی است در موصول آوردن مسند الیه به جهت ایمای به سوی وجه بنای خبر تا وسیله عرض تعظیم شود؛ قال فرزدق:

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا  
بَيْتاً دَعَايُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ<sup>۱</sup>

و از این بیان که نمودیم ظاهر می شود نکته اختیار این فقره بر فقره **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَأْنِكَ وَجَبْرُوتِكَ** بدون ذکر موصول و صله که مؤدی به اکثار و اطناب بالنسبه اند.

مطلب دوم: در مقام خود تحقق یافته که لفظ مای موصوله استعمال می شود به معنی **الذی و التی** و تشبیه این دو لفظ و جمع آنها، لکن بعضی را اعتقاد این است که در معنی متصف به عقل همچون انسان استعمال نمی شود مطلقاً و بعضی دیگر این حکم را بر سبیل اغلیبیت ذکر کرده اند، یعنی اغلب در استعمال لفظ «ما» این است که در معنی غیر عاقل استعمال می شود مثل: **﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾**<sup>۲</sup> و در خصوص صفات من له العقل هم استعمال می شود مثل: **﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّتُنِي وَتَلَّثْتَ وَرُبِّعَ﴾**<sup>۳</sup> و در معنی بی که امر او مبهم است نیز استعمال می شود، مثل قول تواز برای کسی که شبی را دید و نمی دانی تو که آن بشر است یا غیر آن: «رَأَيْتَ مَا رَأَيْتَ» و در من له العقل استعمال نمی شود مگر وقتی که با غیر خود یعنی با غیر من له العقل بوده باشد مثل: **﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾**<sup>۴</sup> و جایز است در ضمیر راجع به لفظ «ما» اعتبار معنی و اعتبار لفظ و لکن اعتبار جانب لفظ نمودن بیشتر است مثل: **﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ﴾**<sup>۵</sup> و قوله تعالی: **﴿وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِي﴾**<sup>۶</sup> و ایضاً **﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ﴾**<sup>۷</sup> و اعتبار معنی، پسندیده تر است کقولهم: «من کانت

۱. این بیت، در صفحات پیشین نیز گذشت.

۲. سوره صافات، آیه ۹۶.

۳. سوره نساء، آیه ۳.

۴. سوره نحل، آیه ۴۹.

۵. سوره یونس، آیه ۴۰.

۶. سوره احزاب، آیه ۳۱.

۷. سوره یونس، آیه ۴۲.

أَمْك؟» و مثل قول شاعر:

تَعَسُّ فَإِنْ عَاهَدْتَنِي لَا تَخُونِي<sup>۱</sup>      تَكُنْ مِثْلَ مَنْ يَا ذَبُّ يَصْطَحِبَانِ<sup>۲</sup>

بعد از بیان این مطالب می‌گوییم که: در فقره مزبوره ضمیر مفرد مذکر مجرور در فيه راجع به لفظ ماگر دیده نه معنی آن؛ چه معنی آن فی الحقیقه به ملاحظه بیان بعد دو چیز است: یکی شأن و دیگری جبروت، پس اگر ارجاع ضمیر به ملاحظه معنی شده باشد باید فیهما فرموده باشند و دانستی که اعتبار جانب لفظ اکثر است از اعتبار جانب معنی.

مطلب سیم: بدان که لفظ با و فی گاهی دلالت می‌کنند بر احاطه کردن مدخول خود به معمول متعلق خود احاطه تامه یا ناقصه؛ پس اگر مدخول آنها مکان محیط یا زمان محیط به معمول مزبور بوده باشد، پس با و فی از برای ظرفیت حقیقه می‌باشند و الا از برای ظرفیت مجازیه خواهند بود و ظرفیت مجازیه بر چند نوع می‌باشد: اول آن که: دلالت کنند با و فی بر احاطه آن چیزی که مقدر می‌شود میان آنها و میان ما بعد آنها به معمول مزبور به احاطه زمانیه یا مکانیه، مثل قوله تعالی: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ آلِ عَرْبِيٍّ﴾<sup>۳</sup> که تقدیر این است: و مَا كُنْتَ بِمَكَانٍ ذِي جَانِبِ الْعَرَبِيِّ مِنَ الطُّورِ.

دویم: آن که دلالت کنند به احاطه کل به جزء مثل قول ما که می‌گوییم: «هذا في ملكي» یعنی فی مملوکاتی، و «الواحد في ثلاثة» یا آنچه شباهت به آن دارد مثل: السواد في الجسم.

سیم: آن که دلالت کنند بر احاطه که نازل منزله احاطه حقیقه است، کقوله تعالی: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> بنا بر وجهی که مراد این باشد که: هو الله تعالی کمن في السماوات والأرض في كونه عالماً بها، و لابد است در مشبه به این که واضح تر باشد در نظر کسی که تشبیه از برای او می‌شود و شکی نیست که عامه مردم

۱. نسخه بدل و نسخه روضاتی: تحزنتي.

۲. در این بیت مراد از «مَنْ» موصوله منی است و لذا «یصطحبان» نیز منی آمده است. به مصراع اخیر که شاهد مثال است راوندی در فقه القرآن (ج ۱، ص ۳۱۳) ذیل آیه ﴿فَجَزَاءٌ مِّثْلَ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ﴾ استشهد کرده است.

۳. سوره قصص، آیه ۴۴.

۴. سوره انعام، آیه ۳.



سبب علم حضوری را منحصر می‌دانند در این که معلوم، محل و مکان از برای عالم بوده باشد هر<sup>۱</sup> چند که در واقع امر برعکس این است.

چهارم: آن که دلالت کنند بر محیط بودن مدخول خود به معمول مزبور، مثل احاطه دلیل به مدلول از حیثیت این که مدلول در دلیل است هم چنان که در آیه مذکوره است بر وجه دیگر که مراد این باشد که آسمان‌ها و زمین‌ها دلیل بر وجود صانع‌اند و علم به هریک از آنها محیط است به علم به وجود حق تعالی و اگر چه خود وجود او محیط به ما سوای خود است، این در صورتی است که بنای استدلال بر برهان اینی باشد که استدلال به معلول است بر علت؛ چنانچه خداوند خود در قرآن اشاره به این فرموده حیث قال: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۲</sup> و اما هرگاه بنای امر بر برهان لمی باشد که استدلال به علت است بر معلول، چنانچه حق سبحانه در فرقان مجید تلویح به آن فرموده به قول خود: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>۳</sup> هم چنان که آن دأب سالک از حق است به سوی خلق، پس خدای سبحانه محیط به جمیع من سوای خود است من جمیع الوجوه.

و در تأویل آیه شریفه قول دیگری است که آن این است ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> ای معبود لخالقه.

پنجم: آن که دلالت کنند بر محیط بودن مدخول خود به معمول مزبور باحاطه النصائیه مثل این که گویی: «الشمس في الجوزا» یعنی: شمس در برج جوزاست. و «نظرت في الكتاب» یعنی: نظر کردم به چشم خود در کتاب.

ششم: آن که دلالت کنند بر محیط بودن مدخول خود به معمول مزبور به احاطه انطباعیه مثل: الصورة في المرآة.

هفتم: آن که دلالت کنند بر محیط بودن مدخول خود به معمول مزبور به احاطه

۱. مخطوط: و هر.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۳. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۴. سوره انعام، آیه ۳.

سبب به مسبب مثل: «الهلاک فی الکذب». و باید دانست که طرفین احاطه مزبوره یا هر دو حسی می‌باشند مثل: «الماء فی الکوز» یا هر دو عقلی هستند مثل: «النجاة فی الصدق» یا این که محیط حسی و محاط عقلی است مثل: «النفع فی هذا الدواء» یا عکس این است مثل: «أنا فی حاجتک».

چون این مطالب را دانستی بدان که مدخول در فقرة شریفه نمی‌تواند که ظرف حقیقی از برای معمول متعلق خود بوده باشد؛ چه دانستی که ظرف حقیقی، آن است که مدخول با و فی به یکی از احاطتین مزبور تین محیط به معمول متعلق خود بوده باشد و در این جا چنین نیست<sup>۱</sup>؛ چه مدلول معمول مزبور که عبارت از ذات مقدس بوده باشد محیط به ما سوای خود است و محیط به شیء محاط آن شیء نمی‌تواند شد، بلکه مدخول مزبور از برای معمول مسطور ظرف مجازی است، چه به طریق تنزیل آن به منزله ظرف حقیقی یا از باب احاطه دلیل به مدلول، چنانچه دانسته شد.

مطلب چهارم: به تحقیق که خلاف کرده‌اند اصولیین در این که اسم جنس مفرد معرف به لام موضوع از برای عموم و حقیقت در آن است یا موضوع از برای غیر عموم است و حقیقت است در غیر آن بر چند قول: ظاهر کلام بعضی از آنها این است که: موضوع [است] از برای عموم و غیر عموم به اشتراک لفظی، و بعضی از آنها می‌گویند که: اگر واحد از آن اسم جنس مذکور تمیزش بنا می‌شود افاده عموم می‌کند و اگر نه افاده عموم نمی‌کند، و بعضی دیگر بر این اند که اگر واحد از آن متمیز بنا شود و مع ذلک متصف به وصف وحدت نیز بشود مثل دینار، افاده می‌نماید عموم را و اگر متصف به وصف مذکور نشود مثل ذهب، افاده عموم نمی‌کند، چنانچه صحیح است گفتن «دینار واحد» به طریق توصیف و صحیح نیست استعمال «ذهب واحد».

و حق این است که اسم مزبور موضوع از برای عموم نیست، بلکه وضع آن از برای غیر عموم است و دلیل بر این مطلب این است که: مدخول لام بنفسه اقتضای استغراق نمی‌کند؛ به جهت این که آن، اسم جنس است و دلالت نمی‌کند مگر بر

طبیعت، و لام حقیقت است در مجرد اشاره و اگر چنین نباشد لازم می آید اشتراک یا مجاز و این هر دو مخالف اصل است.

اگر کسی گوید که هر یکی از لام و اسم به تنهایی موضوع از برای عموم نباشند، لکن جایز است که هیئت این دو با هم موضوع از برای عموم باشد.

جواب این است که: وضع هیئتی خلاف اصل است و شک در حدوث آن کفایت در دفع آن می نماید و نیز دلالت می نماید بر نفی وضع آن از برای عموم، حصول امثال به یک فرد در جایی که قرینه بر اراده عموم قائم نباشد و عدم اطراد استثنای از آن. پس به این ادله ثابت شد حقیقت بودن آن در غیر عموم و هرگاه حقیقت در عموم نیز باشد لازم می آید اشتراک و حال آن که مجاز، اولی از اشتراک است.

و کیف ما کان شکی نیست که از لفظ شأن و جبروت در فقره شریفه اراده عموم شده، به قرینه فقره بعد از آن که: **وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَحَدَهُ وَجَبْرُوتٍ وَحَدَهَا** است.

اگر کسی گوید که فقره بعد قرینه است بر عدم اراده عموم از دو لفظ مزبور؛ نظر به توکید هر یک از آن دو لفظ به لفظ **وَحَدَهُ** و **وَحَدَهَا**، پس چگونه می گوید که از لفظ شأن و جبروت اراده عموم شده؟

جواب گوییم که: توکید مزبور منافات ندارد با اراده عموم از نفس هر دو لفظ؛ زیرا که صحیح است توکید لفظ عام به لفظ «وحده» وقتی که مراد، مدلول عام به تنهایی بوده باشد از میان حقایق دیگر، پس مدلول عام در این هنگام نظر به مدالیل دیگر، واحد است و نظر به افراد و مصادیق خود، متکثر.

مطلب پنجم: لفظ جبروت صیغه مبالغه است از ماده جبر که اسم جبار از آن مأخوذ گردیده. بعضی از علما ذکر نموده که جبار دو معنی دارد: اول تدارک کننده فقر فقیران به غنا و توانگری و دستگیری شکستگان به دفع نمودن ستم از ایشان، و به این معنی است جبیره که در موضع زخم و شکست اعضای وضو [گذارده] می شود.

دویم: بر پادارنده خلق خود در غیر تکالیف به آنچه فرماید و آنچه تقدیر کند، خواه راضی باشند و خواه نباشند و بدین معنی است حدیث «**لا جبر ولا تفویض**». هر که هر روز بیست و یکبار بخواند، از ظلم ایمن گردد و برای هر درد و المی نافع است. عدد کبیرش دویست و بیست و شش، و وسیطش بیست و شش، و صغیرش هشت

است.

## اعتذار

ای خداوندی که بی حکم محکمت دستی حرکت ننماید، و بی امر حتمی الامتثال قلمی مطلبی ننگارد! خامه‌ای که بی اراده‌ات به مداد آلاید جز سیاه‌رویی راقمش حاصلی ندارد، و صفحه‌ای که بی مشیت از برای رقعہ نگاری مهیا گردد، غیر از محرومی صاحبش جوابی نیارد. حواسی که بی استمداد توفیقت جمع گردد، از اوضاع فقیران پریشان‌تر است، و اساسی که بی استعانت تأییدت برپا شود، بنیانش از خرابه‌دل درویشان ویران‌تر. از اول امر به امر تو تفویض امر به سوی تو نمودم که در آخر کار کارم را به سامان آوری، و از بدو عمر به فرموده تو بر [تو] توکل نمودم که در پایان حیات از سر تقصیرم درگذری.

الهی! اگر بر این ضعیف ترحم فرمایی، بر بنده ضعیف خود درحم نموده‌ای و اگر بر این مسکین ببخشایی، بر مخلوق مسکین خود بخشش فرموده‌ای.

إِنْ تَعَذَّبْنِي فَأَنَا عَبْدُكَ، وَإِنْ تَغْفِرْ لِي فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

الهی! تا زبانم گویاست، مرا به صلاح خود گویا گردان و تا حیاتم باقی است، مرا به مصلحت خویش شنوا کن.

رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَالْحِفْنِي بِالصَّالِحِينَ! وَأَجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ<sup>۱</sup>، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

## فصل بیست و سیم

## در شرح فقره اخیره از دعای شریف

و آن مشتمل است بر یک ستایش، و دو نمایش، و یک آرایش:

۱. دعایی است که امام صادق علیه السلام دستور فرموده‌اند هر صبح و مساء سه بار خوانده شود، و از پدر بزرگوارشان نقل کرده‌اند که فرمود: هَذَا مِنَ الدَّعَاءِ الْمَخْرُوجِ. ر. ک: الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴ باب عند الإصباح والإمساء. ح ۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۲۹، ح ۹۱۹۱.

## ستایش

الهی! عبودیت، تو را رواست که پروردگار جهانی، و پرستش تو را سزااست که آفریدگار جانی. ستایش، تو را درخور است که از چشم خلایق نهانی، و ثنا تو را شایسته است که عیان‌تر از هر عیانی.

## بیت

دارای جهانی و نگهبان نهانی در خاطرها هر چه در آید تونه  
آنسی

كُلِّ مَا مَيَّزْتُمُوها<sup>۱</sup> بِأَوْهامِنَا فِي أدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَضْنُوعٍ مِثْلَنَا مَرْدُودٌ إِلَيْنَا<sup>۲</sup>.

الهی! تویی آن کریمی که هر کریمی را دیده به سوی کرم و احسان تو باز است و تویی آن بخشنده‌ای که هر بخشنده را به درگاه [تو] صد هزاران حاجت و نیاز.

## رباعی

هر که سر تافت زدرگاه تو شد خار و ذلیل راننده درگه حق را نبود هیچ کفیل

رفت بیرون زره آن کز ره حق رفت برون نبرد راه به مقصود، کسی جز به دلیل

إلهي! إِذَا جِئْنَاكَ عُرَاةً حُفَاةً مُغْبِرَةً<sup>۳</sup> مِنْ تَرِي الْأَجْدَاثِ رُؤُوسَنَا، [و] شَاحِيَةً مِنْ تَرَابِ الْمَلَاجِيدِ وَجُوهُنَا، وَخَاشِعَةً مِنْ أَفْلاَحِ<sup>۴</sup> الْقِيَامَةِ أَبْصَارُنَا، وَذَائِلَةً مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ شِفَاهُنَا، وَجَائِعَةً لَطُولِ الْمَقَامِ بَطُونُنَا، وَبَادِيَةً هُنَالِكَ لِلْعَيْونِ سَوَاتِنَا، وَمُوقَرَةً مِنْ ثِقَلِ الْأَوْزَارِ ظُهُورُنَا، وَمَشْغُولِينَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ أَهَالِينَا وَأَوْلَادِنَا، فَلَا تُضْعَفِ الْمَصَائِبُ عَلَيْنَا بِإِعْرَاضِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ<sup>۵</sup> عَنَّا وَتَسْلُبِ عَائِدَةٍ<sup>۶</sup> مَا مِثْلَهُ الرَّجَاءِ مِنَّا.

۱. در روایت به همین صورت آمده، ولی چون در متن حاضر، فاعل جملات از مخاطب به متکلم تغییر یافته است، این عبارت نیز باید «میزناها» باشد.

۲. مأخوذ از حدیث امام باقر علیه السلام: کل ما میزتموه بأوهمکم.. مثلکم مردود الیکم. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، باب ۳۷، چنانچه قبلاً نیز بدان اشاره رفت.

۳. البلد الأمين: مغبرة.

۴. البلد الأمين: أفراع.

۵. «الکریم» در البلد الأمين موجود نیست.

۶. مخطوط: عائده.

## رباعی

هر چند که درد ما ندارد درمان      هر چند که جرم ما ندارد پایان  
 با این همه جرم خویش مأیوس نه‌ایم      از رحمت و فضل و کرمیت یا رحمان  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ<sup>۱</sup> حِينَ أَسْأَلُكَ فَأَجِيبْنِي يَا اللَّهُ.

ای خدایی که چاره‌ساز تویی      همه محتاج [و] بی‌نیاز تویی  
 عرض مطلب مرا دگر چه ضرور      چون که دانای کلّ راز تویی

به درستی که این بنده شرمنده سؤال می‌نمایم از تو به حق آن اسبابی که به سبب آنها مستجاب می‌نمایی دعای مرادر وقتی که از تو سؤال می‌نمایم که عمده و زبده آن اسباب، توسل به خاتم انبیا و سید مرسلین و بقیه آل عبا و اولاد طیبین آن جناب است - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - و چون از عمده اسباب استجاب دعا توسل به پنج تن آل عبا است و تو را به حق ایشان قسم دادم و ایشان را شفیع خود گردانیدم، پس مستجاب گردان دعای مرا به فضل قدیم و کرم عظیم خود یا الله.

ما نداریم بجز دوستی احمد و آل      هیچ مستمسکی از بهر خود هنگام سؤال  
 هست امید که با دوستی او نشویم      ناامید از کرم قادر و حسی متعال

نمایش اول: در مقام خود به بسط تمام ارتسام یافته که هر گاه کلامی را القا نمایند به شخصی که خالی الذهن باشد، آن کلام را بدون توکید به سوی او القا می‌نمایند و هرگاه متردد باشد یا منکر یا معتقد خلاف مضمون کلام، آن کلام را با تأکید به او القا می‌کنند به حسب ملاحظه مرتبه تردد و انکار، مثل این که اگر کسی نداند که زید ایستاده است و کسی خواهد او را اخبار نماید به قیام زید می‌گوید: زید ایستاده است. و هرگاه آن کس در این معنی شک داشته باشد به او می‌گوید: این زیداً قائم یعنی: به درستی که زید ایستاده است و اگر منکر باشد توکید را زیاده از این می‌آورد و می‌گوید: این زیداً لقائم یعنی: به درستی که زید هرآینه ایستاده است، و اگر اعتقاد خلاف آن داشته باشد و کلام مزبور را قبول نکند، بر توکید مزبور به مثل قسم یا نحو

آن می افزاید.

و بالجمله به حسب انکار بر توکید کلام افزوده می شود تا آن شخص مضمون آن کلام را قبول کند و باور نماید و گاهی اوقات می شود که به سوی دانای به مضمون کلام، کلام مؤکد القا می نمایند از جهت فایده دیگر مثل آگاه ساختن او بر عمل نکردنش به مقتضای علم خود به مضمون کلام، و مثل طول دادن کلام در جایی که مطلوب باشد. و همچنین وقتی می شود که غیر منکر را مثل منکر فرض نموده القای کلام مؤکد به سوی وی می نمایند، مثل قول شاعر:

جَاءَ شَقِيقٌ عَارِضًا رُمَحَهُ      إِنَّ بَنِي عَمِّكَ فِيهِمْ رِمَاحُ

پس مؤکد نمودن معصوم علیه السلام این فقره از دعا و سایر فقرات سابقه آن را به لفظ «إِنَّ» نه از جهت تردد و انکار و تنبیه به عمل نکردن به مقتضای علم و خلاف اعتقاد خداوند عالم است. تعالی شأنه عن جمیع ذلک علواً کبیراً. زیرا که خداوند عالم به هر چیزی دانا و مطلع است و شک و تردد بر او روا نیست، بلکه فایده توکید در این مقام می تواند بسط و تکثیر کلام باشد؛ زیرا که مخاطبه با معبود حقیقی، و مکالمه با پروردگار عالم. جل شأنه. از الذلذات است، چنان که بعد از خطاب الهی به حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه سلم - آن جایی که فرمودند: ﴿وَمَا تَلَكَ بِبِمِینِكَ يَمْوَسَىٰ﴾ موسی علیه السلام در جواب عرض کرد ﴿قَالَ هِيَ عَصَائِ أَتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا وَأَهْشُ بِهَا عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیْهَا مَثَارِبٌ أُخْرَىٰ﴾<sup>۲</sup>. و از این بیان منافع می شود آنچه توهم می شود در این مقام که فایده توکید یا تقریر است یا دفع توهم تجوز یا دفع توهم سهو یا دفع توهم عدم شمول، و کل اینها بالنسبه به خداوند عالم منتفی است، پس فایده این تأکید چه چیز است؟ چه جواب از این اعتراض به نحوی است که دانسته شد، فتأمل.

نمایش دویم: ممکن است که فاء «فأجبنی» در فقره شریفه فاء رابطه جواب به شرط که تعبیر از آن به فاء جزائیه نیز کرده اند بوده باشد و در این هنگام جمله «أجبنی» جزا از برای شرط محذوفی خواهد بود از قبیل «فإذا سألتک بما تجبنی حين أسألتک

۱. مخطوط: لقای.

۲. سوره طه، آیه ۱۷-۱۸.

فأجبنی یا الله و نحو آن ، پس دخول فاء بنابر این احتمال بر جمله انشائیة که صلاحیت از برای شرط واقع شدن ندارد لازم است نحو : إذا جاءك زيد فأكرمه .  
 و ممکن است که فاء مزبوره فاء رابطه شبه جواب به شبه شرط بوده باشد نحو «الذي يأتيني فله درهم» ، پس به سبب دخول این فاء بر جمله «أجبنی» فهمیده می شود آنچه اراده کرده است معصوم علیه السلام از ترتب لزوم اجابت بر سؤال کن اسباب استجابت ، و هرگاه فاء مزبوره داخل بر جمله مسطوره نمی شد ، جمله مسطوره محتمله ترتب و عدم ترتب هر دو می شود<sup>۱</sup> و این فاء به منزله لام توطئه است در نحو «لَئِنْ أَخْرَجُوا لِأَخْرَجُونَ مَعَهُمْ»<sup>۲</sup> در اشعار به آنچه اراده کرده است آن را متکلم از معنی قسم و به تحقیق که قرائت شده است به اثبات و حذف فاء مزبوره قول خدای تعالی : «وَمَا أَصْنَبْكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ»<sup>۳</sup> .  
 و علی ای تقدیر ، احتمال اخیر اگر چه خالی از دقت و لطف صنعتی نیست ، لکن اظهار احتمالین ، احتمال اول است .

### آرایش

إلهي وسَيِّدي ومولاي! إِنْ كَانَ مَا طَلَبْتُهُ مِنْ جُودِكَ وَسَأَلْتُهُ مِنْ كَرَمِكَ غَيْرَ صَالِحٍ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَأَنَّ الْمَضْلَحَةَ لِي فِي مَنْعِ إِجَابَتِي ، فَرَضْنِي مَوْلَايَ بِقَضَائِكَ ، وَ بَارَكْ لِي فِي قَدْرِكَ بِقَدْرِكَ ، حَتَّى لَا أَحِبَّ تَفْجِيلَ مَا أَخْرَزْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ ، وَاجْعَلْ نَفْسِي رَاضِيَةً مُطْمَئِنَّةً بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ ، وَخِزْلِي فِيهِ ، وَاجْعَلْهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ غَيْرِهِ ، وَآتِرْ عِنْدِي مِمَّا سِوَاهُ .  
 وَإِنْ كَانَ مِنْكَ إِجَابَتِي وَإِعْرَاضُكَ عَنِّ مَسْأَلَتِي لِكَثْرَةِ ذُنُوبِي وَخَطَايَايَ فَإِنِّي أُتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِأَنَّكَ رَزِي ، وَبِمُحَمَّدٍ (ص) نَبِيِّ ، وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ سَادَاتِي ، وَبِعِنَاكَ عَنِّي وَفَقْرِي إِلَيْكَ وَبِأَنِّي عَبْدُكَ ، وَإِنَّمَا يَسْأَلُ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ ، وَإِلَى مَنْ جِيئَ مِنْفَلْبِنَا عَنْكَ ؟ وَإِلَى أَيْنَ مَذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ !؟ وَأَنْتَ الَّذِي لَا تَزِيدُهُ الْمَنْعُ وَلَا يَكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ ، وَأَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ .

۱. کذا ، ظاهراً : می شد .

۲. سوره حشر ، آیه ۱۲ .

۳. سوره شوری ، آیه ۳۰ .



## خاتمه

## در بیان تعداد اسباب استجاب دعاست

بدان که چون در فقره سابقه اشاره شد به این که مراد از موصول در جمله بما تجیبنی حین أسألك، اسباب استجاب دعاست، از این جهت مناسب نمود ذکر اسباب مشار الیها، پس می‌گوییم که اسباب مزبوره به هفت قسم منقسم می‌گردد؛ زیرا که آن اسباب یا برمی‌گردند به خود دعا، به این معنی که در دعا خصوصیتی به هم می‌رسد که باعث استجاب می‌شود یا برمی‌گردند به زمان دعا یا مکان دعا و یا مرکب از مکان و دعا، و یا مرکب از زمان و دعا، یا راجع می‌شوند به حالات، و حالات نیز بر دو قسم می‌باشند: یکی حالاتی که از برای داعی به هم می‌رسد، دویم حالاتی که دعا در آن حالات واقع می‌شود.

قسم اول: اسبابی هستند که راجع به خود دعا می‌باشند و آن این است که دعا متضمن باشد اسم اعظم الهی را و نمی‌داند آن اسم را مگر کسی که خدا او را مطلع بر آن گردانیده است از پیغمبران و اولیاء الله - صلوات الله علیهم أجمعین - ولکن در بعضی از اخبار ائمه اطهار - علیهم صلوات الله الملک الغفار - اشاره به آن شده است مثل آن چیزی که روایت کرده است آن را ابو هریره که: سؤال نمودم از حبیب خود رسول خدا ﷺ از اسم اعظم الهی؟ فرمودند که: بر تو باد به آخر سوره حشر! آن آیات را بسیار قرائت کن. پس دفعه دیگر پرسیدم، همان جواب فرمودند تا سه مرتبه.

و مثل آنچه روایت شده است که: اسم اعظم الهی در آیه الكرسی است و در اول سوره آل عمران در «الحی القیوم».

و نیز از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است به اسم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن.

و بعضی گفته‌اند که: اسم اعظم الهی در «یا حی یا قیوم، یا ذا الجلال والإکرام» است. و بعضی گفته‌اند که در این کلمات است: یا هو یا من هو یا لا اله الا هو. و بعضی گفته‌اند که اسم مزبور لفظ جلاله است و آن مرموزترین اسم‌های پروردگار و بالاترین نام‌های حضرت آفریدگار است. و این قول اقرب به صواب است؛ زیرا که اخبار کثیره در این

خصوص وارد گردیده<sup>۱</sup>.

مروی است که چون حق تعالی خبر داد حضرت سلیمان را به آمدن بلقیس در حالتی که میان او و بلقیس به قدر مسافت یک فرسخ مانده بود، آن حضرت به جنیان و شیاطین که در خدمت او می بودند فرمود: ﴿يَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ قَالَ عَفْرَيْتُ مَنْ أَلْجَنَ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ﴿ یعنی ای گروه اشراف و بزرگان لشکر من! کدام یک از شما می آورد تخت او را به نزد من پیش از آن که به نزد من بیایند انقیاد کنندگان و اسلام آورندگان؟ گفت خبیث متمرّد صاحب قومی از جنیان که: من می آورم او را پیش از آن که از مجلس حکومت خود برخیزی - و عادت آن حضرت این بود که از وقت صبح تا نیمه روز به دیوان قضای می نشست - ﴿وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ و به درستی که من در برداشتن آن تخت توانا و بر آنچه در اوست از جواهر امینم. آن حضرت فرمود که از این زودتر می خواهم. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾<sup>۲</sup> گفت آن کسی که نزد او علمی از کتاب یعنی لوح محفوظ یا کتاب های آسمانی بود که آن آصف بن برخیا وزیر آن حضرت و پسر خواهر او بود و بسیار راست گوینده بود و اسم اعظم الهی را می دانست و هر وقت دعا می کرد به آن مستجاب می شد: من می آورم آن تخت را برای تو پیش از آن که دیده بر هم زنی. پس به سجده رفت و خدا را به نام بزرگ او خواند و پیش از چشم بر هم زدن سلیمان تخت بلقیس را از زیر تخت حضرت سلیمان بیرون آورد.

و خلاف است در این که آن کدام اسم بود؟ بعضی گفته اند که آن اسم «الله» و «رحمان» بود. و بعضی گفته اند: «یا حی و یا قیوم» که به لغت [عبری] آهیا شراهیا می باشد. و بعضی گفته اند که آن «یا ذا الجلال و الإکرام» بود. و بعضی گفته اند: «یا إلهنا و إله کل شیء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت» بود.

۱. برخی از این اقوال را علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج ۱۴، ص ۱۲۲) در ضمن بیان قصه آصف بن برخیا آورده

است. ادکاری مشتعل بر اسم اعظم نیز در مهج الدعوات (ص ۳۲۲) منقول است.

۲. سوره نمل، آیه ۲۸-۴۰.

و نیز از جمله اسباب استجاب که راجع است به خود دعا این است که ده مرتبه یا «الله» بگوید؛ زیرا که روایت شده است از صادق آل محمد علیهم السلام که: هر که ده مرتبه بگوید: «یا الله» در جواب او گفته می شود که: لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي، هر چه می خواهی سؤال کن تا به تو عطا نمایم<sup>۱</sup>.

و در روایت دیگر: ده مرتبه «یا الله» و ده مرتبه «یا رب» و ده مرتبه «یا سیداه» هر یک از مجموع آن راسه مرتبه بگوید<sup>۲</sup>.

و ایضاً روایت شده است که هر که در سجود خود سه مرتبه بگوید: «یا الله یا ربّاه یا سیداه» دعای او مستجاب می شود<sup>۳</sup>.

و ایضاً روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمودند که: ای سماعه! هر وقت از برای تو نزد خدا حاجتی بوده باشد پس بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ؛ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا، و به جای کذا و کذا حاجت خود را عرض کند<sup>۴</sup>.

و ایضاً روایت شده است از ابن ابی عمیر از معاویه بن عمار که گفت: هر که در عقب نماز فریضه سه مرتبه بگوید: يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا لَا يَشَاءُ أَحَدًا غَيْرَهُ، پس حاجت خود را از خدا بطلبد، خدای تعالی حاجت او را بر می آورد<sup>۵</sup>.

و ایضاً مروی است که به جهت قضای دین در روز جمعه این دعا بخواند: اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ حَرَامِكَ، وَاغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ<sup>۶</sup>.

و در روایت دیگر هر وقت که بخواند از برای قضای دین نافع است<sup>۷</sup>.

۱. روایتی بدین مضمون در قرب الإسناد، ص ۲ باب صلاة المريض و عدة الداعي، ص ۶۱ القسم الخامس وارد شده. همچنین ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۸۷، ح ۸۸۰۶ به نقل از قرب الإسناد، و ح ۸۸۰۷ به نقل از عدة الداعي.
۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۸۸، باب ۳۳، ح ۸۸۰۸.
۳. الأمالی صدوق، ص ۴۱۱، مجلس ۶۴، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۸۶، ح ۸۷۹۹.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۵۶۳، باب الدعاء للکرب .. ح ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۲، ح ۸۸۴۹.
۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۴۹، باب الدعاء فی أذبار الصلوات، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۹، ح ۸۴۶۶.
۶. المصباح کفعمی، ص ۱۷۴.
۷. همان.

و از برای وسعت رزق در عقب نماز صبح ده مرتبه بخواند: **سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۱</sup>**.

و مثل این دعاست در وسعت رزق خواندن این دعا بعد از نماز عشا: **اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقِي، وَإِنَّمَا أَطْلُبُهُ بِخَطَرَاتٍ تَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِي، فَأَجُودُ فِي طَلْبِهِ الْبُلْدَانَ، وَأَنَا فِيمَا أَطَالِبُ<sup>۲</sup> كَالْحَيْرَانِ، لَا أَذْرِي أَفِي سَهْلٍ هُوَ أَمْ فِي جَبَلٍ، أَمْ فِي أَرْضٍ أَمْ فِي سَمَاءٍ، أَمْ فِي بَحْرٍ أَمْ فِي بَرٍّ، وَعَلَى يَدَيْ مَنْ وَمِنْ قَيْلٍ مَنْ؟ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ عِلْمَهُ عِنْدَكَ وَأَسْبَابُهُ بِيَدِكَ، وَأَنْتَ الَّذِي تَفْسِمُهُ بِلَطْفِكَ وَتُسَبِّهُ بِرَحْمَتِكَ. اللَّهُمَّ فَصَلْ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْ يَا رَبِّ رِزْقَكَ لِي وَاسِعاً وَمَطْلَبَهُ سَهْلاً وَمَأْخُذَهُ قَرِيباً، وَلَا تُعَيْتِنِي<sup>۳</sup> بِطَلْبِ مَا لَمْ تُقَدِّرْ لِي فِيهِ رِزْقاً، فَإِنَّكَ غَنِيٌّ عَنِّي عَنَّا<sup>۴</sup> وَأَنَا فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ، فَصَلْ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِهِ، وَجِدْ عَلَيَّ عَبْدِكَ بِفَضْلِكَ إِنَّكَ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ<sup>۵</sup>**.

و از برای دفع خوف ظالم و دخول بر سلطان بخواند دعایی را که حضرت صادق علیه السلام بر منصور خواندند: **اللَّهُمَّ اخْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ<sup>۶</sup> إِلَى آخِرِهِ**. و نحو اینها از دعاهایی که به خصوص در خصوص هر مطلبی وارد شده، در کتب ادعیه مسطور است.

قسم دوم: اسبابی است که راجع به زمان دعا می شوند، یعنی دعا در از منه ای واقع می شود که سبب استجاب دعا می باشند، مثل شب جمعه و روز جمعه؛ زیرا که در حدیث وارد شده است که: **خورشید طلوع نکرده است بر روزی که افضل از روز جمعه باشد و به درستی که کلام مرغان در آن روز هرگاه یکدیگر را ملاقات می کنند این**

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۵، باب النوادر، ح ۴۶، بدون لفظ «وبحمده»؛ همچنین در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۷۵، ح ۸۴۸۱، ولی در بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۳، ح ۱۴ به نقل از کافی لفظ «وبحمده» نیز آمده است.
۲. نسخه بدل: أنا طالب، به جای: أطالب.
۳. در مصدر: ولا تعنتني.
۴. کذا در مخطوط و نسخه روضاتی. در مصدر: عنذایی.
۵. البلد الأمين، ص ۳۰ باب ما یختص به صلاة العشاء؛ مصباح المتجهد، ص ۱۰۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۰۲، ح ۵۴۳۸.
۶. مهج الدعوات، ۱۹۳، و به نقل از وی در المصباح کفعمی، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۱۶ و در آن اشاره به اختلافات در الفاظ دعا دارد.

است: سلام سلام یوم صالح<sup>۱</sup>.

و در روز جمعه دو ساعت است که دعا در آن دو ساعت مستجاب می شود: یکی در میان فارغ شدن خطیب از خطبه جمعه تا صفاها بسته و صاف شود و یکی دیگر در آخر روز<sup>۲</sup>.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: خدای تعالی<sup>۳</sup> در هر شب جمعه از اول شب تا آخر از فوق عرش خود ندا می کند که: آیا بنده مؤمنی هست که بخواند مرا از جهت دین یا دنیای خود پیش از این که صبح برآید تا این که او را اجابت نمایم؟ آیا بنده مؤمنی هست که برگشت کند به سوی من از گناهان خود پیش از این که صبح شود تا توبه او را قبول کنم؟ آیا بنده مؤمنی هست که تنگ شده باشد بر او روزی او پس از من درخواست کند زیاد کردن روزی خود را پیش از این که صبح طلوع گردد تا روزی او را زیاد کنم و توسعه بر او عطا نمایم؟ آیا بنده مؤمن بیماری هست که بخواهد از من شفای خود را در این شب تا او را شفا دهم؟ آیا بنده مؤمن محبوسی هست که بخواهد از من که او را از حبس نجات<sup>۴</sup> دهم پیش از صبح تا او را رها نمایم؟ آیا بنده مؤمن مظلومی هست که سؤال نماید از من ظلم را از او بردارم پیش از طلوع صبح تا او را یاری کنم و ظلم را از او بردارم؟ حضرت فرمودند که: از اول شب جمعه همواره این ندا می شود تا طلوع صبح<sup>۵</sup>.

رضی الدین علی بن موسی بن الطاووس علیه السلام فرمودند که: اگر خواهی پس بگو در آن وقت: **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ صَدَقْتُ بِرُبُوْبِيَّتِكَ، وَبِمَحَمَّدٍ خَاتَمِ رَسَالَتِكَ، وَبِهَذَا الْمُنَادِي عَنِ جُودِكَ، وَاِنْ لَمْ تَسْمَعْنِيْ اُذْنِيْ فَقَدْ سَمِعَنِيْ عَقْلِي الْمُصَدِّقُ بِالْاَخْبَارِ الْمُتَضَمِّنَةِ لَوَعُوْدِكَ**<sup>۶</sup> إلى آخر کلامه اعلی

۱. نص روایت چنین است: ما طلعت الشمس یوم أفضل من یوم الجمعة، وإن کلام الطیر فیہ إذا التقی بعضها بعضاً سلام سلام یوم صالح. ر. ک: الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل یوم الجمعة ولیلته ح ۱۱.
۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل یوم الجمعة ولیلته، ح ۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۵، باب ۲۴، ح ۱.
۳. خ. ل: تبارک.
۴. خ. ل: رهایی.
۵. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۰، باب وجوب فضل الجمعة وفضلها، ح ۱۲۳۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۵، باب ۱، ح ۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰، باب ۴۴، ح ۹۶۶۰، و ص ۷۸، باب ۳۰، ح ۸۷۸۰؛ قریب به این مضمون در من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۱، باب وجوب فضل الجمعة وفضلها، ح ۱۲۴۰، و وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۸، ح ۹۶۵۸ نیز نقل شده است.
۶. در اصل نسخه روضاتی چنین بود، در مصدر: لوعدک.

الله مقامه<sup>۱</sup>.

واحادیث در فضیلت شب و روز جمعه بسیار است.

و مثل وقت عشا و سدس اول از نصف دویم شب و مثل ثلث آخر از شب و ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب و مثل شب‌های احیای ماه رمضان و شب اول ماه رجب و شب نیمه ماه شعبان و شب عید رمضان و عید قربان و مثل روز عرفه و وقت وزیدن بادها و وقت ظهر و وقت آمدن باران و وقتی که اول قطره خون شهید بر زمین چکد و نحو آنها از ازمناه‌ای که احادیث در شرافت آنها وارد گردیده<sup>۲</sup> و ذکر آنها با وضع این مختصر مناسبتی ندارد.

قسم سیم: از اسباب سبعة مزبوره آن سببی است که راجع است به مکان دعا مثل عرفات؛ زیرا که در حدیث وارد شده است که: خدای سبحانه در روز عرفه به ملائکه می‌فرماید که: ای ملائکه من! آیا می‌بینید بندگان و کنیزان مرا که آمده‌اند از اطراف شهرها ژولیده موی و گردآلوده؟ آیا می‌دانید که چه می‌خواهند؟ عرض می‌کنند: پروردگارا! به درستی که ایشان سؤال می‌کنند آموزش تو را. پس خدای تعالی می‌فرماید: گواه می‌گیرم شما را که ایشان را آمرزیدم<sup>۳</sup>.

وروي أن من الذنوب ما لا يغفر [إلا] بعرفة و مشعر الحرام؛ قال الله تعالى: ﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾<sup>۴،۵</sup>.

بعضی از گناهان است که آمرزیده نمی‌شود مگر در عرفات و در مشعر الحرام؛

۱. عدة الداعي، ص ۴۹ القسم الثالث. سپس می‌فرماید: فأنأقول: أيها الملك الوارد علينا من الملك الحكيم الكريم الجواد المحسن إلينا، قد سمعنا بلسان حال عقولنا قولك ..

۲. بعضی از این اوقات را در مهج الدعوات بدان تصریح کرده، آن گونه که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار (ج ۹۰، ص ۲۵۱، باب ۲۱) بدان تصریح فرموده است.

۳. بدین مضمون روایاتی وارد شده از جمله: روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۵۹؛ الأمالي صدوق، ص ۱۹۳ مجلس ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۴۹، باب ۴۷ و ج ۹، ص ۳۰۰، باب ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۵۰، ح ۱۸۴۱۵.

۴. اضافه از منابع حدیثی است.

۵. سورة بقره، آیه ۱۹۸.

۶. عدة الداعي، ص ۵۵، در ادامه روایت چنین آمده: وليلة من ليالي الإحياء والحرم والكمبة. تا موضعی که مؤلف نقل کرده در بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۶۱، باب ۴۷، ح ۳۷ به نقل از عدة الداعي است.

خدای سبحانه می فرماید که: هرگاه برگشتید از عرفات پس یاد کنید خدای را نزد مشعر الحرام، یعنی در مشعر الحرام مشغول به ذکر خدا گردید و مثل حرم و کعبه معظمه و مثل مسجد مطلقاً یعنی هر مسجدی که بوده باشد؛ زیرا که مسجد خانه خداست و قصد کننده مسجد قصد کننده به سوی خدا و زیارت کننده خداست.

و روایت شده است که خداوند عالم در حدیث قدسی فرموده: **أَلَا إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ، فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِي ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي! وَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُحَبِّبَ زَائِرُهُ وَقَاصِدُهُ<sup>۱</sup>.**

یعنی آگاه باشید که خانه‌های من در زمین مساجد است، پس خوشا به حال بنده‌ای که وضو یا غسل نماید در خانه خود، پس دیدنی نماید مرا در خانه من! و خدا کریم‌تر است از این که ناامید گرداند زائر و قاصد خود را.

و روایت نموده است سعدان بن مسلم از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت آن حضرت این بود هر وقت طلب حاجت می نمودند، وقت زوال شمس حاجت خود را از خداوند خود طلب می کردند، و هرگاه اراده طلب می نمودند، اول چیزی از مال خود تصدق می نمودند و چیزی از بوی خوش می بوییدند و می رفتند به سوی مسجد، پس دعا می کردند و حاجت خود را از خدا طلب می نمودند.<sup>۲</sup>

و از جمله مکان‌هایی که دعا در آن مستجاب می شود، نزد قبر پدر و مادر است؛ به علت آن چیزی که روایت کرده است آن را محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: **زُورُوا مَوْتَاكُمْ؛ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ، وَلَيَطْلُبَنَّ أَحَدُكُمْ حَاجَةً عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَعِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بَعْدَ<sup>۳</sup> مَا يَدْعُو لَهُمَا<sup>۴</sup>.**

۱. عدة الداعي، ص ۵۶ القسم الرابع.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷، باب الأوقات والحالات... ج ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۶۷، باب ۲۴، ح ۸۷۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۶۱، باب ۸، ح ۱۵.

۳. در الخصال مانند متن ما نقل شده و صاحب وسائل نیز بدان تصریح کرده، ولی در دیگر متون «بما يدعو» به جای «بعد ما يدعو» است.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۲۹، باب زیارة القبور، ح ۱۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۲۳، باب ۵۴، ح ۳۴۶۶.

یعنی فرمودند صادق آل محمد علیهم السلام که: زیارت کنید مردگان خود را؛ زیرا که ایشان به زیارت شما خشنود می شوند و باید [هر] که از شما حاجتی داشته باشد، طلب نماید حاجت خود را از خدا نزد قبر پدر و مادر خود بعد از آن که از برای ایشان دعا کرده باشد.

و از جمله اماکن بلکه اشرف آنها که دعا در آن مستجاب می شود نزد مرقد مطهر و مضجع منور جناب سید الشهداء - سلام الله علیه و علی الشهداء لدیه - است؛ زیرا که روایت شده است که خداوند عالم عوض قتل آن حضرت، چهار خصلت به او عطا فرموده: **جَعَلَ الشَّعَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَاجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قَبْرِهِ، وَالْأَيْمَةَ مِنْ دُرَّتِيهِ، وَأَنْ لَا تُعَدَّ أَيَّامٌ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ<sup>۱</sup>**.

قرار داد خداوند عالم دوی هر دردی را در تربت او و استجابت دعا را در تحت قبه او و ائمه طاهرین را از ذریه او و این که روزهای زیارت کنندگان او از عمرهای ایشان محسوب نمی شود.

مروی است که وقتی کاشف رموز دقایق حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله وسلامه علیه - را درد چشمی عارض شد، پس امر شد از آن جناب این که شخص را اجیر کنند که از برای آن جناب در تحت قبۀ جناب سید الشهداء - صلوات الله علیه - دعا کند که خداوند عالم آن حضرت را شفا عطا فرماید، فخرج رجل من موالیه فوجد آخر علی الباب، پس بیرون رفت به جهت دعا کردن مردی از دوستان یا از غلامان آن حضرت پس آن مرد مرد دیگری را یافت در نزد باب آن جناب، پس آنچه را که به آن مأمور شده بود از برای آن مرد حکایت نمود. آن مرد گفت: من هم می آیم، لکن مرا شبهه ای است و آن این است که حسین امام مفترض الطاعه بود و او هم مفترض الطاعه است، پس باعث چیست که باید در آن جا از جهت وی استشفای نمود؟ پس آن مرد به سوی حضرت برگشت و آنچه رفیق او از برای او گفته بود از برای آن جناب نقل نمود. حضرت فرمودند که: چنین است که آن مرد گفته، لکن آیا ندانسته است که از برای خدای تعالی بقعه هایی است که مستجاب می شود در آنها دعا؟ فتلك البقعة

۱. عدة الداعي، ص ۵۷، القسم الرابع؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۳۷، ح ۱۹۷۷۳.



من تلك البقاع، پس آن زمین هم از آن زمین‌هایی است که دعا در آن مستجاب می‌گردد<sup>۱</sup>.

مجملاً قدر و منزلت جناب امام حسین علیه السلام نه به حدی است که به معرض تقریر و تحریر تواند درآید، جزیی [از] شرافتی که خداوند عالم به جهت آن حضرت به ارض اقدس کربلا عطا فرموده این است که آن را از قطعه‌های بهشت خلق کرده، [و] در روز قیامت نور او زیادتی کند بر همه بهشت‌ها. وارد شده است که زمین مکه بر خود بالیده فخر نمود که مثل من مکانی در کلّ زمین‌ها به هم نمی‌رسد؛ زیرا که خدا مرا خانه خود قرار داده و بر هر بنده‌ای واجب کرده که از مکان‌های چند به زیارت من می‌آیند و طواف می‌کنند.

روایت است که چون کعبه این منایی کرد	اثر به ذروه درگاه کبریایی کرد
خطاب شد به سوی کعبه از جناب غفور	که‌ای عبث شده بر شأن خویشتن مغرور
اگر نبود ز تو ارض کربلا منظور	تو را برای چه می‌دادم این شرافت و نور
تو از کجا و چنین قسم ادعا ز کجا	علو مرتبه و شأن کربلا ز کجا
به خود مناز اگر مروه و صفا داری	چه رتبه و چه صفا پیش کربلا داری
اگر چه روبه تو فرموده‌ایم طاعت را	سپرده‌ایم به او شافع قیامت را
چنان که ز آدم و حوا غرض محمّد بود	غرض ز خلق تو هم کربلای امجد بود

قسم چهارم: اسبابی است که بر می‌گردد به دعا و مکان و علایم مثل دعا کردن در بالای سر جناب سیدالشهدا علیه السلام؛ چه روایت شده است از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که: هر که را حاجتی به سوی خدای عزوجل بوده باشد، پس بایستد در بالای سر جناب سیدالشهدا علیه السلام در روضه مقدسه و بگوید: یا ابا عبد الله، اشهدُ اَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي، وَ تَسْمَعُ كَلَامِي، وَ اَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُزَرِّقُ، فَاسْأَلُ اللهَ رَبَّكَ وَ رَبِّي قَضَاءَ حَوَائِجِي، پس به درستی که حاجت او - این شاء الله - بر آورده می‌شود<sup>۲</sup>.

و مثل دعا در عرفات و مشعر و حرم محترم و کعبه معظمه و مساجد و غیر آنها از

۱. عدة الداعي، ص ۵۷، القسم الرابع.

۲. عدة الداعي، ص ۶۴، و به نقل از وی در مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۴۵، باب ۵۹، ح ۱۲۱۴۹.

مکان‌هایی که گذشت.

و مثل دعا کردن نزد قبر حضرت امام علی نقی - صلوات الله علیه -؛ چه روایت شده است که: مردی از نزد متوکل عباسی سال‌ها وظیفه داشت که به او می‌رسید و چند سال بود که آن را بریده بود. پس آن مرد داخل شد بر حضرت امام علی نقی علیه السلام و حکایت خود را عرض کرد و درخواست نمود که وقتی که متوکل را ملاقات می‌کنند، به یاد او بیاورند و شفاعت کنند که وظیفه او را باز برقرار دارد، پس از خدمت آن حضرت بیرون آمد، چون شب شد متوکل کسی را از پی او فرستاد و او را نزد خود طلبید پس آن مرد مہیای رفتن شد و رفت تا منزل متوکل و هنوز به خانه متوکل نرسیده بود که چند نفر پیایی به او رسیدند و هر یک از آنها می‌گفتند: اجابت کن امیر المؤمنین! را. چون آن مرد به در خانه متوکل رسید، از دربان پرسید که: علی بن محمد در این جا است؟ گفت: نه. پس چون داخل بر خلیفه شد، او را نزد خود طلبید و امر کرد که آنچه در آن چند سال از وظیفه او به او نرسیده به او بدهند. پس همین که آن مرد بیرون آمد، دربان که نام او فتح بود به او گفت: به محمد بن علی بگو که آن دعایی که از برای تو کرد به من تعلیم نماید. پس بعد از آن، آن مرد به خدمت آن حضرت رسید. حضرت فرمودند که: این روی رضا و خوشنودی است یعنی این مرد حاجتش روا شده. آن مرد عرض کرد: بلی ولکن گفتند که شما نزد متوکل تشریف نبرده‌اید حضرت فرمودند: به درستی که خدای تعالی ما را عادت داده است به این که در مهمات خود ملتجی به کسی نشویم مگر به او و خواهش نکنیم حاجت خود را از غیر او، پس من ترسیدم که تغییر عادت بدهم و خدا بر من تغییر نعمت بدهد. پس آن مرد عرض کرد که: ای آقای من! فتح عرض می‌کند که آن دعا را به من تعلیم فرما. فرمودند که: فتح در ظاهر با ما دوست است و در باطن دوست نیست. این دعا از برای کسی مستجاب می‌شود که به آن دعا نماید به شرط دوستی ما اهل بیت، لکن این دعا را بسیار از اوقات نزد حوائج خود خوانده‌ام و برآورده شده است و سؤال کرده‌ام از خدای عزوجل که سؤال نکند<sup>۱</sup> به آن احدی نزد قبر من مگر این که خدا

دعای او را مستجاب نماید، و دعای این است: يَا عُدَّتِي عِنْدَ الْعُدَدِ، وَيَا زَجَائِي وَالْمُعْتَمَدُ، وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدُ، وَيَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ، وَيَا قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا<sup>۱</sup>.

قسم پنجم: اسبابی هستند که مرکب‌اند از دعا و زمان مثل دعای سمات<sup>۲</sup> در آخر روز جمعه، و مستحب است که در عقب دعای سمات این بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحُزْمَةِ هَذَا الدُّعَاءِ، وَبِمَا فَاتَ مِنْهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ، وَبِمَا يَسْتَجَلُّ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّذْوِيرِ الَّذِي لَا يُحِيطُ بِهِ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا<sup>۳</sup>.

و مثل آنچه روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمودند: در ثلث دویم از ماه رمضان قرآن را بگیر و آن را باز کن و بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُتَزَّلِ وَمَا فِيهِ، وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَكْبَرُ وَأَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُزَجَّى، أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَقَابِكَ مِنَ النَّارِ، و بعد از آن دعاکن به آنچه می خواهی از حاجات خود<sup>۴</sup>.

و مثل آنچه وارد شده است از برای کسی که بخواند در ثلث آخر از شب جمعه سوره قدر را پانزده مرتبه، پس دعا کند به آنچه می خواهد که مستجاب می شود<sup>۵</sup>.

و مثل آنچه در خصوص دعای سحر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده<sup>۶</sup>.

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۸۵، مجلس ۱۱، ح ۵۵۵ با اختلاف اندک؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷، باب ۳، ح ۵ به نقل از امالی.

۲. دعای سمات در بسیاری از کتب ادعیه و حدیث مسطور است از جمله: عدة الداعی، ص ۲۶۹، مصباح المتعبد، ص ۴۱۶.

۳. ر. ک: البلد الأمين، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۰۰.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۹، باب النوادر، ح ۹؛ إقبال الأعمال، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۱۴، باب ۱۱، ح ۴.

۵. عدة الداعی، ص ۶۴، القسم السادس؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۱۱، باب ۵۲، ح ۶۵۶۶.

۶. امام باقر علیه السلام در روایتی می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجِبُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّ دَعَاءٍ، فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي السَّحَرِ الَّتِي تَطْلُوعُ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تَفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَتَقْسَمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ، وَتَقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ. ر. ک: الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸، باب الأوقات والحالات.. ح ۹؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۶۳؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۷۲ فیمن يستجاب دعاءه.

ادعیه سحرهای ماه مبارک رمضان از امام سجاد و امام رضا علیهما السلام و غیرهما منقول می‌باشد. ر. ک: مصباح الکفعمی، ص ۵۸۸، مصباح المتعبد، ص ۵۸۲؛ البلد الأمين، ص ۲۰۵.

و امثال آن بسیار است.

قسم ششم: اسبابی هستند که راجع اند به حال دعا کننده مثل مجاهد و مصلی و صائم و امام عادل و مظلوم و کسی که در حال غیاب، دعا در حق برادر مؤمن خود کند و مثل دعای والد از برای ولد و والده از برای فرزند و فرزند از برای پدر و مادر و نحو آن؛ و دلالت می کند بر بعض از آنچه گفتیم آن چیزی که روایت کرده است عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمودند: **خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يَخْجِبَنَّ عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: دَعْوَةُ الْإِمَامِ الْمَقْصُطِ، وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَأَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَالِدَيْهِ، وَالْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَلَدَيْهِ، وَدَعْوَةُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، فَيَقُولُ: وَ لَكَ مِثْلُهُ<sup>۱</sup>.**

پنج دعاست که میان آنها و پروردگار - تبارک و تعالی - حاجبی نیست: دعای امام عادل، و دعای مظلوم؛ خدای تعالی می فرماید: انتقام می کشم از برای تو از ستم کننده و ظلم نماینده بر تو هر چند بعد از زمانی باشد، و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادر خود و دعای پدر صالح از برای فرزند خود و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود در ظهر الغیب، خداوند عالم می فرماید: که از برای توست مثل آنچه از برای او خواستی.

و آن چیزی که روایت شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند: **تَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةً، وَصَمْتُهُ تَسْبِيحًا، وَعَمَلُهُ مَتَقَبَّلًا، وَدَعَاؤُهُ مُسْتَجَابًا<sup>۲</sup>** خواب روزه دار عبادت است و سکوت او تسبیح است و عمل او قبول و دعای او مستجاب است.

و آن چیزی که روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: **أَلْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَفَدَى اللَّهِ، إِنْ سَأَلُوهُ أَعْطَاهُمْ، وَإِنْ دَعَوْهُ أَجَابَهُمْ، وَإِنْ شَفَعُوا شَفَعَهُمْ، وَإِنْ سَكَتُوا ابْتَدَأَهُمْ، وَيَعْوِضُونَ بِالذَّهْمِ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَمَنْ دَعَا لِأَرْبَعِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، وَمَنْ كَانَ**

۱. الکافی ج ۲، ص ۵۰۹، باب من تستجاب دعوته، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۱۶، باب ۴۴، ح ۸۸۹۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، باب فضل الصیام، ح ۱۷۸۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۰۱، باب ۱، ح ۱۳۶۸۹.

فِي يَدِهِ خَاتَمٌ فَيُرْوِجُ<sup>۱</sup> أَوْ عَقِيقِي<sup>۲</sup> یعنی حاج بیت الله الحرام و کسی که عمره حج به جا می آورد، مهمان خداوند؛ اگر از او چیزی طلبند، عطا می کند ایشان را و اگر دعا کنند دعای ایشان را مستجاب می فرماید و اگر شفاعت کنند شفاعت ایشان را قبول می کند و اگر سکوت کنند، خدای سبحانه با ایشان سخن می گوید، و عوض داده می شوند به یک درهم که در راه خدا صرف می کنند هزار هزار درهم و کسی که دعا کند از برای چهل نفر از برادران خود به اسم ایشان و اسم پدران ایشان و کسی که در دست او انگشتر فیروزج یا عقیق باشد.

و آن چیزی که روایت کرده است آن را عیسی بن عبدالله قمی، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ دَعَوْتُهُمْ مُسْتَجَابَةٌ: الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ - فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُوهُمَا<sup>۳</sup> - وَالغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ - فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَهُ - وَالْمَرِيضُ فَلَا تَقْرُؤُهُ<sup>۴</sup> وَلَا تُضَجِّرُوهُ<sup>۵</sup>.

و مروی است از حضرت رسول ﷺ که: از برای مریض چهار خصلت است: برداشته می شود از او قلم و امر می کند خدای تعالی آن ملکی را که عمل او را می نویسد که بنویسد از برای او بهتر از آنچه در حال صحت به جا می آورد، و پاک می شود هر عضوی از اعضای بدن او از هر گناهی که کرده، پس اگر بمیرد مرده است در حالتی که آمرزیده شده است و اگر زنده بماند زنده مانده است در حالتی که خدا گناهان او را آمرزیده، و هر وقت که مسلمانی بیمار شود، از برای اوست بهتر از آن عمل صالحی که در حال صحت از او صادر می شد و می ریزد گناهان او چنانچه می ریزد برگ از درخت و کسی که عبادت کند مریضی را در دوستی خدا سؤال نمی کند مریض از برای عبادت کننده خود چیزی را مگر آن که خدا مستجاب می نماید، و خداوند عالم وحی

۱. عدة الداعي: فیروز.

۲. عدة الداعي، ص ۱۲۸، باب ۳ از امام باقر علیه السلام، صدر حدیث تا... ألف درهم؛ در الکافی، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۴ و التهذیب، ج ۵، ص ۲۴، باب ۳، ح ۱۷ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۳. در منابع مورد رجوع: ... الحاج فانظروا كيف تخلقونه.

۴. الکافی: فلا تَقْرُؤُهُ؛ عدة الداعي: فلا تَقْرُؤُهُ.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹، باب من مستجاب دعوته، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۲۷، باب ۵۱، ح ۸۹۴۱؛ در مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۲۰ «والمعتمر» نیز دارد لکن ضمیر «تخلقونه» مفرد است؛ در عدة الداعي، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ روایت چنین نقل شده است: ... عیسی بن عبدالله القمی قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحاج والمعتمر والمغازی فی سبیل الله، فانظروا كيف تخلقونهم، والمریض فلا تَقْرُؤُهُ ولا تضجروه.

می نماید به آن ملکی که در دوش چپ اوست این که: تنویس بر بنده من گناهی را مادامی که در بند من است، و وحی می کند به آن ملکی که در دوش راست اوست که: ناله بنده مرا حسنه بنویس. و به درستی که مرض پاک می کند بدن را از گناه مثل آن که کوره پاک می کند چرک را از آهن، و هرگاه کودک مریض شود ثواب او از برای پدر و مادر اوست<sup>۱</sup>.

قسم هفتم: اسبابی هستند که راجع اند به حالات فعل داعی و آن مثل دعا کردن اوست در عقب نمازها؛ فرمودند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بجای آورد از برای خدا نماز واجبی را، پس از برای آن کس در عقب آن نماز داعی است مستجاب.

ابن فحام می گوید که: حضرت امیر علیه السلام را در خواب دیدم، پس سؤال کردم آن جناب را از این حدیث فرمودند که: این حدیث، صحیح است: هرگاه فارغ شدی از نماز واجب پس بگو در حالتی که در سجده می باشی: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ رَوَاهُ وَمَنْ رَوَى عَنْهُ، صَلِّ عَلَيَّ جَمَاعَتِهِمْ، وَافْعَلْ بِي كَيْتَ وَكَيْتَ**<sup>۲</sup>.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: به درستی که خدای تعالی واجب کرده است بر شما نماز را در دوست ترین وقت ها و گرمی ترین آنها به سوی خود، پس سؤال نمائید از خدا حوایج خود را در عقب نمازهای واجب<sup>۳</sup>.

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمودند: **لَا يَنْتَقِلُ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ حَتَّى يَسْأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَيَسْتَجِيرَ بِهِ مِنَ النَّارِ، وَأَنْ يُزَوِّجَهُ الْحُورَ الْعِينِ**<sup>۴</sup> یعنی باید بر نگردد بنده از نماز خود - یعنی از جایی که نماز گزارده است بر نخیزد - تا این که بخواهد از خدا بهشت را و پناه برد به او از آتش جهنم و بخواهد از حق تعالی که حور العین را به وی تزویج نماید.

و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت

۱. عدة الداعي، ص ۱۲۶، باب ۳؛ اعلام الدين، ص ۳۹۸ باب تمة الأحاديث...

۲. الدعوات، قطب راوندی، ص ۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۳۶، باب ۵، ح ۵۵۱۱ به نقل از دعوات.

۳. عدة الداعي، ص ۶۷ عن الصادق علیه السلام: **إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ الصَّلَاةَ فِي أَحَبِّ الْأَوْقَاتِ [أَفْضَلِ السَّاعَاتِ] إِلَيْهِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ حَوَائِجَكُمْ عَقِبَ فَرَاغِكُمْ [فَعَلَيْكُمْ بِالِدُعَاءِ فِي أَدْبَارِ الصَّلَاةِ]**.

۴. عدة الداعي، ص ۶۷؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۹، بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۹، باب ۲۸، ح ۱۷ به نقل از خصال.

که فرمودند: إِذَا قَامَ الْمُؤْمِنُ فِي الصَّلَاةِ بَعَثَ اللَّهُ الْهُورَ الْعَيْنَ حَتَّى يُخْدِقَنَ بِهِ، فَإِذَا انصَرَفَ وَلَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ مِنْهُنَّ شَيْئًا تَفَرَّقْنَ مُتَعَجِّبَاتٍ<sup>۱</sup> یعنی هر گاه برخاست بنده مؤمن در نماز یا به جهت نماز می فرستد خدای تعالی حور العین را که دور او را احاطه می کنند، پس هر گاه از نماز فارغ شد و روانه گردید و از خدای تعالی حور العین را سؤال نکرد، متفرق می گردند آن حوری ها در حالتی که تعجب کننده اند.

و از جمله اسبابی که راجع است به فعل، دعا کردن سائل است از برای کسی که به او چیزی می دهد نزد دادن و گرفتن آن چیز و دعای او در آن حال از برای آن شخص مستجاب است و لکن از برای خودش مستجاب نیست<sup>۲</sup>.

و عادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام [این بود که] هر وقت می خواستند [به] سائلی چیزی عطا فرمایند<sup>۳</sup> به خادم خود می فرمودند که: کمی نگه دار آن چیز را، تا دعا که کرد، آن وقت به او بده<sup>۴</sup>.

و می فرمود که: دعای سائل فقیر رد نمی شود<sup>۵</sup>.

و نیز می فرمودند به خادم خود وقتی که می خواست که چیزی به سائل دهد که: امر کن سائل را تا دعای خیر نماید<sup>۶</sup>.

و حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام می فرمودند که: هر وقت چیزی به سائل می دهید، ایشان را تلقین کنید به دعا کردن؛ زیرا که دعای ایشان از برای شما مستجاب می شود و از برای خودشان مستجاب نمی شود<sup>۷</sup>.

و بود حضرت سید الساجدین علیه السلام وقتی که چیزی به سائل می دادند، دست خود

۱. عدة الداعي، ص ۶۷؛ فضائل الشيعة، ص ۳۶؛ أعلام الدين، ص ۲۵۷.

۲. از امیرالمؤمنین علیه السلام قال: إِذَا نَأْتَاكَ السَّائِلُ شَيْئًا فَاسْأَلُوهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكُمْ؛ فَإِنَّهُ يَجَابُ فَيَكُمُ وَلَا يَجَابُ فِي نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُمْ يَكْذِبُونَ. ر. ك. وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۲۴-۴۲۵، باب ۲۵، ح ۱۲۳۹۲ به نقل از خصال.

۳. خ. ل: نمایند.

۴. وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۲۵، باب ۲۵، ح ۱۲۳۹۳ به نقل از عدة الداعي.

۵. المصدر، ح ۱۲۳۹۴.

۶. المصدر، ح ۱۲۳۹۵.

۷. المصدر، ح ۱۲۳۹۶.

را می‌بوسیدند نزد دادن آن چیز،<sup>۱</sup> پس سؤال شد از سبب بوسیدن دست از آن حضرت فرمودند که: آن صدقه واقع می‌شود در دست خدا پیش از آن که واقع شود در دست سائل.

و مروی است که: حضرت رسول ﷺ فرمودند که: واقع نمی‌شود صدقه مؤمن در دست سائل تا این که واقع شود در دست خدای تعالی،<sup>۲</sup> پس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۳</sup>،<sup>۴</sup> یعنی آیا نمی‌دانید که خدای تعالی<sup>۵</sup> قبول می‌کند توبه بندگان را و می‌گیرد صدقات ایشان را و این که خدای تعالی بسیار قبول توبه می‌کند و بر بندگان خود رحیم است؟ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: به درستی که خدای تعالی می‌فرماید که: هیچ چیزی نیست مگر این که کسی را وکیل کرده‌ام که آن را بگیرد مگر صدقه، پس به درستی که من آن را به زودی به دست خود از صدقه دهنده می‌گیرم، حتی این که مردی یا زنی تصدق می‌کند به خرمایی یا نصف خرمایی من آن را پرورش و تربیت می‌کنم چنان که مردی کزّه اسبی یا کزّه شتری را تربیت می‌کند پس ملاقات می‌کند، مراد در قیامت در حالتی که آن صدقه مثل کوه احد است.<sup>۶</sup>

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: صدقه رفع می‌کند از صاحبش هفتاد بلا از بلاهای دنیا را یا مردن بد را. به درستی که صاحب صدقه نمی‌میرد به مردن بد هرگز.<sup>۷</sup> و منقول است که: حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - با اصحاب خود نشست بود، ناگاه مردی به آن حضرت گذشت، پس آن حضرت فرمود که: این مرد مرده است یا می‌میرد. پس چندان درنگ نکردند که آن مرد به سوی ایشان برگشت و

۱. امام باقر علیه السلام نیز صدقه را می‌دادند، سپس برگردانده می‌بوسیدند و می‌بوییدند و سپس به سائل بر می‌گرداندند. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۰۷، باب ۱۸، ح ۱۲۳۴۶.
۲. مضمون آن در الکافی، ج ۴، ص ۳، ح ۵ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.
۳. سوره توبه، آیه ۱۰۴.
۴. عدة الداعي، ص ۶۸.
۵. خ. ل. سحانه.
۶. الکافی، ج ۴، ص ۲۷، باب النوادر، ح ۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۵۰۷؛ عدة الداعي، ص ۶۸.
۷. عدة الداعي، ص ۶۹.



یک پُشته همیشه به دوش خود برداشته بود. پس صحابه عرض کردند که: یا روح الله! خیر داده‌ای ما را که آن مرد مرده است و او این است که می‌بینم او را زنده! حضرت به آن مرد فرمودند که: پشته خود را بگذار. آن مرد پشته خود را گذاشت و آن را باز کرد، ناگاه مار سیاهی را دیدند که سنگی را به دهن فرو برده. پس حضرت به او فرمودند که: امروز چه عملی از تو سرزده؟ عرض کرد که: یا روح الله! من دو قرص نان داشتم، سائلی به من گذشت، یک قرص آن را به او دادم<sup>۱</sup>.

و بدان که صدقه بر پنج قسم است<sup>۲</sup>:

قسم اول: صدقه مال، و آن گذشت.

قسم دوم: صدقه جاه، و آن عبارت است از شفاعت کردن مردم؛ چه رسول خدا ﷺ فرمودند که: **أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ** یعنی فاضل‌ترین صدقات صدقه لسان است. **قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا صَدَقَةُ اللِّسَانِ؟** عرض شد که: یا رسول الله! صدقه زبان چیست؟ **قَالَ: الشَّفَاعَةُ تَفْلُكُ بِهَا الْأَسِيرَ، وَتُحَقِّقُ بِهَا الدَّمَ، وَتَجْرُ بِهَا الْمَعْرُوفَ إِلَى أَحَبِّكَ، وَتَرْفَعُ الْكَرْيَةَ**<sup>۳</sup> فرمودند که: صدقه زبان، شفاعتی که رها کرده شود به سبب آن اسیری و نگاه داشته شود به سبب آن خون مسلمانی و کشیده شود به سبب آن احسانی و نیکی به سوی برادر تو و رفع شود به جهت آن ناخوشی و کراهت از او.

قسم سیم: صدقه عقل و رأی است و آن عبارت است از مشورت، یعنی هرگاه مسلمانی با کسی مشورت نماید، آنچه صلاح اوست به او بگوید.

قال النبي: **تَصَدَّقُوا عَلَيَّ أُحْيِيكُمْ بِعِلْمٍ يُزْشِدُهُ وَرَأْيٍ يُسَدِّدُهُ** فرمودند رسول خدا ﷺ که: تصدق نمایید بر برادر خود به عملی که او را ارشاد نماید و به رأیی که کار او را به صلاح آورد.

قسم چهارم: صدقه زبان است، و آن عبارت است از وساطت میان مردم و سعی کردن در امری که باعث خاموش شدن آتش عداوت شود و اصلاح در میان دو خصم،

۱. عدة الداعي، ص ۶۹-۷۰.

۲. این پنج قسم را ابن فهد در عدة الداعي (ص ۷۱ به بعد)، نقل کرده است.

۳. عدة الداعي، ص ۷۱.

قال الله تعالى: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ<sup>۱</sup> أَوْ إِضْلَاجٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾<sup>۲</sup>.

قسم پنجم: صدقه علم است، و آن عبارت است از بذل نمودن علم به اهل آن، و نشر کردن آن بر مستحق آن.

از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمودند که: از جمله صدقه این است که مردی بیاموزد علم را و آن را تعلیم مردم نماید، و قال: زَكَاةُ الْعِلْمِ تَغْلِيْمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ<sup>۳</sup> فرمودند: زکات علم، تعلیم نمودن آن است به کسی که آن را نمی داند. و قال أيضاً ﷺ: فَضْلُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ فَضْلِ الْعِبَادَةِ<sup>۴</sup>.

و نیز فرمودند آن جناب ﷺ که: فضل علم محبوب تر است به سوی خدای عزوجل از فضل عبادت و قال ﷺ: فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ<sup>۵</sup> یعنی فضل صاحب علم بر فضل کسی که عابد است مثل فضل ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده.

و نیز فرمودند: يَا عَلِيُّ، تَوَمَّ الْعَالِمُ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ. يَا عَلِيُّ، رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ<sup>۶</sup> یعنی خوابیدن عالم فاضل تر است از عبادت کردن عابد. دو رکعت نماز که به جا آورد آن را عالم، فاضل تر و بهتر است از هفتاد رکعت نماز که به جا آورد آن را عابد.

و نیز از آن جناب مروی است که فرمودند: يَا عَلِيُّ، سَاعَةَ الْعَالِمِ يَتَكَبَّرُ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً، وَجَعَلَ النَّظَرَ إِلَى الْعَالِمِ عِبَادَةً، بَلْ وَآلَى بَابِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ<sup>۷</sup>. یا

۱. مخطوط: - أو معروف.

۲. سورة نساء، آیه ۱۱۴.

۳. عدة الداعي، ص ۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵، باب ۸، ح ۸۰.

۴. عدة الداعي، ص ۷۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۵۷، باب ۳۱، ح ۲۵۸۲۳ به نقل از خصال؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۳۲.

۵. عدة الداعي، ص ۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴ باب ثواب العالم والمتعلم، ح ۱.

۶. عدة الداعي، ص ۷۵؛ در روایتی دو رکعت نماز عالم، برتر از هزار رکعت نماز شمرده شده است. ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵، باب النوادر، ح ۵۷۶۲.

۷. عدة الداعي، ص ۷۵ صدر حدیث در روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۲ نیز نقل شده است.

علی! یک ساعت که عالم تکیه کند بر فراش خود از جهت مناظره در مطالب علمیه، بهتر است از عبادت هفتاد سال، و نظر کردن به سوی عالم عبادت است، بلکه نظر کردن به در خانه عالم عبادت است.

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: نشستن یک ساعت در نزد علما دوست تر است به سوی خدای تعالی از عبادت هزار سال، و نظر به سوی عالم، محبوب تر است به سوی حق تعالی از اعتکاف نمودن یک سال در بیت الله الحرام، و زیارت و دیدنی علما دوست تر است به سوی خدای تعالی از هفتاد طواف در اطراف خانه کعبه، و فاضل تر و بهتر است از هفتاد حج و عمرهٔ مبرورهٔ مقبوله، و از برای کسی که در مجلس علما می‌نشیند، خدا هفتاد درجه بلند می‌کند، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ وَرَحْمَتَ خُودِ رَا بَرِ اُو نَا زَلِ مِی گِر دَا نَد، وَ شَهَدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ الْجَنَّةَ وَجِبَتْ لَهُ، وَ شَهَادَتِ مِی دَهَنَدِ اَز بَرای اُو مَلَا ئِکَه اَیْنِ کِه بَه شِئْتِ بَر اُو وَ اَ جَب شُدِه ۲.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَتَيْهِ، وَالشُّكْرُ لَهُ عَلَى آيَاتِهِ،  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ،  
وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا.

۱. در نسخهٔ مخطوط: العلم.

۲. عدة الداعي، ص ۷۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۳، باب ۱۴۵، ح ۱۰۵۳؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۶۶،

---

## شرح حدیث حقیقت

شیخ علی بن محمد جواد مرندی (۱۳۶۹ق)

---

تحقیق: علی صدرایی خویی

### مؤلف

آیت الله شیخ علی بن مولیٰ محمد جواد بن علی مرندی، در سال ۱۲۸۷ق، در شهر مرند چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در ایران سپری کرد و در سال ۱۳۱۴ق، راهی نجف اشرف گردید. در آن شهر از محضر آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و فاضل شریانی و شیخ عبدالله مامقانی بهره برد، ولی تحصیلات عمده وی نزد شیخ الشریعه اصفهانی انجام گرفت. از نوشته هایش استنباط می شود که در عرفان و اخلاق نیز از محضر اساتید بهره مند بوده و گویا ایامی را نزد شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی تلمذ نموده است.

مرندی خود از اساتید بنام نجف بود و مقبره شریانی - که محل درس مکاسب وی بود - گنجایش شاگردان شرکت کننده را نداشت. و مرحوم آیت الله نجفی مرعشی از وی اجازه نقل روایت دارد. در عین حال گرایش اصلی وی به خودسازی و اصلاح نفس و عبادت

و طاعت بود؛ به همین جهت به انزوا و گوشه‌گیری رغبت زیادی داشت و از منزلش جز برای زیارت خارج نمی‌شد و در حرم نیز توقف چندانی نداشت.

او به تألیف علاقه زیادی داشت و اغلب آثارش در فقه و اصول است. او تحقیقات خود را در دیگر علوم مانند تفسیر، علوم حدیث، نجوم، اعداد، عرفان، اخلاق، ادبیات و... در مجموعه‌ای با نام مجموعه فوائد در نه جلد - شامل ۱۲۳۳ فائده - جمع آوری نموده که نشانگر اطلاع وسیع وی در علوم مختلف و دقت نظرش در مسایل علمی است. او جلد نهم این مجموعه را در ۱۵ ربیع الاول ۱۳۶۹ به پایان رسانیده است.

مرندی عاقبت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۷۰ ق، دار فانی را وداع گفت و در وادی السلام نجف در جایگاه ابدی خود قرار گرفت.<sup>۱</sup>

## آثار

مرندی بخش عمده عمرش را در تألیف و نگارش آثار، صرف نمود. شیخ آقا بزرگ، نسخه اصل آثار وی را نزد مؤلف ملاحظه و در الذریعه گزارش نموده است. پس از درگذشت مرندی پنج نسخه از آثارش به کتابخانه کاشف الغطا منتقل گردید و هم اکنون در آن جا نگهداری می‌شود.<sup>۲</sup> از آثار وی رساله عملیه و مناسک حج در زمان حیاتش به چاپ رسیده است. عناوین نگاشته‌های وی بر اساس گزارش شیخ آقا بزرگ عبارت‌اند از:

۱. شرح حال مؤلف در مصادر زیر قابل دسترسی است: تاریخ مرند، حسن جلالی عزیزبان، ص ۴۴۵؛ نعبه البشر، شیخ آقا بزرگ نهرانی، ج ۴، ص ۱۳۷۱-۱۳۷۹؛ مفاخر آذربایجان، عقیقی بخشایشی، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ گنجینه دانشمندان، شریف رازی، ج ۷، ص ۷۳؛ الإجازة الکبيرة، مرعشی نجفی، ص ۱۰۱.  
 ۲. کتابخانه کاشف الغطاء در نجف، نسخه ش ۶۰۳ (جزء اول نه‌ایة التذکره) و نسخه‌های ش ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۶۰۲ و ۶۰۴، که چهار جلد از فوائد متفرقه وی هستند.

۱. کتاب البیع؛ تقریراتی است که از درس استادش شیخ الشریعہ اصفهانی در حدود سال ۱۳۲۰ ق، نوشته است.<sup>۱</sup>
۲. تقریرات اصول فقه؛ از درس اصول فقه استادش شیخ الشریعہ اصفهانی نوشته و از اول «مباحث الألفاظ» تا بحث «خطاب المشافهة» راکه در سال ۱۳۱۵ ق، تحریر شده، شامل است.<sup>۲</sup>
۳. حاشیه بر ریاض المسائل؛ از اول کتاب طهارت تا «الدماء الثلاثة»، که در رجب ۱۳۲۵ ق، به پایان رسیده است، با این سرآغاز: «نحمدک علی ما شرحت صدورنا بریاض المسائل».<sup>۳</sup>
۴. حاشیه بر کتاب الطهارة شیخ انصاری؛<sup>۴</sup>
۵. حاشیه بر فرائد الأصول (رسائل) شیخ انصاری؛<sup>۵</sup>
۶. حاشیه بر الفصول الفروية؛<sup>۶</sup>
۷. حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری؛ با این سرآغاز: «الحمد لمن خلق الانسان علمه البیان والتبیین». که بخش مکاسب محرمه را در سال ۱۳۲۷ ق، و بیع را در سال ۱۳۳۲ ق، به پایان رسانیده است.<sup>۷</sup>
۸. فوائد متفرقة؛ مجموعه‌ای است شامل تحقیقات مؤلف در علوم مختلف با عناوین «فائدة - فائدة» که هر فائده در حکم یک مقاله و در برخی موارد رساله‌ای مستقل است. او این فوائد را در نه جلد - هر جلد شامل بیش از ۴۰۰ صفحه - تنظیم نموده که روی هم ۱۲۳۳ فائده را در بر دارند.<sup>۸</sup>

۱. الذریعة، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. الذریعة، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳. الذریعة، ج ۶، ص ۱۰۱.

۴. الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۸.

۵. الذریعة، ج ۶، ص ۱۵۸.

۶. الذریعة، ج ۶، ص ۱۶۶.

۷. الذریعة، ج ۶، ص ۲۲۰.

۸. الذریعة، ج ۱۶، ص ۳۵۷.

۹. نهاية التذكرة لمدارك التبصرة؛ شرح مفصلي بر تبصرة المتعلمين علامة حلی، در یازده جلد است شامل: جلد اول (طهارت) در سال ۱۳۴۰ ق، جلد دوم (صلاة) در سال ۱۳۴۱ ق، جلد سوم (زکات و صوم) در ۱۳۴۲ ق، جلد چهارم (حج) در ۱۳۴۴ ق، جلد پنجم (جهاد و متاجر)، جلد ششم (اجاره و ودیعه)... و جلد یازدهم را در ۱۰ رجب ۱۳۵۷ ق، به پایان رسانیده است.<sup>۱</sup>

۱۱. هدایة الشيعة یا هدیة الشيعة؛ رساله عملیه به فارسی، به صورت سؤال و جواب، شامل عبادات و معاملات است که در نجف به سال ۱۳۴۳ ق، چاپ شده است.<sup>۲</sup>

۱۲. هدیه المومنین؛ رساله عملیه به فارسی، به صورت سؤال و جواب مختصر است که در سال ۱۳۴۱ ق، در تبریز، با سرمایه حاج احمد خان میر پنج مرندی، به چاپ رسیده است.<sup>۳</sup>

۱۳. مناسک الحج؛ به فارسی است، چاپ شده در نجف، مطبعه مرتضویه، سال ۱۳۴۳ ق، در ۱۸۹ ص.<sup>۴</sup>

### حدیث حقیقت

از جمله احادیث مشهوری است که کمیل از امام علی علیه السلام نقل نموده و مصادر آن در دفتر دوم میراث حدیث شیعه ذکر شده است.<sup>۵</sup> تاکنون سه رساله در شرح این حدیث، در میراث، منتشر شده است:

۱. شرح حدیث حقیقت از دهدار؛<sup>۶</sup>

۱. الذریعة، ج ۳، ص ۳۲۲ و ج ۱۳، ص ۱۳۶ و ج ۲۴، ص ۳۹۸.  
 ۲. الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۷۸ و ۲۱۱.  
 ۳. الذریعة، ج ۲۵، ص ۲۱۴.  
 ۴. معجم المطبوعات النجفیه، ص ۳۴۱؛ الذریعة، ج ۶، ص ۲۶۸.  
 ۵. میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۹۴.  
 ۶. میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۸۷.

۲. شرح حدیث حقیقت از علامه حلی؛<sup>۱</sup>

۳. شرح حدیث حقیقت از ابن همام شیرازی؛<sup>۲</sup>

### شرح حاضر

رساله‌ای که از مرحوم مرنندی در این جا تقدیم می‌گردد شرح کوتاهی بر حدیث حقیقت است، که فائده دویست و شصت و هشتم از مجموعه فوائد وی است. او پس از نقل متن حدیث، به شرح عرفانی فقرات آن پرداخته و در پایان متذکر شده که آن را برای تشویق برادری ایمانی به سیر و سلوک نگاشته و در بیان اسرار آن بیش از این مأذون نبوده است؛ زیرا که در مسلک اهل عرفان افشای اسرار توحید برابر با کفر است.

این رساله از روی دست خط مؤلف استنساخ شده و آیات و احادیث و اقوال موجود در آن از مصادر استخراج گردیده است. امید که ایزد تعالی اسباب انتشار تمامی فوائد این عالم فرزانه را که مشحون از تحقیقات علمی است، فراهم سازد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، ص ۱۸۳.

۲. میراث حدیث شیعه، دفتر پنجم، ص ۲۰۷.



تصوير صفحه اول از نسخه خطي شرح حديث حقيقت  
سوال كند و جواب  
در نسخ خطي

داخرى بطريقه . داخرى الفح نالها صلواتي فابسته  
 سئل كيل بن زياد النخعي عن امير المؤمنين ع قال ما رواه غيره وحدثنا محمد بن  
 عن الحقيقه قاله قاله الحقيقه فقال اولت صاحب سره في بلد  
 يتشع عليه ما يقع من قول او عمل فيجب سألنا قال في الحقيقه كيف  
 سبحان بجلال من بشارته لكيل بن زياد قال في محو الموهود مع صلواته  
 في زندي قال في هتد التمهيد فقلت السره لزياد قال في من يشرق  
 من مبع الإله فيلوح للبهيا كل التوحيد انما في زندي قال في السراج  
 ان الريح تدفع نقره بالحقيقه بالقره ان هذا السواد ركعت الحقيقه  
 كل واحد الكل الاصل وامن بها الجزء والفرع وكفى بجهنم اهلها وكل ما جلا  
 حقيقه بالحقيقه بجلاله الامير المظفر بالله او تصور بجلاله  
 بجلاله لا يمكن الجواب وكذا الحقيقه ان انارها على طريق الرشد والارشاد  
 كان في الحقيقه كيف سبحات الجلال من بشارته وذلك ان  
 صفاته وصفاته بجلاله تتعلق بذاته وصدقاته الجا ليتها تتعلق بانفاله  
 انما بالحق انما سأل لمداد ان الجمانية وبعده عن الجوار الرحمانه وصلاح  
 الجلال شعره صفات الجلال فاذا تجاورها بجلاله الحقيقه وقدمه بشارته  
 اشارة الى ان الله تم منزه عن ان يكون مشارا اليه او يكون له عدد ونهاية كما  
 هي في الارض من اوصاف الجادش في قوله في جلال ذلك ثم ان الله  
 كانه في هديه الحقيقه في الجوار بيسر من هديتها بجزا مارها هذا شرط الارب



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اص ٣٤٤/ في شرح كلمات خمس الأمير عليه السلام في جواب سؤال كميل بن زياد النخعي في الحقيقة الحقة .

سأل كميل بن زياد النخعي عن امير المؤمنين عليه السلام - على ما رواه غير واحد من أصحاب الحديث - عن الْحَقِيقَةِ؟

فقال عليه السلام: مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةَ؟!

فقال: أَوْ لَسْتُ ضَاحِبَ سِرِّكَ؟

قال عليه السلام: بَلَى وَلَكِنْ يَتَرَشَّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَعُ مِنِّي .

قال: أَوْ مِثْلَكَ يُخَيِّبُ سَائِلًا؟!

قال عليه السلام: الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ .

قال كميل: زِدْنِي؟

قال عليه السلام: مَخْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ .

قال: زِدْنِي؟

قال عليه السلام: هُنَاكَ السِّرُّ عِنْدَ غَلْبَةِ السَّرِّ .

قال: زِدْنِي؟

قال عليه السلام: جَذْبُ الْأَحَدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ .

قال: زِدْنِي؟

قال عليه السلام: نُورٌ يَنْشُرُ قُورًا مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلْوَحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ أَنَاوَهُ .

قال: زِدْنِي؟

قال عليه السلام: أَطْفِ السَّرَاجَ قَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ .

أقول: إن هذا السؤال عن كشف الحقيقة، والحقيقة كَلٌّ، والكَلُّ الأصل، وما سواه الجزء والفرع، وكيف يَبْحَثُ عنها أحد؟ وكل ما قيل «إنه حقيقة» فالحقيقة بخلافه. كما قال الأمير عليه السلام: «كَلٌّ ما حَطَرَ ببالك أو تصوّر بخيالك فالله تعالى بخلافه». ولا يمكن الجواب عن كشف الحقيقة إلا من آثارها على طريق الرمز والإشارة؛ كما قال عليه السلام: **النَّحِيقَةُ كَشَفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ**؛ وذلك لأن الله تعالى محبوب بصفاته، و صفاته الجلالية تتعلّق بذاته، و صفاته الجمالية تتعلّق بأفعاله، فالسالك الطالب للحق إذا سلك بِنادر الجسمانية، و عبر عن البحار الروحانية، و وصل إلى صفات الجمال، ثم إلى صفات الجلال، فإذا تجاوزها تجلّى له الحقيقة. و قوله عليه السلام: **مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ**، إشارة إلى أن الله تعالى منزه عن أن يكون مشاراً إليه، أو يكون له حدّ و نهاية؛ لأن هذه الأوصاف من أوصاف الحادث، و أن قوله نادٍ بخلاف ذلك. ثم إن السؤال كان في مهية الحقيقة، و الجواب ليس في مهيتها بل من آثارها، و هذا شرط الادب /ص ٣٤٥/ و كمال المعرفة؛ كما سأل فرعون: ﴿وَمَارِبٌ أَلْعَلَّيْمِينَ﴾<sup>١</sup>. فأجاب موسى عليه السلام: ﴿رَبُّ أَلْسَمَنُوتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾<sup>٢</sup> أي كنتم عارفين بأن الجواب ليس الا هذا.

ثم قال كميل: زدني و هو في عين السلوك، يريد الوصول الذي هو نهاية مراتب السالكين، فأجاب عليه السلام بما أجب، و هو إشارة إلى مرتبة اليقين المجرد، و لم يقنع كميل بذلك، و التمس مرتبة عين اليقين، فأجاب عليه السلام عنه ثانياً بقوله عليه السلام: **مَحْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ**؛ لأن الحقيقة إذا كَشَفَ عن صفات الجلال التي تتعلّق بالذات، و أدرك أثره السالك، انمحى و زال عنه شكّه و ظنّه، و شاهد آثار الحقيقة بنور علم اليقين.

ثم لم يقنع بمرتبة علم اليقين، و التمس منه عليه السلام مرتبة عين اليقين. فأجاب عليه السلام بأنها: **هَتَاكَ السُّرِّيَّ عِنْدَ غَلْبَةِ السُّرِّيَّ**؛ وذلك لأن السالك إذا محى مظنوناته و همّه عند انكشاف سبحات الجلال عن الحقيقة، يصحو<sup>٣</sup> له العلوم، و يعلم بعد علم

١. سورة الشعراء، الآية ٢٢.

٢. سورة الشعراء، الآية ٢٣.

٣. في الأصل: فيصحر.

اليقين علامات الحقيقة، و يسكر السالك من شراب الوجد، و يلبس عقله، و يهتك  
الستر عليه - و هو حواس الشرع و العقل - فعند ذلك يأخذ في الشطحيات و الكلمات  
التي لا يجوز التكلم بها في الشرع، كما روي عن أبي يزيد: «سبحاني ما أعظم شأنني»<sup>١</sup>.  
و عن المنصور: «أنا الحق»<sup>٢</sup>، و عن أبي سعيد: «ليس في جُبَّتِي إِلَّا الله»<sup>٣</sup>، و أمثالها.

فإن كانوا محفوظين بالعناية الأزلية، و اظَّبوا في هذا السكر على الفرائض و السنن  
عند دخول أوانها، و إن لم يكونوا محفوظين يجري عليهم أحوال و أمور خارجة عن  
الشرع و العقل، [ و ] يكفّرهم أهل الظاهر و [ يعتقدون ] زندقتهم. فإذا فارقوا من  
سكرهم اعتذروا بما جرى عليهم في حال السكر من الشطحيات و أمثالها، و نصحوا  
لمريديهم أن لا يقولوا مثل ذلك. و أين ربّ / ص ٣٤٤ / الأرباب (؟) تب على إنك أنت  
التواب، أين العبودية من الربوبية! و أين المخلوقية من الخالقية!

ثم لم يقنع كميل بمرتبة عين اليقين، و التمس مرتبة حق اليقين، فأجاب ﷺ:  
جَذِبَ الْأَحَدِيَّةَ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ.

معناه: أن من هتك ستره من غلبة السرور، و سكر من شراب الوجد الحقيقي، ثم  
نفر من سكره، و يجلس على سرير الصحو، و يعلم أن ليس في الوجود إلا الله،  
و ينتفي الاثنينية بالكلية، تمكّن من التوحيد الحقيقي و هو أن لا يرى في الوجود إلا  
الواحد الحق، مع وجود كثرة المكوّنات، و يعلم أن الآثار مظاهر أفعاله، و الأفعال  
مظاهر صفاته ثابتات لذاته، و هذه<sup>٤</sup> مرتبة عالية في مرتبة علم التوحيد.

و ما لم يصل السالك إلى هذه المقام لا يدرك قوله و أمره، كالصبي الذي لا يدرك  
ذوق البلوغ و إن كثّر الإخبار عنه.

١. نسبت هذه الكلمة إلى أبي يزيد البسطامي (م ٢٦١ق)، و قد تصدّى لشرحه و توجيهه الشيخ روزبهان البقلي  
الشيرازي في كتابه شرح الشطحيات، فراجع.

٢. حسين بن منصور الحلاج، الذي قتل في سنة ٣٥٩ق، بسبب تكفيره.

٣. هذه الكلمة نسبت إلى الشيخ أبي سعيد أبي الخير (م ٤٤٥ق)، و جمع حفيده أحواله و كلماته في كتاب أسرار  
التوحيد. و من مكنوباته إلى ابن سينا:

بهم مرض من كتاب الشفا  
و عشنا على سنة المصطفى

قسطنا الأخوة عن معشر  
فماتوا على دين رسطاليس

٤. في الأصل: هذا.

ثم لم يقنع كميل بمرتبة حق اليقين، و التمس منه حقيقة حق اليقين، فأجاب ﷺ: **نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُنْحِ الْأَزَلِ، فَيُلَوِّحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارَهُ.**

يعني: مَنْ ينفي الاثنيية، و يتمكن من التوحيد الحقيقي، و لم يَرِ في الوجود سوى الله المعبود، تجلَّى عليه الحق بصفاته الذاتية، و عند ذلك يكون عبداً ربانياً، و إن كان بين الخلق يكون مع الحق و الحق معه؛ فبالحق يسمع، و به يبصر، و به ينطق، و به يبطش؛ كما ورد في الحديث: لا يزال العبد يتقرب إلى بالتواضع حتى أحبَّته، فإذا أحبَّته كنت له سمعاً و بصراً و لساناً و يداً، في<sup>١</sup> يسمع، و بي يبصر، و بي ينطق، و بي يبطش<sup>٢</sup>.

و قوله ﷺ: **نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُنْحِ الْأَزَلِ، فَيُلَوِّحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارَهُ**، إشارة إلى هذا. فالنور الذي يشرق من صبح الأزل هو كناية عن الحقيقة، و هياكل التوحيد عن السُّلَاكِ الواصلين إلى الحق المشرقين /ص ٣٤٧/ بتجلِّي الصفات الذاتية. و لفظ «آثاره» إشارة إلى أنه لا يكون نور الحقيقة على الدوام، بل يكون آثاره متجلية عليهم بالدوام.

ثم جاوز كميل حدَّ المعرفة، و كاد يشرع في مقامٍ لو طار طائر لاحترق جناحه. و لما سأل الزيادة عن هذه المرتبة التي هي مرتبة الوصول، أجب ﷺ عنه: **أَطْفَ السَّرَاجِ؛ فَإِنَّ الصُّنْحَ قَدْ طَلَعَ، و منع عن هذا.**

و اعلم أن هذه المرتبة آخر مراتب الكمال و السلوك، و «ليس وراء عبادان قرية»، و هي مرتبة الوصول، و لهذه المرتبة بداية و وسط و نهاية؛ فالنهاية لمحمد ﷺ، و الوسط لعليّ ﷺ، و البداية لمريديه و متبعي آثاره على وجه الشريعة و الطريقة، حدو النعل بالنعل و القُدَّة بالقُدَّة، نيابة عنه.

فالمريد يأخذ المعارف و الحقائق من الوليِّ و الوليِّ يأخذ من النبيِّ و النبيِّ يأخذ من الحقِّ. و هذه المرتبة العلية موجودة لأمة محمد ﷺ، و لذا كانوا خير الأمم، و تمنى

١. في الأصل: و بي.

٢. ورد صدر الرواية في عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور الأحساني، ج ٤، ص ١٥٣؛ الجواهر السنية، شيخ حر العاملي، ص ١٢١.

و ذيله في: بحار الأنوار، ج ٥، ص ٢٠٧.

جميع الأنبياء أن يكونوا منهم؛ لأنهم علموا بنور النبوة أنه يكون لأمة محمد ﷺ هذه المرتبة. وقال ﷺ: علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل<sup>١</sup>، وهم العالمون لأحكام الشريعة من هؤلاء العلماء، بل هم العالمون والراسخون في العلم المتكلمون من أولياء الله العظام. ثم اعلم أن لليقين مراتب:

أولها: اليقين المجرد بواسطة التقليد المحض والتصديق بقول النبي ﷺ بحيث لا يدخل الشك والوهم والظن فيه.

ثانيها: اليقين الذي حصل بعد التقليد بواسطة العلم من جهة البرهان العقلي.

ثالثها: اليقين الذي حصل بواسطة المشاهدة.

رابعها: اليقين الذي حصل بواسطة /ص ٣٤٨/ القرب.

خامستها: اليقين الذي حصل بواسطة الوصول.

وهذه اليقينيات الثلاث حاصلة للسالكين دون غيرهم.

و أنا أضرب لك مثلاً تفتن به مراتب اليقين، وهو:

إن دهقاناً عارفاً بأسرار الدهقنة إذا أخبر أحداً لم يَر في عمره الشجرة و الثمرة، بأن في موضع كذا شجرة يخرج منها زهرٌ يحول ثمرةً، إذا أكلتها وجدت ذوقها، فمشى المخبر إلى ذلك الموضع و شاهدَ الشجرة، ثم الزهرة ثم الثمرة، ثم أكل من الثمرة و وجد ذوقها، و حصل له كمال اليقين بأن الدهقان كان صادق القول. فتصديق الدهقان أولاً - بلا ظهور بيّنة - مجرد التقليد الحاصل من التقليد الصّرف، و رؤية الشجرة بمنزلة عين اليقين؛ لأنه حصل له إيقان زائد على المرتبة السابقة.

و ما قلت في شرح هذه الكلمات - الجامعة لجميع الكمالات و أصول الطريقه و الحقيقة - ذرة من جبل البيان و قطرة من بحر العرفان، و ما كنت مأذوناً بأن أطول الكلام فيها؛ لأن إفشاء سرّ الربوبية كثر، و ما جرى بشغفٍ أخي في الدين بإدراك معاني هذه الكلمات، و ليكون له محرّصاً إلى السلوك و هادياً إلى سبيل الحق.

[و السلام]

١. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٢. و ورد أيضاً: «علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل».

## اجازات

الإسناد المصنفى إلى آل المصطفى (المشيخة)

شيخ آقا بزرگ بن على الطهراني (١٣٨٩ق)

ذيل الإسناد المصنفى إلى آل المصطفى (المشيخة)

شيخ آقا بزرگ بن على الطهراني (١٣٨٩ق)

اجازات فخر المحققين

فخر المحققين محمد بن حسن بن يوسف حلى (٧٧٢ق)





---

## الإِسْنَادُ المصْفَى إِلَى آلِ المصطفى

شيخ آقا بزرگ بن علي الطهراني (١٣٨٩ق)

---

تحقيق: شيخ احمد حائري

### التمهيد

#### حياة المؤلف :

هو سماحة آية الله الحجة الثابت الحاج الشيخ محمد محسن الطهراني الشهير: بالشيخ آقا بزرگ الطهراني ؑ.

#### ولادته ونشأته :

ولد ليلة الخميس الحادي عشر من شهر ربيع الأول عام ١٢٩٣ هـ في طهران، ونشأ وترعرع في عائلة دينية.

#### دراسته وأساتذته :

أخذ العلوم الدينية في الحوزة العلمية في طهران على أساتذة معروفين منهم:

الشيخ محمد حسين الخراساني، الشيخ محمد باقر معز الدولة، السيد عبدالكريم اللاهيجي، السيد محمد تقي التنكابني، الشيخ محمد تقي النهاوندي، الميرزا محمود القمي، الميرزا محمد تقي الكركاني، الشيخ علي النوري، الميرزا إبراهيم النوري، وغيرهم من الشخصيات

العلمية.

وبعد إكماله للسطوح العالية هاجر إلى النجف الأشرف عام ١٣١٣ هـ فحضر عند أعلامها الأفاضل منهم:

الشيخ الميرزا حسين النوري، الشيخ محمّد طه نجف، السيد مرتضى الكشميري الحائري، الشيخ الميرزا حسين الخليلي، الشيخ الآخوند محمّد كاظم الخراساني، السيد أحمد الحائري الطهراني، السيد محمّد كاظم اليزدي، الشيخ الميرزا محمّد علي الجهاردي، الشيخ فتح الله شيخ الشريعة الأصفهاني وغيرهم من أبطال الفقاها والعلم. ثم هاجر إلى سامراء في سنة ١٣٢٩ هـ، واختص بالحضور على الشيخ الميرزا محمّد تقي الشيرازي الحائري زعيم ثورة العشرين حتى بلغ رتبة الاجتهاد والاستنباط، وأجيز من أساتذته العظام، واشتغل بالوظائف الشرعية.

أسفاره ورحلاته:

تجوّل الفقيد الراحل في البلدان المختلفة للحصول على آثار الإمامية والتراث الإسلامي الشيعي، وكان يبحث في المكتبات القيمة، ويتّصل برجالها وشخصياتها،

وكان يتجسّم العناء في سبيل ذلك؛ فقد زار أغلب مدن العراق مثل:

كربلاء، الكاظمية، سامراء، بغداد، الحلة، البصرة وغيرها.

وكان يتوقف في كل بلد مدة من الزمن من أجل البحث عما فيه من آثار ليحققها ويدونها ويفهرس المكتبات العامة والخاصة.

كما سافر إلى إيران، وزار أغلب مدنها من أجل مشروعه الخالد، وهكذا سافر إلى مصر، سوريا، لبنان، فلسطين، الحجاز وغيرها من الدول، فحصل على المتيسر له من المعلومات في هذا المجال.

هجرته :

أقام في سامراء من سنة ١٣٢٩ هـ إلى سنة ١٣٥٤ هـ قضاهما منعزلاً عن الناس مستمراً بالتأليف والتحقيق والتدريس .

مؤلفاته القيّمة :

عُرف شيخنا الجليل رحمته بأنه من أكثر علماء الشيعة نشاطاً وعملاً في وقته، ولعب دوراً هاماً في التعريف بالتراث الشيعي، كما عرف بكثرة مثابرتة وجهده في ميدان التأليف والتحقيق، وقضى طول عمره الشريف بين المحابر والقراطيس والكتب حتى انحنى ظهره .  
وقدّم آثاراً رائعة للمكتبة الإسلامية خلدت اسمه على مدى التاريخ، وخرج من يراعه المبارك مؤلفات رائعة منها:

١. الذريعة إلى تصانيف الشيعة في ٢٦ مجلداً، وهي موسوعة قيمة حول مؤلفات أعلام الإمامية في ١٤ قرناً وقد أتعب نفسه في إنجازها.
٢. طبقات أعلام الشيعة في مجلدات عديدة من القرن الرابع إلى القرن الرابع عشر، وقد عانى المشاكل في جمع حياة أعلام الإمامية وذكر آثارهم ومآثرهم فيها، ولقد وضعه على الطبقات حسب القرون، وسمّى كلّ طبقة باسم خاص، وهذه عناوين مجلدات هذا الكتاب:
- المئة الرابعة: نوايخ الرواة في رابعة المئات.
- المئة الخامسة: إزاحة الحلك الدامس بالشموس المضيئة في القرن الخامس.
- المئة السادسة: الثقات العيون في سادس القرون.
- المئة السابعة: الأتوار الساطعة في المئة السابعة.
- المئة الثامنة: الحقائق الراهنة في تراجم أعيان المئة الثامنة.
- المئة التاسعة: الضياء اللامع في عباقرة القرن التاسع.
- المئة العاشرة: إحياء الدائر في مآثر أهل القرن العاشر.
- المئة الحادي عشرة: الروضة النضرة في علماء المئة الحادية عشرة.

- المئة الثاني عشرة: الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة.
- المئة الثالث عشرة: الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة.
- المئة الرابع عشرة: نقيب البشر في القرن الرابع عشر.
- طبعت هذه المجموعة سوى قسم من الجزئين الأخيرين، ومصورة من خط المؤلف من القسم المخطوط لهذين محفوظة عند سماحة العلامة الجليل السيد محمد حسين الجلاي الحائري دام عزه، أرسل نسخة من أمريكا إلى المرحوم العلامة المحقق السيد عبدالعزيز الطباطبائي رحمه الله وقد قمت بالعمل فيها بطلب منه، وهي اليوم بحيازة أولاده.
٣. مصفى المقال في مصفى علم الرجال.
٤. هدية الرازي إلى المجدد الشيرازي.
٥. الرسالة الرحمانية في رسم كتابة اسم «الرحمن». حققها العلامة الحجة السيد محمد رضا الحسيني الجلاي دام عزه، وطبع في قم سنة ١٤١٧ هـ.
٦. الإسناد المصفى إلى آل المصطفى عليهم السلام (المعروف بالمشيخة) هذا الكتاب.
٧. توضيح الرشاد في تاريخ حصر الاجتهاد.
٨. ذيل المشيخة، وهو إجازة منه للعلامة الشيخ نجم الدين العسكري يتضمّن مشايخه من العامة، وطبع مع كتاب الوضوء في الكتاب والسنة للشيخ العسكري.
٩. مسند الأمين، وهو إجازة مفصلة للعلامة البحّاث الشيخ عبد الحسين الأميني (صاحب الغدير).
١٠. حياة الشيخ الطوسي، طبع في مقدّمة كتاب التبيان ورجال الشيخ الطوسي، كما وطبع مستقلاً، وترجم إلى الفارسية.
١١. أبسط الأمالي في الإجازة للسيد الجلاي، وهي إجازته للعلامة الحجة

- السيد محمد حسين الجلاي دام عزه، طبعت في إجازة الحديث.
١٢. ضياء المفازات في طرق الإجازات، تحقيق كاتب هذه السطور، وطبع في دار الحديث في قم وفي أمريكا بواسطة السيد الجلاي.
١٣. المدنية والإسلام تأليف فريد وجددي، ترجمه الشيخ إلى الفارسية.
١٤. حياة البياضي، ترجمة مفصلة لحياة الشيخ زين الدين علي العاملي البياضي طبع في مقدمة كتابه الصراط المستقيم.
- وأما المخطوط منه:
١٥. أصول الفقه، تقارير أستاذة الأخوند الخراساني المتوفى سنة ١٣٢٩ هـ.
١٦. الفقه، تقارير أستاذه الشيخ فتح الله شيخ الشريعة الأصفهاني المتوفى ١٣٣٩ ق. و تقارير أستاذه الأخوند الخراساني.
١٧. النقد اللطيف في نفي التحريف.
١٨. تنفيذ قول العوام يقدم الكلام.
١٩. الظليلة في تشجير أنساب بعض البيوتات الجليلة.
٢٠. ترجمة العقيدة الإسلامية إلى الفارسية.
٢١. منظومة في العقائد.
٢٢. تعليقة كشف الظنون.
٢٣. انتخاب الأمجاد من تاريخ بغداد.
٢٤. الدر النفيس في تلخيص رجال التأسيس.
٢٥. إجازات الرواية والوراثة في القرون الأخيرة الثلاثة.
٢٦. المنظومات.
٢٧. حاشية على تكلمة أمل الآمل.
٢٨. حياة ثقة الإسلام الكليني وشأن الكافي.
٢٩. شجرة السبطين وشرعة الشطين.
٣٠. المجموعة الرجالية والتاريخية.

٣١. محصل مطلع البدور في تلخيص ما فيه من المنثور .  
 ٣٢. الياقوت المزهري في تلخيص رياض الفكر .  
 ٣٣. مشجرة في الأنساب .  
 ٣٤. تشجير حديقة النسب .  
 ٣٥. ملخص زاد السالكين .  
 ٣٦. نزهة البصر في فهرس نسمة السحر .  
 ٣٧. واقعة الطف الخالدة .  
 ٣٨. الكشكول .  
 ٣٩. لامع المقالات في فهرست جامع السعادات .  
 ٤٠. مجموعة فوائد .

وغير ذلك من المؤلفات القيمة التي صارت مصادر لأرباب التحقيق والفضل .

تلامذته:

تخرّج عليه عليه السلام عدد كبير من الشخصيات العلمية، واستفادوا منه في أخذ الدروس الحوزوية وأمور التحقيق، وقد ربّى مجموعة من العلماء والمحققين ساروا على نهجه، وأحيوا مجموعة من آثار أعلام الإمامية:

السيد محمد علي الطباطبائي القاضي، السيد محمد حسن الطالقاني، مرتضى النجومي، السيد محمد صادق بحر العلوم، السيد عبد العزيز الطباطبائي، السيد هاشم السبزواري، الشيخ جواد المظفر، السيد محمد الجزائري، السيد حسن الحلو، السيد ضياء الدين العلامة، السيد صادق آل المجدد الشيرازي السامرائي، الشيخ مهدي الرشتي الحائري، الشيخ محمد الكلباسي الحائري، السيد محمد حسين الجلاي، السيد محمد باقر الغلپايگاني .

درس هؤلاء على الشيخ رحمته في مختلف العلوم حتى مناهج البحث والتحقيق، في النجف وسامراء.

### الراوون عنه:

قد استجازه في الرواية مجموعة كبيرة من أبطال الفقهة وفرسان العلم والتحقيق، وما أصدره ناهزت الألفين إجازة، وصار شيخ مشايخ الحديث في عصره، ونحن نذكر أسامي من وقفنا على اسمه، منهم:

١. السيد إبراهيم العلوي الخوني المولود سنة ١٣٣٣ هـ.
٢. السيد إبراهيم رضا زاده الشيرازي المولود ١٣٤٥ هـ.
٣. السيد الميرزا عبد الهادي الشيرازي ت ١٣٨٢ هـ.
٤. السيد الميرزا محمد البجنوردي، أجازته في ١٧ صفر ١٣٤٩ هـ.
٥. السيد الميرزا محمد هادي الحسيني الخراساني الحائري ت ١٣٦٨ هـ، أجازته في يوم الجمعة ٨ جمادى الأولى سنة ١٣٣٥ هـ، وهي مدبّجة بينهما.
٦. السيد الميرزا مهدي الشيرازي الحائري ت ١٣٨٠ هـ.
٧. السيد أبو القاسم بن علي أكبر الموسوي الخوني ت ١٤١٣ هـ.
٨. السيد أحمد الحسيني الإشكوري المولود سنة ١٣٥٠ هـ، أجازته ليلة الخميس ٢٠ شهر رمضان ١٣٧٧ هـ.
٩. السيد أحمد الديباجي ت ١٣٩٩ هـ.
١٠. السيد أحمد الروضاتي الأصفهاني ت ١٤٢٢ هـ.
١١. السيد أحمد الشهرستاني الحائري ت ١٤١٢ هـ.
١٢. السيد أحمد المستنبت ت ١٣٩٩ هـ.
١٣. السيد أسد الله السبزواري، أجازته في جمادى الأولى ١٣٥٤ هـ.
١٤. السيد باقر الشخص الأحساني ت ١٣٨١ هـ.

١٥. السيد جعفر بن عبد الرضا المهري أجازته في ١٣٥٢ هـ. وهي إجازة قيّمة لأنها تحتوي على البحث عن حجّية الإجازة وضرورتها وأهميتها



علمياً، نشرها السيد محمد رضا الحسيني الجلاي بعنوان «تحمل الإجازة واجب ملح في العصر الحاضر» وطبع في مجلة علوم الحديث العدد الرابع سنة ١٤١٩ هـ.

١٦. السيد جلال الدين المحدث الأرموي ت ١٣٩٨ هـ.
١٧. السيد حسن الأصفهاني الحائري المولود سنة ١٣٥٢ هـ.
١٨. السيد حسن الخراسان الموسوي ت ١٤٠٥ هـ.
١٩. السيد حسين الطباطبائي البروجردي ت ١٣٨٠ هـ، أجازة سنة ١٣٦٥ هـ.
- ٢٠ - السيد آقا حسين الطباطبائي القمي ت ١٣٦٦ هـ.
٢١. السيد حسين بخش الباكستاني صاحب أنوار النجف في تفسير القرآن.
٢٢. السيد حسين بدلا، المولود سنة ١٣٢٦ هـ.
٢٣. السيد حسين عماد زاده الأصفهاني ت ١٤١٠ هـ.
٢٤. السيد رضا الإمامي الأصفهاني ت ١٤١٠ هـ.
٢٥. السيد رضا الهندي ت ١٣٦٢ هـ.
٢٦. السيد سبط الحسن اللكنهوي ت ١٣٩٨ هـ، أجازة سنة ١٣٦٧ هـ.
٢٧. السيد سلمان هادي آل طعمة الحائري المولود سنة ١٣٥٣ هـ.
٢٨. السيد شمس الدين الكابلي، أجازة يوم الخميس ٢٥ ذي القعدة سنة ١٣٨٠ هـ.
٢٩. السيد شهاب الدين المرعشي النجفي ت ١٤١١ هـ، أجازة في شهر رجب ١٣٤١ هـ.
٣٠. السيد صادق الهندي ت ١٣٨٤ هـ، أجازة سنة ١٣٥٣ هـ.
٣١. السيد صافي آل عزيز، أجازة سنة ١٣٧٣ هـ.
٣٢. السيد ضياء الدين العلامة الفاني، أجازة في ذي القعدة ١٣٧٧ هـ.
٣٣. السيد عباس الكاشاني الحائري المولود سنة ١٣٥٠ هـ.
٣٤. السيد عباس المهري الكويتي .
٣٥. السيد عبد الحسين شرف الدين العاملي ت ١٣٧٧ هـ.

٣٦. السيّد عبد الحسين نور الدين العاملي .
٣٧. السيّد عبد الرزاق الموسوي المقرّم ت ١٣٩١ هـ، أجازة سنة ١٣٥٣ هـ .
٣٨. السيد عبدالرسول الجهرمي الشريعتمداري .
٣٩. السيّد عبد الرسول الطالقاني ت ١٣٩٤ هـ .
٤٠. السيّد عبدالعزيز الطباطبائي اليزدي ت ١٤١٦ هـ أجازة في ٤ صفر ١٣٧١ هـ .
٤١. السيّد عبد الغني الإشكوري ت ١٤٢٣ هـ .
٤٢. السيّد عبد الله البرهان ت ١٣٨٠ هـ .
٤٣. السيّد عبد الله بن طاهر الشيرازي ت ١٤٠٥ هـ .
٤٤. السيّد عزيز الله إمامت الكاشاني المولود ١٣٤٨ هـ .
٤٥. السيّد علي السيستاني المولود ١٣٤٨ هـ، أجازة سنة ١٣٨١ هـ .
٤٦. السيّد علي الشوشتري .
٤٧. السيّد علي العلامة الفاني الأصفهاني ت ١٤٠٩ هـ .
٤٨. السيّد علي النقوي، أجازة سنة ١٣٧٣ هـ .
٤٩. السيّد علي أكبر الموسوي الخراساني ت ١٣٨١ هـ ، صاحب كلام حقّ .
٥٠. السيّد علي بن نور الدين الميلاني الحائري المولود سنة ١٣٦٧ هـ، أجازة في ١٢ ذي الحجة سنة ١٣٨٧ هـ .
٥١. السيّد علي شبر الكويتي ت ١٣٩٣ هـ .
٥٢. السيّد علي شمس المحدثين .
٥٣. السيّد علي مدد القانني ت ١٣٨٤ هـ وهي مدبّجة بينهما .
٥٤. السيّد علي نقى النقوي اللكنهوي ت ١٤٠٨ هـ، أجازة في ١٢ رجب ١٣٤٧ هـ .
٥٥. السيّد علي نقى الشريعة .
٥٦. السيّد فخر الدين الأردبيلي، أجازة في ١٥ شعبان ١٣٨٠ هـ، وفي ٤ ذي الحجة سنة ١٣٨٣ هـ .

٥٧. السيد فخرالدين إمامت الكاشاني ت ١٣٩٢ هـ، أجازته في ٣ ربيع الأول ١٣٨١ هـ.
٥٨. السيد محمد الصدر الشهيد ت ١٤١٩ هـ.
٥٩. السيد محمد القائي، أجازته سنة ١٣٨٠ هـ.
٦٠. السيد محمد الرضوي الكشميري ت ١٣٩٢ هـ، أجازته في ٥ جمادى الأولى ١٣٧١ هـ.
٦١. السيد محمد المشكاة البيرجندي ت ١٤٠٠ هـ، أجازته في صفر سنة ١٣٦٢ هـ.
٦٢. السيد محمد أمين بن علي الصافي ت ١٣٩٣ هـ.
٦٣. السيد محمد باقر الغلپايگاني المتوفى سنة ١٣٩٠ هـ.
٦٤. السيد محمد بن مهدي الشيرازي ت ١٤٢٢ هـ، أجازته سنة ١٣٦٦ هـ.
٦٥. السيد محمد تقي الحسيني الجلالی الحائري المستشهد سنة ١٤١٢ هـ، أجازته في ٢٥ جمادى الأولى ١٣٨١ هـ.
٦٦. السيد محمد تقي الحكيم الأهوازي المولود ١٣٤٥ هـ.
٦٧. السيد محمد تقي بحر العلوم ت ١٣٩٣ هـ.
٦٨. السيد محمد جمال الهاشمي الغلپايگاني ت ١٣٩٧ هـ، وأجازته في ٢ ربيع الآخر سنة ١٣٦٠ هـ.
٦٩. السيد محمد جواد الطباطبائي التبريزي ت ١٣٨٧ هـ.
٧٠. السيد محمد حسن آل طيب الجزائري ت ١٤١٥ هـ.
٧١. السيد محمد حسين الحسيني الجلالی المولود سنة ١٣٦٣ هـ، أجازته في ١٥ شعبان ١٣٨٢ هـ، وسنة ١٣٨٤ هـ، و ١٣٨٩ هـ.
٧٢. السيد محمد حسين الطباطبائي ت ١٤٠٢ هـ.
٧٣. السيد محمد رضا الحسيني الجلالی المولود سنة ١٣٦٥ هـ، أجازته يوم الاثنين ٩ شعبان ١٣٨٤ هـ.
٧٤. السيد محمد رضا الخرسان الموسوي المولود سنة ١٣٥٢ هـ.

٧٥. السيد محمد رضا الشفيعي الذرفولي ت ١٣٨٤ هـ.
٧٦. السيد محمد رضا الطبسي الحائري ت ١٣٩٤ هـ.
٧٧. السيد محمد رضا الفحام الأعرجي ت ١٤٢١ هـ، أجازته سنة ١٣٨٦ هـ.
٧٨. السيد محمد سعيد بن ناصر حسين العبقاتي ت ١٣٨٧ هـ.
٧٩. السيد محمد صادق بحر العلوم ت ١٣٩٩ هـ، أجازته يوم الثلاثاء ٢٧ شهر صفر سنة ١٣٥٠ هـ، وسنة ١٣٥٧ هـ.
٨٠. السيد محمد علي الأبطحي الأصفهاني ت ١٤٢٣ هـ.
٨١. السيد محمد علي الجزائري.
٨٢. السيد محمد علي الروضاتي الأصفهاني المولود سنة ١٣٤٩ هـ أجازته سنة ١٣٦٦ هـ، وفي ٤ جمادى الأولى ١٣٧٤ هـ، وربيع الآخر سنة ١٣٨٢ هـ.
٨٣. السيد محمد علي القاضي الطباطبائي التبريزي الشهيد ت ١٣٩٩ هـ.
٨٤. السيد محمد علي خير الدين الحائري ت ١٣٩٤ هـ.
٨٥. السيد محمد مفتي الشيعة الأردبيلي، أجازته في يوم الاثنين ١٢ ربيع الأول سنة ١٣٨٥ هـ.
٨٦. السيد محمد هادي الميلاني الحائري المشهدي ت ١٣٩٥ هـ.
٨٧. السيد محمود الأصفهاني الحائري المولود ١٣٤٥ هـ، أجازته سنة ١٣٧٠ هـ.
٨٨. السيد محمود الدهسرخي الأصفهاني المولود ١٣٤٥ هـ، أجازته في ٢٣ ذي القعدة ١٣٧٦ هـ.
٨٩. السيد محمود المرعشي ت ١٣٣٨ هـ.
٩٠. السيد محمود بن شهاب الدين المرعشي النجفي المولود ١٣٦٠ هـ.
٩١. السيد محمود معز الدين الحسيني الخراساني.
٩٢. السيد محيي الدين الغريفي ت ١٤١٢ هـ، أجازته سنة ١٣٨٤ هـ.
٩٣. السيد مرتضى النجومي الكرمانشاهي، أجازته ليلة الجمعة ١٨ ذي الحجة سنة ١٣٨٠ هـ.
٩٤. السيد مرتضى بن محمد صادق القزويني الحائري المولود سنة ١٣٤٨ هـ.

٩٥. السيد مرتضى صدر الأفاضل النقوي الباكستاني ت ١٤٠٧ هـ.
٩٦. السيد مصطفى الاعتماد الحائري ت ١٣٩٥ هـ، أجازته سنة ١٣٨٠ هـ.
٩٧. السيد مصطفى الخونساري الصفائي ت ١٤١٣ هـ، أجازته في يوم السبت ٢٠ ذي القعدة ١٣٧٢ هـ.
٩٨. السيد مصلح الدين المهدي الأصفهاني ت ١٤١٦ هـ.
٩٩. السيد موسى الشبيري الزنجاني المولود ١٣٤٦ هـ، أجازته في سنة ١٣٧٣ هـ.
١٠٠. السيد مهدي الإشكوري المولود سنة ١٣٣٦ هـ.
١٠١. السيد مهدي اللاجوردي القمي أجازته في ١٥ شوال ١٣٧٧ هـ.
١٠٢. السيد مهدي أخوان المرعشي الكرمانلي المولود ١٣٣٧ هـ.
١٠٣. السيد مهدي الموسوي الخراسان المولود سنة ١٣٤٧ هـ.
١٠٤. السيد نصر الله المستنبت ت ١٤٠٦ هـ.
١٠٥. السيد نبوي زاده الكازروني الشيرازي.
١٠٦. السيد نور الدين الجزائري الحائري ت ١٣٨٤ هـ، أجازته ١٢ ربيع الأول سنة ١٣٦٠ هـ.
١٠٧. السيد هادي الخسرو شاهي .
١٠٨. السيد هاشم الرسولي المحلاتي المولود ١٣٤٨ هـ، أجازته في ٥ شوال ١٣٨١ هـ، وأخرى في ١٨ ذي الحجة ١٣٨٧ هـ.
١٠٩. السيد هاشم السبزواري، أجازته سنة ١٣٥٣ هـ.
١١٠. السيد هاشم الهندي، أجازته سنة ١٣٥٣ هـ.
١١١. السيد هبة الدين الشهرستاني الكاظمي ت ١٣٨٦ هـ، وهي مدبجة بينهما.
١١٢. السيد يوسف الصفوي الكشميري ت ١٤٠٢ هـ، أجازته سنة ١٣٧٧ هـ.
١١٣. الشيخ آفا ضياء الدين الفيضي الكرمانشاهي، أجازته في يوم الثلاثاء ٢٧ ربيع الآخر سنة ١٣٧١ هـ.
١١٤. الشيخ آفانجل محمّد رضا الشيرازي، أجازته في ٢٩ صفر ١٣٤٩ هـ.
١١٥. الشيخ الميرزا أحمد سبويه الحائري المولود سنة ١٣٣٧ هـ.

١١٦. الشيخ الميرزا جعفر اليزدي.
١١٧. الشيخ الميرزا محمد المجاهدي ت ١٣٧٨ هـ، أجازته في ٢٢ محرم ١٣٤٧ هـ.
١١٨. الشيخ الميرزا محمد علي المدرس الخياباني ت ١٣٧٣ هـ.
١١٩. الشيخ أبو الحسن العسكري المولود سنة ١٣٢٤ هـ.
١٢٠. الشيخ أبو الحسن الفقيهي الرشتي.
١٢١. الشيخ أبو القاسم دانش الأشتياني ت ١٤٢٢ هـ.
١٢٢. الشيخ أبو القاسم النوراني الأصفهاني أجازته سنة ١٣٧٠ هـ.
١٢٣. الشيخ أحمد الأنصاري القمي.
١٢٤. الشيخ أحمد البيان الأصفهاني ت ١٣٧١ هـ.
١٢٥. الشيخ أحمد سبط الشيخ الأنصاري ت ١٤١٦ هـ.
١٢٦. الشيخ جعفر التبريزي ت ١٤٠٢ هـ، أجازته في ١٣٧٣ هـ.
١٢٧. الشيخ جعفر الهادي الحائري المولود ١٣٦٦ هـ، أجازته عام ١٣٨٦ هـ.
١٢٨. الشيخ جعفر محبوبة ت ١٣٧٨ هـ، أجازته في محرم ١٣٥٧ هـ.
- ١٢٩ - الشيخ جمال الدين النائيني ت ١٣٩٧ هـ، أجازته سنة ١٣٦٣ هـ.
١٣٠. الشيخ حبيب المهاجر العاملي ت ١٣٨٤ هـ.
١٣١. الشيخ حسن حسن زاده الأملي.
١٣٢. الشيخ حسن القديحي القطيفي ت ١٣٨٧ هـ.
١٣٣. الشيخ حسن اللنكراني ت ١٣٦١ هـ.
١٣٤. الشيخ حسن خوويرت ت ١٤١٠ هـ.
١٣٥. الشيخ الدكتور حسين علي محفوظ الكاظمي المولود ١٣٤٧ هـ.
١٣٦. الشيخ حسين المقدس المشهدي، أجازته في يوم الثلاثاء ٢٩ شهر رمضان ١٣٦٥ هـ.
١٣٧. الشيخ حسين سيويه اليزدي الحائري المولود سنة ١٣٤٦ هـ.
١٣٨. الشيخ حيدر قلبي سردار الكابلي ت ١٣٧٢ هـ.

١٣٩. الشيخ ذبيح الله المحلاتي ت ١٤٠٥ هـ، أجازة في ١٣٥٣ هـ.
١٤٠. الشيخ راضي التبريزي القمي ت ١٤٠٩ هـ.
١٤١. الشيخ زين العابدين الزاهدي.
١٤٢. الشيخ سعيد العوامي القطيفي المولود سنة ١٣٥١ هـ.
١٤٣. الشيخ سليمان ظاهر العاملي ت ١٣٨٠ هـ.
١٤٤. الشيخ شير محمّد الهمداني الجورقاني ت ١٣٩٠ هـ.
١٤٥. الشيخ عباس الحائري الطهراني ت ١٣٦٠ هـ، أجازة يوم السبت ١٧ ربيع الآخر سنة ١٣٣٠ هـ.
١٤٦. الشيخ عباس القمي ت ١٣٥٨ هـ.
١٤٧. الشيخ عبد الجبار الأعظمي البغدادي من أهل السنة.
١٤٨. الشيخ عبد الحسين الأميني التبريزي ت ١٣٩٠ هـ.
١٤٩. الشيخ عبد الحسين الحلبي، أجازة في ١٣٥٣ هـ.
١٥٠. الشيخ عبد الحسين الفقيهي الرشتي ت ١٤١٠ هـ.
١٥١. الشيخ عبدالحسين المظفر ت ١٤١٦ هـ.
١٥٢. الأستاذ عبد الرحيم محمّد علي المولود سنة ١٣٥٢ هـ، أجازة سنة ١٣٨٦ هـ، وفي ٢٢ محرم سنة ١٣٨٧ هـ.
١٥٣. الشيخ عبد اللطيف السمامي الحائري ت ١٤٠٠ هـ، أجازة في ١٥ شعبان ١٣٨٥ هـ.
١٥٤. الشيخ عبد النبي العراقي ت ١٣٨٥ هـ.
١٥٥. الشيخ علي التاروتي القطيفي ت ١٤٠١ هـ.
١٥٦. الشيخ علي الحويزي، أجازة سنة ١٣٧٣ هـ.
١٥٧. الشيخ علي الخاقاني، أجازة سنة ١٣٥٤ هـ.
١٥٨. الشيخ علي الخياباني.
١٥٩. الشيخ علي القائني.
١٦٠. الشيخ علي أكبر الكرمانلي المشهدي، أجازة سنة ١٣٤٥ هـ.

١٦١. الشيخ علي رضا الباقرى الهمداني المولود سنة ١٣٤٣ هـ.
١٦٢. الدكتور علي نقى المنزوي المولود ١٣٣٨ هـ، ١٤٢٤ هـ، وهو ولد الشيخ.
١٦٣. الشيخ غلام رضا عرفانيان اليزدي المولود ١٣٤٩ هـ، أجازته في يوم الجمعة ٩ ربيع الأول سنة ١٣٨٥ هـ.
١٦٤. الشيخ فرج العمران القطيفي ت ١٣٩٨ هـ، أجازته سنة ١٣٤١، و١٣٤٧ هـ.
١٦٥. الشيخ كاظم مدير شانه جي الخراساني ت ١٤٢٣ هـ.
١٦٦. الشيخ لطف الله الصافي الكلبايگاني المولود سنة ١٣٣٧ هـ.
١٦٧. الشيخ مجتبي العراقي، أجازته سنة ١٣٨٠ هـ.
١٦٨. الشيخ محمّد آل صادق ت ١٣٩٧ هـ.
١٦٩. الشيخ محمّد إبراهيم الأنصاري الأراكي أجازته سنة ١٣٨١ هـ.
١٧٠. الشيخ محمّد إبراهيم الأنصاري الزنجاني الخوئيني، أجازته ليلة الثلاثاء ١٧ صفر سنة ١٣٨٦ هـ.
١٧١. الشيخ محمّد البرهاني الأصفهاني ت ١٤١١ هـ.
١٧٢. الشيخ محمّد بن حسن بن علي الخاقاني ت ١٣٨٥ هـ.
١٧٣. الشيخ محمّد الخوئيني.
١٧٤. الشيخ محمّد السماكة الحلبي ت ١٣٩٤ هـ، أجازته يوم الجمعة ١٥ ذي القعدة ١٣٨١ هـ.
١٧٥. الشيخ محمّد السمامي الحائري المولود ١٣٦٤ هـ، أجازته في آخر شهر ربيع الأول سنة ١٣٨٣ هـ، والأخرى في ١٣ رجب ١٣٨٦ هـ.
١٧٦. الشيخ محمّد الغروي القزويني المولود ١٣٤٥ هـ.
١٧٧. الشيخ محمّد باقر الساعدي.
١٧٨. الشيخ محمّد باقر الكرمانى.
١٧٩. الشيخ محمّد باقر المحمودي الحائري المولود سنة ١٣٤١ هـ، أجازته سنة ١٣٨١ هـ.
١٨٠. الشيخ محمّد تقى آل راضى ت ١٤١١ هـ.



١٨١. الشيخ محمد تقي البروجردي الأصفهاني ت ١٣٩١ هـ، أجازته في ١٣٧٣ هـ.
١٨٢. الشيخ محمد تقي التستري ت ١٤١٥ هـ، أجازته ١٩ محرم ١٣٤٠ هـ.
١٨٣. الشيخ محمد تقي الفقيه العاملي ت ١٤١٩ هـ.
١٨٤. الشيخ محمد جواد الجنابي .
١٨٥. الشيخ محمد حسن السبزواري، أجازته في ١٣٧٣ هـ.
١٨٦. الشيخ محمد حسن القزويني الغروي ت ١٤٠٥ هـ، أجازته في ٣ شعبان ١٣٧٤ هـ.
١٨٧. الشيخ محمد حسن المظفر .
١٨٨. الشيخ محمد حسين الأعلمي الحائري ت ١٣٩٣ هـ أجازته في شعبان ١٣٥٨ هـ.
١٨٩. الشيخ محمد حسين الدولت آبادي هـ، أجازته في ١٢ جمادى الآخرة سنة ١٣٧٣ هـ.
١٩٠. الشيخ محمد حسين الكلباسي ت ١٤١٨ هـ أجازته في ٢٣ جمادى الآخرة ١٣٥٨ هـ.
١٩١. الشيخ محمد حسين المظفر ت ١٣٨١ هـ، أجازته سنة ١٣٨١ هـ.
١٩٢. الشيخ محمد حسين اليزدي الحائري ت ١٣٨٥ هـ.
١٩٣. الشيخ محمد رضا آل ياسين ت ١٣٧٠ هـ.
١٩٤. الشيخ محمد رضا الأصفهاني الحائري ت ١٣٩٣ هـ.
١٩٥. الشيخ محمد رضا الحكيمي الخراساني المولود ١٣٥٤ هـ.
١٩٦. الشيخ محمد رضا الطبسي النجفي ت ١٤٠٥ هـ.
١٩٧. الشيخ محمد رضا النائيني، أجازته سنة ١٣٥٣ هـ.
١٩٨. الشيخ محمد رضا بن عبد الوهاب الخراساني المولود سنة ١٣٥٤ هـ.
١٩٩. الشيخ محمد رضا بن قاسم الغراوي ت ١٣٨٥ هـ.
٢٠٠. الشيخ محمد رضا فرج الله ت ١٣٨٦ هـ.
٢٠١. الشيخ محمد شريف الرازي ت ١٤٢١ هـ.

- ٢٠٢- الشيخ محمد صالح آل طعان الأحساني .
٢٠٣. الشيخ محمد علي الأردوبادي الغروي ت ١٣٨٠ هـ، أجازة يوم الخميس ربيع سنة ١٤٥٤ هـ.
٢٠٤. الشيخ محمد علي الحبيب آبادي الأصفهاني ت ١٣٩٦ هـ.
٢٠٥. الشيخ محمد علي الرباني الأصفهاني .
٢٠٦. الشيخ محمد علي السنقري الحائري ت ١٣٧٨ هـ.
٢٠٧. الشيخ محمد علي الكيلاني .
٢٠٨. الشيخ محمد علي المدرس الأفغاني ت ١٤٠٧ هـ.
٢٠٩. الشيخ محمد علي المدرس التبريزي ت ١٤٧٣ هـ.
٢١٠. شيخ محمد علي الواعظي .
٢١١. الشيخ محمد علي اليعقوبي النجفي ت ١٣٨٥ هـ.
٢١٢. الشيخ محمد فاضل الموحد اللكراني المولود ١٣٥٠ هـ.
٢١٣. الشيخ محمد مهدي النواب الأصفهاني .
٢١٤. الشيخ محمد واعظ زاده الخراساني .
٢١٥. الشيخ محمد هادي المعرفة الأصفهاني الحائري، المولود سنة ١٣٤٩ هـ، أجازة سنة ١٣٧٠ هـ.
٢١٦. الشيخ محمود الأنصاري القمي .
٢١٧. الشيخ محمود شريعت ت ١٤١٧ هـ.
٢١٨. الشيخ مرتضى الأنصاري القمي المولود ١٣٤٤ هـ.
٢١٩. الشيخ مرتضى الجهادي ت ١٣٨١ هـ، أجازة سنة ١٣٥٣ هـ.
٢٢٠. الشيخ مرتضى الحائري اليزدي ت ١٤٠٦ هـ، أجازة ليلة الجمعة ١٥ ربيع الثاني سنة ١٣٨٢ هـ.
٢٢١. الشيخ مرتضى بن شعبان الكيلاني ت ١٤٢٠ هـ.
٢٢٢. الشيخ موسى دعيبل النجفي ت ١٣٨٧ هـ.
٢٢٣. الشيخ مهدي شرف الدين التستري أجازة في محرم سنة ١٣٥٦ هـ،

والأخرى في محرم سنة ١٣٥٧ هـ.

٢٢٤. الشيخ نجم الدين العسكري الطهراني ت ١٣٩٥ هـ، أجازته في صفر

١٣٧٢ هـ، وإجازته مسماً بذيل المشيخة .

٢٢٥. الشيخ نصر الله التبريزي المولود سنة ١٣٣٢ هـ، أجازته في ٢٠ جمادى

الآخرة ١٣٦٥ هـ.

٢٢٦. الشيخ يوسف الخراساني الحائري ت ١٣٩٧ هـ.

### وفاته

لبي شيخنا الجليل نداء ربه بعد عمر طويل قضاه في خدمة الدين ونشر آثار أهل البيت عليهم السلام يوم الجمعة ١٣ ذي الحجة عام ١٣٨٩ هـ في النجف الأشرف .

وأذيع خبر وفاته في الإذاعات، ونشرته المجلات والصحف، وانفجرت قريحة الشعراء في رثائه، وشيخ تشيعاً حافلاً شارك فيه العلماء الأعلام وأبناء الحوزة العلمية من النجف الأشرف وكربلاء المقدسة .

وحمل إلى كربلاء المقدسة، وغسل بماء الفرات وطافوا به في الحرم الحسيني والعباسي، وحضرته مختلف الطبقات في طليعتها العلماء والأفاضل، ثم حمل إلى النجف الأشرف .

وعطلت الحوزات العلمية في النجف وكربلاء وقم حزناً على وفاته وتكريماً لمقامه السامي .

ودفن في مكتبته العامة حسب وصيته .

ورثاه الشعراء من العلماء والأدباء في النجف وكربلاء وغيرهما، كالسيد محمد علي خير الدين والسيد صادق آل طعمة، والشيخ حسين البيضاني وغيرهم .

ونذكر هنا قصيدة الأستاذ الأديب السيد مرتضى الوهاب

الحائري ١٣٩٣ هـ، قالها في رثائه ﷺ مؤرخاً:

أم «محسن» وهو حيٌّ في مآثره  
لكنَّ أمراً جرث في الخلق سنَّته  
فصاحبُ «الثقبه» اليوم مرتَهَنٌ  
أجرى على الجهل في شيءٍ مباحته  
ينخوضُ في لجاج الأسفار ملتَمِساً  
خطبَ أطلَّ على الإسلام أم وَهَمُ  
أعلامه في سماء العلم مذ نشرت  
سقى الإله ثراه مُزن رحمته  
وبات جنب (علي) الطهر حيثُ به  
ومذ توارى منادي العلم أرَّخه

منها «الذريعة» حكماً غاله خرمُ  
ما حيلة المرئ فيه إن جرى الحكمُ  
أدمنى على فقده صدرَ العُلا اللدُمُ  
حرباً بها لم يُهدان حربه سلمُ  
بسبحته دُرراً قد عاقها اليتَمُ  
تطير أم تخطى قلبه سهمُ  
مرفرفاتٍ تجلَى فوقها الرَمَمُ  
وناله من جدا نعمائه الغنمُ  
ينالُهُ من مكافاة الجزا قسَمُ  
«أغا بزرگ طواه البحث والعلم»<sup>١</sup>

١٩٧٠ م

#### مصادر ترجمته:

طائفة كبيرة من المصادر المهمة ترجمت للفقيد الراحل ﷺ، منها:

الإجازة الكبيرة للمرعشي ص ٧.

السييل الجدد إلى حلقات السند للأردوبادي ص ٢٥١.

الشيخ الطهراني فقيه العلم والأدب لمجموعة من أدباء كربلاء.

الصحف المطهرة للسيد الخراساني ص ٢٩.

المحقق الطباطبائي ص ٢٥١ و ٢٧٨.

السلسلات في الإجازات للمرعشي، ج ٢، ص ٧٦.

أقرب المجازات للكهنوري ج ١، ص ٤٣٧.

ثبت الأسانيد العوالي للجلالي ص ١٦.

حياته بقلم الشيخ محمد علي الأردوبادي في مقدمة الذريعة له ص ١.

- حياة الطهراني للسيد محمد حسين الجلاي .  
 دائرة المعارف للأعلمي ج ٢، ص ٢١٧ .  
 ريحانة الأدب، ج ١، ص ٥٢ .  
 سيرة آية الله الخراساني؛ ص ٥٧ و ٦٦ .  
 شيخ آقا بزرگ الطهراني للشيخ محمد الصحي .  
 شيخ الباحثين لعبد الرحيم محمد علي .  
 علماء معاصرين للخياباني ص ٢٦١ .  
 گنجينه دانشمندان للرازي، ج ١، ص ٢٧٩ .  
 مشهد الإمام التميمي، ج ٢، ص ١٤٩ .  
 معارف الرجال لحرز الدين ج ٢، ص ١٨٦ .  
 معجم المؤلفين العراقيين لعواد، ج ١، ص ١٢١ .  
 معجم رجال الفكر والأدب في النجف للأميني ج ١، ص ٤٧ .  
 مقدمة الذريعة لابن المصنف .  
 مقدمة حصر الاجتهاد للأنصاري .  
 مقدمة ضياء المغازات للحائري .  
 وغيرها من المصادر .

وكان الشروع في هذا العمل في مدينة أصفهان، بهمة أستاذنا وشيخ إجازتنا سماحة الحجة الكبير والمحقق الشهير والمؤلف النحرير السيد محمد رضا الحسيني الجلاي جزاه خيراً، فله الحق الكثير علي في توجيهي ومساعدتي، وحتي على القيام بمثل هذه الأعمال، جعله الله مناراً للأنام، وأهدي ثواب عملي إلى روح والدي، وأرجو من الله القبول، والسلام.

حزّر في ١٥ شوال المكرّم سنة ١٤٢٢ هـ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي وقَّنا لأخذ معالم ديننا عن العترة عليهم السلام الهادية بالإسناد المصقَّى، المرفوع إلى الثقات الأثبات من السلف الصالح أرباب التقى وأصحاب اللقا، والصلاة والسلام على سيِّدنا ونبيِّنا خاتم الرسل وأشرف الأنبياء محمَّد المصطفى، وعلى وصيِّه وخليفته من بعده وباب علمه وأبي ذريته عليِّ المرتضى، وعلى الأئمة المعصومين الأحد عشر من ولده الأوصياء الأصفياء، صلاةً متسلسلةً متواترةً إلى يوم الملتقى.

وبعد: فيقول الخاطئُ المسيء محمَّد محسن الشهرير بأقا بزرگ، عامله الله تعالى بفضلِه وكرمه وجوده وإحسانه: إنَّه لَمَّا دخلت السنة السادسة والخمسون بعد الثلاثمئة والألف، التي قد بلغتُ فيها من العمر المرحلة الثالثة والستين، ورأيتُ أنَّها هي الخطوة الأخيرة لأكثر من أطلعتنا على مدَّة أعمارهم من القدماء السابقين أو أدركناهم من المعاصرين، خشيتُ أن يدركني الأجلُ، ويفوتني ما كنتُ أتمنَّاه منذ سنين من ذكري مآثر من أتعب نفسه وصرف عمره وبذل جهده من أصحابنا الإمامية في تأليف كتاب أو كتابة رسالة في ما يتعلَّق بتراجم أحوال الرجال الرواة وسلفنا الصالح من المشايخ العلماء والسادات، حيث إنَّه قد أحيى بتأليفه هذا أمرهم، وأخلد بعمله ذكر أولئك الذين هم القرى الظاهرة التي قد منَّ الله تعالى علينا بجعلهم وسائط بيننا وبين أنتمنا الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين، وذكَّرنا بهذه النعمة العظمى في كتابه الكريم بقوله تعالى: ﴿وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة﴾ حسب ما فسَّره لنا أنتمنا الصادقون، خزَّان علم الله، وحفظة وحيه الذين نزل القرآن في بيتهم، وهم العارفون بمعانيه والراسخون في العلم العالمون بمحكمه ومتشابهه ظاهره وباطنه.

فبيَّنوا لنا المراد من القرى المباركة والقرى الظاهرة في عدَّة من الأحاديث المستفيضة الواصلة إلينا بالأسانيد المعتمدة، قد عُنيَ بجمع بعضها العلامة التولبي

السيد هاشم البحراني في تفسيره البرهان المطبوع في ذيل الآية (١٧) في سورة السبا. ثم إنني لما خشيتُ دنو الوفاة، ورأيتُ تعذّر الوصول إلى تلك الأمانة على نحو كان هو المأمول، اغتنمتُ الفرصة بنيل بعض المُنَى، وبادرتُ إلى نشر فهرس إجمالي لتراجم عدّة من هؤلاء، فاستخرجتُ - ممّا قد كنتُ ألفتُه في هذا الباب، ووسمته بمصنّفِي المقال في مصنّفِي علم الرجال - مشيخةً متّصلة الإسناد من بعض هؤلاء الأعلام المترجمين في المصنّف حتى ينتهي إلى أنمتنا المعصومين عليهم السلام؛ ليتبين فيها على نحو الاختصار شيء من تراجمهم وطبقاتهم وتواريخ حياتهم وبعض مصنّفاتهم.

ونرجو من فضل الله - تبارك وتعالى - أن يوفّقنا في القابل، ويعيننا على طبع أصل الكتاب المشتمل على أكثر من خمسمئة ترجمة إن شاء الله تعالى؛ إنّه خير موفّق ومعين.

فيحقّ إذاً أن تُسمّى هذه المشيخة بـ «الإسناد المصنّف إلى آل المصنّف».

وأبتدئ في أسانيدنا بواحدٍ من مشايخي المؤلفين في الرجال، أذكرهم على ترتيب وفياتهم لا على حسب مراتبهم ومقاماتهم.

وأذكر أيضاً من مشايخهم ومشايخ مشايخهم خصوص من كان له تأليف في الرجال وتحقيق في أحوالهم، وكان قائماً بهذه الوظيفة؛ ذلك أداءً لبعض حقّه وشكراً لحسن خدمته.

وكلّما أنتهي إلى شيخٍ لم أظفر له بشيخٍ مؤلّف في الرجال لم أذكر بقية سنده، بل اكتفي بقولي «بأسانيد» أي المتّصلة المسطّورة في الإجازات.

ومتى عدلتُ عن ذكر بقية سنده إلى ذكر طريقٍ آخر بكلمة «فصل» أشير إلى موضع ذكر تلك البقية قبلاً أو بعداً؛ لئلا يفوت الغرض من الاتصال، ولا يورث الملل من التطويل بالتكرار.

وليعين هذه الجهة اكتفينا في كلّ من نذكره منهم بإيراد سندي واحدٍ له أو سنيين وإن كان لأكثر هؤلاء أسانيد رجالية أخرى، فضلاً عن سائر أسانيدهم التي لا تحصى.

وكذا اقتصرنا من آثارهم بذكر تصنيفهم الرجالي فقط من بين تصانيفهم الكثيرة.

## ( أولهم )

شيخنا العلامة إمام أئمة الحديث والرجال في الأعصار المتأخرة، تالي ثقة الإسلام، وثالث المجلسيين، مولانا الحاج ميرزا حسين بن الشيخ العلامة ميرزا محمد تقوي بن ميرزا محمد علي النوري الطبرسي النجفي، المولود سنة ١٢٥٤ والمتوفى في النجف الأشرف [في] ٢٧ جمادى الثانية ١٣٢٠، مؤلف الجامع الكبير الموسوم بـ«مستدرك الوسائل» الذي أدرج مؤلفه في المجلد [الأخير] الكبير الذي هو خاتمة الكتاب جميع ما استفاده من النكات والفوائد الرجالية المستخرجة من الكتب النفيسة التي هيأها الله تعالى له طيلة عمره الشريف، وذكر فيه تفاصيل طرقه من مشايخه الخمسة إلى الأئمة المعصومين عليهم السلام.

وبما أنا نذكر طريقه عن الحاج المولى علي [الخليلي] في مشايخ العلامة الشيخ محمد طه وطريقه عن [السيد] ميرزا محمد هاشم [الخوانساري] في مشايخ شيخ الشريعة؛ فلنذكر له طريقين:

(أحدهما) ما يرويه عن شيخه وأستاده العلامة الإمام آية الله الأنصاري الشيخ مرتضى بن المولى محمد أمين الدزفولي النجفي المتوفى سنة ١٢٨١ صاحب التصانيف التي لا يستقصى شراحها والمعلّقون عليها، ومنها كتاب رجاله الذي هو أبسط من الوجيزة للعلامة المجلسي، ويقرب من خلاصة علامة الحلي.

وهو يروي عن سيّد مشايخه العلامة السيّد صدر الدين العاملي الأصفهاني، الآتي ذكره في مشايخ السيّد ميرزا محمد هاشم.

## فصل

وعن العلامة الأنصاري عن الشيخ العلامة الفقيه الأوحد الحاج المولى أحمد بن العلامة المولى محمد مهدي بن أبي ذر النراقي، المولود سنة ١١٨٦، والمتوفى [في] ٢٣ ربيع الثاني ١٢٤٥ صاحب «العوائد» المطبوع ببايران، الذي أودع في العائدة الأخيرة منه كثيراً من تراجم الرجال، وله إجازات مبسوطة يعلم منها الطبقات وأحوال المشايخ والسادات، وهو يروي عن آية الله بحر العلوم السيّد محمد المهدي بن السيّد



المرتضى بن العلامة السيد محمد بن السيد عبد الكريم الطباطبائي النجفي المولود سنة ١١٥٤ [في كربلاء] والمتوفى سنة ١٢١٢ [في النجف] صاحب كتاب «الفوائد الرجالية» الذي يحتاج بما فيه عامة من تأخر، وله مشايخ وطرق كثيرة: (منهم) المحدث البحراني والوحيد البهبهاني الآتيان في مشايخ المقدس الأعرابي.

(ومنهم) الشيخ مهدي الفتوني الآتي في مشايخ المحقق القمي. وها هنا نذكر من طرقه اثنين:

(أحدهما) ما يرويه عن شيخه العلامة المحدث السيد حسين بن العلامة الأمير محمد إبراهيم بن العلامة الأمير محمد معصوم بن محمد فصيح بن الأمير أولياء الحسيني القزويني المتوفى سنة ١٢٠٨ صاحب «معارج الأحكام» في اثني عشر مجلداً ضخماً، والمجلد الأول منه في مقدّمات الكتاب وهو كبير مرتب على عدّة فصول، أورد في الفصل الثالث منه ملخّص كتاب «جامع الرواة» للأردبيلي، وله أيضاً كتاب «المشركات وأحوال جملة من المشايخ» كما ذكره تلميذه القزويني في «تسيم الأمل»، ويروي السيد حسين القزويني عن والده العلامة الأمير محمد إبراهيم الآتي ذكره في مشايخ الشيخ عبد النبي القزويني، وعن السيد صفى الدين أبي الفتح نصرالله بن الحسين بن علي بن إسماعيل الموسوي الفانزي الحائري المدرّس في الحائر، الشهيد بقسطنطينية حدود سنة ١١٦٨ مؤلف «سلاسل الذهب المربوطة بقناديل العصمة الشامخة الرتب» الذي جمع فيه مهمّات طرقه ومشايخه وإجازاته، كما ذكره السيد عبد الله التستري في «إجازته الكبيرة» وهو كتاب إجازاته الموجودة نسخته المشتمل على كثير من إجازات مشايخه له ولغيره، وهم جمع كثير.

منهم: الشيخ ياسين بن صلاح الدين بن علي بن ناصر البحراني مؤلف كتاب معين النبيه في رجال من لا يحضره الفقيه؛ فإنه كتب إجازة للسيد نصر الله سنة ١١٤٥ هـ، ذكر فيها أنه يروي عن شيخه الشيخ عبد الله السماهيجي الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني، والعمدة من مشايخ السيد نصرالله اثنان هما أعلى سنداً؛

لأنه يروي عنهما بغير واسطة، كما يروي عن كلّ منهما بواسطة بعض مشايخه

الآخر أيضاً.

أولهما: المولى أبو الحسن الشريف الآتي في مشايخ الشيخ مهدي الفتوني؛ فإن السيد نصر الله يروي عنه بلا واسطة بإجازة له سنة ١١٢٧، ويروي عنه بواسطة أيضاً فإنه يروي السيد نصر الله عن شيخه العلامة الشيخ أحمد بن الشيخ إسماعيل بن العلامة الشيخ عبد النبي بن الشيخ سعد الجزائري النجفي الذي فرغ من كتابه «قلائد الدرر» سنة ١١٣٨، وتوفي سنة ١١٥١، وله إجازات مبسوسة فيها تراجم المشايخ وطبقاتهم كإجازته لولده الشيخ محمد الملقّب بالطاهر، وإجازته لتلميذه السيد عبد العزيز بن السيد أحمد الموسوي النجفي جد آل السيد صافي وشارح رسالة الشافية في الصلاة لأستاذه، وإجازته للسيد نصر الله المسطورة صورتها في سلسله تاريخها سنة ١١٢٦، وهو يروي في تلك الإجازات عن جمع من تلاميذ العلامة المجلسي؛ منهم المولى أبو الحسن الشريف المذكور، والسيد الأمير محمد صالح الخاتون آبادي الآتي ذكره قريباً.

الثاني من مشايخ السيد نصر الله الذي يروي عنه بلا واسطة ومعها السيد العلامة الأمير محمد حسين بن الأمير محمد صالح بن الأمير عبد الواسع الحسيني من ولد الحسن الأفطس بن علي الأصغر بن الإمام السجاد عليه السلام الخاتون آبادي الأصفهاني المتوفى سنة ١١٥١ صاحب «مناقب الفضلاء» وغيره من الإجازات المبسوسة التي منها إجازته للسيد نصر الله المذكور كتبها له في سنة ١١٤٥، وقد صرح الخاتون آبادي في هذه الإجازة بأنه يروي عن جده لأمه العلامة المجلسي بسنده الآتي.

ويروي أيضاً عن والده العلامة السيد الأمير محمد صالح بن الأمير عبد الواسع الحسيني الخاتون آبادي، المولود حدود سنة ١٠٥٨ والمتوفى سنة ١١١٦ هـ، وهو ابن أخت العلامة المجلسي وتلميذه وصهره على ابنته، وله كتاب «حدايق المقربين» المشتمل على ثلاثين ترجمة لأعلام الدين، أولهم ثقة الإسلام الشيخ أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني، وآخرهم العلامة المجلسي، وهو يروي عن خاله العلامة المجلسي الذي ينتهي إليه أكثر ما مرّ ويأتي من الأسانيد.

## فصل

وعن السيد الأمير محمد حسين الخاتون آبادي عن العلامة الشيخ أبي الحسن سليمان بن عبد الله بن علي بن حسن بن أحمد بن يوسف بن عمار البحراني الماحوزي، المولود سنة ١٠٧٠ والمتوفى سنة ١١٢١ صاحب «البلغة» و «المعراج» و «رسالة تراجم علماء البحرين» وغيرها.

وهو يروي عن العلامة المجلسي بسنده الآتي، وعن العلامة المحدث التوبلي السيد هاشم بن سليمان بن إسماعيل الكتكاني البحراني المتوفى سنة ١١٠٧ صاحب «إيضاح المسترشدين» و «تنبيه الأريب» و «روضة العارفين» وغيرها.

وهو يروي عن شيخه الفقيه العلامة الشيخ فخر الدين بن محمد علي بن أحمد بن علي بن أحمد بن طريح بن خفاجي المسيلمي العزيزي الأسدي المتوفى سنة ١٠٨٥ عن أكثر من مئة سنة، وله «جامع العقال» في الرجال.

وهو يروي عن السيد شرف الدين علي بن حجة الله الشولستاني الآتي بسنده في مشايخ العلامة المجلسي.

ويروي أيضاً عن العلامة الرجالي الشيخ محمد بن الشيخ جابر بن عباس النجفي صاحب كتاب «أسماء الرجال» الذي أحال إليه في رسالته في «الكنى والألقاب» و «رسالته في ترجمة محمد بن إسماعيل» الواقع في أول بعض أسانيد الكافي، وهو كما صرح به في تصانيفه المذكورة يروي عن الشيخ البهائي بإسناده الآتي في مشايخ العلامة المجلسي.

(ويروي أيضاً عن) العلامتين الرجاليين المتوفيين في سنة واحدة:

(أحدهما) العلامة الشيخ عبد النبي بن سعد الجزائري المتوفى سنة ١٠٢١ صاحب كتاب «حاوي الأحوال» (وهو يروي إجازة) عن الشيخ المحقق الكركي المتوفى سنة ٩٤٠ بإسناده الآتي في مشايخ الشهيد الثاني، وقد صرح بإجازة الكركي له العلامة السيد ميرزا الجزائري، في ما كتبه من الإجازة للعلامة المجلسي في سنة ١٠٧٤.

ولا بُد في الرواية بالإجازة مع كون الفصل بين وفاتي الكركي والجزائري نيفاً وثمانين حيث إن الإجازة في الصغر كانت شائعة بين الأعلام، نعم قراءة الشيخ عبد النبي على المحقق الكركي كما ذكرها في «أمل الأمل» مما يستشكل فيه، ولذا اعترض

صاحب الرياض على كلام الأمل، بأنّه لم يعلم طول عمر الشيخ عبد النبي بحيث يكون قابلاً للقراءة على المحقق الكركي، مع أنّه لو كان له هذا السند العالي لكان يذكره في تصانيفه وإجازاته، ولم يقتصر فيها بذكر روايته عن صاحب المدارك وهو السيّد محمّد بن علي بن الحسين بن أبي الحسن الموسوي العاملي المولود سنة ٩٤٦ والمتوفى سنة ١٠٠٩ الذي دوّن جملة من الرجال الذين وثّقهم الشيخ الطوسي في رجاله مرتباً على الحروف على نحو الاختصار، وهو يروي بطريقه إلى الشهيد الثاني.

(وثانيهما) السيّد العلامة الرجالي، ميرزا محمّد بن علي بن إبراهيم الأسترآبادي، المتوفى بمكة المعظمة سنة ١٠٢١ مؤلف الكتب الثلاثة في الرجال: الكبير الموسوم بـ «منهج المقال» والوسيط الموسوم بـ «تلخيص المقال» والوجيز الموجود في الخزانة الرضويّة على ما في فهرسها.

إلى هنا طريق رواية السيّد نصرالله المدرس الحائري الشهيد، عن السيّد الأمير محمد حسين الخاتون آبادي بلا واسطة.

### فصل

أما رواية السيّد نصرالله عن السيّد الخاتون آبادي مع الوسطة فهي ما يرويه بالإجازة المدبّجة عن معاصره ومشاركه في الرواية عن بعض مشايخه، وهو السيد عبد الله بن السيّد نور الدين بن المحدث الجزائري الموسوي التستري المتوفى سنة ١١٧٣ صاحب التذكرة في تاريخ تستر والإجازة الكبيرة التي ألفها سنة ١١٦٨ لأربعة من علماء الحويزة، وأورد في أواخرها تراجم أكثر من ستين عالماً كبيراً أدركهم وتشرف بلقائهم، وهو يروي عن: السيّد الأمير محمّد حسين الخاتون آبادي المذكور.

وكما يرويان معاً عن السيّد الخاتون آبادي، كذلك يرويان معاً عن رضيّ الدين بن السيّد محمّد بن علي بن حيدر بن محمّد بن نجم الموسوي العاملي المكي، المولود سنة ١١٠٣ والمتوفى سنة ١١٦٨ تقريباً، وجده السيّد نجم هو المجاز من صاحب المعالم بالإجازة الكبيرة.

وللسيد رضي الدين تصانيف منها «إتحاف ذوي الألباب» في معرفة الألقاب المضافة

إلى ياء النسبة، وهو يروي عن والده العلامة السيد محمد المعروف بالسيد محمد حيدر المكي، المولود سنة ١٠٧١ والمتوفى سنة ١١٣٩ صاحب كتاب «تبيينه وسن العين» المشحون من تراجم الأعلام من بني السبطين.

وهو يروي عن المولى أبي الحسن الشريف الآتي في مشايخ المحقق القمي .  
إلى هنا الطريق الأول لآية الله بحر العلوم .

### فصل

ويروي آية الله بحر العلوم بطريقه الثاني عن : شيخه بالإجازة المدبجة الشيخ عبد النبي بن محمد تقي القزويني نزيل يزد الذي ألف بإرشاد آية الله بحر العلوم كتابه الموسوم بـ«تتيم أمل الأمل» سنة ١١٩١ عن أستاذه العلامة السيد الأمير محمد إبراهيم بن العلامة الأمير محمد معصوم الحسيني التبريزي القزويني المتوفى سنة ١١٤٩ مناهزاً للثمانين .

ترجمه تلميذه في تتيم أمل الأمل، وذكر أنه كتب بخطه سبعين مجلداً من تصانيفه وتصانيف غيره، وكان في خزائنه زهاء ألف وخمسمئة كتاب، وله عليها تعليقات، وذكر ولده السيد حسين المذكور آنفاً في مقدمات كتابه «معارج الأحكام» أن من تصانيف والده تتيم أمل الأمل، وينقل عنه صاحب روضات الجنات بعنوان حاشية الأمل .  
وهو يروي عن شيخه العلامة المجلسي بطرقه الآتية .

انتهى الطريق الأول لشيخنا العلامة الحاج ميرزا حسين النوري .

### فصل

ويروي شيخنا العلامة النوري بطريقه الثاني عن : العلامة الفقيه الحاج الشيخ عبد الحسين بن علي الطهراني المتوفى بالحائر سنة ١٢٨٦ [الشهير بشيخ العراقيين] .  
هو أول من أجاز شيخنا العلامة النوري، وقرأ عليه علوم الحديث والدراية والرجال؛ كما صرح به في حواشيه على توضيح المقال للحاج المولى علي الكني، وذكر أن له في الرجال كتاب طبقات الرواة في جدول لطيف لكنه لم يتم .  
وهو يروي عن العلامة الرجالي السيد شفيع بن السيد علي أكبر الموسوي الجابلق

نزِيل بروجرد، المتوفى بها سنة ١٢٨٠، هو من أحفاد الأمير نظام الدين أحمد المنتهي بخمسة آباء إلى الإمام موسى الكاظم عليه السلام والمدفون في مشهد «إمام زاده قاسم» بقرب بروجرد، وله «الروضة البهية في الإجازة الشفيعية» المطبوع بإيران نظير اللؤلؤة لصاحب الحدائق، وذكر فيه أنه يروي عن حجة الإسلام الحاج محمد باقر الموسوي الطارمي الشفتي الأصفهاني الآتي ذكره في مشايخ شيخنا العلامة المعروف بشيخ الشريعة.

### فصل

وعن الحاج الشيخ عبد الحسين الطهراني [الحائري] عن الشيخ العلامة الحاج ميرزا رفيع بن علي الرشتي المعروف بشريعتمدار، المولود سنة ١٢١١ والمتوفى سنة ١٢٩٢؛ كما أرخه تلميذه الرجالي ميرزا محمد الهمداني في ملتقطات فصوص اليواقيت المطبوع، وله ترجمة في المآثر والآثار فيها شرح أحواله وتصانيفه ومنها كتاب في الرجال، ورأيت إجازته بخطه للحاج الشيخ عبد الحسين المذكور على نسخة من لا يحضره الفقيه.

وهو يروي عن السيد حجة الإسلام الأصفهاني المذكور بإجازاتين: عربيّة كبيرة، وفارسيّة مختصرة؛ تاريخ الثانية منهما سنة ١٢٥٨، وصورتها مسطورة في مستردك الإجازات.

### (ثانيهم)

شيخنا العلامة الفقيه الأتقي الشيخ محمد طه بن الشيخ مهدي بن الشيخ محمد رضا بن الشيخ محمد بن الحاج نجف التبريزي النجفي، المولود سنة ١٢٤١ والمتوفى في أوائل ليلة الأحد الثالث عشر من شوال سنة ١٣٢٣.

وهو سبط العلامة الورع الشهير الشيخ حسين نجف؛ لأن والده الشيخ مهدي كان صهر الشيخ حسين على ابنته، ولذا كتب شيخنا المذكور - باستدعاء السيد العلامة آقا ريحان الله البروجردي نزِيل طهران - رسالة مبسوطة في ترجمة جدّه لأمه الشيخ حسين معبراً عنه بالجدّ، وعن ولده الشيخ جواد بن الشيخ حسين نجف بالخال.

وله «إتقان المقال» في الرجال المطبوع في النجف سنة ١٣٤١، ذكر في آخره أنه يروي عن جمال السالكين الشيخ العلامة الحاج المولى علي بن ميرزا خليل بن علي بن إبراهيم بن محمد علي الطهراني الرازي النجفي المولود بها سنة ١٢٢٦ والمتوفى ١٢٩٦، أدرك بحث شريف العلماء [في كربلاء] ومن بعده، وله «سبل الهداية في علم الدراية» و«شرح الفوائد الرجالية» الخمسة المبدوة بها تعليقة الوحيد البهبهاني على منهج المقال، و«حاش على منتهى المقال».

وهو شيخ خمسة من مشايخنا، منهم: شيخنا العلامة النوري كما ذكره في خاتمة المستدرک و ذکر قدماء مشايخه.

ومنهم: سيّدنا العلامة أبو محمد الحسن صدرالدين؛ كما ذكره لنا شفاهاً، وكذا في ما كتبه لنا من الإجازة المبسوطة سنة ١٣٣٠، وصرّح فيها بأنه يروي الحاج المولى علي أيضاً بالإجازة عن الشيخ الإمام العلامة الأنصاري بسنده المذكور آنفاً.

### فصل

وعن العلامة الحاج المولى علي الخليلي، عن العلامة الفقيه الشيخ عبد علي بن أميد علي الجيلاني الغروي تلميذ آية الله بحر العلوم والمجاز منه ومن صاحبي الرياض وكشف الغطاء، والمعاصر لصاحب الجواهر.

وحكي عن شيخنا العلامة الحاج ميرزا حسين الخليلي - الأصغر من أخيه الحاج المولى علي المذكور - أنه سئل عن حال الشيخ عبد علي، فقال في الجواب: إنّي أدركتُ الشيخ عبد علي وهو شيخ كبير صالح من تلاميذ آية الله بحر العلوم. فيظهر منه أنه أدركه ولكن لم يرو عنه، وإلا لكان يصرّح ويفتخر - لعلو السند - بروايته عن آية الله بحر العلوم بواسطة هذا الشيخ فقط، ولكان يذكره في إجازاته ولم يقتصر على ذكر أخيه عنه عن بحر العلوم في إجازاته.

ومن تصانيف الشيخ عبد علي «منهاج الكلام في شرح شرائع الإسلام» وقد رأيت مجلد الطهارة منه وعليه إجازة صاحبي الرياض وكشف الغطاء له بخطيهما، وقد أكثر فيه من التحقيقات الرجالية وتصحيحات الأسانيد.

وهو يروي عن مشايخه المذكورين، ويروي أيضاً عن الشيخ أبي علي محمد بن إسماعيل بن عبد الجبار بن سعد الدين السينائي الجيلاني الحائري، المولود بها سنة ١١٥٩، والمتوفى ١٢١٥، صاحب «منتهى المقال» المطبوع المعروف بـ «رجال أبي علي». عبّر عن نفسه في كتابه «العذاب الواصب» بمحمد بن إسماعيل المدعوّ بأبي علي البخاري محتدماً، الغاضري مولداً، الجيلاني أباً، السينائي نسباً. وصرّح في باب الكنى من رجاله بأنّه من أحفاد الشيخ أبي علي سينا.

وهو يروي عن آية الله بحر العلوم بسنده السابق.

وعن الأستاذ الأكبر الوحيد البهبهاني.

وعن المحدث البحراني بسندهما الآتي قريباً.

### ( ثالثهم )

سيدنا العلامة الزاهد المجاهد، أجلّ من أدركته في المراتب العلمية والعملية والمقامات النفسية والمعارف الإلهية، السيّد المرتضى بن السيّد مهدي بن كرم الله بن حبيب الله بن مهدي بن السيّد رضا الرضوي الكشميريّ المولد، الغروي المسكن، الحائري المدفن، المتوفى في الكاظمية في أوّل ليلة الاثنين الرابع عشر من شوال سنة ١٣٢٣ عن نيف وخمسين سنة.

كتب في أوائل أمره في الرجال «إعلام الأعلام» أبسط من الوجيزة للعلامة المجلسي، كان تلميذ خاله العلامة الرجالي السيّد أبي الحسن محمّد بن السيّد علي شاه بن السيّد صفدر شاه بن السيّد صالح الكشميري، المولود سنة ١٢٦٠، والمتوفى بالحائر سنة ١٣١٣، الذي له رسالة في تراجم العلماء الكلمين و الرجق المخوم في أحوال آية الله بحر العلوم.

وسيدنا المرتضى يروي إجازةً عن جمع من الأعلام من تلاميذ صاحب الجواهر وغيرهم، وقد ذكر لي تراجمهم.

نقتصر على ذكر روايته عن السيّد العلامة الفقيه الأصولي الرجالي ميرزا محمد هاشم بن ميرزا زين العابدين بن أبي القاسم جعفر بن العلامة السيّد حسين الموسوي الخوانساري المعروف بـ «چهار سوقي»، المولود سنة ١٢٣٥، والمتوفى بالنجف



زائراً في العشر الأواخر من شهر رمضان سنة ١٣١٨، وهو شيخ أربعة من مشايخنا، أدركته في تلك السفرة الأخيرة مريضاً فلم تيسر لي الاستجازه منه، وقد ذكر مشايخه وتصانيفه في إجازته التي كتبها بخطه سنة ١٢٩٥ لشيخنا العلامة المعروف بـ «شيخ الشريعة»، وعدّ من تصانيفه كتاب الفوائد الرجالية الذي طبع بعضه ضمن كتابه معدن الفوائد سنة ١٣١٧.

ومن طرقه روايته عن شيخه وجدّ أولاده العلامة الأجل السيّد صدر الدين محمد بن السيّد صالح بن السيّد محمّد بن السيّد إبراهيم شرف الدين الموسوي العاملي الأصفهاني، المولود بجب شيت من بلاد بشارة في جبل عامل سنة ١١٩٣ هـ، والمتوفى في النجف في سفر زيارته سنة ١٢٦٣.

ترجمه مفصلاً حفيد أخيه سيدنا العلامة أبو محمّد الحسن صدر الدين في تكملة أمل الآمل، وذكر من تصانيفه المجال في الرجال، وتعليقاته الغير المدونة على نقد الرجال وتعليقاته على منتهى المقال، التي دونها سيدنا المذكور وسَمي المدوّن بـ نكت الرجال. وهو يروي عن آية الله بحر العلوم بسنده السابق في مشايخ العلامة الأنصاري. وعن المقدّس الأعرجي بسنده الآتي في مشايخ السيد حجة الإسلام الأصفهاني. وعن الشيخ المحقق العلامة ميرزا أبي القاسم بن المولى حسن الشفتي الجيلاني القمي صاحب القوانين، المولود سنة ١١٥٢، والمتوفى سنة ١٢٣١، وله رسالة في تراجم من وقع التصريح من أئمة الرجال في حقه بأنه من مشايخ الإجازات.

وهو يروي عن الوحيد البهبهاني بسنده الآتي قريباً.

وعن الشيخ العلامة أبي صالح محمّد مهدي بن بهاء الدين محمّد الملقب بالصالح ابن الشيخ عبد الحميد من آل الشيخ معتوق ابن عبد الحميد الفتوني العاملي النباطي الغروي، المتوفى سنة ١١٨٣، صاحب «الأرجوزة اللطيفة في تاريخ المعصومين عليه السلام» و«الأسباب المشجرة في تراجم ذريتهم السادة الأعلام».

وهو يروي عن شيخه وابن عمّه الشيخ العلامة المولى أبي الحسن الشريف بن الشيخ محمّد طاهر بن الشيخ عبد الحميد من آل معتوق العاملي الأصفهاني المولد،

الغروي المسكن، المتوفى سنة ١١٣٨، وهو الفقيه المتكلم المفسر جد العلامة صاحب الجواهر لأمه، ولُقّب بالشريف لأنّ أمّه كانت أخت السيّد الأمير محمد صالح الخاتون آبادي، وله رسالة «تزيه القمين» في تراجم كثير من الرواة القميين وإثبات براءتهم عن عقائد المجبرة والمشبهة، وله كتاب الأشاب كبير يستخرج منه تراجم كثيرة.

وهو يروي عن خاله الخاتون آبادي بسنده المذكور في مشايخ السيّد نصر الله الحائري.

وعن العلامة المجلسي بالإجازة الصادرة له مرّة سنة ١٠٩٦ وأخرى سنة ١١٠٧ بسنده الآتي.

ويروي بالإجازة أيضاً عن العلامة المحدث السيّد نعمة الله بن عبد الله الموسوي الجزائري التستري، المولود سنة ١٠٥٠، والمتوفى سنة ١١١٢؛ كما ذكره حفيده السيّد عبد الله التستري في إجازته الكبيرة، وله تصانيف كثيرة، منها: تعليقاته على أهل الأمل، وشرحه على التهذيب والاستبصار المشحون بالبحث عن أحوال الرجال، وزهر الربيع الذي عقد فيه فصلاً في ذكر أنساب الرواة مرتباً على الحروف ويعدّ كتاباً مستقلاً. وهو يروي عن شيخه العلامة المجلسي بسنده الآتي.

وعن أستاذه العلامة السيّد محمّد بن شرف الدين علي بن نعمة الله بن حبيب الله بن نصر الله الموسوي الجزائري المعروف بالسيّد ميرزا الجزائري صاحب كتاب جوامع الكلم المجموع من الكتب الأربعة الحديثية مع البحث عن أسانيدها والتكلم في أحوال رجالها مفصلاً.

ويروي عن السيّد ميرزا الجزائري أيضاً الشيخ الحرّ كما يأتي، وكذا العلامة المجلسي بإجازة كتبها له سنة ١٠٧٤.

وهو يروي كما في إجازة السيّد عبد الله التستري، عن العلامة الشيخ عبد النبي بن سعد الجزائري، المتوفى سنة ١٠٢١، صاحب كتاب «حاوي الأقوال في الرجال» بسنده المذكور في مشايخ السيّد نصر الله الحائري.

**( رابعهم )**

شيخنا العلامة الفقيه المدرس الشيخ ميرزا محمد علي بن المولى محمد نصير الجهاردهي الرشتي النجفي، المولود سنة ١٢٥٢، والمتوفى بالنجف في آخر محرم الحرام سنة ١٣٣٤. كان يلقي دروساً عديدة من سطوح الفقه والأصول على كثير من المشتغلين طول عمره إلى قبيل وفاته، وله عدة تصانيف، منها تعليقاته على منهج المقال، وقد دَوَّنَها في مجلد بخطه.

وهو يروي عن شيخه العلامة الحاج المولى علي بن ميرزا خليل الطهراني المذكور إسناده في مشايخ الشيخ محمد طه.

**( خامسهم )**

شيخنا العلامة الفقيه الشيخ أبو الحسن علي بن الحسين الخاقاني النجفي المتوفى ٢٦ من رجب [سنة] ١٣٣٤، عن عمر طويل يبلغ الثمانين، حدثني هو بأحواله وسوانحه ومشايخه وأراني جملة من تصانيفه، ومنها: مجلد ضخّم كبير في شرح المقدمات الخمسة التي ابتدأ بها الوحيد [البهبهاني] في تعليقه على منهج المقال، وابتدأ هو قبل شرح الخمسة بذكر ستّ عشرة فائدة رجاليّة أخرى مبسّطة فصار مجموع الفوائد إحدى وعشرين، وفرغ من نقلها إلى المبيضة سنة ١٣١٥.

وذكر لي أنه حضر بحث العلامة الأنصاري رحمته الله سنين عديدة، وبعده اختصّ بأية الله السيد المجدّد الشيرازي إلى مهاجرته إلى سامراء، وأنّه كان أستاذه في الحديث والرجال العلامة الحاج المولى علي الخليلي، وأنّه يروي عنه إجازةً وقراءةً بإسناده السابق ذكره.

**( سادسهم )**

شيخنا المجاهد في سبيل الله العلامة في أنواع العلوم الإسلامية الشيخ ميرزا فتح الله بن محمد جواد النمازي الشيرازي المشهور بشيخ الشريعة الأصفهاني، المولود بها

سنة ١٢٦٦، والمهاجر عنها مُجازاً من علمائها للنجف الأشرف سنة ١٢٩٥، إلى أن توفي بها في ٨ ربيع الثاني ١٣٣٩.

كان وحيد عصره في علوم القرآن والحديث والرجال بعد وفاة شيخنا العلامة النوري رحمته، وانتهت إليه مرجعية التقليد للعموم برهته يسيرة بعد وفاة شيخنا آية الله الشيخ ميرزا محمد تقي الشيرازي رحمته.  
وله تصانيف كثيرة من كتب ورسائل منها:

رسالة مبسوطة في نقده على الصحاح الستة وجرح روايتها وتراجم كثيرة رأيتها في مكتبته بعد وفاته وهي في كراريس بخطه تلف منها بعض صفحاتها تزيد على خمسة آلاف بيت استكبتها في مجلد، وبما أنه لم يذكر لها عنواناً كتبت على ظهر النسخة أنه يحق أن يسمّى بالقول الصراح في نقد الصحاح.

وكتب لي إجازة مفصلة سنة ١٣٢٠ ذكر فيها تراجم مشايخه وطرقهم.

منها روايته عن السيد العلامة ميرزا محمد هاشم [الخوانساري] بسنده المذكور في مشايخ سيدنا المرتضى الكشميري.

ومنها ما يرويه عن السيد العلامة الرجالي المتبحر ميرزا محمد باقر بن زين العابدين الموسوي الخوانساري الأصفهاني، المولود سنة ١٢٢٦، والمتوفى حدود سنة ١٣١٣، وهو الأخ الأكبر ميرزا محمد هاشم المذكور، وله كتاب «روضات الجنات» الكبير المطبوع المشحون بتراجم علماء الفريقين، ورأيت عند شيخنا شيخ الشريعة إجازتي هذين الأخوين له بخطيهما سنة ١٢٩٥.

وأول طرق صاحب الروضات على ما ذكره في ترجمة نفسه ما يرويه عن حجة الإسلام المطلق السيد محمد باقر بن السيد نقي الموسوي الطارمي الشفطي الأصفهاني، المولود سنة ١١٧٥، والمتوفى سنة ١٢٦٠، وله رسائل تبلغ اثنتين وعشرين رسالة كل واحدة منها في ترجمة أحد أصحابنا الرواة، طبعت مجموعةً بایران، وله رسالة في تمييز مشتركات الرجال، وكتاب إجازاته البالغة إلى خمسة آلاف بيت جمع فيه ثلاث عشرة إجازة مبسوطة منه لتلاميذه، يعلم من مجموعها بعض سوانحه من أنه هاجر إلى العراق سنة ١١٩٢ وله سبع عشرة سنة، فحضر في كربلاء على الأستاذ

الأكبر الوحيد البهبهاني والعلامة الأمير السيد علي صاحب الرياض، ثم رحل إلى النجف عند آية الله بحر العلوم والشيخ الأكبر كاشف الغطاء، ثم أتى الكاظمية وقرأ القضاء والشهادات عند السيد محسن المقدس الأعرجي مدة، وفي سنة ١٢٠٠ رحل إلى قم وحضر عند المحقق القمي ستة أشهر، ثم رحل إلى كاشان عند المولى مهدي النراقي، ودخل أصفهان سنة ١٢٠٦ فاجتمع عليه أهل العلم والمحصلون، إلى غير ذلك من سوانحه.

وهو يروي عن المحقق القمي بسنده المذكور في مشايخ سيدنا المرتضى الكشميري.

وعن العلامة المقدس السيد محسن بن الحسن بن مرتضى الأعرجي المعروف بالمقدس الكاظمي، المولود ببغداد حدود سنة ١١٣٠، والمتوفى ١٢٢٧، ترجمه سيدنا العلامة أبو محمد الحسن صدرالدين في رسالة مستقلة سماها «ذكرى المحسنين»، طبعت مع طهارة الوسائل للمقدس الأعرجي، ومن تصانيفه «عدة الرجال» الذي هو عدة كاسمه لطلاب علم الرجال.

ويروي عن شيخه المولى المحقق المروج الأستاذ الوحيد آقا محمد باقر بن المولى محمد أكمل البهبهاني الأصفهاني، المولود في حدود سنة ١١١٧، الحائري المسكن والمدفن سنة ١٢٠٦، أستاذ المهديين الخمسة وسائر الأعلام، وله نيف وخمسون تأليفاً من كتب ورسائل، منها «تعليقاته على منهج الرجال» المطبوع في هامش الكتاب، وهو من مآخذ الشيخ أبي علي في رجاله، وجعل رمزه «تعق»، وله عدة إجازات ذكر فيها مشايخه.

وهو يروي عن والده الأكمل؛ وعن أستاذه السيد صدر الدين القمي شارح الوافية؛ وعن العلامة السيد محمد بن العالم الجليل السيد عبد الكريم بن السيد مراد بن شاه أسد الله الطباطبائي الأصفهاني المولد، البروجردي المسكن والمدفن، جد آية الله بحر العلوم، وأمه كانت ابنة المير أبي طالب بن مير أبي المعالي، ووالدة المير أبي طالب

١. لقد ذكر العلامة المحقق المعاصر السيد محمد علي الروضاني في كتابه دو گنتار (ص ٥٠) أن وفاة الوحيد البهبهاني كان في صبيحة يوم السبت ٢٠ شهر شوال سنة ١٢٠٥ في كربلاء المعلاة.

كانت ابنة أخت العلامة المجلسي وزوجة المولى صالح ولذا يعبر عن العلامة المجلسي بالخال في تصانيفه، ومنها رسالته في تواريخ المعصومين عليهم السلام وتراجم أولادهم وسائر أحوالهم.  
وهو يروي عن مشايخه بأسانيدهم.

### فصل

وعن السيد المقدس الأعرجي عن العلامة المحدث الشيخ يوسف بن أحمد بن إبراهيم الدرزي البحراني الحائري، المولود سنة ١١٠٧، والمتوفى سنة ١١٨٦ هـ، هو صاحب الحدائق الناضرة، وله لؤلؤة البحرين في الإجازة لابني أخويه وقرتي العين المطبوع مكرراً والموجود نسخته بخط تلميذه الشيخ أبي علي الرجالي ضمن مجموعة نفيسة من إجازات العلماء والمشايخ بخطوطهم من موقوفات العلامة الشيخ عبد الحسين الطهراني، ذكر فيه مشايخه وتراجمهم مفصلاً في سنة ١١٨٢.

وفيه روايته عن العالم الزاهد العابد السيد عبد الله البلادي ابن السيد علوي الملقب بعتيق الحسين ابن السيد حسين الغريفي ابن الحسن بن عبد الله بن عيسى بن خميس المنتهي نسبة إلى محمد العابد بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام، المولود سنة ١٠٦٥، والمتوفى سنة ١١٦٥؛ كما أرّخه وذكر تمام نسبه حفيده السيد عبد الله البهبهاني المعاصر نزيل أبو شهر في كتابه «الفيث الزايد في ذرية محمد العابد» المطبوع سنة ١٣٢٦، ولكن يظهر من السيد عبد الله الجزائري التستري أنّ وفاته بعد التاريخ المذكور؛ لأنّه عقد فصلاً في آخر إجازته الكبيرة التي ألّفها سنة ١١٦٨ في ترجمة الشيخ عبد الله السماهيجي، وذكر أنّ عمدة تلاميذه هو السيد عبد الله البحراني سلمه الله تعالى، وهو خليفته في صلاة الجمعة وغيرها، فيظهر منه أنّ السيد عبد الله كان حياً في تاريخ الإجازة، وزاد عمره كما ذكره في تاريخ ولادته على المئة بسنين، وقال المحدث البحراني في اللؤلؤة في ترجمة شيخه السيد عبد الله بن السيد علوي البلادي أنّه كان ملازماً لدرس الشيخ عبد الله السماهيجي إلى أن توفي الشيخ سنة ١١٣٥ فقام السيد مقامه في الجمعة والجماعة وغيرهما.

ويأتي أن السماهيجي لم يصل عمره إلى الخمسين، فملازمة السيد المعمر كذلك لدرسه في سنين تدلّ على تواضع السيد وتقواه وخصوص نيته.

وهو يروي عن الشيخ أحمد الجزائري المذكور في مشايخ السيد نصر الله الحائري. وعن شيخه المحدث الشيخ عبد الله بن صالح بن جمعة بن شعبان بن علي بن أحمد بن ناصر بن محمّد بن عبد الله البحراني، المولود سنة ١٠٨٦، والمتوفى ١١٣٥؛ كما ترجمه كذلك مع ذكر نسبه وتاريخه ومشايخه العشرة الكاملة السيد عبد الله الجزائري في إجازته وقال: إن له توسعاً كثيراً في الطرق وتقدماً في الأسانيد يعرف من إجازاته.

أقول: منها إجازته الكبيرة القريبة من اللؤلؤة في البسط في تراجم المشايخ، كتبها للشيخ ناصر بن محمّد الجارودي الخطي سنة ١١٢٨، وله أيضاً «ارتياح ذهن النبيه في شرح أسانيد من لا يحضره الفقيه» و«الكفاية في الدراية» و«منظومة تحفة الرجال».

وهو يروي عن المولى أبي الحسن الشريف [العالمي].

وعن الشيخ أحمد الجزائري؛

وعن السيد محمّد بن علي بن حيدر المكي، بأسانيدهم المذكورة.

ويروي أيضاً عن الشيخ ناصر بن محمّد الجارودي الخطي بالإجازة المدبجة؛ كما صرح به في أول الإجازة المذكورة التي كتبها السماهيجي للجارودي سنة ١١٢٨، وكذا صرح به في آخر منية الممارسين، وذكر هنا أن الشيخ ناصر الجارودي المذكور يروي عن الشيخ أبي الحسن الشريف.

وعن الشيخ العلامة الرجالي المتبحر خرّيت هذه الصناعة ميرزا عبد الله الملقب من السلطان العثماني بأفندي ابن العالم ميرزا عيسى بن محمّد صالح بيگ بن شاه مولى ولي بيگ بن المير محمّد بيگ بن خضر شاه الجيراني الأصفهاني، كذا سرد نسبه في كتابه رياض العلماء.

ولد بأصفهان حدود سنة ١٠٦٦؛ لأنه ذكر فيه أنه مضى من عمره أربعون سنة في سنة ١١٠٦ التي شرع فيها بتأليف الرياض، وقال: «قرأت الشاطبية على والدي ولي ست سنين»، وقال في ترجمة والده: «إنه توفّي سنة ١٠٧٤ ولي سبع سنين».

وذكر تجولاته في البلاد وقال: «إنه مضى نصف عمري في الأسفار»، وذكر مشايخه وتصانيفه، وتوفي حدود سنة ١١٣٠؛ كما أُرخه السيّد عبد الله الجزائري في إجازته الكبيرة.

وهو يروي عن العلامة المجلسي بطرقه الآتية.

### ( سابعهم )

شيخنا العلامة المتبحر الشيخ علي بن الشيخ محمّد رضا بن الشيخ موسى بن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر صاحب كشف الغطاء ابن الشيخ خضر الجناحي النجفي، المولود كما حدثني به سنة ١٢٦٨، والمتوفى في أول المحرم سنة ١٣٥٠، مؤلف «الحصون المنيعه في طبقات الشيعة» في عدّة مجلّدات ضخام، وخزانة كتبه تحتوي آلافاً من الكتب، وما كتبه منها بخطه يزيد على المئة مجلد.

وهو يروي عن العلامة الحجة الشيخ محمّد حسن بن الشيخ عبد الله المامقاني، المولود سنة ١٢٣٨، والمتوفى بالنجف سنة ١٣٢٣.

قال ولده العلامة الشيخ عبد الله في رسالته «مخزن المعاني» في ترجمة والده المامقاني: إن من تصانيف الوالد كراريس في الرجال كتبها من فوائد بحث أستاذه الخليلي.

وهو يروي عن آية الله الإمام الأنصاري؛ وعن أستاذه في الرجال الحاج المولى علي بن ميرزا خليل الطهراني بسندهما المذكور سابقاً.

### فصل

ويروي شيخنا الشيخ علي المذكور أيضاً عن الشيخ محمّد الجواد بن الشيخ علي بن الشيخ قاسم محي الدين من آل أبي جامع العاملي النجفي المعمر، المتوفى سنة ١٣٢٢، صاحب رسالة تراجم العلماء من آل أبي جامع، أدرج جميع تراجمها سيدنا الحسن صدر الدين في تكملة الأمل.



## ( ثامنهم )

سيد مشايخنا وشيخ كافة معاصرنا العلامة الفقيه الأصولي المتكلم المحدث الرجالي المصنف لأكثر من سبعين كتاباً ورسالة في الفنون الإسلامية سيدنا أبو محمد الحسن صدر الدين بن العلامة السيد أبي الحسن الهادي بن السيد محمد علي بن السيد صالح بن السيد محمد بن السيد إبراهيم شرف الدين الموسوي العاملي الكاظمي، المولود بها سنة ١٢٧٢، والمتوفى [في] ١١ ربيع الأول سنة ١٣٥٤.

قد جهلت العامة ما له من المقامات النفيسة التي يكشف عن بعضها كلماته التي أودعها في كتابه إحياء النفوس بأدب السيد رضي الدين علي ابن طاووس، وقد كنت شاهدته طيلة معاشرتي إياه: مراقباً لله، سالكاً إليه، مجاهداً للنفس، مسلطاً عليها.

وأما تصانيفه المتجاوزة عن السبعين، فهي من أقوى البراهين على مكانته العلمية، وله في الرجال عدة كتب سوى الإجازات البالغة إلى الخمسين، منها: «تكملة أمل الآمل» في ثلاث مجلدات ضخام، وكتاب «مختلف الرجال» و«نهاية الدراية في شرح الوجيزة» مطبوع و«عيون الرجال» مطبوع، و«بغية الوعاة» و«نكت الرجال» المدون من حواشي السيد صدر الدين علي رجال أبي علي، و«تأسيس الشيعة الكرام لفنون الإسلام» الذي ترجم فيه ما يقرب من ستمئة علم من الأعلام، ومختصره «الشيعة وفنون الإسلام» مطبوع.

وهو يروي عن العلامة الحاج المولى علي الخليلي بسنده الذي مر في مشايخ شيخنا الشيخ محمد طه.

وعن العلامة ميرزا محمد هاشم الأصفهاني الذي مرّ ذكر طرقة في أسانيد شيخ الشريعة الأصفهاني.

وعن شيخنا العلامة النوري بسنده المسطور أولاً؛ كما صرح بجميع مشايخه في إجازته المبسوطة الكبيرة لنا في سنة ١٣٣٠.

وبما أنه انتهى أكثر الأسانيد عن المشايخ الثمانية المؤلفين في الرجال إلى العلامة المجلسي، فلنذكر عدة من مشايخه الرجاليين ومشايخهم إلى أن تتصل أسانيدهم إلى أهل البيت المعصومين عليهم السلام فنقول:

بالأسانيد السابقة عن الشيخ الإمام العلامة المولى محمّد باقر بن المولى محمّد تقي بن المولى مقصود علي المجلسي الأصفهاني، المولود سنة ١٠٣٧، والمتوفى ١١١٠، مؤلف: الوجيزة في الرجال، والتعليقة على أمل الأمل، وكتاب الإجازات الذي هو آخر مجلدات بحار الأنوار.

وقد ألّف شيخنا العلامة النوري الفيض القدسي في ترجمة العلامة المجلسي.

وذكر فيه تصانيفه وتلاميذه وثمانية عشر من مشايخه، ثم اطلع على شيخين آخرين، وأنهاهم إلى تمام العشرين في خاتمة المستدرک.

وفاته ذكر شيخ آخر لم يذكره في الكتابين، وهو السيّد نور الدين علي بن علي بن الحسين بن أبي الحسن العاملي المتوفى سنة ١٠٦٨؛ فإنه يروي عنه بالإجازة التي كتبها له وأرسلها إليه مع الشيخ الثقة علي بن السندي البحراني، كما ذكر ذلك العلامة المجلسي في إجازته للمولى الحاج محمّد الأردبيلي مؤلف جامع الرواة والمؤلف في الرجال من هؤلاء المشايخ ثمانية، مرّ ذكر واحد منهم وهو السيد ميرزا الجزائري المجيز له في سنة ١٠٧٤ في مشايخ سيدنا المرتضى الكشميري، وبما أن السبعة الباقية تتداخل طرق بعضهم في بعض فنذكر منهم اثنين، ونشير إلى المشاركين معهما في الإسناد.

الأول: ما رواه العلامة المجلسي عن والده الشيخ المحدث العلامة المولى محمدتقي بن المولى مقصود علي المجلسي الأصفهاني، المولود سنة ١٠٠٣، والمتوفى سنة ١٠٧٠، صاحب التصانيف الكثيرة التي منها: «شرح مشيخة من لا يحضره الفقيه» مجلد كبير في أحوال الرواة، وتمييز المشتركات وبيان الطبقات.

وهو يروي عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والدين محمّد بن الشيخ عز الدين الحسين بن الشيخ عبد الصمد بن الشيخ شمس الدين محمّد العاملي الجبعي، المولود ببعلبك سنة ٩٥٣، والمتوفى سنة ١٠٣١، له في الرجال: الحواشي على [رجال] النجاشي وعلى الخلاصة وعلى فهرس الشيخ منتجب الدين، يُنقل عن جميعها في كتب التراجم، وله الوجيزة في الدراية المطبوع الذي له شروح مطبوعة أيضاً، وله فوائد رجالية مختصرة أدرجها الفاضل المامقاني في مقدمات رجاله المطبوع.

وهو يروي عن والده الشيخ عز الدين الحسين المذكور، المولود سنة ٩١٨ هـ، والمتوفى ٩٨٤، وله كتاب الدراية الموسوم بـ«وصول الأخيار» المطبوع<sup>١</sup> و«الحاشية على خلاصة العلامة الحلي» و«رسالة مشايخ الشيعة».

وهو يروي عن شيخه الشهيد الثاني المجيز له بالإجازة المبسوطة في سنة ٩٤١ المسطورة صورتها في آخر البحار، بأسانيد الآتية.

كان والده الشيخ عبد الصمد من أجلاء العلماء المعاصرين للشيخ علي بن عبد العالي الميسي أستاذ الشهيد، وتوفي سنة ٩٣٥، وكان جدّه الشيخ شمس الدين محمّد بن علي بن الحسن بن محمّد بن صالح العاملي اللويزي الجعبي، المولود سنة ٨٢٢ والمتوفى سنة ٨٨٦، أيضاً من أعظم العلماء، ودون مجموعة شريفة موجودة إلى اليوم بخطه وهي مشحونة من الفوائد الرجالية وتواريخ العلماء وتراجمهم، كانت هذه النسخة بعينها عند العلامة المجلسي، ونقل عنها فوائد كثيرة رجالية في آخر مجلدات البحار، ومما استفاد من المجموعة أن الشيخ شمس الدين هذا والشيخ تقي الدين إبراهيم الكفعمي كانا أخوين، وكان شمس الدين أكبر من تقي الدين؛ لأنه ذكر الشيخ شمس الدين محمّد في المجموعة أنّ والده علياً توفي سنة ٨٦١ وله خمس بنين: محمّد يعني به نفسه شمس الدين، ورضي الدين، وتقي الدين - يعني به الشيخ إبراهيم الكفعمي، وشرف الدين، وأحمد.

ويظهر من الترتيب الذكري أنّ أحمد كان أصغر الكل، وهو الشيخ جمال الدين أحمد صاحب زبدة البيان في عمل شهر رمضان الذي ينقل عنه بهذا العنوان أخوه الشيخ تقي الدين إبراهيم الكفعمي في كتابه البلد الأمين و المصباح وغيرهما، مصرّحاً بأنّ الشيخ أحمد أخوه.

وقد أكثر الكفعمي في تصانيفه عند بيان نسبه بأنه: تقي الدين إبراهيم بن علي بن الحسن بن محمّد بن صالح الكفعمي مولدًا للويزي محتدًا، وزاد في بعضها: جدّه الرابع إسماعيل.

١. وحققه السيّد محمّد رضا الحسيني الجلائي من نسخة مقرّوة على المصنّف، وهو في طريقه إلى الصدور في مجموعة التراث الشيعي في علم الدراية.

ومن التصانيف الرجالية للكفعمي كتاب وفيات العلماء وتواريخهم الذي ينقل عنه في الروضات، وله اختصار نزهة الألباء في طبقات الأدياء، قال في الرياض: إنّه عندي ضمن مجموعة من اختصاراته، فرغ من بعضها سنة ٨٤٨، ومن بعضها سنة ٨٥٢.

### فصل

ويروي أيضاً المولى محمّد تقي المجلسي عن الشيخ عز الدين المولى عبد الله بن الحسين التستري، المتوفى بأصفهان سنة ١٠٢١، والمحمول بعد سنة إلى الحائر الشريف وهو طريّ الجسد، كان من تلاميذ المقدس الأردبيلي وأول من نشر الفقه والحديث والرجال بأصفهان، وتخرّج عليه عدّة من أئمة الرجال غير المولى محمّد تقي:

منهم السيّد شرف الدين علي بن حجّة الله الشولستاني.

ومنهم السيّد الأمير سراج الدين قاسم بن محمّد القهبائي، الآتي ذكرهما في الطريق الآتي للمولى محمّد تقي المجلسي.

ومنهم المولى عناية الله بن شرف الدين علي القهبائي النجفي، المؤلف لكتابه مجمع الرجال في سنة ١٠١٦، وقد رتب أولاً بترتيب الحروف على النحو المألوف كتاب اختيار الكشي، ورجال النجاشي، وفهرس الشيخ الطوسي، ورجاله، ورجال الضعفاء لابن الغضائري كلاً مستقلاً، وبعد ترتيب الكتب الخمسة كذلك جمع الجميع في كتاب واحد بعين ألفاظ تلك الكتب، حتى أنه أورد خطبة تلك الكتب في أول كتابه هذا وسماه مجمع الرجال، والنسخة التامة بخط المؤلف توجد عندنا.

ومنهم المولى خداويردي بن القاسم الأفشاري صاحب زبدة الرجال الذي أسقط فيه تراجم كثيرة من الرواة؛ معتذراً عن ذلك بجهالتهم وعدم الفائدة في ذكرهم، مع أنّ المحقق الداماد يصرّح في الروايع بأنه لا يجوز الحكم بجهالة أحد من الرواة بمجرد عدم اطلاع الفاحص على أحواله، بل المجهول هو من حكم عليه أئمة الرجال بذلك، وقد أشار شيخنا في خاتمة المستدرک إلى بعض فوائد ذكر هؤلاء، وأجاد الفاضل المامقاني في ذكرهم في رجاله وذكر عامة الأصحاب أيضاً، لكن يورثنا العجب من أنه

مع التفاته إلى كلام المحقق الداماد كيف استكثر في كتابه من الحكم بالجهالة لأكثر بل الجُلّ منهم .

وقد تبع المولى خداويردي في إسقاط مَنْ ظنّه مجهولاً، الشيخ المولى محمد جعفر بن محمد طاهر الخراساني الأصفهاني - المولود سنة ١٠٨٠ - في كتابه إكليل المنهج في الرجال، ولحقه المولى الشيخ أبو علي الحائري في كتابه منتهى المقال فأسقط من كتابه كثيراً من الرواة .

وكتب في الردّ عليه الشيخ محمد علي بن القاسم آل كشكول الحائري سنة ١٢٤٥ كتابه إكمال منتهى المقال، وذكر في أوّله وجه الحاجة إلى ذكر المجاهيل، وأورد جميع من أهملهم الشيخ أبو علي .

وللمولى عبد الله التستري «الحواشي على رجال ابن داود» غير مدونة رمزها «ع ب» و«الحواشي على رجال تلميذ المحقق الحلّي» .

وله أيضاً تدوين «الرجال الضعفاء لابن الغضائري» الذي فرّقه السيّد أبو الفضائل أحمد بن طاووس في كتابه «حل الإشكال في علم الرجال» وذكر السيّد في أوّله أنه عمد إلى جمع الأصول الأربعة الرجالية التي وصلت إليه من مشايخه بأسانيدها وبعين ألفاظها وهي الكشي، والنجاشي و فهرس الشيخ، ورجاله، وأنه وجد نسخة منسوبة إلى ابن الغضائري من دون إسناد له إليها فأدرج ما في تلك النسخة أيضاً ضمن ما جمعه من تلك الأصول الأربعة في المواضيع اللاتقة به بعين ألفاظه . ولما وجد المولى عبد الله كتاب ابن طاووس بخطه ورأى وجود نسخ الأصول الأربعة عنده، استخرج من الكتاب خصوص الألفاظ المنسوبة فيه إلى ابن الغضائري مرتباً، وكتب له ديباجة صرّح بجمع ما مرّ فيها، ونسخ هذا المدوّن موجودة<sup>٢</sup> .

١ . علّق المصنّف هنا ما نصّه: هذا أقوى سبب لضعف تضعيفات ابن الغضائري؛ حيث إن كتابه لم يكن مسنداً للناقل عنه وهو السيّد ابن طاووس الذي أخذ من كلامه بعده تلميذه العلامة الحلّي وابن داود في كتابي الخلاصة والرجال ثم من تأخر عنهما حتى اليوم، فكلّ ما ينسب إلى ابن الغضائري من الأقوال لم يصل إلينا بإسناد معتبر عنه، بل الناقل عنه أوّلاً أعلمنا بعدم الإسناد، وخصّص نفسه عن عهده .

٢ . وقد عمد العلامة المحقق السيّد محمد رضا الحسيني الجليلي إلى هذا الكتاب فجمع نسخه وحقّقه وأخرج كتاب

وهو يروي عن مشايخه بأسانيدهم إلى المحقق الكركي، ويروي المولى محمد تقي أيضاً عن الشيخ محمد سبط الشهيد الآتي.

### فصل

وكما أنه يروي العلامة المجلسي عن جميع هؤلاء المشايخ الثلاثة بواسطة روايته عن أبيه عنهم، كذلك يروي عنهم بواسطة روايته عن السيد الأمير شرف الدين علي بن حجة الله بن شرف الدين علي الطباطبائي الشولستاني الغروي، ترجمه في الرياض مفضلاً، وله إجازات طويلة وقصيرة، منها إجازته للشيخ شرف الدين علي المازندراني سنة ١٠٦٣، وهو من مشايخ والد العلامة المجلسي أيضاً، وتوفي في نيف وستين وألف، واستجاز منه العلامة المجلسي في سفر زيارته في النجف مع والده. والشولستاني يروي عن خمسة من أئمة الرجال:

١- الشيخ البهائي و المولى عبد الله التستري و الشيخ محمد، الذين مرّ أنهم من مشايخ المولى محمد تقي و وعن السيد ميرزا محمد الأستر آبادي الرجالي السابق ذكره في مشايخ السيد نصر الله [الحائري]، وعن السيد الأمير فيض الله بن عبد القاهر الحسيني التفريشي المتوفى سنة ١٠٢٥؛ كما أرّخه في مطلع الشمس. وكتاب رجاله يشبه نقد الرجال للسيد الأمير مصطفى التفريشي؛ كما ذكره السيد المحدث الجزائري بأسانيد المتصلة إلى المعصومين عليه السلام.

### فصل

وكما يروي العلامة المجلسي عن الشيخ البهائي بواسطة روايته عن أبيه وروايته عن الشولستاني، كذلك يروي عن الشيخ البهائي بواسطة روايته عن شيخين آخرين: أحدهما: السيد الأمير سراج الدين قاسم بن محمد الطباطبائي القهپائي الذي هو تلميذ الشيخ البهائي وصاحب تعليقات الرجال المحكي عنه في المشتركات للإستر آبادي. الثاني: الشيخ المحقق المحدث المولى محسن بن مرتضى الفيض الكاشاني

• الرجال لابن الغضائري جامعاً بينها وبين جميع ما نقل عن ابن الغضائري في التراث. وهو عمل محقق جامع، وقدم له بمقدمة ضافية استدلل فيها على حججة الكتاب واعتباره عند أعلام الفن منهجاً ونسخة.

المتوفى سنة ١٠٩١، عن أربع وثمانين سنة.

وقد ألف لأسماء تصانيفه فهرساً مبسوطاً، ومنها تعليقاته على الرواشح للمحقق الداماد.

وهو يروي عن الشيخ البهائي بلا واسطة، كما أنه يروي عنه بواسطة أستاذه الجليلين:

أقدمهما: العلامة السيد ماجد بن هاشم بن علي بن المرتضى بن علي بن ماجد الصادقي البحراني الجدحفصي المتوفى بشيراز في ١١ شهر رمضان سنة ١٠٢٨، وهو صاحب التعليقات على خلاصة الأقوال في الرجال.

وثانيهما: شيخه وأستاذه وجد أولاده صدر الحكماء والمتألهين المولى صدر الدين محمد بن إبراهيم بن يحيى الشيرازي المتوفى بالبصرة قاصداً للحج سنة ١٠٥٠، سرد نسبه كذلك في رسالته الفارسية الموسومة بـ: «سه فصل، وله «تعليقات على الرواشح السماوية» لأستاذه المحقق الداماد.

قال في الروضات: إن نسخة الرواشح مع التعليقات عليها بخطه عندي.

وصرح المولى صدرأ في أول شرحه على أصول الكافي أنه يروي عن الشيخ البهائي بطرقه.

وعن أستاذه المحقق سيد الحكماء والمتألهين السيد الأمير محمد باقر الشهير بمير داماد ابن السيد شمس الدين محمد الحسيني الأسترآبادي الأصفهاني المتوفى زائراً مع السلطان شاه صفي في العراق سنة ١٠٤٠؛ كما يظهر من تاريخه «عروس علم دين را مرده داماد». وفي السلافة أزره ١٠٤١، وله تصانيف مطبوعة منها «الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية» الذي لم يخرج منه إلا مقدماته في تسع وثلاثين راشحة في الفوائد الرجالية وقليل من شرح الأحاديث.

وهو يروي عن الشيخ عز الدين الحسين بن عبد الصمد والد الشيخ البهائي بسنده المذكور آنفاً.

## فصل

ويروي المولى محمّد تقي المجلسي أيضاً عن السيّد المحقق الداماد بلا واسطة بسنده المذكور.

كما أنه يروي عن السيّد حسين بن حيدر بن قمر الكركي المعروف بالسيّد حسين المجتهد الكركي، صاحب كتاب الإجازات المنقول بعضه في آخر البحار. وهو يروي عن السيّد المحقق الداماد، وعن الشيخ البهائي بسندهما السابق، وعن الشيخ محمّد السبط، وعن الشيخ نجيب الدين علي بن محمّد بن مكّي بسندهما الآتي.

الثاني من طريقي العلامة المجلسي مؤلف البحار هو ما يرويه عن العلامة الشيخ علي بن الشيخ فخر الدين محمّد بن الشيخ جمال الدين أبي منصور الحسن بن الشيخ السعيد الشهيد زين الدين بن علي بن أحمد العاملي الجبعيّ نزيلي أصفهان، المولود سنة ١٠١٤، والمتوفى سنة ١١٠٤ عن تسعين سنة، صاحب الدر المنثور المشحون من تراجم العلماء الأعلام، منهم والده وجدّه وإخوته وأولاده ومشايخهم وغير ذلك. وذكر في الرياض كثيراً من الفوائد الرجالية والتراجم التي رآها بخط الشيخ علي هذا على هوامش الكتب.

وهو يروي عن والده العلامة الشيخ فخر الدين محمّد المعروف بالشيخ محمد السبط نزيلي مكة المعظمة، المولود سنة ٩٨٠، والمجاز مع أخيه الشيخ رضي الدين عن أبيهما سنة ٩٩٠، والمتوفى بمكة سنة ١٠٣٠، ودفن قرب مزار خديجة [ع] مع شيخه ميرزا محمّد الرجالي، ومن تصانيفه: تعليقاته على الرجال الكبير لأستاده، وتعليقاته على خلاصة الأقوال للعلامة الحلّي، ورسالته في تزكية الراوي، وشرحه للاستبصار المشحون من التحقيقات الرجالية وأحوال رواة أحاديثه.

وهو يروي عن شيخه ميرزا محمّد الرجالي المذكور في مشايخ السيّد نصر الله المدرس [الحائري] وعن والده العلامة الشيخ جمال الدين أبي منصور الحسن صاحب المعالم، المولود سنة ٩٥٩، والمتوفى ١٠١١، وصاحب الإجازة الكبيرة للسيّد نجم، وتعليقات الخلاصة، وترتيب مشيخة من لا يحضره الفقيه.



وهو يروي عن والده الشهيد إجازة في صغره؛ كما ذكره السيّد عبد الله [الجزائري] في إجازته الكبيرة، لكنه لم يثبت، والمسلّم روايته عن تلاميذ والده، ولذا اقتصر هو على ذكرهم في إجازته للسيد نجم.

وهو يروي فيها عن الشيخ عزّ الدين الحسين بن عبد الصمد الحارثي والد الشيخ البهائي بسنده المذكور في الطريق الأول للعلامة المجلسي.

### فصل

وكما يروي العلامة المجلسي عن الشيخ علي بن الشيخ محمّد بن الحسن بن الشهيد بلا واسطة بالسند المذكور، كذلك يروي عنه أيضاً بواسطة شيخين آخرين: أحدهما: السيّد صدر الدين علي بن نظام الدين أحمد بن محمّد معصوم بن نظام الدين أحمد بن إبراهيم بن سلام الله من أحفاد صدر الحكماء السيّد مير صدر الدين الحسيني الدشتكي الشيرازي المعروف بالسيد علي خان المدني، المولود بمدينة الرسول ﷺ سنة ١٠٥٢، والمتوفى بشيراز سنة ١١١٨، صاحب «سلافة العصر» الذي ألفه في تراجم أهل عصره من المئة الحادية عشر فقط، و«الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة». وهو يروي عن الشيخ علي المذكور وعن العلامة المجلسي بالإجازة المدبّجة.

وثانيهما: الشيخ المحدث العلامة - مؤلف «تحرير وسائل الشيعة في تحيير مسائل الشريعة» ذلك الجامع الكبير في الأحكام الذي هو المرجع للأصحاب حتّى اليوم - الشيخ محمّد بن الحسن بن علي بن محمّد بن الحسين الحرّ العاملي المشغري، المولود بها سنة ١٠٣٣، والمتوفى بالمشهد الرضوي سنة ١١٠٤.

ترجم نفسه في كتابه أمل الأمل في تراجم علماء جبل عامل، وله أيضاً كتاب في تراجم رواة الحديث، عبّر عنه في الأمل ب: رسالة الرجال، رأيت منه نسخاً، وكتب في «خاتمة الوسائل» أيضاً رجالاً مستقلاً.

١. احتوت خاتمة الوسائل على الفوائد الاثني عشرة، وفيها ثبت جميل للحز العاملي وقد حقّق الخاتمة السيد محمّد رضا الحسيني الجلالي تحقيّقاً راعياً وطبع في مجلد برأسه وهو تمام المجلد الثلاثين من طبعة قم الحديثة وأعيد في بيروت، لكنّ الطابع هناك تعدّث يده الأثمة فحذف اسم سماحة المحقق؟!.

وهو يروي عن العلامة المجلسي بالإجازة المدبجة؛ كما صرح به العلامة المجلسي.

وعن الشيخ علي بن محمّد السبط بسنده المذكور.

وعن السيّد ميرزا الجزائري المذكور في مشايخ سيدنا المرتضى الكشميري.

وبما أنّا انتهينا في أكثر ما مرّ من الأسانيد إلى الشهيد الثاني أو المحقق الكركي الداخل هو في طريق الشهيد، فلنذكر طريقاً واحداً من الشهيد متصلاً إلى أهل بيت العصمة عليهم السلام.

فقول: نروي بجميع الأسانيد السابقة عن الشيخ الإمام العلامة السعيد زين الدين بن علي بن أحمد بن جمال الدين بن تقي الدين صالح بن مشرف الشامي العاملي، الشهيد سنة ٩٦٦، المعروف بالشهيد الثاني.

ترجمه تلميذه الشيخ محمّد بن علي بن الحسن<sup>١</sup> العودي في رسالة مستقلة سماها بغية المرید في ترجمة أحوال الشيخ زين الدين الشهيد، وذكر سوانحه من ولادته في سنة ٩١١ إلى شهادته.

ومن تصانيفه: البداية في الدراية وشرحه المطبوع وفي آخره أحال التفصيل إلى كتابه غنية القاصدين في اصطلاحات المحدثين، وله تعليقات على خلاصة الأقوال التي دونت بعده، ونسب إليه في الأمل، والرياض، واللؤلؤة: كتاب الرجال، والنسب، ومختصر الخلاصة.

وأعلى طرقه ما يرويه عن الشيخ العلامة زين الدين أبي القاسم علي بن عبد العالي الميسي الشهير بابن المفلق المتوفى سنة ٩٣٨.

وصفه المحقق الكركي في إجازته له بـ «علامة العلماء ومرجع الفضلاء».

ووصفه تلميذه الشهيد بأنه «مربّي العلماء الأعيان».

وصرح في درايته بأن ما كتبه فيها من إملاءات هذا الأستاذ، وله إجازات مشتملة على تراجم المشايخ.

وهو يروي بالإجازة عن المحقق الكركي الشيخ نور الدين علي بن عز الدين

الحسين بن زين الدين علي بن عبد العالي المتوفى سنة ٩٤٠.

سرد نسبه كذلك شيخه علي بن هلال الجزائري في إجازة كتبها له حين عزم المحقق علي المهاجرة من بلاده إلى العتبات المقدسة بالعراق سنة ٩٠٩.

ومن تصانيفه: جامع المقاصد الذي هو أبسط شروح قواعد العلامة الحلبي في الفقه، وفي أثناءه بسط الكلام في أحوال الرواة والجرح والتعديل لهم.

وله إجازات متوسطة ومبسوطة يقرب من عشرين إجازة، فيها تراجم المشايخ الأعلام يعد كل منها رسالة، كما يعبر بها بعض الأذكىاء في مكتوبه إلى العلامة المجلسي المدرج في آخر البحار، وعد فيه من الكتب التي ينبغي النقل عنها في البحار رسالتي الإجازة للمحقق الكركي، وكأنه لم يطلع الكاتب على سائر إجازاته الموجودة التي بصرح فيها بأن له مشايخ كثيرة، لكنه لا يذكر إلا رواية أجملهم وعمدتهم.

وهو ما يرويه عن علامة العلماء في المعقول والمنقول وشيخ الإمامية في عصره بغير منازع: الشيخ زين الدين أبي الحسن علي بن هلال الجزائري، الذي عبر عن نفسه في إجازته التي كتبها للمحقق الكركي سنة ٩٠٩ بعلي بن هلال الجزائري العراقي الأصل والمحتد.

وهي إجازة مبسوطة، ذكر فيها عدة من مشايخه ومشايخهم وطرقهم مفصلاً، وأعلى طرق الجزائري هو ما يرويه عن الشيخ العلامة جمال الدين أبي العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي، المولود سنة ٧٥٧، والمتوفى سنة ٨٤١، والمدفون في الحائر الشريف في مزاره المشهور، صاحب: المهذب والمقتصر والعجز والتحرير، المتعرض فيها استطراداً لأحوال الرواة، وله رسالة في تواريخ الأئمة المعصومين عليهم السلام وعدة إجازات فيها ذكر المشايخ وطرقهم.

وهو يروي عن الشيخ شرف الدين أبي عبد الله الفاضل المقداد بن عبد الله بن محمد بن الحسين بن محمد السيوري الحلبي الأسدي، المتوفى في ضاحي نهار الأحد ٢٦ جمادى الآخرة [سنة] ٨٢٦، صاحب كنز العرفان والتتبع، وله الرسالة الإجازة التي ذكرها بعض الأذكىاء المذكور آنفاً بهذا العنوان في عداد الكتب التي تدخل في البحار.

وهو يروي عن الشيخ السعيد أبي عبد الله الشهيد محمد بن مكّي بسنده الآتي.

## فصل

وعن الشيخ جمال الدين أحمد بن فهد، عن السيّد العلامة بهاء الدين علي بن غياث الدين عبد الكريم بن السيّد عبد الحميد، الذي ينتهي نسبه بستّة آباء إلى السيّد عبد الحميد بن التقيّ النسابة المنتهي نسبه إلى الحسين (ذي الدمعة) الحسيني الثليبي الحلبي، صاحب الأثوار المضيفة الذي فرغ منه سنة ٧٧٧هـ، والدر التضيّد الذي يروي فيه عن جدّه الأدنى السيّد عبد الحميد، وألّف بعده كتاب رجاله الذي تمّمه السيّد جمال الدين بن الأعرج، وألحق به ستّاً وعشرين ترجمةً للعلماء المتأخّرين عن العلامة وكان الإلحاق بعد سنة ٨٠١هـ بسنين؛ لأنّ في الملحقات ترجمة الشيخ أحمد بن فهد الحلبي، وذكر من تصانيفه عدة الداعي المؤلّف سنة ٨٠١هـ، وأخرج صاحب المعالم تلك الملحقات عن الكتاب، ثم أدرجها صاحب الرياض موزعة على محالّها في رياضه.

وقال في الروضات:

إن تميم السيّد جمال الدين بن الأعرج العميدي موجود عندي بخط صاحب المعالم أو ولده الشيخ محمد.

أقول: يظهر من القرائن الكثيرة أن السيّد جمال الدين هذا هو ابن السيّد سعد الدين محمّد بن السيّد جمال الدين محمّد الشهيد قبل سنة ٨٠٠هـ ابن السيّد عميد الدين الأعرجي الذي هو ابن أخت العلامة الحلبي.

فهذا جمال الدين سمّي جده الشهيد ولقّب بلقبه، وقد ذكر في عمدة الطالب المؤلّف سنة ٨٠٢هـ عقب السيّد عميد الدين إلى سعد الدين، وذكر أنّ له ولدين، لكن لم يذكر اسمهما لكونهما صغيرين في زمن التأليف.

ويروي السيّد بهاء الدين عن فخرالمحققين الشيخ أبي طالب محمّد بن آية الله الشيخ جمال الدين العلامة الحلبي، المولود سنة ٦٨٢هـ، والمتوفى سنة ٧٧١هـ، الذي بيّض جملةً من مسودّات تصانيف والده، وله ما يقرب من عشرين إجازة مختصرة ومبسوطة ذكر فيها تراجم المشايخ والأعلام.

وهو يروي عن والده آية الله العلامة الحلبي بسنده الآتي.

## فصل

وبالأسانيد السابقة عن السيّد بهاء الدين علي النيلي، وعن الفاضل المقداد وغيرهما، عن الشيخ السعيد شمس الدين أبي عبد الله محمّد بن الشيخ جمال الدين مكي بن شمس الدين محمّد بن حامد بن أحمد العاملي النبطي الجزيني الشهيد سنة ٧٨٦، الفقيه الذي لم يُر له نظير حتى اليوم.

له: الاثنية والبيان والدروس والذكري واللمعة كلّها في الفقه، وله مجموعة كانت بخطه، وهي ذات فوائد رجالية تاريخية، واستنسخ عنها الشيخ شمس الدين الجبعي جدّ الشيخ البهائي، وهي موجودة حتى الآن، وقد نقل عنها في آخر البحار فوائد كثيرة، وله إجازات مبسّطة عبّر عنها في آخر البحار بـ «رسالة الإجازة».

ويروي شيخنا الشهيد، عن عدّة من تلاميذ آية الله العلامة الحلّي؛ فمن رواياته ما يرويه عن شيخه فخر المحققين محمّد بن الحسن بن يوسف بن المطهر عن والده آية الله العلامة بأسانيده.

ومنها ما يرويه عن العلامة النسابة السيّد تاج الدين أبي عبد الله محمّد بن جلال الدين أبي جعفر القاسم بن الحسين بن القاسم بن محمّد بن الحسن بن معية الديباجي الحسيني الحلّي، المتوفّي سنة ٧٧٦، المذكور تمام نسبه عن خط تلميذه الشيخ الشهيد في ص ٢١ من مجلد إجازات البحار المطبوع.

وهو من مشايخ السيّد النسابة جمال الدين أحمد بن علي المعروف بابن عنبه صاحب عمدة الطالب، وترجمه في العمدة ص ١٥٥ من طبع لكهنو، وذكر من تصانيفه كتاب معرفة الرجال وقال: «إنه خرج في مجلدين ضخمين».

وذكر السيّد تاج الدين في إجازته للسيّد شمس الدين محمّد بن أحمد بن أبي المعالي أن له نيفاً وستين شيخاً، وعدّ منهم آية الله العلامة الحلّي وابنه فخر المحققين وابني أخته السيّد عميد الدين والسيّد ضياء الدين.

فهو يروي عن آية الله العلامة الحلّي بأسانيده.

وعن ولده فخر الدين وسائر تلاميذه كلهم، عن آية الله العلامة.

وذكر الشهيد الثاني في إجازته للشيخ حسين بن عبد الصمد أنه رأى إجازة العلامة الحلّي للسيّد تاج الدين بن معية.

## فصل

وكما يروي شيخنا الشهيد عن آية الله العلامة الحلبي بعدة طرق، كذلك يروي عن الشيخ تقي الدين ابن داوود صاحب كتاب الرجال المشهور بطريقتين:

أحدهما: ما يرويه الشهيد عن شيخه الفقيه المزيدي، وهو الشيخ رضي الدين أبو الحسن علي بن الشيخ جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدي الحلبي، المتوفى غروب يوم عرفة سنة ٧٥٧، ودفن في الغري؛ كما أرّخه الشهيد في مجموعته.

وثانيهما: ما يرويه عن شيخه المعروف بابن طراد، وهو الشيخ زين الدين أبو الحسن علي بن أحمد بن طراد المطار آبادي المتوفى بالحلة [في] ٦ ربيع الآخر عام ٧٥٤؛ كما أرّخه الشهيد أيضاً في مجموعته.

وكلاهما من تلاميذ العلامة الحلبي، ويرويان عنه، كما أنّهما يرويان عن الشيخ تقي الدين الحسن بن علي بن داوود الحلبي، المولود سنة ٦٤٧، صاحب كتاب «الرجال» المبتكر فيه بجعل الرموز للكتب الرجالية ولأسماء المعصومين عليهم السلام وفرغ منه سنة ٧٠٧، وهو مشارك مع آية الله العلامة [الحلي] في بعض مشايخه؛ فإنّه يروي عن المحقق الحلبي، وعن السيد أبو الفضائل أحمد بن طاووس، كما يروي عنهما العلامة الحلبي بسندهما الآتي.

ويروي ابن داوود أيضاً عن السيد غياث الدين أبي المظفر عبد الكريم بن السيد أبي الفضائل أحمد بن طاووس الحسني الحلبي صاحب فرحة الغري المطبوع.

قال ابن داوود في رجاله في ترجمة شيخه هذا:

إنّه أوجد زمانه، حائري المولد، حلّي المنشأ، بغدادي التحصيل، كاظمي الخاتمة، ولد في شعبان سنة ٦٤٨، وتوفي في شوال سنة ٦٩٣.

وذكر من تصانيفه: «الشمل المنظوم في مصنفي العلوم» وقال: «ما لأصحابنا مثله».

وهو يروي عن المحقق الحلبي والسيد رضي الدين علي بن طاووس، ووالده أحمد بن طاووس بأسانيدهم الآتية.

## فصل

وبالأسانيد السابقة عن فخر المحققين والسيد تاج الدين بن معية والشيخ المزيدي وابن طراد وغيرهم، جميعاً عن آية الله العلامة الشيخ جمال الدين أبي منصور الحسن بن الشيخ سديد الدين يوسف بن علي بن المطهر الحلي، المتولد سنة ٦٤٨، والمتوفى سنة ٧٢٦، صاحب «خلاصة الأقوال» و«إيضاح الاشتباه» و«الرجال الكبير» الذي يُحيل في الخلاصة إليه.

وهو يروي عن السيد النقيب الطاهر جمال السالكين رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسيني الداودي الحلي، المتولد سنة ٥٨٩، والمتوفى سنة ٦٦٤، صاحب «كشف المحجة» الذي كتبه وصيةً إلى ولديه وإجازةً لهما، وله كتاب «الإجازات لكشف المغازات» المدرجة قطعة منه في آخر مجلدات البحار، ويظهر من الشهيد الثاني في إجازته الكبيرة أن تمام هذا الكتاب كان موجوداً في عصره، فأحال معرفة تفاصيل الطرق والمشايخ إليه.

وهو يروي بطرق كثيرة، منها ما يرويه عن السيد أبي محمد قریش بن سبيع بن المهني بن سبيع المدني العلوي الحسيني، مؤلف كتاب المختار من الاستيعاب، والمختار من طبقات ابن سعد كاتب الواقدي، وقد نقل عن كتابيه المذكورين السيد حسين بن مساعد الحائري في كتابه تحفة الأبرار، وابن مساعد كان من مشايخ الكفعمي الذي توفي سنة ٩٠٥.

ويروي ابن طاووس عن ابن سبيع في أمان الأخطار و فلاح السائل وغيرهما بأسانيد المتصلة.

## فصل

وعن آية الله العلامة الحلي عن السيد جمال الدين أبي الفضائل أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسيني الحلي المتوفى سنة ٦٧٣، صاحب حل الإشكال في معرفة الرجال ألفه سنة ٦٤٤، وجمع فيه ما في الأصول الأربعة الرجالية مع ما وجدته من الرجال الضعفاء، منسوباً إلى ابن الغضائري.

قال الشهيد الثاني في إجازته للشيخ حسين بن عبد الصمد: إنَّ هذا الكتاب بخط مؤلفه عندي .

ثم انتقل بعده إلى ابنه صاحب المعالم المتوفى سنة ١٠١١ فاستخرج منه صاحب المعالم ما نقله المؤلف فيه من كتاب الكشي مع تحريره وتهذيبه وسماه بـ«التحرير الطاوسي».

ثم ظفر بهذا الكتاب بعينه المولى عبد الله التستري المتوفى سنة ١٠٢١، فاستخرج منه خصوص ما نقل فيه عن رجال ابن الفضائري كما أشرنا إليه .  
ويروي السيّد أبو الفضائل عن السيّد محيي الدين بن زهرة بسنده الآتي .

### فصل

وعن آية الله العلامة الحلبي عن الشيخ الأعظم المحقق نجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى الأكبر بن الحسن بن سعيد الهذلي الحلبي المتوفى سنة ٦٧٦ صاحب: الشرائع، والمعتبر، والمختصر، وله «كتاب رجال اختصره من فهرس شيخ الطائفة» يوجد في مكتبة سيّدنا الحسن صدر الدين .

ويروي المحقق عن السيّد ابن زهرة أيضاً بسنده الآتي .

### فصل

وعن آية الله العلامة الحلبي عن الشيخ الفقيه ابن عمّ المحقق الحلبي: نجيب الدين أبي أحمد يحيى بن أحمد بن يحيى بن سعيد الحلبي المتوفى سنة ٦٩٠، صاحب كتاب الجامع في الفقه، وله عدّة إجازات، منها: «الإجازة الكبيرة» للشيخ كمال الدين علي بن الحسين الواسطي المشتملة على تراجم كثير من المشايخ، أورد بعضها صاب المعالم في إجازته الكبيرة، وقال: «إنَّ فيها استيفاءً زائداً لطرق الروايات» .

وهو يروي عن السيّد محيي الدين نجم الإسلام أبي حامد محمد بن أبي القاسم عبد الله بن علي بن زهرة الحلبي<sup>١</sup> المولود حدود سنة ٥٦٦؛ لأنّه حكى نجيب الدين في



إجازته المذكورة: أنه قرأ السيد محيي الدين المقنعة على عمه أبي المكارم حمزة بن زهرة في سنة ٥٨٤، ولم يبلغ يومئذ عمره العشرين.

قال شيخنا في خاتمة المستدرک: إن له إجازات.

أقول: منها إجازته في سنة ٦٠٤ لولده أبي المكارم علي بن محمد بن عبد الله، أدرجت صورتها في الجزء الثاني من معادن الجواهر المطبوع، وله كتاب الأربعين حديثاً في حقوق الإخوان، الذي يستخرج منها تراجم مشايخه وتواريخ رواياتهم غالباً.

وهو يروي عن الشيخ شمس الدين أبي الحسين يحيى بن الحسن بن الحسين بن علي بن محمد بن البطريق الحلبي الأسدي المتوفى سنة ٦٠٠ عن سبع و سبعين سنة، كما أرّخه في كشف الظنون نقلاً عن ابن النجار في ذيله لا تاريخ بغداد» للخطيب، وابن حجر العسقلاني في لسان الميزان<sup>١</sup>.

وقرأ السيد محيي الدين علي شيخه ابن البطريق المذكور كتاب مصباح المتجهد للشيخ الطوسي سنة ٥٩٥ كما في إجازة الشيخ نجيب الدين، وهو صاحب كتاب العمدة، والخصائص المطبوعين، وله كتاب رجال الشيعة، نقل عنه ابن حجر في لسان الميزان الذي كتبه في ما زاد على ميزان الاعتدال للذهبي، وحكى ذلك عن ابن حجر تلميذ السيوطي في بغية الوعاة في ترجمة الحسين بن أحمد بن خيران، ويروي الشيخ ابن بطريق عن الشيخ رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب بسنده الآتي، وتاريخ روايته عنه سنة ٥٧٥ كما ذكره في أول خصائصه.

### فصل

وعن السيد محيي الدين بن زهرة في أربعينه المذكور، عن السيد الشريف النقيب النسابة أبي علي محمد بن أسعد بن علي الجواني المتوفى سنة ٥٨٨ بأسانيده المتصلة، وهو صاحب كتاب «طبقات الطالبين وطبقات النساين» كما ذكرهما مع تاريخ الوفاة في كشف الظنون، وعليه فتكون وفاته في سنة وفاة ابن شهر آشوب.

١. وترجم له مفصلاً ومدققاً العلامة السيد محمد رضا الحسيني الجليلي في مقال بعنوان «الطريق إلى استخراج كتاب مفقود لابن البطريق» نشر في العدد (١٣) من مجلة علوم الحديث الصادر عام ١٤٢٤.

## فصل

وعن السيّد محيي الدين بن زهرة في أربعينه عن الشيخ الإمام رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب بن أبي نصر بن أبي الجيش السروي المازندراني المتوفى سنة ٥٨٨ عن مئة سنة إلا عشرة أشهر، صاحب «معالم العلماء» الذي ألفه تميماً لفهرس شيخ الطائفة وزاد عليه نحواً من ثلاثمئة مصنف، ويروي الفهرس عن مؤلفه بتوسط جدّه الشيخ شهر آشوب بن أبي نصر السروي تلميذ الشيخ الطوسي، وقد عبّر ابن إدريس عن شهر آشوب بابن كياكي، فيظهر أن أبا نصر اسمه كياكي.

ويروي ابن شهر آشوب بغير واسطة عن السيّد الإمام عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن محمّد بن معبد الحسيني المروزي المحدث الضرير ببغداد المعمر مئة وخمس عشرة سنة، وهو شيخ أربعة من أئمة الرجال، كما أنّ عدة من مشايخه كانوا أئمة الرجال، فكما يروي عنه ابن شهر آشوب كذلك يروي عنه الشيخ منتجب الدين علي بن عبيد الله بن بابويه المتوفى بعد سنة ٥٨٥ صاحب الفهرس الذي رواه عنه جمع من الأعلام المطبوع في آخر البحار؛ كما صرح فيه بذلك في ترجمة بركة بن محمد.

ويروي عنه أيضاً السيّد الإمام ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن علي بن هبة الله الراوندي المتوفى بعد سنة ٥٤٨، صاحب كتاب «رمل بيرين» في عدّة مجلّدات، سمّاه بذلك لوفور الفوائد العلمية والتاريخية التي أدرجها في هذا الكتاب.

ويروي عنه أيضاً الشيخ الإمام قطب الدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي المتوفى سنة ٥٧٣، صاحب الخرائج، و«رسالة الفقهاء»<sup>١</sup> ورسالة «ألقاب النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام»، وكتاب «جنى الجنتين في ولد السكرين عليهم السلام» وغيرها.

وكما يروي ابن شهر آشوب عن أبي الصمصام بغير واسطة؛ كذلك يروي عنه بواسطة هذين الإمامين الراونديين.

ويروي السيّد أبو الصمصام عن الشيخين الإمامين في تأليف الرجال المتشاركين في الرواية عن بعض المشايخ:

١ كذا، وهذا الاسم تصحيف لاسم كتاب للراوندي اسمه مختصر أحوال الأخبار حقّقه السيّد محمّد رضا الحسيني الجلالي ونشره في مجلة علوم الحديث العدد (١) ولاحظ مقدمة المحقّق.

أولهما: أتقنهما قولاً وأقدمهما وفاةً، وهو الشيخ الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس بن محمد بن عبد الله بن إبراهيم بن محمد بن عبد الله النجاشي الذي ولي الأهواز، وكتب إليه الإمام الصادق عليه السلام رسالته المشهورة بـ«الأهوازية» الكوفي المتولد سنة ٣٧٢، والمتوفى ٤٥٠.

الإمام النقاد الخبير أفضل من خط في الرجال والأنساب بقلم، وقد أورد في رجاله بقیة نسبه إلى معد بن عدنان.

ثانيهما: الشيخ المطلق الذي هو شيخ الطائفة الحقة ومقدمهم في سائر الأعصار مؤلف التهذيب والاستبصار من الأصول الأربعة في الحديث الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي المتولد سنة ٣٨٥ بطوس، والمهاجر إلى العراق سنة ٤٠٨، والمجاور للغري سنة ٤٤٨، والمتوفى به سنة ٤٦٠، وله ثلاثة من الأصول الأربعة في الرجال: «الفهرست» و«الرجال» المرتب على الطبقات و«اختيار رجال الكشي».

ولكل من هذين الإمامين مشايخ كثيرة مذكورة في «خاتمة المستدرک» ونحن نذكر أولاً بعض من تشاركوا في الرواية عنه، ثم نذكر من اختص به الشيخ النجاشي. فنقول: هما معاً يرويان عن أجل مشايخهما الشيخ الإمام السعيد أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد الشهير بابن المعلم الحارثي العكبري البغدادي، المولود سنة ٣٣٦ والمتوفى ٤١٣.

ترجمه تلميذه الشيخ النجاشي، وأنهى نسبه إلى يعرب بن قحطان، وأرخ ولادته ووفاته، وفصل تصانيفه وعد منها «الإرشاد» الذي أورد فيه تراجم أصحاب الأئمة عليهم السلام جمعاً كثيراً، وله مشايخ كثيرة مذكورة في المستدرک، نذكر المؤلف منهم في الرجال فحسب، فهو:

يروى عن الشيخ أبي الحسن محمد بن أحمد بن داوود بن علي القمي، المتوفى سنة ٣٦٨، والمدفون بمقابر قريش، وله كتاب «المدحيين والمذمومين».

وهو يروي عن الشيخ أبي علي أحمد بن محمد بن عمّار الكوفي، المتوفى ٣٤٦ هـ،

صاحب كتاب «المدوحين والمذمومين» الذي هو أكبر من كتاب تلميذه القمي المذكور؛ كما حكاه النجاشي عن شيخه أبي عبد الله الحسين بن عبيد الله بن الغضائري.

### فصل

وعن الشيخ المفيد أيضاً، عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه المتوفى ٣٦٩ بإسناده الآتي.

### فصل

وعن الشيخ المفيد أيضاً عن الشيخ أبي غالب الزراري أحمد بن محمد بن أبي طاهر محمد بن سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير أخ زارة بن أعين مولى آل شيبان الذي وُلِدَ له أكثر من عشرة أولاد، الشيباني الكوفي، المولود سنة ٢٨٥، والمتوفى سنة ٣٦٨، والكاظم للرسالة المشهورة إلى ابن ابنه سنة ٣٥٦، والمجدد لكتابتها سنة ٣٦٧، وذكر فيها تراجم الرواة من آل أعين وتراجم مشايخه وتصانيفهم وفهرس الكتب الموجودة عنده التي أجاز ابن ابنه في روايتها عنه<sup>١</sup>.

وهو يروي عن ثقة الإسلام الكليني و[الشيخ] حميد النينوائي بأسانيدهما الآتية. ويروي أيضاً عن الشيخ أبي العباس عبد الله بن جعفر بن الحسين بن مالك بن جامع الحميري القمي صاحب «قرب الإسناد» و«التوقيعات الصادرة من الناحية المقدسة»، وله «فهرس كنه التي كانت عنده ويروها عن مؤلفيها» وهو من أصحاب الإمام [الحسن] العسكري عليه السلام كما في فهرس النجاشي، وعدّه الشيخ الطوسي في رجاله من أصحاب الإمام الهادي والعسكري عليه السلام وهذا سند عالٍ.

ذكر أبو غالب في رسالته: أنّ الحميري ورد الكوفة سنة ٢٩٧، وسمع أهلها منه، وأسمعني منه جدّي أبو طاهر الذي توفي سنة ٣٠٠ وسمعت منه وأنا ابن اثنتي عشر سنة وأشهر، وكتب الحميري لي بخطه في التاريخ.

١. طبعت رسالة أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه في ذكر آل أعين بتحقيق السيد محمد رضا الحسيني الجلالي، في قم، مركز الإعلام الإسلامي، عام ١٤١١ وحازت امتياز أفضل كتاب الجمهورية الإسلامية في ذلك العام، ومعها «تكملتها للغضائري» و«معجم الأعلام من آل أعين الكرام من تأليف المحقق».

## فصل

وعن الشيخ أبي غالب الزراري عن الشيخ أبي العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني المعروف بابن عقدة الزيدي الجارودي المولود سنة ٢٤٩ والمتوفى سنة ٣٣٣، له في تراجم رواة أصحابنا كتب كثيرة منها كتاب «الرجال في من روى عن الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام» الذي قال الشيخ المفيد وغيره: إن فيه [اسم] أربعة آلاف رجل من ثقات أصحابه عليهم السلام.

وهو يروي عن أبي جعفر أحمد بن الحسين بن عبد الملك الذي بَوَّب مشيخة الحسن بن محبوب بسنده الآتي في ابن الزبير.

ويروي ابن عقدة أيضاً عن أبي الحسن علي بن الحسن بن علي بن فضال الكوفي صاحب كتاب «الرجال» الذي ذكره النجاشي، [و] كانت ولادته حدود سنة ٢٠٦ هـ؛ كما يظهر من قول النجاشي أنه كان يقابل كتب أبيه معه وله يومئذ ثمانية عشر عاماً، وتوفي والده سنة ٢٢٤، ويظهر شدة إتقانه وضبطه للأحاديث من أنه كان لا يرضى بروايته عن أبيه بلا واسطة مع سماعه عنه بعد البلوغ بسنتين؛ معتزلاً بأنه كان يومئذ لا يفهم الروايات.

وهو يروي عن الحسن بن محبوب بسنده الآتي ويروي سماعاً أيضاً عن والده أبي محمد الحسن بن علي بن فضال الكوفي الفطحي الراجع أخيراً إلى القول بالإمامة، المتوفى سنة ٢٢٤، وكان هو من أصحاب الإمام الرضا عليه السلام، وله كتاب الرجال كما ذكره النجاشي.

ويروي ابن عقدة - أيضاً - عن أبي عبد الله المحاربي محمد بن الحسن بن علي صاحب كتاب الرجال الذي كان أصحابنا يصفون ذلك الكتاب، كما ذكره النجاشي وقال: إنه عظيم خبير بأمور أصحابنا عالم ببواطن أنسابهم.

## فصل

وعن الشيخ المفيد أيضاً عن الشيخ القاضي أبي بكر محمد بن عمر بن محمد بن سالم البراء بن سبرة بن سيار التميمي المعروف بالقاضي الجعابي البغدادي، المولود

سنة ٢٨٤، والمتوفى سنة ٣٥٥، صاحب كتاب «الشيعة من أصحاب الحديث وطبقاتهم» وكتاب «أخبار آل أبي طالب» وغيرهما .  
وهو يروي عن ابن عقدة المتوفى سنة ٣٣٣ بسنده الأنف ذكره .

### فصل

وعن الشيخ المفيد أيضاً، عن الشيخ أبي عبد الله محمد [بن] عمران بن موسى بن سعيد بن عبد الله المرزباني الكاتب الخراساني البغدادي، المولود سنة ٢٩٧، والمتوفى سنة ٣٧٨؛ كما أرخه ابن النديم، وعدّ تصانيفه الكثيرة، منها «المقتبس» فيه أخبار النحويين البصريين وأخبار القراء والرواة من أهل البصرة والكوفة وعدة كتب أخرى في أخبار واحد واحد من الرجال، وفي تاريخ بغداد أرخ ولادته سنة ٢٩٦، ووفاته سنة ٣٨٤.

### فصل

وعن الشيخ المفيد أيضاً عن الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، المتوفى سنة ٣٨١، صاحب كتاب «المصابيح» الخمسة عشر وغيرها من كتب الرجال .  
وهو يروي عن شيخه ومعتمده وشيخ القميين أبي جعفر محمد بن الحسن ابن أحمد بن الوليد القمي، المتوفى سنة ٣٤٣، صاحب كتاب «الفهرست» الذي ينقل عنه النجاشي .

وهو يروي عن جماعة من أصحاب الأئمة عليهم السلام، منهم الصفار الذي توفي سنة ٢٩٠، وكان من أصحاب الإمام أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام، ومنهم الحميري السابق ذكره، ومنهم الشيخ أبو القاسم سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القمي، المتوفى سنة ٣٠١ أو ٢٩٩، من أصحاب الإمام عليه السلام وصاحب كتاب الرحمة، وله فهرس كتب ما رواه .

وهو يروي كما في الفهرست عن معاصره الشيخ أبي جعفر محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري القمي صاحب نوادر الحكمة الذي له كتاب مناقب الرجال .

وهو يروي كما في جامع الرواة عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي الآتي .

### فصل

وعن سعد بن عبد الله الأشعري ، عن الشيخ أبي جعفر أحمد بن أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي ، المتوفى سنة ٢٧٤ أو سنة ٢٨٠ ، صاحب كتاب «طبقات الرجال» الموجود إلى اليوم المرتب على أصحاب الأئمة [عليهم السلام] نظير كتاب الشيخ .

وهو يروي عن والده أبي عبد الله محمد بن خالد البرقي الذي ذكر ابن النديم في ترجمته أن له كتاب الرجال في ذكر من روى عن أمير المؤمنين [عليه السلام] ، وهو من أصحاب الإمام الرضا [عليه السلام] .

### فصل

ويروي أحمد بن أبي عبد الله البرقي أيضاً عن أبي بشر أبان بن محمد المعروف بسندي البزاز ابن أخت صفوان بن يحيى الذي توفي سنة ٢١٠ ، وصاحب كتاب النوادر عن الرجال كما وصفه النجاشي ، وعدّه السيد ابن طاووس في الإقبال من الأصول ولم يصف النجاشي من كتب النوادر البالغة إلى ما يقرب من المئتين إلا هذا ونوادر الكاهلي الآتي في طريق أبي المفضل ، ووجه تقيدهما بأنهما «عن الرجال» شبههما بالمشيخة في أن مؤلفيهما يتعرضان لترجمة الرجال الذين يرويان عنهم مع ذكر روايتهم .

### فصل

وعن شيخ الطائفة الطوسي والشيخ النجاشي معاً: عن الشيخ أبي عبد الله أحمد بن عبد الواحد بن أحمد البزاز المعروف بابن عبدون وابن الحاشر المتوفى سنة ٤٢٣ صاحب كتاب الفهرست الذي نقل عنه الشيخ الطوسي في فهرسه في ترجمة إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى ، وهو كما في النجاشي يروي عن الشيخ أبي الحسن علي بن محمد بن الزبير القرشي الكوفي المعروف بابن الزبير كما في النجاشي ، والمولود سنة ٢٥٤ ، والمتوفى سنة ٣٤٨ ؛ كما أزرخه في تاريخ بغداد وغيره ، صاحب كتاب الرجال الذي كان عند ابن النديم ، وأكثر النقل عنه في تراجم الرجال بقوله : كتبت عن خط أبي

الحسن بن الكوفي، وهو من المعمرين؛ كما يظهر من تاريخ ولادته ووفاته، ولذا قال النجاشي في ترجمة شيخه ابن عبدون المذكور:

إنه قرأ على شيوخ الأدب، ولقي أبا الحسن علي بن محمد القرشي المعروف بابن الزبير، وكان علواً في الوقت.

يعني كان ابن الزبير في وقت اللقاء عالياً في السن، وهذا المعنى ظاهر بعد الالتفات إلى تاريخ الولادة والوفاة؛ كما يظهر من تاريخ وفاة ابن عبدون وزمان لقائه لابن الزبير أنه كان من المعمرين أيضاً، فالاحتمالات التي ذُكرت في كتب الرجال المتأخرة في معنى قول النجاشي: «علواً في الوقت» لا محل لها.

ويروي ابن الزبير عن علي بن فضال بسنده السابق.

وعن الشيخ أبي جعفر أحمد بن الحسين بن عبد الملك الأودي الكوفي الثقة المرجوع إليه، الذي بَوَّب كتاب المشيخة لابن محبوب؛ بعد أن كان مثوراً فجعله على أسماء الرجال، كما قاله الشيخ في الفهرست، وقال النجاشي: إنه جمع كتاب المشيخة وبَوَّبها على أسماء الشيوخ.

وهو يروي عن الشيخ أبي علي الحسن بن محبوب السراد (الزراد) البجلي الكوفي، المتوفى سنة ٢٢٤ عن خمس وسبعين سنة، كان من أصحاب الإمام الكاظم والرضا عليهما السلام.

ويروي عن ستين رجلاً من أصحاب [الإمام] أبي عبد الله الصادق عليه السلام، وهو من الطبقة الثالثة من أصحاب الإجماع ومن الأركان الأربعة في عصره، وصاحب المشيخة الذي رتبها أبو جعفر المذكور، وذكر ابن شهر آشوب في معالم العلماء من كتبه بعد المشيخة «معرفة رواة الأخبار»، وظاهر سياقها في ذكر التصانيف بغير عاطف تعددهما.

وهو كما في جامع الرواة يروي عن أبي محمد عبد الله بن جبلة بن حيان بن أبجر الكناني المتوفى في عصر الإمام الجواد عليه السلام سنة ٢١٩، ومات ابن عمه أبي عمر الطبيب عبد الله بن سعيد بن حيان بن أبجر الكناني المعمر كما في النجاشي سنة ٢٤٠، وهو الذي عرض كتاب الديات المنسوب إلى ظريف علي الإمام الرضا عليه السلام وأما عبد الله بن جبلة فهو صاحب كتاب الرجال المذكور في النجاشي، وقد أثبت سيدنا العلامة أبو محمد



الحسن صدر الدين في تأسيس الشيعة الكرام أن تأسيس تدوين الرجال كان من الشيعة، وأن أول مدوّن منهم هو أبو عبد الله البرقي المذكور آنفاً، وعبد الله بن جبلة، وهما من أهل القرن الثاني.

لكننا أشرنا في مقدّمة الذريعة إلى أن التأسيس كان في القرن الأول، وأن أول من دوّن الرجال منهم هو عبيد الله بن أبي رافع كاتب أمير المؤمنين عليه السلام، ألف كتاب «تسمية أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله الذين شايعوا عليه صلى الله عليه وآله وشهدوا معه حروبه»، وممن شهد معه صفين: حيان بن أبجر الكناني الصحابي الذي ترجمه كذلك في الاستيعاب وأسد الغابة والإصابة، وهو جدّ عبد الله بن سعيد بن حيان بن أبجر الكناني أبي عمر الطيب، وكذلك جدّ عبد الله بن جبلة المذكور.

ذكر النجاشي أنه يروي عبد الله عن أبيه جبلة، عن جدّه المذكور.

وأبجر جدّه الأعلى أدرك الجاهلية، وبيت أبجر بيت معروف بالكوفة، وبما أن النجاشي لم يدخّل على لفظة «أبجر» الألف واللام التي تدخل على الأعلام أحياناً، ولم يلتفت بعض النساخ إلى النقطة فكتب «حيان بن الحرّ» بالألف واللام والحاء المهملة كما كتب «حنان» بالنون بدل الياء، وإلا ففي أكثر نسخ النجاشي: «حيان بن أبجر الكناني» كما ضبطه العلامة كذلك في الخلاصة وفي الاستيعاب وذيوله وفي رجال المولى عناية الله، وفي الرجال الكبير، وفي رجال الشيخ الحرّ، ورجال أبي علي وغيرها.

فلا وجه لما في رجال الفاضل المامقاني من التعبير بحنان بن الحر، وترجيح صحته، مع عدم وجود صحابي موسوم بحنان بن الحرّ؛ لا في كتب رجال العامة ولا الخاصة، ولكن بنو أبجر معروفون بالكوفة؛ كما في موضع من النجاشي وفي موضع آخر منه: وبيت أبجر معروف بالكوفة كما مرّ.

وأما وجه اختلاف ضبطي العلامة الحلبي في الخلاصة وفي إيضاح الاشتباه فهو أنه ألف الخلاصة سنة ٦٩٣؛ كما صرح به في ترجمة نفسه وفي ترجمة السيّد المرتضى، وكانت عنده يومئذ نسخة صحيحة من كتاب النجاشي، فضبطه بحيان بن أبجر؛ كما هو الواقع في جميع كتب الرجال. ثم إنه ألف إيضاح الاشتباه بعد أربعة عشر عاماً؛ لأنه فرغ منه سنة ٧٠٧، ولذا لم يذكره في عداد تصانيفه عند ترجمة نفسه في الخلاصة كسائر ما

ألفه بعد الفراغ عن الخلاصة إلى زمان وفاته، ولم تحصل عنده يومئذ تلك النسخة الأولية الصحيحة، بل نسخة أخرى كُتِبَ فيها «الحز» بدل «أبجر»، فضبطه على ما هو المكتوب فيها؛ اتكالا على ما ظهر عنده من أمارات صحّة النسخة، ونسياناً لما ضبطه نفسه قبل سنين في خلاصته على النحو الصحيح، وليس النسيان أو الغفلة نقصاً في غير المعصومين عليه السلام.

### فصل

ويروي السيّد أبو الصمصام عن الشيخ أبي العباس النجاشي، خاصة عن شيخه وشريكه في القراءة أحمد بن الحسين بن عبيد الله بن إبراهيم [إبراهيم] الغضائري صاحب كتاب الرجال الضعفاء الذي وجده السيّد أحمد بن طاووس منسوباً إليه، ونقل عنه من غير سماع له عن المشايخ وإسناد إليه.

قال النجاشي في ترجمة عليّ بن محمّد بن شيران: «كنا نجتمع معه عند أحمد بن الحسين عليه السلام» ومنه استظهر المولى عناية الله القهپائي وآية الله بحر العلوم كونه من مشايخه.

وهو يروي عن والده الشيخ أبي عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضائري، المتوفى سنة ٤١١.

### فصل

وعن الشيخ أبي العباس النجاشي، عن شيخه أبي الفرج محمّد بن علي بن يعقوب بن إسحاق بن أبي قرّة القناني الكاتب الوراق صاحب كتاب «معجم رجال أبي المفضل» كما في النجاشي، فهو في تراجم مشايخ شيخه أبي المفضل مرتباً على الحروف كسائر المعاجم.

هو يروي عن شيخه أبي المفضل محمّد بن عبد الله بن محمّد الشيباني الكوفي المعمر الذي سافر طول عمره في طلب الحديث؛ كما وصفه النجاشي بذلك، وسرد نسبه إلى الثالث عشر من أجداده شيبان وقال:

رأيت هذا الشيخ وسمعت منه كثيراً، ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني وبينه.

وقال الشيخ الطوسي: «إنه كان كثير الرواية»، ومز أن مشايخه بلغوا في الكثرة حدًّا أُلّف كتاب مستقل في تراجمهم، ويظهر من روايته عن بعضهم مثل ابن العراد وحميد [بن زياد النينوي] سنة ٣١٠- كما يأتي - ومن وفاته سنة ٣٨٧- كما أَرّخه الذهبي في ميزان الاعتدال - أنه كان من المعمرين، وقد سافر طول عمره في طلب الحديث، ولقي شيوخاً كثيرين، وإنما توقّف النجاشي عن الرواية عنه بغير واسطة مع سماعه منه كثيراً لشدة تورعه واحتياطه في تحمل الحديث؛ حيث إنه ولد النجاشي سنة ٣٧٢ وكان له يوم وفاة أبي المفضل ما يقرب من خمس عشرة سنة، فكان سماعه الكثير قبل بلوغه الحلم، ولذا توقف عن الرواية عنه بهذا السماع؛ لاحتمال اشتراط البلوغ حال التحمل، كما أنه لا يروي عن التلعكبري المتوفى سنة ٣٨٥هـ مع تصريحه بأنه كان يحضر دار التلعكبري مع ولده أبي جعفر محمّد وكان الناس يقرأون عليه، فهو مع سماعه القراءة عليه لا يروي عنه؛ لاحتمال شرطية البلوغ.

وبما أن آية الله بحر العلوم لا يرى الشرطية عدّ التلعكبري من مشايخ النجاشي اكتفاءً بهذا السماع، فتركه الرواية عن أبي المفضل لم يكن لأجل ثبوت ضعف في أبي المفضل عنده؛ لأنّ النجاشي وإن حكى تضعيف جلّ الأصحاب له، لكنه لم يرتضه عنهم ولم يره طبق الواقع، وإلا لما كان يحضره، ولم يكن يسمع منه القليل فضلاً عن الكثير، ولم يرو عنه ولو بالواسطة، كما أنه لم يكن توقفه عن الرواية عنه لأجل الخوف على نفسه من الاتهام بالرواية عن الضعفاء كما ذكره الشيخ أبو علي في رجاله؛ لجلالة مقام النجاشي من أن يخاف في الله لومة لائم، وحاشاه من أن يرى السماع من أحد محبوباً لله فيكثر منه، ثم يترك الرواية عنه لمداهنة الناس؛ إذ العمل بالحق ومتابعته ليس من مواضع التهم الذي يتقى منه، ومما رواه النجاشي عنه بالواسطة ما رواه في رجاله في ترجمة محمّد بن عبد الله اللاهقي عن شيخه أبي الفرج القناني المذكور عن أبي المفضل أنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى العراد سنة ٣١٠.

وكذلك الشيخ الطوسي أكثر الرواية عن عدّة من أصحابنا عن أبي المفضل هذا، وهو الإسناد الأوّل الذي يُحيل إليه في الفهرس .  
والسند المشهور لصحيفة الكاملة ينتهي إليه .

وله تصانيف، منها: «كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام».

وهو يروي عن الشيخ أبي القاسم حميد بن زياد بن حماد بن زياد الدهقان الكوفي نزيل نينوى المتوفى سنة ٣١٠، وفي تلك السنة كتب حميد إجازته لأبي المفضل، وله كتاب الرجال وكتاب من روى عن الإمام الصادق عليه السلام.

وهو يروي عن جعفر بن عبد الرحمن الكاهلي صاحب كتاب «النوادر من الرجال» مثل «النوادر عن الرجال» لأبان بن محمد الذي مرّ في طريق الشيخ الصدوق.

### فصل

ويروي أبو المفضل أيضاً عن ثقة الإسلام الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني المتوفى ببغداد سنة ٣٢٨ أو سنة ٣٢٩، مصنف كتاب الكافي أقدم الأصول الأربعة للإمامية وأصحابها، وله كتاب الرجال كما ذكره النجاشي. وهو يروي عن حميد بن زياد النينوائي بأسانيده.

وعن سعد بن عبد الله الأشعري، وعن عبد الله بن جعفر الحميري بسندهما المذكور في طريق الشيخ أبي عبد الله المفيد.

ويروي أيضاً عن الشيخ المفسر الجليل أبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي المتوفى بعد سنة ٣٠٧ - لرواية الشريف حمزة بن محمد المحروق عنه في تلك السنة - صاحب التفسير الجليل، وله رسالة في معنى هشام ويونس كما ذكرها النجاشي، ومراده أنّ في الرسالة جميع ما ورد في شأن هشام بن الحكم ويونس بن عبد الرحمن من المناقب و المثالب، ولعله كتبها بعد كتاب مثالب هشام ويونس الذي ألّفه سعد بن عبد الله الأشعري المتوفى سنة ٢٩٩ أو سنة ٣٠١؛ كما عبّر عنه كذلك النجاشي.

وهو يروي عن أبي جعفر أحمد بن أبي عبد الله البرقي بسنده المذكور في سعد بن عبد الله.

### فصل

وعن الشيخ أبي العباس النجاشي خاصة أيضاً عن شيخه أبي العباس أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن العباس بن نوح السيرافي ساكن البصرة وصاحب كتب

المصايح في من روى عن كل إمام، وله أيضاً كتاب في الرجال الذين روى عن أبي عبد الله عليه السلام، وزاد فيه على ما ذكره ابن عقدة في كتابه كثيراً كما وصفه الشيخ في الفهرست كذلك، وكأنه غير كتاب الزيادات على أبي العباس بن سعيد في رجال جعفر بن محمد عليه السلام كما ذكره كذلك النجاشي؛ إذ الظاهر منه أن هذا كتاب في خصوص الزيادات على الأربعة آلاف المذكورة في رجال ابن عقدة، وكأنه ذيل له لا أن فيه الأصحاب مع زيادة على كتاب ابن عقدة كما ذكره الشيخ.

واحتمال تعدد الرجلين كما في رجال الفاضل المامقاني - من جهة أنه عبّر عنه النجاشي بأحمد بن علي، وعبّر الشيخ في الفهرس بأحمد بن محمد - ينفيه ما ذكره الشيخ في كتاب رجاله من أنّ محمّد بن أحمد بن العباس بن نوح هو جد أبي العباس بن نوح، فيظهر منه أن النسبة إليه في الفهرس من باب النسبة إلى الجدّ التي هي شائعة.

وهو يروي عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن مسرور الملقب بقولويه القمي المتوفى سنة ٣٦٩ من أجل مشايخ الشيخ المفيد وصاحب كامل الزيارة المطبوع أخيراً، وله كتاب فهرس ما رواه من الأصول والكتب كما ذكر في فهرس الشيخ ومعالم العلماء، ويروي ابن قولويه عن ثقة الإسلام الكليني، وعن سعد الأشعري بسندهما المذكور.

ويروي أيضاً عن الشيخ أبي عمرو ومحمّد بن عمر بن عبد العزيز الكشي المعاصر له؛ لأنه يروي كل منهما عن الآخر في تصانيفهما كما يرويان معاً عن الشيخ أبي جعفر محمّد بن قولويه، ويروي عنهما الشيخ هارون بن موسى التلعكبري المتوفى سنة ٣٨٥، وله كتاب معرفة الناقلين الذي اختار منه وهذبّه الشيخ الطوسي، والمختار هو الموجود اليوم.

وهو يروي عن الشيخ أبي النضر محمّد بن مسعود بن عياش السلمي السمرقندي المعاصر لثقة الإسلام الكليني والمؤلف لأكثر من مئتي كتاب ومنها كتاب معرفة الناقلين. وهو يروي عن علي بن الحسن بن فضال بإسناده.

وعن الشيخ أبي محمّد جبرئيل بن أحمد الفاريابي، كما في أسانيد الكشي بعنوان حدثني جبرئيل بن أحمد، وقد ينقل الكشي عن كتابه بخطه، فيظهر أن كتابه في تراجم الرجال.

وهو يروي عن الشيخ أبي جعفر محمد بن عيسى بن عبيد الله بن يقطين العبيدي اليقطيني من أصحاب الإمام أبي جعفر الجواد والهادي والعسكري عليه السلام، وله كتاب الرجال كما صرح به النجاشي.

### فصل

وعن أبي النضر العياشي عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن أحمد بن نعيم بن شاذان بن الخليل الأزدي النيسابوري المعروف بأبي عبد الله الشاذاني، له كتاب في التراجم قد أكثر النقل عن كتابه بخطه الشيخ أبو عمرو الكشي في كتابه .  
وهو يروي عن عمّ أبيه الشيخ أبي محمد الفضل بن شاذان بن الخليل الأزدي النيسابوري المتوفى سنة ٢٦٠، وهو أيضاً من أصحاب الإمام الجواد والهادي والعسكري عليه السلام ومن أئمة الجرح والتعديل، وأقواله المأخوذة أصلها عن كتبه مشهورة، وجعل «فش» في بعض كتب الرجال رمزاً إلى اسمه عند النقل عنه .

### فصل

وعن أبي عمر [و] الكشي عن الشيخ أبي الحسن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري تلميذ أبي محمد الفضل بن شاذان، وأكثر الرواية عنه الكشي في كتابه بقوله «حدّثني» الصريح في السماع منه، وقد ينقل عنه بعنوان: «قال ابن قتيبة»، والظاهر أنّ هذا مأخوذ من كتابه .

وهو يروي عن شيخه الفضل بن شاذان المذكور، وقد قرأ عليه كتبه ويروها عنه، وهو الذي سمى كتاب الديباج لشيخه ابن شاذان بهذا الاسم .

وحيث وفينا بما أردنا إيداعه في هذه المشيخة الموجزة من سلسلة أسانيد علمائنا الأعلام الذين أطلعنا على تدوينهم شيئاً من تراجم حملة أحاديث أهل البيت عليهم السلام من المشايخ والرواة، وظهر لنا حسن خدمتهم لأهل القرى الظاهرة الوسائط بيننا وبين العترة الطاهرة عليهم السلام [و] بيننا اتصال سلاسل هؤلاء الأعلام ببعضها ببعض وانتهاء جميعها إلى معادن علم الله ومهابط وحيه، فلنحمد الله - تبارك وتعالى - ونشكره في الختام، ونصلّي ونسلم على نبينا الأعظم وسيدنا الأكرم محمد سيد العرب والعجم وعلى آله

الطاهرين الطيبين المعصومين أئمتنا وسادتنا وشفعائنا صلوات الله عليهم أجمعين من  
الآن إلى يوم الدين .

حرّره الخاطي المسميء محمّد محسن بن الحاج عليّ الطهراني الشهير بأقا بزرگ  
بعد فراغه عن ترتيبه في ربيع الآخر سنة ١٣٥٦هـ .<sup>١</sup>

١ . تمّ تحقيق وإعداد هذه الدرّة الشريفة والجوهرة المنيفة ، في يوم الغدير ١٨ ذي الحجّة عام ١٤٢٢ في قم المشرفة ،  
على يد أقلّ العباد علماً وعملاً أحمد محمد رضا الحائري غفر الله له ورحم والديه .

## ذيل الإسناد المصفي إلى آل المصطفى (المشيخة)

شيخ آقا بزرگ بن علي الطهراني (م ١٣٨٩ق)

تقديم: سيد محمدرضا حسيني جلالی

### تقديم

الحمد لله رب العالمين الذي بنعمته تتم الصالحات ، وأفضل الصلوات على سيد الكائنات ، محمد المبعوث بخاتمة الرسالات ، وعلى الأئمة الهداة من آله السادات ، وأصحابهم الأبرار أهل الحق والخيرات . وبعد: فقد كان لشيخنا العلامة الورع الإمام الطهراني رحمته الله قدّم سابقة راسخة في تخليد «إجازة الحديث» ونشرها وبثها وتعميمها ، منذ أن وصلت إليه النوبة وأنيطت به المهمة ، في بداية النصف الأخير من القرن الرابع عشر ، وذلك بعد أن ملئ إلى مُشاشه منها استجازة من أكابر عصره ، وتديجاً مع معاصريه .

فسعى بهمة قعاء - اختصت به - في إصدارها ؛ وكان من أول ما قام به هو إصدار مشيخته الرائعة «الإسناد المصفي إلى آل المصطفى» تلك التي كانت يذعاً في الكتب ؛ تأليفاً بين كتب ذلك العصر ، وطبعاً ونشراً في محاصر الحوزة العلمية المنهمكة بعلوم الدين التي تعتبرها الأهم ؛ وهي الفقه وأصوله والتفسير والكلام ، وحتى الفلسفة والحكمة !

وحيث أنيطت علوم الحديث إلى المساعي والجهود الشخصية ، فانحصرت في الأعمال والدراسات الخاصة التي يقوم بها من



يتخصّص بها لتطلّعه الخاصّ ورغبته الشخصية .

وكان هذا يعمّ حتّى علم الرجال الذي هو من مهمّات الفقهاء عند معالجتهم للروايات وتحديد الصالح منها للاستدلال والاحتجاج .

حتّى قيّض الله لعلم الرجال واحداً من أعلام الفقه وأبطال الأصول وهو أستاذنا الحجّة الإمام السيّد أبو القاسم الخوئيّ (١٣١٥ - ١٤١٣) حيث نفع في هذا العلم روحاً جديدة بنشر كتاب «معجم رجال الحديث» فأعاد إلى هذا العلم مكانته اللانقّة في الحوزة العلميّة .

لكنّ علم الإسناد لم يجد ذلك الموقع إلّا على يد شيخنا الطهراني؛ حيث اضطلع بما لم يرُجّح في تلك المحاضر! ولم يجرّ التأليف فيه على الخواطر! فكان بحقّ محبياً لهذا العلم في هذا الظرف، وظلّت مشيخته درّة في صدر هذا العصر .

وقد خصّص الشيخ مشيخته تلك بأسانيد الأعلام الذين أخذ منهم في محاضر العلم الإماميّة والحوزات الشيعيّة التي درس فيها وحضرها . ولما قدّر الله له لقاء الأعلام من علماء أهل السنّة، عندما عزم على الرحلة إلى الحجاز لحجّ بيت الله الحرام، وإلى القاهرة والشام حيث محاضرهم ومعاهدهم ومنتدياتهم، بذل جهداً ماثلاً في أمر الإجازة؛ فاستجاز جمعاً من أعلام المحدثين منهم .

وعندما عاد إلى مقره في النجف الأشرف؛ أتحف أهل العلم بهذه الإجازات التي كان قد رتبها في مشيخةٍ أخرى سماها «ذيل المشيخة» وأصدرها إجازةً لشيخنا العلامة الشيخ نجم الدين الشريف العسكري: محمّد جعفر بن ميرزا محمّد الطهراني (١٣١٣-١٣٩٥) .

ونشرها الشيخ المُجاز مع كتابه الوضوء في الكتاب والسنة المطبوع في القاهرة، مصوّرة عن خطّ شيخنا الطهراني .

وكان الشيخ الطهراني يهتمّ بهذا الذيل؛ فيرجع إليه في ما كان يُصدره من الإجازات ويُشيد بذكره عند الحاجة .

وقد ظلّ هذا الذيل ضمن ذلك الكتاب، لم ينشر في مكانٍ آخر، فكان عزيز المنال لم يطلع عليه إلا من له همّة من الرجال أو شدّ إلى مثل ذلك الرجال .

فرايئتُ من الضروريّ نشره بصورةٍ مستقلةٍ تيسيراً للوصول إليه لمن يطلبه .

وقد صمّمتُ على إصداره مصوراً من خطّ الشيخ نفسه؛ ليظلّ وثيقةً خالدةً، يعتمد عليها العلماء، ويستند إليها المحققون .

ولعلّ عملنا يكون باعثاً على القيام بتحقيقه ونشره لمن يجد الهمة لمثل هذه الخدمة، بتوفيقٍ من الله؛ إنّه وليّ التوفيق .

ونحمد الله على تيسيره لنا هذا، ونسأله تعالى أن يرضى عنّا بفضلِهِ وإحسانِهِ، ويزيدنا توفيقاً لما يزيدُهُ عنّا رضىً بجلالِهِ وإكرامِهِ، إنّه ذو الجلال والإكرام .

حرّرت هذه المقدّمة في السابع والعشرين من ربيع الأوّل عام ١٤٢٤ في قم . وكتب السيّد محمد رضا الحسيني الجلاّلي كان الله له .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى والصلوة والسلام على سيدنا وبنينا محمد المصطفى وعلينا  
المعصومين من آل إمام الصديق والصفاء وبعد فقد كنت قد كتبت في بعض  
في آخر (الأُسناد المصنف) للشيخ العالم الفاضل البارخ الكائن للمصنف  
الماهر الباهر الشيخ الميرزا آخوند الدين الزينبي العسكري وحيث برزته وافتاحه  
ثم اتفق في سنة ١٢٤٤ هـ سفر التجار لأداء وظيفته في الأسلام وأدركت حقا  
في مشايخ الأسلام القاطنين في القاهرة والمدن المنيرة والسلاط  
ونحو في باجارتهم العامة فطلب مني الشيخ العزيز رحمه الله اتصاله  
بإولاء المشايخ العظام فاستخرت الله عز وجل وأجزته ان يرشدني في  
ما صحت له روايته عنهم (أولهم) رئيس المدرسين بمسجد الحرام صاحب  
التصانيف الكثيرة العلامة الشيخ محمد علي بن العلامة الشيخ حسين بن  
ابراهيم الأزهر الأصبهاني المكي المولد والنشأ والموالد المعروف بالشيخ  
عنه المالك المذنب والموالد عمه حدود سنة ١٢٤٤ هـ كتب لي الاجابة  
نحوه في ثبته المطبوع وذكر في الثبته مشايخه وقال ان احلته العلامة  
السيد ابوبكر بن محمد شطا المتوفى سنة ١٢٣١ هـ وهو يروي عن بعض  
علمه الفقيه العلامة السيد احمد بن السيد زيني دحلان المتوفى بالمدينة  
المنورة سنة ١٢٠٤ هـ عن مشايخه الثلاثة العلامة الشيخ عبد الله بن  
عبد الرحمن السراج المتوفى سنة ١٢٤٤ هـ والعلامة الشيخ عثمان بن حسن  
الدمياطي المكي المتوفى حدود سنة ١٢٤٣ هـ والعلامة محدث البلاد

الثانية

١٢٧٤  
 المشايخ الشيخ عبد الرحمن بن العلامة الشيخ محمد الكوراني المتوفى سنة  
 كل منهم عن مشايخه المذكورين في ثبته والثاني من شيخ الشيخ علي المالك  
 اخوه الأكبر من العلامة الشيخ محمد عابد بن الحسين بن ابراهيم منقح المالكية في  
 مكة ونواحيها المولود سنة ١٢٧٥ له والمتوفى سنة ١٣٤١ وهو يروي عن ابيه  
 احمد بن دحلان بطريق المذكورة آنفاً ويروي عن الشيخ محمد عابد ايضا عن تلميذ  
 والده وهو الشيخ احمد الروادي فانه يروي عن العلامة الشيخ حسين بن  
 ابراهيم الأزهر المولود بمصر سنة ١٢٢٢ وتولى اثناء المالكية بمكة المكرمة  
 من سنة ١٢٤٠ الى ان توفي بها سنة ١٢٩٢ والشيخ حسين بن ابراهيم  
 مشايخه المصنفين الشيخ محمد التنواني والشيخ محمد الأبرو وغيرها والناث  
 من مشايخ شيخنا الشيخ علي المالك العلامة الشيخ عبد الحق صاحب حاشية  
 تفسير النسفي الراد عن شيخه العلامة قطب الدين المكي الدهلوي  
 الأصغر عن شيخه العلامة الشيخ محمد عابد السعدي بأسانيد المسطورة  
 في ثبته الموسوم بحصر الشاود والرابع العلامة الشيخ عبد الحميد بن  
 عبد الكبير الكفائي يجمع ما في ثبته والناث من العلامة المحدث الشيخ  
 عبد الله القدومي الحنبلي من روايته صحيح البخاري فهو لاء النسخة مشايخ  
 شيخنا العلامة الشيخ علي المالك مجاور بيت الله المحرم خرجتهم  
 عن ثبته المطبوع الذي كتب له الأحازة فيه بخطه في داره بمكة  
 العظمة في النصف من ذي الحجة سنة ١٣٤٢ وبثانيتها الذي شتمت

منه بمكة المعظمة في الحاد والعشرين من ذر المحرم في تلك السنة بعينها  
هو العلامة الشيخ عبد الوهاب بن عبد الله هو قير الكمي الشافعي  
المولود سنة ٢٨٧هـ الذي كان امام مسجد الحرام في سنين وقد كلفه  
اخر في ٣٥٠هـ فأجاز له أن يرد عنه عن مشايخه في القرائة والجموع  
ونفق الشافعية وكتب الأجازة كاتبه له من المطاوعة في دار الشيخ عباس  
القطان رئيس البلدية في حملة الشامية بمكة المعظمة وقد كتبها في أوائل  
مجلد قيم المستدرجات من الذريعة الذي حملته معي في سفر الحجاز  
وثنائهم الذي استجبت منه هو من علماء المدينة المنورة وهو العلامة  
البايع المصنف المامر الشيخ ابراهيم بن العلامة الشيخ احمد بن المولود  
بالمدينة المنورة سنة ٢٨٨هـ وهو اليوم مدير مكتبة شيخ الاسلام السيد  
عارف حكت نشرت بخدمته اواخر ذر القعدة سنة ٣٦٤هـ في المكتبة  
المذكورة في عدة ساعات لضيق الوقت وقرب الموسم وغرف  
فوت الحج فاخرنا التفصيل الي مكة في دار الشيخ عباس القطان المذكور  
ولاقضنا الناسك في مكة زرته في الدار المذكورة فكتب للأخ  
هناك مختصرة في مجلد المستدرجات واحال التفصيل في (٢٠)  
ذر المحرم سنة ٣٦٤هـ الى رهوعه الى المدينة وقد اتانا فيه اواخر ذر المحرم  
سنة ٣٦٤هـ وراهم ايضا من علماء المدينة المنورة وهو العلامة  
الحرم الشيخ عبد القادر الخطيب الطرابلسي المدرس في الحرم الشريف

النبوي كان في أيام ورودى إلى المذنبه سافراً إلى مكة لأداء الحج  
 فلم يتفق له لقائه فيها ولا في مكة ولكن رأيت شبه المطبوع في مكة  
 عند العلامة الشيخ علي المالكى أجازة فيه وارسله اليه فالت  
 الشيخ علي المذكوران يحجزني بما فيه شبه فأجازني كما طلبت فانا الذي  
 عنه بالواسطه جميع ما في شبهه وخامسهم الذي استجرت منه في قاهره  
 مصر هو العلامة المتجا وزعن حدود السبعين الشهر بالشيخ عبد الرحمن  
 عليش الحنفى المدرس بالجامع الأزهر والأمام مشهور الحنفى  
 عليه يقيم ومن كبار علماء القاهره ووالده الشيخ محمد بن احمد بن محمد  
 عليش كان من كبار علماء كاترجه وأرخه زرگلى في صفر سنة ١٠٤٦ وذكروني  
 مع المطبوعات العربيه في ص٣٧٣ نسخة عشر تصنيهاً مطبوعاً وكان  
 هذا الشيخ المجه عند ورودنا بمصر غائباً وبعد اسبوعين حضره قريباً  
 في اليوم الذي نتخذ مناهج مصر عيده أو هو يوم مشهود يعطلون فيه  
 الأسواق والأدارات ويزنون الشوارع والقارات ويزنون  
 مع تشرفيات كثيرة وغاية التجميل المحل الشريف النبوي ولها الجية  
 الذي يهر في مصر في كرسنه للكعبة العظيمة يحملونها من محلها إلى  
 مشهد زيارى الحسين عليه السلام ثم يرسل التار مع الحاج المصرين إلى  
 الكعبة ويعلق عليها يوم عيد الاضحى وقد صادف لقائه لهذا الفتح  
 في هذا اليوم حين جلوسه على سرير موسى له في قنار باب الكلية  
 الأزهرية

حفظاً له عن زحام الناس فلما دونت منه رغب به واجلسني عن يمينه  
 وأكثر في التلطف به والسؤال عن خصوصيات احواله وذكرت له  
 انظارى في تلك المدة لقدومه وتكرارى للرواح الى داره البعيدة  
 في محلة زبون للاستحازة فبقين له عذره في تلك السفرة مع الملك  
 فاروق وبارد باشا، الأجازة لي لفظاً فطلبت منه الكتابه ووجوب  
 له الجهد المحول معى في السفر فكتب فيه تعلي الشرف مقدمه منقوله كاملة  
 وذكر فيها من مشايخه بالفظه منهم شيخنا الجامع الازهر الشيخ سليم العشري  
 وشيخنا شيخ الجامع الازهر الشيخ عبد الرحمن الشربيني وشيخنا الشيخ  
 الشيخ احمد الزماعى المالكي شيخ القراء وشيخنا العلامة الشيخ  
 الطرابلسي شيخ الشوام وغيرهم من أئمة علماء الاسلام رضوا عنهم  
 اجمعين الى قول كته المجهز بيده عبد الرحمن عليمش الخنفي المدرس  
 بالجامع الازهر ومنه جماعة كبار العلماء بالازهر الشريف وقرئ ذلك  
 في (١٩) ذ القعدة سنة ١٣٦٤ هجرية وصحاحها سيدنا محمد قانر رحمه

وسلم  
 اقول اما شيخه الاول فهو شيخ الجامع الازهر الشيخ سليم العشري  
 المؤلف لوضع المنهج المطبوع بمطبعة الاصلاح في مصر في سنة ١٣٢٨  
 كما في مجع الطبوعات وهو شرح لنهج البردة الذي عارضه بالمراد  
 بهر شوقي احمد بيك قصيدة البردة للبوصيري واما شيخه الثاني

فهو شيخ الأئمة الشيخ عبد الرحمن الشربيني الذي كان في تلامذة  
 الشيخ عليش والد شيخنا المجهز لنا وهو تولى تصحيحه الأزمهر <sup>٣٢٢</sup> كلفه  
 واستقال منها <sup>٣٢٤</sup> كلفه وتوفى بها <sup>٣٢٤</sup> كلفه كما أرغفه في سماعه <sup>٣٢٤</sup> كلفه  
 وذكر تصنيفه الطبوع <sup>٣٢٣</sup> كلفه الموسوم بغير القناع في ص ١١٠ و١١١  
 شيخه الثالث فهو الشيخ أحمد الرفاعي كان شيخ رواق الفيومية بجامع  
 الأزمهر <sup>٣١٢</sup> كلفه وطبع له الحاشية مع شرح لامية الأفعال لابن  
 مالك في <sup>٣٠٤</sup> كلفه كما في سجع الطبوعات ص ١٤٩ واما شيخه الرابع  
 الطرابلسي فكان هو شيخ رواق الشام بجامع الأزمهر كما صرح به في الأجازة  
 فعولاء المشايخ مشايخ الأئمة الذين جازت في الرواية عنهم  
 فليروا الشيخ المرزبانم الدين عنى عنهم لمن شاء ولاحظ مراعاة الأفعال  
 في الرواية ملازمة للتقوى في الأعمال مواظبا المدعووات الجامعة في  
 سلطان الاجابة لهذا الأمر الفاني محمد حسن المدعو بآقا زركا الطهراني  
 حورته بياني في اثنتان ملتان في الست الثمان عشر في شهر ربيع الثاني  
 في <sup>٣٧٢</sup> كلفه محمد علي مشرفي الألف الثاني والحقير والحمد لله رب العالمين





---

## اجازات فخر المحققین

فخر المحققین محمد بن حسن بن یوسف حلّی (۷۷۲ق)

---

تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

### درآمد

در دفتر نهم میراث حدیث شیعه به معرفی برخی از شاگردان و اجازات علامه حلّی پرداختیم. تشویق برخی از دوستان و محققان، ما را بر آن داشت تا در شماره حاضر به معرفی بعضی از شاگردان و اجازات «فخر المحققین محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلّی» فرزند خلف وی پردازیم.

در این مقدمه کوتاه متذکر شدن این نکته بایسته است که در رساله حاضر تنها در صدد نقل متن اجازاتی بوده‌ایم که در مورد آنها به خط فخر المحققین دست یافته‌ایم و یا در یکی از کتب تراجم، رجال و یا فهارس منقول بوده و ما عین آن عبارت را نقل کرده‌ایم، و در صدد معرفی شاگردان وی نبوده‌ایم که در این صورت سخن به درازا می‌کشید و از عهده این مقال خارج بود.

امید آن داریم که ان شاء الله در کتاب یا مقاله‌ای مفصلاً به بیان آثار علمی و وجودی این خاندان پردازیم؛ و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و ایه انیب.

(۱)

ابراهیم بن حسین بن علی آملی، تقی الدین

نسخه‌ای از کتاب إرشاد الأذهان علامه حلّی را نزد فرزندش فخر المحققین خواننده

و وی اجازه‌ای در ۱۲ رمضان ۷۰۶ برای او نگاشته است.<sup>۱</sup>

---

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۴؛ طبقات أعلام الشيعة قرن هشتم، ص ۲.

## [ ۱ ]

قرأ عليّ الشيخ الأجل الأوحّد العالم الفاضل الفقيه الورع المحقّق رئيس الأصحاب «تقي الدين إبراهيم بن الحسين بن عليّ الأملي» أدام الله فضله وأمتع ببقائه الدين وأهله، كتاب إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان تصنيف والدي - أدام الله أيامه - من أوّله إلى آخره، قراءة مطّلع على مقاصده، عارف بمصادره و موارده، باحث عن دقائق أغواره، غير قانع بدون الوقوف على حقائق أسراره، مناقش على الألفاظ المتضمّنة للعقائد، مطالب لما لا يرتاب فيه من الدلائل والشواهد، فأجيبته مشمراً عن ساق الاجتهاد مشيراً إلى ما عليه الاعتماد وعليه الاستناد، فأخذ ذلك ضابطاً لعيون غرره جامعاً لمتبّدده ومنتشره.

وأجزت له رواية الكتاب عن والدي المصنّف أدام الله أيامه، فليرو ذلك متى شاء وأحب لمن شاء وأحب محتاطاً لي وله.

وكتب العبد الفقير إلى الله الغني به عمّن سواه «محمّد بن الحسن بن يوسف بن عليّ بن المطهر الحلّي» في ثاني عشر شهر رمضان المبارك سنة ست و سبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيّدنا محمّد النبيّ الأمين وآله الطيّبين الطاهرين وسلّم تسليمات كثيرة.

## ( ۲ )

**ابو سعيد بن حسين بن محمد بن احمد كاشي، تاج الدين**

نسخه‌ای از کتاب تبصرة المتعلمين علامه را نزد فخر المحققين خواننده و وی اجازهای در سلخ ربيع الثاني ۷۵۹ به او داده است.<sup>۱</sup>  
و همچنین رساله ثلاث و أربعون حديثاً فخر المحققين را نزد وی خواننده و اجازهای در سلخ شعبان ۷۵۹ در حله گرفته است.<sup>۲</sup>

۱. طبقات أعلام الشيعة قرن هشتم، ص ۸۶ و ۸۷؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۴، ص ۲۲۹، ش ۴۹۵۳.

۲. فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۴، ص ۲۲۸ و ۲۲۹، ش ۴۹۵۳.

[ ٢ ]

قرأ عليّ مولانا الإمام الأعظم أفضل المحققين سلطان الحكماء والمتكلمين تاج الدنيا والدين عماد الإسلام وفخر المسلمين «أبو سعيد بن الإمام السعيد عماد الدين يحيى ابن الإمام السعيد فخر الدين أحمد الكاشي» - أدام الله إفضاله وأسبغ عليه فواضله - هذا الكتاب من أوّله إلى آخره قراءة محقّقة قواعده مقرّرة دلائله كاشفة مسائله ، وكانت الاستفادة منه أكثر من الإفادة له .

وأجزت له ...<sup>١</sup>

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي» سلخ ربيع الآخر سنة تسع وخمسين وسبعمئة .

١ . مكتبة العلامة الحلبي (ص ٧٣) دنبالة اجازة نيامده است .

تاج الدين ابو سعيد كاشي  
سنة ١٠٠٠ هـ

٤٩٥٢

فصل في بيان الامام المعظم افضل العباد واعلى القاصدين  
بالمعنى القدسيه وكرامته والمتمم جامع الفصول الستة  
المطلع على احواله وادبائه من الامام الحنفى الميرزا محمد  
عقائد بحسب الامام المعظم حاله في احواله المصان  
استدانه واسع طلع على الميرزا اتمام افاضته على المستعجبين  
صح من الاطراف دروسه المتواصلة بالاسد المكنون  
راجح له ورايها على عرو الدار بالاسد المكنون مكرر  
ابن سراج وكتابه العبد محمد بن الحسن بن علي بن مطهر  
مصنفه على ما في المراد من كتابه في حقه مع رخصه  
الحق

[ ۳ ]

قرأ علي مولانا الإمام المعظم أفضل العلماء وأعلم الفضلاء، المؤيد بالقوة القدسية والأخلاق النبوية، جامع الفضائل النفسانية المطلع على الأسرار الروحانية مولانا «تاج الحق» والدين أبو سعيد بن الإمام السعيد عماد الدين يحيى بن الإمام السعيد فخر الدين أحمد الكاشي» - أعز الله إفضاله، وضاعف اقتداره، وأسبغ ظله على المسلمين، وأدام إفاضته على المشتغلين - جميع هذه الأحاديث، ورويتها له منأولة بالأسانيد المذكورة.

وأجزت له روايتها عني، عن والدي بالأسانيد المذكورة، فليرو ذلك لمن شاء وأحب.

وكتب العبد «محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر»؛ والحمد لله وحده، وصلاته على سيدنا محمد النبي وآله، وذلك في سلخ شعبان سنة تسع وخمسين وسبعمئة بالحلة.

(۳)

احمد بن ابى عبدالله بلكو بن ابى طالب بن على آوى، ابوالفتوح

نسخه ای از کتاب نهج المسترشدين علامه حلی را به خط خود نگاشته و آن را نزد فرزندش فخر المحققين قرائت کرده و وی اجازة ای به سال ۷۰۵ برای او نوشته است.<sup>۱</sup>

و نیز کتاب مبادي الوصول علامه را نگاشته و مرحوم فخر المحققين انهائی در ۲۱ رجب ۷۰۵ برایش نگاشته است.<sup>۲</sup>

۱. طبقات أعلام الشيعة قرن مشتم، ص ۵؛ فهرست كتابخانه آية الله مرعشي، ج ۱، ص ۲۰، ش ۴.

۲. فهرست كتابخانه آية الله مرعشي، ج ۱، ص ۲۰، شماره ۴.



[ ۴ ]

قرأ عليّ مولانا الشيخ الإمام العلامة المعظم ملك الفضلاء، جمال الملة والدين عماد الإسلام والمسلمين «أبو الفتوح أحمد بن أبي عبدالله بلكو بن أبي طالب بن علي الآوي» هذا الكتاب من أوله إلى آخره، قراءة مهذبة تشهد بفضلها وتدلّ على معرفته وعلمه.

وأجزت له روايته عني، عن والدي مصنف الكتاب آدم الله أيامه، فليرو ذلك لمن شاء وأحبّ محتاطاً لي وله.

وكتب «محمد بن المطهر» في آخر سنة خمس وسبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين.

[ ۵ ]

أنهاه - أيده الله تعالى - قراءةً وبحثاً وفهماً وضبطاً واستشراحاً وفقه الله تعالى لمرضيه، وذلك في مجالس آخرها الحادي والعشرون من رجب سنة خمس وسبعمئة.

وكتب «محمد بن المطهر» حامداً لله تعالى مصلياً على نبيه ﷺ.

(۴)

### حمزة بن حمزة بن محمد علوی حسینی، ناصرالدین

فخر المحققين كتاب تحصيل النجاة خود را جهت او نگاشته و او آن را نزد استادش فخر المحققين قرائت و وی اجازه‌ای در ابتدای کتاب به تاریخ ۱۷ رجب ۷۳۶ و در آخر انهایی در ۲۷ رجب همان سال برای او نگاشته است.<sup>۱</sup>

و نیز المسائل الناصريات فخر المحققين را نزد وی خوانده و وی اجازه‌ای در ۱۶ رجب ۷۳۶ در نجف اشرف بری او نوشته است.<sup>۲</sup>

۱. طبقات اعلام الشيعة قرن هشتم، ص ۶۴؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (مشکاة)، ج ۱، ص ۳۰۵، ش ۱۷۷۱.

۲. فهرست کتابخانه ملی ملک، ج ۱، ص ۴۹۱، ش ۶۲۹.



## [ ٦ ]

قرأ عليّ مولانا السيّد المعظم ملك السادة «ناصر الملة والدين حمزة بن حمزة بن محمد العلوي الحسيني» المصنّف له هذا الكتاب من أوّله إلى آخره، قراءةً بحث وتحقيق ونظر وتدقيق.

وقد أجزت له رواية هذا الكتاب عني، وكذا أجزت له رواية جميع ما صنّفته وألفته ورويته وأجيز لي روايته، وكذا أجزت له أن يروي عني جميع مصنّفات والدي قدس الله سرّه، وأجزت له رواية مصنّفات الشيخ السعيد «نجم الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد» طاب ثراه، عني، عن والدي، عنه، وكذا أجزت له رواية جميع مصنّفات كتب أصحابنا الفقهاء المتقدّمين رضي الله عنهم أجمعين.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلّي» في سابع عشر من رجب المبارك لسنة ستة وثلاثين وسبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيّدنا محمد وآله...

## [ ٧ ]

أنها أيده الله تعالى قراءةً وبحثاً وفهماً وضبطاً واستشراحاً، وذلك في مجالس آخرها سابع عشرين رجب سنة ست وثلاثين وسبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على محمد وآله، وكتب «محمد بن المطهر».

## [ ٨ ]

أجزت رواية أجوبة المسائل عني للسيّد المعظم العالم الزاهد «ناصر الدين حمزة بن حمزة بن محمد العلوي الحسيني» أدام الله أيامه، فليرو ذلك لمن شاء وأحب، وليفت بذلك لجماعة المؤمنين، وينبغي أن يقبلوا قوله فيما ينقله عنّا في الأحكام الشرعيّة.

وكتب «محمد بن المطهر» في سابع عشر من رجب سنة ست وثلاثين وسبعمئة بالحضرة الشريفة الغروية صلوات الله على مشرفها حامداً مصلياً.

(۵)

## سید حیدر بن علی بن حیدر علوی حسینی آملی

نسخه‌ای از أجوبة المسائل المهنائية را نزد فخر المحققين خوانده و وی اجازه‌ای در اواخر ربیع الثانی ۷۶۱ برای او نوشته است.<sup>۱</sup>

و همچنین نسخه‌ای از کتاب استقصاء النظر را به خط خود نگاشته و مرحوم فخر المحققين انهایی در ۱۲ رمضان ۷۵۹ برایش نگاشته است.<sup>۲</sup>

[ ۹ ]

هذه المسائل وأجوبتها صحيح سئل والدي عنها، فأجاب بجمع ما ذكره فيها، ورويته أنا علي والدي - قدس الله سره - ورويته عنه، وقد أجزت لمولانا السيد الإمام العالم العامل المعظم المكرم أفضل العلماء أعلم الفضلاء الجامع بين العلم والعمل، شرف آل الرسول مفخر أولاد البتول سيد العترة الطاهرة «ركن الملة والحق والدين حيدر بن السيد السعيد تاج الدين علي پادشاه بن السيد السعيد ركن الدين حيدر العلوي الحسيني» - أدام الله فضائله وأسبغ فواضله - أن يروي ذلك عني، عن والدي قدس الله سره، وأن يعمل بذلك ويفتي به.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي» في أواخر ربيع الآخر لسنة إحدى وستين وسبعمئة؛ والحمد لله تعالى، وصلى الله على سيد المرسلين محمد النبي وآله الطاهرين.

[ ۱۰ ]

أنها - أئده الله وأدام فضائله - قراءةً وبحثاً، وكانت الاستفادة منه أعظم من الإفادة

له.

۱. مكتبة العلامة الحلبي، ص ۳۰؛ فهرست كتابخانه مركزى دانشگاه تهران (مشكاة)، ج ۵، ص ۲۰۲۱، ش ۱۰۲۲.  
 ۲. طبقات اعلام الشيعة قرن هشتم، ص ۶۶ و ۷۰؛ فهرست كتابخانه مجلس شورای اسلامى، ج ۱۴، ص ۲۲۵، ش ۴۹۵۳.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر» في ثاني عشر رمضان سنة تسع وخمسين وسبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين.

(۶)

سید علی بن حسن بن رضی علوی حسینی سرابشنوی، زین الدین  
نسخه‌ای از کتاب مبادئ الوصول علامة حلی را نزد فرزند علامه خواننده و فخر  
المحققین اجازه‌ای در غرة جمادی الأول ۷۲۵ برای او نگاشته است.<sup>۱</sup>



[ ۱۱ ]

قرأ عليّ المولى السيّد المعظم الحسيب النسيب، شرف آل أبي طالب العالم  
الفاضل الزاهد العابد الورع «زين الدين علي بن الحسن بن الرضى العلوي الحسيني  
سرابشوي» كتاب مبادئ الوصول إلى علم الأصول، قراءة تشهد بفضلها وتدل على علمه،  
وقد أجزت له رواية هذا الكتاب عني، عن والذي المصنّف أدام الله أيامه، وكذلك  
أجزت له رواية جميع ما قرأته ورويته وأجيز لي روايته، فليرو ذلك على الشرائط  
المعتبرة.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر» في غرّة جمادى الأولى سنة  
خمس وعشرين وسبعمئة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيدنا محمد وآله  
وسلم تسليماً كثيراً.

(۷)

**علی بن عز الدین حسن بن مظاهر حلّی، زین الدین**

نسخه‌ای از کتاب نه‌ایة الأحکام علامه حلّی را نزد فخر المحقّقین خواننده و وی  
اجازه‌ای در ۱۰ ربیع الاول ۷۵۵ در حله برای او نگاشته است.<sup>۱</sup>  
و نیز در نسخه‌ای از قواعد الأحکام که دارای حواشی به نقل از «زین الدین علی بن  
مظاهر حلّی» است به نقل از او آمده که فخر المحقّقین اجازه‌ای در روایت کتاب قواعد  
به تاریخ ۲۵ ذی حجه ۷۵۴ به او داده است.<sup>۲</sup>

[ ۱۲ ]

قرأ عليّ مولانا الشيخ الإمام العلامة أفضل العلماء شيخ الشيعة ركن الشريعة  
مقتدى الإمامية «الحاج زين الدين علي بن الشيخ الإمام السعيد عز الدين حسن بن  
مظاهر» - أدام الله أيامه وجرى إنعامه وأجرى بالخير أقلامه - هذا الكتاب قراءة كاشفة

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۸۱.

۲. مكتبة العلامة الحلّي، ص ۱۴۳ به نقل از فهرست كتاب خانه آية الله مرعشي، ج ۱۷، ص ۳۱۸، ش ۶۷۷۴.

أسرار مسائله، مقررةً دقائق دلائله، مظهره معضلاته ودقائقه.

وأجزت له روايته عني، عن مصنفه والذي الإمام العالم خاتم المجتهدين «جمال الحق والدين الحسن بن المطهر» أدام الله فضائله التي أفادها للمستعدين قبل وفاته رحمه الله وقُدس سرّه، فأني سمعته عليه درساً درساً بقراءة بعض فضلاء تلامذته عليه، وأجزت له أيضاً رواية جميع مصنفات والذي - قدس الله سرّه - وجميع مصنفاتي وجميع ما صنّفه أصحابنا المتقدمون رضي الله عنهم أجمعين.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر» في عاشر ربيع الأول لسنة خمس وخمسين وسبعمئة ببلدة الحلة بمجلس والذي الذي كان في حياته يدرّس به؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيد المرسلين محمد النبي وآله الطاهرين.

### [ ۱۳ ]

وقد أجزت ذلك لمولانا وشيخنا الإمام العلامة «زين الدين علي بن مظاهر» أن يروي هذه المسائل عني، فإنه قرأها عليّ حرفاً حرفاً، وأجزت له جميع ما قرأه عليّ ونقله عني في هذه القواعد وغيرها وما صنّفته وألّفته وجميع ما صنّفه والذي قدس الله سرّه، فليرو ذلك لمن أراد وأحب، وأجزت له جميع ما أملت عليه من الحواشي والأوراق في هذا الكتاب فليرو ذلك عني.

وكتب «محمد بن الحسن بن مطهر» في خامس [و] عشرين ذي الحجة من شهر سنة أربع وخمسين وسبعمئة.

### (۸)

#### علی بن فخر الدین ابی طالب طبری

نسخه‌ای از کتاب قواعد الأحكام را به سال ۷۴۶ نگاشته و آن را نزد جمعی از علما خوانده و به اخذ اجازه از آنها نائل شده است:

۱- علی بن محمد بن حسین مزیدی که دو انهاء در ذی قعدة ۷۵۹ و ۱۵ ذی قعدة ۷۶۰ برای او نگاشته است.

۲- فخر الدین محمد بن حسن حلی، که انهاء و اجازه‌ای در دوم صفر ۷۶۰ در

حله به او داده است.

۳- علی بن حسن بن حسین سرایشنوی، که انهانی در ۲۰ رمضان ۸۰۱ برای او نگاشته و پس از پنج سال اجازه‌ای در هفتم شوال ۸۰۶ به او داده است.<sup>۱</sup>

### [ ۱۴ ]

قرأ علی مولانا الشیخ العالم الكامل المحقق «زین الدین علی بن فخر الدین ابی طالب الطبری» - آدم الله آیامه - کتاب القواعد تصنیف والدی - قدس الله سره - من اوله إلى آخره قراءة تشهد بفضله وتدل علی علمه، وأجزت له روايته ورواية جميع مصنفات والدی عتی، وأجزت له رواية جميع مصنفاتي ومؤلفاتي.

وكتب «محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر» في ثاني صفر سنة ستين وسبعمئة بالحلة.

### (۹)

**محمد بن ابی طالب بن محمد آوی، شمس الدین**

نسخه‌ای از کتاب مبادئ الوصول علامة حلی را به سال ۷۰۲ نگاشته و آن را نزد فخر المحققین خوانده و به اخذ اجازه از او نائل شده است.<sup>۲</sup>

و نیز نسخه‌ای از کتاب مراد التدقیق علامة حلی را نزد فخر المحققین خوانده و وی اجازه‌ای در جمادی الثانی ۷۱۰ در سلطانیه برای او نگاشته است.<sup>۳</sup>

### [ ۱۵ ]

قرأ علی مولانا ملك الأمة والعلماء، سيد الأفاضل والفقهاء، جامع الفضائل والأخلاق، رئيس الأصحاب «شمس الملة والدين محمد بن أبی طالب بن الحاج محمد الآوی» - آدم الله فضائله - كتاب مراد التدقیق ومعاضد التحقيق في العلوم الثلاث

۱. مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳، کتابخانه شیخ علی اصغر مروارید در تهران.

۲. فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۹۴۷.

۳. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۹۳۴، ش ۲۳۰۱.

تصنيف والدي - أدام الله أيامه - قراءة كاشفة أسناده موضحة أسرار مفسرة دلالة مفهوم ما ألقى إليه وضبطه .

وقد أجزت له رواية هذا الكتاب وغيره من مصنفات والدي - أدام الله أيامه - عني ، عنه ، وأجزت له أيضاً جميع مصنفاتي ومؤلفاتي وما قرأته وأجيز لي روايته من مصنفات المشايخ المتقدمين رضوان الله عليهم أجمعين .

وكتب «محمد بن حسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي» في جمادى الآخر سنة عشر وسبعمئة بالسلطانية؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين .

(١٠)

محمد بن علي (علاء) بن الحسن، نظام الدين

نسخه‌ای از برشاد الأذهان را در ١٢ شعبان ٧٥٧ در بغداد نگاشته و آن را نزد فخر المحققين خوانده و وی اجازة‌ای در ١٤ ذی حجة ٧٥٧ در حله به او داده است.<sup>١</sup>

[١٦]

قرأ علي مولانا السيد الفقيه الطاهر الأعظم... صاحب النفس القدسية والأخلاق المرضية، جامع المعقول والمنقول «نظام الحق والدين محمد...» جميع هذا الكتاب من أوله إلى آخره قراءة بحث وتحقيق، وأجزت له روايته عني، عن والدي المصنف... في رابع عشر ذي الحجة سنة ٧٥٧ الهلالية في الحلة .

[١٧]

أنها - أيده الله - قراءة وبحثاً وفهماً وضبطاً، وكتب «محمد بن الحسن بن المطهر» في رابع عشر ذي الحجة سنة ٧٥٧ .

١ . مكتبة العلامة الحلبي ، ص ٣٦ : كتاب خاتمة امير المؤمنين ، نجف اشرف ، ش ٢٢٥٥ .



(۱۱)

محمد بن مکی بن محمد بن حامد عاملی، شمس الدین

در پایان نسخه‌ای از کتاب ایضاح الفوائد اجازة فخر المحققین به وی در ۶ شوال

۷۵۶ در حله منقول است.<sup>۱</sup>

[ ۱۸ ]

قرأ عليّ مولانا الإمام العلامة الأعظم أفضل علماء العالم سيّد فضلاء بني آدم  
مولانا «شمس الحق والدين محمد بن مكي بن محمد بن حامد» - أدام الله أيامه - من  
هذا الكتاب مشكلاته، وحقّق معضلاته، وأفاد كثيراً من المسائل المشكلات بفكره  
الصائب وذهنه الثاقب.

وقد أجزت له روايته عنيّ، وأجزت له جميع ما صنّفته وألفته وقرأته ورويته،  
وأجزت له رواية جميع كتب والدي - قدّس الله سرّه - في المعقول والمنقول والفروع  
والأصول، وجميع ما صنّفه أصحابنا المتقدّمين رضي الله عنهم، عنيّ، عن والدي،  
عنهم بالطرق المذكورة لها، وقد ذكر والدي - قدّس الله سرّه - بعض تلك الطرق في  
كتاب خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، وأجزت له - أدام الله فضائله وأسبغ فواضله - أن  
يروي عنيّ جميع ما تحرّر لي روايته عنيّ، عمّن روايته أو أجزت لي روايته.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر» في سادس شوال سنة ستة  
وخمسين وسبعمئة في الحلة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيّدنا محمد وآله  
وسلم.

(۱۲)

يحيى بن محمد بن حسن بن يوسف بن مطهر حلي

از نوادگان علامه حلي است و بسياری از آثار وی را به خط خود نگاشته و آنها را

نزد پدرش فخر المحققين مقابله کرده است، از جمله:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۷۸، فهرست کتابخانه آية الله مرعشي، ج ۱، ص ۳۱۱، ش ۲۸۳.

نسخه‌ای از کتاب خلاصة الأثوال را نزد پدرش خوانده و وی اجازه‌ای در ۱۹ ذی حجة ۷۴۷ برای او نگاشته است.<sup>۱</sup>

## [ ۱۹ ]

قرأ عليّ الولد العزيز «أبو المظفر يحيى» ولدي لصلبي - طول الله عمره - كتاب خلاصة الأثوال في الرجال القسامين منه بتمامه، وأجزت له روايته عنّي، عن والدي المصنّف الحسن - قدّس الله روحه - بقراءتي عليه، فليرو ذلك لمن شاء وأحب فهو أهل لذلك.

وكتب «محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر» في تاسع عشر من ذي الحجة لسنة سبع وأربعين وسبعمئة بالحلة؛ والحمد لله وحده، وصلى الله على سيّدنا محمد النبي وآله وسلّم.

۱. مكتبة العلامة الحلبي، ص ۱۲۲؛ كتابخانه مركز احياء ميراث اسلامي، ش ۳۲۸۹ به نقل از نسخه‌ای به خط نوه مؤلف.



معرفة نسخه

مجمع الأحاديث

آية الله سيد محمد حجّت كوهكمري (١٣٧٢ق)



---

## مجمع الأحادیث

آیه الله سید محمد حجت کوهمری (۱۳۷۲ق)

---

معرفی: حمید احمدی جلفایی

در لابه لای هزاران اثر خطی و ارزشمند از علمای بنام شیعه، دیدگان محقق به جلال نوشته‌ای از یک مرجع جلیل القدر و عظیم المرتبه منور می‌گردد که در همان نگاه نخست بسی متعجب می‌گردد از این که چرا باقیه صالحه‌ای از شخصیتی همچون ایشان تا به حال احیا نشده و میهمان بوستان کتاب محققان و طلاب و علما نگشته است!

مؤلفی که با مطالعه رتبه و مقام علمی و معنوی‌اش، دل هر جوایای حقیقتی و اندیشه هر طالب دانشی شیفته کوتاه‌ترین جملات و کمترین دست خطش می‌گردد و حاضر است در ازای تحصیل مبلغ هنگفتی بپردازد!

اما رتبه و اعتباری که عوام و خواص در دانش و معنویت برای این مرجع عظیم القدر و این علامه بزرگوار قائل اند موجب می‌گردد که برخی از محققان و مدققان به همین گفته‌های اجمالی اکتفا نکنند و میزان نقص و کمال این اثر را از نزدیک خوب بررسی نمایند.

این بود که حقیر به پیشنهاد یکی از برادران محقق و نیک‌اندیشم در گروه «میراث حدیث شیعه» جناب آقای «علی صدرایی خویی» بر آن شدم تا مهم‌ترین اثر آن فقیه فرزانه یعنی موسوعه حدیثی مجمع الأحادیث را در این مقاله معرفی نمایم.

## ۱. مؤلف

علامه جلیل القدر آیه الله سید محمد حسینی تبریزی معروف به حجّت کوهکمری فرزند عالم کامل سید علی نقی کوهکمری، دفتر عمرش در مورّخه ۲۹ شعبان سال ۱۳۱۰، در قریه «کوهکمر» واقع در شمال شهرستان تبریز (منطقه ارسباران)<sup>۱</sup> در کانون خانواده‌ای سرشار از دانش و معنویت گشوده شد.

پدرش سید علی بن سید علی نقی کوهکمری از علما و مراجع بزرگ عصر خود به شمار می‌رفت که شهره علمی و معنوی اش آوازه خاصّ و عامّ بود و پیکر مبارکش در صحن بارگاه عظیم حضرت معصومه علیها السلام در قم به خاک سپرده شد. بنا به گفته خود مرحوم حجّت قسمت عمده تحصیلات فقهی اش در محضر پدر بزرگوارش بود.

نسب مرحوم حجّت با توجه به شجره‌نامه‌ای که خود نگاشته و هم اکنون در میان نوشته‌های خطی اش موجود است با ۳۱ واسطه به امام سجّاد علیه السلام می‌رسد.<sup>۲</sup>

وی در تبریز مقدمات را به همراه برخی از علوم جدید مثل ریاضیات، فیزیک و شیمی (به طور مختصر و در حدّ آشنایی)، طبّ قدیم و طبّ جدید و... آموخت، و همچنین دروس سطح را عمدتاً نزد والد جلیلش در حالی که خودش هم دروس پایین‌تر را تدریس می‌نمود به اتمام رساند.

صاحب کتاب آثار الحجّه که یکی از تلامذه ایشان است به نقل از وی چنین

می‌نویسد:

همه شرح کبیر موسوم به ریاض سید علی را در نزد پدر خود در تبریز خواندم و جلدین

۱. اغلب اهالی این روستا از سادات حسینی هستند و نیشان به سید تاج الدین حسن مدفون در همان قریه می‌رسد.  
 ۲. در این شجره نامه که هم اکنون در کتابخانه آن مرحوم موجود است چنین آمده: «السید محمد بن السید علی بن السید علی نقی بن السید محمد بن حسن بن حیدر بن شمس الدین بن امین بن نور الدین بن شمس الدین بن اسماعیل بن محمد بن علی بن عباس بن فخر الدین بن هاشم بن حسن بن علی بن فخر الدین بن شرف الدین بن شمس الدین بن محمد المصري الملقّب بالمحاری بن شجاع الدین بن محمود بن سلیمان بن عقیل بن أحمد بن حسن بن علی بن حسین بن حسن الأنطس بن علی بن الإمام علی سجّاد علیه السلام».

شرح لمعه را با مطالعه تنها، یعنی بدون این که نزد استاد خواننده باشم، دو دوره در تبریز درس گفتم...<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۳۰ ق پس از اتمام سطوح به نجف اشرف مشرف گردید و در جوار مولای خود از محضر بزرگان علم و دانش در فقه و اصول و رجال و سایر علوم حدیث و همچنین در تکمیل علوم ریاضی و هیئت و اسطرلاب و معقول، با نهایت کوشش و همت استفاده نمود و پس از نوزده سال ممارست به درجه اجتهاد نایل گشت و از اجلای عصر خود اجازاتی در اجتهاد و نقل روایت دریافت نمود.

وی در دوره اقامت خود در شهر نجف، علاوه بر تحصیل، در برخی از رشته‌ها تدریس هم می نمود. برخی از درس‌های ایشان که ازدحام و کثرت شاگردانش زبانزد بود، در مسجد شیخ انصاری و مقبره میرزا محمد حسن شیرازی برگزار می شد.

در سال ۱۳۴۹ ق به شهر مقدس قم مراجعت فرمود و باقی عمر شریفش را در جوار ملکوتی بانوی کرامت به سر برد. پس از ورود به قم مورد تکریم خاصّ علما و مراجع وقت از جمله مرحوم آیت الله شیخ عبد الکریم حائری مؤسس و زعیم حوزه و مرجع بزرگ شیعه قرار گرفت و به عنوان مشاور وی در اداره امور دینی و مدارس حوزوی جای گرفت، به گونه‌ای که مرحوم حائری منصب خود در امامت جماعت صحن مطهر را به او سپرد و پس از مرگ هم وی را به همراه دو تن دیگر وصی خویش مقرر نمود.

آیه الله حجت مدّتی به تدریس دروس فقه و اصول در حدّ سطح مشغول بود ولی طولی نکشید که درس خارج ایشان در قم در ردیف مهمترین دروس خارج فقه و اصول قرار گرفت، و بدین ترتیب غالب مشاهیر پس از خود را در دامان علمش پروراند.

ایشان در مقام مرجعیت در زمان خود پس از مرحوم بروجردی از بیشترین مقلدان و محبان برخوردار بود، و در فضایی چون زهد، ساده زیستی، عنوان‌گریزی



و افتادگی، فهم بلند، عزم جزم، همت والا، تقوا، ورع، تهذیب نفس و عبادت بسیار و ارادت به اهل بیت طهارت، خصوصاً به جدش امام حسین علیه السلام زبانزد خاص و عام بود.

استاد علامه محمد علی مدرّس در کتاب *ریحانة الأدب* در توصیف ایشان می‌گوید:  
سید محمد، سید سند، حبر معتمد، مولانا الأجل... از میرزین طراز اول علمای عصر حاضر... حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، فقیه کامل، عالم عامل، عابد زاهد، محدث ثقه و رجالی، دارای کمالات نفسانیّه، و حائز مقامات معنویّه...<sup>۱</sup>

و مرحوم شهید مطهری در کتاب *گفتارهای معنوی* از ایشان به عنوان «یک اسوه عزم راسخ و همت بلند» نام می‌برد و قضیه‌ای را هم از ایشان نقل می‌کند.<sup>۲</sup>  
عمر رضا کحّال در کتاب *معجم المؤلفین* در توصیف ایشان می‌گوید: «فقیه، اصولی، مجتهد، محدث».<sup>۳</sup>

و دکتر شیخ محمد هادی امینی در *معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف* می‌نویسد:  
...من كبار الفقهاء والعلماء، و أعلام الفقه و الأصول، و مراجع التقليد و الفتيا و الزعامة الدینیّة، كان مثلاً للورع و التقوی و الزهد و التواضع و الخضوع، و متبحراً فی الحدیث و الرجال و الفقه و الأصول و المعقول و المنقول...<sup>۴</sup>

و عالمان، شاعران و شخصیت‌های بزرگی در وصف و رثای این خورشید حقیقت زبان به شعر گشوده‌اند، که در کتاب *آثار العجّة* به تفصیل ذکر شده است.  
ایشان در راه تبلیغ احکام دین، بخصوص در آن دوران خاص که اوج مبارزات رژیم پهلوی با مقدّسات دینی بود، زحمات فراوانی کشید و در مبارزه با «کشف حجاب» تلاش‌های زیادی نمود.<sup>۵</sup>  
علاوه بر آثار علمی‌اش که خواهیم آورد، آثار اجتماعی زیادی هم از ایشان به

۱. *ریحانة الأدب*، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. *گفتارهای معنوی*، ص ۲۵۵.

۳. *معجم المؤلفین*، ج ۹، ص ۱۷۷.

۴. *معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف*، ص ۳۷۱.

۵. در این مورد رجوع کنید به: نهضت دو مائه روحانیت، ص ۶۶؛ و یکصد سال مبارزه روحانیت مرفقی، ج ۳، ص ۶۲.

یادگار مانده که از مهمترین آنها می توان به مدرسه و کتابخانه و مسجد حجتیه در قم اشاره نمود.

آیه الله حجت در جمع آوری نسخه های خطی معتبر از علمای متأخر، همت زیادی به خرج داد و نتیجه این همت را می توان در فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه وی و همچنین کتابخانه خصوصی اش مشاهده نمود.<sup>۱</sup>

سر انجام روح بلند آن فرزانه، در سن ۶۲ سالگی هنگام اذان ظهر روز دوشنبه مطابق با سوم جمادی الاولی ۱۳۷۲ ق به ملکوت اعلا پیوست و پیکر نورانی اش پس از اقامه نماز توسط آیت الله بروجردی در کنار مسجد خودش - مسجد مدرسه حجتیه - به خاک سپرده شد.

#### اساتید

اساتید و مشایخ اجتهاد و روایت آیه الله حجت عبارت اند از :

۱. شیخ فتح الله اصفهانی معروف به شیخ الشریعه؛ استادش در فقه و اصول که بیشترین استفاده را از ایشان و مرحوم نایینی نموده است و از وی اجازه فتوا و اجتهاد هم دارد.
۲. سید ابو الحسن اصفهانی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.
۳. سید محمد باقر بیرجندی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.
۴. شیخ عبد الکریم حائری یزدی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.
۵. سید ابو تراب خوانساری؛ استادش در فقه و اصول و علوم حدیث و رجال؛ و دارای اجازه نقل روایت از او.
۶. شیخ اسد الله زنجانی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.
۷. سید حسن صدر کاظمی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.
۸. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروة الوثقی)؛ استادش در فقه و اصول.
۹. شیخ ضیاء الدین عراقی؛ استادش در فقه و اصول؛ و در سال ۱۳۳۳ اجازه اجتهاد

۱. رجوع کنید به: فهرست نسخه های خطی کتابخانه حجت کوهکمری، سید جعفر حسینی اشکوری؛ و فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه حجتیه، رضا استادی.

از وی دریافت نموده است. و همچنین دروس ایشان را تحت عنوان حاشیه الکتابه فی موضوع علم الأصول تقریر نموده است.

۱۰. میرزا محمد عسکری طهرانی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.

۱۱. سید محمد فیروز آبادی؛ استادش در فقه و اصول.

۱۲. شیخ علی قوچانی؛ استادش در فقه و اصول.

۱۳. سید علی بن سید علی نقی کوهکمری؛ والدگرمی و استادش در فقه و اصول، که از او اجازه نقل روایت نیز دارد و از دروس ایشان رساله‌ای در بحث صلاة را تقریر کرده است.

۱۴. علامه میرزا حیدر قلی سردار کابلی؛ استادش در ریاضی و هیئت؛ که دو کتاب سی فصل در اسطرلاب اثر نصیر الدین طوسی و شرح تذکره در هیئت نیشابوری را در محضر ایشان خوانده است.

۱۵. شیخ علی کاشف الغطاء؛ دارای اجازه نقل روایت از او.

۱۶. شیخ احمد کاشف الغطاء؛ دارای اجازه نقل روایت از او.

۱۷. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ دارای اجازه نقل روایت از او.

۱۸. مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی؛ که مرحوم حجّت از درس او تقریراتی دارد.

۱۹. شیخ علی گنابادی؛ استادش در فقه و اصول که مرحوم حجّت از او تقریراتی به نام «موضع علم الأصول والوضع وما یتعلّق به» دارد.

۲۰. شیخ عبد الله مامقانی؛ دارای اجازه نقل روایت از او.

۲۱. میرزا محمد حسین نایینی؛ در فقه و اصول و از او اجازه فتوا و اجتهاد و تقریراتی تحت عنوان «أقل وأکثر» دارد.

### شاگردان

و اما تعداد شاگردانی که از محضر این جلیل المرتبه کسب فیض نموده‌اند بیش از آن است که بتوان همه آنها در این مختصر نام برد، در کتاب آثار العجّة ۱۳۶ تن از تلامذ ایشان ذکر گردید، و ما در این جا تعدادی از مشاهیر شاگردان ایشان را یاد

می‌کنیم:

۱. آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی، که از ایشان در ۲۴ ذیقعدۀ ۱۳۵۱ اجازۀ حدیثی دریافت نموده است؛
۲. سید عبد الحجّه بلاغی نائینی، که از ایشان اجازۀ حدیثی دریافت کرده است؛
۳. حاج شیخ یحیی فاضل همدانی، که جلد دوم تقریرات درس کتاب بیع ایشان از اوست؛
۴. شیخ ابو طالب تجلیل تبریزی، که جلد اول تقریرات فوق الذکر هم از ایشان است، و علاوه بر آن تقریراتی از بحث صلاة و همچنین مباحث اصولی ایشان دارد؛
۵. آیت الله حاج سید محمد محقق داماد؛
۶. آیه الله حاج شیخ علی صافی گلپایگانی، که تقریرات دروس استاد را مفصلاً نگاشته‌اند؛
۷. مرحوم استاد علامه طباطبایی (صاحب تفسیر المیزان)؛
۸. آیه الله حاج شیخ ابو القاسم دانش آشتیانی؛
۹. آیت الله حاج سید ابو الحسن مولانا، که تقریراتی از درس خارج فقه ایشان تحت عنوان النجم الزاهر فی صلاة المسافرين دارد؛
۱۰. آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی، که خود می‌فرماید: استخوان بندی فقهی خود را نزد آیت الله بروجردی و آیت الله حجّت ساخته‌ام؛<sup>۱</sup>
۱۱. آیت الله حاج شیخ علی غروی علیاری؛<sup>۲</sup>
۱۲. حاج شیخ محمد رازی، که کتاب مشهور آثار الحجّة را درباره ایشان نوشته است؛
۱۳. حاج سید یونس اردبیلی؛
۱۴. شیخ مهدی حائری؛
۱۵. حاج سید مهدی انگجی تبریزی؛

۱. رجوع کنید به: مقالات و گفتارها، نوشته مسجد انگجی تبریزی، ص ۷۵.

۲. رجوع کنید به مصدر سابق.

۱۶. حاج سید مرتضی ابروانی؛
۱۷. حاج شیخ مرتضی حائری؛
۱۸. سید محسن حجّت (فرزندش)؛
۱۹. شیخ محسن مشکینی؛
۲۰. میرزا محمّد علی طباطبایی؛
۲۱. حاج شیخ قربانعلی اعتمادی تبریزی؛
۲۲. میرزا محمّد بنابی؛
۲۳. حاج سید صادق لواسانی؛
۲۴. سید حسین بدّلا؛
۲۵. شیخ اسد الله کاشانی؛
۲۶. شیخ محمّد عرفانی بیهودی.

### تألیفات

آیه الله حجت آثار علمی متعددی داشتند که اغلب به صورت ناتمام مانده‌اند. علاوه بر آن عوامل زیر نیز موجب گردیده تألیفات وی ناشناخته بماند:

حجم نوشته‌های ایشان، که غالب آنها - بجز یکی دو اثر - بسیار کوتاه هستند، به گونه‌ای که ده‌ها رسالهٔ مختلف در یک مجموعه جمع شده‌اند.

اختلاط و همنام بودن برخی از نوشته‌های مستقل ایشان با کتابت‌ها و تقریراتی که آن مرحوم از اساتیدش نوشته و یا برعکس شاگردانش بر درس ایشان نوشته‌اند.

پراکندگی رساله‌های مختلف وی در میان آثارش که همگی مربوط به مجموعهٔ حدیثی وی بوده و غالباً بسیار ناقص‌اند و از صفحات خالی فراوان برخوردارند.

خط ناخوانای او که گویا ناشی از تندنویسی بوده و به نظر می‌رسد در اغلب نوشته‌ها قصد داشته سر فرصت آنها را بازنگری و پاک‌نویس کند، هر چند در برخی از قسمت‌ها خط مؤلف چنان ناخواناست که بعید است می‌توانست آنها را بخواند.

در این جا آثار باقی مانده از وی، در چند بخش معرفی می‌گردد:

## الف. تقریرات شاگردان از دروس ایشان

۱. تقریرات کتاب بیع (ج ۱)، از شیخ ابو طالب تجلیل تبریزی، که به چاپ رسیده است.
۲. تقریرات کتاب بیع (ج ۲) به قلم حاج شیخ یحیی فاضل همدانی، که چاپ شده است.
۳. تقریرات بحث صلاة شیخ ابو طالب تجلیل تبریزی.
۴. تقریراتی از مباحث اصولی، شیخ ابو طالب تجلیل تبریزی.
۵. النجم الزاهر في صلاة المسافر، تقریرات فقه؛ سید ابو الحسن مولانا.

## ب. تقریرات آیه الله حجت از دروس اساتیدش

- آیه الله حجت اغلب دروس اساتیدش را تقریر نموده که متأسفانه تعداد قابل توجهی از این تقریرات مشخص نیست که مربوط به درس کدام استاد است. تقریرات نوشته شده توسط ایشان عبارت‌اند از:
۶. رسالة في الماء المستعمل في رفع الحدث الاكبر؛ تقریر از درس آقا ضیا عراقی.
  ۷. رسالة في خيار الغنن؛ تقریر از درس مرحوم نائینی.
  ۸. رسالة في الوقف؛ تقریر از درس آقا ضیا عراقی.
  ۹. رسالة في أصالة البراءة؛ تقریر از درس آقا ضیا عراقی.
  ۱۰. رسالة في اقتضاء الأمر بالشيء للنهي عن ضده؛ تقریر از درس مرحوم کمپانی.
  ۱۱. رسالة في الإجزاء؛ تقریر از درس مرحوم کمپانی.
  ۱۲. رسالة في بيان معنى الموضوع و في الأعراض الستة؛
  ۱۳. رسالة في المبادي اللغوية و الوضع؛
  ۱۴. تعليقة على الكفاية؛ تقریر از درس آقا ضیا عراقی.
  ۱۵. كتاب الصلاة (از مكان مصلى تا تكبير)؛
  ۱۶. رسالة في الخمس؛
  ۱۷. رسالة في نجاسة عرق الجنب من الحرام؛

۱۸. حواشی بر بیع مکاسب؛ تقریر از درس شیخ محمد حسین کمپانی.

۱۹. رسالة في الوصية؛

۲۰. موضع علم الأصول و الوضع و ما يتعلق به؛ تقریر از درس شیخ علی.

۲۱. رسالة في الحيض به صورت استدلالی؛

۲۲. أقل و أكثر؛ تقریر از درس مرحوم نایینی.

### ج. حواشی

۲۳. حواشی بر شرح منظومه مرحوم سبزواری (رسالة اول از مجموعه ۵۱ در

کتابخانه‌اش).

۲۴. حاشیه بر کفاية الأصول (رسالة چهارم از مجموعه ۵۱ در کتابخانه‌اش).

۲۵. حاشیه علی الرياض في الوضوء (رسالة اول از مجموعه ۵۲ در کتابخانه‌اش).

۲۶. حاشیه علی الوسائل (رسالة شانزدهم از مجموعه ۵۲ در کتابخانه‌اش).

### د. نوشته‌های مستقل

۲۷. احکام لباس مصلی (رسالة ششم از مجموعه ۵۱ در کتابخانه‌اش).

۲۸. رساله در اصول فقه (قطع و اقسام آن و حجیة الظنّ و الشهرة و الإجماع و الخبر

القابل الرجوع إلى خبر الواحد) (رسالة هشتم از همان مجموعه).

۲۹. تقلید (رسالة یازدهم از همان مجموعه).

۳۰. استصحاب، به صورت مفصل (رسالة نهم، سیزدهم و چهاردهم از همان

مجموعه).

۳۱. منجزات المریض (رسالة پانزدهم از همان مجموعه).

۳۲. أخبار البراءة في حدیث الرفع و مسائل أبواب جهاد النفس (رسالة شانزدهم از همان

مجموعه).

۳۳. رسالة في الوجوه العقلية علی حجیة الخبر الواحد (رسالة هفتم از مجموعه ۵۲ در

کتابخانه‌اش).

۳۴. رساله فی الأخبار الواردة بقرآءة مالک و ملک، صراط و سراط (رساله بیست و پنجم از همان مجموعه).

۳۵. تنقیح المطالب المبهمه فی عمل الصور المجتمعة (در همان مجموعه ۵۲).

۳۶. رساله فی الرضاع، که در سال ۱۳۳۴ به پایان رسانده است (در همان مجموعه).

۳۷. رساله فی الصلاة، مفصل و استلالی.

۳۸. لواع الآثار الغرویه فی مرسلات الآثار النبویه. که در بیشتر تراجم آمده ولی

نسخه‌ای از آن تاکنون شناسایی نشده است.

۳۹. مجمع الأحادیث، که در ذیل مفصلاً معرفی می‌شود.

نامه‌ها، اجازه نامه‌ها، و نوشته‌های مفترق ایشان

۴۰. اجازه اجتهاد از مرحوم آقا ضیاء در حدود سال‌های ۱۳۳۱ - ۱۳۳۳ق (رساله

پانزدهم از مجموعه ۵۱ در کتاب‌خانه‌اش).

۴۱. حساب و کتاب‌های مدرسه و شهریه طلاب و از این قبیل یادداشت‌ها (نسخه شماره ۴۰ در

کتاب‌خانه‌اش).

۴۲. نامه ایشان به سید عبد العجّت بلاغی در توضیح بحار الآثار مجلسی، که در میراث

حدیث شیعه (دفتر چهارم) در ضمن شرح حال مرحوم مجلسی به همت برادر محقق

«صدرایی خویی» چاپ شده است.

۴۳. شجره نامه‌ای که به خط خود نگاشته است.

و...

## ۲. مجمع الأحادیث

این کتاب که مفصل‌ترین و مهم‌ترین اثر آیه الله حجت است در مصادر با نام‌های مختلف یاد شده، در برخی فهرس از این مجموعه به عنوان جامع الأحادیث و الأصول، و در برخی دیگر به نام مجمع الأحادیث و در بعضی به نام مستدرک علی المستدرک یاد شده است، و در برخی از آنها دو عنوان از عناوین مذکور و یا هر سه عنوان، آثاری جداگانه



برای مؤلف شمرده شده‌اند.

ولی نام مشهور آن همان مجمع الأحادیث است همچنان که آیه الله مرعشی در اول نسخه‌های موجود از این کتاب نوشته‌اند که برای نمونه یکی از آنها چنین است:

کتاب مجمع الأحادیث للعلامة المعاصر آية الله السيد محمد بن العلامة السيد علي الحسيني الكوهكمرى الشهير بالحجة، من أعلام هذا العصر، وقد أتعب نفسه في هذا الاستدراك للمستدرک، توقّي (ره) قبل أن يتّمه، وأكثرها بخطّه....

آنچه پس از بررسی اغلب آثار مؤلف از نزدیک، برای ما حتمی شد این که مؤلف در ابتدای چند دفتر از این کتاب، با خطّ خودش تصریح نموده که کتاب حاضر به مجمع الأحادیث نامگذاری شده است که در ادامه مقاله از این نسخه‌ها یاد خواهیم کرد.

### شیوه تألیف کتاب

در نسخه‌های موجود از کتاب کاملاً مشخص است که مرحوم حجّت، به قصد جمع آوری مجموعه‌ای عظیم از روایات معتبر در تمامی موضوعات مختلف، اعم از فقهی، تاریخی، اخلاقی و...، با شیوه‌ای استدلالی و به همراه حواشی مفید اصولی، رجالی، درایه‌ای و فقه الحدیث و همچنین با مصدربیابی اخبار در متون روایی، ابتدا دفاتر و مجموعه‌هایی را به صورت متفرّق و پراکنده انتخاب نموده و هر کدام از آنها را به تعدادی از عناوین کلی اختصاص داده، و سپس به تدریج در اوقات مناسب ابواب و فصولی را برای این عناوین کلی ترتیب داده و گاه گویا پس از تدریس و یا مطالعاتی، ابوابی دیگر به نظرش رسیده که بدون ملاحظه حجم احتمالی آن باب، در میان ابواب دیگر جای داده، و در این مورد حتّی در برخی از جاها - به خاطر این که این کار به تدریج انجام شده - یک باب سهواً چند بار با تفاوتی اندک در الفاظ، تکرار شده است، و یا در برخی از موارد ابوابی را در کتبی جای داده که تناسب چندانی با آن کتاب ندارند.

به نظر می‌رسد مصنف در مدت زمانی که مشغول تبویب و فصل‌بندی کتاب‌های نامگذاری شده بوده به تدریج در ضمن مطالعات و یا تدریس‌های خود، احادیثی را

در ذیل برخی ابواب، وارد می ساخته است.

در برخی از فصول و یا کتب، اصلاً باب بندی صورت نگرفته و حتی عنوان برخی از کتب، گویا هنوز مشخص نشده بودند، و در واقع این نوشته ها برای مؤلف در حکم مسوده بوده که می بایست طبق اصولی خاص مرتب و پاک نویس گردد. در انتقال احادیث، مؤلف گویا از یکی از شاگردان و یا اطرافیان هم کمک می گرفته که خطش از خط مؤلف خواناتر است، و این خط عیناً در مجموعه های مختلف دیده می شود، با این تفاوت که در دست خط مؤلف پس از اغلب روایات، مصادر دیگر همان روایت و یا مشابه آن روایت، با ذکر شماره صفحه و همچنین اختلافات موجود بین مصادر، در متن و حواشی ذکر شده است.

و در برخی موارد، در حاشیه کتاب، توضیحاتی کوتاه در مورد برخی از اسناد و لغات متن، و یا استفاده هایی از این قبیل دیده می شود که بسیار قابل توجه هستند. در برخی از موارد نیز مؤلف، پس از ثبت خبر، با رموزی خاص، به احوال کلی اسناد، چون: ضعف، حُسن، وثوق، و غیره اشاره می نماید. ولی در مواردی که خودش اخبار را ثبت ننموده، از حاشیه و مصادر و غیره اثری دیده نمی شود.

### اهمیت مجمع الأحادیث

از این موسوعه حدیثی تنها برخی کتاب ها همچون: مکارم الأخلاق، صلاة، کفر و ایمان و نکاح تا حدودی به پایان رسیده که قابل انتشارند، ولی در سایر کتاب ها، روایات درج شده بسیار اندک اند و یا اصلاً چیزی نوشته نشده است. به عنوان مثال در «کتاب الکفر و الإیمان»، که نسخه آن حدود ۳۰۰ صفحه (۲۲×۳۵) دارد و به شماره ۵۰۶۵ در کتابخانه مرعشی نگهداری می شود، بیش از ۱۰۰ باب دیده می شود، ولی بیش از نیمی از آنها هیچ مطلبی ندارند.

و در «کتاب مکارم الأخلاق و مساویها» که با ۲۷۸ برگ در مجموعه شماره ۲۹۴۳ در کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است، تقریباً یکصد و اندی باب گنجانده شده که در

حدود نیمی از آنها تکمیل شده است. در این دفتر دو بیست و اندی روایت تحریر شده که حدود نیمی از آنها به خط خود مؤلف و بقیه به قلم غیر اوست. به نظر ما می توان پس از مطالعه دقیق نوشته های مفرق ایشان در مجموعه ها و رساله های مجمع الأحادیث همه نکات رجالی و حدیثی ایشان را در رساله ای جمع نمود.

### مجلدات تألیف شده و موجود از مجمع الأحادیث

بخش های ذیل از کتاب ارزشمند مجمع الأحادیث تألیف شده و نسخه های آن موجود است که عبارت اند از:

#### ۱. کتاب مکارم الاخلاق و مساویها.

تعداد تقریبی ابواب و فصول این کتاب ۱۲۰ باب است.

این کتاب به طور کلی در دو مقصد و هر کدام در چند مقام طبقه بندی شده که هر کدام از آنها به ابواب زیادی تقسیم شده اند. مقصد اول در اخلاق حسنه و مقصد ثانی در اخلاق سیئه است.

اغلب زیر شاخه های مقاصد و مقامات مذکور با عنوان «باب» ذکر شده اند، ولی گاه در لابه لای مطالب، برخی از موضوعات نسبتاً کلی با عنوان «فصل» آمده که به چندین باب تقسیم شده اند. عنوان باب ها و تعداد احادیث موجود در هر باب عبارت اند از:

باب جوامع الصفات المسیئة (تقریباً شامل ۱۰ خبر)؛ باب جمله من وصایا الأنبياء (۸ خبر)؛ باب جمله من الصفات التي یدخل صاحبها الجنة (۱ خبر)؛ باب الخصال التي من كان فيه زوجة الله من الحور العين (۱ خبر)؛ باب جمله من الصفات التي يوجب دخول صاحبها الجنة (۴ خبر)؛ باب جمله من الصفات التي توجب الأمن يوم القيامة (۱ خبر)؛ باب جمله من صفات الأنبياء (۲ خبر)؛ باب جمله من صفات التي توجب دخول الجنة (۲ خبر)؛ باب جمله ممن ينظر الله إليهم (۱ خبر)؛ باب جمع ممن ضمن له النبي (۴ خبر)؛ باب الخصال التي من كن فيه واحدة كان في ظل العرش (۴ خبر)؛ باب صفات خيار الناس (۳ خبر)؛ باب جمله من وصایا الأئمة (۴ خبر)؛ باب

جملة ممّن تحرم عليهم النار (۱ خبر)؛ باب أقرب الخلق إلى الله (۳ خبر)؛ باب المنجيات والمهلكات (۵ خبر)؛ باب الخصال التي يحبّ الله (۵ خبر)؛ باب أفضل الخصال و (۱ خبر)؛ باب خصال المروءة (۱۰ خبر)؛ فصل في الاعتصام بالله (۵ باب و ۱۰ خبر)؛ فصل في التفكّر (۷ باب و ۱۰ خبر)؛ فصل في جهاد النفس (۴ باب)؛ فصل في حفظ اللسان (۴ باب)؛ فصل في الحياء (۴ باب)؛ فصل في الخوف و الرجاء (۷ باب)؛ فصل في حسن الظنّ (۵ باب)؛ فصل في الزهد (۸ باب)؛ فصل في الشكر و الكفر (۱۶ باب)؛ فصل في الصبر و الرضا (۵ باب)؛ المقام الثاني في فضل الصبر و الصابرين (۵ باب)؛ المقام الثالث في أقسام الصبر (۸ باب)؛ المقام الرابع في الرضا بالقضاء (۷ باب)؛ باب وجوب أداء الفرائض (۴ خبر)؛ فصل في النفقة (۱۰ باب)؛ باب حسن العاقبة (۳ خبر)؛ فصل في الورع (۹ باب)؛ باب علائم اليقين (۳ خبر)؛ المبحث الثاني (۳۰ تا ۴۰ باب)؛ فصل في الرفق (۷ باب)؛ باب الاهتمام بأمور المسلمين.

نسخه این کتاب به شماره ۲۹۴۳ در کتابخانه مرعشی نچهرداری می شود. این نسخه به قلم مؤلف و یکی از شاگردانش و به خط نستعلیق تحریر شده و ۲۷۸ برگ دارد که حدود ۲۰۰ برگ از آنها سفید مانده است.<sup>۱</sup>

## ۲. کتاب الصلاة.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۱۷۰ باب و فصل است.

اولین باب آن «باب عدم جواز الصلاة في الطين» و آخرین باب آن «باب استحباب رفع الصوت في الأذان» است. عنوان عمده کتاب عبارت‌اند از:

۱. ابواب الصلاة و الواجبات منها و... (که ۷۶ باب اول آن کاملاً خالی از مطلب است).

۲. فصل في محاذاة الرجل و المرأة في الصلاة.

۳. فصل في آداب المساجد و دخولها.

۴. أبواب الأذان و الإقامة.

نسخه این بخش نیز به خط مؤلف و در ۱۸۴ برگ واقع شده که حدود ۱۱۰ صفحه آن خالی است و به ش ۲۹۴۴ در کتابخانه آیه الله مرعشی نگهداری می شود.<sup>۱</sup> قطعه دیگری از کتاب صلاة دارای ۳۰۰ باب به ش ۵۰۶۷ در همان کتابخانه نگهداری می شود.<sup>۲</sup>

### ۳. کتاب الصوم.

تعداد تقریبی ابواب و فصول این کتاب ۲۵۰ باب و فصل است و فصول کلی این مجموعه، در ابتدای آن توسط خود مؤلف چنین آمده است:

کتاب الصوم، و فيه مقصدان: الأول في حقيقة من يصح له الصوم، و الثاني في أقسامه. و في المقصد الأول أركان أربعة: الأول: في وجوب الصوم و نيته. الثاني: فيما يمك عنه الصائم و آداب الصوم. الثالث: في الزمان الذي يصح منه الصوم. الرابع: فيمن يمك (?) عنه الصوم و يصح عنه.

نسخه اصل این بخش در ۲۳۸ برگ (۷۰ برگ آن سفید است) به ش ۲۹۴۵ در کتابخانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود.<sup>۳</sup>

### ۴. کتاب نکاح.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۳۰۰ باب و فصل است. در آغاز این بخش مؤلف چنین نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و الصلاة على محمد و آله الطاهرين، كتاب النكاح من مجمع الأحاديث لمؤلفه الراجي عفو ربه الغني، محمد بن علي الحسيني الكوهكمرى، و فيه أركان: الركن الأول في المقدمات، و فيه فصول: فصل في النكاح و استحبابه....

این مجموعه، غالباً با خط خود مؤلف است و مؤلف حواشی زیادی بر آن نوشته است.

۱. همان، ج ۸، ص ۱۳۹.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۳۹.

اولین باب دفتر «باب بدو النکاح» و آخرین باب آن «باب من اشتری أمة فأعتقها و تزوجها استحَبَّ علیه أن یستبرئها و لیس بواجب» است.  
 نسخه اصل این بخش به ش ۲۹۴۶ در کتاب خانه آیه الله مرعشی نگهداری می شود و شامل ۲۹۸ برگ (۵۰ صفحه سفید) است.<sup>۱</sup>

#### ۵. کتاب الإیمان و الکفر و العقل و الجهل.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۱۰۰ باب و فصل است.  
 این مجموعه نیز غالباً با خط مؤلف است و مؤلف حواشی زیادی بر آن نوشته است. نسخه اصل آن به ش ۵۰۶۵ در کتاب خانه آیه الله مرعشی نگهداری می شود و شامل ۱۵۱ برگ است.<sup>۲</sup>

#### ۶. أبواب مقدّمة العبادات.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۱۵۰ باب و فصل است. این بخش نیز غالباً به خط مؤلف است و حواشی بسیاری نیز دارد و ابوابی که شامل روایت اند، تا حدودی کامل بوده، از نقصان کمتری برخوردارند.  
 و در صفحه اول آن مؤلف با خط خود نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم، أبواب مقدّمات العبادات، و فیها فصول: الفصل الأول

فی وجوب الفرائض و... و خیرها و ما یتعلق بذلك...

نسخه اصل این بخش به ش ۵۰۶۶ در کتاب خانه آیه الله مرعشی نگهداری می شود و دارای ۲۸۷ برگ (۱۷۵ برگ سفید) است.<sup>۳</sup>

#### ۷. ابواب زیارات و فضایل و آداب آنها.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۱۰۰ باب و فصل است و نسخه آن به ش ۵۰۶۸

۱. همان، ج ۸، ص ۱۳۹.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۰.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

در کتاب خانه آیت الله مرعشی در ۲۸۸ برگ نگهداری می شود که اغلب صفحات آن سفید است.<sup>۱</sup>

#### ۸. کتاب التجارة.

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۳۰ باب است و نسخه آن به ش ۸۳۲۲ در کتاب خانه مرعشی واقع شده که دارای ۱۹۷ برگ است و اوراق نصف نسخه سفید است.<sup>۲</sup>

#### ۹. أبواب ما يمكن أن يستنبط من الكتاب و السنّة من القواعد الكلّیّة و...

تعداد تقریبی ابواب و فصول آن ۳۷ باب و فصل است. در ابتدای آن، مؤلف فهرستی از عناوین ۳۷ باب را ذکر نموده که به مبانی فقهی و اصولی در کتاب و سنّت مربوط هستند، ولی جز چند باب از آن، بقیه افزاز نشده و یا هیچ روایتی ندارند. باب اول این کتاب که «باب في قاعدة لا ضرر و لا ضرار» نام دارد، کامل است که حدود ۱۳ صفحه را در بر دارد و حواشی زیادی مؤلف بر آن نوشته و خود رساله ای مستقل به شمار می رود. نسخه این بخش به ش ۹۹۹۰ در کتاب خانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود که دارای ۷۰ برگ است و حدود ۳۰ برگ از آن تحریر شده است.<sup>۳</sup>

#### ۱۰. نسخه شماره ۴۱ کتاب خانه آیت الله حجّت.

این نسخه به خط مؤلف و یکی از شاگردان و یا نزدیکان وی به خط نستعلیق تحریر شده و دارای ۲۹۰ برگ به اندازه ۱۷×۲۲ است.<sup>۴</sup>

در این نسخه ابوابی از کتابهای مختلف آمده که عنوان آنها چنین است:

۱. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

۳. همان، ج ۲۵، ص ۲۵۴.

۴. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیت الله حجّت، ص ۵۰.

آداب التجارة، كتاب العشرة، كتاب الصدقة، كتاب البيع، كتاب النكاح و أحكام الأولاد، ابوابی مربوط به كتاب صلاة، آداب اللباس و الحمام و المسافرة، أبواب التعقيب و الدعاء، مولد النبي، كتاب الجهاد، كتاب المواقيت، كتاب الزكاة، كتاب الأطعمة و الأشربة، كتاب العلم و الجهل، كتاب الوقوف و الصدقات، كتاب اللعان، كتاب الميراث و الديات .

### ۳. دو نمونه از كتاب مجمع الأحاديث

در این جا جهت آشنایی محققان با روش و سبک تألیف كتاب، دو نمونه از آن ارائه می شود.

#### نمونه اول:

از كتاب نكاح است، مؤلف در یکی از باب های آن می نویسد:

باب كراهة ترك التزويج مخافة العيلة

الكافي في ..... عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن حرير، عن وليد بن صبيح، عن أبي عبد الله ع، قال: من ترك التزويج مخافة العيلة فقد أساء الظن بالله. (در حاشیه: «حسن ق» دارد که گویا رمز «حسن كالموثق» است).

و في (يعنى: الكافي) .... عن العدة، عن البرقي، عن الجاموراني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن محمد بن يوسف التميمي، عن محمد بن جعفر، عن أبيه، عن أبائه ع، قال: قال رسول الله ص: من ترك التزويج مخافة العيلة فقد ساء ظنه<sup>۱</sup> بالله عز و جل؛ إن الله - عز و جل - يقول: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْذِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (حاشیه: و رواه في دعائم الإسلام عن النبي مثله). (در حاشیه دیگر: «ض» که اشاره به ضعف سند است).

الفتية في .....: بإسناده عن ابن أبي عمير، عن حرير، عن الوليد بن صبيح، قال:

۱. در حاشیه بدون رمز آمده: أساء الظن.



قال أبو عبد الله ع: من ترك التزويج مخافة الفقر فقد أساء الظنَّ بالله عزَّ وجلَّ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

(در حاشیه: و... فی مجمع البیان عن ابي عبد الله ع...) - (حاشیه دیگر: ... وروایه ابن ابي عمیر، عن حریر، و قد تقدّم فی الکافی بواسطه اَبان) - (حاشیه دیگر: کذا فیما عندنا من نسخ الفقیه المصحّحه عن ابن ابي عمیر، عن حریر؛ و کذا نقله فی الوافی و الوسائل، و لا ینبغی سقط الوساطه بینهما؛ فإنّ روایه ابن ابي عمیر عن حریر غیر معهوده، و إنّما یروی عنه بواسطه... بواسطه حمّاد بن عیسیٰ أو اَبان أو غیرهما، و المظنون أنّ الوساطه هاهنا اَبان، و أنّ الروایه ما تقدّم فی أوّل الباب عن الكلینی عن ابن ابي عمیر عن اَبان عن حریر، فالروایه موثّقه عن المشهور).

فی المرسل (حاشیه: الفقیه): قال النبی ص: من سرّه أن ینلقی الله - عزّ و جلّ - طاهرًا مطهرًا فلیقله بزوجه، و من ترک التزویج مخافة العیلة فقد أساء الظنَّ بالله.

### نمونه دوم:

از کتاب صوم انتخاب شده، مؤلف در باب علت و جوب روزه می نویسد:

#### باب علّة فرض الصوم

الکافی: ..... علی بن محمّد و محمّد بن ابي عبد الله، عن إسحاق بن محمّد، عن حمزة بن محمّد، قال: کتبت إلى ابي محمّد عليه السلام: لم فرض الله الصوم؟ فورد الجواب: مسّ الجوع، فیحثّونا علی الفقیر.

القیه: ..... سأل هشام بن الحکم ابا عبد الله عليه السلام عن علّة الصیام، فقال: إنّما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر، و ذلك لأنّ الغنی لم یکن لیجد مسّ الجوع فیرحم الفقیر؛ لأنّ الغنی کلّمّا أراد شیئاً قدر علیه، فإذا أراد الله عزّ و جلّ (در حاشیه: تعالی - خ د) أن یسوی بین خلقه و أن یدیق الغنی مسّ الجوع و الألم لیرقّ علی الضعیف و یرحم الجائع.

القیه: ..... و کتب أبو الحسن علی بن موسی الرضا عليه السلام إلى محمّد بن سنان فیما کتب

عن (در حاشيه: من - خد) جواب مسائله: علة الصوم (در حاشيه: الصيام - خد) لعرفان مس الجوع والعطش؛ ليكون ذليلاً مستكيناً مأجوراً محتسباً صابراً، ويكون ذلك دليلاً له على شدائد الآخرة مع ما فيه من الانكسار له عن الشهوات، واعظاً له في العاجل دليلاً على الآجل؛ ليعلم شدة مبلغ ذلك من أهل الفقر والمسكنة (در حاشيه بدون رمز: و المسألة) في الدنيا والآخرة.

الفتية: .... وروي عن الحسن بن علي بن أبي طالب ع أنه قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ص، فسأله أعلمهم من المسائل، فكان فيما سأله أنه (در حاشيه: عن - خد) قال له: لأي شيء فرض الله - عز وجل - الصوم على أمتك بالثلاثين يوماً وفرض الله على (در متن بارمز نسخه) الأمم أكثر من ذلك؟ فقال النبي ص: إن آدم لما أكل من الشجرة بقي في بطنه ثلاثين يوماً ففرض الله على ذريته ثلاثين يوماً الجوع والعطش، والذي يأكلونه بالليل تفضّل من الله - عز وجل - عليهم، وكذلك كان على آدم ع فرض الله ذلك على أمتي. ثم تلا هذه الآية: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ﴾. قال اليهودي: صدقت يا محمد، فما جزاء من صامها؟ فقال النبي ص: ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلا أوجب الله - تبارك وتعالى - له سبع خصال: أولها يذوب الحرام في جسده، والثانية يقرب من رحمة الله عز وجل، والثالثة يكون قد كفر خطيئة آدم (در متن بارمز نسخه) أيه، والرابعة يهون الله عليه سكرات الموت، والخامسة أمان من الجوع والعطش يوم القيامة، والسادسة يعطيه الله براءة من النار، والسادسة يطعمه الله من طيبات الجنة. قال: صدقت يا محمد.

العلل و عيون الأخبار..... بأسانيد الآتية عن الفضل بن شاذان عن، الرضا عليه السلام قال: إنما أمروا بالصوم لكي يعرفوا ألم الجوع والعطش، ويستدلوا على فقر الآخرة، وليكون الصائم خاشعاً ذليلاً مستكيناً مأجوراً محتسباً عارفاً صابراً على ما أصابه من الجوع والعطش فيستوجب الثواب، مع ما فيه من الإمساك عن الشهوات، وليكون ذلك واعظاً لهم في العاجل، وراضياً (در حاشيه: راضياً - خد) لهم على أداء ما كلفهم ودليلاً لهم في الآجل، وليعرفوا شدة مبلغ ذلك على أهل الفقر

والمسكنة في الدنيا، فيؤذوا إليهم ما افترض الله لهم في أموالهم.

كشف الغمة: ..... عن عبد العزيز الجنازدي، عن رجاله: قال القاضي أبو عبد الله الحسين بن علي بن هارون الضبي إمامنا، قال: وجدت في كتاب والدي: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَزَةَ الْعُلُوِي، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي الرضا عليه السلام أسأله: لما فرض الله تعالى الصوم؟ فكتب إلي: فرض الله تعالى الصوم ليجد الفتي مس الجوع؛ ليحنو على الفقير.

لازم به ذکر است که آن گونه که مؤلف هم در برخی از مواضع کتاب اشاره نموده، ایشان نسخه‌های خاصی از کتاب من لا يحضره الفقيه و شاید بعضی از کتب دیگر را در اختیار داشته و روایات را از آن نسخه‌های خاص تحریر نموده‌اند؛ زیرا روایات نقل شده در نسخه، با مصادر مطبوع در آن زمان اختلاف قابل توجهی دارند.

رَبِّ تَقَبَّلْ مِنِّي الْيَسِيرَ بِالْكَثِيرِ

## مصادر و مأخذ به اجمال

۱. آثار الحجّة، شریف رازی؛
۲. اختران تابناک، شیخ ذبیح الله محلّاتی، ج ۱، ص ۴۷۶؛
۳. آینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، ص ۸۱؛
۴. الذریعة، علامه آقا بزرگ طهرانی، ج ۲۴، ص ۱۶۴؛
۵. رجال آذربایجان، علامه امینی، ص ۱۸۶؛
۶. رجال قم، ص ۱۵۰؛
۷. ریحانة الأدب، شیخ محمّد علی مدرّس، ج ۱، ص ۳۱۲؛
۸. ستارگان حرم، گروهی از محققین، ج ۱، ص ۱۸۳؛
۹. علمای معاصرین، شیخ محمد علی خیابانی، ص ۲۱۴؛
۱۰. علم الفقه، الشیخ علی خازم، ص ۲۴؛
۱۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حجت، سید جعفر حسینی اشکوری؛
۱۲. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مدرسه حجت، رضا استادی؛
۱۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه آیه الله مرعشی؛
۱۴. کشف الفهارس، سید محمّد باقر حجتی، ص ۳۷؛
۱۵. گفتارهای معنوی، آیه الله شهید مطهری، ص ۲۵۵؛
۱۶. گنجینه دانشمندان، علامه شیخ محمّد رازی، ج ۱، ص ۳۵۹؛
۱۷. ماضی النجف و حاضرها، جعفر بن باقر آل محبوبه، ج ۳، ص ۲۳۴؛
۱۸. مجلّة نور علم، ش ۱۰، ص ۸۵؛

۱۹. معجم رجال الفكر و الأدب في النجف، محمد هادی امینی، ص ۱۲۱؛
۲۰. معجم المؤلفین، عمر رضا کخّاله، ج ۹، ص ۱۷۷؛
۲۱. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، سید حسین مدرّسی، ص ۳۷۱؛
۲۲. مشاهیر دانشمندان اسلام، شیخ عبّاس قمی، ج ۴، ص ۱۴۶؛
۲۳. مقالات و گفتارها، مسجد انگجی، ص ۳۹ و ۴۱ و ۷۵ و ۲۳۹؛
۲۴. موسوعه مؤلفی الإمامیة، گروه مجمع الفكر الإسلامی، ج ۲، ص ۵۰۸؛
۲۵. میراث حدیث شیعه، گروهی از محققین دارالحدیث قم، ج ۴، ص ۵۵؛
۲۶. نقباء البشر، علامه آقا بزرگ طهرانی، ج ۴، ص ۱۴۹۴؛
۲۷. نهضت دو ماهه روحانیت، ص ۶۶؛
۲۸. یکصد سال مبارزه روحانیت مرفّعی، ج ۳، ص ۶۲.

**فهارس**

فهارس عمومی میراث (دفترهای ۱ - ۱۴)

فهرست تفصیلی دفتر ۱۴

## فهرست عمومی میراث (دفترهای ۱- ۱۴)

### الف : عنوان رساله‌ها

۱۰۳/۱	الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی	۵۱۷/۷	آداب عباسی، صدرالدین تبریزی (معرفی)
	الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> .	۸۳/۶	إبطال شبه المتأولين لنص ولاية أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small>
۶۳/۵	ابن ابی الفوارس	۷۷/۱۱	الاثنا عشرية، مؤلف ناشناخته
	الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت <small>عليهم السلام</small> ، ابن جعفریه	۴۰۷/۱۲	اجازات حدیثی موجود در کتابخانه محدث ارموی
۱۱۵/۱۴	الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> . سائل ← صحيفة المحبة	۵۲۹/۷	إجازات الرواية والوراثه، شیخ آقا بزرگ تهرانی (معرفی)
	الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة. <small>عليه السلام</small>	۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶	اجازات شیخ صالح بحرانی
۱۴۷/۴	ابن جزری	۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	اجازات فیض کاشانی
	الأربعین فی إثبات إمامة أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> ، مفید شیرازی	۵۱۳/۹	اجازات علامه حلی
۳۳/۳	إزالة الأوهام في اشتباهات العوام في الأسماء والأعلام، خوبی (معرفی)	۵۲۱/۴	اجازات علامه مجلسی
۶۲۹/۲	الاستبصار في النص على الأئمة الأطهار <small>عليهم السلام</small> ، کراچکی	۴۲۱/۱۴	اجازات فخر المحققین
۸۹/۲	الإستناد الصنفی إلى آل المصطفی (الشیخة) ۳۴۱/۱۴	۳۱۱/۱	اجازات محقق کرکی
	الأشعثيات يا الجعفریات (منتخب) ← الأربعون الزاهرة : الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة <small>عليهم السلام</small>	۵۱۹/۶	اجازات محمد امین استرآبادی
۱۵/۱	ألقاب الرسول وعترة، قطب راوندی	۳۸۷/۳	اجازات محمد قاسم و محمد جعفر نراقی
۲۳۵/۱۲	انجاب الثقات في فحول الرواة	۴۱۷/۳	اجازات میرزا جعفر طباطبائی حائری
	الأنوار، ابن همام اسکافی ← منتخب الأنوار	۵۲۱/۵	اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
۴۷۹/۸	إيجاز المقال، حویزی (معرفی)		اجازة خاتون آبادی به زین الدین علی خوانساری ← مناقب الفضلاء
۳۵/۱۰	الإيضاح، قاضی نعمان	۴۵۳/۳	اجازة حسن صدر به امامی خوبی
۱۳/۳	بِرّ الإخوان، مؤلف ناشناخته	۴۳۵/۸	اجازة نراقی به ملا علی آرنای
		۱۸۹/۴	أدعية السر، فضل الله راوندی
		۱۳۵/۲	الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شیخ بهایی)
		۹/۸	الأربعون حديثاً، قطیفی

دعای سمات	تاج الأشعار، فنجگردی ← سلوة الشیعة
وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات	تحفة الإخوان، مرندی (معرفی) ۵۴۹/۹
دعای صباح امام علی ؑ	تحقیقی در تاریخ وفات فاطمة زهرا ؑ ۴۴۴/۶
ترجمة دعای صباح، سید محمود جامی	ترجمة دعای صباح، سید محمود جامی ۲۳۱/۱
ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی	ترجمة مفتاح الفلاح، تبریزی ← آداب عباسی
شرح دعای صباح، شوشتری	ترجمة منظوم احادیث
دعای کمیل	ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی
کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)	زبدة الأخبار، عادل خراسانی
دعای عرفه امام حسین ؑ	ستین عادل، عادل خراسانی
شرح دعای عرفه، فقیه امامی (معرفی)	صحيفة المحبة، سائل کاشانی
ذیل الإسناد الصغری إلى آل المصطفى ۴۱۱/۱۴	گنج گهر، ندیمی
رسالة عديمة النظير في أحوال أبي بصير، خوانساری	نظم نثر اللثالی، اشرف مراغی
رسالة في أحوال الأخبار، قطب راوندی	نظیم اللثالی، سیفی قزوینی
← مختصر رسالة في أحوال الأخبار	ترجمة منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی ۲۳۹/۶
رسالة في أحوال أبي بصير، چهار سوقی ۴۵۹/۱۳	ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی ۳۴۷/۹
رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا ؑ، چهار سوقی	التعازی، علوی کوفی ۷۹/۴
۴۵۵/۷	التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلّی ۸۳/۱
رشح الولاة، شفره اصفهانی (معرفی) ۵۸۵/۵	توضیح المرام في شرح تهذيب الأحكام (معرفی) ۵۳۵/۹
رواشح السماوية، میرداماد	جوامع الکلام في دعائم الإسلام، سید میرزا جزایری ۵۲۹/۶
المراشح (تلخیص رواشح)، محمد نانینی	جواهر المطالب في فضائل علي بن أبي طالب ؑ ۷۳/۹
زبدة الأخبار، عادل خراسانی ۲۰۲/۱	حاشیة الاستبصار، استرآبادی ۳۵/۱۳
زبور العارفين، ترکمانی قمی ۱۰۹/۱۱	حاشیة أصول الکافي، استرآبادی ۲۲۹/۸
زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱	حاشیة رسالة عديمة النظير في أحوال أبي بصير ۴۴۷/۱۳
زندگی نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷/۳	حاشیة من لا يحضره الفقيه، استرآبادی ۴۴۹/۱۰
زندگی نامه خود نوشت ملا علی آرائی	حاشیة من لا يحضره الفقيه، شیخ بهایی ۲۹۳/۷
← شرح الأحوال من البداية إلى المآل	حدیث قدسی
زندگی نامه شیخ علی ولدیانی ۴۶۱/۱۲	أدعية السر، فضل الله راوندی
زندگی نامه سید جلال الدین محدث ارموی ۴۴۷/۱۲	شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا»
السبعين في فضائل أمير المؤمنين ؑ	الخطبة المؤنفة لأمير المؤمنين ؑ ۱۹/۱۰
صحيفة المحبة	
ستایش نامه علامه مجلسی ۵۵۱/۵	
ستین عادل، عادل خراسانی ۲۱۴/۱	



- ٢١١/٢ صحيفة المحبة، سائل كاشاني
- ٢١١/٤ شرح احوال علامة مجلسي، بلاغي
- ٤٠٣/٥ بزرگ تهراني
- ٣٣١/٣ طريق الهداية في علم الدراية، مولانا
- ٣٣١/٣ عرائس الحديث، روزبهان بقلي شيرازي ← المكنون في حقائق الكلم النبوية
- ٢١٣/٧ عيون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب)، بغدادی
- ١٣/٣ بر الإخوان، مؤلف ناشناخته
- غاية المرام في فضائل عليّ وأولاده الكرام عليه السلام، شيعي
- سبزواری
- ١٥/٦ فصول في التعقيبات والدعوات، ابن فهد حلي ← التعقيبات والدعوات
- ٥٣/١١ فضائل شهر رجب، حسكاني
- فقه الرضا عليه السلام
- : رساله في تحقيق حال كتاب فقه الرضا عليه السلام
- ١٢٩/١٣ الفوائد الرجالية، بيرجندی
- ٥٣٥/٢ الفوائد الرجالية، محقق كركي
- ٢٥٥/١ الفوائد الرجالية، مؤلف ناشناخته
- ٤٣٣/٧ فوائد في الدراية، شهيد ثاني
- ٣٤٩/١١ فهرس الصدرية في الإجازات العلية، همداني
- ٣١/١٢ قانون العدالة، هروي
- ١٩٩/٣ كاشف الأسرار (شرح دعای كميل)، اصطهباناتي
- ٢٤٩/٦ كاشف النكات في شرح الكلمات
- ٥٢٧/١١ كتاب الدعاء، مازندراني (معرفي)
- ٢٧٩/٥ الكفافية في علم الدراية، ابوطالب زنجاني
- ١٤٥/٨ گنج گهر، نديمی
- لب اللباب في علم الرجال، شریعتمدار
- استرآبادی
- ٣٩٥/٢ مئة كلمة من كلمات أمير المؤمنين عليه السلام، جاحظ
- : كاشف النكات في شرح الكلمات
- مائدة الأسرار لخلص المؤمنين الأخيار
- ١٥٧/١٤ مجمع الاحاديث، حجت كوهكمري
- ٤٤١/١٤ مجمع البحرين في مناقب السبطين الحسن
- ٢٤٣/٧ سلوة الشيعة (تاج الأشتار)، فنجگردي
- ٢١١/٤ شرح احوال علامة مجلسي، بلاغي
- ٤٥١/٨ شرح الأحوال من البداية إلى المال
- شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»، ملا علي نوري
- ١٤١/٣ شرح حديث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن حسيني
- ١٤١/٣ شرح حديث «نية المؤمن خير من عمله»
- ٣٠٥/٩ شرح حديث نقطه، ابن تركه
- ١٧٣/١ شرح حديث «حبنا أهل البيت يكفر الذنوب»
- ٣٥٧/٦ شرح حديث حقيقت، ابن همام شيرازي
- ٢٠٧/٥ شرح حديث حقيقت، دهدار
- ١٨٧/٢ شرح حديث حقيقت، علامه حلي
- ١٨٣/٣ شرح حديث حقيقت، علي مرندي
- ٣٢٧/١٤ شرح حديث رأس الجالوت، نراقی
- ٢٣٣/٢ شرح حديث «الرياء شرك و تركه كفر»، بحراني
- ٣٥٧/٦ شرح حديث «من عرف نفسه»، تنكابني
- ١٤٣/١ شرح حديث «من عرف نفسه»، سيد احمد علوي
- ← المعارف الإلهية
- ٤٤٣/٦ شرح حديث عمران صابي، مختاري نائيني
- شرح الحديثين (١- الرياء شرك و تركه كفر ٢- حبنا أهل البيت يكفر الذنوب)، بحراني
- ٣٥٧/٦ شرح دعای سمات
- ← وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات
- شرح دعای صباح، شوشتری
- شرح دعای صنمی قریش، شفروه ← رشع الولاء
- شرح دعای كميل، اصطهباناتي ← كاشف الأسرار
- شرح دعای عرفه، فقيه امامي (معرفي)
- ٥٣٩/١١ شرح دعای «يا من تُخَلِّ»
- ٤١١/٨ شرح طرق الشيخ الطوسي، شریعتمدار استرآبادی
- ٢٩٧/٢ شرح مئة كلمة للجاحظ عليه السلام
- ← كاشف النكات في شرح الكلمات
- الشفاء في أخبار آل المصطفى عليه السلام، تبریزی
- ٥٠٧/١٣

- ۷/۱۳ منیع الفرر و مجمع الدرر  
 ۲۵۱/۴ والחסین علیه السلام، رضوی
- منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن همام  
 ۲۵۳/۱۳ مختلف الرجال، بيرجندی
- ۱۳/۵ اسكافي  
 ۲۴۹/۵ مختصر رسالة في أحوال الأخبار، قطب راوندی
- منتخب الأشعثيات، ابن جزرى اسكافي  
 المراتب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام،  
 ۱۰۵/۶ بُستی
- منتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية، بغدادی ۳۳/۷  
 المرائع، نانثی ۲۸۹/۱۱
- میراث بانان حدیث در ارومیه ۷/۱۲  
 مستند الإمام الرضا عليه السلام ۵۵/۹
- میزان السماء در تعیین مولد خاتم الأنبياء، محدث  
 النور ۳۸۷/۶  
 الشيخة عليها السلام إلى الإسناد المصنف إلى آل المصطفى  
 مشيخة الاستصار عنه شرح طرق الشيخ الطوسي  
 مشيخة التهذيب عنه شرح طرق الشيخ الطوسي
- نثر اللثالي، طبرسي ۱۳/۱۲  
 المعارف الإلهية، أحمد حسینی علوی
- نظم نثر اللثالي، طبرسي  
 مفتاح الفلاح، شيخ بهايي
- : گنج گهر، ندیمی  
 نظم نثر اللثالي، اشرف مراغی
- ندبة الإمام السجاد عليه السلام، به روایت آوی ۱۶۵/۵  
 مکتوبات حدیثی ائمه عليهم السلام ۷/۱۰ و ۷/۹
- نظم نثر اللثالي، اشرف مراغی ۲۶۵/۳  
 مکتوبات حدیثی أصحاب ائمه عليهم السلام ۷/۱۱
- نظم اللثالي، سیفی قزوینی ۳۶۵/۲  
 المکتون في حقائق الكلم النبوية، روزبهان بقلی
- نهیج البلاغة «معرفی نسخه‌ای کهن از نهج  
 البلاغة» ۴۳۱/۱  
 شیرازی ۳۵۵/۲ و ۳۵۸/۸
- وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات ۳۴۳/۱۰  
 ۱۵/۱۴ ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن ناقه
- وصية النبي صلى الله عليه وآله لعلي بن أبي طالب عليه السلام ۱۱/۲  
 المناجاة الإلهيات، به روایت فضل الله راوندی ۵۳/۲
- ولایت نامه امیر المؤمنین عليه السلام، علی خان خاکی ۲۷۵/۹  
 مناقب الفضلاء، خاتون آبادی ۴۳۹/۴
- هدية الخیر، بهاء الدوله نوربخش ۲۱۹/۱۰ و ۳۷۱/۹  
 منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام، ابن همام  
 اسكافي ۱۳/۵

## ب : پديد آورندگان

۱۳/۵	منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار <small>عليه السلام</small>	آرانی. ملا علی
	ابن همام شیرازی	اجازة نراقی به آرانی ۳۳۵/۸
۲۰۷/۵	شرح حديث حقیقت	شرح الأحوال من البداية إلى المآل ۴۵۱/۸
	أحمد بن أبي الحسن عليّ بن إبراهيم	آقا بزرگ تهرانی
۲۶۹/۶	كاشف النكات في شرح الكلمات	إجازات الرواية والورثة ۵۲۹/۷
	اردبیلی، یوسف بن محسن	الإستناد المصنّف إلى آل المصطفى (المشيخة) ۳۴۱/۱۴
۲۴۴/۶	تحقیقی در تاریخ وفات فاطمة زهراء <small>عليها السلام</small>	ذیل الإستناد المصنّف إلى آل المصطفى (المشيخة) ۴۱۱/۱۴
	ارموی ، سيد جلال الدين ← محدث ارموی استرآبادی. علی شریعتمدار	زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱
۳۵۷/۳	زندگی نامه خودنوشت شیخ علی شریعتمدار	ضیاء المغازات في طرق مشايخ الإجازات ۴۰۳/۵
	استرآبادی، محمد	آوی. حسن بن محمد
۳۵/۱۳	حاشية الاستبصار	ندبة الإمام السجاد <small>عليه السلام</small> برواية الآوي ۱۶۵/۵
	استرآبادی، محمد امین	ابن ابی القوارس رازی. محمّد بن ابی مسلم الأربعمون في فضائل أميرالمؤمنين <small>عليه السلام</small> ۶۳/۵
۵۱۹/۶	إجازات محمد أمين الإسترآبادی	ابن تركه اصفهانی. صائن الدين علی شرح حديث نقطه ۱۷۳/۱
۳۵/۱۳	حاشية الاستبصار	ابن جزرى. محمّد بن محمّد، شمس الدين الأربعمون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة <small>عليهم السلام</small> ۱۴۷/۴
۲۲۹/۸	حاشية أصول الكافي	ابن جعفریه، ضیاء الدين محمّد الحائري (۵۷۳ ق)
۴۴۹/۱۰	حاشية من لا يحضره الفقيه	الأربعمون حديثاً في فضائل أهل البيت <small>عليهم السلام</small> ۱۱۵/۱۴
	استرآبادی. محمد جعفر شریعتمدار	ابن ناقه، أحمد بن يحيى المُسلي الكوفي (۵۹۳ ق)
۴۹۷/۲	شرح طرق الشيخ الطوسي	ملحق نسخه من نهج البلاغة و جزء ابن ناقه ۱۴/۱۵
۳۹۵/۲	لِب اللباب في علم الرجال	ابن فهد حلی. احمد بن محمد
	اسكافي . ابن همام ← ابن همام اسكافي	فصول في التعقيبات والدعوات ۸۳/۱
	اشرف مراغی. ابو علی	ابن همام اسكافي. ابو علی محمّد بن همام
۲۶۵/۳	نظم نثر اللثالي	
	اصطهباناتی. ميرزا ابوالحسن لاری	
۱۹۹/۳	كاشف الأسرار (شرح دعای كميل)	
	اصفهانى ، ابن تركه ← ابن تركه اصفهانى	
	بحرانی. احمد بن محمد بن يوسف	
۵۵۱/۵	ستايش نامه علامه مجلسی	

۴۴۱/۱۴	حجت کوهکمری، آیت الله سید محمد (۱۳۷۲ ق) مجمع الأحادیث	۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶	بحرانی. شیخ صالح اجازات شیخ صالح بحرانی
۵۳/۱۱	حسکانی، عبيدالله بن عبدالله النيسابوري فضائل شهر رجب	۳۵۷/۶	بحرانی، شیخ علی بن عبدالله شرح الحدیثین
۱۶۱/۳	حسینی. محمد مؤمن بن قوام الدین محمد شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا» حلی. حسن بن یوسف	۱۰۵/۶	بستی. قاضی ابوالقاسم المراتب فی فضائل علی بن أبی طالب <small>علیه السلام</small>
۵۱۳/۹	اجازات علامه حلی	۳۳/۷	بغدادی. مولی علی منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلیة
۱۸۳/۳	شرح حدیث حقیقت		بغدادی. محمد بن محمد حسینی
۵۵/۹	حموی. ابراهیم بن محمد، شیخ الاسلام مسند الإمام الرضا <small>علیه السلام</small>	۲۱۳/۷	عیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)
۴۷۹/۸	حویزی. فرج الله إيجاز المقال (معرفی)	۲۱/۴	بلاغی. سید عبدالحجة شرح احوال علامه مجلسی
۴۳۹/۴	خاتون آبادی. محمد حسین مناقب الفضلاء	۱۲۹/۱۳	بیرجندی. محمد باقر قاننی الفوائد الرجالية
۲۷۵/۹	خاکی. علی خان ولایت نامه امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	۲۵۳/۱۳	مختلف الرجال تبریزی. صدرالدین محمد
۲۷۵/۱۳	خوانساری. مهدی بن حسن عديمة النظر فی أحوال أبی بصیر خویی. ابوالقاسم بن عبدالله	۵۱۷/۷	تبریزی. محمدرضا بن عبدالمطلب آداب عباسی (معرفی)
۶۲۹/۲	إزالة الأوهام (معرفی) دهدار، محمد	۵۰۷/۱۳	الشفا فی أخبار آل المصطفى <small>علیه السلام</small> (معرفی)
۱۸۷/۲	شرح حدیث حقیقت		ترکمانی قمی. علی قلی خان بن قرچقای خان
۵۳/۲	راوندی. فضل الله بن علی المناجاة الإلهیة	۱۰۹/۱۱	زبور العارفین تیمیسی سبزواری، علی بن محمد
۱۸۹/۴	أدعية السر راوندی. قطب الدین	۱۹/۱۰	الخطبة المؤنقة لأمیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> تنکابنی. سید محمد مهدی
۱۵/۱	ألقاب الرسول وعترته	۱۴۳/۱	شرح حدیث «من عرف نفسه» تونی. عبد الواسع علامی ← علامی تونی
۲۴۹/۵	مختصر رسالة فی أحوال الأخبار رضوی. ولی بن نعمة الله	۲۳۱/۱	جامی. سید محمود بن ابی نصر حسینی ترجمه دعای صباح جزایری. سید میرزا محمد
۲۵۱/۴	مجمع البحرين فی مناقب السبطین روزبهان بقلی شیرازی	۵۲۹/۶	جوامع الکلام فی دعائم الإسلام (معرفی) چهارسوقی. محمد هاشم بن زین العابدین
۳۵/۸، ۲۵۵/۲	المکتون فی حقائق الکلم النبویة زنجانی. ابوطالب	۴۵۵/۷	رسالة فی تحقیق حال کتاب فقه الرضا <small>علیه السلام</small>
		۴۵۹/۱۳	رسالة فی أحوال أبی بصیر

۷۳/۹	أبي طالب <small>عليه السلام</small> عادل خراساني	۲۷۹/۵	الكفاية في علم الدراية زنجاني. آيت الله سيد موسى شيبيري
۲۰۲/۱	زبدة الأخبار		حاشية رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير
۲۱۴/۱	ستين عادلي	۴۴۷/۱۳	بصير سائل كاشاني
۱۳۵/۲	عاملی. حسين (پدر شيخ بهايي) الأريعون حديثاً	۲۱۱/۲	صحيفة المحبة سيزواری. علي بن محمد تيمی ← تيمی سيزواری
	علامی تونی. عبد الواسع بن محمد وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات ۱۰/۳۴۳		سيزواری. حسن شيعي ← شيعي سيزواری سيفی قزوینی. محمد
۷۹/۴	التعازي علوی عاملی. سيد احمد	۳۶۵/۲	نظيم اللثالي شريعتمدار استرآبادی ← استرآبادی
	المعارف الإلهية (شرح حديث من عرف نفسه) ۱۳/۱۲	۵۸۵/۵	شفره اصفهانی. اسعد رشح الولاہ (معرفی) شوشتری. رضی الدين محمد
۱۸۹/۴	أدعية السر علي بن ابي طالب <small>عليه السلام</small>	۵۳/۱۲	شرح دعای صباح شهرستاني. مهدي
۲۳۹/۶، ۲۳۱/۱	دعای صباح	۵۲۱/۵	اجازات ميرزا مهدي شهرستاني شهيد ثاني. زين الدين بن علي عاملی
۱۹۹/۳	دعای كميل	۴۳۳/۷	فوائد في الدراية شيخ بهايي. محمد بن حسين
۲۶۳/۷	سلوة الشيعة (تاج الأشعار)	۲۹۳/۷	حاشية من لا يحضره الفقيه شيخ طوسي. محمد بن حسن
۲۶۹/۶	كاشف النكات	۴۹۷/۲	شرح طرق الشيخ الطوسي شيعي سيزواری. حسن
۵۳/۲	المناجاة الإلهيات علي بن الحسين، زين العابدين <small>عليه السلام</small>	۱۵/۶	غاية العرام صدر كاظميني. سيد حسن
۱۶۵/۵	ندبة الإمام السجاد <small>عليه السلام</small> عنبری. ابوقراس عبدالرحيم بن عبدالعظيم	۴۵۳/۳	اجازة سيد حسن صدر به امامي خويي طالقانی. ملا نعيما عرفی
۷/۱۳	منيع الغرر و مجمع الدرر عمادی مازندراتی. سيد اسماعيل		توضيح المرام في شرح تهذيب الأحكام (معرفی)
۵۲۷/۱۱	كتاب الدعاء (معرفی) فخرالمحققين محمد بن حسن بن يوسف حلي (۷۷۲ق)	۵۱۵/۹	طباطبايي حاتري. جعفر اجازات الميرزا جعفر الطباطبائي
۴۲۱/۱۴	اجازات فخر المحققين فقيه امامی. سيد احمد	۴۱۷/۳	طريحي. فخرالدين بن محمد علي جواهر المطالب في فضائل علي بن
۵۳۹/۱۱	شرح دعای عرفه (معرفی) فنجگردی. ابوالحسن علي		
۲۶۳/۷	سلوة الشيعة (تاج الأشعار) فيض كاشاني		
۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲	اجازات فيض		

۷۷/۱۱	مؤلف ناشناخته	۳۵/۱۰	قاضی نعمان بن محمد بن حیون مغربی
۸۳/۶	الاثنا عشرية		الإيضاح
۱۳/۳	إبطال شبه المتأولين		قطيبي
۴۱۱/۸	بِرَّ الإخوان	۹/۸	الأربعون حديثاً
۲۵۵/۱	شرح دعای «یا من نُحَلِّه»		کازرونی. محمدتقی بن محمدشفيح
۲۸۹/۱۱	الفوائد الرجالية	۳۴۷/۹	ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی
	نائبینی. محمد بن محمدهادی		کراچکی. ابوالفتح محمد
	المراشح	۸۹/۲	الاستبصار (الاستنصار)
	ندیمی		کربلایی. علی بن حسین
۱۴۵/۸	گنج گهر	۳۰۵/۹	شرح حدیث «نية المؤمن خير من عمله»
	نراقی. احمد		مجلسی. محمدباقر
۴۳۵/۸	اجازه به ملا علی آرانی	۵۲۱/۴	إجازات العلامة المجلسي
	نراقی. عبدالصاحب	۵۵۱/۵	ستایش نامه علامه مجلسی
۲۳۳/۲	شرح حدیث رأس الجالوت		مجلسی. محمدتقی
	نراقی. محمدجعفر	۱۰۳/۱	الأربعون حديثاً
۳۸۷/۳	اجازات محمدجعفر نراقی		محدث ارموی. سید جلال الدین
	نراقی. محمدقاسم	۴۶۱/۱۲	زندگی نامه شیخ علی ولدیانی
۳۸۷/۳	اجازات محمدقاسم نراقی		محقق کرکی. علی بن عبدالعالی
	نسفی. عمر بن محمد	۵۳۵/۲	الفوائد الرجالية
۱۱/۲	وصية النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب ؑ	۳۱۱/۱	إجازات المحقق الكرکي
	نوربخش. بهاءالدوله		محمد بن ابو طالب (قرن ۱۳ ق)
۲۱۹/۱۰ و ۳۷۱/۹	هدية الخير	۱۵۷/۱۴	ماندة الأسحار لخلص المؤمنين الأختيار
	نوری. میرزاحسین محدث		مختاری نائبینی. بهاءالدین محمد
۳۸۷/۶	میزان السماء	۴۶۳/۶	شرح حدیث عمران صابی
	نوری. ملاعلی		مرندی، علی بن محمد جواد (۱۳۶۹ ق)
۱۴۱/۳	شرحان لحدیث «هل رأيت رجلاً»	۳۲۷/۱۴	شرح حدیث حقیقت
	نیریزی. قطب الدین محمد		مرندی. ملامحمدسعید واعظ
۲۳۹/۶	ترجمة منظوم دعای صباح	۵۴۹/۹	تحفة الإخوان، مرندی (معرفی)
	هروی. حسین بن سیف الدین		مفید شیرازی. محمد
۳۱/۱۲	قانون العدالة	۳۳/۳	الأربعين في إثبات إمامة أمير المؤمنين ؑ
	همدانی. علی اکبر بن شیر محمد، صدرالاسلام		مولانا. سید محمد
۳۴۹/۱۱	فهرس الصدرية في الإجازات العلية	۳۳۱/۳	طريق الهداية في علم الدراية

## ج: مصححان و محققان

۲۰۲/۱	زبدة الأخبار حاتری . احمد محمدرضا	احمدی جلفایی، حمید مجمع الأحادیث، حجت کوهکمری
۳۴۱/۱۴	الإسناد المصنف إلى آل المصطفى (المشيخة)	۴۴۱/۱۴ (معرفی)
۴۰۳/۵	ضیاء المغازات حسون . محمد	اردبیلی . یوسف محسن تحقیقی در تاریخ وفات فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۵۳۵/۲	الفوائد الرجالية للمحقق الكرکي	اسعد طیب ملحق نسخه من نهج البلاغه و جزء ابن نافع ۱۵/۱۴
۳۱۱/۱	إجازات المحقق الكرکي حسون کریم . فارس	اسلامی . محمد الانتصار
۷۹/۴	التعازي	انتظاری . رمضانعلی
۲۹۳/۷	حاشية من لا يحضره الفقيه حسینی . احمدرضا	ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی انصاری قمی . محمدرضا
۱۱/۲	وصية النبي <small>صلى الله عليه وآله</small> لعلي بن أبي طالب <small>عليه السلام</small> حسینی . محمدرضا	۱۰۵/۶ المراتب
۲۳۱/۱	ترجمه دعای صباح	۲۶۳/۷ سلوة الشيعة
۲۳۳/۲	شرح حديث رأس الجالوت	برکت . محمد الأربعين
۴۱۱/۸	شرح دعای «يا من تحل» حسینی اشکوری ، سیداحمد	۳۳/۳ رشح الولاية (معرفی)
۵۲۱/۴	إجازات العلامة المجلسي	کاشف النکات جوامع الکلام (معرفی)
۵۲۱/۵	اجازات شهرستاني	۵۲۹/۶ مسند الإمام الرضا <small>عليه السلام</small>
زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ	تهرانی	۵۵/۹ تربیان فردوسی . محمد
۴۰۱/۱	ولایت نامه امیر المؤمنین <small>عليه السلام</small> حسینی اشکوری . سید جعفر	۲۳۹/۶ ترجمه منظوم دعای صباح
۲۷۵/۹	اجازات حدیثی موجود در کتابخانه محدث ارموی	جدیدی . محمدرضا طریق الهدایة
۴۰۷/۱۲	اجازات شیخ صالح بحرانی	جهانبخش . جويا مناقب الفضلاء
۵۱۷/۱۰ و ۴۸۱/۶	اجازات علامه حلی	۴۳۹/۴ ستایش نامه علامه مجلسی
۵۱۳/۹	اجازات فخر المحققین	۵۵۱/۵ حافظیان . ابو الفضل
۴۲۱/۱۴		۴۴۷/۳ و ۵۹۷/۲ اجازات فیض کاشانی

۳۵۱/۱۰	الإيضاح	۳۸۷/۳	إجازات محمد قاسم و محمد جعفر نراقی
۳۸۷/۶	میزان السماء		زندگی نامه خودنوشت شیخ علی شریعتمدار
	زادهوش. محمد رضا	۳۵۷/۳	
۵۳۹/۱۱	شرح دعای عرفه (معرفی)	۵۳/۱۲	شرح دعای صباح، شوشتری
	سید گباری . سید علیرضا	۳۴۹/۱۱	الفهرس الصدرية في الإجازات العلیة
۱۵/۱	ألقاب الرسول وعترته	۳۱/۱۲	قانون العدالة
	شبییری . سید محمد جواد	۱۴۵/۸	گنج گهر
	حاشیة رسالة عديمة النظير في أحوال		حسینی اشکوری . سید صادق
۴۴۷/۱۳	أبي بصير	۴۱۷/۳	إجازات الميرزا جعفر الطباطبائي
	شیرجعفری . قاسم	۴۷۹/۸	إيجاز المقال (معرفی)
۲۵۱/۴	مجمع البحرين في مناقب السبطين	۶۲۹/۲	إزالة الأوهام (معرفی)
۳۴۳/۱۰	وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات	۲۳۵/۱۲	أنجاب الثقات في فحول الرواة
	طیار مراغی . محمود		توضیح المرام في شرح تهذيب الأحكام
۲۶۵/۳	نظم نثر اللثالي	۵۱۵/۹	(معرفی)
	صدرایی خویی . علی	۳۵۷/۶	شرح الحديدین
	إجازات الرواية والوراثه، شیخ آقا بزرگ تهرانی	۳۰۵/۹	شرح حدیث «نية المؤمن خیر من عمله»
۵۲۹/۷	(معرفی)	۱۵۷/۱۴	ماندة الأسحار لخص المؤمنین الأخبار
۴۵۳/۳	اجازة حسن صدر به امامی خویی	۲۸۹/۱۱	المراشح، نانینی
۴۳۵/۸	اجازة نراقی به ملا علی آرائی		حسینی جلالی . محمد جواد
۱۰۳/۱	الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی		الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت (عليه السلام) . ابن
۵۲۹/۹	تحفة الإخوان، مرندی (معرفی)	۱۱۵/۱۴	جعفریه
۴۶۱/۱۲	زندگی نامه شیخ علی ولدیانی		حسینی جلالی . سید محمدحسین
	زندگی نامه سید جلال الدین محدث ارموی	۴۰۳/۵	ضیاء المغازات
۴۴۷/۱۲			حسینی جلالی . سید محمدرضا
۲۱/۴	شرح احوال علامه مجلسی، بلاغی		ذیل الإسناد المصنفی إلى آل المصطفی
	شرح الأحوال من البداية إلى المال (زندگی نامه	۴۱۱/۱۴	(المشیخة)
۴۵۱/۸	خود نوشت ملا علی آرائی)	۲۴۹/۵	مختصر رسالة في أحوال الأخبار
۳۲۷/۱۴	شرح حدیث حقیقت، مرندی		خاتمی . محمدهادی
۵۰۷/۱۳	الشفاء في أخبار آل المصطفی (عليه السلام)	۲۱۳/۷	منتخب عیون الأخبار
۴۳۳/۷	فوائد في الدراية، شهید ثانی		ربانی . هادی
۳۵/۸ و ۲۵۵/۲	المکتون في حقائق الکلم النبویة	۳۳/۷	منتخب الجواهر العلیة
	عرب زاده . ابو الفضل		رحمان ستایش . محمدکاظم
۴۳۱/۱	نسخه ای کهن از نهج البلاغه (معرفی)	۱۲۹/۱۳	الفوائد الرجالية، بیرجندی
	علی عسکری . سعیدرضا	۲۵۳/۱۳	مختلف الرجال، بیرجندی
۱۸۹/۴	أدعية السر		رحمتی . محمدکاظم



١٨٧/٢	شرح حديث حقيقت، دهدار	٥٣/٢	المنجاة الإلهيات
١٨٣/٣	شرح حديث حقيقت، علامه حلي		عمادي حائري . سيد محمد
١٢٣/١	شرح حديث «من عرف نفسه، تنكبني»	٥١٧/٧	آداب عباسي (معرفي)
٧/١٠ و ٧/٩	مكتوبات حديثي ائمه <small>عليهم السلام</small>		الخطبة المؤتفة لأميرالمؤمنين <small>عليه السلام</small> به روايت تميمي
٧/١١	مكتوبات حديثي أصحاب ائمه	١٩/١٠	سبزوارى
٧/١٢	ميراث بانان حديث در اروميه	٢٠٧/٥	شرح حديث حقيقت
	ناجي اصفهاني . حامد	٥٢٧/١١	كتاب الدعاء (معرفي)
١٤١/٣	شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»	٣٧١/٩ و ٢١٩/١٠	هدية الخير
	ناطقى . على اوسط		فاضلى . على
١٣٥/٢	الأربعون حديثاً، عاملى	٥١٩/٦	إجازات محمدأمين الإسترآبادي
١٠٩/١١	زبور العارفين، تركمانى قمى	٣٥/١٣	حاشية الاستبصار، استرآبادى
١٩٩/٣	كاشف الأسرار (شرح دعوى كميل)	٢٢٩/٨	حاشية أصول الكافي، استرآبادى
	نجفى . محمد بن جابر	٤٤٩/١٠	حاشية من لا يحضره الفقيه، استرآبادى
٣٥/١٣	حاشية الاستبصار		فرخ . على
	نور محمدى . محمدجواد	١٦١/٣	شرح حديث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا»
١٤٧/٤	الأربعون الزاهرة	١٧٣/١	شرح حديث نقطه
٨٣/١	التعقيبات والدعوات	٤٩٧/٢	شرح طرق الشيخ الطوسي
	وفائى . مرتضى	٢٧٩/٥	الكفاية في علم الدرابة
٧٧/١١	الاثنا عشرية		فقيهى . محمدمهدي
	قزار . عليرضا	٢١١/٢	صحيفة المحبة
٩/٨	الأربعون حديثاً، قطيفى		قيادلو . رضا
٤٤٣/٦	شرح حديث عمران صابى	٤٣/٥	الأربعون حديثاً، ابن ابى الفوارس
١٥/٦	غاية المرام		الكاظم . محمد
٧/١٣	منيع الغرر و مجمع الدرر	١٦٥/٥	ندبة الإمام السجاد <small>عليه السلام</small>
١٣/٥	منتخب الأنوار	٨٣/٦	إبطال شبه المتأولين
	هوشمند . مهدي		گودرزى . حسين
١٣/٣	بِرّ الإخوان	٣٤٥/٢	نظيم اللئالي
٤٤٧/١٣	رسالة عديمة النظر في أحوال أبي بصير	٢١٤/١	ستين عادلى
٤٥٩/١٣	رسالة في أحوال أبي بصير		محمودى . محمد باقر
٤٥٥/٧	رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا <small>عليه السلام</small>	٥٣/١١	فضائل شهر رجب، حسكانى
	جواهر المطالب في فضائل علي بن		مولوى . محمدحسين
٧٣/٩	أبي طالب <small>عليه السلام</small>	٣٩٥/٢	لب اللباب
		٢٥٥/١	الفوائد الرجالية
			مهريزى . مهدي

## فهرست تفصیلی دفتر ۱۴

۵	فهرست
۷	آغاز دفتر

### متون حدیثی

۱۵	ملحقات نسخه من نهج البلاغة و جزء ابن ناقة
۱۵	التمهید
۱۶	أحمد بن يحيى بن ناقة
۱۶	اسمه
۱۶	المُسلّي
۱۷	مولده
۱۷	ما قال فيه مترجموه
۱۷	شيوخه
۱۷	تلامذته
۱۸	مؤلفاته
۱۹	شعره
۱۹	عقبه
۲۰	وفاته
۲۰	مذهبه
۲۱	مصادر الترجمة
۲۶	ملحقات نسخه من نهج البلاغة
۲۶	الْحُطْبَةُ الْمَعْرُوفَةُ بِالذُّرِّ وَالْبَيْتَةُ
۳۵	الأسئلة الثلاثة عن علي ؑ

٣٨	..... جزء ابن ناقة
٣٨	..... الخُطْبَةُ المُوْتَقَةُ لعلِي ﷺ
٤٣	..... و من كلامه ﷺ
٤٣	..... و من كلامه ﷺ في جواب عمر
٤٣	..... قال رسول الله ﷺ: صفان من أمتي...
٤٥	..... قال رسول الله ﷺ لابن عباس: الا أعلمك كلمات ينفعك الله بهن...
٤٣	..... كلام علي ﷺ مع جندب الأزدي
٤٧	..... كسر صنم خزاعة بيده ﷺ
٤٨	..... خبر الأعمش مع منصور في فضائل علي ﷺ
٤٨	..... قول الناقوس المنقول من علي ﷺ
٥٥	..... أدعية منقول من علي ﷺ
٦٠	..... خطبة الأقاليم لعلِي ﷺ
٩٧	..... خطبة البيان لعلِي ﷺ
١٠٢	..... وصية النبي ﷺ لعلِي ﷺ
١١٢	..... مصادر تحقيق المتن

١١٥	..... الأربعون حديثاً في فضائل أهل البيت ﷺ
١١٥	..... التمهيد
١١٥	..... المؤلف
١١٨	..... هذا الكتاب
١٢١	..... أسلوب التأليف
١٢٢	..... ابن الطحال
١٢٤	..... موارد النقل
١٢٦	..... النتيجة
١٢٧	..... نسخة الرسالة
١٣١	..... متن الرسالة
١٣١	..... ١. عن النبي ﷺ: ما من صدقة أفضل من سقي الماء
١٣٢	..... ٢. المؤمن كَيْس عاقل، والأحمق فاجر جاهل
١٣٢	..... ٣. أكيس الكَيْس الثَّقِي، وأحمق الحمق الفجور

۴. عن عبدالله بن طاووس قال: قال لي أبي: يا بني صاحب العقلاء..... ۱۳۲
۵. إنما ثوابه في كل ما كان منه في ذلك على قدر عقله..... ۱۳۳
۶. ما اكتسب أحدٌ مكتسباً مثل فضل العقل..... ۱۳۳
۷. عن ابن عباس قال: أسس الدين على العقل..... ۱۳۴
۸. يطلع من هذا الفج رجل يموت على غير ملتي..... ۱۳۴
۹. خرج رسول الله ﷺ إلى بدر في ثلاث عشر من شهر رمضان..... ۱۳۵
۱۰. الخلق عباد الله، فأحب خلقه إليه أحبهم صنيعاً إلى عياله..... ۱۳۶
۱۱. مرّ علي عليه السلام على ابن الأشعث، فقال لهم: يقتل رجل من ولدي هذا..... ۱۳۶
۱۲. عن إبراهيم، قال: لو أنّي كنت في من قاتل الحسين عليه السلام..... ۱۳۶
۱۳. عن إبراهيم النخعي، قال: لولا البراءة والشهادة..... ۱۳۷
۱۴. لأنفق على عشرة في اللواحب أحب إليّ من عمرة..... ۱۳۷
۱۵. أكثروا تلاوة القرآن في بيوتكم..... ۱۳۷
۱۶. نوروا بيوتكم بذكر الله..... ۱۳۷
۱۷. اللهم صلّ عليه، واغفر له..... ۱۳۸
۱۸. يا رسول الله هذا أبو ذرّ قد أقبل..... ۱۳۹
۱۹. في قوله تعالى رجالاً لا تلهيهم تجارة..... ۱۳۹
۲۰. اغتتم خمساً قبل خمس..... ۱۳۹
۲۱. عن سلمان قال: إذا توضع الرجل المسلم اجتمعت..... ۱۴۰
۲۲. عن ابي هريرة: أدركت سبعين من أهل الصفة..... ۱۴۰
۲۳. لقد كانت لعلي عليه السلام ثمانية عشر منقبة..... ۱۴۱
۲۴. قال رسول الله ﷺ: من لم يعرف حقّ عترتي من الأنصار..... ۱۴۱
۲۵. قال رسول الله ﷺ: ثلاث من كنّ فيه فليس منّي..... ۱۴۲
۲۶. ما دمعت عين عبد فينا دمعة..... ۱۴۲
۲۷. فقال النبي ﷺ: يا بنتي ما يبكيك؟ قالت: مخافة الضيعة بعدك..... ۱۴۳
۲۸. سئل الشيخ عليه السلام عن قوله تعالى: يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ..... ۱۴۴
۲۹. وفي قوله سبحانه وتعالى: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ..... ۱۴۴
- ۳۰ و ۳۱. في قول النبي ﷺ: حبّ عليّ حسنة لا يضرّ معها سيئة..... ۱۴۵
۳۲. وعن الشيخ أنه قال: لا يمين عند آل محمد ﷺ إلا بالله..... ۱۵۰
۳۳. يلتقي الخضر وإلياس عليه السلام في كل عام بالموسم بمنى..... ۱۵۰
۳۴. قال رسول الله ﷺ: أنت منّي بمنزلة هارون من موسى..... ۱۵۱

- ۱۵۱ ..... ۳۵. كان علي عليه السلام يقول: إن أولى الناس بالأنبياء أعلمهم.....
- ۱۵۲ ..... ۳۶. كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى الفجر لم يزل من مجلسه.....
- ۱۵۲ ..... ۳۷. عن أبي ذر قال: يا رسول الله، أوصني؟ قال: عليك بتلاوة القرآن.....
- ۱۵۲ ..... ۳۸. عن براء بن عازب قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد.....
- ۱۵۳ ..... ۳۹. عن جابر بن عبد الله: كان لأهل بدر مجالس يجلسونها.....
- ۱۵۳ ..... ۴۰. عن علي عليه السلام، قال: وجعت وجعاً شديداً، فأتيت النبي صلى الله عليه وآله.....

### ترجمه و شرح حدیث

- ۱۵۷ ..... مائدة الأسحار لخلص المؤمنين الأختيار.....
- ۱۵۷ ..... در آمد.....
- ۱۵۹ ..... نسخه های کتاب.....
- ۱۶۲ ..... متن الرسالة.....
- ۱۶۵ ..... مقدمه: در ذکر قاعده ای که دانستن آن در شرح جمیع فقرات این دعا نافع و سودمند است.....
- ۱۶۷ ..... فصل ۱: شرح فقرة اللهم إني أسألك من بهائك بأنبأه.....
- ۱۷۳ ..... فصل ۲: شرح فقرة ثابته اللهم إني أسألك من جمالك بأجمله.....
- ۱۸۱ ..... فصل ۳: شرح فقرة ثالثة اللهم إني أسألك من جلالك بأجله.....
- ۱۸۵ ..... فصل ۴: شرح فقرة رابعة اللهم إني أسألك من عظمتك بأعظيها.....
- ۱۹۱ ..... فصل ۵: شرح فقرة خامسه اللهم إني أسألك من نورك بأنوره.....
- ۱۹۷ ..... فصل ۶: شرح فقرة سادسه اللهم إني أسألك من رحمتك بأوسعها.....
- ۲۰۲ ..... فصل ۷: شرح فقرة سابعه اللهم إني أسألك من كلمتك بأتمها.....
- ۲۰۹ ..... فصل ۸: شرح فقرة ثامنه اللهم إني أسألك من كمالك بأكمله.....
- ۲۱۴ ..... فصل ۹: شرح فقرة تاسعه اللهم إني أسألك من أسمائك بأكثرها.....
- ۲۲۰ ..... فصل ۱۰: شرح فقرة عاشره اللهم إني أسألك من عزتك بأعزها.....
- ۲۲۳ ..... فصل ۱۱: شرح فقرة يازدهم اللهم إني أسألك من مهيبتك بأمنضها.....
- ۲۳۱ ..... فصل ۱۲: شرح فقرة دوازدهم اللهم إني أسألك من قدرتك بالقدره التي.....
- ۲۳۶ ..... فصل ۱۳: شرح فقرة دوازدهم لا أجد لذنوبي عافراً.....
- ۲۴۷ ..... فصل ۱۴: شرح فقرة چهاردهم اللهم إني أسألك من قولك بأرضاه.....
- ۲۵۲ ..... فصل ۱۵: شرح فقرة پانزدهم اللهم إني أسألك من مسائلك بأحبيها إليك.....
- ۲۶۰ ..... فصل ۱۶: شرح فقرة شانزدهم اللهم إني أسألك من شرفك بأشرفه.....
- ۲۶۵ ..... فصل ۱۷: شرح فقرة هفدهم اللهم إني أسألك من سلطانك بأذويه.....

۲۷۳	فصل ۱۸: شرح فقرة هجدهم اللهم إني أسألك من ملكك بأفخريه
۲۷۹	فصل ۱۹: شرح فقرة نوزدهم اللهم إني أسألك من علوك بأغلاه
۲۸۳	فصل ۲۰: شرح فقرة بيستم اللهم إني أسألك من منك بأقدميه
۲۹۰	فصل ۲۱: شرح فقرة بيست و يكم اللهم إني أسألك من آياتك بأكزيبها
۲۹۵	فصل ۲۲: شرح فقرة بيست و دويم اللهم إني أسألك بما أنت فيه من الشأن
۳۰۳	فصل ۲۳: شرح فقرة اخيره اللهم إني أسألك بما تُجيبني به حين أسألك
۳۰۸	خاتمه: در بيان تعداد اسباب استجابت دعاست

۳۲۷	شرح حديث حقيقت
۳۲۷	درآمد
۳۲۷	مؤلف
۳۲۸	آثار
۳۳۰	حديث حقيقت
۳۳۱	متن رساله

## اجازات

۳۳۱	الإسناد المصطفى إلى آل المصطفى (المشيخة)
۳۴۱	التمهيد
۳۴۱	حياة المؤلف
۳۴۱	ولادته ونشأته
۳۴۱	دراسته وأساتذته
۳۴۲	أسفاره ورحلاته
۳۴۳	هجرته
۳۴۳	مؤلفاته القيمة
۳۴۵	وأنا المخطوط منه
۳۴۶	تلامذته
۳۴۷	الراوون عنه
۳۵۸	وفاته
۳۵۹	مصادر ترجمته

٣٦١	..... متن رساله
٣٦٣	..... الطريق الأول: ميرزا حسين التوري
٣٦٩	..... الطريق الثاني: شيخ محمد طه نجف
٣٧١	..... الطريق الثالث: سيد مرتضى الكشميري
٣٧٤	..... الطريق الرابع: ميرزا محمد علي الجهادي الرشتي
٣٧٤	..... الطريق الخامس: الشيخ علي الخاقاني
٣٧٤	..... الطريق السادس: شيخ الشريعة الأصفهاني
٣٧٩	..... الطريق السابع: الشيخ علي كاشف الغطاء
٣٨٠	..... الطريق الثامن: السيد حسن الصدر العاملي
٣٨٠	..... فصل: مشايخ علامة المجلسي
٣٨٣	..... فصل: مشايخ محمد تقي المجلسي
٣٨٥	..... فصل: مشايخ شرف الدين الشولستاني
٣٨٥	..... فصل: مشايخ الشيخ بهاء الدين محمد العاملي
٣٨٧	..... فصل: تمة مشايخ محمد تقي المجلسي
٣٨٨	..... فصل: رواية العلامة المجلسي عن الشيخ محمد
٣٩١	..... فصل: مشايخ ابن فهد الحلبي
٣٩٢	..... فصل: مشايخ سيد بهاء الدين التيلي
٣٩٣	..... فصل: مشايخ ابن داوود الحلبي
٣٩٤	..... فصل: مشايخ علامة الحلبي
٣٩٦	..... فصل: مشايخ سيد محيي الدين بن زهرة
٣٩٩	..... فصل: مشايخ شيخ المفيد
٤٠٠	..... فصل: مشايخ الشيخ أبي غالب الزراري
٤٠٢	..... فصل: مشايخ شيخ الطوسي و النجاشي
٤٠٥	..... فصل: مشايخ النجاشي
٤٠٧	..... فصل: مشايخ الكليني
٤٠٩	..... فصل: مشايخ العياشي
٤٠٩	..... فصل: مشايخ الكشي
٤١١	..... ذيل الإسناد المصفَى إلى آل المصطفى (المشيخة)
٤١١	..... تقديم
٤١٢	..... متن الرسالة

۴۲۱	اجازات فخر المحققین .....
۴۲۱	در آمد .....
۴۲۱	متن الرسالة .....
۴۲۱	۱. اجازة تقي الدين إبراهيم الآملي .....
۴۲۲	۲. اجازة تاج الدين أبو سعيد الكاشي .....
۴۲۵	۳. اجازة أبو الفتح أحمد بن أبي عبدالله بلكو الآوي .....
۴۲۷	۴. اجازة ناصر الدين حمزة العلوي الحسيني .....
۴۲۹	۵. اجازة سيّد حيدر الآملي .....
۴۳۰	۶. اجازة زين الدين علي السرايشنوي .....
۴۳۲	۷. اجازة زين الدين علي بن عز الدين الحلبي .....
۴۳۳	۸. اجازة علي بن فخر الدين أبي طالب الطبري .....
۴۳۴	۹. اجازة شمس الدين محمد الآوي .....
۴۳۵	۱۰. اجازة نظام الدين محمد .....
۴۳۶	۱۱. اجازة شمس الدين محمد بن محمد بن المكي العاملي .....
۴۳۶	۱۲. اجازة يحيى بن محمد بن حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي .....

### معرفی نسخه

۴۴۱	مجمع الأحاديث .....
۴۴۲	۱. مؤلف .....
۴۴۵	اساتيد .....
۴۴۶	شاگردان .....
۴۴۸	تأليفات .....
۴۴۹	الف. تقريرات شاگردان از دروس ایشان .....
۴۴۹	ب. تقريرات آية الله حجت از دروس اساتيدش .....
۴۵۰	ج. حواشی .....
۴۵۰	د. نوشته های مستقل .....
۴۵۱	نامه ها، اجازة نامه ها، و نوشته های متفرق ایشان .....
۴۵۱	۲. مجمع الأحاديث .....
۴۵۲	شيوه تأليف كتاب .....
۴۵۳	اهميت مجمع الأحاديث .....



۴۵۴	..... مجلدات تألیف شده و موجود از مجمع الأحادیث
۴۵۴	..... ۱. کتاب مکارم الأخلاق و مساویها
۴۵۵	..... ۲. کتاب الصلاة
۴۵۶	..... ۳. کتاب الصوم
۴۵۶	..... ۴. کتاب النکاح
۴۵۷	..... ۵. کتاب الإیمان و الکفر و العقل و الجهل
۴۵۷	..... ۶. أبواب مقدّمة العبادات
۴۵۷	..... ۷. ابواب زیارات و فضایل و آداب آنها
۴۵۸	..... ۸. کتاب التجارة
۴۵۸	..... ۹. أبواب ما يمكن أن يستنبط من الكتاب و السنّة من القواعد الكلّیّة
۴۵۸	..... ۱۰. نسخه شماره ۴۱ کتابخانه آیه الله حجت
۴۵۹	..... ۳. دو نمونه از کتاب مجمع الأحادیث
۴۵۹	..... نمونه اوّل
۴۶۰	..... نمونه دوّم
۴۶۳	..... مصادر و مأخذ

### فهارس

۴۶۷	..... فهرست دفترهای ۱-۱۴
۴۶۷	..... ۱. عنوان رساله‌ها
۴۷۱	..... ۲. پدید آورندگان
۴۷۵	..... ۳. مصححان و محققان
۴۷۹	..... فهرست تفصیلی